

# زندگانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

«لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِّنَ الْعِبَادِ خَلِيلًا لَّاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا»  
(حدیث)

«اگر از میان بندگان خدا کسی را به عنوان دوست برمی‌گزیدم،  
ابوبکر را انتخاب می‌کردم»

به قلم:

دکتر محمد حسین هیکل

ترجمه:

دکتر محمد مجدی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

آدرس ایمیل:

#### سایت‌های مفید

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.ahlesonnat.com](http://www.ahlesonnat.com)

[www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk)

[www.islamtape.com](http://www.islamtape.com)

[www.blestfamily.com](http://www.blestfamily.com)

[www.islamworldnews.com](http://www.islamworldnews.com)

[www.islamage.com](http://www.islamage.com)

[www.islamwebpedia.com](http://www.islamwebpedia.com)

[www.islampp.com](http://www.islampp.com)

[www.videofarda.com](http://www.videofarda.com)

[www.nourtv.net](http://www.nourtv.net)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.bidary.net](http://www.bidary.net)

[www.tabesh.net](http://www.tabesh.net)

[www.farsi.sunnionline.us](http://www.farsi.sunnionline.us)

[www.sunni-news.net](http://www.sunni-news.net)

[www.mohtadeen.com](http://www.mohtadeen.com)

[www.ijtehadat.com](http://www.ijtehadat.com)

[www.islam411.com](http://www.islam411.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

# بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست مطالب

نظرات بعضی دانشمندان فاضل در باره‌ی کتاب.....	۲۷
پیشگفتار مترجم .....	۳۱
پیشگفتار .....	۳۳
پیغمبر ﷺ ابوبکر ﷺ را برای هجرت و اقامه نماز به هنگام مرض موت برگزید:.....	۳۳
آنچه که مرا وادار به تتبع در تاریخ امپراطوری اسلامی کرد:.....	۳۴
آنچه که مرا وادار به تألیف کتاب سیره ابوبکر ﷺ کرد:.....	۳۵
عظمت ابوبکر ﷺ:.....	۳۶
حسن رأی و مآل اندیش او:.....	۳۷
غلبه او بر مشکلات:.....	۳۸
انقلاب در ممالک عرب و جنگ‌های رده:.....	۳۹
ارتباط شخصیت ابوبکر ﷺ در زمان خلافت و هنگام دوستی:.....	۴۲
اثر پیروی ابوبکر ﷺ از محمد ﷺ در عظمت روح و ایمانش:.....	۴۲
نیروی روحی ناشی از ایمان:.....	۴۳
حقیقت اجتماعی بعد از حقیقت روحی:.....	۴۴
به این حقیقت ایمان بیاور که اسلام دین برابری است:.....	۴۵
اسلام در ذات خود امپراطوری است:.....	۴۶
مسرت من از تاریخ و شرح احوال ابوبکر ﷺ:.....	۴۷
عذر مؤرخین در مود مشوب بودن روایات:.....	۴۸

- شواهد اضطراب در مراجع: ..... ۴۹
- تعذر پیاپی آمدن حوادث از نظر تاریخی و جغرافیایی: ..... ۵۰
- با وجود این که ابوبکر رضی الله عنه روح عصر خود بود در مراجع کمتر به او اشاره شده است: .. ۵۰
- آثار او در زمان خلافت کمتر از آثار او در زمان رسول صلی الله علیه و آله نبود: ..... ۵۱
- اثر این اضطراب مراجع در خود مؤرخین: ..... ۵۲
- کوشش مستشرقین و مؤرخین اسلامی: ..... ۵۳
- امید: ..... ۵۴
- فصل اول: ابوبکر رضی الله عنه در حیات محمد صلی الله علیه و آله** ..... ۵۵
- آغاز زندگانی و کمی اطلاعات در باره آن: ..... ۵۵
- اسم و لقب و کنیه اش: ..... ۵۶
- بچگی و جوانی ابوبکر رضی الله عنه: ..... ۵۷
- دوستی ابوبکر رضی الله عنه نسبت به مکه و رسیدنش به محمد صلی الله علیه و آله: ..... ۵۸
- عدم تردید ابوبکر رضی الله عنه در قبول دعوت محمد صلی الله علیه و آله و علت آن: ..... ۵۹
- جرأت او در پذیرش اسلام و دعوت کردن مردم بدان: ..... ۶۰
- ابوبکر اولین کسی بود که خداوند دین خود را وسیله او تأیید کرد: ..... ۶۱
- بخشش ابوبکر رضی الله عنه از مال خویش در راه حمایت مستمندان: ..... ۶۱
- موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در یاری دادن محمد صلی الله علیه و آله: ..... ۶۲
- موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در مقابل حدیث اسراء: ..... ۶۳
- بعد از حدیث اسراء به چه کاری پرداخت: ..... ۶۵
- ارتباط ابوبکر رضی الله عنه با مسلمانان و غیر مسلمانان برای دفع آزار قریش: ..... ۶۶
- آمادگی ابوبکر رضی الله عنه برای هجرت و سپس هجرت او: ..... ۶۷
- بی تابی ابوبکر رضی الله عنه در غار برای چه بود؟ ..... ۶۸
- فداکاری در راه ملوک کجا و جانبازی در راه رسول خدا کجا؟ ..... ۶۹

۷۰	..... ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در مدینه:
۷۱	..... تب کردن ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> :
۷۱	..... خشم ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> بر فنحاص:
۷۳	..... تسلط ایمان بر ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> :
۷۳	..... موقعیت رسول <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> در جنگ بدر:
۷۴	..... موقعیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در جنگ بدر:
۷۴	..... و می ترسید بر محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> به خاطر ترس از سرنوشت آن روز:
۷۴	..... دوستداری حقیقت و رحمت یکجا در قلب ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> جاری گرفته بود:
۷۵	..... موقعیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در مقابل اسیران جنگ بدر:
۷۶	..... توجیه حیات ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> بعد از واقعه بدر:
۷۶	..... ابوبکر و عمر <small>رضی الله عنهما</small> دوزیر رسول بودند:
۷۷	..... موقعیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در جنگ احد:
۷۸	..... موقعیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در حدیبیه:
۷۹	..... ازدیاد قدرت مسلمانان و روی آوردن جماعات مردم به اسلام:
۷۹	..... ظهور نور اسلام:
۸۰	..... حج ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> با مردم:
۸۰	..... آخرین حج محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> و جیش اسامه <small>رضی الله عنه</small> :
۸۰	..... محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> دستور داد که ابوبکر به جای او برای مردم نماز بگزارد:
۸۵	..... <b>فصل دوم: بیعت با ابوبکر <small>رضی الله عنه</small></b>
۸۵	..... موقعیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در قبال وفات محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> :
۸۶	..... تصویر گوشه‌ای از عظمت روح ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> :
۸۷	..... قدرت روحی و آینده نگری ابوبکر:
۸۷	..... خلافت بعد از رسول خدا شایسته چه کسی است؟

- ۸۸ ..... خشم انصار بر مهاجرین:
- ۸۸ ..... انصار و بخشش محمد صلی الله علیه و آله به اهل مکه:
- ۸۹ ..... انصار به هنگام فتح مکه:
- ۹۰ ..... انصار در سقیفه بنی ساعده:
- ۹۱ ..... خطبه سعد ابن عبادہ در میان انصار:
- ۹۲ ..... این اولین سستی است:
- ۹۳ ..... سخن عمر بن خطاب و ابو عبیدہ جراح رضی الله عنه در بارہ خلافت:
- ۹۴ ..... ابوبکر و عمر و ابو عبیدہ رضی الله عنه به سوی سقیفه می روند:
- ۹۶ ..... ابوبکر رضی الله عنه هجوم صلحی را آغاز می کند:
- ۹۷ ..... خطبه اول ابوبکر رضی الله عنه در میان انصار:
- ۹۸ ..... اعتراض انصار بر ابوبکر رضی الله عنه و رد نظر او:
- ۹۹ ..... اختلاف موقعیت مهاجر و انصار:
- ۱۰۰ ..... دخالت ابو عبیدہ رضی الله عنه برای تسکین حدت:
- ۱۰۰ ..... سخنان بشیر بن النعمان الخزرجی:
- ۱۰۱ ..... عمر و ابو عبیدہ با ابوبکر بیعت می کنند:
- ۱۰۱ ..... بشیر رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت می کند:
- ۱۰۲ ..... اوس و خزرج در سقیفه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند:
- ۱۰۲ ..... اثر بیعت سقیفه:
- ۱۰۳ ..... بیعت عمومی:
- ۱۰۴ ..... اولین خطبه اولین خلیفه رسول خدا:
- ۱۰۴ ..... آیا کسی از مهاجرین از بیعت با ابوبکر خودداری کرد:
- ۱۰۴ ..... سر باز زندگان از بیعت (به قول یعقوبی):
- ۱۰۵ ..... روایت مجادله بین ابوبکر و عباس ابن عبدالمطلب:

روایت حد وسط بین دو روایت بالا:	۱۰۵
عباس و فاطمه <small>علیهما السلام</small> میراث رسول را مطالبه می کنند:	۱۰۶
دلیل کسانی که معتقدند علی و یارانش از بیعت با ابوبکر استنکاف ورزیدند:	۱۰۷
هیچکس علیه خلافت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> قیام نکرد:	۱۰۸
مسلمانان مفهوم خلافت را در تصور عربی بودن آن می دانستند:	۱۰۸
نظام حکومت در اسلام:	۱۰۹
<b>فصل سوم: عرب به هنگام وفات حضرت رسول <small>صلی الله علیه و آله</small></b>	۱۱۱
اختلاف مهاجرین و انصار در مدینه:	۱۱۱
اهل مکه قصد رده دارند:	۱۱۱
موقعیت بنی ثقیف در طائف:	۱۱۲
موقعیت سایر اعراب:	۱۱۲
عواملی که به ارتداد و نقض عهد منجر شد:	۱۱۳
عوامل عربی:	۱۱۴
عوامل اجنبی:	۱۱۴
منطق مرتدین و کسانی که از دادن زکات خودداری کردند:	۱۱۵
قیام مدعی نبوت:	۱۱۶
اسود عنسی و دعوی نبوت او:	۱۱۷
وضع یمن قبل از فتنه عنسی:	۱۱۸
آغاز فتنه عنسی:	۱۱۹
عواملی که منجر به فتنه عنسی شد:	۱۱۹
موقعیت رسول خدا در مقابل فتنه عنسی:	۱۲۰
وزیر اسود و زنش و فرمانده سپاهش:	۱۲۱
آغاز مخالفت با اسود:	۱۲۱

- ۱۲۲ ..... مشاوره برای غلبه بر عنسی: مشاوره بر زن عنسی در مشاوره و کنکاش: ۱۲۳
- ۱۲۳ ..... کشتن عنسی: ۱۲۴
- ۱۲۴ ..... در جنوب آتش انقلاب شعله‌ور شد: ۱۲۵
- ۱۲۵ ..... دعوی نبوت مسیلمه ابن حبیب در یمامه: ۱۲۶
- ۱۲۶ ..... مدعیان نبوت مترصد فرصت بودند: ۱۲۷
- ۱۲۷ ..... عرب و فتنه مدعیان نبوت: ۱۲۸
- ۱۲۸ ..... ایجاد اضطراب به اسم دین و علت آن: ۱۲۸
- ۱۲۸ ..... عامل وطنی از موجبات اضطراب: ۱۲۹
- ۱۲۹ ..... اثر فتنه عنسی در بلاد اطراف یمن: ۱۲۹
- ۱۲۹ ..... نظر مستشرقین در باره فتنه بلاد عرب و علل آن: ۱۳۰
- ۱۳۰ ..... اثر عامل خارجی در بیدار کردن فتنه: ۱۳۱
- ۱۳۱ ..... نافرمانی عرب پس از وفات نبی صلی الله علیه و آله و سلم: ۱۳۳
- فصل چهارم: فرستادن لشکر اسامه** ۱۳۳
- ۱۳۳ ..... اولین فرمانی که خلیفه اول صادر کرد: ۱۳۴
- ۱۳۴ ..... وصیت رسول خدا به اسامه بن زید: ۱۳۴
- ۱۳۴ ..... دوستی محمد صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به اسامه بن زید: ۱۳۵
- ۱۳۵ ..... تصمیم ابوبکر رضی الله عنه در مورد اعزام اسامه و تنفیذ مأموریت او: ۱۳۶
- ۱۳۶ ..... هیچ کاری را که رسول خدا کرده باشد ناکرده نخواهم گذاشت: ۱۳۸
- ۱۳۸ ..... ابوبکر رضی الله عنه سپاه اسامه را بدرقه می‌کند: ۱۳۹
- ۱۳۹ ..... سفارش ابوبکر رضی الله عنه به سپاه اسامه: ۱۳۹
- ۱۳۹ ..... حرکت سپاه به سوی بلقاء: ۱۴۰
- ۱۴۰ ..... غلبه اسامه رضی الله عنه بر دشمنان خدا و رسول:



بازگشت پیروزمندانه اسامه به مدینه: .....	۱۴۰
ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> با اسامه در خارج مدینه ملاقات می کند: .....	۱۴۱
تأثیر جنگ اسامه در عرب و روم: .....	۱۴۱
رده عرب یا عامه است یا خاصه: .....	۱۴۲
<b>فصل پنجم: جنگ با نپردازندگان زکات</b> .....	۱۴۵
اوایل خبرهای ارتداد: .....	۱۴۵
قبایلی که از دادن زکات به ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> خودداری ورزیدند: .....	۱۴۶
عمر بن خطاب <small>رضی الله عنه</small> و جماعتی رأی به جنگ نکردن با آنان دادند: .....	۱۴۶
جماعتی که از دادن زکات خودداری می کردند نمایندگانی به مدینه فرستادند: .....	۱۴۷
اوامر ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> به اهل مدینه: .....	۱۴۸
اولین جنگ در زمان خلافت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> : .....	۱۴۸
بازگشت مسلمانان به مدینه: .....	۱۴۹
پیروزی قاطع مسلمانان در صبح همان روز: .....	۱۴۹
اهل قبایل زکات خود را به ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> می پردازند: .....	۱۵۲
بازگشت اسامه <small>رضی الله عنه</small> از سرزمین روم: .....	۱۵۳
ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> بار دیگر برای جنگ با کسانی که از دادن زکات خودداری می کردند، از مدینه خارج می شود: .....	۱۵۴
شکست خوردگان به طلیحه و بنی اسد پناه بردند: .....	۱۵۵
موقعیت قبایل نسبت به ابوبکر و موقعیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> نسبت به آنها: .....	۱۵۶
<b>فصل ششم: آماده شدن برای جنگ های رده</b> .....	۱۵۷
تقسیم جیش اسامه به لواها برای جنگ با مرتدین: .....	۱۵۷
ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در مدینه مرکز رهبری کل: .....	۱۵۸
ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> فرماندهان تیپ ها را از مهاجرین انتخاب کرد: .....	۱۵۹

- ۱۵۹ ..... ابوبکر رضی الله عنه بالاتر از هر شک و شبهه:
- ۱۶۱ ..... تیپ خالد بن ولید رضی الله عنه:
- ۱۶۱ ..... خالد بن ولید رضی الله عنه جنگاور بی نظیر و شمشیر خدا:
- ۱۶۲ ..... هجوم صلحی قبل از جنگ‌های رده:
- ۱۶۴ ..... کوشش ابوبکر رضی الله عنه در هجوم صلحی خود:
- ۱۶۵ ..... سیاست ابوبکر رضی الله عنه و دوراندیشی او در اجرای آن:
- ۱۶۶ ..... جنگ‌های رده در حیات اسلام اثر قاطع داشت:
- ۱۶۹ ..... فصل هفتم: طلیحه و جنگ بزاخه**
- ۱۶۹ ..... اظهار نبوت طلیحه بن خویلد اسدی:
- ۱۷۰ ..... آنچه طلیحه خیال می‌کرد به عنوان وحی بر او نازل شده است:
- ۱۷۱ ..... موقعیت مسلمانان در برابر آثار مدعیان نبوت:
- ۱۷۱ ..... محمد صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ با مرتدین بنی اسد فرمان می‌دهد:
- ۱۷۲ ..... عینه بن حصن الزاری طلیحه را تأیید می‌کند:
- ۱۷۳ ..... سیاست ابوبکر رضی الله عنه برای جدایی افکندن بین طی و هم‌پیمانانش:
- ..... طی از طلیحه جدا می‌شود و به اسلام باز می‌گردد و به کمک خالد به جنگ طلیحه می‌رود:
- ۱۷۴ ..... طلیحه با وجود این جدا شدن‌ها در مقابل مسلمانان مقاومت می‌کند:
- ۱۷۵ ..... طلیعه سپاه خالد رضی الله عنه، حبال برادر طلیحه را می‌کشد:
- ۱۷۶ ..... بنی طی با قیس می‌جنگد:
- ..... عینه بن حصن رهبری مرتدین را به عهده گرفت و طلیحه در میان آنان اظهار نبوت کرد:
- ۱۷۶ ..... فرار و شکست طلیحه و سپاهش:
- ۱۷۷ ..... طلیحه به شام گریخت و دوباره اسلام آورد:

۱۷۸	خالد <small>رضی الله عنه</small> در بزاخه ماند و با جماعت قبایل مرتده به جنگ پرداخت:
۱۷۹	سبب اصرار این جماعات در ارتداد خود:
۱۸۰	شدت عمل خالد <small>رضی الله عنه</small> نسبت به قاتلان مسلمانان:
۱۸۱	ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> سیاست خالد <small>رضی الله عنه</small> را تأیید می کند:
۱۸۱	ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> از ریختن خون اسرا خودداری کرد:
۱۸۲	داستان قره ابن هبیره:
۱۸۲	داستان علقمه ابن علاثه:
۱۸۳	کشتن فجأه سلمی:
۱۸۳	داستان ابو شجره ابن عبدالعزی:
۱۸۴	جماعاتی که در اطراف ام زمل جمع شدند:
۱۸۵	ام زمل بنت ام قرفه کیست؟
۱۸۶	خالد <small>رضی الله عنه</small> با ام زمل جنگ می کند و او را می کشد:
۱۸۶	موقعیت مرتدین پس از هزیمت طلیحه و یارانش:
۱۸۹	<b>فصل هشتم: سجاح و مالک بن نویره</b>
۱۸۹	بنو تمیم و منازل آنان:
۱۸۹	خودداری آنان از پرداخت زکات در عهد رسول:
۱۹۰	سجاح دختر حارث به میان تمیم می آید:
۱۹۱	علت آمدن سجاح از شمال عراق:
۱۹۱	موقعیت بنی تمیم نسبت به اسلام پس از ورود سجاح به میان آنان:
۱۹۲	سجاح و مالک بن نویره:
۱۹۲	صفات مالک ابن نویره:
۱۹۳	شکست سجاح در نباح:
۱۹۴	حرکت سجاح و قومش به سوی یمامه:

- سجاح و مسیلمه باهم مناظره می کنند و مناظره آنان به ازدواج آنان منتهی می شود: ..... ۱۹۴
- مسیلمه دو نماز از نمازهای پنجگانه را به عنوان مهریه سجاح از واجبات اتباع خود می کاهد: ..... ۱۹۵
- کار سجاح و داستان او تعجب آور است: ..... ۱۹۵
- مالک بن نویره پس از فرار طلیحه اسدی: ..... ۱۹۶
- خالد بن ولید به سرعت به سوی بطاح می رود، موقعیت انصار در برابر این حرکت: .... ۱۹۷
- مالک بن نویره قومش را به رجوع به اسلام نصیحت می کند: ..... ۱۹۸
- سپاه خالد مالک بن نویره را گرفته به نزد او آوردند: ..... ۱۹۸
- کشتن مالک بن نویره و روایات مختلف در باره علت کشتن او: ..... ۱۹۹
- روایتی که حکایت از مناظره مالک و خالد می کند: ..... ۲۰۰
- کسانی که کشتن مالک و ازدواج خالد با زنش را به هم مربوط می سازند: ..... ۲۰۱
- خشم ابوقتاده انصاری: ..... ۲۰۲
- داستان ابوقتاده و ابوبکر: ..... ۲۰۲
- عمر بن خطاب رضی الله عنه سخنان ابوقتاده را در نزد خلیفه تأیید می کند: ..... ۲۰۲
- خشم ابن الخطاب نسبت به کار خالد: ..... ۲۰۳
- ابوبکر رضی الله عنه خالد را به مدینه احضار می کند: ..... ۲۰۳
- اصرار ابن الخطاب رضی الله عنه پس از این که خلیفه شد بر اعمال نظر قبلیش در مورد خالد و عزل او: ..... ۲۰۵
- متمم بن نویره و فعالیت های وی پس از کشته شدن برادرش: ..... ۲۰۶
- اختلاف ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در کار خالد اختلاف نظر سیاسی آنان بود: ..... ۲۰۶
- رأی ابوبکر رضی الله عنه و دلیل او در این مورد: ..... ۲۰۷
- ابوبکر رضی الله عنه به خالد دستور می دهد که به یمامه حرکت کند: ..... ۲۰۷
- فصل نهم: جنگ یمامه** ..... ۲۱۱

۲۱۱	..... سپاهی که ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> به کمک خالد برای جنگ با مسیلمه فرستاد
۲۱۲	..... نیروی مسیلمه و عوامل این نیرو:
۲۱۳	..... عکرمه بن ابوجهل از برابر سپاه مسیلمه شکست می خورد:
۲۱۳	..... کار مسیلمه چگونه قدرت گرفت:
۲۱۴	..... (نهار الرجال) و حيله اش:
۲۱۵	..... طليحه النمری و چگونگی پیروی از مسیلمه:
۲۱۶	..... خالد <small>رضی الله عنه</small> با سپاهیانش به سوی یمامه می رود:
۲۱۶	..... برخورد خالد با دسته ای از سپاه مجاعه بن مراره:
۲۱۷	..... سپاه مسیلمه در عقرباء:
۲۱۷	..... روز یمامه در تاریخ عرب روز سرنوشت سازی است:
۲۱۸	..... پسر مسیلمه قوم خود را تشجیع می کند:
۲۱۸	..... بازگشت مسلمانان و داخل شدن سپاه مسیلمه به خیمه خالد بن ولید:
۲۱۹	..... تعصب دین خدا در دل مسلمانان به جوش می آید:
۲۲۰	..... کسانی که شهادت می طلبیدند و بدان نایل شدند:
۲۲۱	..... سپاه مسیلمه مأیوسانه می جنگد:
۲۲۱	..... خالد <small>رضی الله عنه</small> می کوشید که مسیلمه را به قتل برساند:
۲۲۲	..... پناهنده شدن سپاهیان مسیلمه به حدیقه:
۲۲۲	..... براء بن مالک به درون حدیقه می رود و در را باز می کند:
۲۲۳	..... حمله مسلمین به دروازه باغ و هجوم بر سپاه مسیلمه در آن باغ:
۲۲۴	..... مجاعه کشته مسیلمه را به خالد نشان می دهد:
۲۲۴	..... خالد <small>رضی الله عنه</small> جنگ را تا آخرین نقطه پیروزی دنبال می کند:
۲۲۵	..... صلح بین خالد و مجاعه:
۲۲۶	..... نامه ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> به خالد و صلح خالد برخلاف میل ابوبکر:

۲۲۷	تعداد کشتگان بنی حنیفه:
۲۲۷	تعداد کشتگان مسلمین:
۲۲۸	تأسف مسلمانان در مدینه و مکه از شهادت شهدای خود:
۲۲۹	عذر خالد <small>رضی الله عنه</small> پذیرفته است:
۲۳۱	<b>فصل دهم: بقیه جنگ‌های رده</b>
	بحرین - عمان و مهره - یمن - کنده و حضرموت سرزمین‌هایی که به اسلام بازگشت:
۲۳۱	
۲۳۳	جنگ با مرتدین در بحرین:
۲۳۴	شروع رده در بحرین:
۲۳۴	ابوبکر، علاء بن الحضرمی را برای جنگ با مرتدین بحرین می‌فرستد:
۲۳۵	داستان صحرای دهناء و نشانه قدرت خدا در آن:
۲۳۶	مسلمانان و مرتدین متناوباً به جنگ ادامه می‌دهند:
۲۳۶	چگونه مسلمین بر دشمنان خود غلبه کردند:
۲۳۷	هجوم از راه دریا به سوی دارین و غلبه بر اهل رده در آنجا:
۲۳۸	المنشی زمین را از دشمنان پاک می‌سازد و به سرزمین عراق می‌رسد:
۲۳۸	جنگ با مرتدین در عمان:
۲۳۹	چگونه مسلمانان در عمان به پیروزی رسیدند:
۲۴۰	جنگ با مرتدین در مهره:
۲۴۱	جنگ با مرتدین در یمن:
۲۴۱	عواملی که باعث شدت انقلاب در یمن شد:
۲۴۱	عامل اول تقسیم قدرت:
۲۴۲	فعالیت انقلابیون یمن پس از کشته شدن عنسی:
۲۴۳	عامل دوم اختلاف در جنس بود:

قیس بن عبد یغوث یمن را فقط برای اعراب یمن می‌خواهد:.....	۲۴۳
قیس داذویه را می‌کشد و حکومت عربی در صنعاء برقرار می‌کند:.....	۲۴۴
فیروز قیس را از صنعاء بیرون رانده و امارت خود را بازپس می‌گیرد:.....	۲۴۵
عامل سوم دشمنی قدیم بین حجاز و یمن بود:.....	۲۴۶
حرکت عکرمه ابن ابی جهل از مهره به یمن و سرازیرشدن مهاجر ابن ابی امیه از مدینه به یمن:.....	۲۴۷
ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> قیس و عمرو ابن معدی کرب را عفو می‌کند:.....	۲۴۷
چگونه ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> فرس را بر عرب ترجیح داد؟.....	۲۴۸
جنگ با مرتدین در کنده و حضر موت:.....	۲۴۹
چگونه مهاجر ابن ابی امیه به حکومت کنده رسید:.....	۲۴۹
سیاست زیاد بن لیب و شدت آن:.....	۲۵۰
اشعث بن قیس با زیاد می‌جنگد:.....	۲۵۰
عکرمه و مهاجر در مارب به هم می‌رسند:.....	۲۵۱
محاصره قلعه و غلبه بر آن:.....	۲۵۱
ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> اشعث را عفو می‌کند:.....	۲۵۳
غلبه کامل بر انقلاب داخلی بلاد عرب:.....	۲۵۳
مهاجر بن ابی امیه امور یمن را به دست می‌گیرد:.....	۲۵۴
داستان عکرمه و ازدواج او با دختر نعمان بن الجون:.....	۲۵۴
فردا چه خواهد شد؟.....	۲۵۵
<b>فصل یازدهم: تمهید مقدمات برای فتح و تشکیل امپراطوری</b> .....	۲۵۷
مرز شمالی بلاد عرب:.....	۲۵۷
مهاجرت عرب به بادیه شام:.....	۲۵۸
مملکت بنی غسان و مملکت حیره:.....	۲۵۸

- سعی قبایلی که به بادیه شام مهاجرت کرده‌اند در حفظ زندگانی عربی خود: ..... ۲۶۰
- قبایل جنوب شبه جزیره قبایلی بودند که به بادیه مهاجرت کردند: ..... ۲۶۱
- پیوستن اعرابی که به بادیه شام رفتند به فارس و روم: ..... ۲۶۱
- جذیمه الأبرش عرب فرات را به زیرلوای خود درمی آورد: ..... ۲۶۳
- اذینه بن السمیدع در رأس عرب شام: ..... ۲۶۴
- فراهم کردن زمینه فتح عراق و تأسیس امپراطوری اسلامی وسیله این اعراب: ..... ۲۶۵
- ملوک حیره با وجود اطاعت از فارس ذاتی داشتند: ..... ۲۶۶
- نعمان بزرگ صاحب خورنق و سدیر: ..... ۲۶۶
- بهرام گور نصرانیت را مقهور می کند: ..... ۲۶۷
- موقعیت اعراب در شام و عراق در قبال دین فارس و روم: ..... ۲۶۸
- چرا روح عربیت به نصرانیت تمایل پیدا کرد: ..... ۲۶۸
- علاقه عرب به استقلال و زندگی عربی خود: ..... ۲۶۹
- لخمی‌ها و غسانی‌ها در اعلی درجه شکوهمندی: ..... ۲۷۰
- آخرین پادشاهان حیره: ..... ۲۷۱
- غسانیان و پایان کارشان: ..... ۲۷۲
- فارس و روم پس از ضعف قدرت عرب: ..... ۲۷۴
- موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در مقابل فارس و روم: ..... ۲۷۵
- فکر صدیق پس از جنگ‌های رده: ..... ۲۷۶
- جنگ روم جنگی بود که اقدام بدان آسان نبود: ..... ۲۷۸
- مثنی بن حارثه شیبانی در سرزمین عراق پیش می‌رود: ..... ۲۷۹
- نگرانی و اضطراب در فارس: ..... ۲۸۰
- آمدن مثنی به مدینه: ..... ۲۸۰
- نظر خالد رضی الله عنه در باره جنگ عراق: ..... ۲۸۲



۲۸۳	روایت دیگر در باره فتح عراق:
۲۸۷	<b>فصل دوازدهم: فتح عراق</b>
۲۸۷	اوامر ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> دایر به خوشرفتاری با اعراب ساکن عراق:
۲۸۸	سپاه خالد <small>رضی الله عنه</small> برای فتح عراق:
۲۸۹	هرمز امیر سرحدات:
۲۹۰	خالد بن ولید <small>رضی الله عنه</small> سپاه مسلمین را به سه دسته تقسیم می کند:
۲۹۱	جگجویان کاظمه و پیروزی خالد بر فرس:
۲۹۲	زن دژ:
۲۹۲	اثر این جنگ در روحیه اعراب:
۲۹۳	فرس خود را برای جنگ مذار آماده می کنند:
۲۹۵	خالد بن ولید <small>رضی الله عنه</small> در جنگ مذار:
۲۹۶	آماده شدن برای جنگ ولجه:
۲۹۷	پیروزی مسلمانان در ولجه و غنائم شان در این جنگ:
۲۹۸	آمادگی برای جنگ الیس:
۲۹۹	جنگ شدت پیدا می کند و خالد <small>رضی الله عنه</small> از خدا یاری می خواهد:
۳۰۰	رود خون:
۳۰۱	نظر ما راجع به تهمت وحشیگری که در این جنگ ها به خالد نسبت داده شده است:
۳۰۲	اثر جنگ الیس در فرس و دوستداران شان:
۳۰۴	آماده شدن برای فتح حیره:
۳۰۴	خالد <small>رضی الله عنه</small> در قصر خورنق:
۳۰۶	مصالحه اهل حیره بر جزیه:
۳۰۷	داستان شویل و بزرگواری دختر عبدالمسیح:
۳۰۹	خالد <small>رضی الله عنه</small> حیره را مرکز فرماندهی خود می سازد:

- صلح شهرهای نزدیک حیره با خالد: ..... ۳۰۹
- دلتنگ شدن خالد رضی الله عنه و غلبه او بر ملوک فارس و مرز بانهایش: ..... ۳۱۱
- خالد رضی الله عنه به سوی انبار می رود و بر آنجا غلبه می کند: ..... ۳۱۲
- سپس به عین التمر می رود و آنجا را به محاصره و فتح می کند: ..... ۳۱۲
- شدت عمل خالد نسبت به مدافعین عین التمر: ..... ۳۱۳
- ابوبکر رضی الله عنه ولید را به کمک عیاض می فرستد: ..... ۳۱۴
- نامه خالد بن ولید به عیاض: ..... ۳۱۴
- خالد رضی الله عنه به سرعت به سوی دومه می رود: ..... ۳۱۵
- صاحب دومه قبایل را نصیحت می کند که با خالد صلح کنند: ..... ۳۱۶
- خالد قلعه دومه را محاصره کرده و ویران می سازد، جنگجویانش را می کشد و زنان شان را به اسارت می برد: ..... ۳۱۷
- اهل عراق فرصت را غنیمت شمرده در غیاب خالد انقلاب می کنند: ..... ۳۱۹
- بازگشت خالد به عراق و کارهایی که در آنجا انجام داد: ..... ۳۱۹
- خالد به فراض می رسد که در سرحد عراق و شام واقع شده است: ..... ۳۲۱
- جنگ فراض: ..... ۳۲۲
- پیروزی قاطع مسلمانان در واقعه فراض: ..... ۳۲۳
- حج خالد رضی الله عنه دور از انتظار و اطلاع مردم: ..... ۳۲۴
- ابوبکر رضی الله عنه چه موقع از سفر حج خالد آگاه شد: ..... ۳۲۵
- فصل سیزدهم: بین عراق و شام** ..... ۳۲۷
- پرهیز روم از مسلمین: ..... ۳۲۷
- اندیشه ابوبکر رضی الله عنه در باره جنگ شام: ..... ۳۲۸
- موقعیت روم و عرب در سرحدات شام: ..... ۳۲۸
- خالد بن سعید فرمانده قوای مسلمین در سرحدات شام: ..... ۳۲۹

۳۳۰	..... نامه اول خالد به ابوبکر:
۳۳۰	..... ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> با مشاورینش در باره جنگ شام مشورت می کند:
۳۳۱	..... رأی عبدالرحمن ابن عوف <small>رضی الله عنه</small> :
۳۳۲	..... موقعیت مسلمانان در برابر دعوت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> برای جنگ با روم در شام:
۳۳۳	..... موقعیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در قبال حوادثی که او را احاطه کرده بود:
۳۳۴	..... سیاست ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> پس از جنگ های رده و پیروزی مسلمانان در عراق:
۳۳۵	..... فراغت کامل ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> برای انجام کارهای دولت:
۳۳۷	..... عوامل پیروزی از نقطه نظر افکار ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> :
۳۳۸	..... نامه ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> به اهل یمن:
۳۳۹	..... حرکت سپاهیان به سوی شام:
۳۴۰	..... اولین فرمانده سپاه مسلمانان که به شام رفت:
۳۴۲	..... آغاز فتح شام:
۳۴۳	..... <b>فصل چهاردهم: فتح شام</b>
۳۴۳	..... خالد بن سعید بر رومی ها غلبه کرده و داخل قرارگاه سپاهیانش می شود:
۳۴۴	..... سپاهیان که به کمک خالد بن سعید آمدند:
۳۴۵	..... نیرنگ روم و فرار خالد پس از کشته شدن پسرش:
۳۴۶	..... غیرت و شجاعت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> برای فتح شام فزونی می یابد:
۳۴۷	..... سفارشات ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> هنگام تودیع با سپاهیان که برای جنگ شام آماده کرده بود:
۳۴۸	..... مهاجر و انصار برای فتح شام می روند:
۳۴۹	..... منازل سپاهیان مسلمین در شام:
۳۵۱	..... هرقل در حمص تحصن می کند و اخبار جنگاوران را دنبال می نماید:
۳۵۱	..... نامه ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> به امرای سپاه دایر به این که همه سپاهیان سپاه واحدی تشکیل دهند: ...
۳۵۲	..... به هم رسیدن مسلمانان و رومیان در یرموک:

- ۳۵۳ ..... ابوبکر رضی الله عنه به خاطر موقعیت سپاهیان‌ش در یرموک دلتنگ می‌شود:
- ۳۵۴ ..... خالد بن ولید رضی الله عنه از عراق به شام فراخوانده می‌شود:
- ۳۵۴ ..... دلتنگی خالد رضی الله عنه از این فراخواندن:
- ۳۵۵ ..... چگونه ابوبکر رضی الله عنه این کار مهم را در نظر خالد دوست‌داشتنی کرد؟
- ۳۵۶ ..... سپاه خالد برای شام:
- ۳۵۷ ..... خالد از کدام راه می‌رود:
- ۳۵۸ ..... داستان مشهور عبور خالد از صحرا به سوی شام:
- ۳۵۹ ..... داستان رافع بن عمیره الطائی:
- ۳۶۱ ..... خالد رضی الله عنه به شام می‌رسد و سپاهش را در کنار سپاهیان دوستانش مرتب می‌کند:
- ۳۶۲ ..... شمار سپاهانی که از عراق با خالد آمدند:
- ۳۶۳ ..... خالد و باهان همزمان به یرموک می‌رسند:
- ۳۶۴ ..... جمود موقعیت و راه خروج از آن:
- ۳۶۵ ..... سخنان خالد رضی الله عنه در میان دوستانش در باره این موقعیت:
- ۳۶۶ ..... خالد رضی الله عنه در روز اول جنگ فرماندهی کل سپاه را به عهده می‌گیرد:
- ۳۶۷ ..... سپاه با پیروزی فزونی و با ناکامی نقصان می‌گیرد:
- ۳۶۸ ..... جنگ یرموک:
- ۳۶۹ ..... کسانی که با عکرمه بر مرگ بیعت کردند:
- ۳۷۰ ..... فداکاری روم در جنگ:
- ۳۷۰ ..... رومی‌ها فرار می‌کنند و فرماندهان‌شان کشته می‌شوند:
- ۳۷۱ ..... خالد رضی الله عنه در رواق تذارق:
- ۳۷۱ ..... رفتن هرقل از حمص:
- ۳۷۲ ..... وفات ابوبکر رضی الله عنه و جانشینی عمر رضی الله عنه:
- ۳۷۲ ..... عمر رضی الله عنه خالد رضی الله عنه را از فرماندهی سپاه عزل می‌کند:

روایت مردم در باره فتح شام:.....	۳۷۳
مدینه برای جای دادن سپاهییانی که به شام حرکت می کردند دچار تنگی جای شد: ....	۳۷۴
اهل مکه و فتح شام:.....	۳۷۵
ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> خالد را به عراق می فرستد و نامه ابوبکر به او در این مورد:.....	۳۷۶
نامه خالد <small>رضی الله عنه</small> به ابو عبیده <small>رضی الله عنه</small> :.....	۳۷۷
اجتماع عموم مسلمانان در اجنادین:.....	۳۷۹
محاصره دمشق و دفاع از آن:.....	۳۸۰
صلح اهل دمشق با مسلمانان:.....	۳۸۰
ابوبکر و خالد <small>رضی الله عنه</small> و موقعیت آنان در فتح عراق و شام:.....	۳۸۱
دشواری تحقیق تاریخی در باره وقایع فتح شام:.....	۳۸۲
مقایسه روایت های طبری و بلاذری در وقایع فتح شام:.....	۳۸۳
اظهار نظر در باب عزل خالد <small>رضی الله عنه</small> از طرف ابن خطاب <small>رضی الله عنه</small> :.....	۳۸۳
موقعیت خالد <small>رضی الله عنه</small> پس از عزل از فرماندهی کل:.....	۳۸۵
داستان چرچه و اسلام آوردنش:.....	۳۸۶
خداحافظ برپاکننده پایه های امپراطوری اسلامی:.....	۳۸۷
<b>فصل پانزدهم: مثنی <small>رضی الله عنه</small> در عراق</b> .....	۳۸۹
مثنی <small>رضی الله عنه</small> و حساس بودن موقعیت او:.....	۳۸۹
نامه های متبادله بین شهریران و مثنی:.....	۳۹۰
کشته شدن فیل و فیروزی مسلمانان:.....	۳۹۱
بازگشت اضطراب به دربار فارس:.....	۳۹۱
مثنی <small>رضی الله عنه</small> از ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> می خواهد که توبه کردگان اهل رده را به کمک او بفرستد:.....	۳۹۲
<b>فصل شانزدهم: جمع قرآن</b> .....	۳۹۵
جنگ یمامه و تأثیر آن در حیات مسلمانان:.....	۳۹۵

- عمر به ابوبکر در باره جمع قرآن مشورت می‌دهد: ..... ۳۹۶
- روایت بخاری از آنچه بین ابوبکر و عمر و زید بن ثابت رضی الله عنه گذشت: ..... ۳۹۷
- روایات مربوط به جمع قرآن توسط عمر و عثمان رضی الله عنه: ..... ۳۹۹
- رأی بعضی مؤرخان که مستشرقان آن را تأیید می‌کنند: ..... ۴۰۰
- نقد این نظریه و استدلال بر این که قرآن در زمان رسول به ترتیب سوره‌ها جمع شده است: ..... ۴۰۲
- خواندن عمر بن خطاب صفحه‌ای از سوره طه را به روزی که اسلام آورد: ..... ۴۰۳
- نصوص قرآن مؤید این است که قرآن در زمان رسول به صورت سوره‌هایی جمع گشته است: ..... ۴۰۴
- علی بن ابی طالب رضی الله عنه و جمع قرآن: ..... ۴۰۶
- علت تردید ابوبکر رضی الله عنه در جمع قرآن پس از پیشنهاد عمر رضی الله عنه در مورد جمع‌آوری آن: ..... ۴۰۶
- حجتی که عمر رضی الله عنه بدان وسیله دل ابوبکر رضی الله عنه را به جمع قرآن متمایل ساخت: ..... ۴۰۷
- قرآن به هفت حرف نازل شده، گفته‌ها راجع به حرف‌هایی که قرآن بر آن نازل شده: ..... ۴۰۸
- قرائت صحابه و عرض آن به رسول خدا: ..... ۴۰۹
- کسانی که در اختلاف قرائات خود رسول خدا را حکم ساختند: ..... ۴۰۹
- سوره والعصر در قرآن عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها: ..... ۴۱۱
- کسانی که مرتد شدند و خیال کردند که وحی را مغشوش می‌سازند: ..... ۴۱۲
- جمع قرآن در زمان عثمان رضی الله عنه و علت آن: ..... ۴۱۴
- عمر رضی الله عنه و درستی نظرش در باره جمع قرآن: ..... ۴۱۵
- خشم ابن مسعود رضی الله عنه به سبب برکناریش از مأموریت جمع قرآن: ..... ۴۱۶
- چرا ابوبکر رضی الله عنه زید بن ثابت را بر عبدالله بن مسعود ترجیح داد: ..... ۴۱۷
- چگونه زید رضی الله عنه قرآن را در مصحف خود ثبت کرد: ..... ۴۱۸
- روش زید رضی الله عنه در جمع قرآن همان طریقه علمی متداول امروزی است: ..... ۴۱۹

۴۲۱	ترتیب پیاپی آمدن سوره‌ها در مصاحف:.....
۴۲۲	چرا عثمان ابن عفان <small>رضی الله عنه</small> دو سوره انفال و براءت را به هم پیوست:.....
۴۲۳	زید <small>رضی الله عنه</small> کار جمع قرآن را کی به اتمام رسانید:.....
۴۲۴	اجر و پاداش ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در جمع قرآن از همه بیشتر است:.....
۴۲۵	جمع قرآن بزرگترین اقدامی است که در عهد ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> انجام گرفته است:.....
۴۲۷	<b>فصل هفدهم: حکومت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small></b> .....
۴۲۷	ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> خلافت را چگونه تصور کرد؟.....
۴۲۸	ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> فقط در رهبری مسلمانان و سیاست آنان خلیفه رسول خداست:.....
۴۲۹	ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> خلیفه برگزیده مسلمین و مورد رضایت آنان بود:.....
۴۲۹	چرا عمر <small>رضی الله عنه</small> به لقب امیرالمؤمنین ملقب شد:.....
۴۳۰	روابط سیاسی میان بلاد عرب تا زمان رسول خدا:.....
۴۳۱	وحدت دینی سرآغاز تطور نظام سیاسی عرب بود:.....
۴۳۳	بیعت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> و نقش آن در تطور نظام سیاسی:.....
۴۳۳	عواملی که برای تحقق بخشیدن نظام در دولت جدید معارضه داشتند:.....
۴۳۴	ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در این قضیه روشی غیر از روش عمر <small>رضی الله عنه</small> اتخاذ می کند:.....
۴۳۵	نظام حکومت در اسلام:.....
۴۳۶	حکومت اسلام تئوکراسی نبود:.....
۴۳۶	حکومت اسلامی مقید به اراده مردم و اوامر و نواهی خداست:.....
۴۳۷	حکومت اسلامی در برابر مراقبت مسلمین تسلیم است:.....
۴۳۸	حکومت اسلامی اریستوکراسی نیست:.....
۴۳۹	حکومت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> حکومت شورایی بود:.....
۴۴۰	حکومت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> وحدت سیاسی عرب را پایه گذاری کرد:.....
۴۴۱	امپراطوری اسلامی و اساسی که این امپراطوری بر آن قرار می گیرد:.....

- ۴۴۲ ..... آزادی عقیده اساس اسلام است: .....  
 ۴۴۳ ..... اختلاف امپراطوری اسلامی با امپراطوری‌های دیگر در هدف و جوهر آن است: .....  
 ۴۴۴ ..... به چه علت در زمان ابوبکر رضی الله عنه به تنظیم حکومت پرداختند: .....  
 ۴۴۵ ..... در عهد ابوبکر رضی الله عنه حکومت بر همان پایه‌های عربیت زمان رسول استوار بود: .....  
 نظام حکومت در تحت تأثیر حالت جنگی که در طول خلافت ابوبکر رضی الله عنه جریان داشت  
 ۴۴۶ ..... قرار گرفته بود: .....  
 ۴۴۷ ..... با همه این در عهد ابوبکر رضی الله عنه نظام حکومت دگرگون شد: .....  
 ۴۴۸ ..... تطور حکومت در طول قرون و اعصار ادامه می‌یابد: .....  
 ۴۴۸ ..... تأثیر عنصر غیر عرب در تنظیم حکومت در عالم اسلام: .....  
**فصل هیجدهم: ناخوشی ابوبکر رضی الله عنه و وفاتش** ..... ۴۵۱  
 ۴۵۱ ..... آنچه در مدت خلافت ابوبکر رضی الله عنه به انجام رسید: .....  
 ۴۵۲ ..... به روایتی وفات ابوبکر رضی الله عنه بر اثر مسموم شدن بوده: .....  
 ۴۵۲ ..... روایت عایشه رضی الله عنها در باره ناخوشی و وفات ابوبکر رضی الله عنه: .....  
 ۴۵۳ ..... اندیشه ابوبکر رضی الله عنه در باره سرنوشت مسلمانان پس از مرگ خود: .....  
 ۴۵۴ ..... چرا ابوبکر رضی الله عنه جانشین تعیین کرد در حالی که رسول خدا جانشین تعیین نمود؟ .....  
 ۴۵۵ ..... مشورت ابوبکر رضی الله عنه با عقلای قوم در باره جانشینی عمر رضی الله عنه: .....  
 ۴۵۶ ..... اعتراض معترضین به جانشینی عمر رضی الله عنه: .....  
 ۴۵۷ ..... نامه ابوبکر رضی الله عنه در باره جانشینی عمر رضی الله عنه: .....  
 ۴۵۸ ..... وصیت ابوبکر رضی الله عنه به عمر بن خطاب رضی الله عنه: .....  
 ابوبکر رضی الله عنه در باره کارهایی که کرده و کارهایی که ترک نموده و مسایلی که فراموش  
 ۴۶۰ ..... کرده از رسول پرسد خود را بازخواست می‌کند: .....  
 ۴۶۱ ..... ابوبکر رضی الله عنه آنچه را از بیت المال به عنوان حقوق گرفته به بیت المال پس می‌دهد: .....



ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> آنچه را به عایشه داده پس می گیرد و بین دو پسر و دو دخترش قسمت می کند:	۴۶۲
وصیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در مورد تکفین خود:	۴۶۳
ندبه و ثناخوانی علی بن ابی طالب <small>رضی الله عنه</small> نسبت به ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> :	۴۶۶
ندبه و ثناخوانی عایشه ام المؤمنین نسبت به پدرش:	۴۶۷
ندبه و ثناخوانی عمر بن خطاب <small>رضی الله عنه</small> نسبت به ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> :	۴۶۷
موقعیت عمر <small>رضی الله عنه</small> در برابر نوحه خانواده ابوبکر:	۴۶۸
اثر ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در حیات اسلام:	۴۶۹
خداوند ابوبکر را رحمت کند:	۴۷۰
<b>پایان: انتقال حتمی مدنیت</b>	۴۷۱
مقام و موقعیت فارس و روم در جهان آن روز:	۴۷۱
جنگ و حقانیت قدرت:	۴۷۲
جنبش ملت عرب و غلبه اش بر فارس و روم:	۴۷۳
این معجزه چگونه به وقوع پیوست:	۴۷۴
عوامل فساد در حیات فارس:	۴۷۴
عوامل فساد در حیات روم:	۴۷۵
آنچه که عالم آن روز بدان توجه داشت:	۴۷۶
ضمیر انسانی و آغاز بیداریش:	۴۷۸
قیام پیغمبر عربی در شبه جزیره:	۴۷۹
چرا مردم کسانی را که آنان را به سوی دین حق رهنمون می شوند آزار می دهند؟	۴۷۹
کودکی ضمیر انسانی و آثار آن:	۴۸۰
به چه وسیله ای اسلام همه را متوجه خود ساخت؟	۴۸۱
چرا خداوند پیغمبرش را از جزیره العرب برگزید؟	۴۸۱

- ۴۸۳ ..... ابوبکر رضی الله عنه و پختگی ضمیرش:
- ۴۸۵ ..... تقدیر ملکات مردان را ظاهر می سازد:
- ۴۸۵ ..... اسلام مردم را به سوی اهداف عالیه انسانی و صلح و صفا دعوت می کند:
- ۴۸۶ ..... پس چگونه ابوبکر رضی الله عنه مردم را به جنگ فرستاد:
- ۴۸۶ ..... صدیق آنچه را که در قرآن است به اجرا می گذارد:
- ۴۸۷ ..... اسلام واقعیت غرایز انسانی را می سنجد:
- ۴۸۸ ..... ضمیر انسانی و پیشرفت او به سوی کمال و پختگی:
- ۴۸۹ ..... تأثیر اسلام در پیشرفت ضمیر انسانی:
- ۴۹۱ ..... زعمای دنیای نو به طور مکرر مثل اعلای اسلام را متذکر می شوند:
- ۴۹۲ ..... روزی که ضمیر انسانی به کمال خود می رسد:
- ۴۹۳ ..... حکمی که فرزندان ما در باره ما و عصر ابوبکر رضی الله عنه صادر می کنند:
- ۴۹۵ ..... فهرست منابع و مراجع

## نظرات بعضی دانشمندان فاضل در باره‌ی کتاب

استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمد مجدی

با اهداء سلام و عرض احترام؛

بدین وسیله وصول یک جلد کتاب زندگانی حضرت ابوبکر صدیق را اعلام داشته، ضمن تشکر برای حضرت عالی توفیق خدمت و طول عمر آرزو می‌نمایم، تا ان شاء الله جامعه، همواره در سایه وجود پربرکت جناب عالی از کتاب‌های ارزشمند دیگری نیز بهره‌مند گردد.

**دکتر خالد وجدی قزلبی**

رییس دانشگاه پیام نور مرکز بوکان

محضر مبارک حضرت دکتر محمد مجدی

ریاست معظم دانشگاه آزاد واحد مهاباد

ضمن عرض تشکر از اقیانوس بیکران لطف و مرحمت آن جناب نسبت به این حقیر، اینک و پس از مراجعت از سفر نوروزی، وصول یک جلد ترجمه پرارزش زندگانی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اعلام، فاما اظهار نظر اینجانب در مورد اثرات جناب عالی به جز تحسین و تعظیم چه می‌تواند باشد؟

آنهم اثری که به قلم هیکل و ترجمه استاد نیز زینت‌بخش آن بوده باشد، تقاضایم از محضرتان این است که فعالیت‌های ادبی و انتشار کتب را وسیعتر فرموده، آرزومند روزی هستم که آثار جناب عالی از آقای ملا عبدالکریم مدرس‌ها و خال‌ها نیز فزونی گیرد. اینجانب در همه امور حاضر به ادای وظیفه در محضر جناب عالی بوده و هستم.

**عبدالرحمن دانشیار**

رییس دادگستری شهرستان مهاباد

به حضور اخوی ارجمندم دانشمند محترم جناب آقای دکتر محمد مجدی (أيدك الله لمرضاته)

در آغاز نامه سلام‌های گرم و پر از مهر و محبت مرا که از عمق قلبم بروز می‌کند، از راه دور بپذیر.

بعداً کتاب نفس و مفید زندگانی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه تألیف دکتر محمد حسین هیکل و ترجمه حضرت‌عالی به دستم رسید، و زیارت نمودم و مبالغه نیست اگر عرض کنم: «إني أعتقد مخلصاً أن هذا الكتاب هو أردع ما صدر من نوعه حتى الآن لأنه يرضي الخاصة والعامة، تعرف القاري العصري على نواح جديدة من عظمة أبو بكر الصديق رضی الله عنه كانت مجهولة لدى الكثيرين».

در خاتمه امیدوارم که این کتاب، آخرین آثار از حضرت‌عالی نباشد؛ بلکه به خدمت چندین کتاب‌های دیگر از قلم جناب عالی برسم. (ان شاء الله)

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

دعاگوی خودتان

**اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی کردستان**

بعد الحمد والصلوة؛ دانشمند شهیر و نویسنده قدیر خدمتگزار علم و دیانت، جناب آقای دکتر محمد مجدی (دامت فیوضاته) الحق شخصیت بارزی است که در تحصیل علوم رنج فراوانی برده و عمر گرانبهای خود را با کمال جدیت در راه خدمت به علم و علماء و تشیید مبانی دینی و تحکیم عقاید مذهبی و ترویج و نشر کتب دینی و مذهبی وقف خود فرموده است.

ترجمه کتاب محمد حسین هیکل را به فارسی روان و با اسلوبی شیوا به رشته تحریر درآورده است و طرز زندگی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای تعلیم و تأسی مردم

نوشته‌اند. بحمد الله و حسن توفیقه ترجمهٔ پربهای معظم له مفید و مرغوب می‌باشد و مکرر در مکرر به چاپ برسد.

امید از درگاه حضرت احدیت جلت آلاءه آن که اینگونه افراد را که در این عصر کم‌نظیراند زیاد فرمایند و بر توفیقات ایشان بیفزاید و بر کلیهٔ مسلمین لازم است که از امثال ایشان نهایت تشویق و تقدیر به عمل آورند و از نوشته جات آن‌ها حد اکثر استفاده را بنمایند. والسلام.

**روحانیون شهرستان سنندج**



## پیشگفتار مترجم

چند سال پیش کتاب زندگانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه، اولین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله، تألیف دکتر محمد حسین هیکل نویسنده و محقق نامدار مصری، توسط میر عبدالعلی شایق در افغانستان در دو جلد ترجمه و انتشار یافت و نسخه‌هایی از آن نیز به ایران رسید.

چون ملاحظه شد برای فارسی‌زبانان ایرانی به سبب اختلاف لهجه با برادران افغانی، خواندن و درک مطالب ارزنده این کتاب خالی از اشکال نیست ترجمه‌ای را که در آن هنگام از اصل کتاب آغاز کرده بودم به انجام رساندم؛ تا با چاپ و انتشار آن هم‌میهنان ایرانی ما نیز به سهولت به مطالعه و درک مطالب آن توفیق یافته و از شرح زندگانی اولین خلیفه رسول خدا، پدر زن محمد مصطفی، یار غارش که در قرآن «ثانی‌اثنین» خطاب شده، بنیان‌گذار امپراطوری اسلامی، فاتح عراق و شام و کسی که محمد صلی الله علیه و آله در باره‌اش چنین گفت: «اگر از میان بندگان خدا کسی را به عنوان دوست برمی‌گزیدم، هرآینه ابوبکر را انتخاب می‌کردم».

و علی رضی الله عنه در باره جمع‌آوری قرآن نسبت به او چنین قضاوت کرد: «ای ابوبکر خداوند تو را رحمت کند! قسم به خدا! تو اولین نفری بودی که به خداوند ایمان آوردی...» (رجوع کنید به صفحه ۴۰۹) آگاهی کامل یابند.

اینک به همت «انتشارات جوان‌بخت» در شهرستان بانه، این ترجمه به زیور طبع آراسته می‌گردد، از خداوند برای ناشر آن که بانی این خدمت بزرگ علمی و اسلامی است اجر جزیل مسألت داشته و ثواب این خدمت اسلامی را نثار روح پرفتوح مرحوم ابوی حاج ملا حسین مجدی علامه شهر مهابادی که بضاعت ناچیز علمی حقیر از برکات و رشحات آن سرچشمه فیاض است، می‌نماید.

ومن الله التوفیق وعلیه التکلان.

دکتر محمد مجدی

استاد یار بازنشسته دانشکده ادبیات دانشگاه جندی شاپور اهواز

تابستان سال ۱۳۶۲





## پیشگفتار

تاریخ اسلامی از روز هجرت نبی از مکه به مدینه آغاز می‌شود و سر انتخاب این مبدأ به سر آغاز تاریخ اسلامی در این است که آن روز سر آغاز فیروزی رسول خدا بر کسانی است که دعوت او را در مکه رد کرده و سپس با مکر و نیرنگ در صدد قتلش برآمدند، و ابوبکر صدیق تنها یار و یاور رسول خدا در این هجرت بود. و هنگامی که رسول خدا مریض شد و به مرض موت دچار شد و نتوانست نماز جماعت برای مسلمانان بگزارد، به ابوبکر رضی الله عنه دستور داد تا به جای او برای مسلمانان نماز بگزارد و هیچکس دیگر حتی عمر و غیر او را برای این کار برنگزید.

### پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را برای هجرت و اقامه نماز به هنگام مرض موت برگزید:

از آن جهت رسول خدا ابوبکر را یاری و یآوری در هجرت و اقامه نماز جماعت انتخاب کرد، چون ابوبکر اولین مردی بود که به رسول خدا ایمان آورد و از همه بیشتر در راه ایمان و اسلام فداکاری کرد.

زیرا ابوبکر رضی الله عنه از روزی که مسلمان شد، در کمک به محمد صلی الله علیه و آله و دفاع از مسلمین بذل مجهود کرد و محمد صلی الله علیه و آله را حتی بر نفس خود مقدم داشت و در همه احوال در کنار محمد صلی الله علیه و آله بود. با وجود نیروی ایمان خود را اضعف عباد می‌دانست و محبوبترین فرد مسلمانان بود که به وفور مهر و مودت نسبت به مردم مشتهر گشته بود. جای تعجب نیست بلکه حق او بود که مسلمین با او با داشتن چنین صفاتی به عنوان خلیفه رسول بیعت کردند و هیچ جای شگفتی نیست در این شرایطی که اسلام را یاری نموده و قدرت حق و حقیقت را در بسط زمین اشاعه داده، تاریخ خلافت او سر آغاز تاریخ امپراطوری باشد، امپراطوری بزرگی که بعدها از شرق و غرب تا هند و چین در آسیا امتداد یافت و دامنه نفوذ و وسعت آن در اروپا و

افریقا تا اندلس و مراکش کشیده شد آنچنان امپراطوری‌ای که تا به امروز منشأ تمدن انسانی است و جهان تا به امروز از تأثیرات آن فارغ نبوده است.

### آنچه که مرا وادار به تتبع در تاریخ امپراطوری اسلامی کرد:

از هنگامی که از تألیف کتاب «حیات محمد صلی الله علیه و آله» و «فی منزل الوحی» فارغ شدم، به خاطر خطور کرد که در باره تاریخ امپراطوری اسلامی و علل و عوامل انحلال آن تتبع کنم. آنچه مرا به تفکر در باره این امپراطوری واداشت این بود که، این امپراطوری نتیجه تعالیم نبی و اثر سنت و شخصیت او بود. من زندگانی محمد صلی الله علیه و آله را بررسی کردم و دریافتم که نتایج این بررسی‌ها در خور آن است که انسانیت را در مسیر خود قرار داده و به سوی تمدنی که او را فرا می‌خواند هدایت نماید.

در بررسی‌های این امپراطوری اسلامی و تحولات آن کیفیتی است که ارزش تأسی رسول و تعالیم او را برای ما مبرهن می‌سازد و بهره جدیدی از آگاهی به حیات درخشان محمد صلی الله علیه و آله فراهم می‌سازد که علما را در باره امعان بحث و گفتگو در آن از نظر حقایق شخصیه راضی می‌سازد و نیز روح این عظمت را علم و دانش به وسایل شایسته خود درک نمی‌کند و از اثبات آن با ادله علمی عاجز است و با وجود آن نمی‌تواند آن را نیز نفی کند و آن حقایق سپس مایه پایداری سعادت انسان در حیات و برپای دارنده رفتار او در این طریق است. و امر دیگری که مرا به این تفکر واداشت این بود که فقط شناخت گذشته می‌تواند آینده را تصویر نموده و کوشش‌های ما را در آینده به سوی هدفی که در خور انسانیت است توجیه کند.

زیرا ماضی و حال و مستقبل جدایی‌ناپذیرند و شناخت گذشته وسیله شناسایی حال و تنظیم آینده است، همانگونه که آگاهی طبیب بر گذشته مریض بهترین وسیله تشخیص و معالجه او را در بر دارد.

حالات موجوده و وضعیات حاضری که امپراطوری اسلامی از آن به وجود آمده، به طور خاص همه ملت‌هایی را که به زبان عربی تکلم می‌کنند دربر می‌گیرد و یقیناً این حالات از

لحاظ ارتباط و پیوستگی با مردم شبه جزیره عربستان دارای رابطه و نسبتی است و مصر مرکز دایره این ملت‌هاست که در اطرافش فلسطین و سوریه و عراق به سوی شرق و طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش به سوی غرب امتداد یافته است.

از طرف دیگر این وضع موجود به طور عموم همه ملت‌هایی را که در آسیا و اروپا و افریقا به دین اسلام گرویده‌اند دربر می‌گیرد، در نتیجه گذشته امپراطوری اسلامی به روزگار همه این ملت‌ها مربوط می‌شود و در این بررسی هر یک از این ملت‌ها چهره خود را در خلال این هزار و چهار صد سال گذشته نشان می‌دهد و از طریق این بررسی‌ها عواملی که موجب فساد و تباهی و نقص این صورت‌ها شده مشخص می‌گردد و از راه شناخت این عوامل می‌توان بازگشت این ملت‌ها را به عظمت و رونق گذشته انتظار داشت. من در باره این مسایل فکر می‌کردم، زیرا جماعتی که از تألیف «حیات محمد ﷺ» اظهار خشنودی می‌کردند اظهار تمایل نمودند که زندگانی خلفا را نیز به رشته تحریر درآورم و ترجمه‌های متعددی برای قهرمانان اسلامی عرضه نمایم که در هریک از آن تراجم و شرح احوال خصوصیات یکی از خلفا را بازگو نمایم.

اگر خواسته این دوستان مرا راضی می‌کرد، بدان توجه می‌کردم لیکن انجام این کار از عهده من خارج است و باید عده‌ای برای عرضه آن به صورت مستحسنی اقدام نمایند.

### آنچه که مرا وادار به تألیف کتاب سیره ابوبکر رضی الله عنه کرد:

چون ترجمه زندگانی عمر بن خطاب رضی الله عنه از کارهایی بود که در باره‌اش فراوان گفتگو شده و سیره عمر بر جبین تاریخ اسلام می‌درخشد با خود گفتم چرا سیره صدیق را عرضه ندارم، چه ابوبکر یار غار و نزدیکترین اصحاب رسول و فرمانبردارترین پیروان او بود، و به علاوه او مرد خوش‌خو و خشنودی بود که ده‌ها و صدها هزار تن از مسلمانان پراکنده در انحاء عالم به او منسوب‌اند، او اولین خلیفه رسول خدا و نخستین کسی بود که به اسلام اقرار کرد در حالی که مرتدین عرب در صدد پاره کردن رشته آن و رخنه در بنیان آن بودند و اولین کسی بود که پیروزی اسلام و امپراطوری آن را بنیاد نهاد.

شاید با نوشتن سیره ابوبکر آنطور که آرزو می‌کنم راه نوشتن تاریخ امپراطوری اسلامی را نیز هموار کنم و از این راه به آن هدف و مقصود بزرگ نایل آیم. و نیز راه را هموار کنم برای کسی که بخواهد آن را تکمیل نموده یا چیزهایی در آن بیابد که برای ارائه اثر کاملتر و بهتری مفید باشد.

### عظمت ابوبکر رضی الله عنه:

اگرچه من کوش کردم به هنگام نوشتن شرح حال از عهده این کار برآیم و بدان شاد شدم کافی است که آنچه را در عهد خلافت ابوبکر روی داده بخوانی تا او را دریابی و در کنار او قرار گیری. زیرا در آنچه مؤرخان از وقایع این دوره روایت کرده‌اند عظمتی موجود است که دهشت بلکه اعجاب خواننده را برمی‌انگیزد، می‌ترسم بگویم که، به روایاتی برمی‌خوریم که جنبه تقدیس به او می‌دهند. تو هیچیک از این معانی را در هیچیک از کتاب‌های پیشین نمی‌بینی لیکن خود روایات آن عظمت‌ها را بازگو می‌کنند.

این مرد درستکار بخشنده محزون بسیار سریع التأثير و رقیق القلب بود که آماده برای همدردی با دردمندان و رفع آلام ایشان بود با وجود این چنان روحیه قوی و نیرومندی داشت که تردید و دودلی بدو راه نمی‌یافت.

قدرت خارق العاده‌ای در ساختن شخصیت‌ها و ابراز ملکات و فضایل آنان داشت و نیک قادر بود تا افراد را به میدان‌های خدمات اجتماعی و فداکاری گسیل دارد تا آنچه را خدا به آنان داده است در راه خیر و صلاح جامعه صرف کنند.

این حماسه و دلاوری بی‌مانندی که شالوده روح ابوبکر رضی الله عنه را تشکیل می‌داد در زمان حیات محمد صلی الله علیه و آله کجا بود؟ ناچارم وقایع قبل از خلافت ابوبکر رضی الله عنه را بازگو نموده و سیره این مرد را در آن زمان تصویر نموده و موقعیت‌های استثنائی او را در مقابل رسول خدا به یاد آورم.

سیره ابوبکر رضی الله عنه قبل از خلافت در لباسی از عظمت بر من ظاهر شد که هاله‌ای از شکوه و بزرگی آن را در بر گرفته بود که در برابر جلال و شکوه محمدی اظهار فروتنی کرد، اما در

برابر من با کمال درخشش و عظمت تجلی می کرد، خصوصاً وقتی که دارنده آن روش‌ها را با سایر اصحاب محمد مقایسه می کردم.

موقعیت سایر اصحاب رسول در برابر عظمت سیره ابوبکر با موقعیت ابوبکر به هنگام آغاز رسالت محمد ﷺ در چه پایه بود، زمانی که قریش با رسول خدا بدرفتاری می کرد و به هنگام لیلۀ اسری و حدیث اسراء و وقت مبارزه با یهودان مدینه و دشمنان اسلام، هریک از موقعیت‌های ابوبکر در موارد یاد شده کافی است که نام او را برای ابد در تاریخ عظمت اسلام مخلد سازد. عظمت ابوبکر با وجود این مراتب عظمت صامتی است که نمی‌خواهد از خودش گفتگو کند، زیرا آن عظمت، عظمت روح و ایمان به خدا و رسول اوست.

### حسن رأی و مال‌اندیش او:

بازگو کردن حوادث زمان ابوبکر رضی الله عنه بر حسن رأی و مال‌اندیشی او گواهی می‌دهد. به هنگام تفکر در بارۀ آغاز کردن جنگ‌های ایران و روم وقتی که به موقعیت مسلمانان در برابر جنگ‌های رده اطمینان حاصل کرد احساس کرد که اسلام سلاحی در دست دارد که امپراطوری‌های ایران و روم قدرت مقابله با آن را ندارند. این موهبت درخور آن است که قلوب افراد این دو امپراطوری که قرن‌هاست ملت‌های آن در زیر حکومت فردی ملوک الطوائفی و اختلاف طبقاتی اداره می‌شوند به سوی آن منعطف شود. با وجود این که هریک از این دو امپراطوری دارای جمعیت کثیر و سازوبرگ بی‌شمار است لیکن فکر: «برابری و برادری» از تمام نیروها قویتر است و هر حکومتی که بر این پایه و طرز تفکر نهاده شود شایسته آن است که مردم را به سوی اطاعت از آن حکومت بکشاند.

به همین دلیل ابوبکر رضی الله عنه از جنگ عراق و شام خودداری نکرد، با وجود این که تعداد زیادی از بزرگان صحابه با این امر مخالفت کردند.

ابوبکر فرمان شروع این دو جنگ را صادر کرد و اطمینان داشت که خداوند معین و فیروزی‌دهنده اوست، به همین جهت به کسانی که به این جنگ‌ها گسیل داشت دستور اکید داد که مساوات و انصاف و عدل را رعایت نموده به اندازه سرانگشتی از آن تخطی نکنند.

این معانی درخشان به طور وضوح از خلال حوادثی که مؤرخان پیش از این زمان کوتاه عظیم القدر بازگو کرده‌اند، ظاهر می‌شود و نیز از میان حوادثی که مستشرقان مزید بر اطلاعات یادشده در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند به خوبی آشکار می‌گردد. این مسایل است که این مدت کوتاه خلافت را شایسته آن کرده که در باره آن کتاب مستقلی پرداخته شود تا علل وجودی این عصر را تصویر نماید.

من می‌خواهم بگویم که، عهد ابوبکر رضی الله عنه خصوصیتی خاص دارد که با وجود اتصاف این عهد از طرفی به روزگار رسول و از طرف دیگر به عهد عمر، دارای امتیاز و نشان جداگانه و خاص است. زیرا عصر رسول عصر وحی الهی و عصر تکمیل دین وسیله وحی خدایی بود و زمان عمر زمان تنظیم امور حکومتی بود که در زمان محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر شالوده آن نهاده شده بود و بالآخره زمان تنظیم امپراطوری‌ای بود که درهای آن به روی اسلام گشوده شده بود.

اما عصر ابوبکر رضی الله عنه عصر انتقال عصبتی است که آن دو عهد را پیوند می‌دهد و با وجود این با هیچکدام از آن دو عصر مشابه نیست و از هر عصر دیگری که انسان در تاریخ استقرار حکومت‌ها می‌شناسد و نیز در میان تاریخ ادیان مشخص و ممتاز است.

### غلبه او بر مشکلات:

در این دوره دقیق ابوبکر رضی الله عنه با مشکلات زیادی مواجه شد، مشکلاتی که ترس مسلمانان را در آغاز خلافت او برانگیخت، پس از آن که به نیروی ایمان بر مشکلات پیروز شد و خداوند او را در کارها توفیق داد، عمر بن خطاب رضی الله عنه را برای رهبری مسلمانان برگزید، عمر رضی الله عنه با تدبیر به کار مسلمانان پرداخت، عدالت را بین آنان برقرار کرد و پایه‌های حکومت اسلامی را تمهید کرد و دولت‌های جهان را مطیع سیاست مسلمانان ساخت.

گفتیم که، مشکلاتی که ابوبکر رضی الله عنه در آغاز خلافت با آن‌ها مواجه شد ترس مسلمانان را برانگیخت، زیرا وحدت عربی‌ای که در عهد رسول کامل شده بود در زمان وفات او دچار

تزلزل شد، نه تنها در زمان وفات او بلکه آثار و علایم این اضطرابات قبل از وفات رسول نیز آشکار شد،

مسيلمه بن حبيب در يمامه ادعاى پيغمبرى كرد و فرستاده‌اى به نزد محمد ﷺ فرستاد كه مى گفت: مسيلمه نيز مانند محمد پيغمبرى است نصف زمين مال ما و نصف ديگر از آن قریش است ولى قریش عدالت را رعايت نمى کنند.

نيز اسود العنسى در يمن ادعاى نبوت و سحر كرد و به طور پنهانى مردم را به سوى خویش فرا مى خواند و پس از اين كه كارش بالا گرفت از جنوب به سوى شمال حركت كرد و عمال محمد را برانداخت، تا نجران پيش رفت و در آن نواحى قدرت خود را منتشر ساخت، محمد ﷺ نيز به عمال خود در يمن پيغام فرستاد كه او را گرفته يا به قتل برسانند. اين تا زمانى بود كه اعرابى كه به توحيد ايمان آورده و پرستش بت‌ها را كنار گذاشته بودند متوجه نبودند كه وحدت دينى آنان منشاء وحدت سياسى شان نيز مى باشد. از اين رو عده زيادى از آنان به عقايد پيشين خود تمايل پيدا كردند و زمانى كه خبر وفات رسول را شنيدند به كلى از دين اسلام برگشتند و اكثر قبائل مدينه عدم اطاعت خود را نسبت به خليفه مسلمين اعلام كردند و زكات را جزيه‌اى پنداشته و از پرداخت آن سر باز زدند.

### انقلاب در ممالك عرب و جنگ‌هاى رده:

اين انقلاب بعد از وفات رسول ﷺ به سرعت برق و به طرز وحشتناكى بر ممالك عرب مسلط شد و اخبار اين انقلابات و عصيان‌ها به گوش اهل مدينه، كسانى كه با ابوبكر بيعت كرده بودند رسيد و دهشت و وحشت بر آنان نيز مسلط شد و در باره مبارزه با اين پيشامدها اختلاف نظر پيدا كردند. رأى جماعتى كه عمر نيز از آنان بود اين بود كه، نبايد با كسانى كه از دادن زكات خوددارى مى كنند مادام كه شهادت مى دهند كه جز خداى واحد خدايى نيست و محمد رسول اوست، از در جنگ در آمد. شايد آنان با اين عقيده خود مى خواستند تعداد دشمنان اسلام فزونى نگيرد چون خداوند همانگونه كه به محمد ﷺ وعده پيروى

می‌داد به آنان وعده پیروزی نداده بود، و پس از وفات رسول بر هیچکدام از آنان وحی نازل نشده بود.

اما ابوبکر رضی الله عنه اصرار در جنگ با کسانی داشت که از دادن زکات خودداری کرده بودند همانگونه که در جنگ با مرتدین مصمم بود. در نتیجه جنگ‌های رده یک سال و اندی دوام یافت.

جنگ‌های رده جنگ‌هایی نبودند که در آن‌ها چند صد نفر از سپاه خلیفه و چند صد نفر از دشمنانش شرکت داشته باشند، بلکه بعضی از آن جنگ‌ها چندان مهم بوده‌اند که ده‌ها هزار نفر از هر طرف در آن‌ها شرکت داشتند و صدها بلکه هزاران نفر از دو طرف کشته شدند و این جنگ‌ها اثر قاطع در تدوین تاریخ اسلام دارند.

اگر ابوبکر رضی الله عنه از رأی کسانی که مخالف این جنگ‌ها بودند پیروی می‌کرد اضطراب کشورهای عرب را در برمی‌گرفت و امپراطوری اسلامی به وجود نمی‌آمد.

اگر سپاهیان ابوبکر رضی الله عنه در این جنگ‌ها پیروز نمی‌شدند سرانجام کار بسیار تلخ و تاریک می‌بود و در هر دو حال مجرای تاریخ جهان تغییر پیدا می‌کرد.

از این جهت غلو نکرده‌ایم اگر بگوییم، ابوبکر با موقعیت خود در قبال جنگ‌های رده و با پیروزی در آن‌ها تاریخ جهان را به صورت هرچه بهتری توجیه کرد و گویی خداوند برای آفریدن تمدن انسانی خلق جدیدی را برانگیخت.

اگر پیروزی ابوبکر در جنگ‌های رده نبوده جنگ‌های عراق و شام آغاز نمی‌شد و سپاهیان اسلام پیروزمندانه امپراطوری ایران و روم را فتح نمی‌کردند تا بر ویرانه‌های آن‌ها امپراطوری درخشان اسلامی را بنا نهند و تمدن اسلامی جانشین آن دو تمدن در جهان شود. اگر جنگ‌های رده و شهادت کثیری از صحابه رسول صلی الله علیه و آله در راه پیروزی در آن جنگ‌ها نبود شاید عمر در مورد جمع‌آوری قرآن تسریع به عمل نمی‌آورد و ابوبکر را بدان تشویق نمی‌کرد.



و این جمع‌آوری قرآن همان کاری است که منجر به یکنواخت کردن قرائت قرآن بلغت مضر در عهد عثمان رضی الله عنه شد و در نتیجه کتاب آسمانی اساس ثابتی برای کلمه حق و پایه استواری برای تمدن اسلامی شد.

چنانچه خداوند مسلمین را در جنگ‌های رده پیروز نمی‌کرد بیم آن می‌رفت که ابوبکر نتواند نظام حکومت را در مدینه برقرار کند تا عمر رضی الله عنه بعد از او آن را براساس شوری قرار دهد، شورایی که تار آن از عدل و رحمت و پود آن از نیکوکاری و پرهیزکاری بود. این حوادث بزرگ در مدت کوتاهی که از بیست و هفت ماه تجاوز نکرد تکوین یافت، و شاید کوتاهی این مدت سبب شده که حوادث آن را به عهد عمر نسبت دهند، زیرا گمان کرده‌اند که در این مدت کوتاه امکان تغییر چهره عالم نمی‌بوده است.

اگر آنان به یاد آورند که همه انقلاباتی که مبدأ تحول و تطور انسانیت بوده در نظیر این قلیل مدت کمال یافته و جهان به تدریج مبادی این انقلابات را گردن نهاده و از آن‌ها برای ارتقاء انسانیت و نیل به کمال بهره‌ها گرفته است.

اگر از آن انقلاب روحی که محمد صلی الله علیه و آله به جهانیان اعلام کرد به سوی امپراطوری گسترده ناشی از این انقلابات فکر خود را انتقال دهند و به طور کامل در باره این که عرب سعی کرد اوضاع را به زمان پیش از محمد بازگردانده بر ضد شالوده اسلام نبرد نموده و در صدد اطفاء فروغ آن برآید تأمل کنند، در خواهند یافت که حالت عرب در این زمان حالتی بود که مردم در هر زمان و در هر جا داشته و دارند و این عادت مردم است که علیه مبادی هدایت که تازه بر آنان ظاهر شده می‌جنگند و به اکراه آن را می‌پذیرند، ولی خداوند به آنان مجال نمی‌دهد و نور خود را کامل می‌سازد، ﴿وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۳۲]. «و خداوند نمی‌پذیرد مگر آنکه نورش را کامل کند و اگر چه کافران ناخوش دارند».

### ارتباط شخصیت ابوبکر رضی الله عنه در زمان خلافت و هنگام دوستی:

چگونه ابوبکر رضی الله عنه توانست با مشکلات آغاز عصر خود روبرو شود و در برابر آنها پایداری نموده بر آنها غالب گشته و مقدمات تأسیس امپراطوری اسلام و فتوحات آن را فراهم کند؟

بدون شک صفات و خصوصیات ذاتی ابوبکر در این پیروزی اثر بارزی داشت. بدیهی است صفات ابوبکر رضی الله عنه به تنهایی در رفع مشکلات مؤثر نمی بود اگر ابوبکر افتخار بیست سال مصاحبت حضرت را نداشت، لذا همه مؤرخین متفقاً معتقدند که شخصیت ابوبکر به شخصیت مصاحبت او با محمد صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط مؤکد دارد. او در زمان مصاحبت با محمد صلی الله علیه و آله و سلم از سرچشمه دین و ایمان تجرع می نمود و مقاصد و اغراض دین را به طور کامل دریافت تا حدی که شک و تردید و خطا و نادرستی در آن راه نیابد. از آنچه ابوبکر بر اثر الهام محمد دریافت، این بود که ایمان نیرویی است که هیچ قدرتی بر آن غلبه نخواهد کرد مادام که مؤمن چیزی جز رضای خدا نخواهد و این که حق را به خاطر حق جستجو کند نه چیز دیگر. این حقایق را خیلی ها در اعصار گوناگون درک کردند لیکن با خرد خود بدان راه یافتند در حالی که ابوبکر از طریق دل و قلب خود بدان راه یافت و آن را به چشم خود در رسول خدا و جنگ های رده مخالفت می کردند برانگیخت و در کشتن آنان تا بدانجا که حتی شخصاً منفرداً به جنگ آنها برود پافشاری کرد. چرا چنین نکند؟ در حالی که دیده بود محمد صلی الله علیه و آله و سلم یکه و تنها در مکه مردم را به خدا دعوت می کرد و همه اهل مکه نیز با او مخالفت می کردند. آنان با محمد مبارزه می کردند تا او را از راه حق باز بدارند، اما محمد صلی الله علیه و آله و سلم سستی به خود راه نمی داد و می فرمود: قسم به خدا اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند که این کار را دنبال نکنم قبول نخواهم کرد.

### اثر پیروی ابوبکر رضی الله عنه از محمد صلی الله علیه و آله و سلم در عظمت روح و ایمانش:

چرا چنین نکند؟ در حالی که پیغمبر را پس از جنگ احد که کفار بر مسلمانان پیروز شدند، دیده بود که با بقیه افراد مسلمان به تعقیب قریش پرداخته و در حمراء الأسد سه روز

توقف کرده و در طول شب آتش روشن می کردند تا قریش ترسیده و به مکه بازگشتند و مسلمانان بر اثر این اقدام روحیه خود را بازیافتند.

چرا چنین نکند؟ در حالی که محمد ﷺ را دیده بود در صبح روز حنین در میان عده کمی از صحابه قشون اسلام را که پا به فرار گذاشته بودند، ندا درمی داد که به کجا می روید ای مرد! به کجا! و این مردم را ترس فرا گرفته بود، وقتی مردم موقعیت محمد ﷺ را درک کرده و صدای عباس را شنیدند که می گفت: ای جماعت انصار پیروز و ای مهاجرینی که در زیر درخت بیعت کردید محمد زنده است، از هر جانب صدای لیک لیک سر دادند و دلاورانه به میدان بازگشتند.

کدام پیروی مثل پیروی ابوبکر ﷺ از محمد ﷺ به انسان الهام می بخشد که ایمان نیرویی است که هیچ قدرتی بر آن غلبه نخواهد کرد به شرط آن که مؤمن ساحت ضمیر خود را از شائبه اغراض شخصی مبرا داشته و حقیقت را به خاطر حقیقت جستجو کند.

چه هر کسی ایمانی نظیر ایمان ابوبکر داشته باشد تأسی و پیروی از رسول خدا او را به صورت وجودی مصمم و تسلیم نشدنی و با نفوذ درمی آورد. این نیروی روحیه لایزال و شکست ناپذیر است و ضعف و دودلی در آن راه نمی یابد و هیچ عاملی بر آن غلبه نخواهد کرد.

### نیروی روحی ناشی از ایمان:

این پیروزی از روحیه محمد ﷺ بود که سبب پیروزی مسلمانان در جنگ های رده شد و به همه مسمانان، آن تعصب و حمیت را بخشید که ایمان حاصل کنند به این که هیچ قدرتی جز خدا بر آنان غلبه نخواهد کرد و شهادت در راه حق را بر آنان چنان آسان ساخت که آن را بالاترین پیروزی می شمردند.

تو در این کتاب نشانه های بارز این حالات را که در تاریخ نظایر آن ها کمتر دیده می شود بازخواهی یافت. مسلمانان در زمان محمد ﷺ به پیروزی خود ایمان داشتند، زیرا خداوند پیروزی را به محمد ﷺ وعده داده بود و او را توسط فرشتگان خود یاری می کرد و آنچه را

که در مورد تحقق وعده‌هایش بود از طریق وحی به محمد صلی الله علیه و آله ابلاغ می‌کرد. اما در زمان ابوبکر رضی الله عنه دیگر وحی در کار نبود و فقط ایمان حکومت می‌کرد و تأسی به رسول و خلیفه رسول در پرتو این ایمان عرب را در راه ترقی به بلندترین نقطه حیات دنیوی نایل ساخت و شهادت در راه این ایمان رمز قدرت و پیروزی و ترقی معنوی و اخلاقی شد. این حقیقت روحی را ابوبکر رضی الله عنه با پیروی از محمد صلی الله علیه و آله الهام گرفت و کارهای مسلمانان در عهد خلافت او آن را بزرگتر ساخت و چنان آن را روشن ساخت که آن را لمس کردند و همانند یک امر مادی آن را با حواس خود درک نمودند و ما این روحیه را در جنگ‌های رده و نیز جنگ‌های عراق و شام احساس می‌کنیم. اگر این نیروی ایمان نبود مسلمانان با وجود کمی عده هرگز قادر نبودند در مدت کوتاه خلافت ابوبکر آن همه کارهای بزرگ انجام داده و مقدمات تأسیس امپراطوری عظیم اسلامی را فراهم آورند.

### حقیقت اجتماعی بعد از حقیقت روحی:

ابوبکر رضی الله عنه با تأسی به رسول در کنار این حقیقت روحی حقیقت اجتماعی بعیدالآثر در حیات ملت‌ها را استنباط کرد و دریافت که هر امتی در پرتو اراده خود عزیز می‌گردد و به نیروی خود اعتماد می‌نماید و درمی‌یابد که رسالتی به عهده دارد که در جهان ایفاء کند دنیا باید به آن رسالت گوش فرا دهد. چنین ملتی هیچ قدرتی سر راهش ظاهر نخواهد شد و هیچ نیرویی او را از انجام رسالتش باز نمی‌دارد. به هم آمیختگی این دو حقیقت روحی و اجتماعی در هر عصر اساس پیروزی ملت‌هایی بوده که از این دو نیرو متأثر شده‌اند و شالوده‌ای بوده برای پیروزی رسالتی که این ملت‌ها خواهان آن بوده‌اند. این قاعده بر این روال و منوال جاری بوده مخصوصاً زمانی که این رسالت بر پایه دعوت برای برانداختن ظلم و کوشش در راه عدلی که ثمره‌اش مساوات درست و کامل بین مردم است باشد. چه بسا امپراطوری‌هایی که در طول تاریخ برای تحقق این آمال به پا خاستند و چه بسا امپراطوری‌هایی که به سبب انحراف از اصول عدالت و مساوات از هم پاشیده شدند و دشمنان آنان انحراف آنان را از جاده عدالت و انصاف بهانه جنگ قرار دادند.

### به این حقیقت ایمان بیاور که اسلام دین برابری است:

برابری تار و پود اسلام است. این حقیقتی است که امروز، آن را درک می‌کنیم کما این که گذشتگان آن را از روی عقل درک می‌کردند، اما آنان و ما نتوانستیم آن را در امپراطوری اسلامی حفظ کنیم یا بر اثر مقتضیات مخصوصه خودمان یا بر حسب عواملی که خارج از اراده ما بود. اما ابوبکر رضی الله عنه این مساوات را درک کرد و به آن ایمان آورد از روی یقین و مسلمانان را هم مجبور به اجرای آن کرد و آنان نیز مساوات را قرن‌ها در میان جهان اسلام برقرار ساختند.

ابوبکر با الهامی که به او شد دریافت که اسلام در ذات خود دین مساوات و برابری در میان کافه مردم است و دعوت به اسلام برای همه مردم است و مختص هیچ قوم معینی نیست. محمد صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش عده‌ای از غلامان آزادشده را به عالترین درجه ترقی رسانید و معدودی از غیر عرب را بر عرب فرمانروایی داد. سلمان فارسی رضی الله عنه از خاصان و نزدیکان محمد صلی الله علیه و آله بود، زید بن ثابت رضی الله عنه بنده خدیجه رضی الله عنها بود که او را به محمد صلی الله علیه و آله بخشید و رسول صلی الله علیه و آله او را آزاد کرده و پسرخوانده خود ساخت و در جنگ مؤته فرمانده سپاه اسلام شد و قبل از آن نیز کارهای دیگری را سرپرستی کرد و اسامه فرزند زید رضی الله عنه که حضرت قبل از مرض موتش او را به فرماندهی قشونی تعیین کرد که اجله مهاجرین و انصار من جمله ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جزو آن بودند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بازان فارسی را به حکومت یمن منصوب کرد، مردم از نظر عروبت و فارسی بودن و یا به سبب مکانت قبایل‌شان در نظر او تفاوتی نداشتند و تفاوت و امتیاز به نسبت اعمال آنان بود. در میان کسانی که حضرت محمد با آنان مشورت می‌کرد جوانانی قرار داشتند که تنها ایمان و فداکاری در راه محمد آنان را در صف اول قرار داده بود و این روش محمد صلی الله علیه و آله روشی بود که خداوند در قرآن بدان امر فرموده است که، ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ﴾ [الحجرات: ۱۳]. که امتیاز بین افراد مردم را به نسبت درجه تقوی دانسته و پاداش آنان را در گرو اعمال‌شان قرار داده است. ناچار این روش پیغمبر خدا شدت کبر و غرور تفاخر به عرب بودن را تخفیف داد، اگرچه عرب به

این که خداوند محمد را از میان آنان انتخاب کرده تفاخر می‌کردند و آن را دلیل برتری خود می‌دانستند به ناچار ابوبکر رضی الله عنه این مساوات و برابری بین مردم را روش خود ساخت در نتیجه این مساوات نیرویی شد که قوای روم و پارس در برابر آن تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند.

### اسلام در ذات خود امپراطوری است:

ابوبکر رضی الله عنه با الهام خود دریافت که اسلام در ذات خود امپراطوری است و دعوت به اسلام مختص عرب نیست، بلکه این دعوت به حق برای همه مردم جهان از شرق تا به غرب و از شمال تا به جنوب است. محمد نامه‌هایی به پادشاهان و امرای معاصر خود نوشت و آنان را به دین اسلام دعوت کرد و هر کس این دین را پذیرفت موظف شد که مردم را به این دین بخواند و برای هدایت مردم آن را منتشر سازد. رسول خدا دعوت به اسلام را در میان همه مردم با وجود اختلاف رنگ و پوست و نژاد منتشر ساخت. باشد که خلفاء او این دعوت به اسلام را در همه کره زمین منتشر سازند و در راه آزادی آن دعوت بکوشند، کسی را به زور وادار به قبول این دین نسازند و از کسی قبول نکنند که آنان را از راه حقی که بدان هدایت شده‌اند بازدارد. باشد که جهان را میدان دعوت به اسلام سازند اگرچه در این راه دچار مصیبت گردند، چه اگر در راه دعوت به حق شهید شوند، پاداش آنان در نزد خداوند است. این مبادی که دعوت محمد بر آن قرار داشت و آنچه ابوبکر در نهایت آن را درک کرد، زیرا از برکت مصاحبت رسول خدا و سیرایی از چشمه تعالیم او به این ادراک و الهام نایل شده بود، سبب شد که مشکلات بر او آسان گشته و بر آن‌ها پیروز گردد و این مبادی سبب شد که امپراطوری اسلامی به سرعت در اقصای عالم گسترده گشته و ملت‌های متعددی را به زیر لوای اسلام درآورد. سپس این ملت‌ها دسته‌های پیاپی شدند که بار تمدن را در عالم به حرکت درآوردند و بعد این ملت‌ها را پیری دریافت، همانگونه که بسیار از ملت‌ها و امپراطوری‌ها را پیری دریافت، و سپس به دنبال آن نابودی فرا رسید همانگونه که افراد را مرگ فرا می‌رسد.

آیا این پیری بازمی‌گردد و این نابودی دگرگون می‌شود، در حالی که اصول ذاتی تباهی گرفته‌اند؟ آیا این پیری و نیستی باز می‌گردد در حالی که ملت‌هایی که امپراطوری اسلامی آنان منحل شده این اصول و مبادی را انکار می‌کنند و ضد آن را اتخاذ کرده‌اند؟ این است تمام امپراطوری اسلامی با قیام و عظمت و سقوطش و این تاریخ شایسته است که تدوین شود بر سبیل تحقیق علمی مطمئن و بدون تعصب، با بحث علمی‌ای که حوادث و اسباب حدوث آن‌ها را طوری بررسی کند که عقل آن را بپذیرد. در سرشت انسانی میل به سوی کمال و حیات پر زرق و برق دنیا که آرزوهای ما را به سوی خود می‌کشاند موجود است که پیروی از شهوات ما را از رسیدن به غایتی که از آن این کمال را انتظار داریم بازمی‌دارد.

نیازی نیست که بگوییم، این پیری و نابودی به انکار اصول اساسی ملت‌های امپراطوری اسلامی بازمی‌گردد. این موضوع را محققاً در تاریخ امپراطوری اسلامی لمس می‌کنید. از زمانی که اختلاف بین مسلمانان در شبه جزیره عربستان شروع شد تا جایی که این اختلاف بین عرب و عجم شدت یافت و درهای سقوط و انحلال را به روی این امپراطوری گشود.

### مسرت من از تاریخ و شرح احوال ابوبکر

این مقدمه نمی‌تواند اجمالاً و یا تفصیلاً این امر را بیان کند، این اشاره مختصر کافی بود. اینک در برابر عصر کوتاه مدت بزرگ اثر قرار گرفته‌ام، یعنی عصر ابوبکر صدیق و آنچه را دریابم و در این تاریخ به ثبت برسانم مایه مسرت خاطر می‌شود، و بزرگترین آرزویم این است که در این نوشته ضمیر خود را از حقیقت دوستی خشنود ساخته باشم. و تا اندازه‌ای که می‌خواستم تصویر حقیقی و دقیق آن را ترسیم نمودم که در آن تصویر آثاری از حیات موجود است که گذشته را بر صفحه حاضر نقش می‌بندد، زیرا من حس می‌کردم که این تصویری که پرداخته‌ام بسیار از کمال به دور است و به علل مختلف برای من مقدور نبود به آن تصویر حقیقی دسترسی پیدا کنم.

مسرت من دو چندان می شود اگر کتاب من تصویر روشنی از عهد ابوبکر یادگار و دوستی صمیمی محمد صلی الله علیه و آله در ذهن خواننده ایجاد کرده باشد. آرزوی من کمی غلوآمیز است.

اما در مورد روزگار ابوبکر، دارای تصویر کامله الوجودی است که انسان آن را از خلال آنچه در باره اش نوشته شده درک می کند و آن تصویر را در کمال روشنی می بیند.

اما تصویر واقعی آن عصر احتیاج به کوشش و تعمق نسل ها دارد که از هر جهت مورد تنقیح قرار گیرد چه در باره ابوبکر رضی الله عنه و روزگار او، حتی تا حد قریب به کمال سعی نشده است، عصر ابوبکر رضی الله عنه محتاج کوشش های دیگری است، زیرا مراجع قدیم مشوبند.

زندگانی ابوبکر رضی الله عنه احتیاج به کوشش های تازه ای دارد که در آن ها بحث و تحقیق صورت گرفته و مقایسه ای بین عصری که ابوبکر در آن زیسته و ملل صاحب اثر این عصر به عمل آمده باشد و شکی نیست که این مساعی عنقریب مبذول خواهد شود و به روشن کردن هرچه بیشتر این عصر به طور تفصیل کمک خواهد کرد و روزگار صدیق بیش از دیگران احتیاج به این کوشش و تحقیق و تتبع دارد. مراجع عربی قدیمی که از عهد ابوبکر رضی الله عنه گفتگو می کنند شائبه اضطراب و تشویش در آن ها تتبع حوادث را مشکل می سازد، و به علاوه اکثر این روایات از حقایق تاریخی دور شده و جنبه خرافی پیدا کرده اند.

انسان در مقایسه بعضی از این مراجع چیزی می یابد که او را در کشف حقیقت و تنقیح حوادث یاری می کند، اما گاهی این روایات به حوادثی ختم می شوند که انسان را دچار حیرت می سازند و چاره ای ندارد، جز این که آن ها را با شک و تردید ذکر کند.

### عذر مؤرخین در مود مشوب بودن روایات:

من عذر مؤرخین پیشین را در مورد این که روایات شان دارای شائبه اضطراب و تشویش است موجه می دانم، چه این مدت کمی که ابوبکر رضی الله عنه خلافت مسلمین را به عهده داشت دوره خاتمت وحی بود، مسلمانان در این مدت کم بار سنگینی را در راه تأیید دعوت به دین اسلام و احکام محمد صلی الله علیه و آله تحمل کردند، آنان به میادین مبارزه کشیده شدند، در راه خدا



جهاد می کردند، کشته می شدند و می کشتند، سختی ها را تحمل می کردند و جان خود را در راه خدا ایثار می نمودند و در برابر جهادشان پاداشی جز رضایت حق نمی خواستند، هیچ روزی از ایام زندگی آنان در آسودگی خیال و آرامش نگذشت و هیچیک از آنان در باره دیروزش فکر نمی کرد، زیرا فردایش از او انتظاری بیش از دیروزش داشت. به همین دلیل کسی فراغت حاصل نکرد که حوادث این عهد را به رشته تنظیم و تحریر کشد. بعضی از مردم اخبار آن عصر را برای دیگران نقل می کردند ولی اخبار آن عصر مانند اخبار زمان حضرت رسول ﷺ که تقدیس و اجلال به همراه داشت نقل نمی شد و چگونه می توانستند آن اخبار را تقدیس و تجلیل نقل کنند، در حالی که مسلمانان مشغول پی ریزی پایه های امپراطوری اسلام بودند، امپراطوری ای که روز به روز بر دامنه وسعتش افزوده می شد، به همین دلیل مؤرخ این دوره باید روایات را مقایسه و زیر و رو کرده و سپس حقایق را از خلال آن ها استنباط کند و این کوشش سختی است که مؤرخان سابق به شیوهی خود به خرج داده اند و با وجود تقدیم مساعی لازم نتوانسته اند عصر ابوبکر را به صورت روشنی آشکار سازند که در انسان اعجاب برانگیزد.

### شواهد اضطراب در مراجع:

و کافی است که به فهرست مراجعی که این کتاب را از آن ها گرفته ایم مراجعه نمایی و فصول آن ها را بخوانی تا میزان دقت مراجع معلوم گردد، بعضی از این مراجع فقط با اشاره به مسایل عمده ای که دیگران متذکر شده اند پرداخته اند، طبری و ابن الاثیر و بلاذری اشاره ای به کار خطیر جمع قرآن در عهد ابوبکر نکرده اند، در حالی که جمع قرآن از بزرگترین کارهایی است که عصر ابوبکر را آرایشی به سزا داده است، اینان به جنگ های رده و فتح عراق و شام اشاره کرده اند و در باره فتح شام نیز بین آن ها اختلاف نظر حکم فرماست و روایات مختلفی در باره امری در یک کتاب مشاهده می گردد که دال بر تشویش و اضطراب مراجع است و آدم نمی داند کدام روایت را قبول و کدام را رد کند.

### تعذر پیاپی آمدن حوادث از نظر تاریخی و جغرافیایی:

اختلاف در تاریخ وقوع حوادث از اختلاف در تصویر آن‌ها کمتر نیست، طبری می‌گوید: جنگ‌های رده در سنه ۱۱ هجری روی داده و فتح عراق در سنه ۱۲ هجری و فتح شام در سال بعد، به این ترتیب که این سه جنگ یکی بعد از دیگری و فتح عراق بعد از پایان جنگ‌های رده و فتح شام بعد از جنگ‌های عراق صورت گرفته است. لکن با کمی دقت در توالی و تسلسل حوادث آشکار می‌گردد که فتح عراق در حالی آغاز شده که جنگ‌های رده هنوز پایان نگرفته بود، و فتح شام در پایان جنگ‌های رده صورت گرفته که سپاهیان خالد بن ولید در عراق مشغول برقراری نظم و آرامش بوده و در انتظار جنگ‌های جدیدی به سر می‌بردند. حیرت و تحیر تنها به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه اغلب تتابع حوادث با تسلسل جغرافیایی آن‌ها تطبیق نمی‌کند و بعضی از روایات با این تسلسل جغرافیایی مخالف است، علاوه بر این که تغییر اسماء و تشابه اسماء آن‌ها باعث حیرت جدیدی می‌گردد. گرچه بعضی از مستشرقین نقشه‌های اداری قدیمی رسم کرده و آن‌ها را به ضمیمه نقشه‌هایی به رسم مؤلف منتشر کرده و شناسایی اماکن و موقعیت آن‌ها را نسبت به هم برای ما آسان کرده‌اند، با وجود این، شک و تردید ما در تصدیق بعضی روایات باقی است. به همین دلیل بعضی از مؤرخین عهد ابوبکر رضی الله عنه تقریباً آنچه را که می‌خوانند تصدیق نمی‌کنند و غیره از یکی از آنان از قبول تصدی این امور سر باز زده و فقط با اشارتی در باره عهد ابوبکر سخن رانده‌اند که تصویر عظمت و شکوه این عهد را نمی‌تواند آشکار سازد و اثر کامل ابوبکر را در تأسیس امپراطوری اسلام نمی‌تواند نشان بدهد.

### با وجود این که ابوبکر رضی الله عنه روح عصر خود بود در مراجع کمتر به او اشاره شده است:

علاوه بر تشویش مراجع تاریخی این مراجع از ابوبکر در زمان خلافتش آنچنان که از خالد بن ولید و فرماندهانی که وارد شام شده و در آنجا مانده‌اند تا خالد از عراق به آنان ملحق شده و متفقاً دمشق را فتح کرده و با دلاوری خود نیروی معنوی روم را درهم

کوئیده‌اند گفتگو می‌کند، گفتگو نمی‌کند و خواننده هنگامی که این مراجع را می‌خواند گمان می‌کند ابوبکر در مدینه نشسته و جز به کار عبادت به کار دیگری نمی‌پردازد، در حالی که این خطای فاحش و تصور ناصوابی است، هرچه در عصر ابوبکر تحقق یافت، ابوبکر رضی الله عنه منشأ و روح آن ترقی و تعالی بود، قبلاً به آنچه در مورد جنگ‌های رده بین او و عمر و دیگران گذشت اشاره کردیم و این که ابوبکر گفت، به جنگ آن‌ها خواهم رفت ولو به تنهایی، پس از خواندن فصول این کتاب می‌بینی که ابوبکر است که خالد بن ولید را به عراق برای تقویت نیروی مثنی بن حارثه الشیبانی فرستاد و اوست که از تمام عرب برای فتح شام دعوت کرد و هنگامی که ابوعبیده و یارانش رضی الله عنه در شام دچار توقف شدند آنان را با سپاهیان خالد بن ولید رضی الله عنه یاری داد. در ضمن این جهانگشایی به تنظیم بیت المال مسلمین پرداخت و غنایم را بین مسلمانان تقسیم کرد و عمال خود را به کارها و اطراف گماشت و در کارشان نظارت مستقیم نمود، تا جایی که پرداختن به امور دولتی و دینی او را از کارهای شخصی و زندگی به کلی منقطع ساخت و این اشتغال محض به امور دولتی و انقطاع از امور شخصی سبب شده که در مدت کوتاهی کارهایی انجام دهد که دیگران در سال‌های زیاد انجام ندادند. شاید علت دیگری که مؤرخین در باره عهد ابوبکر و شخصیت او و اثر او در برپاداشتن امپراطوری اسلام حق مطلب را ادا نکرده و به اشاراتی اکتفا کرده‌اند، این باشد که آنان خیال کرده‌اند که مصاحبت بیست‌ساله ابوبکر رضی الله عنه با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و برگزیدنش از طرف رسول تا جایی که در باره‌اش فرمود: «اگر از میان بندگان خدا دوستی انتخاب می‌کردم بی‌شک او ابوبکر بود»، بالاترین و بزرگترین نمودار شخصیت ابوبکر است و از آنچه در زمان خلافتش صورت گرفته بیشتر و والاتر است. شکی نیست که مقام و موقعیت ابوبکر در نزد رسول خدا، معرف بالاترین ارزش شخصیت اوست. خلافت ابوبکر نیز حلقه‌ای است که این زنجیر افتخار را تکمیل نموده و واسطه العقد جلال و شکوه این قهرمان اسلام است.

**آثار او در زمان خلافت کمتر از آثار او در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم نبود:**

شکوه کار ابوبکر رضی الله عنه در زمان خلافت کمتر از زمان مصاحبت رسول نبود. او در زمان رسول در قرآن از جانب خداوند، «ثانی اثنین» خطاب شده که نفر اول آن دو کسی است که خداوند او را برای رسالت برگزیده و قرآن را به او وحی کرده است. وظیفه سنگینی که ابوبکر به هنگام رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایفا کرد وظیفه گران فرد مؤمنی بود که ذره‌ای در ایمانش نسبت به خدا و رسول تزلزل ایجاد نشد. وظیفه دیگری که پس از وفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم به نام خلیفه مسلمین به عهده گرفت، در آن وظیفه ابوبکر تابعی نبود که بدو مشورت بشود، بلکه متبوعی بود که با اصحاب خود به مشورت می‌نشست، همانگونه که رسول خدا با او و دیگران مشورت می‌کرد، ابوبکر این وظیفه سترگ را نیز با ایمان و امانت و صداقت به پایان برد، خداوند او را پاداش نیک دهد!

اگر صداقت ابوبکر رضی الله عنه به هنگام مصاحبت رسول از بلندترین مظاهر عظمت انسانی بود که بر پایه استوار ایمان قرار داشت، تجرد ابوبکر از امور شخصی در زمان خلافت برای دفاع از دین خدا و برای تأسیس امپراطوری اسلامی از آن عظمت مصاحبت چیزی کم ندارد.

### اثر این اضطراب مراجع در خود مؤرخین:

اثر این اضطراب در مراجع و در تصویر عصر خلیفه اول به عواملی که نقد تاریخی در باره آن عوامل زیاد امکان‌پذیر نیست وابستگی دارد. این اضطراب در مراجع متقدمین دیده شد، سپس در آثار کسانی نیز که از این مؤرخین نقل قول کردند و سعی نمودند از کتب آنان حقیقت را استنباط کنند.

این تأثیر به بعضی از متأخرین نیز سرایت کرده به طوری که در عصر ابوبکر اندک توفقی نموده بلافاصله به عهد عمر روی آورده و در آنجا توقف خود را طولانی می‌سازند.

بعضی‌ها تا جایی پیش رفته‌اند که عصر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را مقایسه می‌کنند تا یکی را بر دیگری ترجیح دهند، در حالی که این مقایسه بین دو مرد که هریک بدان درجه از عظمت رسیده‌اند که کمتر رجل سیاسی و فرمانروایی در تاریخ عالم بدان درجه نایل شده صحیح به نظر نمی‌رسد.

عهد عمر رضی الله عنه بی شک از بزرگترین ادوار تاریخ اسلام است، در این عهد امپراطوری اسلام استقرار یافت، نظام حکومت برقرار شد و پرچم اسلام در مصر و روم و پارس به اهتزاز درآمد، امام این عصر درخشان، عمر رضی الله عنه با همه عظمتش مدیون عهد خلافت ابوبکر است و متمم آن کما این که دوره خلافت ابوبکر نیز مدیون عصر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و متمم آن بود.

### کوشش مستشرقین و مؤرخین اسلامی:

تحقیقات و تتبعات و کتبی که اخیراً در باره عهد ابوبکر رضی الله عنه نوشته شده به دقت و انصاف خیلی نزدیکتر است و وظیفه دارم که تأیید کنم مستشرقین سابق نیز در این امر دقت و انصاف به خرج داده‌اند با وجود این که بعضی از آنان تحت تأثیر عاطفه دینی قرار گرفته‌اند.

الاب مارینی در قرن ۱۸ کتابی در باره خلفای محمد تصنیف کرد و کوسان دبرسفال در قرن ۱۹ کتابی در بابه تاریخ تحت عنوان (رسالة فی تاریخ العرب) تألیف کرد و (سر ویلیام میور) در سال ۱۸۸۲ کتاب (الخلافة الأولى) را به رشته تحریر درآورد. در این میان تا حال حاضر مستشرقین آلمانی و انگلیسی و ایتالیایی و فرانسوی و دیگران در صدد روشن کردن حقایق و وقایع اعصار اسلامی در تاریخ عالم می‌باشد.

در حالی که مساعی مستشرقین را در این زمینه یادآوری کردم وظیفه خود می‌دانم که مساعی مؤرخان مسلمان و عرب را از لحاظ دقت و انصافی که در مورد بررسی عصر خلافت ابوبکر رضی الله عنه از خود نشان داده‌اند بستايم.

سید رفیق عظمت این عصر را در خلال چند دهه اول در کتاب (أشهر مشاهیر الإسلام) به رشته تحریر تاریخی درآورده و در اکثر موارد از روش متقدمان پیروی کرده است. مرحوم (شیخ محمد خضری بیگ) در پایان کنفرانسی گفت: ما در اینجا در باره عصر ابوبکر نظر قطعی و صریحی اعلام می‌داریم و آن این است:

اگر پس از تأیید خداوندی، ابوبکر و اراده نیرومند او نبود تاریخ اسلام به مسیر درخشان خود نمی‌افتاد. این امر در وقتی صورت گرفت که مسلمین دچار رخوت و نفرت شده و حتی قویترین آنان (عمر رضی الله عنه) از این حالت بی‌نصیب نبود.

استاد (عمر ابوالنصر) جزء اول کتاب خود (خلفاء محمد) را به ابوبکر و عصر او اختصاص داده و نیز (شیخ عبدالوهاب نجار) و دیگران از مؤرخین در باره این عهد مطالب شایان تقدیری بیان داشته‌اند.

### امید:

حال که خداوند مرا در تألیف این کتاب توفیق داده آیا قضا و قدر مجال می‌دهد که آن را تا آخر عصر عمر و عثمان و علی رضی الله عنه ادامه دهم تا آنچه را که در مورد تحقیق و تتبع تاریخ امپراطوری اسلامی در خاطرم متمرکز شده به انجام برسانم؟ تا خدا چه خواهد، اما تصمیم گرفته‌ام تاریخ عصر عمر رضی الله عنه را نیز تدوین کنم، ولی بین تصمیم و عمل فاصله‌ای است، امیدوارم خداوند مرا توفیق دهد، در حالی که به فرموده خدا ایمان دارم که فرموده: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ سَأَيْ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا ۝۱۳ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىْ اَنْ يَّهْدِيَنِيْ رَبِّيْ﴾ [الكهف: ۲۳-۲۴]. «نگویید من فردا فلان کار را خواهم کرد، مگر بگویید اگر خدا بخواهد، هدایت را به یاد بیاور هر وقت که او را فراموش کردی و بگو: شاید خداوند مرا هدایت کند».

و این پیشگفتار را به امید آن که محققین در حیات ابوبکر و خلافت او را توفیق دهد تا آنچه را من می‌خواستم از صورت حقیقی آن عصر نشان دهم کامل سازند، به پایان می‌برم. خدا را سپاسگزارم که مرا در این امر توفیق داد، هدایت از اوست و بازگشت هر کاری و هر امری بدوست.

**محمد حسین هیکل**

## فصل اول:

### ابوبکر رضی الله عنه در حیات محمد صلی الله علیه و آله

#### آغاز زندگانی و کمی اطلاعات در باره آن:

روایاتی که در باره آغاز زندگی ابوبکر به ما رسیده شخصیت او را آنطور که باید به ما نیز جز اسمی ذکر نشده و گفته‌اند که پس از این که ابوبکر در جرگه بزرگان مسلمین درآمده در حیات پدرش اثر گذاشته است، لیکن پدرش در زندگانی او مؤثر نبوده است. مؤرخین به ذکر قبیله و منزلت آن قبیله در میان قریش اشاره کرده‌اند و در مورد او همانگونه که در مورد شخصیت‌های دیگر عمل شده عمل کرده‌اند و نسبت به اشخاص را به یک قبیله معرف اخلاق و سرشت آن اشخاص می‌دانند، گاهی این کار خوب است و معتقدان به مبدأ وراثت آن را شایسته تحقیق روش خود می‌دانند، اگرچه دیگران در توصیف ابوبکر به حدی مبالغه کرده‌اند که از تحقیق در موضوع منصرف می‌شوند.

ابوبکر رضی الله عنه از قبیله تیم بن مره بن کعب است که در نسب به محمد صلی الله علیه و آله می‌رسد و به عثمان رضی الله عنه می‌پیوندد. برای هریک از قبایل مقیم مکه در مناصب و درجات مکه شغل معینی بوده است: به بنی عبد مناف آب و نان‌دادن به واردین و به بنی عبدالدار پرچم‌داری و برده‌داری و مستشاری اختصاص داشته است، و این امر قبل از تولد هاشم جد محمد صلی الله علیه و آله بوده است، اما رهبری سپاه از آن بنی مخزوم اجداد خالد بن ولید رضی الله عنه بوده و دیه و خونبها و تاوان‌ها از آن تیم بن مره بوده است. زمانی که بازوان ابوبکر قوی شد و رهبری قبیله‌اش را به دست گرفت، امر دیه و خونبها در عهد جاهلیت به او واگذار شد. به این سبب هرگاه ابوبکر از قسمتی از دیه‌ای چشم‌پوشی می‌کرد و از قریش استفسار می‌نمود عمل او را تصدیق می‌کردند و اگر غیر او این کار را می‌کرد تأییدش نمی‌کردند.

روایاتی در اشعار به ذکر تیم و عزت این قبیله اشاره کرده که در کتب متأخرین آمده است، آورده‌اند که منذر بن ماء السماء امروالقیس بن حجر الکندی را طلب کرد و معلی تیمی او را زنه‌ار و پناه داد و امروالقیس در این باره گفته است:

أقر حشا امرئ القیس بن حجر بنو تیم، مصاییح الظلام  
قلب امروالقیس اقرار کرد که قبیله تیم چراغ تاریکی‌ها هستند، به همین واسطه بنو تیم (مصاییح الظلام) نامیده شده‌اند.

چون در روایات مختلفی به بنو تیم صفاتی داده شده که با صفاتی که به دیگر قبایل داده شده مغایرت ندارد. بنابراین، تشخیص قبایل از نقطه نظر صفاتی که به آن‌ها نسبت داده شده امکان‌پذیر نیست، این روایات در مورد بنو تیم و هر قبیله دیگری که زیر آسمان شبه جزیره عربستان زندگی کرده ذکر شده و صفات سخاوت و مردانگی و دلیری و زنه‌ارداری و غیره به طور یکسان بدانها نسبت داده شده است.

### اسم و لقب و کنیه‌اش:

لذا مؤرخان در باره تحقیق در مورد قبیله ابوبکر به عدالت اشتراک صفات قبایل توقف روا نداشته و روایات خود را از ذکر نام خود و پدر و مادرش آغاز کرده‌اند، از حوادث مهم دوران کودکی او گذشته به ذکر جوانی و هنگامی که مصدر کاری شده است، پرداخته‌اند.

آورده‌اند که اسمش عبدالله بن ابی قحافه و ابوقحافه پدرش اسمش عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب و مادرش ام‌الخیار اسمش سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب بوده.<sup>۱</sup> ابوبکر قبل از مسلمان شدن عبدالکعبه نامیده می‌شد که پس از این که اسلام آورده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را عبدالله نام نهاد و به قولی او عتیق نامیده شد، زیرا مادرش که فرزندی برایش نمی‌ماند، نذر کرد اگر فرزندی به دنیا آورد او را عبدالکعبه نام گذارده و صدقه کعبه سازد،

۱- اگر بین عامرین فرق نباشد ظاهراً که ابوقحافه دختر برادرش را به زنی گرفته است.. در اکثر مصادر نیز همین طور است، شاید این ازدواج در جاهلیت جایز بوده است.



پس از این که ابوبکر به دنیا آمد و به جوانی رسید، عتیق نام گرفت، زیرا از مرگ رهایی یافته بود. بعضی از روایات گویند که، عتیق اسم او نبوده، بلکه لقب او بوده که این لقب به سبب سفیدی رنگش بدو داده شده بود و بعضی دیگر گویند که، روزی از عایشه دخترش پرسیدند: چرا پدرت عتیق نام گرفت؟ او در جواب گفت: روزی رسول خدا در وی نظر کرد و فرمود: این نجات یافته از آتش است، یا گفته اند: روزی ابوبکر با عده ای می آمد رسول خدا تا او را دید فرمود: هر که می خواهد به رخسار کسی که روی آتش نخواهد دید بنگرد، ابوبکر را نگاه کند.

اما در باره کنیه ابوبکر رضی الله عنه، که در طول حیات همراه او بود راویان سبب انتخاب این کنیه را ذکر نکرده اند و بعضی از متأخرین استنباط کرده اند که این لقب بدان سبب بدو تعلق گرفته که ابوبکر قبل از همه به صبح اسلام در آمده است.

### بچگی و جوانی ابوبکر رضی الله عنه:

ابوبکر رضی الله عنه در زمان کودکی مانند کودکان دیگر در مکه زندگی کرد و پس از این که به سن جوانی رسید به کار فروش لباس پرداخت و در این کار توفیق کامل یافت در آغاز جوانی با قتيله بنت العزی ازدواج کرد، ثمره این ازدواج عبدالله و اسماء بود، اسماء همان زنی است که بعدها لقب ذات النطاقین یافت و بعد از قتيله با ام رومان بنت عامر بن عویمر ازدواج کرد و عبدالرحمن و عایشه از او متولد شد. در این موقع تجارت او در اوج ترقی و رونق بود و سود فراوانی داشت. شاید شخصیت و اخلاق او از عوامل پیروزی در امر تجارت بوده باشد. عایشه ام المؤمنین این چنین او را وصف کرده است: ابوبکر سفیدرنگ، لاغر، دارای گونه های نازک، باریک چهره، فرورفته چشم، برآمده پیشانی، دارای انگشتانی استخوانی کم گوشت بود؛ ابوبکر مردی خوش خلق، رقیق القلب و مهربان و محکم بود که هوی و هوس بر او غلبه نمی کرد و به سبب برتری عقل و اندیشه با قبیله خود در بسیاری از عقاید و عادات موافقت نداشت. عایشه نقل کرده است که او در زمان جاهلیت و اسلام شراب نوشیده با وجود این که اهل مکه نسبت به شرب خمر علاقه فراوانی داشته اند.

ابوبکر رضی الله عنه در انساب قومی دست داشت، خوش محاوره و خوش برخورد و خوش رفتار بود. ابن هشام صاحب سیره چنین نقل کرده است: ابوبکر به قوم خود علاقه و الفتی خاص داشت و به آسانی می شد با او دوستی کرد، از همه قریش بیشتر به انساب و عادات قریش آگاهی داشت، مرد تاجر خلیقی بود، مردان قبیله اش به نزد او می آمدند و با او به خاطر علم و تجارت و حسن مجالستش دوست می شدند.

### دوستی ابوبکر رضی الله عنه نسبت به مکه و رسیدنش به محمد صلی الله علیه و آله و سلم

در مکه در همان قبیله ای که خدیجه بنت خویلد زندگی می کرد می زیست. و تجار شریفی که تجارت آنان در دو مرحله کوچ زمستانی و تابستانی به شام و یمن در جریان بود، نیز در آن قبیله می زیستند. بودن ابوبکر در این قبیله سبب پیوند بین او و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس از ازدواج محمد صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه رضی الله عنها و آمدن او به خانه همسرش شد، ابوبکر رضی الله عنه از محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو سال و چند ماه کوچکتر بود.

ظن غالب بر این است که اشتراک در سن و سال و عمل و آرامش نفس و خوشخویی و ترک عادات و عقاید قدیمی قریش در دوستی محمد و ابوبکر اثر داشته و به گمان قریب به یقین این خصوصیات در پی ریزی دوستی محمد و ابوبکر مؤثر بوده، به طوری که راویان در باره میزان این شدت ارتباط قبل از بعثت اختلاف نظر دارند.

اما دیگران معتقدند که ارتباط آن دو پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مستحکم شد و این دوستی در پیشقدم شدن ابوبکر در ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام آوردنش مؤثر بوده است. عده ای نیز معتقدند که ارتباط آن دو پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مستحکم شد و دوستی سابق شان در حد دوستی در همسایه و به واسطه اشتراک در امیال بوده و بس. شاید صاحبان این عقیده رأی خود را با عزلت دوستی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انقطاع او از خلق در طول سال های قبل از بعثت تأیید کنند.

لیکن محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس از بعثت، ابوبکر رضی الله عنه و فزونی عقل و خرد او را به یاد آورد. به دنبالش فرستاد و او را به خدای یگانه فرا خواند. ابوبکر نیز در اجابت دعوت او ذره ای تردید

به خود راه نداد، از این تاریخ پیوند قدیمی بین محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه استوارتر شد و صداقت و دوستی ابوبکر در ایمان به محمد صلی الله علیه و آله روز به روز بر استواری این پیوند افزود. عایشه رضی الله عنها می گفت: از روزی که تشخیص دادم، دریافتم که پدر و مادرم متدین‌اند و روزی بر ما نگذشت که رسول خدا صبح و شب به خانه ما نیاید.

### عدم تردید ابوبکر رضی الله عنه در قبول دعوت محمد صلی الله علیه و آله و علت آن:

در آن روز ابوبکر با محمد صلی الله علیه و آله در دعوت مردم به دین خدا شرکت جست. الفت و علاقه قوم ابوبکر و نیز تمایلی که به همنشینی و گفتگو با او داشتند، در مورد قبول دعوت مسلمانان مؤثر بود.

عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنهم در اسلام آوردن به ابوبکر پیروی کردند، ابو عبیده الجراح رضی الله عنه و بسیاری از اهل مکه به دعوت ابوبکر رضی الله عنه اسلام پذیرفتند.

انسان از این که ابوبکر بدون تردید دین اسلام را پذیرفته به شگفتی می افتد و رسول خدا در این مورد چنین فرمود: «هر کسی را به اسلام دعوت کردم در او تردید و ترددی یافتم، جز در ابوبکر بن ابی القحافه». این که ابوبکر بر حسب دعوت محمد صلی الله علیه و آله اسلام را پذیرفته، شاید زیاد قابل تعجب نباشد، عجب تر آن که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث حراء و نزول وحی را با او در میان نهاد در تصدیق آنهم تردید نکرد.

چیزی که تعجب را کم می کند، این است که ابوبکر رضی الله عنه از دانشمندان مکه بود، دانشمندانی که عبادت بت‌ها را از حماقت و نادانی می دانستند، او امانت و صدق و فزونی عقل محمد صلی الله علیه و آله را می دانست، بدین جهت در قبول آنچه محمد صلی الله علیه و آله برای او حکایت کرد، تردیدی به خود راه نداد، به خصوص این که ابوبکر در آنچه رسول بر او حکایت کرد، چیزی دید که اتفاق می افتد و دلیل علمی دارد و عقل در تصدیق آن تردید نمی کند.

با وجود این آنچه از تعجب ما می کاهد چیزی از میزان جرأت ابوبکر در پذیرفتن اسلام و خوبی او نسبت به مردم کم نمی کند. در موقعیتی که دیگران را نیز که به قبول اسلام فرا

خوانده شده بودند، برای اظهار نظر و آمدوشد با محمد صلی الله علیه و آله و دقت در آن مسأله دعوت می نمود.

### جرأت او در پذیرش اسلام و دعوت کردن مردم بدان:

جرأت و اقدام ابوبکر رضی الله عنه در اسلام آوردن شایان تقدیر است، زیرا او تاجری بود که شغل او اقتضا می کرد که برای در نظر گرفتن سود خود با آنچه مخالف عقاید و آراء عامه بود، موافقت نکند تا مخالفتش با مردم و عقایدشان اثر بدی در تجارتش نگذارد، چه بسا کسانی که به اغلب آراء و عقاید مردم اعتقاد نداشته و آن ها را خرافه می پنداشتند، لیکن به خاطر سلامت نفس خود و جلب منافع به آراء باطله آنان تظاهر می کردند و این تزویر و تظاهر دروغین در خواص و عقلا بیشتر از عامه مردم دیده می شود. حتی این دورویی و تظاهر در رهبرانی هم که رهبری مردم را به منظور روشن کردن حقیقت در زندگی آنان به عهده گرفته اند نیز دیده شده است.

موقعیت ابوبکر رضی الله عنه از همان لحظه اول درخور کمال تقدیر و اعجاب بود. دعوت به اسلام از سوی ابوبکر تعجب انگیز است، شاید تاجری چون ابوبکر که به راست و درستی محمد صلی الله علیه و آله ایمان دارد مخفیانه به او ایمان بیاورد و آن را ظاهر نسازد تا خللی در تجارت او که به مردم وابسته است حاصل نگردد، و شاید محمد صلی الله علیه و آله نیز به این مقدار از ابوبکر راضی می شد. اما این که ابوبکر رضی الله عنه اسلام بیاورد و اسلام خود را ظاهر سازد و مردم را نیز به اسلام دعوت کند، و مردم را برای قبول دین اسلام و پیروی حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقناع کند، بین مردم معهود نبوده و این کارها تنها از کسی چون ابوبکر ساخته است که خود را به اندازه ای والا ساخته که حق را فقط به خاطر حقیقت بزرگ می دارد و با توجه به حق به بالاتر از منافع زندگی مادی نایل می شود و در دعوت به حق و تأیید آن چیزی می یابد که مقام و متاع دنیوی را هرچند بزرگ باشد در نظر او حقیر می سازد، این حالت مصداق ابوبکر رضی الله عنه بود، از روزی که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد تا وفات محمد صلی الله علیه و آله و وفات خود او.

**ابوبکر اولین کسی بود که خداوند دین خود را وسیله او تأیید کرد:**

من اشاره خواهم کرد که چگونه اسلام آوردن حمزه بن عبدالمطلب و عمر بن خطاب در تقویت اسلام مؤثر شد و چگونه خداوند وسیله آن دو، و با آن هیبت و عزم و صلابتی که داشتند دین حق را تقویت کرد. نیز از ابوبکر و اسلام آوردن او سخن می‌گوییم و این که او اولین کسی بود که اسلام آورد و خداوند وسیله او دین خود را تأیید کرد. این مرد خشنود، خوش خلق، رقیق القلب که به دیدن رنج و درد دیگران اشک از دیدگانش جاری می‌شد، نیروی ایمانش به دین جدید و محمد صلی الله علیه و آله تا حدی قوت یافت که هیچ نیرویی بر آن فایق نمی‌شد. آیا نیرویی قوی‌تر از نیروی ایمان در حیات انسان یافت می‌شود؟ کسانی که خیال می‌کنند قدرت و هیبت اثر فراوان در حیات دارد، در خطای فاحش غوطه‌ورند، روح آرام راضی که به خدا ایمان آورده و مردم را با سخنان خوب و از روی دانش به سوی خدا فرا خواند و از خوشخویی و رقت قلب و کمک به همنوع و رنج‌دیده و اجابت دعوت سائل برخوردار باشد، سزاوار آن است که به غایت مقصود خود برسد؛ زیرا چنین روحی به میان سایر ارواح فرو می‌خیزد و نقش خود را بر آنها می‌زند و آنها را همانند خود درخشان می‌سازد. این خاصیت و اثر روح ابوبکر بود در سال‌های اول دعوت محمد صلی الله علیه و آله، این اثر همچنان پابرجا ماند تا به خلافت رسید و سپس وفات یافت.

**بخش ابوبکر رضی الله عنه از مال خویش در راه حمایت مستمندان:**

ابوبکر رضی الله عنه از تأیید حق باز نایستاد و با گفتگو و اقناع اصحاب خود را به سوی دین حق دعوت کرد. ابوبکر به این اکتفا نکرد که نسبت به ضعفا و مستمندان حسن خلق و اشفاق نشان دهد، در حالی که دشمنان محمد صلی الله علیه و آله پیروان او را می‌ترساندند و آنان را اذیت می‌نمودند، بلکه مال خود را نیز در این راه نثار کرد و با صرف مال خود، ضعیفان و تنگدستانی را که به دین حق هدایت شده و اربابان کافرشان آنان را به انواع شدت و خفت دچار می‌کردند، نجات می‌داد. کافی است که بدانی در یک روز چهل هزار درهم سود تجارت به او تسلیم شد، بعد از این که اسلام آورد باز تجارت می‌کرد و سود فراوان می‌بود،

اما پس از مهاجرت به مدینه در طول ده سال از تمام ثروت او فقط پنج هزار درهم مانده بود، تمام ذخایر خود را از سرمایه و سود در راه دعوت به حق و محمد صلی الله علیه و آله و دین خدا خرج کرد و با دادن ثروت خود سبب شد که فقیران و تنگدستانی که ایمان آورده و در دست اربابان کافر خود گرفتار بودند و به سبب اسلام آوردن مورد آزار و زجر واقع می شدند، خود را آزاد ساخته و بندگان آزادی باشند.

روزی ابوبکر بلال حبشی را که ایمان آورده بود، دید که اربابش او را در زیر تیغ آفتاب دراز کشیده و سنگی بر سینه اش نهاده تا بمیرد، در این حال بلال زبانش به آهنگ «احد، احد» خدا یکی است، خدا یکی است، مترنم بود. ابوبکر رضی الله عنه پیش رفت، او را از اربابش بازخرید و آزاد کرد.

عامر بن فهیره نیز گرفتار رنج و عذاب بود. ابوبکر رضی الله عنه او را بازخرید و چوپان گوسفندانش کرد و بسیاری از اینگونه مردان و زنان برده را که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده و به سبب اسلام آوردن شان مورد شکنجه اربابان کافر خود قرار گرفته بودند بازخرید و آزاد ساخت.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در یاری دادن محمد صلی الله علیه و آله

با وجود این که ابوبکر رضی الله عنه نیز مانند محمد صلی الله علیه و آله از آزار قریش به دور نماند، هرگاه می دید قریش در صدد آزار حضرت محمد برآمده اند، در برابر آنان می ایستاد و خود را سپر بلای او می ساخت.

ابن هشام نقل کرده که بدترین توهینی که قریش از رسول خدا شنیدند، این بود که محمد صلی الله علیه و آله دین آنان را معیوب قلمداد کرده و به خدایان آنان دشنام داده بود. به همین سبب قریش در حجر جمع شدند و دسته ای خطاب به بقیه گفتند: گفتید آنچه را به او اظهار داشتید و شنیدید، آنچه را او به شما ابلاغ کرد تا جایی که وقتی سخنانی برخلاف میل و عقیده شما گفت، او را ترک کردید. در این اثناء محمد صلی الله علیه و آله وارد شد، جماعت بر او حمله برده و او را محاصره کرده و گفتند: تو بودی که چنین سخنانی گفتی و دین ما و خدایان ما را معیوب

قلمداد کردی؟ محمد رضی الله عنه جواب داد: بلی، من گفتم، دیدم یکی از آن مردان ردای محمد صلی الله علیه و آله را گرفت، ابوبکر رضی الله عنه خود را جلو محمد صلی الله علیه و آله قرار داد و در حالی که گریه می کرد، گفت: آیا شما مردی را که می گوید: خدای من الله است می کشید؟ سپس آن مردان از او دور شدند. این سخت ترین تعرضی بود که قریش نسبت به رسول خدا نمود.

این موقعیت به نسبت موقعیت های دیگری که ایمان ابوبکر را ظاهر و نمایان ساخت بسیار ناچیز بود، ایمان به محمد صلی الله علیه و آله در او انعطاف ناپذیر و بی تزلزل بود.

ابوبکر رضی الله عنه با رزانت و فزونی عقلش دارای این ایمان نمی شد، چنانچه اعمال رسول خدا از کلیه شبهات خالی نمی بود، مخصوصاً در وقتی که رسول خدا به سبب دینی مورد اذیت و آزار قومش قرار می گرفت، این ایمانی که روح ابوبکر را سرشار کرده بود، همان ایمانی است که اسلام را حفظ کرد و نگذاشت که مردم از آن باز گردند در حینی که محمد صلی الله علیه و آله حدیث اسراء را برای آنان باز گو می کرد.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در مقابل حدیث اسراء:

محمد صلی الله علیه و آله برای مردم مکه نقل کرد که خداوند او را شبانگه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده و در آنجا نماز خوانده است، مشرکان از شنیدن این سخن خنده شان گرفت، حتی عده ای از کسانی که اسلام آورده بودند در این مورد دچار تردید شدند. عده ای گفتند: این موضوع روشن است که شتر در ظرف یک ماه از مکه به شام می رود و در ظرف یک ماه باز می گردد، آیا محمد این راه طولانی را در یک شب رفته و باز گشته است؟ بسیاری از اسلام آوردگان که دچار تردید شده بود، نزد ابوبکر رفتند چون از میزان ایمان او و دوستی او با محمد صلی الله علیه و آله آگاه بودند، داستان را برای او باز گو کردند. ابوبکر رضی الله عنه در حالی که دهشت او را فرا گرفته بود، گفت: شما بر او دروغ می بندید، گفتند: نه همین حالا در مسجد نشسته و در باره اسراء صحبت می دارد. ابوبکر گفت: اگر او چنین گفته باشد راست گفته است، او به من گفته است که، وحی از آسمان برای او نازل می شود. در هر لحظه از شب یا روز من او را تصدیق کرده ام و این از موضوعی که تعجب شما را برانگیخته است، تعجب آورتر است.

ابوبکر رضی الله عنه با آن جماعت به مسجد آمد و گوش داد به بیانات محمد صلی الله علیه و آله که بیت المقدس را توصیف می کرد. پس از این که سخنان محمد صلی الله علیه و آله به پایان رسید، ابوبکر رضی الله عنه گفت: «صدقت یا رسول الله». راست گفتی ای رسول خدا. و از همین روز محمد صلی الله علیه و آله ابوبکر را «صدیق» لقب داد و خطاب کرد.

آیا روزی به خاطرت خطور کرده است که اگر ابوبکر در حدیث اسراء دچار ریب می شد، همانگونه که دیگران دچار تردید شدند، این انکار او در دین نوحاسته اسلام چه اثر سوئی برجای می گذاشت؟ و آیا حساب کرده ای که انکار او ممکن بود تعداد مرتدین را چند برابر نموده و در روح و جان دیگر مسلمانان تشویش و تزلزل و قلق ایجاد کند؟ و آیا هیچ به یاد آورده ای که چگونه تصدیق ابوبکر بسیاری از همین شکاکین را به اعتقاد و تصدیق بازگردانده و موقعیت اسلام را حفظ کرد؟

اگر این سؤالات را از خود کرده باشی، بی شک بعداً تردید نخواهی کرد در این که ایمان در حیات انسان قویترین عامل است و از قدرت و هیبت و سطوت بسیار نیرومند است. دیگر تردید نخواهی کرد که کلمه ابوبکر قسمتی از عنایت خدا به دین اسلام بود و دین اسلام را بیش از نیرو و قدرت حمزه و عمر تقویت کرد.

بنابراین، جا دارد که برای ابوبکر در تاریخ اسلام مکان و منزلتی قایل شویم که رسول خدا به او اختصاص داده و می فرمود: «اگر از میان بندگان خدا دوستی برمی گزیدم هر آینه ابوبکر را انتخاب می کردم، ولی رابطه من با بندگان خدا دوستی و برادری و ایمان است تا روزی که خداوند ما را نزد خود برده و فراهم آورد».

کلمه ابوبکر رضی الله عنه در حدیث اسراء دلالت بر ادراک تام وحی و رسالت می کند که بسی فراتر از ادراک دیگران بود. در این کلمه حکمتی الهی بود که برگزیده خدا او را به عنوان دوست صادق خود برگزید، این کلمه دلالت دارد بر این که کلمه پاک مانند درخت پاکی است که ریشه اش در زمین و شاخه اش در آسمان است، آثارش در طول زمان جاویدان می ماند که روزگار در آن تباهی نیاورد و به دست فراموشی نیفتد.



### بعد از حدیث اسراء به چه کاری پرداخت:

ابوبکر رضی الله عنه بعد از حدیث اسراء در حدود رفع احتیاج زندگی به کار تجارتش پرداخت، لیکن اکثر اوقاتش را در مصاحبت رسول می‌گذراند و در حمایت ضعیفان و کسانی که اسلام آورده بودند و نیز در دفع اذیت و آزار قریش از این افراد به سر می‌برد، و به دعوت کسانی که دل‌شان برای قبول اسلام نرم شده بود می‌پرداخت. قریش در اذیت و آزار محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه و سایر مسلمین شدت به خرج دادند و هیچگاه به خاطرش خطور نکرد که با مسلمانان دیگر برای حفظ دین خود به حبشه مهاجرت کند<sup>(۱)</sup>. ابوبکر در مکه ماند و در راه دعوت مردم به اسلام، پیغمبر را یاری می‌کرد و از وحی خداوندی که برای محمد نازل می‌شد باخبر می‌گردید و از خوشخویی و مال و ثروت خود آنچه می‌توانست در راه بهبود حال کسانی که اسلام می‌آوردند و نیز هدایت و ترغیب کسانی که هنوز اسلام نیاورده بودند صرف می‌کرد.

مسلمانان مکه در آن روز بیش از هر چیزی به این جد و جهد و حمایت ابوبکر احتیاج داشتند، محمد صلی الله علیه و آله از خداوند وحی دریافت می‌کرد و از قبول دعوت خود از طرف اهل مکه مأیوس شده بود، ناچار روی به قبایل آورد و آنان را به سوی خدای یگانه فرا خواند، به طائف رفت و از مردم آنجا کمک خواست، لیکن آنان نیز دعوت او را نپذیرفته و او را به صورت زشتی از خود راندند، دائماً در اتصال با خدا و در حال فکر و اندیشه در مورد رسالت

---

۱- در روایتی آمده است که ابوبکر با مهاجرینی که به سوی حبشه می‌رفتند از مکه خارج شد. ابن دغنه او را دید و به او گفت: «وای بر تو مهاجرت نکن، زیرا تو صله رحم به جای می‌آوری، خبر راست می‌گویی و مستمندان را کمک می‌کنی، به هنگام حدوث مصائب مردم را یاری می‌دهی». ابن دغنه او را تحت حمایت خود قرار داد و قریش نیز با این امر موافقت کرد. ابوبکر در مکه ماند و در آستانه خانه‌اش مسجدی ساخت که در آن نماز و قرآن می‌خواند. قریش از این ترسید که ابوبکر زنان و فرزندان آنان را فریفته اسلام کند. لذا به ابن دغنه از ابوبکر شکایت کردند. ابوبکر از نزد ابن دغنه رفت و در مکه در معرض اذیت و آزار قریش قرار گرفت.

خود و دعوت مردم به سوی خدا و جستجوی راه پیروزی در این کار خود بود، با وجود این قریش هیچگاه آرام ننشست و دست از دشمنی با او برنداشت، در مقابل ابوبکر خود را وقف تفکر در باره امور مسلمانان مکه و تنظیم وسایل آرامش آنان کرده بود.

### ارتباط ابوبکر رضی الله عنه با مسلمانان و غیر مسلمانان برای دفع آزار قریش:

اگرچه کتب سیره و کسانی که در باره اعمال ابوبکر مطالبی نوشته‌اند به این مطلب اشاره کاملی نکرده‌اند، لیکن در روح من تصویر روشنی از عنایت و ارتباط دائمی ابوبکر با حمزه و عمر و عثمان و هر فرد صاحب رایی در میان مسلمانان و نیز هر فرد صاحب قدرتی در بین مسلمانان رسم شده است. بلکه من ارتباط ابوبکر را با غیر مسلمانی که بر دین خود مانده و اذیت و آزار کسانی را که هم عقیده آنان نبودند تجویز نمی کرده‌اند، تصور می‌کنم. در سیره رسول بسیاری از این غیر مسلمانان را می‌بینم که آزار قریش را از مسلمانان دفع کرده‌اند و نیز دیدیم که قریش باهم معاهده‌ای بستند، دایر به این که محمد و یارانش را محاصره کرده و با آنان قطع ارتباط کنند و بر اثر این عهدنامه، سه سال متوالی در دره‌های اطراف مکه ماندند که در آن سه سال نه با مردم ارتباط داشتند و نه کسی با آنان گفتگو می‌کرد جز در ماه‌های حرام، اما این معاهده را یک عده از کفار مکه ظالمانه تلقی کرده و نقض کردند. یقین دارم که ابوبکر به سبب ملایمت و مهربانی و خوشخوئی و حسن معاشرت و محاورتش در تحریک کسانی که به دین محمد نگرویده، ولی از اذیت و آزار قریش نسبت به محمد نیز خشمناک بودند، اثر زیادی داشته است. آنچه که ابوبکر در راه حمایت مسلمین به هنگام ظهور اسلام به انجام رساند، همان صفات و موجباتی است که باعث نزدیکی او به محمد و سبب حرمت او در نزد رسول خدا شد. این قیام به وظایف انسانی بود که رابطه اخوت ایمانی بین آن دو برقرار ساخت و سبب شد که محمد او را به عنوان خلیل و دوست منحصر به فرد خود برگزیند. پس از این که خداوند اجازه داد که دین اسلام پس از دو بیعت که در عقبه صورت گرفت، به نیروی اهل مدینه رونق بگیرد، محمد به اصحاب خود اجازه مهاجرت به مدینه داد، همانگونه که قبلاً اجازه مهاجرت به حبشه نیز داده بود. قریش

نمی دانستند که آیا محمد با اصحابش به مدینه مهاجرت می کند یا این که در مکه می ماند، همانگونه که پس از مهاجرت مسلمین به حبشه در مکه ماند. ابوبکر از محمد صلی الله علیه و آله اجازه مهاجرت خواست و محمد در جوابش فرمود: عجله نکن شاید خداوند رفیقی برای تو برگزیند، محمد چیز دیگری بر این کلام نیفزود.

### آمادگی ابوبکر رضی الله عنه برای هجرت و سپس هجرت او:

در اینجا برگ دیگر از کتاب ایمان ثابت و استوار ابوبکر به خدا و رسولش آغاز می شود، ابوبکر می دانست که قریش پس از آگاهی از هجرت مسلمین به مدینه، قیام کرده تا هر که را بتوانند به مکه بازگردانده یا از دینش منصرف کنند و یا تحت شکنجه و آزارش قرار دهند.

نیز می دانست که کفار در دارالندوه جمع شده اند و در باره قتل محمد صلی الله علیه و آله معاهده می بندند، می دانست که اگر او با محمد صلی الله علیه و آله مهاجرت کند و قریش تصمیم به قتل محمد صلی الله علیه و آله بگیرند، بی شک ابوبکر نیز کشته خواهد شد و با وجود این وقتی محمد صلی الله علیه و آله فرمود: صبر کن، برای تو هم رفیقی پیدا می شود، بسیار شاد شد و یقین حاصل کرد که اگر با رسول خدا مهاجرت کند، خداوند افتخار بزرگی نصیب او ساخته است و اگر کشته شود، جزای او بهشت خواهد بود، از آن روز به بعد ابوبکر دو شتر آماده کرد و هجرت خود و همراه خویش را انتظار می کشید، ابوبکر روزی به هنگام شب به خانه اش رفت، دید محمد به عادت همیشگی به خانه اش آمد و به او خبر داد که خداوند اجازه فرمود به مدینه هجرت کند، ابوبکر اظهار تمایل کرد که در مهاجرت محمد در خدمتش باشد، رسول خدا موافقت کرد، محمد صلی الله علیه و آله سپس به خانه خود بازگشت، جوانان قریش او را محاصره می کنند که مبادا فرار کند. محمد صلی الله علیه و آله محرمانه به علی بن ابی طالب رضی الله عنه پیغام داد که بُرد حضرمی سبز او را پوشیده و در رختخواب او بخوابد، علی چنین کرد. چون دو بهره از شب گذشت، در فرصتی که جوانان قریش خبر نداشتند، محمد از خانه خود خارج شده و به خانه ابوبکر رفت. دید ابوبکر آماده و در انتظار او می باشد، هر دو از روزنه پشت خانه خارج شدند و از سمت جنوب

به سوی غار ثور پیش رفتند و در آنجا مخفی شدند، قریش جوانان خود را به تمام کوه و بیابان‌ها روانه کرد تا محمد را یافته و بکشند.

وقتی به غار ثور رسیدند، یکی از کفار بر پشت خوابید تا از درون غار آگاه شود، در این هنگام که ابوبکر رضی الله عنه صدای آنان را شنید از شدت خوف و ناراحتی عرق می‌ریخت و صدای نفسش را در سینه حبس کرده و بی حرکت مانده و خود را تسلیم خدا کرده بود، اما محمد به ذکر و دعا مشغول بود، ابوبکر به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک شد و خود را به او چسباند. محمد صلی الله علیه و آله محرمانه در گوش او فرو خواند: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40] «نگران نباش خدا با ماست». جوان قریش اطراف غار را نگرست، دید که عنکبوت دهانه غار را تنیده، برگشت و به یارانش که از او پرسیدند چرا به درون غار نرفتی؟ گفت: بر دهانه غار عنکبوتی است که پیش از تولد محمد بر آنجا تنیده شده، جوان عرب بازگشتند، در حالی که انگشت ندامت به دندان می‌گزیدند، پس از این که جوانان قریش دور شدند، محمد آواز برآورد، خدا را شکر، خدا بزرگ است. ابوبکر رضی الله عنه با دیدن این واقعه ایمانش محکم‌تر و باثبات‌تر شد.

### بی‌تابی ابوبکر رضی الله عنه در غار برای چه بود؟

آیا بی‌تابی ابوبکر تا جایی که از شدت خوف عرق می‌ریخت و نفسش را در سینه حبس کرده و خود را به رسول خدا چسبانده بود، ناشی از حُب حیات شخصی و حرص بر زندگی خود بود؟ آیا او می‌ترسید که حادثه‌ای بر او وارد شود یا این که در باره خود نگران نبود و نگرانش به خاطر رسول خدا بود، آیا او دوست داشت اگر می‌توانست خود را در راه رسول خدا فدا کند؟

ابن هشام از حسن بن ابی الحسن بصری نقل کرده که گفته است: رسول خدا و ابوبکر شبی را در آن غار به پایان بردند، قبلاً ابوبکر داخل غار شد، به غار دست می‌زد تا ببیند در آن درنده‌ای یا ماری نباشد و به نفس خود از رسول خدا حراست می‌کرد. این بود حالت ابوبکر

رضی الله عنه در آن لحظه دقیق حیاتش، زمانی که به گفتگوی جوانان قریش گوش می‌داد و در گوش محمد مخفیانه می‌گفت: اگر یکی از آنان زیر پای خودش را ببیند هرآینه ما را خواهد دید.

ابوبکر در آن دقایق به فکر خود و آنچه بر او وارد می‌شود، نبود. بلکه او در باره رسول خدا و دین او که مردم را به سوی آن فرا می‌خواند، فکر می‌کرد و این که اگر این جوانان قریش بر محمد دست یابند او را می‌کشند. او در این وقت ابداً به فکر خود نبود، آیا حال او حال مادری بود که خطری فرزند او را تهدید می‌کند و از این رو می‌ترسد و بی‌تابی می‌کند و به محض این که خطر به فرزندش روی می‌آورد خود را بر روی فرزند می‌کشد تا خطر را از جگر گوشه‌اش دفع کرده و یا در این راه جان بدهد. یا ابوبکر از لحاظ شدت علاقه به محمد صلی الله علیه و آله از این نوع مادران نیز دلسوزتر بود؟

هرآینه ایمان ابوبکر رضی الله عنه به خدا و رسول او را از غریزه حب حیات و سرشت مادری و هرآنچه روح ما درک می‌کند و به خاطر ما خطور می‌نماید، قویتر بود.

چگونه می‌اندیشی در باره ایمانی که نسبت به رسول خدا داشت، ایمانی که تمام مفاهیم عالی انسان و معانی مقدسه را در بهترین صورت ممکن فرا راه داشت.

ابوبکر رضی الله عنه را مجسم می‌کنم که رسول خدا در کنارش نشسته، خطر در کمین آنهاست و به سوی آنان پیش می‌آید. خیالم نمی‌تواند مثالی بیاورد که آنچه را در این صورت نادره حیات است تصویر کند.

### فداکاری در راه ملوک کجا و جانبازی در راه رسول خدا کجا؟

تاریخ، داستان کسانی را که خود را در راه بزرگان و یا پادشاهان فدا کرده‌اند، فراوان به یاد دارد و امروز نیز در عصر ما مردمان بزرگی هستند که مردم آنان را مقدس دانسته و از خود بیشتر دوست دارند، اما موقعیت ابوبکر در غار ثور با این موارد خیلی اختلاف دارد. این مسأله شایان آن است که علمای روانشناسی، آن را مورد تجزیه و تحلیل و دقت قرار دهند.

هرگز ایمان مردم به زعما و پادشاهان، با ایمانی که ابوبکر رضی الله عنه به رسول خدا داشت قابل مقایسه نیست. کجا قابل مقایسه است فداکاری افراد نسبت به پادشاهان و بزرگان‌شان و آن حالتی که در ابوبکر ایجاد شد، در آن لحظه که بر حیات رسول بیمناک شد.

توصیف این حالت در قدرت هیچکسی نیست و به همین دلیل کتاب سیره از گفتگو در باره آن خودداری کرده است، مردم از تعقیب آن دو دست برداشتند و از دستیابی بر آنان مأیوس شدند. محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه پس از اطمینان از پناهگاه خود درآمدند و در راه نیز با مخاطراتی روبرو شدند که کمتر از آنچه در غار دیدند نبود، ابوبکر آنچه را که از پنج هزار درهم سود تجارتش مانده بود با خود داشت، پس از آن که به مدینه رسیدند، مردم به دیدن رسول خدا شاد شدند و ابوبکر زندگانش را در مدینه مانند هر مهاجر دیگر آغاز کرد، اگرچه مقام و منزلت او در نزد رسول خدا، منزلت خلیل و صدیق و وزیر و مشیر بود.

### ابوبکر رضی الله عنه در مدینه:

ابوبکر رضی الله عنه در سنج از اطراف مدینه بر خارجه بن زید از بنی حارث از خزرج وارد شد، هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله بین مهاجرین و انصار اخوت برقرار کرد، ابوبکر و خارجه رضی الله عنه عقد برادری بستند. خانواده و فرزندان ابوبکر که در مکه بودند، به او پیوستند و به کمک آنان به زندگی خود ادامه داد، خانواده او مانند خانواده عمر و علی رضی الله عنه، در زمین‌های انصار به زراعت مشغول شدند و با ملاکین زمین‌ها به صورت مزارعه به کشاورزی پرداختند، شاید خارجه بن یزید میزبان ابوبکر یکی از این ملاکین بوده باشد، سپس ارتباط بین او و ابوبکر مستحکم‌تر شد، تا جایی که حبیبه دختر خارجه را به زنی گرفت و حبیبه به هنگام وفات ابوبکر حامله بود و ام کلثوم پس از وفات ابوبکر متولد شد.

خانواده ابوبکر رضی الله عنه با او در خانه خارجه نماندند، بلکه ام رومان و دخترش عایشه و دیگر فرزندان ابوبکر در مدینه در خانه‌ای نزد خانه ابویوب انصاری که رسول الله در آنجا بود جای گرفتند. ابوبکر رضی الله عنه نزد آنان می‌رفت، لیکن اکثر اوقاتش را در سنج با زن جدیدش می‌گذراند.

**تب کردن ابوبکر رضی الله عنه:**

بعد از مدت کمی که ابوبکر در مدینه اقامت کرد، گرفتار تب شد، تبی که اکثر مهاجرین مکه به مدینه به علت اختلاف آب و هوا بدان دچار می شدند، چه هوای مکه خشک و هوای مدینه به سبب کشتزارها و آب فراوان مرطوب بود، از عایشه نقل شده که روایت کرده، پدرش دچار تبی شد که شدت آن هذیان می گفت. پس از این که ابوبکر در موطن جدیدش آرام گرفت و با کسب و کار اهل خود از کمک انصار بی نیاز شد، تمام توجهش را به کمک رسول و دعوت به اسلام تثبیت مرکز مسلمانان معطوف ساخت.

خشم و غضب هیچگاه بر این مردم آرام راه نمی یافت. مگر وقتی که می دید دشمنان اسلام از یهود و منافقین دعوت به اسلام را مورد استهزا قرار داده یا در صدد مکر و نیرنگ برآمده اند.

رسول خدا عهدنامه‌ای با یهود بست که هر دو ملت در دعوت به دین خود آزاد باشند و شعائر دینی خود را آزادانه به جای آورند.

یهود اول خیال می کرد که می تواند مسلمین را از مکه جدا سازد تا از آنان علیه اوس و خزرج استفاده کند، اما پس از این که مکه نیز به دست مسلمانان افتاد و از سیاست تفرقه اندازی بین مهاجر و انصار ناامید شدند، شروع به طرح مکر و نیرنگ و استهزاء دین اسلام نمودند.

**خشم ابوبکر رضی الله عنه بر فنحاص:**

جماعتی از یهود بر عالمی به نام فنحاص گرد آمدند، ابوبکر بر آنان وارد شده، خطاب به فنحاص گفت: وای به حال تو فنحاص، بترس از خدا و مسلمان شو، به خدا قسم تو می دانی که محمد رسول خداست، خبر رسالت او در تورات و انجیل آمده و نیک بدان آگاهی. فنحاص در حالی که خنده استهزایی بر لب داشت گفت: قسم به خدای ابوبکر، ما را به خدای فقیر کاری نیست، ما به او محتاج نیستیم، و او به ما محتاج است. اگر او از ما بی نیاز

بود، اموال ما را از ما قرض نمی گرفت، همانگونه که دوست شما محمد می گوید، شما را از ربا بر حذر می دارم، ولی به ما ربا می دهد.

اشاره فحاص به این آیه قرآن است که می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَمْضَاعًا كَثِيرَةً﴾ [البقرة: ۲۴۵]. «کیست به خدا قرض حسنه بدهد و بعد چندبرابر آن را دریافت بدارد».

چون ابوبکر رضی الله عنه استخفاف فحاص را به آیه خدا و وحی محمد صلی الله علیه و آله دید، نتوانست آرامش خود را حفظ کند، سیلی محکمی بر صورت فحاص نواخت و گفت: قسم به خداوندی که جان من در دست اوست اگر به احترام به عهدنامه محمد صلی الله علیه و آله نبود الآن ای دشمن خدا سرت را از تن جدا می کردم.

آیا تعجب آور نیست که در ابوبکر که سنش از پنجاه گذشته و مظهر رقت و نرمی و حسن خلق و خوشخویی بود، ناگهان این شدت و حدت بروز کند؟

این خشم ابوبکر خشم دیگر او را به یاد می آورد که ده سال قبل از آن اتفاق افتاد و آن هنگامی بود که، ایران بر روم غلبه کرده بود، و در حالی که فارس مجوسی و روم اهل کتاب بودند، مسلمانان از شنیدن این واقعه غمگین شدند، چون مشرکین آنان را مورد ریشخند قرار می دادند و خیال می کردند شکست روم به سبب این بوده که اهل کتاب بوده اند. یکی از مشرکین (ابی بن خلف که با نیزه عمر رضی الله عنه کشته شد) در این مورد در برابر ابوبکر سخن راند و با اصرار می خواست این شکست را معلول صاحب کتاب بودن اهل روم قلمداد کند. ابوبکر در اینجا نیز سخت برآشفته. با او بر سر ده شتر گرو بست که ظرف کمتر از سالی روم بر فارس غلبه کند.

این موارد می رساند که هیچ چیز نمی توانسته خشم ابوبکر را برانگیزد، مگر آنچه با ایمان او به خدا و رسول منافات داشته باشد، این بود روحیه ابوبکر در سن چهل سالگی و این است خصلت و خوی او در وقتی که از پنجاه متجاوز است و نیز به هنگام تصدی خلافت و عهده دار شدن امور مسلمین.



**تسلط ایمان بر ابوبکر رضی الله عنه:**

این ایمان راستین در تمام طول حیات از روزی که از محمد پیروی کرد بر همه احساسات و افکار ابوبکر مسلط شد، و تو می توانی از دیدگاه این ایمان و معنویت تمام احوال نفسانی و اعمال او را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهی. هیچ چیز جر ایمان به خدا و رسول در نظر او ارزش نداشت، حتی تجارتش، خانواده اش، آرزوهایش، آن چیزهایی که مردم در زندگی از آن ها متأثر می شوند و بسیاری از مسلمانان نیز در این عصر از آن برخوردار می گردند.

ایمان بر ابوبکر غلبه کامل داشت. قلب و عقل و روحش خالصانه از آن خدا و رسولش بود. همه این ها جلوه های ایمان کسی بود که به بالاترین درجات ایمان اعتلا یافته بود، به درجه صدیقان، چه مقام والایی!

**موقعیت رسول صلی الله علیه و آله در جنگ بدر:**

او را سپس در جنگ بدر ببینید، اهل مکه صفوف خود را برای جنگ آراسته اند. پیغمبر نیز صفوف مسلمین را برای جنگ آماده ساخته است، مسلمانان برای محمد صلی الله علیه و آله در آخر قشون به اشاره سعد بن معاذ تخت روانی تهیه دیده اند تا اگر جنگ به کام آنان نشد در مدینه بر رسول خدا ملحق شوند. ابوبکر رضی الله عنه با محمد صلی الله علیه و آله در تخت روان قرار گرفت و از دور جریان جنگ را زیر نظر داشتند. پس از آغاز جنگ چون محمد صلی الله علیه و آله کثرت تعداد دشمنان و قلت افراد خود را دید، روی به قبله آورد و با تمام وجود به خدا متوجه شده و وعده پیروزی مسلمانان را که خدا به او بشارت داده بود یادآوری می کرد و با راز و نیاز از خدا می خواست که پیروزی او را کامل سازد.

محمد صلی الله علیه و آله می گفت: خدایا! قریش با تمام کبر و عجبش می کند رسول تو را انکار کند، خدایا! آن فتح و نصرتی را که وعده داده ای فرا رسان. خدایا! اگر این جماعت را هلاک کنی، دیگر کسی تو را نخواهد پرستید. همینگونه استغاثه می کرد در حالی که دو دستش را به سوی قبله دراز کرده بود، به طوری که عبا از دوشش فرو افتاد. محمد آرام نگرفت تا این که حالت بیهوشی و نعاسی او را دست داد که در آن حالت پیروزی خود و

کمک خدا را مشاهده کرد، بیدار شد. در حالی که مژده پیروزی می داد به طرف مردم فرا رفت، در حالی که آنان را تشویق می کرد و می گفت: قسم به کسی که جان محمد در دست اوست هر که از این کفار به قتل برساند، به پیش بتازد، از جنگ برنگردد و تحمل آزار جنگ را بکند، خداوند او را در داخل جنت می کند.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در جنگ بدر:

این بود موقعیت رسول در جنگ بدر که در آغاز پیروزی مردان قلیش بر جماعت کثیر دشمنانش اطمینان نداشت تا این که روحش با خدا ارتباط پیدا کرد و خداوند پیروزی را به او نشان داد و پرده های ابهام این روز تاریخ و بزرگ در حیات اسلام از پیش روی او برداشته شد.

ابوبکر رضی الله عنه در کنار رسول خدا سرشار شد از ایمان، ایمان به این که بدون شک خداوند یاری دهنده دین اوست، در عین حال که به پیروزی مسلمانان ایمان داشت، از مناجات رسول و اجابت خواسته اش از جانب خدا دچار اعجاب شده بود.

### و می ترسید بر محمد صلی الله علیه و آله به خاطر ترس از سرنوشت آن روز:

این بود دعای پیغمبر و مناجات او با خدا و طلب انجام وعده حق، این دعا را محمد صلی الله علیه و آله بارها تکرار کرد، تا این که عبا از دوشش افتاد، ابوبکر در حالی که عبا را بر شانه های رسول می انداخت، گفت: ای نبی خدا، خداوند وعده ای را که به تو داده، محققاً عملی خواهد ساخت.

### دوستداری حقیقت و رحمت یکجا در قلب ابوبکر رضی الله عنه جاری گرفته بود:

بسیاری از مؤمنان دارای عقیده ای بودند که در آن خصوص مجادله و مناقشه ای نداشتند، عده ای نیز در مورد عقیده شان تعصب شدیدی داشتند، به حدی که قابل انعطاف نبود، حتی عده ای نیز چنان در عقاید خود متعصب و افراطی بودند که حاضر نبودند روی مخالفان

عقیدتی خود را نیز ببینند، اینان تصور می کردند که ایمان به حق، لازمه تعصب و شدت و غلظت و پافشاری در عقیدت است، اما ابوبکر با وجود عظمت ایمانش و با همه اعتقادی که به آن داشت و سستی و تردید در آن راه نمی یافت از تعصب و غلظت به دور و به نرمی متمایل بود، در هنگام قدرت بخشاینده و مهربان بود و پس از این که به نیروی ایمان خود بر مخالفین پیروز می شد، به آنان نیکی و احسان می نمود.

بدین ترتیب در قلب صدیق دو صفت جلیل انسانی، حقیقت پرستی و مهربانی جمع شده بود. در راه حق همه چیز را خوار می شمرد، حتی حیات را و هنگامی که حق را غالب می دید، جنبه مهر و عطوفت بر دل و جاننش غلبه می کرد و چنان تحت تأثیر قرار می گرفت که اشک از چشمانش سرازیر می شد.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در مقابل اسیران جنگ بدر:

جنگ بدر با پیروزی مسلمانان خاتمه یافت. مسلمانان به مدینه بازگشتند، در حالی که اسیران قریش را همراه آورده بودند. این اسیران دوست داشتند زنده بمانند و به مکه باز گردند، ولو مجبور به پرداخت فدیة سنگینی گردند، اما از شدت و حدت محمد صلی الله علیه و آله و انتقام او پس از اذیت و آزاری که نسبت به او و اصحابش در مکه روا داشته بودند، بیمناک بودند. دسته ای از آنان به دیگران گفتند: اگر در این باره به ابوبکر که در میان قریش از همه مهربانتر و رحیم تر و با عاطفه تر و برگزیده ترین فرد نزد محمد است متوسل شویم و از او طلب شفاعت کنیم بسیار به جاست، در نتیجه به نزد ابوبکر پیغام فرستادند و گفتند: یا ابوبکر در میان ما پدران و برادران و اعمام و بنی اعمام هست و از خویشان خود به دور افتاده ایم. با رسول صحبت کن که بر ما منت گذارده، آزادمان کند، یا در مقابل فدیة ما را به دیار خود بازگرداند. ابوبکر قول مساعدت داد. اسیران قریش از ترس این که مبادا پسر خطاب کار را خراب کند و در نزد رسول خدا روی موافق نشان ندهد، به نزد او پیام فرستادند، لیکن عمر رضی الله عنه در آنان به تندی نگریست و جوابشان نداد.

ابوبکر رضی الله عنه خود را شفیع این مشرکین قریش ساخت و در نزد پیغمبر برای آنان شفاعت کرد و قلب حضرت را نسبت به آنان نرم کرد و دلایل عمر را تجویز سخت گیری نسبت به آنان رد نمود و خویشاوندی بین آنان و محمد صلی الله علیه و آله را بهانه شفاعت قرار داد. ابوبکر رضی الله عنه همه این کارها را به سبب خوش قلبی و نیکخواهی که در سرشت او همانند ایمان به حق و عدالت مخلد بود انجام داد، گویی ابوبکر یقین داشت که عاقبت پیروزی با سلطان رحمت است و مردم تسلیم فرمان محمد صلی الله علیه و آله خواهند شد به سبب رحمت و انسانیت والایی که از او دیده اند که از ضعف و هوی، پاک و مبرا است و جز سلطان انسانیت روح و جان او را تحت تأثیر قرار نمی دهد، آنچنان سلطانی که از شدت و سخت گیری و کج رویهای قدرت می کاهد.

### توجیه حیات ابوبکر رضی الله عنه بعد از واقعه بدر:

جنگ بدر سرآغاز حیات مسلمین و سرآغاز توجیه حیات ابوبکر بود. مسلمانان سیاست خود را در قبال قریش و هریک از قبایل اطراف که با آنان دشمنی کرده بودند تنظیم می کردند و ابوبکر با محمد صلی الله علیه و آله مشغول تنظیم این سیاست بود. ابوبکر چندین برابر وقتی را که در مکه صرف حمایت مسلمین می کرد در اینجا صرف تنظیم سیاست مسلمین می نمود. مسلمانان می دانستند که قریش تا تاوان خود را از آنان نگیرد آرام نخواهد گرفت و می دانستند که احتیاج به دعوت به دین اسلام و دفع دشمنان آن دارند چاره ای نداشتند که همه این مسایل را در نظر گرفته و ارزیابی نموده و در برابر هریک تدابیر اتخاذ کنند. ابوبکر جز به این مسایل به چیز دیگری مشغول نمی شد تا در داخل مدینه به تحریک یهود و منافقان فتنه ای برپا نشود و جنگاورانی از خارج به مدینه هجوم نیاورند.

### ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دوزیر رسول بودند:

حقیقه پیروزی مسلمانان در جنگ بدر باعث اعتلاء کلمه اسلام شد و در دل دشمنان و مخالفان کینه ای شدید برانگیخت، کینه دیرینه یهود را تحریک نمود و در قلب قبایل اطراف

هراس و ترس ایجاد نمود. برای احتراز از آنچه از این عوامل ناشی می‌شد سیاست حکیمانه و ارزیابی‌های دقیق و مشاورات دایم بین محمد و یارانش لازم بود.

محمد صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را وزیران مشاور خود قرار داده بود، تا این سیاست را تنظیم کنند، چه این دو با وجود اختلاف طبع، در مشاوره و ایمان به محمد خالص و صادق بودند. رسول این مشاورات را با دیگر اصحاب نیز می‌فرمود مشاورتی که اثر قاطع در یگانگی و توحید کلمه مسلمین داشت و هر کس احساس می‌کرد در آنچه روی می‌دهد از خیر و شر احوال و اعمال بهره و نصیبی دارد.

آنچه که کینه یهود را تحریک کرد، این بود که مسلمانان یهود بنی قینقاع را محاصره کرده و از مدینه راندند و آنچه مایه ترس قبایل شد، این بود که اجتماع کرده بودند تا به مدینه هجوم آورند و چون شنیدند که محمد به دفع آنان مصمم شده پا به فرار گذاشته و به کلی مرعوب شدند.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در جنگ احد:

این اخبار مرتباً به مکه می‌رسید و قریش را از فکر خونخواهی و انتقام بدر باز نمی‌داشت تا سرانجام به خونخواهی مسلمانان آمدند و در احد به هم رسیدند. جنگ در تمام روز ادامه داشت، لکن پس از این که تیراندازان از امر محمد صلی الله علیه و آله سرپیچی کرده و محل استقرار خود را ترک کردند و به دنبال غنیمت رفتند موقعیت تغییر کرد. خالد بن ولید هوشیاری از این فرصت استفاده کرد و قریش به مسلمانان هجوم آوردند. از سنگ‌هایی که کفار می‌انداختند سنگی به صورت محمد اصابت نمود و صورت مبارک‌شان را مجروح ساخت و حضرت بر پهلوی افتاد و قریش فریاد برآوردند که محمد مرد.

اگر پهلوانان و قهرمانان مسلمان پیغمبر را در میان نمی‌گرفتند، کسانی که با جان و دل حاضر به همه گونه فداکاری در راه محمد حتی با ایثار جان خود بودند وضع خلق خدا صورت دیگری به خود می‌گرفت، از این روز به بعد ابوبکر بیشتر اوقات ملازم محمد شد، در جنگ‌ها و در وقت اقامت در مدینه.

و تو خوب می‌دانی که زندگانی مسلمانان تا وقتی که مکه فتح شد و ثقیف در طائف به اسلام درآمد حیاتی منحصر در جنگ و دفاع بود از جنگ‌های کوچکی که شکل زدوخوردهای کوچکی داشت صرف نظر کن.

یهود و در رأس آنان حیی ابن اخطب در حال اجتماع و تجمع علیه مسلمانان بودند و قریش نیز لا ینقطع در صدد تضعیف مسلمانان و تسلط بر آنان بود.

جنگ‌های کوچک بنی النضیر و الخندق و بنی قریظه سیاست یهود و کینه قریش را آشکار ساخت. ابوبکر رضی الله عنه ملازمتش را در خدمت محمد صلی الله علیه و آله فزونی بخشید و در این مواقع و موقعیت‌ها همراه محمد بود. هنگامی که رسول خدا از امنیت مدینه اطمینان حاصل کرد، دریافت که وقت آن رسیده کار و امر رسالت خود را توجیه دیگری ببخشد تا خداوند وسیله او دینش را کامل سازد.

ابوبکر رضی الله عنه با استفاده از موقعیت‌هایی که داشت مسلمانان را معترف کرد، به این که عزت و عظمتش در نزد آنان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر فرد دیگری بیشتر است.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در حدیبیه:

شش سال بعد از هجرت به مدینه، محمد صلی الله علیه و آله به مردم اجازه داد که برای زیارت خانه خدا به مکه بروند. قریش از این حرکت آگاه شد و قسم خوردند که نگذارند محمد به زور وارد مکه شود.

محمد صلی الله علیه و آله و یارانش در حدیبیه که در اطراف مکه است اقامت کردند، در حالی که او خواهان صلح بود و هرنوع مبارزه با قریش را رد می‌کرد و اعلام کرده بود که برای زیارت خانه خدا آمده نه برای جنگ، رسولانی بین دو طرف آمد و شد کرد و قرار بر این نهاده شد که آن سال برگردند و سال بعد برای زیارت بازگردند.

بسیاری از مسلمانان از این موضوع ناراحت و خشمناک شدند، من جمله عمر بن الخطاب رضی الله عنه از این که باید بازگردند سخت عصبانی بود و این عهدنامه را استخفافی به دین خود تلقی می‌کردند، اما ابوبکر به این مآل اندیشی و حکمت کار رسول ایمان داشت و وقتی سوره

الفتح نازل شد همه مسلمانان ایمان آوردند که عهد حدیبیه فتح آشکاری بود و ابوبکر تصدیق کننده این امر بود، همانگونه که در کارها و تدابیر دیگر همواره موافق و مصدق رسول بود.

### از دیاد قدرت مسلمانان و روی آوردن جماعات مردم به اسلام:

دعوت به اسلام روز به روز فزونی و کمال می یافت و قدرت مسلمانان بدین سبب افزوده می شد. از مظاهر این قدرت این بود که مسلمانان یهود را در خیبر و فدک و تیماء محاصره و تابع خود ساختند تا آنان را از بلاد عرب جلا دهند. از مظاهر قوت اسلام نیز این بود که محمد به پادشاهان و امرای فارس و بزنطیه و مصر و حیره و یمن و همه کشورهای مجاور عرب نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد، اما بزرگترین نشانه بارز این کمال و قدرت اسلام فتح مکه و محاصره طائف بود.

با این مظاهر نور دین جدید در شبه جزیره ظاهر شد و به دو امپراطوری عظیم آن عصر روم و ایران نیز تجاوز کرد. به همین سبب رسول خدا و مسلمانان به نصرت خود از جانب خداوند مطمئن شدند.

ولی جانب احتیاط را رعایت کردند تا از هیچ ناحیه ای کسی نتواند باعث اطفای نور حقیقت اسلام گشته و از قدرت آن بکاهد.

### ظهور نور اسلام:

چون عرب این قدرت و شوکت را دید دسته دسته از اطراف شبه جزیره به سوی محمد روی آورده و دین جدید را پذیرفتند، آیا این دعوت کننده مردم به حق تنها بود؟ آیا او بود که بر یهود و نصاری و مجوس و مشرکین غالب شد؟ آیا این حقیقت نبود که پیروز شد! آیا هیچ نشانه ای بهتر از پیروزی او بر مشرکین و کفار می تواند حق بودن دعوت او را آشکار سازد؟

او نمی خواست بر آنان مسلط شود و از آنان چیزی نمی خواست جز این که به خدا ایمان آورند و کار نیک انجام دهند. این یک منطق کاملاً انسانی بود و مردم در هر زمان و در هر کجا آن را یافته اند به آن ایمان آورده اند و این منطق منطقی است که عقل آن را می پذیرد و گذشت روزگاران قدرت این حجت قوی را به اثبات رسانده و هیچ عاملی بر آن غلبه نیافته است.

### حج ابوبکر رضی الله عنه با مردم:

خداوند اجازه داد که مسلمانان به مکه رفته فرایض دینی را انجام دهند، اما پیاپی آمدن جماعت عرب برای اسلام آوردن مهلت نداد که رسول خدا مدینه را ترک کند و به مکه برود. و بنابراین، محمد به ابوبکر دستور داد تا با مردم به حج برود. ابوبکر رضی الله عنه با سیصد نفر از مسلمین از مدینه به قصد زیارت مکه بیرون رفت و مناسک حج به جای آوردند. در این حج بود که علی یا به روایتی ابوبکر اعلام کرد که از این سال به بعد دیگر مشرکین اعمال حج به جا نخواهند آورد، سپس به مردم چهار ماه مهلت داد تا هر قومی به موطن خود بازگردد و از آن روز تا به حال، هیچ مشرکی در مکه اعمال حج به جا نیاورده و نخواهد آورد.

### آخرین حج محمد صلی الله علیه و آله و جیش اسامه رضی الله عنه:

در سال دهم هجرت، محمد صلی الله علیه و آله به آخرین حج رفت، ابوبکر نیز در ملازمت او بود. محمد صلی الله علیه و آله با تمام زنانش به این حج رفت و در این حج هزار و صد نفر یا بیشتر همراه او بودند. پس از بازگشت از مکه مدت اقامت محمد صلی الله علیه و آله در مدینه به طول انجامید که دستور داد جیش اسامه را برای حرکت به سوی روم تجهیز کنند که در آن مهاجرین اول از جمله ابوبکر و عمر رضی الله عنهما شرکت داشتند. این قشون در جرف استقرار یافته بود. در این حیص و بیص رسول الله مریض شد و حرکت قشون به تأخیر افتاد، زیرا مرض محمد شدت کرد و مردم بر او بیمناک شدند.

### محمد صلی الله علیه و آله دستور داد که ابوبکر به جای او برای مردم نماز بگزارد:



چون مرض محمد صلی الله علیه و آله شدت گرفت دستور داد، ابوبکر به جای او نماز بگزارد. از عایشه روایت شده که گفته است: چون مرض حضرت شدت گرفت، بلال آمد و او را دعوت به نماز کرد. محمد صلی الله علیه و آله دستور داد که بروید ابوبکر را خبر کنید تا برای مردم نماز بگزارد. بلال در جواب گفت: <sup>(۱)</sup> یا رسول الله! ابوبکر مرد غمناک و محزونی است و هرگاه در جای شما قرار گیرد صدایش به گوش همه مردم نمی‌رسد، اگر اجازه فرمایی عمر این کار را انجام دهد. باز محمد صلی الله علیه و آله فرمود: بروید ابوبکر را خبر کنید به جای من نماز جماعت بگزارد. بلال می‌گوید: به حفصه گفتم، تو به شوهرت محمد صلی الله علیه و آله بگو که: ابوبکر از عهده این کار بر نمی‌آید عمر را معین کن. حفصه به حضرت عرض می‌کند، محمد صلی الله علیه و آله جواب می‌دهد شما اصحاب یوسف هستید (یعنی زنان مصر که با یوسف علیه السلام معارضه می‌نمودند) بروید ابوبکر را خبر کنید تا برای مردم امامت کند. در این هنگام حفصه به عایشه می‌گوید: من هیچگاه از تو خیری ندیده‌ام، ابوبکر در اجرای امر حضرت برای مردم نماز گزاری <sup>(۲)</sup>، و

۱- (آنچه در صحیح بخاری و دیگر مصادر معتبر حدیثی آمده است، این حضرت عایشه رضی الله عنها بود که این قول را گفت نه بلال) [عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَ بِلَالٌ يُؤَذِّنُهُ بِالصَّلَاةِ فَقَالَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ وَإِنَّهُ مَتَى مَا يَقُمْ مَقَامَكَ لَا يُسْمِعُ النَّاسَ فَلَوْ أَمَرْتُ عُمَرَ فَقَالَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَقُلْتُ لِحِفْصَةَ قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ وَإِنَّهُ مَتَى يَقُمْ مَقَامَكَ لَا يُسْمِعُ النَّاسَ فَلَوْ أَمَرْتُ عُمَرَ قَالَ إِنْ كُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَلَمَّا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ وَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي نَفْسِهِ خَفَةً فَقَامَ يُهَادِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ وَرَجُلَاهُ يَحْطَانِ فِي الْأَرْضِ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو بَكْرٍ حِسَّهُ ذَهَبَ أَبُو بَكْرٍ يَتَأَخَّرُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّيَ قَائِمًا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّيَ قَاعِدًا يَقْتَدِي أَبُو بَكْرٍ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسُ مُقْتَدُونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ]. صحیح البخاری

۲- این روایت به این صورت درست نیست، چنانچه روایت صحیح را از صحیح بخاری در هامش قبلی ذکر کردم.

روایت شده که روزی ابوبکر غایب بود چون بلال اذان بگفت از عمر تقاضا کرد که امامت جماعت را به عهده گیرد، عمر به جای ابوبکر نماز گزارد. آواز عمر بلند بود، هنگامی که تکبیر می گفت، رسول خدا در اطاق عایشه آواز شنید و گفت: پس ابوبکر کجاست که خدا و مسلمین از این که او امام نباشد ابا دارند.

بعضی از مسلمانان گمان بردند که همین کار محمد صلی الله علیه و آله که ابوبکر را برای نماز در ایام مرض مأمور کرد در حقیقت به منزله معرفی ابوبکر برای جانشینی پس از وفات او می باشد و نماز گزاردن برای مردم اولین نشانه جانشینی رسول خدا بوده است.

در اثناء مرض موت روزی محمد صلی الله علیه و آله به مسجد رفت و خطاب به مسلمانان فرمود: بنده ای از بندگان خدا بین دنیا و آنچه در نزد خداست دومی را انتخاب کرد. ابوبکر دریافت که اشاره محمد صلی الله علیه و آله بدوست، بی تابانه از سرشوق گریه کرد و گفت: ما با فرزندان و جان های خود در راه تو که راه حق است فداکاری و جانبازی می کنیم. محمد صلی الله علیه و آله امر کرد که همه درهای مسجد جز باب ابوبکر را ببندند، بعد در حالی که به ابوبکر اشاره می کرد، گفت: من کسی را نمی شناسم که از لحاظ دوستی و همصحبی در نزد من از او برتر باشد و اگر من از میان بندگان خدا دوستی می گرفتم، هر آینه ابوبکر را برمی گزیدم، اما رابطه من با بندگان خدا صحبت و برادری و ایمان است تا این که خداوند ما را به نزد خود فرا خواند.

روزی که محمد صلی الله علیه و آله وفات یافت، برای نماز صبح به مسجد رفت، در حالی که بر علی بن ابی طالب و فضل بن عباس تکیه داده بود. در این حین ابوبکر برای مردم نماز می خواند، مردم به دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله شاد شدند و راه را گشودند. محمد صلی الله علیه و آله اشاره فرمود که نمازشان را ادامه دهند. ابوبکر در حین نماز حس کرد که این شادی و سرور زایدالوصف جز به خاطر محمد صلی الله علیه و آله صورت نبندد، لذا از جای خود عقب کشید. محمد صلی الله علیه و آله اشاره کرد که در جای خود کماکان بماند، رسول خدا در سمت چپ ابوبکر نشست و نشسته نماز خواند.

حضرت رسول پس از این نماز به خانه عایشه بازگشت، اما بلافاصله تبش عودت کرد. رسول آب سرد خواست، دستش را در آب می گذاشت و بر روی مبارکش می کشید و بعد از زمان کمتر از ساعتی به عالم بقا شتافت، محمد این دنیا را ترک کرد در حالی که خداوند دین او را کامل و نعمت خود را بر مردم تمام ساخت. عرب بعد از وفات محمد صلی الله علیه و آله چه خواهد کرد؟ او پس از خود جانشینی معین ننموده و قواعد و قوانین مفصلی برای حکومت وضع نکرده است. باید همگان در راه پی ریزی نظام این حکومت بکوشند و بدانند که هر مجتهدی نصیبی دارد و هر حرکتی را برکتی در پی است.



## فصل دوم:

### بیعت با ابوبکر رضی الله عنه

رسول خدا در دوازدهم ربیع الأول سال ۱۱ هجری (سوم ماه یونیو سال ۶۳۲ میلادی) به جوار رحمت حق شتافت. حضرت که در صبح همان روز کمی افاقه یافته بود از منزل عایشه رضی الله عنها خارج شد و به سوی مسجد رفت. در آنجا برای مردم صحبت کرد و برای اسامه بن زید رضی الله عنه نیز دعای خیر فرمود و به او دستور داد که با لشکرش به جنگ روم برود. پس از این که خبر وفات رسول را به مردم دادند در حالی که چند ساعت از آمدن او به مسجد و سخن گفتن با مسلمین نگذشته بود، همه را سستی و رخوت فرا گرفت. عمر بن خطاب رضی الله عنه برای مردم سخن گفت، وفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کرد و گفت: محمد نمرده بلکه به نزد خدای خود رفته همانگونه که موسی مدت چهل روز از قومش غایب شد و به میقات الهی رفت. عمر خبردهندگان به وفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تهدید می کرد و می گفت که، حضرت عنقریب به میان مسلمین بازمی گردد و دست و پای آنان را قطع می کند.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در قبال وفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم:

پس از این که حضرت از مسجد به خانه عایشه رضی الله عنها برگشت، ابوبکر نیز از مسجد به خانه خویش در سنج بازگشت. به محض این که خبر وفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم شایع شد، کسی هم به دنبال ابوبکر رفت و خبر وفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به او داد، ابوبکر مظطربانه و متوحشانه بازگشت. دید که عمر برای مردم صحبت می کند، بلادرنگ به خانه عایشه رفت. جنازه حضرت را در حالی که پوشانده شده بود در گوشه خانه زیارت کرد، حجاب از روی مبارکش برداشت و در حالی که صورت مبارکش را می بوسید، می گفت: چقدر خوشبو هستی، در حالت زندگی و مرگ. سپس به میان مردم بازگشت و خطاب به مردم گفت: ای مردم! کسانی که محمد را پرستش می کردند، بدانند که محمد مرده و کسانی که خدا را

می‌پرستیدند، بدانند که خداوند همیشه زنده است و نمی‌میرد و بعد آیه خدا را قرائت کرد که می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۴] «محمد کسی جز رسول خدا نبود که پیش از او هم رسولان دیگری از طرف خدا به سوی مردم آمدند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود به عقب برمی‌گردید؟ کسانی که به عقب برگردند ضرری به خدا نمی‌زنند، [در مقابل] خداوند کسانی را که بر مصیبتی صبر کنند پاداش نیک می‌دهد».

پس از این که عمر رضی الله عنه این آیه را شنید بر زمین افتاد، چه پاهایش طاقت تحمل او را نداشتند. او یقین حاصل کرد که رسول خدا مرده است. مردم به شنیدن این خبر ترشو و غمگین شدند و نمی‌دانستند چه بکنند.

### تصویر گوشه‌ای از عظمت روح ابوبکر رضی الله عنه:

در اینجا کمی مکث می‌کنیم تا گوشه‌ای از قدرت روحی ابوبکر را که موقعیت او بهترین دلیل اثبات آن است بیان کنیم. اگر کسی از مسلمانان جایز بود که خبر وفات محمد صلی الله علیه و آله را به بی‌تابی وادارد، همانگونه که عمر را دچار فزع کرد این شخص می‌بایستی ابوبکر باشد، زیرا ابوبکر یار غار و دوست و خلیل محمد صلی الله علیه و آله بود. او همان کسی است که محمد صلی الله علیه و آله را در هر حال بر نفس خود ترجیح داده است. او کسی است که زار زار در برابر گفته رسول به گریه افتاد، آنگاه که فرمود: اگر بنده‌ای از بندگان خدا را میان دنیا و آنچه در نزد خداست مخیر کنند هرآینه بنده صالح آنچه را که در نزد خداست برمی‌گزیند. او کسی است که در حین ادای این کلمات اشک از چشمانش سرازیر بود و خطاب به محمد صلی الله علیه و آله می‌گفت: ما با جان و جسم‌مان در راه تو فداکاری می‌کنیم.

ولی به هنگام وفات رسول جزع و فزع او را مانند عمر از پای دریاورده و به محض این که یقین حاصل کرد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرده است، آنی درنگ نکرد به میان مسلمین رفت و خطبه معروف خود را بیان نمود.

### قدرت روحی و آینده نگری ابوبکر:

آن کلماتی که ابوبکر رضی الله عنه خطاب به مردم ادا کرد و آن آیه‌ای که برای اقناع آنان از قرآن خواند، دلیل محکم قدرت تملک نفس او در برابر حقایق است که حتی خبر مولم و دردناک وفات رسول نیز نمی‌تواند خللی در ارکان این قوت نفس ایجاد کند. این قدرت روحی را صفت بارز دیگری با شکوه‌تر می‌سازد و آن آینده‌نگری اوست. این دو صفت در باره مردی که سراپا مهربانی و رقت قلب است و عشق و علاقه و محبتش نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیش از عشق و علاقه‌اش به زندگی و دنیا و ما فیهاست اعجاب‌انگیز است. این قدرت روحی بی‌نظیر پشتیبان ابوبکر به هنگام آن حادثه دهشتناک بود، ساعت مصیب بار و دردناک فقدان محمد رسول خدا.

همین قدرت روحی است که در مواقع حساس دیگر پشتیبان او بوده است. این همان قدرت روحی است که مسلمانان و اسلام را از فتنه‌ای حفظ کرد که اگر او نبود و اسلام دچار چنان مخاطره‌ای می‌شد هیچکس به جز خدا نمی‌دانست سرنوشت اسلام و مسلمانان چه خواهد شد.

### خلافت بعد از رسول خدا شایسته چه کسی است؟

عمر رضی الله عنه و کسانی که او را احاطه کرده بودند و معتقد بودند که رسول نمرده است، کسانی بودند که تفکر در باره عواقب و خیم فقدان رسول، آنان را به کلی سست و گیج نموده و از تفکر در باره مسایل بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم بازداشته بود، اما کسانی که حقیقت امر را دریافته و قبول کرده بودند، اندوه فقدان محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنان را از تفکر در باره آینده اسلام و مسلمانان پس از محمد بازداشته بود.

فرمانروایی مدینه پس از استقرار محمد صلی الله علیه و آله در آنجا و نشر اسلام و قبول آن از طرف ساکنان مدینه از آن محمد صلی الله علیه و آله شد. چه کسی شایسته است که این فرمانروایی به او انتقال یابد، در حالی که فرمانروایی رسول پس از اسلام آوردن بقیه اعراب گسترش یافته و با قبول پرداخت جزیه از طرف یهود و نصاری قدرت و توسعه بیشتری یافته بود. آیا این فرمانروایی از آن مدینه خواهد بود؟ و اگر از آن مدینه خواهد بود از آن چه کسی از ساکنان آن؟

### خشم انصار بر مهاجرین:

انصار که از اهل مدینه بودند بر مهاجرین خشمناک بودند و بر آنان تفاخر کرده می گفتند: هنگامی که با رسول خدا به عنوان میهمان بر ما وارد شدید، شما را پناه داده و یاری کردیم. پس از این که مهاجرین اطمینان و استقرار یافتند انصار می خواستند به تنهایی و بدون دخالت مهاجرین تصدی امور را به عهده گیرند. این طرز تفکر و خواسته آنان بود در زمان حیات محمد صلی الله علیه و آله. پیداست که در حین وفات رسول این فکر به طرز آشکاری تجلی می کرد.

### انصار و بخشش محمد صلی الله علیه و آله به اهل مکه:

حتی در زمان حیات محمد صلی الله علیه و آله نیز این فکر پس از فتح مکه و جنگ های حنین و طائف از دل های آنان تجاوز کرد و بر زبان هایشان جاری شد. محمد از غنائم این جنگ ها بخشش هایی به اهل مکه که مؤلفه القلوب بودند نمود. پس از این واقعه انصار در باره آن به گفتگو پرداخته و یکی از آنان گفت: رسول خدا قوم خودش را خوب دریافت. پس از این که این سخن به گوش رسول خدا رسید، از سعد بن عبادہ رضی الله عنه رئیس خزرج خواست تا آنان را جمع کند. پس از این که قوم اجتماع کردند محمد صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: گفته شما به من رسید ای گروه انصار، شما غضب را در دل خود جای داده اید. آیا من وقتی بر شما وارد شدم گمراه نبودید که خداوند شما را هدایت کرد؟ فقیر نبودید که خداوند شما را غنی ساخت، دشمنان هم نبودید که خداوند بین دل های شما انس و الفت برانگیخت؟



انصار ساکت شدند و در مقابل هر سؤال محمد صلی الله علیه و آله جوابشان این بود: بلی خدا و رسول او بخشنده ترین اند. محمد صلی الله علیه و آله از آنان پرسیدند آیا جواب مرا نمی دهید ای گروه انصار؟ همه ساکت شدند و چیزی بر آنچه گفته بودند نیفزودند و گفتند: چه جوابی یا رسول خدا، فضل و بخشش از آن خدا و رسول اوست.

در اینجا محمد صلی الله علیه و آله از جانب آنان جواب داد و گفت: قسم به خدا اگر می خواستید می گفتید، راست می گوید و شما را تصدیق کردیم. در حالی به نزد ما آمدید که همه شما را تکذیب می کردند، لکن ما شما را تصدیق نمودیم، محروم بودید، شما را یاری کردیم، رانده شده بودید شما را پناه دادیم، نیازمند بودید شما را کمک کردیم. در حالی که این عبارت را ادا می کرد تأثر شدیدی بر او عارض شده بود، سپس محمد صلی الله علیه و آله چنین ادامه داد: آیا خشمناک شدید ای گروه انصار! نسبت به عطای مال قلیلی که قومی بدان علاقمندند تا بدان وسیله ایمان آورند و شما به اسلام خود اکتفا کردید؟!

ای گروه انصار! آیا نمی خواهید مردم با شتر و گوسفند باز گردند و شما با رسول خدا به سوی خانه خود باز گردید؟! قسم به کسی که نفس محمد در دست اوست اگر مسأله هجرت در بین نبود، یکی از مردان انصار بودم. اگر همه مردم در دره ای و انصار در دره دیگر اقامتی می گزید من هر آینه جانب انصار را برمی گزیدم. خدایا بر انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار بیخشی. این عبارتی که از اعماق قلب محمد صلی الله علیه و آله برخاست، تأثر شدیدی در آنان برانگیخت. محمد صلی الله علیه و آله این عبارت را در حالی که سراپا عطوفت و محبت بود خطاب به کسانی که با او بیعت کرده و او را یاری کرده بودند بیان داشت تا این که آنان را به گریه انداخت و همگان همصدا گفتند: ما به قسمت و بهره ای که رسول خداست راضی هستیم.

### انصار به هنگام فتح مکه:

عطای محمد صلی الله علیه و آله در جنگ حنین به افراد مؤلفه القلوب اولین عامل برانگیختن خشم و ترس در دل و جان انصار نبود، بلکه قبل از آن نیز به دنبال فتح مکه هراس در دل آنان ایجاد شده بود. هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله را می دیدند که بر بالای سنگ می ایستاد و دعا می کرد،

زمانی که او را می‌دیدند که بت‌ها را درهم می‌شکند و آنچه را که در طول بیست سال مردم را بدان فرا می‌خواندند او در یک روز انجام می‌داد.

خیال می‌کردند محمد صلی الله علیه و آله مدینه را ترک کرده و به وطنش باز می‌گردد، بعضی خطاب به دیگران می‌گفتند: آیا خیال می‌کنید پس از این که خداوند شهر و زمین محمد صلی الله علیه و آله را برای او گشود رسول در آن اقامت می‌کند؟

پس از این که خبر تردید و ترس به محمد صلی الله علیه و آله رسید، گفت: پناه بر خدا. زندگانی و مرگ من با شماست.

با این مقدمات طبیعی است که فهم و درک انصار اقتضا می‌کرد که نسبت به تفکر و کنکاش در مورد امور شهرشان پس از این که دریافتند محمد صلی الله علیه و آله مرده است شتاب به خرج دهند و ببینند، آیا امر فرمانروایی این شهر و ملت عرب به مهاجرین واگذار می‌شود که تا در مکه بودند ضعیف و نیازمند زیستند و پس از مهاجرت به مدینه جاه و عزت یافتند، یا این که امر حکومت به دست اهل این شهر واگذار خواهد شد که رسول خدا در باره آنان فرمود: به میان شما آمدم در حالی که همه مرا تکذیب می‌کردند و شما مرا تصدیق کردید. بی‌معاونت بودم شما مرا معاونت کردید. رانده شده بودم شما مرا پناه دادید. نیازمند بودم شما مرا یاری کردید. بعضی از انصار با دیگران در این زمینه‌ها صحبت کردند و همدیگر را به سقیفه بنی ساعده فرا خواندند.

### انصار در سقیفه بنی ساعده:

سعد بن عباد رضی الله عنه در خانه‌اش مریض بود، او را نیز به نزد خود بردند تا در میان آنان صاحب رأی و نظر باشد، بعد در آن مجلس به سخنان آنان گوش فرا داد و بعد به پسرش یا یکی از عموزادگانش گفت: من به سبب ناخوشی نمی‌توانم سخن خودم را به گوش آنان برسانم. سخنان مرا بشنوید و به گوش آنان برسانید. سپس شروع کرد و یکی از حاضران (پسر یا عموزاده‌اش) سخنانش را به دیگران منتقل می‌ساخت.

### خطبه سعد ابن عبادہ در میان انصار:

سعد بن عبادہ پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای گروه انصار! شما را سابقه‌ای در دین و فضیلتی در اسلام است که هیچ قبیله‌ای از قبایل عرب را چنین فضیلت و سبقتی نیست. محمد صلی الله علیه و آله بیش از ده سال در میان قوم خود ماند و آنان را به پرستش خداوند و برانداختن بت‌ها دعوت کرد، جز معدودی به او ایمان نیاوردند. قوم او نتوانستند ظلم عمومی را که متوجه رسول بود از او دفع نمایند. زمانی که خداوند اراده کرد فضیلت نصیب شما باشد، بزرگواری خویش را بر شما نازل کرد و شما را به نعمت و موهبت خود مخصوص ساخت و ایمان به خدا و رسولش را به شما ارزانی داشت و اعزاز و تقویت او و یاران او و دین اسلام و جهاد با دشمنان خدا را نصیب شما کرد. شما سختگیرترین بر سایر دشمنان خدا و محمد صلی الله علیه و آله بودید. تا این که عرب خواه‌ناخواه به اطاعت امر خدا درآمد و دورترین آنان زمام قدرت و اختیار را در نهایت خواری و زبونی به اسلام تسلیم کرد.

خداوند توسط شما دشمنان محمد صلی الله علیه و آله را نابود کرد و در پرتو شمشیرهای شما عرب نسبت به او مطیع شد. خداوند او را به جوار رحمت خود برد، در حالی که از شما راضی و به وجود شما شادمان بود، پس بیاید در امر خلافت پیش از دیگران اقدام کنید، زیرا این امر حق شماست.

حاضران سخنان سعد را شنیدند و در جواب متفقاً چنین گفتند: در فکر و اندیشه توفیق یافتی، سخنان درست است، با آن موافقیم و از رأی تو عدول نمی‌کنیم. این کار را به عهده تو می‌اندازیم، چون تو در میان ما مورد رضایت کامل و بهترین مؤمنان هستی.

آیا این اجماع و اجتماعی به طور وضوح و قویاً از اراده راسخ و تصمیم تزلزل‌ناپذیری صادر شده بود؟ اگر چنین بود هرآینه قوم برای بیعت با سعد بن عبادہ شتاب می‌کردند و مردم را نیز برای پیروی او و بیعت با او فرا می‌خواندند. بیدرنگ سخنانی در میان حاضران رد و بدل شد و پیش از آن که کسی برای بیعت با سعد پیشقدم گردد، یکی از آنان گفت: اگر مهاجرین قریش این تصمیم را قبول نکردند و گفتند: ما مهاجرین اصحاب مقدم و اولین

رسولیم، عشیره و ایل و تبار و دودمان و دوستان رسول الله ایم، پس برای چه در این امر با ما کشمکش می کنید؟ چه جوابی خواهید داد. حاضران در برابر این سؤال خاموش ماندند و دریافتند که در این سخن حقیقتی نهفته است که آن را در نظر نگرفته بودند، حقیقتی که به هیچ حجتی از میان نمی رود. در اینجا عده ای از آنان گفتند: در این صورت می گوئیم یک امیر از شما و یک امیر از ما. و به غیر از این به هیچ صورت و شکل دیگری رضایت نمی دهیم.

### این اولین سستی است:

بر ابن عباد پوشیده نبود که این گفته ترددی ایجاد می کند که صاحب خود را ناکام می سازد، لذا به محض این که آن را شنید، گفت: این اولین سستی است. شاید او به تصور این که این سخن را بنی اوس بر زبان رانده اولین ضعف و سستی شمرده باشد، ولی در باره بنی خزرج جایز نبود که چنین بگویند در حالی که سعد ابن عباد رئیسش بوده و او را برای نیابت رسول نامزد کرده بودند.

اوس و خزرج همیشه در حال اختلاف بودند، از روزی که اجداد پیشین آنان از یمن کوچ کرده در مدینه سکنی گزیده بودند، هنگامی که قبیله ازد به سوی شمال مهاجرت کرده، اجداد پیشین آنان یهود را در مدینه یافتند. مدتی از آنان اطاعت کرده بعد بر یهود غلبه کردند و از این تاریخ خصومت بین این دو طایفه ظاهر شد و این خصومت مجدداً مدت ها تسلط یهود را بر آنان برقرار ساخت. این دو فریق دریافتند که آنچه بر سرشان آمده ناشی از ضعف است، قصد کردند که هردو قبیله عبدالله بن محمد بن الخرح را بر خود حکومت دهند، پس از این که واقعه بعثت بسیاری از آنان را نابود کرد و نفوذ بنی اسرائیل در میان آنان قوت گرفت.

روزی جماعتی از آنان برای انجام مراسم به مکه می آمدند، محمد صلی الله علیه و آله متعرض آنان شد و به سوی خدا دعوت شان کرد، یکی از آنان به دیگران گفت: قسم به خدا این همان پیغمبری است که یهود ظهور او را به شما وعده داده است، نباید یهود در ایمان به محمد بر ما

پیشدستی کنند، سپس دعوت محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفته و اسلام آورده و به او گفتند: ما قوم خود یعنی اوس و خزرج را ترک کردیم، چه هیچ قومی در شر و دشمنی به پای آنان نمی‌رسد، شاید خدا شما را به آنان و آنان را به شما ملحق سازد، زیرا مردی از تو بزرگتر نیست. آنان به مدینه بازگشتند و آنچه را که دیده بودند به قوم خود بازگفتند. این مقدمه بیعت «عقبه الکبری» و مقدمه هجرت رسول و آغاز انتشار اسلام در آنجا بود.

دین جدید در میان مؤمنین وحدت کلام ایجاد کرد و آنان در پرتو ایمان به محمد صلی الله علیه و آله به عالترین جلوه اخوت و مودت نایل آمدند، در نتیجه قدرت یهود رو به ضعف نهاد و زمینه را برای جلای آنان از مدینه و سپس از همه بلاد عرب فراهم ساخت.

با وجود این، در روح اوس و خزرج نشانه‌هایی از دشمنی مسلمانان باقی بود، این دشمنی ظاهر می‌شد، هرگاه یهود یا منافقین که به دروغ اظهار اسلام می‌کردند آن احساسات دشمنی را تحریک می‌کردند تا بین آنها جدایی بیفکنند.

شکی نیست که سعد بن عبادہ در سقیفه به هنگامی که یکی از آنان گفت: یک امیر از ما و یک امیر از قریش. نمی‌گفت، این اولین ضعف و سستی است، مگر به دلیل این که صاحب این گفتار از بنی اوس بود.

### سخن عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح رضی الله عنهما در باره خلافت:

در اثنايي که انصار در سقیفه بنی ساعده مشغول تبادل نظر بودند و می‌خواستند به تنهایی حکومت بر عرب را در دست بگیرند، عمر خطاب و ابوعبیده جراح و عده دیگر از بزرگان مسلمانان و عامه مردم رضی الله عنهم در مسجد در باره وفات رسول صحبت می‌کردند. ابوبکر و علی بن ابی طالب و اهل بیت رسول در خانه در اطراف جنازه حضرت جمع شده و مشغول آماده کردن مقدمات تجهیز به فکر افتاد و اما نمی‌دانست که انصار قبل از او به این فکر افتاده و اجتماعی هم برای این منظور در سقیفه بنی ساعده تشکیل داده‌اند. ابن سعد در طبقات می‌گوید:

عمر رضی الله عنه به نزد ابوعبیده جراح رضی الله عنه آمد و گفت: دست را باز کن با تو بیعت کنم، زیرا تو امین این امت هستی، همانگونه که رسول فرموده است. ابوعبیده در پاسخ عمر گفت: از روزی که اسلام آورده‌ای اینقدر نادان بوده‌ای. آیا با من بیعت می‌کنی در حالی که در میان شما «صدیق» و «ثانی اثنین» هست. آنان در این گفتگو بودند که خبر اجتماع انصار در بنی ساعده به آنان رسید. عمر به دنبال ابوبکر به خانه عایشه فرستاد تا به نزد آنان بیاید. ابوبکر پیغام داد که من مشغول تجهیز و تهیه مقدمات دفن هستم. دوباره عمر فرستاد که امر مهمی پیش آمده که حضور شما را لازم می‌شمارد.

### ابوبکر و عمر و ابوعبیده رضی الله عنه به سوی سقیفه می‌روند:

ابوبکر ناگزیر به نزد عمر آمد در حالی که شگفتی او را فرا گرفته بود، آیا چه کاری پیش آمده که باید تجهیز رسول را کنار بگذارد. عمر به او گفت: مگر نمی‌دانی انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده و می‌خواهند سعد بن عباد را خلیفه کنند و از سخن آن که گفته بود: یک امیر از ما و یک امیر از قریش، خیلی خوش‌شان آمده است.

ابوبکر رضی الله عنه پس از شنیدن موضوع در رفتن درنگ نکرد و به اتفاق عمر و ابوعبیده رضی الله عنه به سوی سقیفه بنی ساعده رهسپار شدند. چگونه درنگ می‌کرد؟ در حالی که امر مهم فرمانروایی مسلمانان در کار بود، بلکه سرنوشت دین محمد بستگی به این تصمیم داشت. اگر جنازه رسول را ترک کرده مانعی نیست، چون اهل بیت رسول مقدمات کار و تجهیز و تدفین را انجام می‌دهند، باید با دوستانش به سقیفه برود، زیرا این کار به خاطر دین خدا و محمد صلی الله علیه و آله بر او واجب است. هیچکس غیر از او نمی‌تواند به این کار اقدام کند، زیرا او کسی است که هیچگاه از انجام واجبات دینی شانه خالی نکرده و سخت‌ترین مشقات را تحمل کرده و حتی اگر لازم شده مال و جان‌ش را در این راه دریغ نکرده است.

این سه نفر به سوی سقیفه شتابان می‌رفتند که در راه عاصم بن عدی و عویم بن ساعده را دیدند و به آنان گفتند: باز گردید زیرا آنچه می‌خواهید عملی نخواهد شد. وقتی که آن دو

نفر گفتند: ای جماعت مهاجرین باز گردید و به دنبال کار خود بروید، عمر گفت: قسم به خدا به نزد آنان خواهیم رفت.

این سه نفر به سقیفه رسیدند در حالی که انصار در حال گفتگو بودند و هنوز با سعد بیعت نکرده و در امر خلافت به توافق نرسیده بودند. انصار به دیدن این سه نفر دهشت زده شدند و مذاکرات خود را قطع نمودند. عمر بن خطاب رضی الله عنه پرسید آن مردی که در میان جمعیت قرار دارد و خود را در گلیم پیچیده کیست؟ گفتند: سعد بن عباد است که مریض است. ابوبکر و یارانش در میان قوم نشستند و هر کسی با خود خیالاتی می کرد و از خود می پرسید: این اجتماع چه چیز را روشن خواهد ساخت؟

حقیقهٔ این اجتماع، اجتماع بزرگی بود در حیات اسلام جوان و اگر ابوبکر در این اجتماع دوراندیشی و اراده محکم نشان نمی داد به احتمال قریب به یقین این دین جدید در موطن خود گرفتار اختلاف و تفرقه می شد، همانگونه که در دیگر نقاط بلاد عرب دچار اختلاف و تفرقه شد و بعید نبود که دین اسلام در حالی که هنوز جنازه رسول در خانه اش بود و در گور قرار داده نشده بود دچار تفرقه و اختلاف شود.

تصور نمی کنی اگر انصار اصرار می ورزیدند که به تنهایی عهده دار امر شوند و دعوت سعد بن عباد را قبول می کردند و قریش نیز به این امر رضایت نمی دادند چه انقلابی در مدینه رسول روی می داد، انقلابی عظیم و مسلحانه!

در حالی که جیش اسامه که در میان آن مهاجر و انصار بود غرق در سلاح آماده جنگ و قتال شده بود؟ و اگر مهاجرینی که به سقیفه رفتند غیر ابوبکر و عمر و ابو عبیده بودند، از کسانی که در نزد مسلمانان به اندازه این دو وزیر رسول خدا و امین او مکان و منزلت نداشتند اختلاف و نزاع بین مهاجر و انصار بالا می گرفت و عواقب این اختلاف بر مسلمین دهشتناک بود.

در اجتماع سقیفه تأثیرات و آثاری وجود داشته که متأسفانه امروزه هیچ مؤرخ در باره آن غور نمی کند. چیزی که مؤرخان بدان پرداخته اند عبارت است از: روایات اجتماع سقیفه،

ذکر خطبه‌هایی که ردوبدل شده و آنچه سرانجام به بیعت ابوبکر منتهی شده است. ولی کسانی که ارزش حوادث را می‌سنجند برای این اجتماع تاریخی اثر بزرگی در حیات اسلام تصور می‌کنند همانند اثری که «بیعت عقبه الکبری» داشت، همانند اثری که هجرت رسول از مکه به مدینه ایجاد کرد.

در ابوبکر حسن تصرفی نه تنها در مقام یک مرد سیاسی بلکه در مقام مرد سیاسی دوراندیشی می‌یابید که نتایج کارها را می‌سنجد و آن‌ها را به نسبت احتمالات مرتب می‌کند و تمام مساعی خود را در جهت هدفی به کار می‌گیرد که بدان وسیله بزرگترین خیر و سعادت را کسب کرده و از هر ضرر و زیانی پرهیزد.

### ابوبکر رضی الله عنه هجوم صلحی را آغاز می‌کند:

در حیات جدید خود عباراتی را می‌بینیم که سیاستمداران احوال و اعمالی را با آن تصویر می‌کنند. خیال می‌کنیم آن عبارات تازه‌اند و کسی در تاریخ بدان اشاره نکرده است. از این عبارات مألوف که امروزه زیاد به گوش می‌رسد «حمله صلح» است. این «حمله صلح» در زمان‌های گذشته نیز ناشناخته نبود. این هجوم صلحی همان حمله‌ای است که ابوبکر بدان متوسل شد و دو یار او عمر و ابوعبیده آن را کامل ساختند.

وقتی که مجلس پس از ورود این سه نفر از مهاجرین آرامش خود را بازیافت، انصار سکوت خود را شکستند و دهشت‌شان برطرف شد و قویترین آنان میل شدید خود را در مورد این که حکومت بعد از رسول نصیب آنان شود مخفی ساخت.

عمر رضی الله عنه گفت: بیاناتی را آماده نموده بودم که در میان جمع ایراد کنم خواستم شروع به سخن کنم. ابوبکر به من گفت: اجازه بده تا من صحبت کنم، بعد هر چه می‌خواهی بگو. یقیناً ابوبکر از این ترسید که عمر در گفتار خود خشونت به خرج دهد، چه موقع خشونت نبود، بلکه جای سیاست و تدبیر بود. ابوبکر قیام کرد و پس از حمد و ثنای خدا و رسول چنین گفت:



### خطبه اول ابوبکر رضی الله عنه در میان انصار:

بر عرب گران می‌آمد که دین آبا و اجدادی خود را ترک کند، خداوند مهاجرین اول را به تصدیق محمد واداشت و به او ایمان آوردند و در راه او جان فدا کردند، با وجود اذیت و آزار افراد قوم‌شان بر دین حق پایداری نمودند، با وجود کمی عده از دشمنی جماعات مردم نه‌راسیدند، اولین بندگان خدایند در روی زمین که به خدا و رسول او ایمان آوردند. لذا آنان شایسته‌ترین مردم برای خلافت رسولند و هیچکس با آنان در این مسأله کشمکش نمی‌کند جز کافران.

و شما ای گروه انصار، کسانی هستید که فضیلت شما در دین شناخته شده است و سابقه شما در دین اسلام روشن است، خداوند شما را به عنوان یاران خود و رسول خویش قلمداد کرد و هجرت رسول را به سوی شما عملی ساخت. اکثر ازواج و اصحاب رسول در میان شماست و پس از مهاجرین نخستین، کسی به پایه شما نمی‌رسد. ما امرای این قوم و شما وزرا هستید و هیچ کاری بدون مشورت شما انجام نخواهد گرفت.

«ما امرا و شما وزراء، هیچ کاری بدون مشورت با شما انجام نخواهد گرفت» این عبارت چقدر به گفته انصار نزدیک است که گفتند: از ما امیری و از مهاجرین امیری. این گفته ابوبکر قریب به نظم و نظام کارها بود و نزدیک بود که امور را به راه اصلاح سوق دهد.

شاید ابوبکر رضی الله عنه حقیقت را قصد کرده بود و نظر او بر سیاست و دوراندیشی مبتنی بود، شاید اوس که با خزر ج دشمنی و مقابله داشتند به او تمایل پیدا کردند، شاید اکثر بنوخزرج نیز از او متنفر نشدند.

ابوبکر نخواست که مهاجرین تنها بدون دخالت دیگران عهده‌دار امور شوند، همانگونه که سعد بن عباد از جانب انصار پیشنهاد کرد. او انصار را وزراء ساخت و آنان را در کارها شرکت داد، ولی دیگران را که در بعضی انحاء شبه جزیره از نظر قدرت و نفر قوی‌تر و انبوه‌تر بودند شرکت نداد.

و او بر این اساس که امارت از آن مهاجرین باشد انصار را در کارها شرکت داد، به خاطر سابقه فضیلت آنان در اسلام و تأیید رسول خدا. شاید همه در مقابل این نظر تسلیم شده آرام بگیرند، زیرا این عدل کامل و شالوده حق است.

### اعتراض انصار بر ابوبکر رضی الله عنه و رد نظر او:

کسانی که حماسه انصار از آنان نشأت کرده بود اثر کلام ابوبکر را در روح اهل سقیفه دیدند و ترسیدند از این که اجماع اول آنان شکست بخورد و مهاجرین به تنهایی حکومت را در دست بگیرند، لذا یکی از آنان به پا خاست و گفت: اما بعد ما انصار خدا هستیم و سپاه اسلام، شما ای جماعت مهاجرین گروهی هستید از ما، گروهی از شما به میان ما آمده می‌خواهد ما را از اصل جدا کند و حکومت را از ما بگیرد.

ابوبکر نخواست گفته او را بدون جواب بگذارد، بار دیگر رو به انصار آورد و گفت: ای مردم! ما مهاجرین پیشگامان اسلام هستیم، از حیث حسب بزرگوارتریم، از لحاظ خانه متوسط الحالیم، از نظر سیما زیباتریم و از جهت اولاد کثیر الأولادتر، از نظر قرابت، ما به رسول خدا نزدیکتریم، قبل از شما اسلام آورده‌ایم و در قرآن خداوند ما را بر شما مقدم داشته در جایی فرموده: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْ الْمُهِجَرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ﴾ [التوبة: ۱۰۰] عرب این حق را فقط از آن این طایفه قریش می‌داند.

ما مهاجرین و شما انصارید، برادران دینی ما هستید، با ما شریکید و یاری‌دهندگان ما هستید بر دشمنان. و آنچه در باره خود از نیکی یاد کردید به حق شایسته آنید، شما شایسته‌ترین افراد زمین برای ستایش هستید، اما ملت عرب حکومت را جز برای این طایفه از قریش نمی‌پذیرد و نمی‌شناسد. پس امرا از ما و وزراء از شما.

ابوبکر دوباره این عبارت را که در روح حاضران اثر بخشیده و غلاة انصار از آن بوی ترس استشمام کرده بودند تکرار کرد. پس حباب بن المنذر بن الجموع به پا خاست و چنین گفت:

### اختلاف موقعیت مهاجر و انصار:

ای گروه انصار! کار خود را خود به دست گیرید، مردم در زیر سایه شما هستند، هیچکس جرأت نمی کند با شما مخالفت کند، مردم از رأی شما بهره می گیرند، شما صاحب عزت و ثروت و مکان و تجربه و قدرت و بخشش هستید، مردم چشم به کارهای شما دوخته اند. باهم اختلاف نکنید تا اندیشه شما خراب و تباه نشود و کار شما شکست نپذیرد، اینان جز آنچه شنیدید نمی پذیرند: امیری از ما و امیری از شما.

هنوز حباب سخنانش به پایان نرسیده بود که عمر بن خطاب به پا خاست. او تا به حال به احترام ابوبکر از سخن گفتن خودداری کرده بود، عمر رضی الله عنه چنین گفت: هیئات! دو نفر بر اسبی قرار نمی گیرند. قسم به خدا عرب هرگز راضی نخواهد شد که امارت را به شما بسپارد، در حالی که رسول آنان از غیر شماست. ولی عرب ابایی ندارد که امارتش را به کسی بسپارد که نبوت نیز از قبیله او بوده باشد.

به این دلیل ما را بر کسانی که ما را قبول ندارند حجت کامل و تسلط مطلق است. کیست که با ما در فرمانروایی محمد و امارت او کشمکش کند در حالی که ما یاران و اهل و تبارش هستیم، مگر گناهکار یا غرقه در باطل.

حباب به عمر جواب داد: ای گروه انصار آنچه را که در دست دارید نگهدارید، به سخنان این مرد گوش ندهید تا بهره شما از حکومت از بین نرود. اگر آنچه را که خواستیم قبول نکردند آنان را از این بلاد برانید و کارها را به خود واگذار کنید. زیرا قسم به خدا شما برای این امر از آنان شایسته ترید، چه با شمشیرهای شما بود که کسانی که هرگز اطاعت نمی کردند این دین را پذیرفتند. قسم به خدا! اگر لازم باشد باز شمشیرهای خود را به کار می گیریم.

عمر رضی الله عنه که این کلمات تهدیدآمیز را شنید، گفت: خداوند تو را بکشد حباب و حباب نیز در جواب گفت: خداوند تو را بکشد عمر.

### دخالت ابو عبیده رضی الله عنه برای تسکین حدت:

این دو عبارت اخیر مبشر شر بود، اگر اکثریت انصار طرفدار حباب می بود، برای آنان آسان بود صدای خود را بلند کرده در کمک کردن او تسریع نموده به بیعت سعد بن عبادہ روی آورند، پس از آن مهاجرین هر چه بخواهند بکنند. شاید طایفه ای از آنان با اشاره چشم یا چیزی شبیه آن اشاراتی رد و بدل کرده باشند تا پاسخی باشد برای مناقشه سخت عمر و حباب.

طبری می گوید: حباب شمیرش را از نیام درآورد، در حالی که سخن می گفت عمر ضربتی به دستش زد که شمیر از دستش افتاد. عمر رضی الله عنه آن را برداشت و به سعد بن عبادہ حمله کرد. ابو عبیده که تا این لحظه ساکت بود مداخله کرد خطاب به اهل مدینه کرد و گفت: ای گروه انصار! شما اولین کسی بودید که این دین را یاری کردید، اولی کسی نباشید که آن را تغییر می دهند.

### سخنان بشیر بن النعمان الخزرجی:

بشیر بن سعد ابوالنعمان بن بشیر از زعمای خزرج با شنیدن این قول حکیمانه ابو عبیده سخن را از او گرفت و در میان قوم خود ایستاد و گفت:

قسم به خدا! اگر چه ما از نظر جهاد با مشرکین و سابقه اسلام بر دیگران فضیلت داریم، لیکن در این راه جز رضای خدا و اطاعت محمد و کشتن هوای نفس نظری نداشته ایم و شایسته نیست با این و اسبق بر دیگران تفاخر کنیم. ما از مال دنیا چیزی نمی خواهیم، خداوند تعالی نعمت ماست. بدانید که محمد از قریش است و قوم او برای این امر شایسته تر است، قسم به خدا! خداوند مرا در این امر با آنان در نزاع نخواهد دید. از خداوند پرهیزید و با آنان مخالفت نکنید.

ابوبکر رضی الله عنه همه را از زیر نظر گذراند تا ببیند سخنان بشیر چه اثری در حاضران کرده است. ابوبکر دید که اوسی‌ها در گوش همدیگر پیچ‌پیچ می‌کنند و در اکثریت خزرچی‌ها نشانه‌هایی از این که قول بشیر آنان را اقناع کرده دیده می‌شود. ابوبکر یقین حاصل کرد که کار درست شده و به نقطه حساس رسیده که نباید موقعیت را از دست داد، در حالی که در میان عمر و ابوعبیده نشسته بود، دست هردو نفر را گرفت و گفت: انصار ما را به اتفاق می‌خوانند و از تفرقه برحذر می‌دارند، سپس به دنبال حرف خود گفت: اینک عمر و ابوعبیده با هر کدام می‌خواهید بیعت کنید.

### عمر و ابوعبیده با ابوبکر بیعت می‌کنند:

در این موقع سر و صدا زیاد شده و بیم اختلاف می‌رفت. آیا با عمر بیعت کنند که با وجود شدتی که دارد وزیر محمد رضی الله عنه و پدر زن اوست یا با ابوعبیده که تا حال در میان مسلمین مقام و منزلت عمر را نداشته است، اما عمر رضی الله عنه نگذاشت نهال اختلاف رشد کند. با صدای بلند خود اعلام کرد: دستت را باز کن یا ابوبکر! ابوبکر دستش را باز کرد و عمر با او بیعت نمود، در حالی که می‌گفت: آیا محمد دستور نداد که برای مسلمین نماز بخوانی، پس خلیفه تو هستی، ما با تو بیعت می‌کنیم تا با کسی بیعت کرده باشیم که بهترین فرد از میان ماست و رسول خدا بیشتر از همه ما دوستش داشت.

ابوعبیده رضی الله عنه نیز بیعت کرد در حالی که می‌گفت: تو بزرگترین فرد مهاجرین هستی، تو ثانی اثنینی و جانشین محمد در نماز بزرگترین فرایض دین اسلام هستی. چه کسی را شایسته است که بر تو پیشی گیرد و امر خلافت را عهده‌دار شود.

### بشیر رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت می‌کند:

عمر و ابوعبیده با ابوبکر بیعت کردند، در این موقع بشیر بن سعد با عجله پیش آمد و با ابوبکر بیعت کرد، در این موقع حباب بشیر را صدا زد و گفت: ای بشیر، نافرمانی کردی، چه چیز تو را وادار به این کار کرد؟ آیا بر امارت پسر عمویت ابن عباد حسد ورزیدی؟!

بشیر گفت: نه قسم به خدا نخواستم با قومی منازعه کنم که خداوند حق را به آنان داده است.

### اوس و خزرج در سقیفه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند:

اسید بن حضیر رئیس اوس نگاهی به قومش کرد، در حالی که آنان به آنچه بشیر بن سعد کرده بود نظر دوخته بودند اسید به آنان گفت: قسم به خدا! اگر این بار خزرج را بر شما حکومت می‌دادم همیشه بر شما فضیلت می‌فروختند و در حکومت برای شما نصیبی قایل نمی‌شدند، پا شوید و با ابوبکر بیعت کنید. اوس به پا خاستند و با ابوبکر بیعت کردند. سپس آن دسته از خزرج که با سخنان بشیر اطمینان یافته بودند با عجله بیعت کردند، به طوری که بر اثر فشار جمعیت که برای بیعت شتاب به خرج می‌دادند، سقیفه کاملاً تنگ می‌نمود و کم مانده بود بر اثر ازدحام جمعیت سعد بن عبادہ زیر پای مردم برود.

### اثر بیعت سقیفه:

بیعت با ابوبکر در سقیفه پایان پذیرفت، در حالی که جنازه پیغمبر هنوز در خانه‌اش و در میان اهل بیتش قرار داشت. علی و عباس بن عبدالمطلب و کسانی که در تجهیز جنازه رسول شرکت کرده بودند و دسته‌ای از مهاجرین نیز در نزدیکی آنان در مسجد بودند. این بیعت تمام شد. بعضی روایات که به قول عمر خطاب نسبت داده می‌شود بر آن است که این بیعت به طور تصادفی صورت گرفت، ولی روایات دیگر مشیر بر این است که ابوبکر و عمر و ابو عبیده به سقیفه رفتند، در حالی که قبلاً برای خلافت ابوبکر اتفاق نظر پیدا کرده بودند. هر کدام از این دو روایت درست باشد، آنچه که در آن شک و شبهه نیست، این است که آنچه در سقیفه گذشت اسلام را از فتنه بزرگی که اگر ظهور می‌کرد، خدا می‌دانست چه عواقب وخیمی برای این دین نوظهور به بار می‌آورد حفظ کرد. این بیعت زمینه را برای بر هر اختلافی که ممکن بود بین مسلمین ظهور کند فراهم کرد، همانگونه که زمینه را برای پیروزی سیاستی که رسول خدا ترسیم کرده بود فراهم ساخت تا این پیروزی‌ها بعداً زمینه‌ای

برای امپراطوری اسلامی شود و نیز دین خدا را به فضل الهی در مشارق و مغارب منتشر سازد. از روز سقیفه به بعد، انصار در ادای امور مسلمین آرزو و امیدی نداشتند چنانچه پس از ابوبکر با عمر بعد با عثمان رضی الله عنه بیعت صورت گرفت و سپس بین علی و معاویه اختلاف افتاد و در تمام این مراحل بهره انصار بیش از بهره سایر عرب نبود و گویی به گفته ابوبکر ایمان آوردند که گفت: عرب این امر را جز برای این طایفه از قریش نمی پذیرد و بعد از این به این اکتفا کردند که طبق وصیت رسول در مرض موتش در پناه مهاجرین در کمال اطمینان زندگی کنند. وصیت رسول چنین بود: ای گروه مهاجرین! وصیت مرا بپذیرید و به انصار خوبی کنید، زیرا مردمان فزونی می یابند، ولی انصار بر هیأت خود می مانند و فزونی نمی گیرند. آنان نهانگاه اسرار هستند که من به آنان پناه بردم. به خوبان آنان خوبی کنید و از بدان آنان گذشت نمایید.

### بیعت عمومی:

ابوبکر و کسانی که در سقیفه بودند، پس از خاتمه بیعت درنگ نکرده، به هنگام شب به مسجد بازگشتند، در حالی که مسلمانان اخبار تجهیز رسول را از خانه عایشه دریافت می داشتند، صبح روز بعد ابوبکر در مسجد نشست و عمر برخاست و در باره آنچه روز پیش گفته بود که پیغمبر نمی میرد عذرخواهی کرد و گفت: من دیروز سخنی گفتم که با آنچه در کتاب خدا دیده ام مطابقت نداشت و رسول نیز آن را با ما در میان ننهاده بود. من خیال می کردم که رسول کارهای ما را تا آخر سرپرستی می کند. خداوند کتابی را در میان شما گذارده که رسول خود را نیز با آن هدایت کرد. اگر بدان توسل کنید، خداوند شما را بدان هدایت می کند، همانگونه که رسول خود را بدان هدایت کرد. خداوند کارهای شما را به دست بهترین شما، دوست رسول خدا، ثانی اثنین، یار غار رسول خدا داد. برخیزید و با او بیعت کنید. همگان برخاستند و با او بیعت کردند. این بیعت، بیعت عام بود، پس از بیعت خاص سقیفه.

### اولین خطبه اولین خلیفه رسول خدا:

ابوبکر رضی الله عنه پس از بیعت مردم به پا خاست و اولین خطبه خود را خطاب به مردم بیان نمود که اولین گفتار او در زمان خلافت بود. این خطبه آیتی از آیات حکمت و نمونه فصاحت و بلاغت بود. ابوبکر پس از حمد و ثنای خدا چنین گفت: ای مردم من فرمانروای شما شدم در حالی که از شما بهتر نیستم. اگر کار خوب کردم مرا یاری دهید و اگر اشتباه کردم مرا به راه صلاح برگردانید. راستگویی امانت و دروغ خیانت است. ضعیف شما نزد من قوی است تا حق او را بدو بازگردانم و قوی شما در نظر من ضعیف است تا به خواست خدا داد مظلوم را از او بگیرم. هیچ قومی جهاد در راه خدا را ترک نمی کند که خداوند آنان را گرفتار مذلت نکند و هیچ کار زشتی در میان قومی رواج پیدا نمی کند که خداوند بلای همگانی بر آنان نگمارد. در آنچه از خدا و رسول اطاعت کردم از من اطاعت کنید. اگر برخلاف فرموده خدا و رسول خدا کار کردم اطاعت من بر شما فرض نیست. به پا خیزید برای ادای نماز، خدا شما را رحمت کند.

### آیا کسی از مهاجرین از بیعت با ابوبکر خودداری کرد:

آیا این بیعت عامه، بیعت همه مسلمانان بود و کسی از آن بیعت سرپیچی نکرد. همانگونه که سعد بن عبادہ در بیعت خاصه از بیعت خودداری کرد؟ طبق روایت مشهور طایفه ای از بزرگان مهاجر از بیعت خودداری کردند که علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب از آن جمله بودند.

### سر باز زندگان از بیعت (به قول یعقوبی):

یعقوبی می گوید: عده ای از مهاجر و انصار از بیعت با ابوبکر سر باز زدند و به علی تمایل پیدا کردند از آن جمله بودند: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن العباس، زبیر بن العوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان الفارسی، عمار بن یاسر، البراء ابن العازب، ابی بن کعب.



ابوبکر با عمر و ابو عبیده و مغیره بن شعبه رضی الله عنه در این باره مشورت کرد. چنین نظر دادن که ابوبکر با عباس گفتگو کند و برای او در امر حکومت سهمی قایل شود که از آن او و اولاد او باشد. بدین وسیله بین عباس و علی برادرزاده اش اختلاف می افتد و این اختلاف حجتی می شود برای ابوبکر و اصحاب او علیه علی. ابوبکر طبق نظر آنان عمل کرد و در گفتگوی مفصلی به عباس گفت:

### روایت مجادله بین ابوبکر و عباس ابن عبدالمطلب:

نزد شما آمده ایم و می خواهیم که در امری که به ما محول شده برای شما و اولاد شما بهره ای باشد، زیرا عمومی رسول خدا هستید و عباس در جواب ابوبکر همانگونه که یعقوبی آورده است می گوید: اگر امر حکومت از آن ماست، ما به بعضی از آن راضی نمی شویم و همه را از آن خود می دانیم.

طبری روایتی را با اسناد ذکر می کند که از سعید بن زید سؤال کردند: آیا وفات رسول خدا را مشاهده کردی؟ جواب داد: بلی. سؤال شد چه روزی با ابوبکر بیعت شد؟ گفت: روزی که رسول خدا وفات کرد، مسلمین نخواستند حتی پاره ای از روز بی رهبر و بی امیر باشند. سؤال شد آیا کسی با او مخالفت کرد؟ جواب داد: نه مگر مرتد یا نزدیک به ارتدادی، چنانچه خداوند او را از چنگ انصار نمی رها کند. سؤال شد آیا هیچیک از مهاجرین از بیعت خودداری کرد؟ جواب داد: نه، مهاجرین به میل خود برای بیعت پیش آمدند بدون این که آنان را بخواند، و به روایتی علی در خانه اش بود که خبردار شد ابوبکر برای بیعت نشسته است، با پیراهن بدون ازار و رداء شتابان به سوی او رفت که مبادا درنگ کرده باشد با این حال و هیأت با او بیعت کرد، سپس فرستاد لباسش را آوردند، پوشیده در مجلس او نشست.

### روایت حد وسط بین دو روایت بالا:

بعضی از روایات در باره علی و بیعت او حد وسط بین روایات پیشین است، از آنجمله این روایت است که گفته اند: ابوبکر پس از بیعت بالای منبر رفت، به مردم نگاه کرد. زیر را

ندید، او را خواست و به او گفت: ای پسر عمه رسول خدا و رفیق و حواری او، آیا می‌خواهی عصای مسلمین را بشکنی؟ گفت: ای خلیفه رسول خدا هیچ ملامت و شکایتی نیست، پس پا شد و با او بیعت کرد. بعد ابوبکر به میان مردم نگریست، علی را ندید، او را خواست و آمد. سپس به او گفت: ای پسر عموی رسول خدا و دامادش! آیا می‌خواهی عصای مسلمین را بشکافی و شق کنی؟ جواب داد: هیچ ملامتی نیست ای خلیفه رسول خدا! پس پا شد و با او بیعت کرد.

### عباس و فاطمه رضی الله عنهما میراث رسول را مطالبه می‌کنند:

کسانی که منکر تخلف علی از بیعت با ابوبکر هستند حدس می‌زنند که روایات تخلف بیعت علی بعدها در زمان عباسیان به خاطر مقاصد سیاسی وضع شده و معتقدند که وضع این روایات مجعول به استناد واقعه‌ای است که متفق علیه است و ابدأ ارتباطی به بیعت ندارد. آن واقعه چنین است که فاطمه و عباس دختر و عموی رسول الله نزد ابوبکر آمدند. پس از این که به خلافت رسید و میراث خود را از رسول خدا از ارض فدک و سهم خیر مطالبه کردند، ابوبکر رضی الله عنه در جواب آنان گفت: من از رسول خدا شنیده‌ام که فرمود: ما جماعت انبیاء ارث نمی‌گذاریم و جز صدقه چیزی بر جای نمی‌نهییم. اهل بیت رسول از این مال می‌خورند و من قسم به خدا هر کاری را که محمد صلی الله علیه و آله کرده باشد می‌کنم. فاطمه از این جواب خشمناک شد و رفت و تا زنده بود در این باره با ابوبکر صحبت نکرد. علی فاطمه را شبانگاه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد. فاطمه شش ماه پس از وفات نبی صلی الله علیه و آله زنده بود و علی به خاطر فاطمه نسبت به ابوبکر خشمناک بود، ولی پس از وفات فاطمه با ابوبکر مصالحه و آشتی کرد.

این بود داستان فاطمه و علی رضی الله عنهما و ترک مراوده آنان با ابوبکر پس از بیعت مردم، اما آنچه را که باید به این داستان اضافه کرد، این است که علی تا مرگ فاطمه از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. ابوبکر پس از این جریان روزی برای دیدن علی به خانه‌اش رفت و او را در خانه بنی هاشم یافت. علی در این حال پا شد و گفت: هیچ چیز ما را از بیعت با تو منع نکرد، جز این که ما خود را در این امر ذیحق می‌دانستیم و شما خلافت را مستبدانه گرفتید. ابوبکر

در جواب علی گفت: قسم به خدا در اموالی که بین من و شما بود تقصیر نکرده و جز خیر عامه هدفی نداشته‌ام. اما آنچه به این سخنان افزوده می‌شود و کسانی که تخلف علی را از بیعت با ابوبکر نفی می‌کنند آن را رد می‌کنند، این است که موضوع اختلاف مربوط به اموال فاطمه و عباس نبود و این دو نفر قبل از این که همه مردم با ابوبکر بیعت بکنند مطالبه میراث‌شان را نکردند، زیرا ابوبکر پیش از آن در این اموال صاحب اختیار نبود.

اکثر کسانی که تخلف علی را از بیعت با ابوبکر نفی می‌کنند معتقدند که روایات مربوط به این تخلف موضوع است و در زمان عباسیان به خاطر مقاصد سیاسی جعل شده، بعضی نیز معتقدند که پیش از دوره عباسیان در زمانی که بن هاشم و بنی امیه اختلاف پیدا کرده و جنگ‌های علی و معاویه رخ داد، این خبرها جعل و اشاعه شده است. اینان می‌گویند که، ادامه فتوحات اسلامی به سوی عراق و فارس جماعتی از ایرانیان را به جعل این گفته‌ها واداشت. این جماعت فرس پس از پیروزی امویان جمعیت‌هایی تشکیل داده و انتهاز فرصت می‌کردند تا زمینه را برای قیام ابومسلم خراسانی آماده کردند و داستان خروج ابومسلم و نقش او در انتقال حکومت به عباسیان سخت مشهور است.

### دلیل کسانی که معتقدند علی و یارانش از بیعت با ابوبکر استنکاف ورزیدند:

کسانی که می‌گویند: علی و بنی هاشم از بیعت با ابوبکر تا چهل روز یا شش ماه خودداری کردند و اشهر روایات را در این باره نقل کردیم استناد می‌کنند به آنچه در پیش ذکر کردیم و اینکه علی و متخلفین از بیعت در جیش اسامه نیز شرکت نکردند، با همه شجاعتی که علی در جنگ‌ها و غزوات رسول از خود نشان داده و به این شجاعت و غیرت در تمام طول حیات شهرت یافته بود. آنان گفته‌اند کسانی را که منکر تخلف علی از بیعت‌اند رد می‌کنند و می‌گویند: حجت مهاجرین بر انصار در جانشینی رسول و تصدی امر این بود که، مهاجرین از انصار از نظر قرابت به رسول نزدیک‌ترند و عرب جز قریش کسی را شایسته این امر نمی‌داند، زیرا آنان نگهبانان کعبه بوده و همهٔ انظارِ شبه جزیره متوجه آنان بوده

است، در حالی که این دلیل بالذات سند تقدم بنی هاشم است بر سایرین در امر خلافت، پس جای تعجب نیست اگر بدان متمسک شوند و هم آنان را به تخلف از بیعت با ابوبکر بکشاند. این بود آنچه علی رضی الله عنه گفت و کرد، و این بود دلیل او و یارانش برای استنکاف. اگر چنانچه بعداً بیعت کردند تنها به خاطر جلوگیری از ظهور فتنه در میان مسلمین بود، مخصوصاً پس از این که مسأله رده پیش آمد و عرب نقض پیمان نموده، عصیان کرده و بر سلطان مدینه خروج کرد و کم مانده بود که جلو اشاعه دین اسلام را بگیرد.

### هیچکس علیه خلافت ابوبکر رضی الله عنه قیام نکرد:

با وجود اختلاف بین روایت کنندگان در مورد بیعت و تخلف علی و بنی هاشم از بیعت با ابوبکر همه مؤرخین متفق القولند که ابوبکر پس از رسول عهده دار ولایت امر شد و از روز اول بدون منازع به خلافت خود ادامه داد و هیچکدام از روایاتی که اشاره به تخلف علی و بنی هاشم کرده اند، ذکری از قیام مسلحانه یا نهضت ضد او نکرده اند. آیا این تمکین و تسلیم حرمتی بود که ابوبکر از جانب رسول خدا داشت که در باره اش فرمود: «اگر از میان بندگان خدا دوستی انتخاب می کردم، هر آینه ابوبکر را برمی گزیدم». یا بر اثر مصاحبت با رسول در زمان هجرت و کسب فضایل از آن حضرت و موقعیت هایی بود که بر اثر یاری رسول به دست آورده بود. یا به سبب آن که رسول خدا به هنگام مرض موت او را به جانشینی خود برای امامت مردم به مسجد فرستاد؟

آنچه غیر قابل انکار است این است که، هیچ نهضتی علیه او آغاز نشد و کسی به دسته متخلفین از بیعت با او نپیوست. این مسأله دلیل است بر این که تصور مسلمین اول از خلافت غیر از تصور مسلمین دوره خلافت اموی بوده. زمانی که قلمرو اسلامی توسعه یافت و نژادهای دیگری در حوزه امپراطوری اسلام قرار گرفتند، تصور مسلمین نیز در مورد خلافت به تبع این اختلاط و وسعت قلمرو تغییر یافت.

### مسلمانان مفهوم خلافت را در تصور عربی بودن آن می دانستند:

مسلمانان خلافت را به صورت عربی صرف تصور می کردند. آنچه متفق علیه است این است که محمد صلی الله علیه و آله در باره خلافت کسی وصیتی نکرد. آن کشمکشی که در روز وفات رسول در سقیفه بنی ساعده بین مهاجر و انصار روی داد و آن اختلافی که شاید پس از بیعت عامه بین بنی هاشم و سایر مهاجرین روی داده باشد شبهه‌ای باقی نمی گذارد که اهل مدینه در مورد انتخاب خلیفه، به هنگام انتخاب خلیفه اول مساعی لازم به کار برده‌اند و در مورد خلافت سندی در قرآن و سنت وجود نداشته است. ساکنان مدینه کسی را انتخاب کرده‌اند که به نظر آنان برای تصدی امور مسلمین از همه صالح‌تر بود، هرچند چنانکه این موضوع در میان سایر قبایل خارج مدینه مطرح می شد، ممکن بود حال و احوال طور دیگری باشد و اگرچه به قول عمر بن الخطاب بیعت ابوبکر یک تصادف موفقیت آمیز بود، روشی که برای انتخاب خلیفه اول در نظر گرفته شد، در مورد خلفای بعد به کار گرفته نشد. ابوبکر قبل از وفاتش وصیت کرد که عمر را انتخاب کنند، عمر نیز پس از خود شش نفر را لایق خلافت شمرده بود که پس از مرگ او از بین آن شش نفر یکی را برگزینند. پس از کشته شدن عثمان و حوادثی که پس از قتل او به وجود آمد و منجر به اختلاف بین علی و معاویه شده راه خلافت بنی امیه هموار گشت و خلافت به ارث به فرزندان می رسد، و اما این جریان حوادث بود و مجال آن نیست که بگوییم ولایت امر و تولی حکومت در اسلام شرایط و نظامی خاصی دارد.

این نظام حکومتی اجتهادی بود که حوادث در احوال جماعت اسلامی متغیر آن روزگار به وجود آورده و به صورت‌های مختلف آن را دیکته کرده بود تا با تغییرات و تبدلات احوال اجتماعی آن روزگار متناسب و هماهنگ باشد.

### نظام حکومت در اسلام:

نظام حکومتی‌ای که ابوبکر رضی الله عنه بر آن شیوه حکومت می کرد، همانگونه عربی خالص بود. این روش عربی ابوبکر یکی از اثرات قرب و اتصال زمانی بود که به عهد پیغمبر اتصاف داشت و نیز بر اثر ارتباط و اتصاف و مصاحبت کامل و دایم ابوبکر با محمد صلی الله علیه و آله و ناشی از

تأثر او از روش حکومت محمد صلی الله علیه و آله بود. این اثرات در اثر حالات مختلف و امتداد فتوحات اسلامی تغییر یافت. این تغییر نظام حکومت بر طبق شرایط محیط خود حادث شد. حتی هیچگونه وجه تشابهی بین عصر عباسی در اوج درخشش و عهد خلیفه اول وجود نداشت، و همچنان بین زمان ابوبکر و عهد خلفای ثلاثه راشدین رضی الله عنهم دیگر. عصر ابوبکر تقریباً در نوع خود بی نظیر است، از لحاظ سیاست دینی و زمانی ارتباط کامل با عهد رسول دارد. درست است که دین کامل شده و هیچکس نمی توانست در آن تغییری بدهد، اما عرب به محض وفات پیغمبر به فکر رده افتاده بود و قبایل زیادی از دین اسلام برگشتند.

ابوبکر چاره‌ای نداشت جز این که برای تدارک این امر خطر نقشه‌ای طرح کند. رسول صلی الله علیه و آله با دول همجوار سیاستی در پیش گرفته بود که ارتباط به دعوت او به دین اسلام داشت. ابوبکر ناگزیر بود از این سیاست محمد صلی الله علیه و آله پیروی کند. ابوبکر در این موارد چه خواهد کرد؟ این‌ها مسایلی است که به تفصیل در باره آن‌ها صحبت خواهیم کرد.

## فصل سوم:

### عرب به هنگام وفات حضرت رسول ﷺ

در همان هنگام که بین اهل مدینه اختلاف افتاد و سپس به اتفاق گرایید و به بیعت با ابوبکر منجر شد، خبررسانان با شتاب خبر وفات محمد ﷺ را به میان قبایل عرب بردند و این خبر به سرعت برق انتشار یافت. به محض این که خبر وفات محمد ﷺ در میان قبایل عرب منتشر شد، گردن‌ها را برافراخته می‌خواستند سلطهٔ مدینه را از دوش خود براندازند و وضع را به حال سابق برگردانند. به همین سبب در هر قبیله‌ای نغمهٔ ارتداد و بازگشت به وضع جاهلیت بلند شد و آهنگ نفاق به گوش رسید. یهود و نصاری نیز گردن افراخته دشمنان مسلمین فزونی گرفت. مسلمانان بر اثر وفات محمد ﷺ مانند گله‌ای شدند که در یک شب بارانی سرد زمستانی گرفتار شود.

### اختلاف مهاجرین و انصار در مدینه:

ملاحظه کردید بر سر خلافت رسول چه نزاعی میان مهاجر و انصار در گرفت که اگر کاردانی ابوبکر و عمر نبود و اگر خدا نمی‌خواست این دین جدید را نصرت دهد، نزاع مدینه با آن سرعت قطع نمی‌شد و به نتیجهٔ موفقیت‌آمیز خود نمی‌رسید.

### اهل مکه قصد رده دارند:

آنچه در مدینه روی داد با مقایسه با آنچه در دیگر شهرها روی داد چیز قابل توجهی نبود، اهل مکه قصد بازگشت از اسلام کردند، به طوری که عتاب بن اسید که از طرف رسول خدا بر ام القری حاکم بود از دست آنان متواری شد. و اگر سهیل بن عمرو در میان آنان قیام نمی‌کرد و پس از اشاره به وفا نمی‌گفت: «این واقعه جز این که نیروی اسلام را فزونی بخشد، اثر دیگری نداشت. هرکس در بارهٔ اسلام به شک افتد گردش را می‌زنم». در

موقعیت خود نمی‌ماندند. با وجود این سهیل با این تهدیدات خود کلمات ترغیب‌آمیزی به کار برد که اثر خود را بخشید. او اضافه کرد قسم به خدا! خداوند این دین را به کمال می‌رساند، همانگونه که رسول خدا فرموده است شاید این جمله ترغیب‌آمیز اثرش از تهدید قبلی او بیشتر بوده و باعث انصراف آنان از رده شده باشد. پس چون دیدند که کار دوباره در مدینه به دست ابوبکر و قریشیان افتاد با آنچه سهیل از حدیث رسول خدا نقل کرده بود مطمئن شدند، به دین اسلام تمسک جستند و بر آن باقی ماندند.

### موقعیت بنی ثقیف در طائف:

بنی ثقیف در طائف می‌خواستند از اسلام برگردند. عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه عامل نبی از میان آنان برخاست و گفت: ای فرزندان ثقیف! آخرین کسانی بودید که اسلام آوردید. اولین کسانی نباشید که از اسلام برمی‌گردید. بنی ثقیف، موقعیت رسول را نسبت به خود بعد از جنگ حنین ذکر کرده، رشته‌های پیوند و خوشیاوندی بین خود و اهل مکه را به یاد آورده، به اسلام متمسک شدند. شاید انتخاب ابوبکر به خلافت و تمایل اهل مکه به سوی او اثری در ثقیف کرده باشد نظیر آنچه در ام القری ایجاد کرد.

### موقعیت سایر اعراب:

به این ترتیب قبایل بین مکه و مدینه و طائف، بر اسلام خود باقی ماندند. قبایل مزینه و غفار و جهینه و بلی و اشجع و اسلم و خزاعه نیز بر اسلام ثبات کردند، ولی کار سایر اعراب مشوش بود. آن‌ها که در این اواخر اسلام آورده بودند و کسانی که تعالیم اسلام روح و جان آنان را سیراب نکرده بود، مرتد شدند و عقاید دیگران نیز متزلزل شد. بهترین افراد آنان بر دین اسلام باقی ماندند، لیکن این عده هم بر حکومت و فرمانروایی مهاجر و انصار راضی نبودند. آنان دادن زکات را مانند جزیه‌ای که مدینه بر آنان تحمیل کرده بود تلقی می‌کردند و چون عادت به قبول فرمان هیچ سلطانی نکرده بودند، از پرداخت آن خودداری کردند و اگر روزی هم آن را پرداختند به خاطر رسولی بود که خداوند به او وحی می‌فرستاد و او را



از میان بندگان خود برگزیده بود، حال که او را به نزد خود بازگشت داده و دیگران حکومت را به دست گرفته‌اند و اهل مدینه عموماً آنان را مانند محمد بر دیگران تفضیل نمی‌نهند حق مطالبه آن را ندارند.

قبایلی که از پرداخت زکات خودداری کردند قبایل نزدیک به مدینه بودند: از عبس و ذبیان و کسانی که به این قبایل پیوسته بودند از قبیل بنی کنانه و غطفان و فزاره. اما قبایلی که از مدینه دور بودند در بازگشت از اسلام بیشتر الحاح می‌ورزیدند و اکثر آن‌ها تابعیت کسانی را گرفته بودند که ادعای نبوت می‌کردند مانند طلیحه در بنی اسد و سجاح در بنی تمیم و مسیلمه در یمامه و ذی التاج لقیط بن مالک در عمان. تا جائی که طایفه بزرگی از اهل یمن اتباع اسود عنسی را تقبل کرده و تا کشته‌شدنش از او پیروی کردند و بعد از آن نیز شروع به جنگ و فتنه‌انگیزی و شکستن پیمان نمودند تا انتهای جنگ‌های رده.

### عواملی که به ارتداد و نقض عهد منجر شد:

نقض عهد شهریان و بادیه‌نشینان عرب علیه سلطان قریش و بازگشت آنان از اسلام، فقط مربوط به عامل جغرافیائی دور بودن از مدینه نبود، بلکه به عوامل عربی و بیگانه دیگری ارتباط داشته که به تدریج آثار آن‌ها در اواخر حیات رسول ظاهر شد.

دین اسلام در اقصی نقاط مکه و مدینه از شبه جزیره عربستان وقتی مستقر شد که پیروزی اسلام در فتح مکه و جنگ‌های حنین و طایف مسلم گشت. اما تا این زمان شوق و علاقه رسول خدا در نشر دین منحصر به این دو شهر مقدس بود. اسلام از حدود مکه خارج نشد، مگر کمی قبل از هجرت رسول. و پس از هجرت مساعی محمد ﷺ در طول سال‌های متوالی متوجه تأمین آزادی برای دعوت به اسلام در موطن جدید بود.

پس از تسلط بر یهود مدینه و فتح مکه عرب شروع به قبول دین اسلام نموده و دسته دسته جماعات عرب از انحاء و اطراف شبه جزیره برای قبول دین اسلام به مدینه روی آوردند و محمد ﷺ عمال خود را برای راهنمایی آنان در مسایل دینی و گرفتن صدقات به نزد آنان فرستاد.

### عوامل عربی:

طبیعی است که اسلام در روح این قبایل همانند اهل مکه و مدینه و اعراب نزدیک به آن‌ها ریشه ندوانده بود. استقرار اسلام در منشاء اصیلش که مکه و مدینه و اماکن قریبه آن بود که بیست سال کامل زمان گرفت که در این مدت با آن مبارزه‌ها کردند و دشمنی‌ها ورزیدند. بر دشمنانش پیروز شد و تعالیم گرانقدرش در روح رسول خدا و اصحاب او از اهالی مکه و طائف و مدینه و شهرها و قبایل مجاور آن‌ها جای گرفت. اما کسانی که از این بقعه که سال‌های پیاپی اهل آن نشاط محمد را در تبلیغ دین مشاهده می‌نمود، دورتر بودند، چنانکه شاید و باید تحت تأثیر تعالیم دین جدید قرار نگرفتند، بدین جهت عهد و پیمان خود را شکستند و کوشیدند که به استقلال سیاسی و دینی سابق بازگردند.

### عوامل اجنبی:

عوامل خارجی این نقض کم‌اثرتر از عوامل جغرافیایی نبود. مکه و مدینه و قبایل مجاور آن‌ها از مرکز قدرت فارس و روم، دو قدرت حاکم بر شئون عالم در آن روز دور بود، اما شمال شبه جزیره به شام متصل بود و جنوب آن به فرس و به حبشه نیز نزدیک بود. نه تنها این دو ناحیه از این دو قدرت امپراطوری متأثر می‌شدند، بلکه این دو امپراطوری در شمال و جنوب شبه جزیره عربستان مناطق نفوذی داشتند و امیرنشین‌هایی که تابع آنان بودند. بنابراین، جای تعجب نیست اگر صاحبان این دو قدرت و نفوذ با این دین جدید دشمنی بکنند و به انواع مختلف گاه به نام ادعای استقلال سیاسی و گاه به نام دعوت به مسیحیت و یهود و گاه به نام بت‌پرستی در میان مسلمین ایجاد فتنه و نفاق بکنند. اثر این عوامل در آغاز انتشار خبر وفات رسول صلی الله علیه و آله کاملاً محسوس بود و این اقدامات در کمال اختفا و احتیاط حتی قبل از وفات رسول آغاز شده بود و عنقریب در خلال این کتاب به موارد متعدد این فعالیت‌ها برمی‌خوریم که شک و تردید در این مورد برطرف می‌سازد. این عوامل جغرافیایی و اجنبی منطقی به وجود آورده بود که مردم را وادار به تصدیق آن و اجتماع در زیر لوای آن می‌کرد.

منطقی که داعیان بین قبایل مختلف نشر کرده بودند، همان منطقی بود که آنان را به نقض، عهد و آشوب دعوت می کرد.

### منطق مرتدین و کسانی که از دادن زکات خودداری کردند:

کسانی از دادن زکات خودداری کردند، می گفتند: حال که مهاجر و انصار در تعیین خلیفه رسول دچار اختلاف شده اند و رسول الله وفات یافته و جانشینی تعیین نکرده است، سزاوار است برای ما که در عین حفظ دین اسلام استقلال خود را حفظ کنیم و انتخاب جانشین رسول حق ما نیز بوده در حالی که مهاجر و انصار شخصاً جانشین رسول را برای ما برگزیده اند.

به هر حال این امر که ابوبکر رضی الله عنه را قبول داشته باشیم یا دیگری را، جزء دین نیست و در کتاب خدا هم بدان اشاره ای نشده و طاعت کسی بر ما واجب است که ما خود او را به تولیت امور خود برگزینیم.

شاید کسانی که چنین تصوراتی داشتند خود را در این مورد معذور هم بدانند زیرا رسول خدا بهره ای از استقلال برای شهرها و قبایل عرب قایل شده بود که همین امر به مردم اجازه می داد تا در باره بازپس گرفتن استقلال کامل خود پس از وفات نبی بیندیشند.

کما این که رسول الله، بدهان حاکم فارسی را که در یمن حکومت می کرد، پس از این که اسلام آورده و یوغ حکومت مجوس را دور انداخت در جای خود و در سمت خود باقی گذاشت. و همینطور امرای بحرین و حضرموت و جاهای دیگر را پس از قبول اسلام ابقا کرد. سیاستی رسول این بود که زکاتی را که از بعضی از این مناطق جمع آوری می شد بین فقرای همان مناطق تقسیم می کرد. و اسلام جزیه را جز بر اهل کتاب مقرر نداشته. عرب نیز مانند اهل مدینه مسلمانند، دلیلی ندارد به سلطان مدینه زکات پردازند!! و چرا با مدینه رابطه وحدت دینی را که به سیاست حکومت بی ارتباط است ادامه ندهند!؟

و اگر اهل مدینه برای خود سابقه ای در اسلام تصور می کنند که آنان را در انجام فرایض و تعالیم دینی شایسته تر کرده است کافی است افرادی را به شهرها و میان قبایل بفرستند تا

آنچه را که رسول خدا بدان عمل می کرد به مردم بیاموزند تا آنان و اهل مدینه در جامعه اسلامی مشابه و همطراز شوند و هیچکدام بر دیگری ستم نکنند و در جستجوی وسیله ای برای تجاوز به استقلال دیگری نباشند.

این فکر به خواطر بعضی قبایل نزدیک به مدینه و مکه و طائف خطور کرد. لیکن اهل یمن و نقاط محاذی آن از جنوب شبه جزیره و نقاط دورتر از مراکز اسلام که اکثر آنها به خاطر مشاهده قدرت محمد صلی الله علیه و آله که در طی سال های معدودی نصبح گرفته به مرز امپراطوری روز و فارس رسیده و بسط و توسعه قدرت او مانند معجزه ای چشم ها را خیره و قلوب را مسخر کرده بود، اسلام آورده بودند جماعتی از همه قبایل این مناطق به سوی مدینه روی آورده اسلام خود و نیز اسلام قبایل وابسته به خود را به رسول خدا اعلام داشته بودند، حال که خبر وفات نبی در میان آنان منتشر شده جای تعجب نیست که ایمان شان متزلزل شود و از دینی که به تازگی بدان گرویده اند باز گردند. حتی جای تعجب نیست که علیه این دین بشورند و از کسانی پیروی کنند که آتش فتنه و فساد را با سم عصیت و غرور عربی برافروخته اند.

### قیام مدعی نبوت:

آنان اولین دسته ای بودند که به محض این که اولین مدعی نبوت ظهور کرد و تصور می کرد که بر او هم وحی نازل می شود، همانگونه که بر محمد نازل می شد اظهار مخالفت با اسلام کردند، پس از مدت کمی که به اسلام روی آورده بودند بنای مخالفت با آن را گذاشتند، حتی بعضی ها از اسلام برگشتند در حالی که هنوز محمد به جوار حق نپیوسته بود. بسیاری از مردم بنی اسد ادعای نبوت طلیحه را شنیدند و او را تأیید کردند. طلیحه دعوی نبوت خود را به این ترتیب تأیید نمود که، با جمعی از مردم در راهی می رفت و نزدیک بود رفقایش از تشنگی هلاک شوند او جای آب را به آنان نشان داد و آن را معجزه نبوت خود شمرد!!

بسیاری از بنی حنیفه دعوت مسیلمه را پذیرفتند، مسیلمه دو نفر از مردانش را به نزد محمد ﷺ فرستاد و به او پیغام داد که او هم مثل محمد نبی است و نصف زمین مال اوست و نصف دیگر مال قریش، اما قریش بی‌عدالتند و همه زمین را تصرف کرده‌اند. اهل یمن نیز به دعوت اسود عنسی ذی الخمار گرویدند، زمانی که بر یمن مسلط شد و عمال نبی را از آنجا اخراج کرد. با وجود این رسول خدا به اعتماد این که نیروی حقیقت در دین اسلام خود ضامن تکذیب آنان و ایمان مؤمنین به خدا عهده‌دار غلبه بر اینگونه مدعیان نبوت است زیاد به آنان توجه نداشت.

### اسود عنسی و دعوی نبوت او:

این مدعیان نبوت موقعیت خود را نسبت به رسول خدا درک می‌کردند. شورش هیچکدام مانند شورش اسود عنسی ذی الخمار نبود. گویا او در زمان رسول اظهار نبوت کرده و دعوتش را آشکار نموده و در زمان رسول نیز کشته شده است. با وجود این جماعتی از مؤرخان می‌گویند: او روش دو رفیقش را در پیش گرفت و صبر کرد تا رسول وفات یافت، سپس اقدام به شورش علیه اسلام نمود. یعقوبی در تاریخ خود می‌گوید: اما اسود بن عنتره عنسی در زمان رسول ادعای نبوت کرد. پس از بیعت با ابوبکر ادعایش برملا شد و جماعتی از او پیروی کردند. قیس بن مکشوح مرادی و فیروز دیلمی ناگهان در خانه‌اش بر او وارد شده و او را در حالی که مست بود به قتل رساندند. طبری در یکی از روایت خود می‌گوید: اولین جنگ رده پس از وفات محمد ﷺ جنگ عنسی در یمن بود.

شبه جزیره عربستان در اواخر حیات رسول آرام نبود و همه آن در زیر پرچم و دین واحدی استقرار نیافته بود. آتش فتنه و فساد در زیر خاکستر مشتعل بود و عوامل انقلاب در فضای آن نمایان بود، مقدمات تمرد در شمال شرقی و جنوب شبه جزیره آتشی برافروخته بود که هیچ قدرتی نمی‌توانست آن را خاموش کند، مگر همان قدرت روحانی که خداوند

بدان وسیله رسول خود را کمک کرده و نصرت خداوندی که همواره هماهنگ پرچم‌های محمد صلی الله علیه و آله بود.

اما این نصرت مسیلمه و اسود عنسی را از قیام و ادعای نبوت در میان جماعات خود باز نداشت تا بنی حنیفه و یمن و دیگران آنچه را که قریش برای خود می‌خواست برای خود نخواستند و اگر حکمت و دانش رسول و حسن رأی و دورنگری و فضل و عنایت خدا بر رسول و دین اسلام نبود بیم آن می‌رفت آتش فتنه‌ای روشن شود و تمام عرب را در شعله‌های خود بسوزانند.

### وضع یمن قبل از فتنه عنسی:

به ظن قریب به یقین فتنه عنسی در اواخر عهد رسول اتفاق افتاده است. خواه در عهد رسول روی داده باشد یا در عهد ابوبکر، داستان این انقلاب همانگونه که مؤرخان روایت می‌کنند به قدری طرفه و جالب است که نظرها را متوجه خود کرده و از هر لحاظ انسان را به تفکر وامی‌دارد.

رسول خدا سفرایی به نزد پادشاهان و از جمله پادشاه ایران فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. پس از این که نامه رسول خدا را برایش ترجمه کردند بسیار خشمناک شد و آن را برای بازان، حاکم خود در یمن فرستاد و دستور داد که سر این مرد را که در حجاز ادعای نبوت می‌کند نزد او بفرستند. در این هنگام ایران از روم شکست خورده و دچار فترت بود. پس از این که بازان نامه کسری را دریافت کرد آن را به نزد محمد برد، محمد صلی الله علیه و آله به بازان خبر داد که شیرویه جانشین پدرش شده محمد صلی الله علیه و آله او را به اسلام دعوت کرد و از او خواست کماکان عامل او در یمن باشد. اخبار آشوب‌های ایران و بر تخت‌نشستن شیرویه و فیروزی رومی‌ها به بازان رسید، لذا بیدرنگ دعوت محمد صلی الله علیه و آله را اجابت کرد. و این ایرانی کماکان به عنوان عامل محمد صلی الله علیه و آله در یمن ماند در حالی که قبلاً نیز عامل ایران در یمن بود. پس از این که با آن مرد، رسول خدا حکومتش را بین چند نفر تقسیم کرد، از جمله شهر بن بازان که بر صنعا و اطراف آن حکومت نمود و چند نفر یمنی و چند نفر از مردان حضرد

در مدینه. همه این والیان مشغول تنظیم امور ولایت خود بودند که ناگهان نامه‌های تهدیدآمیزی از اسود عنسی برایشان رسید که از آنان خواست بود هرچه در قبضه تصرف دارند به او تحویل دهند که حق اوست. این اولین علایم فتنه بود.

### آغاز فتنه عنسی:

اسود کاهنی بود در جنوب یمن، او شعبده‌بازی بود که فنونی از این رشته می‌دانست و مردم را با بیاناتش فریب می‌داد. اظهار و ادعای نبوت کرد و خود را رحمن یمن لقب داد یعنی کسی که به نام خدا سخن می‌گوید، همانگونه که مسیلمه نیز خودش را رحمن یمامه لقب داد. او تصور می‌کرد که شیطانی دارد که او بر همه چیز آگاه می‌کند و بر همه اقدامات دشمنانش نیز او را مطلع می‌سازد. در غار خبان از بلاد مدحج اقامت داشت. جماعت زیادی از عوام فریب سخنان او را خورده به او تمایل پیدا کردند و فریب سخنان شیطانِ تصویری او را خوردند.

اسود در رأس این جماعت مریدان پس از این که فتنه خود را اعلام کرد به سوی نجران حرکت کرد و خالد بن سعید و عمرو بن حزم، امیران مسلمانان را از آنجا فراری ساخت. جماعتی از مردم نجران که از پیروزی او خوشحال شدند همراه او شدند. و به اتفاق به سوی صنعاء پیش رفتند و شهر بن بازان حاکم آنجا را کشته و قشونش را فراری ساختند. در این میان مسلمانان مقیم صنعاء که در رأس آنان معاذ ابن جبل قرار داشت فرار کردند و در مدینه به خالد بن سعید و عمر بن حزم ملحق شدند. اسود پیروز شد و تمام یمن تحت نفوذ او قرار گرفت. مردم تسلیم امر و رأی او شدند. شهرنشینان و بادیه‌نشینان بین صحرای حضرموت تا طائف و بحرین و احساء تا عدن به زیر حکم او درآمدند.

### عواملی که منجر به فتنه عنسی شد:

شاید تعجب کنی اگر بدانی اسود در حالی با شهر بن بازان حاکم صنعاء مقابله کرد که فقط هفتصد سوار با او بود که بعضی از آنها از مدحج و بعضی از نجران به او پیوسته بودند.

این مردِ کاهنِ مشعبد با این عده کم بر اهل تمام این نواحی مسلط شد و نفوذ او مانند آتش در میان آنان منتشر شد و هیچ قدرتی در مقابل او نتوانست مقاومت کند.

اگر بخواهی عوامل این فتنه را جستجو کنی باید آن را چنین تأویل کرد که این بلاد روزگاری مطیع فارس بود، سپس در مقابل مسلمانان حجاز تسلیم شد، واضح است که بین یمن و حجاز از دیر باز دشمنی و خصومت بوده. وقتی که عنسی قیام کرد تا یمن را به دست اهل یمن بسپارد کسی در برابرش مقاومت به خرج نداد، ایرانی‌ها یاران شهر و پدرش را نیافتند و مسلمانان نیز فرزندان حجاز را برای کمک در اختیار نداشتند تا آنان را از مکر و شعبده اسود نجات دهند. و شاید بروز این فتنه را ناشی از این امر دانست که این بلاد صحنه ادیان مختلف یهود و نصرانی و مجوس بود و بت‌پرستی عرب نیز در کنار آن‌ها قرار داشت، دین جدید اسلام نیز در بین این یمنی‌ها قوی و ریشه‌دار نشده بود. هنگامی که این مدعی نبوت از میان آنان برخاست و آنان را به سوی خود دعوت کرد و ادعای قومیت و طرفداری از ملیت یمن کرد و چنین وانمود کرد که، می‌خواهد بیگانگان را از کشورش طرد کند، مردم با شتاب دعوتش را پذیرفتند و مسلمانان جز فرار از مقابل او چاره‌ای نداشتند و برای بقیه ایرانی‌های باقیمانده در آنجا راه دیگری وجود نداشت یا پیروی از عنسی یا مرگ.

### موقعیت رسول خدا در مقابل فتنه عنسی:

این اخبار به محمد صلی الله علیه و آله می‌رسید، در حالی که او برای جنگ با روم و انتقام جنگ مؤنه تهیه می‌دید و برای تقویت این قسمت از شبه جزیره که در محاصره خطر بود جیش اسامه را آماده می‌ساخت. آیا این سپاه به سوی یمن برود و آتش فتنه آن دیار را خاموش کند و هیبت و شکوه خود را به مسلمانان نشان دهد. و یا از مسلمانان خود یمن برای دفع فتنه عنسی کمک بگیرد، اگر مسلمانان یمن بر او فایق آمدند فهو المطلوب و اگر نه جیش اسامه در روم پیروز گردد، رومی‌ها در این اواخر بر ایرانی‌ها غلبه کرده بودند. شایسته است کار شبه جزیره به نصاب خود بازگردد، اگر چنین نشد آن وقت محمد صلی الله علیه و آله سپاهش را برای قلع و قمع اسود و دیگر خروج کنندگان خواهد فرستاد.



این رأی اخیر را محمد ﷺ پسندیده و بدان آرام گرفت. لذا رسولش را (وبر بن یحنس) با نامه‌ای به نزد زعمای یمن فرستاد و آنان را به حفظ و حراست دین جدید و اقدام علیه عنسی خواه با جنگ و خواه با حمله بر او به طور ناگهانی تشویق می‌کرد و دستور داده بود که، در این راه از مردان شجاع و دیندار نزد خود کمک بگیرند. محمد در مورد یمن به همین کار اکتفا کرد. و تمام همتش را مصروف آماده‌سازی جیش اسامه رضی الله عنه و غلبه بر روم کرد. رسول خدا بعد از این مریض شد و جیش اسامه نیز به علت مرض رسول متوقف شد و از انجام مأموریت خود بازماند. اما اسود عنسی برخوردار از پیروزی خود مشغول تنظیم امور مملکت بود، فرماندهانی بر سپاهش منصوب کرد و حکمرانانی بر ولایات گماشت، مملکتش آرام گرفت، حکومتش برقرار شد و سواحل یمن تا عدن تسلیم او شد، همانگونه که جبال و بادیه‌های صنعاء تا طائف به اطاعت او درآمد.

### وزیر اسود و زنش و فرمانده سپاهش:

اسود قیس بن عبد یغوث را فرمانده سپاهیانش ساخت و فیروز و داذویه ایرانی را نیز وزیر خود نمود و با زن شهر بن بازان به نام آزاد ازدواج کرد. این زن دختر عموی فیروز بود. با این اقدامات عرب و فارس را به زیر فرمان خود درآورد. پس از این مقدمات و بالاگرفتن کار، خیال کرد که زمین در مقابل او به زانو درآمده و هیچ چیز نمانده جز این که او فرمان دهد و دیگران اطاعت کنند.

### آغاز مخالفت با اسود:

عواملی که باعث پیروزی او شد سرانجام سبب کشتنش گردید. پس از اینکه کارش بالا گرفت و حکومتش قوام یافت، به دیده استخفاف به قیس و فیروز و داذویه می‌نگریست، و خیال می‌کرد این دو ایرانی اخیرالذکر با دیگر ایرانی‌ها علیه او بنای خدعه و نیرنگ گذاشته‌اند.

زغن عنسی که ایرانی بود این موضوع را دانسته بود، خون قومیتش به جوش آمد و نسبت به آن کاهن زشت، کینه به دل گرفت. کسی که شوهر جوان ایرانی او را که از اعماق قلب او را دوست می‌داشت کشته بود. ولی با سیاست زنانه‌اش توانسته بود این موضوع را از او مخفی کند و با شیوه‌های زنانه چنان در دل او راه یافته بود که عنسی به او منت‌های اعتماد پیدا کرده بود. ولی عنسی می‌دانست که اطرافیانش: وزیران و فرمانده سپاهش چنانکه شاید و باید نسبت به او اظهار وفاداری و دوستی نمی‌کنند. چون سپاه قویترین عاملی است که باید از آن ترسید و پرهیز کرد، قیس بن عبد یغوث فرماندهش را احضار کرد و به او خبر داد که شیطان‌ش به او وحی کرده و می‌گوید: به قیس اعتماد کردی، او را بزرگوار ساختی تا جایی که رسید بدان درجه که رسید و در قوت همانند تو شد، با این حال به دشمنت تمایل پیدا کرده و می‌خواهد با حيله ملک تو را بگیرد و خیانت خود را مخفی می‌دارد.

قیس جواب داد: شیطان تو دروغ گفته قسم به ذی الخمار، زیرا تو در نظر من بزرگتر از آنی که حتی با خودم در باره‌ات گفتگو کنم. اسود نگاهی به سر تا پای قیس انداخت و گفت: آیا پادشاه را تکذیب می‌کنی! پادشاه راست گفته و می‌دانم که از اینکه بر اسرار آگاه شدم پشیمانی.

قیس از نزد او خارج شد، در حالی که سراپا شک و تردید بود در باره گمانی که اسود بر او اظهار نمود. با فیروز و داذویه ملاقات کرد، ماجرای خود و عنسی را برایشان نقل کرد و از آنان نظر خواست.

### مشاوره برای غلبه بر عنسی:

هر دو گفتند: ما می‌ترسیم. آنان در این گفتگو بودند که اسود به دنبال‌شان فرستاد و از آنچه با یاران خود در باره او کنکاش می‌کنند آنان را بر حذر داشت. این دو چون از نزد عنسی خارج شدند با قیس ملاقات کردند، در حالی که همه در شک و تردید فرو رفته و خود را در خطر بزرگی می‌دیدند.

خبر آنچه که در کاخ ذی الخمار می‌گذشت به بقایای مسلمین یمن و اطراف آن رسید و نامه پیغمبر را که به آنان نوشته بود مورد مذاکره قرار دادند و به نزد قیس و یارانش پیغام فرستادند که ما و شما در باره اسود هم عقیده‌ایم. مسلمانی که در نجران و در نواحی دیگر بودند مخفیانه از این اخبار آگاه شده بودند و به دوستان خود که به اسود تقرب داشتند نوشته بودند که با مردان خود به فرمان آنان آماده جنگ با عنسی هستند. ولی دوستان‌شان از آنان مهلت خواستند و تقاضا کردند که هر کدام در جای خود بمانند و کاری نکنند که در باره آنان سوء ظن ایجاد شود و یاران اسود از سوء قصدشان آگاه شوند.

### شرکت زن عنسی در مشاوره و کنکاش:

این رأی نزدیکان اسود بود که نظر دادند او را ناگهان به قتل برسانند، زیرا این امر از جنگ آشکار با او به کامیابی مقرون‌تر است. زن عنسی نیز وارد کنکاش آنان شد، اگرچه نسبت به عنسی تظاهر به عشق و محبت شدید می‌کرد. چون زن عنسی به فیروز و دادویه و قیس ملحق شد و اداوار شد که در باه کشتن ناگهانی عنسی با آنان بیندیشد. اتاق خواب عنسی را به آنان اعلام کرد و به آنان اظهار داشت که قصری که عنسی در آن سکونت دارد از هر سه طرف نگهبان دارد جز در پشت خوابگاه، باید در شب از پشت حجره خواب او نقبی حفر نمایند و از آنجا وارد قصر شده دشمن‌شان را به قتل برسانند، اگر اینچنین عمل کنند هم خود و هم آن دو را از خطر حتمی نجات داده‌اند.

### کشتن عنسی:

آنان چنین کردند. چون صبح شد با شعاری که بین خود نهاده بودند فریاد برآوردند، سپس اذان اسلام را به گوش مردم رسانیدند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که محمد رسول خداست و عبهله [اسم اسود عنسی است] دروغگو است و سر او را به میان مردم انداختند. نگهبانان قصر آنان را محاصره کردند، همه مردم شهر برخاست و در تاریکی صبح مردم از خانه‌ها بیرون آمدند و کرا پریشان شد، سپس قرار بر این نهادند که قیس و فیروز و دادویه

زمام امور را در دست گیرند. آزاد، زن عنسی در استقرار نظم نقش مؤثری داشت، همانگونه که سابقاً مهمترین عامل آشفته‌گی اوضاع شد.

آیا عنسی قبل از وفات محمد صلی الله علیه و آله کشته شد یا بعد از آن؟ مؤرخین در این مورد اختلاف نظر دارند، روایت یعقوبی را قبلاً ذکر کردیم، ولی طبری و ابن الأثیر می‌گویند: قبل از وفات رسول کشته شده است و در همان شب وقوع حادثه این خبر به محمد صلی الله علیه و آله وحی شده و فرمود: عنسی کشته شد، او را مرد مبارکی از اهل بیت مبارکی کشت. سؤال شد چه کسی او را کشت؟ فرمود: فیروز او را کشت.

روایت دیگری می‌گوید: خبر مرگ عنسی بعد از وفات رسول به مدینه رسید و این اولین بشارتی بود که در مدینه به ابوبکر رضی الله عنه داده شد. روایت مشعر است بر اینکه فیروز گفته: پس از این که اسود را کشتیم حال ما به حال سابق بازگشت و به نزد معاذ بن جبل فرستادیم و او در حق ما دعا کرد، ما امیدوار بودیم وهم مکروه و ناخوشی دیگری باقی نمانده بود جز این سواران و یاران اسود.

سپس خبر وفات محمد صلی الله علیه و آله رسید و کارها به هم خورد و زمین حجاز آشفته و مشوش شد.

چگونه مشوش شد؟ و برای چه مشوش شد؟ شرح این مسأله مربوط به این فصل نیست و به قدر کفایت و اجمال در اول فصل بدان اشاره کردیم و به آن بسنده می‌کنیم. حوادث آن را در جای خود به هنگام شرح جهاد ابوبکر با اهل رده ذکر خواهیم کرد.

اگر حدیث عبهله و انقلاب او را در یمن شرح دادیم به خاطر این بود که روایات متواتر، دال بر این است که انقلاب و قیام او در زمان رسول بود. آنچه در زمان ابوبکر در یمن روی داده غیر از موضوع عنسی و انقلاب او و کشتن اوست و حوادثی را در برمی‌گیرد که در جای خود به تفصیل در باره آن‌ها سخن می‌رانیم.

**در جنوب آتش انقلاب شعله‌ور شد:**

انقلاب یمن شدیدترین مظاهر تمرد بر دین جدید در بلاد عرب به هنگام وفات رسول بود، یمامه و قبایل مجاور خلیج فارس نیز در این زمان در آتش فتنه و انقلاب می‌سوختند. مسلمانان در این موقع محتاطانه عمل می‌کردند، گاه به مدارا و مداهنه پناه می‌جستند و گاه اظهار هیبت و حمیت می‌کردند، تا قدرت آنان پابرجا مانده و کلمه اسلام را به گوش مردم برسانند. جای تعجب نیست اگر این دورنگی روحیه شهرنشینان و بادیه‌نشینان دور از مکه و مدینه باشد که سرزمین‌شان به فارس متصل بوده و با ایرانیان داد و ستد می‌کرده و به تفوق تمدن آنان معترف بوده‌اند، حتی جای تعجب نیست اگر ایرانیان مخفیانه در تحریک این شهرنشینان و بادیه‌نشینان دست داشته باشند تا آنان را علیه دین جدید و قدرت نوین به تمرد و مخالفت برانگیزند.

### دعوی نبوت مسیلمه ابن حبیب در یمامه:

پیشتر اشاره کردیم که مسیلمه نامه‌ای همراه دو رسول به نزد محمد ﷺ در مدینه فرستاد و مضمون نامه این بود: از جانب مسیلمه رسول خدا به سوی محمد رسول خدا. سلام بر تو، اما بعد من با تو در امر نبوت شرکت دارم، نصف زمین مال ما و نصف دیگر از آن قریش است، اما قریش عدالت را رعایت نمی‌کند. حضرت محمد ﷺ پس از استماع نامه از رسولان مسیلمه پرسید: شما چه می‌گویید؟ جواب دادند: ما نیز همین را می‌گوییم. پیغمبر با خشم در آنان نگریست و فرمود: قسم به خدا اگر نه این است که رسول نباید کشته شود گردن شما دو نفر را می‌زدم! سپس به مسیلمه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد رسول خدا به سوی مسیلمه کذاب. اما بعد، بدان که زمین از آن خدای است، به هر کدام از بندگان پرهیزگار خود که بخواهد آن را به ارث می‌دهد.

رسول خدا از اندازی که در نامه مسیلمه بود غافل نماند. لذا (نهاراً الرحال) را از میان مسلمانان برگزید و به نزد مسیلمه فرستاد. نهار مردی بود آگاه به تعالیم دین اسلام، تا مسلمین اهل یمامه را به تعالیم دینی آشنا کرده و علیه مسیلمه مردم را بشوراند. و سپس خواهیم دید

چگونه نهار به مسیلمه پیوست و چگونه شهادت داد که مسیلمه شریک محمد است در رسالت. و با این پیشامد نفوذ مسیلمه فزونی گرفت و ادعای نبوتش بیشتر انتشار یافت. اخبار پیروزی عنسی در یمامه انعکاسی می‌یافت و انعکاس این پیشرفت‌ها بازوی مسیلمه را قوی‌تر و بازوی مسلمانان را ضعیف می‌ساخت. اما رسول خدا قبل از این که درجه عظمت این فتنه را بسنجد با سیاست خود در صدد رفع آن برنیامد، زیرا به پیروزی خود در روم ایمان داشت و یقین داشت که پیروزی اسلام در شمال اثر قاطعی در قطع ریشه فتنه و فساد و انقلابات داخلی همه بلاد عرب دارد.

سیاست رسول خدا متوجه حفظ و حمایت حدود و ثغور عربی در شمال از دستبرد هرقل و مردان او بود. زیرا هرقل کسی بود که امپراطوری ایران را شکست داده و صلیب اعظم را به بیت المقدس بازگردانیده بود و از حمله انتقامی ایران می‌ترسید. سپاه مسلمین از مؤتبه بازگشت و نتوانست با رومی‌ها بجنگد، هرچند از آنان شکست نخورد. تبوک جنگ موفقی بود، ولی ترس از سرازیر شدن رومی‌ها را به بلاد عرب از بین نبرده و دور نساخت. اگر قوای مسلمین می‌توانست در جنگ موفقیتم آمیز در برابر روم ظاهر شود، این پیروزی‌ها عزم انتشار دهندگان اسلام در میان قبایل را تقویت می‌کرد و هر نافرمان و مخالفی را از مخالفت بازمی‌داشت و رهبری را خواه‌ناخواه به مسلمین وامی‌گذاشت، در این صورت چگونه هر نافرمانی تسلیم نمی‌شد در حالی که مسلمانان در تمام شبه جزیره از شمال تا جنوب نفوذ کرده و تبدیل به نیرویی شده بودند که رویش حساب می‌شد، مسیلمه در یمامه و لقیط در عمان و طلیحه در بنی اسد، آنقدر قوی نبودند که آشکارا قدرت اظهار عداوت با مسلمین را داشته باشند.

### مدعیان نبوت مترصد فرصت بودند:

اما لقیط و طلیحه مانند مسیلمه در انتظار این بودند که روزگار به ضرر مسلمین بگردد و هر سه نفر هر کدام در منطقه خود دعوت خود را آشکار سازند، این سه تن هریک در ناحیه خود دعوت خود را بدون سر و صدا آشکار ساختند، بدون این که بر محمد خرده‌ای بگیرند

یا با رسالت او به مخالفت برخیزند. ادعای آن‌ها این بود که آنان نیز مانند محمد نبی هستند و هریک در میان قوم خود مبعوث شده‌اند، آن‌ها هم می‌خواهند اقوام خود را هدایت کنند، همانگونه که محمد می‌خواهد قوم خود را هدایت نماید.

و با عواملی که شجاعت اسود عنسی را کم داشت هرچند از دهای او برخوردار بودند در اطراف مسلمانان مقیم مناطق خود محیط اضطراب‌آوری فراهم کرده بودند که با کوچکترین شعله‌اش آتش فتنه زیر خاکستر آن به شدت شعله‌ور می‌شد.

هنوز خبر وفات نبی در بلاد منتشر نشده بود که بیم این فتنه در تمام اطراف شبه جزیره به حرکت درآمد و در شکل‌ها و رنگ‌های متباین بر حسب عوامل برپاکننده آن ظاهر شد. پس از این، بحث را به طور مفصل و وضوح بیان خواهیم کرد، ولی ما می‌دانیم داستان این مدعیان نبوت و ترصدشان در برابر اسلام با اموری که به هنگام وفات نبی در عرب جریان داشت ارتباط قوی دارد.

### عرب و فتنه مدعیان نبوت:

یکی از این امور این بود که رسول خدا وفات یافت و عوامل فتنه‌انداز، خود را در فضای شبه جزیره جاری ساخت، حتی نزدیک بود قسمت اعظم شبه جزیره را مضطرب سازد. دیدید که چگونه کار اسود قوام و قدرت یافت و مملکت تحت تصرف او از دورترین نقطه جنوب از کنار حضرموت تا مکه و طائف امتداد یافت، نیز دیدید که چگونه مسیلمه و طلحه در کمین مسلمانان بودند. این مناطقی که علیه دین اسلام و قدرت محمد ﷺ عصیان کرده بودند، از تمام نقاط شبه جزیره از حیث تمدن برتر و از لحاظ ثروت غنی‌تر بود و بیشتر از همه مناطق دیگر به شهرهای ایران اتصال داشت.

پس جای تعجب نیست که با این شرایط و احوال عدم اطاعت این نواحی نظر خلیفه اول را به سوی خود جلب کند و فکر و اندیشه‌اش را در مورد این مناطق به کار اندازد، تا آن‌ها را به حوزه اسلام بازگردانده و آرامش و صلح را در آن نواحی برقرار سازد.

### ایجاد اضطراب به اسم دین و علت آن:

امر دومی که فتنه اسود و مسیلمه و طلیحه بدان دلالت می‌کند، این است که اضطراب و آشفتگی دینی در این عصر در میان قوم به حد کمال رسیده و زمینه را برای تحریک مردم به نام دین آسان ساخته بود. این اضطراب و تردد عقیده مربوط به تعصب و جانبداری مردم از دین نبود، بلکه برعکس به عدم استقرار عقیده ثابتی در روح مردم و عدم اعتماد و اطمینان در آنان بازمی‌گردد. نصرانی و یهودی و مجوسی و بت‌پرستی در کنار هم بود، هریک از این ادیان طرفداران آشکار و پنهانی داشت، اما همه این‌ها محل چون و چرا بودند که کدام حق است و کدامیک برای تأمین سعادت و خیر جامعه مناسب‌تر است. همین سرگردانی مردم بود که مطالعه عقاید و افکار مردم را بر مدعیان نبوت آسان کرده بود و آنان را با انواع حيله و نیرنگ که مردم آن‌ها را نشانه صدق مدعیان نبوت می‌پنداشتند فریب دهند. به همین وسیله مدعیان نبوت نتوانستند در اطراف خود اتباع زیادی فراهم آورند و در آغاز کار به پیشرفت‌هایی نیز نائل آیند.

### عامل وطنی از موجبات اضطراب:

تنها ادعای نبوت این مدعیان و تصدیق مردم عنصر اصلی توفیق آنان نبود. دیدید که اسود بر عوامل دیگری هم تکیه کرده بود که در رأس همه این‌ها دلگیری اهل یمن از اهل فارس و حجاز بود. در واقعه مسیلمه و طلیحه نیز مواردی خواهید دید که قول ما را کاملاً تأیید می‌کند.

اگر اسلام در دل و جان این مردم استقرار می‌یافت و در نفوس مردم عقیده و ایمان ایجاد می‌کرد، کار هیچکدام از این مدعیان نبوت بالا نمی‌گرفت. زیرا عقیده ریشه‌دار و قویم قدرتی است که هیچ عاملی نمی‌تواند بر آن چیره شود. ولی اهل این نواحی اگرچه اسلام را پذیرفته بودند ایمان واقعی حاصل نکرده بودند، وقتی هم که موجبات خلع اسلامیت آنان به اسم ملیت و غیره فراهم شد چون ایمان قوی نداشتند و هیچ چیز آنان را از این کار باز نداشت، در نتیجه به دنبال اسود و دیگر مدعیان نبوت راه افتادند.



آنچه که نظر ما را در این مورد تأیید می‌کند ثبات اهل مکه و طائف بر دین اسلام است. درست است که اسلام پیش از همه در میان اهل یمن ظاهر شد و از روزی که بازان حاکم ایرانی آن سرزمین به دین اسلام گروید حکومت اسلامی نیز در آن مستقر شد و این وضع قبل از این که مردم طائف و مکه به حاکمیت اسلام مطمئن شوند تحقق یافت. لیکن قیام رسول خدا در مکه در طی سال‌های اولیه دعوت رسول که بیش از ده سال بود و ارتباط آن حضرت با طائف و اهل آن، چنان اثری در دل و جان اهل مکه و ثقیف بر جای گذاشته بود که هیچگاه اسلام آوردن بازان و ایرانیان دور و بر او در یمن در روحیه آنان چنان اثر نکرده بود. تعالیم رسول خدا در مکه و طائف اثر جاویدان داشت، و این تعالیم با وجود عصیان‌هایی که در مکه و طائف بر اسلام شد از تعالیم معاذ بن جبل در یمن با این که از حمایت بازان برخوردار بود مؤثرتر و نافذتر بود.

### اثر فتنه عنسی در بلاد اطراف یمن:

موضوع سوم که خلاصه آن را بیان می‌داریم، این بود که فتنه یمن، یمامه و بنی‌اسد را به قیام و ایجاد فتنه پس از وفات نبی تشجیع کرد. طلیحه و مسیلمه از نیروی مسلمین می‌ترسیدند و می‌دانستند که طاقت مقاومت در برابر مسلمین را ندارند، به همین دلیل علیه مسلمین شورش نکردند، اما پس از این که اسود با بی‌باکی و گستاخی پرچم عصیان برافراشت و به پیشرفت‌هایی نیز نایل شد و ترس مسلمین را برانگیخت، جسارت‌ها و پردلی او به طلیحه و مسیلمه نیز اثر کرد و به وفات نبی نیز جرأت آنان دوچندان شد. اگر اسود قیام نکرده و فتنه‌اش را آشکار نساخته بود این دو نفر اخیر در اظهار فتنه خود حیا می‌کردند و هیچکدام جرأت مواجهه با قدرت مسلمین را پیدا نمی‌کردند.

مرگ اسود موجبات فتنه‌ای را که در آن هنگام در اطراف شبه جزیره شعله‌ور بود از بین نبرد، بلکه همانگونه شعله‌ور بود و بر اشتعالش می‌افزود تا به وفات رسول کاملاً بالا گرفت.

### نظر مستشرقین در باره فتنه بلاد عرب و علل آن:

مستشرقین علت ظهور این فتنه‌ها را در بلاد عرب مربوط به تباین نوع حیات می‌دانند و معتقدند که نظیر این تباین در کمتر جای دنیا دیده شده است و این تباین حیات در طول تاریخ دشمنی‌هایی برانگیخته که هیچگاه آرام نگرفته است. زندگی شهری و زندگی صحرائشینی در این محیط در کنار هم به طرز شگفت‌انگیزی در مجاورت هم قرار داشت. در بلادی که چنین مجاورت متباینی وجود داشته باشد، به علت تباین مدنیت و بدویت، وحدت ملی و قومی غیر ممکن است.

حیات صحرائشینی به نحوی اعتراف به حاکم نمی‌کند که برای اهل شهر تصور آن به آن نحو غیر ممکن یا شبیه غیر ممکن به نظر می‌رسد. بادیه‌نشین هیچ چیز را با استقلال فردیش معادل نمی‌داند. قبیله صحرائشین حیاتش را در استقلال می‌داند و چنین تصور می‌کند که هرکس به این استقلال تجاوز کند باید او را دفع کند. این و آنچه به این مسأله مربوط است سبب دشمنی دیرینه‌ای است که در طول زمان بین اهل یمن و اهل شمال ریشه دوانیده بود. مستشرقینی که این رأی را اظهار می‌داند می‌گویند که، این تباین طبایع اهل بادیه و شهر و آنچه خصومت بین شمال و جنوب بدان منتهی شد، اثر زیادی در آشفتگی عرب قبل از وفات نبی و در سال اول خلافت ابوبکر داشته است. اسلام دین یکپارچگی عقیده است و به همین استناد بر بت پرستی غلبه کرد، ایمان به خدای یگانه به سر تاسر عربستان کشیده شد. آیا عرب از این نمی‌ترسد که این وحدت ایمان و عقیده به وحدت سیاسی که استقلال اهل بادیه را از بین می‌برد منجر شود و دشمنی‌های دیرینه را برانگیزد؟ این همان چیزی است که به ذهن آنان خطور کرده و متشرقین نیز همان را دریافته‌اند، این همان چیزی است که سبب نافرمانی یمن و دیگران در این عصر شده است.

### اثر عامل خارجی در بیدار کردن فتنه:

خواه این استدلال صحیح باشد یا نه، نمی‌توانیم عامل خارجی را در تحریک عواملی که منجر به نافرمانی عرب و جنگهای رده شده ندیده بگیریم.

پادشاه فارس و امپراتور روم در نامه‌ای که رسول خدا به آنان و دیگر پادشاهان و امرا نوشته بود تا به دین اسلام درآیند، مطالبی دیدند که آنان را واداشت تا آتش فتنه را در بلادی

که اسباب وحدت و اتفاق کلمه و نیرومند ساختن آنان جز این دین جدید چیز دیگری نبوده روشن سازند. و هیچ چیز جز فتنه تصمیم‌ها را متزلزل و بازوان ملت‌ها را سست نمی‌سازد.

### نافرمانی عرب پس از وفات نبی ﷺ:

اسباب و عواملی که منجر به فتنه عنسی و سپس فتنه طلیحه و مسیلمه و نافرمانی عرب نسبت به قدرت مسلمین حتی در نزدیکی‌های مدینه شد هرچه باشد از آن می‌گذریم، چیزی که مسلم است وفات رسول تمام موجبات فتنه را برانگیخت.

ابوبکر رضی الله عنه برای مواجهه با این فتنه و غلبه بر آن چه سیاستی به خرج داد؟ و چگونه توانست بر عوامل فتنه غلبه کند و وحدت کلمه را در بین عرب برقرار سازد؟ و چگونه زمینه را برای تأسیس امپراطوری اسلامی آماده ساخت به طوری که جانشینان او بر استوارترین و محکم‌ترین پایه‌ها این امپراطوری را برپا داشتند.

تمام این مسائل مربوط به زمان ابوبکر است و در این کتاب در باره آن گفتگو خواهیم کرد.



## فصل چهارم: فرستادن لشکر اسامه

انذار نافرمانی در بلاد عرب بر ابوبکر رضی الله عنه و اصحاب او از مهاجرین و انصار مخفی نماند. چگونه مخفی می ماند در حالی که مشاجراتی که میان آنان در سقیفه بنی ساعده واقع شده بود سزاوار آن بود که آنان را از خطر انقلاب خبر دهد!! آیا خلیفه رسول تمام فکرش متوجه این مسأله بود و از سیاستی که رسول خدا در این باره مرعی می داشت عدول می کرد؟ یا این که به شیوه رسول خدا در تأمین سرحدات بین عرب و روم رفتار می کرد و کار این فتنه داخلی را به دگرگونی های حوادث احاله می کند؟

### اولین فرمانی که خلیفه اول صادر کرد:

اولین فرمانی که ابوبکر رضی الله عنه پس از تکمیل بیعتش صادر کرد، این بود باید کار فرستادن لشکر اسامه انجام بگیرد. اسامه فرمانده سپاهی بود که حضرت رسول دستور تجهیزش را داد که از بزرگان مسلمین مهاجر و انصار تشکیل شود و به جنگ روم برود، پس از اتفاقاتی که در مؤته و تبوک بین مسلمانان و رومیان روی داده بود. زیرا رسول خدا از این بیم داشت که روم مسلمین را به زیر سیطره درآورد، چه رومیان از اینک بین دین جدید و دین آنان اختلافی بود، متأثر و دلگیر بودند و بیشتر این تأثر نیز ناشی از تحریکات یهودیانی بود که به فلسطین مهاجرت کرده بودند، پس از این که محمد صلی الله علیه و آله آنان را از مدینه و تیماء و فدک و اکثر نقاط دیگر که در آن مستقر بودند رانده بود.

شاید آنچه که در مؤته و تبوک روی داد، توجه آن حضرت را به حفظ سرحدات عرب و روم دو چندان کرد، سپاه مسلمانان به مؤته رفت و از فرماندهان آن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه رضی الله عنه شهید شدند، سپس خالد بن ولید لشکر را اداره کرد و آن را سالم به مدینه بازگرداند هرچند پیروز نشده بود. نیز خالد بن ولید در رأس سپاه اسلام

به تبوک رفت، حرکت سپاه خالد دشمنانش را ترسانده و مجبور به عقب‌نشینی به پشت مرزهای خود کرد، بدون این که جنگی روی دهد. جای تعجب نیست در حالی که این دو جنگ آتش انقلاب و انتقام بین مسلمین و رومیان را برافروخته بود، اگر محمد صلی الله علیه و آله دستور تجهیز سپاه اسامه بن زید بن حارثه را صادر کند و تجهیز این سپاه قسمتی از سیاست آن حضرت در زمینه تأمین حدود و ثغور شبه جزیره عربستان و روم مقتدر آن عصر باشد.

### وصیت رسول خدا به اسامه بن زید:

اسامه جوانی بود که به سن بیست سالگی نرسیده بود. از این جهت رسول خدا او را به فرماندهی سپاه منصوب کرده بود تا با کسب افتخار پیروزی پاداش شهادت پدرش را در جنگ مؤثره گرفته باشد و جوانان قوی به ارتکاب کارهای بزرگ و پرخطر عادت کنند. اسامه دستور داشت که سوارانش را به حدود بلقاء و الداروم از زمین‌های فلسطین وارد کند، در تاریکی‌های صبح بر سر دشمنان بتازد، آنان را بکشد، آتش بزند و این کارها را چنان پشت سر هم انجام دهد که خبر آن به دشمنانش نرسد. پس از کسب پیروزی به سرعت پیروز و غنیمت گرفته بازگردد.

### دوستی محمد صلی الله علیه و آله نسبت به اسامه بن زید:

بسیاری از اصحاب به علت تعیین جوانی مانند اسامه به فرماندهی سپاهی که از بزرگان مهاجر و انصار تشکیل یافته بود اعتراض داشتند و در آن باره بحث کرده و می‌گفتند: درست است که اسامه از کوچکی مورد توجه حضرت بود و به همین سبب به لقب: دوست نبی و پسر دوست نبی، ملقب شده بود اکرام و اعزاز نبی در باره‌اش به حدی بود که در سال هشتم هجری هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله به مکه می‌رفت او را پشت سر خود سوار کرده بود و با آن حضرت وارد کعبه شد. درست است که اسامه از آغاز جوانی دارای شجاعت و اقدام بود، به طوری که در جنگ احد به دنبال مسلمین برای شرکت در جنگ به راه افتاد، ولی قبل از شرکت در جنگ به علت صغر سن برگردانده شد. لیکن در جنگ حنین بهترین امتحان را

داد و مانند قهرمانان پایداری کرد. اما معترضین همه این‌ها را امری و فرماندهی و سرپرستی سپاهی را که بزرگان مسلمین در آن سپاه شرکت داشتند، موضوع دیگری تلقی می‌کردند. خبر این نارضایتی و اعتراض به محمد ﷺ رسید در حالی که گرفتار مرض موت بود، جیش اسامه در جرف اقامت داشت و برای حرکت آماده می‌شد. حضرت به ازواج طاهرات خود دستور داد هفت مشک آب به رویش ریختند تا تبش پایین آمد. سپس به مسجد رفت و پس از درود خدا و درود بر اصحاب جنگ احد فرمود: ای مردم! مأموریت اسامه را عملی سازید. قسم به حیاتم اگر در باره فرماندهی اسامه سخن بگویید مانند این است که در باره فرماندهی پدرش سخن گفته اید. او شایسته فرماندهی است هرچند پدرش نیز سزاوار این کار بود. ولی پس از این که مرض رسول شدت یافت جیش اسامه نیز متوقف شد و کماکان در جرف باقی ماند، از اسامه روایت شده که گفت: پس از این که مرض رسول خدا شدت یافت، من و کسانی که با من بودند به مدینه فرود آمدیم و بر رسول خدا وارد شدم در حالی که قادر به تکلم نبود. آن حضرت دستش را به طرف آسمان بلند می‌کرد و به روی من می‌گذاشت، دانستم که برای توفیق من دعا می‌کند. و پس از این که رسول خدا به هوش آمد در صبح همان روزی که وفات یافت اسامه ﷺ، اجازه حرکت خواست و حضرت اجازه فرمود که، با سپاهش به سوی مأموریت محوله حرکت کند، اما پیشامد وفات رسول پس از یکی دو سه ساعت اسامه و جیش او را دوباره به مدینه بازگرداند و اسامه با اهل بیت رسول در تجهیز و تدفین رسول شرکت کرد، اسامه و شقران غلام حضرت آب روی بدن مبارکش می‌ریختند و علی او را غسل می‌داد، در حالی که پیراهن بر تن مبارکش بود.

### تصمیم ابوبکر ؓ در مورد اعزام اسامه و تنفیذ مأموریت او:

پس از این که ابوبکر دستور اجرای مأموریت اسامه را پس از تکمیل بیعتش صادر کرد، دوباره مسلمانان معترض شدند و برای رهایی از موقعیتی که پیش آمده و بدان راضی نبودند راه نجات می‌جستند. بعضی از مسلمانان اختلافی را که بین مهاجر و انصار بر سر خلافت بروز کرد در نظر داشتند و می‌دیدند که به موجب اخباری که به مدینه می‌رسید اعراب و یهود و

نصاری آماده حمله ناگهانی به مسلمین و دین اسلام شده‌اند، لذا روی سخن را به ابوبکر نموده و گفتند: این‌ها بزرگان مسلمینند، عرب نیز همانگونه که می‌بینی به مخالفت تو برخاسته شایسته نیست جماعت مسلمین از تو جدا شوند. ابوبکر گفت: قسم به کسی که روح ابوبکر در ید قدرت اوست، اگر بدانم درندگان مرا می‌ربایند و جانم را می‌گیرند، مأموریت اسامه را همانگونه که رسول خدا فرموده تنفیذ می‌کنم. و اگر در تمام دهات جز من کسی نماند باز هم آن را به اجرا قرین می‌سازم. می‌گویند، چون اسامه فهمید که مردم به مخالفتش برخاسته‌اند از عمر بن خطاب رضی الله عنه خواست که پیش ابوبکر برود و اجازه بگیرد تا با سپاهش به نزد خلیفه بازگردد و او را در مقابل مشرکین یاری دهد، انصار به عمر گفتند: اگر قبول نکرد که نرویم، از طرف ما به او ابلاغ کن و از او بخواه تا مرد دیگری را به فرماندهی سپاه تعیین کند که از اسامه مسن‌تر و مقدم‌تر باشد. عمر رضی الله عنه پیام اسامه و انصار را به ابوبکر رضی الله عنه ابلاغ کرد. ابوبکر به محض این که آن را شنید آتش خشمش مشتعل شد و گفت: اگر گرگ‌ها و سگ‌ها مرا پاره پاره کنند، از فرمانی که رسول خدا صادر کرده باز نمی‌گردم. و اما در باره انصار که خواسته‌اند مرد مسن‌تری را بر آنان فرمانده کنم، برای پاسخ‌دادن به این پیام انصار، ابوبکر که قبلاً نشسته بود از جای برجست و ریش عمر رضی الله عنه را گرفت و در کمال خشمناکی گفت: مادرت به عزایت بشیند ای ابن خطاب، رسول خدا او را بر این کار گماشته و تو از من می‌خواهی که عزلش کنم؟! عمر به میان مردم بازگشت، پرسیدند: چه کردی؟ جواب داد: بروید، دل مادرهایتان بر شما بسوزد به خاطر آنچه که در راه شما از خلیفه رسول خدا شنیدم.

### هیچ کاری را که رسول خدا کرده باشد ناکرده نخواهم گذاشت:

این حدیث که به روایات مختلف نقل شده، سیاست ابوبکر را در آغاز تصدی مقام خلافت تصویر می‌کند. و این سیاست در جواب فاطمه دختر رسول که میراث رسول را از او مطالبه کرد خلاصه می‌شود که گفت: قسم به خدا! کاری را که دیده باشم رسول خدا انجام داده ترک نمی‌کنم و حتماً آن را انجام خواهم داد. ابوبکر رضی الله عنه به مردم اعلام کرد: باید مأموریت اسامه انجام بگیرد. هیچیک از افراد اسامه در مدینه نماند و به سوی قرارگاه سپاه



خود در جرف حرکت کند. ابوبکر پس از رد اعتراضات معترضین به پا خاست و خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم، من هم مثل شما هستم، شاید شما به اندازه طاقت رسول خدا مرا مکلف بدانید. خداوند محمد ﷺ را برگزید و او را از هر آفتی محفوظ داشت. من پیرو هستم نه بدعت آفرین. اگر راست رفتم از من پیروی کنید و اگر منحرف شدم مرا به راه راست هدایت کنید. رسول خدا وفات یافت در حالی که از این امت احدی نیست که مظلومه زدن یک تازیانه و یا کمتر از آن را از او بخواهد. آگاه باشید که من شیطانی دارم که بر من عارض می شود چون نزد من آمد از من پرهیزید.

بعد آنان را بر کارهای خوب قبل از رسیدن مرگ تحریض کرد و توصیه کرد که از پدران و فرزندان و برادران عبرت بگیرند، بر زندگان رشک نبرند، مگر به آن اعمالی که مردگان بر آن رشک می برند.

من پیرو هستم نه بدعت آفرین، کاری را که دیده باشم رسول خدا انجام داده ترک نمی کنم و آن را انجام می دهم. این سیاست خلیفه اول بود. ابوبکر بیش از همه افراد شایستگی اجرای این سیاست را داشت. زیرا او مصاحب رسول خدا بود از روز بعثت تا روز وفات. ابوبکر به خدا و رسول خدا چنان ایمانی داشت که سستی و تزلزل نمی گرفت و به سبب اتصال قلبی و روحی با رسول خدا چنان معرفتی به امور داشت که برای دیگران حاصل نمی شد. او تنها کسی است که رسول خدا دو روز پیش از وفاتش در باره او گفت: «هیچکس در نظر من از لحاظ دوستی و مصاحبت با من از او برتر نیست. و هر آینه من از میان بندگان خدا دوستی می گرفتم بدون شک ابوبکر را انتخاب می کردم، ولی رابطه بین من و مسلمین دوستی و برادری و ایمان است تا روزی که خداوند ما را به نزد خود فرا خواند». شما دیدید که مراتب صحبت و برادری و ایمان او در حیات محمد ﷺ به آن درجه رسید که نه عمر و نه علی و نه دیگر اصحاب حتی از نزدیکان و خویشاوندان رسول به آن درجه نرسیدند. و بنابراین، ناچار پیروی او از محمد ﷺ پیروی درستی بود که از ایمان و منطق و واقعیت سرچشمه می گرفت، ایمانی که او را مطمئن کرده بود که مادام از رسول پیروی کند

به خطا نمی‌رود و منطقی که او را وامی‌داشت تا به راهی برود که می‌دانست رسول خدا بی‌شک بدان راه رفته است.

### ابوبکر رضی الله عنه سپاه اسامه را بدرقه می‌کند:

مردم سخنان عمر رضی الله عنه را پس از بازگشت او به جرف در حالی که پیام ابوبکر را آورده بود شنیدند، ناچار خواه ناخواه جز اطاعت امر خلیفه چاره دیگری نداشتند. ابوبکر پس از آن خارج شد و به سوی قرارگاه سپاه اسامه رفت، سپاه را اعزام کرد و مشایعت نمود در حالی که ابوبکر پیاده بود و اسامه سوار بر مرکب ابوبکر این کار را کرد تا انقیاد آنان نسبت به فرماندهی اسامه بیشتر شود، تا جایی که اسامه رضی الله عنه از این که می‌دید این شیخ موقر دوست رسول خدا و جانشین او پیاده در کنار او طی طریق می‌کند خجلت زده شد و حیا بر او غلبه کرد، در حالی که مرکوب ابوبکر در پشت سر او وسیله عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه کشیده می‌شد گفت: ای خلیفه رسول خدا، قسم به خدا! یا باید سوار شوی یا من پیاده می‌شوم. ابوبکر در جواب گفت: قسم به خدا! من سوار نمی‌شوم و تو هم نباید پیاده شوی، چه می‌شود که ساعتی پایم را در راه خدا غبارآلود کنم.

هنگام خداحافظی با سپاه با اسامه گفت: اگر اصلاح می‌دانی با نبردن عمر به من کمک کنی این کار را بکن. اسامه به عمر اجازه داد که سپاه را ترک کند و با ابوبکر بازگردد.

قسم به جان تو دیگر مسلمانان ناراضی حق ندارند پس از این عمل جوانمردانه چیزی بگویند در حالی که روز قبل با ابوبکر بیعت کرده بودند تا کارهای بزرگ و کوچک مسلمانان را سرپرستی کند! کسانی هم که قبلاً نابل‌خواه ایمان آورده بودند پس از این کار حکیمانه چاره‌ای نداشتند جز این که یا راضی شوند، یا با مخالفت و معارضه خود را به خودخواهی متهم کنند. بسا اتفاق می‌افتد در اثر خوفی که از نظریه دیگران داریم در اعمال و تصرفات ما تأثیراتی وارد می‌شود که قدرت رضایت شخصی ما را تعدیل و دگرگون سازد. گرچه عوامل مختلف و نیت‌ها متباین باشد.

**سفارش ابوبکر رضی الله عنه به سپاه اسامه:**

وقت آن رسید که ابوبکر با سپاه خداحافظی کند، در میان سپاهیان ایستاد و چنین گفت: ای مردم! ده سفارش می‌کنم آن‌ها را به یاد داشته باشید: خیانت نکنید، ظلم نکنید، مثله نکشید، بچه‌های کوچک و مردان مسن و زنان را نکشید، درختان نخل را بی‌باز نکنید و آن‌ها را نسوزانید، درختان بارور را قطع نکنید، گوسفند و گاو و شتر را جز برای خوردن خود نکشید. و عنقریب شما از کنار اقوامی می‌گذرید که خود را وقف صعومه‌ها نموده و از امور دیگر فارغ نموده‌اند کاری به آنان و آنچه برای آن خود را وقف کرده‌اند نداشته باشید. عنقریب شما به قومی خواهید رسید برای شما ظرف‌های پر از خوراکی‌های رنگارنگ بیاورند اگر چیزی از آن خوردید نام خدا را بر آن ذکر کنید، با اقوامی روبرو می‌شوید که وسط سرهایشان را تراشیده و اطراف آن را مانند دستار باقی گذاشته‌اند، آنان را با ضربت خفیف شمشیر بترسانید، به نام خدا کارهای را شروع کنید، خداوند شما را از نیزه و طاعون حفظ کند. و به اسامه در حالی که عنقریب با سپاهش حرکت می‌کرد، گفت: آنچه را که رسول خدا دستور داد انجام بده. اول به قضاعه بعد به آبل برو. در هیچیک از اوامر رسول خدا کوتاهی نکن و در اجرای عهد و پیمان رسول خدا شتاب مکن.

**حرکت سپاه به سوی بلقاء:**

سپاه رفت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز به مدینه بازگشتند. این سپاه و فرمانده جوانش بیابان‌ها و صحراها را در این روزهای سوزنده، ماه یونیه درهم می‌نوردیدند. و پس از بیست روز به شهر بلقاء که مؤته در آن واقع است رسیدند، همانجایی که زید بن حارثه و یارانش جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در آنجا شهید شدند. در اینجا اسامه سپاه را فرود آورد و سپس به آبل حمله برد و سوارانش را به میان قبایل قضاعه فرستاد و هریک از اعدای خدا و رسول را که در برابر او ایستادند کشت، طوری که نرمی و ترحم و شفقت نمی‌شناخت. شعار مسلمانان در این جنگ و فریادشان این بود: ای منصور بمیران.

### غلبه اسامه رضی الله عنه بر دشمنان خدا و رسول:

مسلمانان در این جنگ‌ها کشتند و اسیر کردند و غنیمت گرفتند و دهاتی را که مقاومت کرد به آتش کشیدند. با این کارها اسامه انتقام پدرش و مسلمانان شهید شده در جنگ مؤته را گرفت و با این کار فرمان رسول خدا را عملی کرد که فرموده بود: سپاهیان اسلام وارد سرحدات بلقاء و داروم از سرزمین فلسطین شوند و این که در تاریکی‌های صبح بر سر کافران و دشمنان خدا فرود آیند و آنان را بکشند و بسوزانند. این کارها را پیایی انجام دادند، به طوری که دشمنان خبردار نشدند. پس از پایان کار با سپاه خود پیروزمندانه به مدینه بازگشت در حالی که سوار بر همان اسبی بود که پدرش بر روی آن شهید شده بود.

### بازگشت پیروزمندانه اسامه به مدینه:

اسامه رضی الله عنه با سپاه خود پیروزمندانه به مدینه بازگشت. پیروزی تعقیب دشمنان و واردشدن در سرحدات روم و دیار آنان او را مغرور نکرده بود. برگشت در حالی که کمی سنش به پیروزی او شکوه خاصی می‌داد. مهاجر و انصاری که قبلاً از فرماندهی او ناراضی بودند با کمال افتخار از دلاوری و اقدام شجاعانه او در آن جنگ‌ها گفتگو می‌کردند و گفته رسول خدا را تکرار می‌کردند که فرمود: او شایسته امارت است همانگونه که پدرش نیز شایسته این کار بود.

به خاطر هیچکدام از امراء سپاه پیروز، نگذاشت که اسامه را مجبور به تعقیب دشمن کنند. زیرا سیاستی که رسول خدا بر آن رفته و آنچه که در روح مسلمانان نیز نقش بسته بود، منحصر به تأمین سرحدات بین عرب و روم بود، رومی‌ها حتی با خودشان هم در باره جنگ با اعراب به خاطر انتقام یهود یا غیر یهودیانی که با مسلمانان دشمن بودند صحبت نمی‌کردند. این کاملاً طبیعی بود، زیرا نام امپراطوری روم و قدرتش لرزه بر اندام ملت‌ها می‌افکند، آنچه که در سال‌های اخیر حیات محمد صلی الله علیه و آله از نزاع و کشمکش بین روم و عرب روی داده بود، این قدرت بی‌نظیر را تغییر نداده بود. مگر نه این است که دحیه الکلبی در سال هفتم هجری یعنی سه سال پیش از وفات رسول به سوی هرقل رفت، در حالی که هرقل در اوج قدرت بود

و شاهد عظمت و قدرت روم شد! مگر نه این است که یهود در سال هفتم هجری پس از شکست در جنگ‌های خیبر و فدک و تیماء به سوی فلسطین سرازیر شدند، در حالی که دل‌هایشان پر از کینه و دشمنی نسبت به محمد ﷺ و پیروانش بود و کنکاش می‌کردند تا روم را علیه مسلمانان برانگیزند تا بر آنان چیره شوند، همانگونه که بر ایرانیان غلبه کردند! بنابراین، چاره‌ای نبود جز این که مسلمانان طبق سیاست خودشان به حمایت سرحدات خود از تجاوزات رومی‌ها اکتفا کنند و اسامه بعد از این که بر دشمنانش پیروز شد، به مدینه بازگردد تا در کنار ابوبکر و مسلمانان باشد، بدون این که جنگ با روم به خاطر او و دیگران بگذرد، بدون این که کسی انتظار داشته باشد که این جنگ دوباره دو سال بعد تجدید خواهد شد، ابوبکر ﷺ به حکم حوادث آن را آغاز می‌کند و جانشینان او آن را به پایان می‌رسانند و بر چنان امپراطوری عظیمی غلبه می‌کنند که در طول قرن‌ها مهابتی داشت که پیشانی‌ها در برابرش به زمین سوده می‌شد و از بیم حمله او تخت پادشاهان به لرزه می‌افتاد.

### ابوبکر ﷺ با اسامه در خارج مدینه ملاقات می‌کند:

اسامه ﷺ با سپاه پیروز بازگشت، به اطراف مدینه رسید، ابوبکر به استقبالش رفت، ابوبکر ﷺ در میان جماعتی از بزرگان مهاجر و انصار به دیدار اسامه رفت. همه خوشحال و تهلیل‌گویان بودند و اهل مدینه که به دنبال ابوبکر به سرعت راه افتاده بودند با فریادهای شادی و تحسین و تقدیر او را به خاطر شجاعت و قهرمانی و دلاوری سپاهش استقبال کردند. اسامه وارد مدینه شد، در حالی که هاله‌ای از افتخار پیروزی او را در بر گرفته بود، فوراً چهل روز و بیش از هفتاد روز، از روز حرکت اتفاق افتاد.

### تأثیر جنگ اسامه در عرب و روم:

بعضی از مستشرقین می‌کوشند تأثیر این جنگ را کم کرده و از میزان عظمت آن بکاهند، با وجود مسرت مسلمین از این پیروزی و تعظیم و تجلیل کسانی که این پیروزی را برای آنان به ارمغان آوردند.

(فکا) مستشرق نویسنده فصل اسامه در دایرة المعارف اسلامی می گوید: پیروزی اسامه در دل اهل مدینه شادی آفرید، پس از این که جنگ‌های رده آنان را غمگین ساخته بود، نصرت او در این غزوه از ارزش حقیقتی این فتح و پیروزی بزرگتر جلوه نمود، بلکه بعدها سرآغاز حمله‌هایی به شمار آمد که متوجه شام شد.

درست است که این جنگ با مقایسه با جنگ‌های امروزی بزرگ به شمار نمی‌آید و حتی در مقایسه با بعضی جنگ‌هایی که در آن عصر روی داد نیز بزرگ شمرده نمی‌شود. اسامه در این جنگ به این اکتفا کرد که قبایلی را که ناگهان بر آن‌ها حمله برده به دهشت افکند و از آنان غنیمت بگیرد بدون این که با سپاه روم روبرو شود. ولی آنچه که در آن شک و شبهه نیست، این است که این جنگ تأثیر عمیقی در حیات مسلمین داشت و نیز در حیات اعرابی که در باره انقلاب و شورش علیه مسلمین اندیشه می‌کردند و در حیات رومیانی که با آنان هم مرز بودند. اعراب دشمن مسلمانان به محض شنیدن خبر پیروزی این جنگ با خود گفتند: اگر این قوم نیرومند نبود نمی‌توانستند سپاهشان را برای حمله به قبایل نیرومند دور از خود بفرستند.

هرقل به محض این که اخبار این جنگ را شنید پریشان شد، سپاه نیرومندی به بلقاء فرستاد.

این جنگ دلیل رسایی بود بر این که روم و عرب حساب مسلمانان را داشته باشند، این غزوه عرب، شمال را که ماورای دومة الجندل می‌باشند، به مقامی رساند که دیگر روم و عرب در ایجاد فتنه و آشوب و تعرض و غلبه بر مدینه تلاش به خرج ندهند.

### رده عرب یا عامه است یا خاصه:

با آنکه جز در شمال در بقیه نواحی شبه جزیره کار اینگونه نبود، پیشتر دیدید که قبایلی در سایر مناطق حتی در سال‌های اخیر حیات محمد صلی الله علیه و آله سر به عصیان برداشتند، و حتی جماعتی از اهل این قبایل ادعای نبوت کردند. اگر حزم و دوراندیشی محمد صلی الله علیه و آله و قدرت و

نیروی ایمان مسلمین نبود، هرآینه روح نافرمانی و عصیان به نواحی بسیاری سرایت می کرد. پس از رحلت رسول، عرب در هر قبیله‌ای خواه به طور عام و خواه به طور خاص از اسلام برگشت، نفاق شایع شد، یهود و نصاری دشمنان اسلام سر برآوردند، مسلمانان به علت فوت رسول و کمی عده خود و کثرت عده دشمنان مضطرب شدند. احتیاج مبرم به سیاست حکیمانه‌ای بود که کارها را به حد کمال خود بازگرداند و این اسلام را در آغاز ظهور و حیاتش پیروز سازد.

این همان سیاست حکیمانه‌ای است که ابوبکر رضی الله عنه به کار بست هنگامی که دلاوران مسلمین را به جنگ‌های رده فرستاد، تا بر شورش کنندگان علیه دین خدا و خلیفه رسول خدا غلبه کنند.





## فصل پنجم:

### جنگ با نپردازندگان زکات

در همان هنگام که اسامه به سوی سرحدات روم پیش می‌رفت، خبر وفات نبی، عرب را به انقلاب علیه سلطان مدینه برمی‌انگیخت. انقلاب یمن با وجود کشته‌شدن عنسی شعله‌ورتر شد، مسیلمه در بنی حنیفه و طلحه در بنی اسد مردم را به تصدیق نبوت خویش فرا می‌خواندند و چنان در کار خود پیشرفت می‌کردند که عینه بن حصن در باره طلحه می‌گفت: پیغمبری است از دو قبیله قسم خورده یعنی اسد و غطفان از پیغمبر قریش در نزد ما عزیزتر است. محمد مرده است در حالی که طلحه هنوز زنده است.

#### اوایل خبرهای ارتداد:

رسولان، این اخبار بد دعوی نبوت و بدتر از آن را برای ابوبکر رضی الله عنه در آغاز خلافتش می‌آوردند. چون موضوع را برایش شرح دادند در جوابشان گفت: نروید تا رسولان امراء شما اخبار مخالفت و نافرمانی مهم‌تر و تلخ‌تر از آنچه وصف کردید از خرابی کارها بیاورند. دیری نگذشت که نامه‌های امرای رسول از هر طرف رسید و حاکی از مخالفت عام یا خاص بود. و این نامه‌ها را که حاکی از نافرمانی مسلمانان بود از بقیه مسلمانان که دین خود را حفظ کرده بودند مخفی ساخت. به همین نحو زمین اطراف ابوبکر یکپارچه آتش شد، او ناچار بود که این وضع را علاج کند چون نظیر چنین وضعی را مسلمانان از فتح مکه تا اسلام ثقیف ندیده بودند. این اضطرابی که عرب بدان دچار شده بود منتهی شد به این که قومی از دین اسلام برگشتند، در حالی که بقیه بر دین اسلام باقی مانده و از دادن زکات به ابوبکر خودداری می‌کردند.

خواه خودداری کردن آنان از تأدیه به حرص بر مال یا حيله گری آنان از سرباززدن از بخشش آن همانند حيله گری آنان در به دست آوردن و نگهداشتن منوط باشد و تا این حد در این راه پیش رفته باشند که حیات خود را در برابر مال فدا کنند.

### قبایلی که از دادن زکات به ابوبکر رضی الله عنه خودداری ورزیدند:

یا این که به این امر منوط باشد که پرداخت زکات را رشوه و خراجی می پنداشتند که پس از وفات رسول مجوزی برای پرداخت آن به کسی که اهل مدینه او را بر آنان امیر کرده نمی دیدند، در هر صورت آنان از پرداخت زکات خودداری کرده و اعلام کردند که در این باره از امر ابوبکر اطاعت نمی کنند.

مردمی که به مدینه نزدیک بودند چون قبایل عبس و ذبیان به نوع خاصی مخالفت داشتند. مسلمانان با آنان چه باید بکنند؟ جنگیدن با آنان پس از این که ابوبکر، مأموریت اسامه را تنفیذ کرد و در مدینه سپاهی باقی نماند آسان نیست. آیا راضی شوند به این که زکات نپردازند؟ و با این کار آنان را دلجویی داده و شاید از ایشان برای تنبیه کسانی که از اسلام برگشته اند کمک بگیرند؟ یا با آنان بجنگند و بدین وسیله بر تعداد دشمنان اسلام بیفزایند. در حالی که در غیاب سپاه جنگ با آنان چاره کار نیست؟

### عمر بن خطاب رضی الله عنه و جماعتی رأی به جنگ نکردن با آنان دادند:

ابوبکر بزرگان صحابه را جمع کرد و با آنان در باره جنگ با کسانی که از پرداخت زکات شانه خالی کرده بودند مشورت کرد. رأی عمر بن خطاب و جماعتی این بود که، نباید با کسانی که به خدا و رسول خدا ایمان آورده اند جنگید، باید از آنان برای غلبه بر دشمنان کمک گرفت. طرفداران این عقیده در اکثریت بودند، در حالی که طرفداران جنگ با آنان در اقلیت بودند. ظن غالب بر این بود که مجادله بین حاضران در باره این امر خطیر شدت و طول پیدا می کند. ابوبکر رضی الله عنه ناچار شد شخصاً وارد موضوع شده و از اقلیت طرفدار جنگ حمایت کند و در این مورد برای تأیید رأی خود شدت به خرج داد و گفت: قسم به خدا!

اگر یک ریسمان زانوبند شتر را که در زمان رسول می‌پرداخته‌اند نپردازند با آنان جنگ خواهم کرد.

عمر رضی الله عنه به این سخن عطف توجه نکرد، چون می‌دید که جنگ مسلمانان را با خطری مواجه خواهد کرد که عاقبتش ترسناک است، لذا با حالت غضبناکی گفت: چگونه آنان را بکشیم در حالی که رسول خدا فرموده: «مأمورم که مردم را تا نگویند لا إله إلا الله و محمد رسول الله بکشم و هر که این جمله را بر زبان آورد مال و خونس محفوظ است، مگر به حکم مشروع این کمله و حساب آنان با خداست».

ابوبکر رضی الله عنه در جواب دادن به عمر رضی الله عنه تردد و تأخیر نشان نداد و گفت: قسم به خدا کسانی را که بین نماز و زکات فرق بگذارند خواهم کشت. زیرا زکات حق مال است و رسول فرمود: مگر به حق آن. راویان این گفته ابوبکر را به گفته عمر تمام می‌کنند که پس از این سخن ابوبکر گفت: قسم به خدا دریافتم که خداوند سینه ابوبکر را برای جنگ گشوده است و دانستم که او برحق است.

این سخن ما را به یاد سخنانی می‌اندازد که بین رسول خدا و نمایندگان ثقیف هنگامی که از طائف آمده و آمادگی خود را برای قبول اسلام اظهار داشته و تقاضا می‌کردند که رسول خدا آنان را از نماز معاف بدارد، اما رسول خدا از قبول این پیشنهاد امتناع کرده و فرمود: دینی که نماز در آن نباشد خیر در آن نیست. شاید ابوبکر حدیث فوق را در نظر گرفته باشد که فرمود: قسم به خدا! کسانی را که بین نماز و زکات فرق بگذارند خواهم کشت.

### جماعاتی که از دادن زکات خودداری می‌کردند نمایندگان به مدینه فرستادند:

قبایل: عبس و ذبیان و متعلقان آنان از بنی کنانه و غطفان و فزاره جماعاتی به مدینه فرستادند، سپس این جماعات دو دسته شدند، یک دسته در ابرق از توابع رذه اقامت گزید و دسته دیگر به ذی القصه رفتند که از طریق نجد نزدیکترین قریه به مدینه است. رؤسای این

جماعات نمایندگانی از میان خود به مدینه فرستادند که بر بزرگان قوم وارد شدند و توسط آنان به ابوبکر پیشنهاد دادند که نماز بگذارند ولی از دادن زکات معاف باشند، جواب ابوبکر رضی الله عنه این بود که دیدید: قسم به خدا اگر ریسمان زانوبند شتری را که به رسول می‌داده‌اند نپردازند با آنان جنگ خواهم کرد.

### اوامر ابوبکر رضی الله عنه به اهل مدینه:

این نمایندگان به میان جماعات خود بازگشتند، در حالی که از اوضاع تدافعی مدینه نیز آگاه شده و دریافته بودند که مدافعینی ندارد. ابوبکر این احساس‌شان را دریافت، مردم را جمع کرد و گفت: مردم روی زمین کافر شده‌اند، نمایندگان آنان کمی عده شما را دیدند، شما نمی‌دانید آنان شب حمله می‌کنند یا روز و آنان هم اکنون در نزدیکترین فاصله شما هستند. این جماعت انتظار داشتند که پیشنهادشان را بپذیریم و با آنان مصالحه کنیم، ما قبول نکردیم و پیمان آنان را رد کردیم، لذا آماده و مجهز شوید. سپس علی و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود را خواست و آنان را بر دروازه‌های مدینه گماشت و به سایرین نیز دستور داد که در مسجد بمانند و آماده جنگ باشند.

### اولین جنگ در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه:

حدس ابوبکر درست بود. اهالی مدینه فقط سه روز منتظر ماندند، نپردازندگان زکات آرام آرام شروع به پیشروی به سوی مدینه کردند تا روحیه اهالی مدینه از تصمیم آنان به جنگ ضعیف شده و خلیفه از این فرض اسلام (زکات) درگذرد. دیدبانهایی که بر دوازه‌های مدینه گمارده شده بودند، آمدن آن جماعت را حس کردند و علی و زبیر و طلحه و ابن مسعود رضی الله عنه و مردان آنان را خبر ساختند. و این بزرگان اصحاب نیز به ابوبکر رضی الله عنه خبر دادند، ابوبکر در جواب‌شان پیغام فرستاد در جاهای خود بمانید، سپس با اهل مسجد سوار بر شتر به نزد علی و دیگران رفتند و به اتفاق از شهر خارج شده و به سوی جماعتی که می‌خواستند در زیر پرده شب به آنان خیانت کنند پیش رفتند. به فکر این قبایل خطور

نمی‌کرد که کسی بتواند در برابر آنان مقاومت کند، پس از اطلاعی که نسبت به وضع دفاع مدینه و ساکنان آن به دست آورده بودند. چون ابوبکر و همراهان ناگهان بر سر آنان ریختند وحشت‌زده پا به فرار گذاشتند، مسلمانان آنان را تا ذاحس تعقیب کردند، قبایل مزبور در این حمله افرادی به حالت ذخیره برای وقت احتیاج نگهداشته بودند. این افراد دریافتند که قبایل آنان در حال شکست و فرار بازمی‌گردند، در حالی که مسلمانان در تعقیب‌شان هستند، این عده کمکی در برابر آن‌ها قرار گرفتند و بین دو فریق در تاریکی شب جنگی در گرفت که برای کسی نتیجه‌اش معلوم نبود. افراد کمکی قبایل که در ذی‌حس بودند مشک‌های خالی آب را پر از باد کرده و با ریسمان آویخته و آن مشک‌های باد کرده را رودرروی شترهای اهل مدینه با پای خود می‌نواختند. این شتران شتران جنگ نبودند و با این سر و صداها و حیل‌های جنگی آشنا نبودند، همه آن‌ها رم کرده و با سواران خود بازگشته و به داخل مدینه رفتند.

### بازگشت مسلمانان به مدینه:

قبایل عبس و ذبیان و یاران آنان از فرار مسلمانان شاد شدند، و خیال کردند نتیجه ضعف بوده، برای افراد قبایل مستقر در ذی‌القصة بشارت فرستادند و ماجرا را به آگاهی آنان رساندند. اهل ذی‌القصة نزد آنان آمده و تبادل نظر کردند، رایشان بر این قرار گرفت که مادام ابوبکر با آنان بر طبق دلخواهشان مصالحه نکند مدینه را ترک نکنند. اما ابوبکر رضی الله عنه و مسلمانان در این شب پلک روی هم نگذاشتند و مشغول تهیه و تدارک مسلمانان بودند. پس از این که ثلثی از شب گذشت ابوبکر در رأس مسلمانان حرکت کرد، میمنه و میسر و ساقه را تعیین کرد و به شتاب رفتند، هنوز سپیده ندیده بود که با دشمن در یک دشت قرار گرفتند، بدون این که دشمن از ایشان کوچکترین صدایی بشنود.

### پیروزی قاطع مسلمانان در صبح همان روز:

و چگونه احساس آمدن آنان را می کردند، در حالی که به پیروزی خود اطمینان یافته و در خواب آرام و راحتی فرو رفته بودند. مسلمانان به محض رسیدن شمشیر در میان آنان نهادند بیدار شدند و با وحشت هرچه تمامتر به جنگ پرداختند. اما هیئات! مردان ابوبکر چنان کشت و کشتاری در میان شان انداختند که درمانده و پریشان شدند. خورشید طلوع کرد، در حالی که آنان شکست خورده و فرار می کردند. ابوبکر رضی الله عنه آنان را تا ذی القصره دنبال کرد و فراریان از مقابل آنان مانند چهارپایان می گریختند. در اینجا از تعقیب آنان خودداری کرد و با سپاه خود در منازل آنان در این محله فرود آمد، سپس نعمان بن مقرن صاحب میمنه خود را با عده ای در آنجا گذاشت، تا از کسانی که می خواستند به ابوبکر کمک کنند و نتوانستند دفاع کنند.

در اینجا انسان با کمال خضوع و خشوع در حالی که غرق در اعجاب است در مقابل ایمان و ثبات و حزم ابوبکر قرار می گیرد. این موقعیت ما را به یاد موقعیت های رسول می اندازد. این جنگ اول ابوبکر در میان جنگ های دیگرش جلال و شکوهی شبیه به جلال و شکوه جنگ بدر داشت. مسلمانان در روز جنگ بدر ایستاده بودند. محمد صلی الله علیه و آله در رأس آنان قرار داشت. تعدادشان سیصد نفر بود و با مشرکین اهل مکه که بیش از هزار نفر بودند می جنگیدند. در اینجا هم اهل مدینه، جنگاور و غیر جنگاور ایستاده بودند و ابوبکر رضی الله عنه در رأس آنان قرار گرفته بود که عده آنان در مقابل جماعات کثیر قبایل عنسی و ذبیان و غطفان و دیگر قبایل ناچیز بود. در آن روز محمد صلی الله علیه و آله در پناه ایمان خود و ایمان یارانش و نصرت خدا علیه مشرکین قرار داشت. اینجا نیز ابوبکر رضی الله عنه به ایمان خود و ایمان یارانش پناه برده بود، پیروز شد همانگونه که رسول خدا پیروز شد، پیروزی ابوبکر تأثیر زیادی در حیات مسلمانان داشت. با وجود این که انسان در مقابل این موقعیت ابوبکر دچار اعجاب می شود ذره ای عجب در او راه نیافت. ابوبکر از همان لحظه اول با خود عهد کرده بود که هر کاری را که رسول خدا انجام داده انجام دهد. این تصمیم ابوبکر بود و از آن عدول نمی کرد، جای تعجب نیست اگر ابوبکر رضی الله عنه در آنچه که خداوند در قرآن بر مسلمانان فرض کرده و در باره

صرف نظر کردن از چیزی که رسول خدا از آن صرف نظر نکرده معامله نکند، این سخن که در طول روزگاران جاویدان می ماند سخن رسول خداست که فرموده: «به خدا قسم! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ بگذارند، برای این که امر دین را ترک کنم تا زمانی که خداوند این دین را غالب سازد و یا در این دعوت هلاک شوم، آن را ترک نخواهم کرد». ابوبکر همین رویه را در پیش گرفت. هنگامی که یارانش او را از اجرای مأموریت اسامه باز می داشتند و ابوبکر رضی الله عنه همین موقعیت را داشت، وقتی که بزرگان مدینه با او در باره نپرداختن زکات قبایل گفتگو کردند این همان ایمان راستین است که هیچ قدرتی بر آن نمی چربد، زیرا ابوبکر مرگ را آسان می پنداشت و به همین دلیل بالاتر از هر چه در حیات بود قرار گرفت. این ایمان راستین که مرگ و تجملات دنیوی بر آن غلبه نمی کرد، همان ایمانی بود که اسلام را در آن وقت نازک و دوره خطرناک در عین صفا و کمالی که به عهد رسول حاصل کرد نگهداشت. حق داری اگر از خودت بررسی: کار مسلمانان به کجا می انجامید، اگر ابوبکر رأی عمر رضی الله عنه و یاران او را در مورد کسانی که می خواستند زکات نپردازند قبول می کرد و در این باره با آن معاهده می بست؟ گمان نمی کنم لازم باشد که تو را به جواب آن هدایت کنم، زیرا تو بهتر از من جواب آن را می دانی. قبایل زیادی از عرب بودند که اخیراً از بت پرستی دست کشیده و اسلام آورده بودند. اگر ابوبکر راضی می شد از یکی از فروض اسلام صرف نظر کند معاملات دیگری نیز مطرح می شد و توقعات فزونی می یافت و طلیحه و مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت در آنچه محمد صلی الله علیه و آله از نزد خدای خود آورده به شک می افتادند و این قبایل تازه مسلمان شده نیز به تصدیق و تأیید و پیروی آنان می پرداختند، شاید به آنان ایمان آورده و آنان را برای غلبه بر دین حق یاری می کردند. تو می دانی میزان تأثیر دوراندیشی ابوبکر رضی الله عنه و پیروزی او را در ذی القصة بسنجی وقتی که اطلاع حاصل می کنی که مشرکین بنی ذبیان و عبس ناگهان بر مسلمانان داخل خود تاخته و همه را یکجا به قتل می رسانند.

این عمل ناجوانمردانه آشکار که انتقام پست و خشم و احساس ذلت و خواری، محرک آن بود باعث شکوهمندی مسلمانان شد و ثبات و استواری آنان را در دین حق در هر قبیله فزونی بخشید و مستنکفین را وادار کرد که با سرعت و شتاب زکات خود را برای خلیفه رسول خدا بیاورند.

آنان می دیدند که ابوبکر به قوت ایمان خود بر این مرتدین غلبه کرد، در حالی که اسامه در مرزهای روم بود، لذا یقین حاصل کردند که پیروزی از آن دین حق و ایمان به آن است و این انتقام پستی که قبایل بدان متوسل شدند ننگ شکست را از آنان برطرف نمی سازد و عنقریب باید قیمتی این انتقام را هرچه گرانتر پردازند.

چگونه می توانستند در این انتقام تردید کنند، چون ابوبکر قسم خورده بود که از هر قبیله بیش از تعدادی که از مسلمانان کشته اند بکشد. و یقیناً هنگامی که جیش اسامه بازگردد، و وقت از این گناهان برسد این کار را عملی خواهد ساخت.

### اهل قبایل زکات خود را به ابوبکر رضی الله عنه می پردازند:

پس از پیروزی ابوبکر در ذی القصه مسلمانان از هر قبیله با شتاب هرچه تمامتر زکات خود را به خلیفه رسول خدا می پرداختند. اولین کسانی که شروع به تأدیه زکات کردند صفوان و زبرقان از رؤسای بنی تمیم و عدی بن حاتم طائی از قوم طی بود. مردم با شادی و سرور از سفرای این عشایر استقبال کردند. و مردم وقتی یکی از آنان ظاهر می شد به همدیگر می گفتند: این پیام آور شر است و ابوبکر می گفت: نه این بشارت دهنده خیر است، حامی است تارک نیست. مردم به ابوبکر جواب می دادند: تو همیشه بشارت خیر می دهی!! ابوبکر غلو نمی کرد وقتی که می گفت: این ها حامیان ما و مبشران خیراند. مسلمانان در مدینه و نقاط مجاور احتیاج به تکیه گاهی داشتند که بدان پشت گرم شوند پس از این که دیدند نزدیک بود موجودیت شان به خطر بیفتد.

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفته است: «پس از وفات رسول خدا در جایی قرار گرفتیم که اگر خداوند نعمت وجود ابوبکر را بر ما ارزانی نداشته بود ناپود می شدیم.



همه ما قرار گذاشتیم که برای بچه‌های شتر که از زکات مواشی بگیریم با مانعین زکات نجنگیم و خدا را پرستش نماییم تا قلب ما به اسلام اطمینان کامل یابد، خداوند ابوبکر را مصمم به جنگ آنان کرد. قسم به خدا! ابوبکر راضی نشد از آنان جز این که یا به امر خفت آوری تن در دهند یا جنگ فراردهنده را بپذیرد. امر خفت آورتر این بود که اقرار کنند به این که هر که از آنان کشته شود جهنمی است و هر که از ما کشته شود بهشتی است. و این که خونبهای کشتگان ما را بدهند، هر چه از آنان بگیریم غنیمت حساب شود، هر چه از ما بگیرند به ما پس بدهند.

و اما جنگ فراردهنده عبارت بود از این که از دیار خود بیرون روند.»  
مردم از این که خداوند ابوبکر را پیروز کرد اطمینان و آرامش خاطر یافتند و مسلمانان از تمام قبایل برای پرداخت زکات آمدند.

### بازگشت اسامه رضی الله عنه از سرزمین روم:

در این موقع اسامه از سرزمین روم باز می‌گشت، در حالی که مظفر و پیروز و غنیمت آورده بود غنایمش را پیشاپیش قشون می‌راند و سپاهش به دنبالش بود، ابوبکر و بزرگان صحابه در جرف آنان را استقبال کردند، مردم به دنبال ابوبکر و یارانش آنان را در میان گرفته آوازه‌های عزت و افتخار و پیروزی می‌خواندند. اسامه فوراً به مسجد رفت، لوایی را که رسول خدا برایش بسته بود در زمین استوار کرد، نماز شکرگزاری به جای آورد، به خاطر این که خداوند او را پیروز گردانیده و به نیروی سپاه مسلمین کلمه حق و دین هدی را گرانیامیه ساخته بود. این‌ها همه چه بود؟ آیا معجزه نبود که خداوند می‌خواست با این معجزه پیروزی دینش را کامل کند! آیا این پایمردی‌ها قضا و قدر تصادفی بود، تعاونی که در تمام نواحی شبه جزیره جریان پیدار کرد و عزم مسلمانان را در هر قبیله مصمم ساخت و سر آنان را در برابر دشمنان بلند کرد و هیچ مرتدی نمی‌دانست به آنان چه بگوید و در حقانیت عقایدشان تردید کنند!!

## ابوبکر رضی الله عنه بار دیگر برای جنگ با کسانی که از دادن زکات خودداری می کردند، از مدینه خارج می شود:

ابوبکر با هشیاری و محکم رائی و دقتی که در سنجش امور داشت مصلحت چنان دید که دشمنانش راحت نباشند و ذلت شان دوچندان گردد، لذا به اسامه رضی الله عنه و سپاهیاناش گفت: استراحت کنید و خستگی دور کنید. اسامه را جانشین خود در مدینه کرد، سپس مردان شیخون پیشین را صدا کرد که با او از مدینه خارج شده به سوی ذی القصه بروند. مسلمانان از او خواهش کرده و گفتند: قسم می دهیم تو را به خدا ای خلیفه رسول خدا خودت را حفظ کن و شخصاً به جنگ مرو، زیرا اگر شما دچار خطر و مصیبتی شوید نظام مردم از بین می روند و بودند برای دشمن سخت و خطرناک است، مردی را برای این کار بفرست، اگر او کشته شد دیگری را. ولی ابوبکر رضی الله عنه هرگاه تصمیم به کاری می گرفت منصرف نمی شد، لذا به آنان گفت: نه! قسم به خدا، این کار را نمی کنم. و شخصاً شما را یاری می دهم. با اطرافیانش با آرایش جنگی میمنه و میسر و ساقه، مانند دفعه پیش از مدینه خارج شد و بر اهل ربه در ابرق پشت ذی القصه فرود آمد. در اینجا با عبس و ذبیان و بنی بکر جنگ کرد و بر آنان پیروز شد و آنان را از مکان های خود بیرون راند. ابرق در ملک بنی ذبیان واقع شده بود. پس از این که از آنجا جلا کردند، ابوبکر اعلام کرد که ابرق جزو ملک او و ملک اصحاب او گردید. و گفت: تملک این سرزمین بر بنی ذبیان حرام است و این را خداوند به غنیمت به ما داده است. این اماکن پس از آن نیز در تصرف مسلمانان باقی ماند و ابوبکر حاضر نشد آن را به بنی ثعلبه پس بدهد چه پس از اینکه کارها استقرار یافت می خواستند به منازل خود بازگردند. شورش و غایله کسانی که می خواستند از دادن زکات خودداری کنند پایان یافت. این تلخی و سختی پایان گرفت و مدینه با وجود سپاه اسامه به منتهای عزت و قوت رسیده و بر اثر غنائم جنگی حاصل از پیروزی جیش اسامه و زکات مسلمانانی که زکات خود را دو مرتبه پرداختند غرق در نعمت و مال و فراوانی شد. آیا وقت آن نرسیده که بنی ذبیان و عبس و غطفان و بنی بکر و دیگر قبایل نزدیک به مدینه از نافرمانی خود

بازگردند و ابوبکر را قبول داشته و در مقابل امر خدا و خلیفه رسول خدا تسلیم شوند؟ انقلاب عسسی در یمن درهم کوبیده شد و نابود گشت. مسلمانان در سرزمین روم به پیروزی رسیدند. ابوبکر در لباسی از نیروی ایمان ظاهر شده که هیچ قدرتی بر آن چیره نخواهد شد. این قبایل تا روز وفات رسول خدا مسلمان صادقی بودند، به صلاح آنان است که دوباره به حوزه اسلام بازگشته و دست اطاعت به سوی صدیق دراز کنند و در دفع دشمنان او و دشمنان خدا او را همراهی کنند. این ها چیزی است که عقل آن را می پسندد و زبان حوادث بدان حکم می کند. این مسلمانان از مهاجر و انصار همانهایی هستند که به نیروی ایمان بر اهل شبه جزیره غلبه کردند و هم اکنون چنان قدرتی دارند که در روزهای جنگ بدر و جنگ های اول رسول هیچگاه چنین قدرتی نداشته اند. مکه و طائف با آنهاست و در همه سرزمین ها به قدرت آنان اعتراف کرده اند. در میان اهالی این قبایل شورش کننده مسلمانانی هستند که اگر این قبایل بخواهند بعضی از آنان را فریب دهند نخواهند توانست بزرگان آنان را فریب دهند، از ترس شورش ها و فتنه هایی که ممکن است طرفداران و نزدیکان و متعلقان این بزرگان برپا کنند.

آیا حکم عقل را قبول کردند و ندای منطق را شنیدند؟

### شکست خوردگان به طلیحه و بنی اسد پناه بردند:

هرگز! قدرت، آنان را به سوی گناه سوق داد و غرور آنان را نسبت به خدا بی اعتنا کرد، و این مثل در باره آنان مصداق پیدا کرد: عناد ایجاد کفر می کند. به همین سبب از مساکن خود جلای وطن کرده و به طلیحه بن خویلد در بنی اسد که ادعای پیغمبری می کرد پناه آورده و نسبت به نعمت اسلام که خداوند به آنان عطا کرده بود کفران نعمت کردند. مسلمانانی هم که در بین آنان بودند و بر دین خود ثابت مانده بودند نتوانستند در مقابل عناد و کفران مقاومت کنند، آنان نیز برخلاف میل همراه منزهزمین به راه افتادند. پیوستن این متمردين، قدرت طلیحه و مسیلمه را فزونی بخشید و روح تمرد در یمن را تقویت کرد. به همین سبب ابوبکر رضی الله عنه تصمیم گرفت در همان موقعیت اول خود باقی مانده و با آنان بجنگد تا امر

پروردگار تمام شود. اگر این قبایل به حکم عقل و منطق گوش فرا می‌دادند، این کارشان در تزلزل عزم طلیحه و نظایر او مؤثر می‌شد و شبه جزیره به زیر سایه صلح و اسلام درمی‌آمد.

### موقعیت قبایل نسبت به ابوبکر و موقعیت ابوبکر رضی الله عنه نسبت به آنها:

هیچ دلیلی و برهانی برای این عناد و دشمنی و شورش و انقلاب علیه اسلام نمی‌توانی پیدا کنی، جز آنچه قبلاً بیان داشتیم که عبارت است از تعصب قبایل و علاقه شدید آنها به قدرت و استبداد در رأی. و تا حدی در این حفظ قدرت قبیله‌ای غلو کرده بودند که جز قدرت هیچ چیز نمی‌توانست از سرکشی آنان جلوگیری کند. هنگامی که به مدینه حمله بردند و به عقب برگردانده شدند، یا هنگامی که از بعضی از مساکن خود رانده شدند، طبیعت و خوی بادیه‌نشینی و بدوی آنان را به خونخواهی شخصی برمی‌انگیخت و به خاطر همین خونخواهی شخصی بود که به بنی اسد و طلیحه ملحق شدند، شاید با کمک آنان ننگ شکست و خواری را از خود بزدايند و عزت و بزرگواری را به خود بازگردانند.

و اما ابوبکر رضی الله عنه تا جایی اعتلا یافت که فوق اعتبارات و ارزش‌های قبیله‌ای و وابستگی‌های آن قرار گرفت و با تمام وجود و روح و اندیشه و عزمش به اجرای نقشی که رسول خدا ترسیم کرده بود پرداخت. این همان سیاستی بود که در روز بیعت اعلام داشت و همین سیاست رفت تا روزی که وفات یافت.

## فصل ششم:

### آماده‌شدن برای جنگ‌های رده

ابوبکر رضی الله عنه عیس و ذبیان و بنی بکر و کسانی را که با آنان بودند از مساکن خود در ابرق بیرون راند. و آنان در حال هزیمت به نزد طلیحه بن خویلد در بزاخه رفتند. ابوبکر اعلام داشت که خداوند این سرزمین را به عنوان غنیمت به او داده و آن را به صاحبان خود بازپس نخواهد داد و ابرق را به سواران مسلمانان تخصیص داد و سایر بلاد ربذه را چراگاه کرده و آن را برای کسانی که ایمان آورده‌اند صدقه قرار داده است. صدیق به مدینه بازگشت در حالی که در باره وسیله غلبه بر کسانی که از اسلام برگشته بودند می‌اندیشید. شایسته نبود آنان را به حال خود بگذارد که در نواحی مختلف شبه جزیره ایجاد فتنه و آشوب نموده و بر دین خدا بشورند و نیز شایسته نبود که با آنان مصالحه و معامله کند پیش از این که به سوی خدا بازگشته و مجدداً اسلام را قبول کنند.

### تقسیم جیش اسامه به لواها برای جنگ با مرتدین:

ابوبکر رضی الله عنه در مدینه ماند، تا اطمینان یافت که سپاه اسامه جمع شده با آن سپاه به ذی القصه رفت و آن را به یازده تیپ تقسیم کرد و بر هر تیپی امیر گماشت و برای هریک فرمانی صادر کرد. فرمان او این بود که از مسلمانان نیرومندی که از میان آنان می‌گذرند کمک بگیرند و به جنگ مرتدین بروند<sup>(۱)</sup>. و برای حراست مدینه نیرویی که از همه نیروها از

---

۱- ابوبکر رضی الله عنه این تیپ‌ها را از حیث تعداد افراد و قدرت فرماندهی به تناسی تعداد نفوس و قوت قبایل و شدت پافشاری آنان در ارتداد و نافرمانی از اسلام تعیین و اعزام می‌کرد، لذا خالد بن ولید را به فرماندهی تیپ اول برای جنگ با طلیحه بن خویلد از بنی اسد منصوب کرد، و چون از او فارغ شود به جنگ مالک بن نویره زعیم بنی تمیم در بطاح بشتابد. بنوأسد و بنوتمیم نزدیکترین قبایل مرتد به مدینه بودند، طبیعی بود که مسلمانان حمله را از آنان شروع کنند تا شکست آنان موجب تضعیف نیروی

لحاظ تعداد کمتر بود نگاهداشت. زیرا در آن وقت مدینه مصون از تجاوز و از حمله متجاوزین در امان و در خصب نعمت بود که این فراوانی نعمت به مردمانش اطمینان به زندگی می‌بخشید. چگونه قبیله‌ای می‌توانست به مدینه حمله ببرد در حالی که همه حملات از آنجا آغاز می‌شد و گوش مردم از اخبار پیایی پیروزی سپاهش پر شده بود و دلاوری‌هایش دفع این سپاه را غایت آرزوی شورشیان ساخته بود.

### ابوبکر رضی الله عنه در مدینه مرکز رهبری کل:

دیگران گردد. بدیهی است خالد شایسته‌ترین فرماندهان بود که تیپ او پیروزی برایش به ارمغان آورد. عکرمه بن ابوجهل را به فرماندهی تیپ دوم منصوب کرد و او را مأمور جنگ با مسیلمه از قبیله بنی حنیفه در یمامه کرد. سپس شرحبیل بن حسنہ را به فرماندهی تیپ سوم منصوب کرد که با کمک عکرمه در جنگ با مسیلمه شرکت نموده، پس از شکست مسیلمه در قضاعه برای کمک به عمرو بن عاص به او ملحق شود. یمامه در مقابل عکرمه و شرحبیل سر فرود نیاورد و تسلیم نشد و این خالد بن ولید بود که پس از این که مسیلمه را در جنگ عقرباء بکشت در یمامه بر اهل رده غلبه کرد. ابوبکر مهاجر بن ابی امیه مخزومی را به فرماندهی تیپ چهارم منصوب کرد که با سپاهیان عسسی در یمن و عمرو بن معدی کرب زبیری و قیس بن مکشوح مرادی و سپاهیان آن دو ستیز کند و پس از فراغت از جنگ با آنان به کنده و حضرموت برود و با اشعث بن قیس و مرتدین همراه او بجنگد. تیپ پنجم را به تهامه یمن فرستاد و سوید بن مقرن اوسی را به فرماندهی آن گماشت، علاء بن حضرمی را به فرماندهی تیپ ششم منصوب کرد که به جنگ حطم بن ضبیعه منسوب به برادری بنی قیس بن ثعلبه و مرتدین همراه او در بحرین بشتابد. و حذیفه بن محصن غلفانی از حمیر را در رأس تیپ هفتم قرار داد که به جنگ تاجدار لقیط بن مالک ازدی که در عمان ادعای نبوت می‌کرد برود. عرفجه بن هرثمه را نیز در رأس تیپ هشتم قرار داد و به مهر گسیل داشت. طبیعی بود که ابوبکر این تیپ‌های مجهز را که دارای افراد کارآزموده و فرماندهان نامدار بودند به جنوب شبه جزیره که مردمان دلاوری داشت و در ارتداد خود بسیار مصر بودند بفرستد. به شمال شبه جزیره نیز سه تیپ فرستاد، در رأس یکی از این سه تیپ عمرو بن عاص قرار داشت که مأمور قلع و قمع اهل رده قضاعه بود و در رأس تیپ دوم معن بن حجاز سلمی قرار گرفته بود که مأمور جنگ با بنی سلیم و مردم هوازن که همراه او بودند شد. خالد بن سعید بن عاص نیز مأمور پاکسازی بلندی‌های شام از اهل رده شد.

از آن روز به بعد ابوبکر در مدینه اقامت کرد و آنجا را ترک ننمود. نه به علت بی‌میلی از مشارکت با مسلمانان در رویدادها، بلکه به خاطر این که مدینه مرکز ستاد همه سپاه شده بود و مرجعی بود برای صدور اوامر حرکت سپاهیان از جایی به جایی. یکی از فرمانهایی که ابوبکر به فرماندهانش داده بود این بود که، هیچ فرماندهی پس از پیروزی بر جماعتی به جنگ جماعت دیگر نرود، مگر با اجازه او، زیرا ابوبکر مؤمن بود به این اصل که وحدت رهبری در جنگ قسمتی است از آنچه بدان سیاست حکیمانه را می‌توان اجرا کرد و همین وحدت رهبری است که غلبه و پیروزی را تأمین و تضمین می‌کند.

### ابوبکر رضی الله عنه فرماندهان تیپ‌ها را از مهاجرین انتخاب کرد:

جماعتی از انصار ملاحظه کردند که ابوبکر فرماندهان خود را از مهاجرین انتخاب کرده و آنان را از این امر بی‌بهره گذاشته است. در حالی که ابوبکر این کار را به خاطر این کرده بود تا اهل مدینه که بیشتر از دیگران به امر دفاع واردند و از همه در دفع دشمنان از مراکز مدینه کوشاتر و جدی‌ترند در رأس قوای دفاعی مدینه باشند. ولی ظن دیگران این بود که ابوبکر این کار را به خاطر ترس از آنان پس از اختلافی که در سقیفه بنی ساعده پیش آوردند انجام داده و مجوز دیگری ندارد. این تیپ‌ها را به خاطر جنگ با مرتدین تشکیل داد، در حالی که ایمان مهاجر و انصار به خدا و رسول تفاوتی ندارد، ترس از انصار در این جنگ مجوزی ندارد. اگر این تأویل در شأن انصار جایز باشد همین‌طور در شأن بزرگان مهاجرین نظیر علی و طلحه و زبیر و عمر رضی الله عنه که در مدینه ماندند. تا مشاور ابوبکر باشند و مرکز ستاد سپاه با نقشه‌ها و مشاورات آنان نیرومند باشد نیز باید درست باشد.

### ابوبکر رضی الله عنه بالاتر از هر شک و شبهه:

ابوبکر از چه می‌ترسید؟ او به میل و رغبت خود عهده‌دار خلافت نشد، بلکه اصحاب رأی در مدینه او را صالح‌ترین فرد برای این امر تشخیص دادند. از روزی که سرپرستی این امر را به عهده گرفت با تدبیر در مشکلات خلافت آشکار و ثابت کرد که این امر خطیر را فقط به

عنوان فداکاری در راه خدا به عهده گرفته است. پس از پایان بیعتش خطبه‌ای برای مردم ایراد کرد که در آن گفت: اما بعد، من این کار را قبول کردم، در حالی که آن را دوست نداشتم. و قسم به خدا دوست داشتم یکی از شما عهده‌دار آن می‌شد. بازهم خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: بدبخت‌ترین مردم در دنیا و آخرت پادشاهانند. مردم از فرط دهشت سرشان را بالا گرفتند، پس گفت: چرا چنین به من نگاه می‌کنید! شما خیلی زود سرزنش و ملامت می‌کنید. در میان پادشاهان هستند کسانی که چون پادشاه شدند، خداوند آنان را از آنچه خود دارند روگردان می‌کند و به مال مردم متمایل می‌سازد. آنان مانند سراب فریبنده‌اند، ظاهری شاد دارند و باطنی غمگین. منزل ابوبکر در سنج بود نزد همسرش حبیبه دختر خارجه، منزل بدوی کوچکی بود. پس از بیعت نه منزلش را عوض کرد و نه تغییری در آن ایجاد نمود، شش ماه در آن اقامت نمود. صبح‌ها پیاده از سنج به مدینه می‌آمد، خیلی کم سوار بر اسب می‌شد. در ضمن خلافت تجارت لباس می‌کرد، پس از این که دید مسئولیت‌های دولت دشوارتر از آن است که با تجارت وفق دهد، گفت: قسم به خدا! کار مردم و تجارت باهم سازگار نیست! و جز با فراغ خاطر نمی‌توان به کارهای مردم پرداخت. خانواده‌ام باید از راه دیگری زندگی‌شان تأمین شود. تجارت را ترک کرد و از طرف بیت المال مسلمین حقوقی برای خود و عایله‌اش معین شد. هنگام وفات گفت: هرچه از مال مسلمین نزد ماست به بیت المال برگردانید، زیرا من از این مال چیزی نمی‌گیرم، زمین را هم که در فلان جا دارم بابت مالی که گرفته‌ام به بیت المال واگذار کنید. عمر خطاب رضی الله عنه پس از این که جانشین ابوبکر شد زمین مزبور را به نام بیت المال مسلمین تصرف کرد و گفت: ابوبکر کار خلفای بعد از خود را سخت مشکل کرد.

مردی که چنین شأن و مقامی دارد از چه می‌ترسد؟ سزاوار نبود که در روز تعیین فرماندهان تیپ‌های یازده گانه سپاه بترسد در حالی که عظمت و بزرگواری او نه تنها در بین مسلمین، بلکه در میان همه عرب با حسن رأی و صدق و ایمان و مبالغه در فداکاری که بعضی از صفات او در تمام دوره حیاتش بود ثابت و استوار شده بود و این شخصیت و



عظمت در این زمان که پیری سرش را با شکوه کرده بود، پس از گذشت سالیان دراز از عمرش و تصدی خلافت رسول خدا به اوج قوت و صفای خود رسیده بود. به همین سبب کسی در مقاصد او شک و تردید نمی‌کرد و در اجرای اوامرش تعلل و تردید به خرج نمی‌داد.

### تیپ خالد بن ولید ؓ:

تیپی که خالد به فرماندهی آن منصوب شد بزرگترین تیپ‌های یازده‌گانه و قوی‌ترین آن‌ها بود که بهترین و برگزیده‌ترین جنگاوران مهاجر و انصار در آن بودند. شاید خالد اولین فرماندهی بود که آنان را برگزیده بود. عنقریب خواهید دید که در جنگ‌های رده بهترین امتحان را می‌دهند، در جنگ‌های عراق و شام نیز امتحانی دادند که روزگار آن را کهنه نخواهد کرد و فراموشی بر آن عارض نخواهد شد.

### خالد بن ولید ؓ جنگاور بی‌نظیر و شمشیر خدا:

جای تعجب نیست اگر تیپی که خالد در رأس آن قرار گرفته چنین باعظمت باشد. زیرا خالد جنگاور بی‌نظیری بود که هیچکس بر او غالب نمی‌شد. خداوند موهبت خود را به او بخشیده بود همانگونه که به سرداران بزرگ تاریخ: اسکندر و چنگیز و یولیوس و هانیپال و ناپلئون بخشیده بود. قهرمان با اقدام و سوار مقاتلی بود، سلامت حکم و تدبیری داشت که در جنگ او را از هر خطری حفظ می‌کرد. در جنگ‌ها مدیر و فرماندهای بود که اسرار جنگ به او الهام می‌شد و جزئیات و کلیات امر بر او ظاهر می‌گشت. همه مردم به این حقیقت گواهی می‌دادند. هنگامی که فرماندهی سپاه اسلام در جنگ مؤته به عهده داشت رسول خدا او را «شمشیر خدا» لقب داد، خالد در این جنگ پس از کشته‌شدن زید بن حارثه فرمانده سپاه و جعفر بن ابوطالب و عبدالله بن رواحه فرماندهی قشون را به عهده گرفت و آن را سالم و بدون پیروزی بازگردانید در حالی که ننگ شکست را از آن دور کرده بود. خالد همینطور در همه وقایع شمشیر خدا بود تا روزی که مرد. خالد قبل از این که اسلام بیاورد، قهرمان

نامدار و سوار بی نظیر و ممتاز قریش بود. و در جنگ‌های بدر و احد و خندق در رأس قوای مشرکین قرار داشت. از صفات سربازی او خشونت مایل به شدت و سختگیری و سرعت عملی بود که اگر سلامت تدبیر به همراه نداشت برای او خطرناک بود. از این جهت از هیچکس و یا هیچ هم‌وردی نمی ترسید. هنگامی که رسول خدا پس از عهد حدیبیه برای حج عمره به مکه رفت و سپس به مدینه بازگشت، خالد بن ولید رضی الله عنه در میان جماعتی از قریش ایستاده و می گفت: بر هر صاحب شعوری آشکار گردید که محمد صلی الله علیه و آله نه ساحر است و نه شاعر و سخنش کلام خداست. شایسته است هر صاحب عقلی از او پیروی کند. به همین سبب بین او و عکرمه بن ابوجهل گفتگویی بر سر این موضوع در گرفت که خوشنوش به حدی نبود که سرانجامش ترسناک باشد. و ابوسفیان در این اجتماع نبود. و پس از این که از مسلمان شدن خالد آگاه شد او را خواست و از او پرسید آیا آنچه در باره تو نقل کرده‌اند درست است؟ خالد جواب داد: درست است، من مسلمان شده و به رسالت محمد شهادت داده‌ام، ابوسفیان خشمناک شد و گفت: قسم به لات و عزی اگر بدانم آنچه تو می گویی درست است قبل از محمد با تو ستیز می کنم. خالد با حدتی که عزت نفس او را ابراز می داشت جواب داد: قسم به خدا او برحق است علی رغم کسانی که ظن باطل برده‌اند.

خالد بن ولید به مدینه رسید و پس از مدت کمی مقام او در نزد مسلمانان اعتلا یافت و به عنوان قهرمان توصیف شد. در جنگ مؤته سیف الله بود، پس از آن نیز شمشیر خدا بود، خداوند عراق و شام را وسیله او فتح کرد و دو امپراطوری بزرگ ایران و روم را که در آن روزگار صاحب امر و نهی در شؤون عالم بودند وسیله او خوار و ذلیل ساخت. جای تعجب نیست که ابوبکر او را امیر بزرگترین سپاهش قرار دهد. و جای تعجب نیست که خالد در جنگ‌های رده و دیگر جنگ‌ها دلاوری‌ها به خرج داده باشد که پس از این از آن‌ها یاد خواهیم کرد.

### هجوم صلحی قبل از جنگ‌های رده:

آیا ابوبکر رضی الله عنه این تیپ‌های یازده گانه را بلافاصله پس از تجهیز روانه جنگ کرد؟ و آیا همه آن‌ها را باهم فرستاد؟ این‌هاست آنچه راویان ذکر کرده‌اند اگرچه جریان وقایع خلاف آن را ثابت می‌کند. ولی به هر حال قبل از اعزام این تیپ‌ها هجوم صلحی خود را که به بهترین وجهی آن را تمهید کرده بود آغاز کرد. به این صورت که نامه‌ای در میان مردم شبه جزیره انتشار داد که در آن خطاب به عوام و خواص اهل شبه جزیره سؤال کرده بود که، آیا از اسلام بازگشته یا بر آن ثبات نموده اید. این نامه با ستایش خدا و این که محمد را به عنوان بشارت‌دهنده و ترساننده فرستاده آغاز شده و سپس به وفات رسول پس از تبلیغ رسالت خود به مردم اشاره نموده و این که خداوند این حقیقت را برای مسلمانان روشن نموده و فرموده است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰]. «ای محمد، تو می‌میری همانگونه که دیگران مردند» ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ [الأنبياء: ۳۴] «هیچکدام از افراد بشر را قبل از تو (در این جهان) جاویدان نساختم» (و تو نیز جاویدان نخواهی ماند) ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]

«محمد فقط پیام‌آور از طرف خدا بوده و قبل از او نیز رسولان دیگری آمده‌اند آیا اگر او مرد یا کشته شد به حال اولیه خود بازمی‌گردید؟ هرکس از دین خود بازگردد زبانی به خدا نمی‌رساند، خداوند هرآینه شکرگزاران را پاداش خواهد داد». ابوبکر رضی الله عنه می‌خواست با ذکر این آیات فتنه‌ای را که دیگران با اشاعه اکاذیبی منتشر کرده و می‌گفتند: اگر محمد رسول برحق خدا بود هرگز نمی‌مرد فرونشاند. پس از فراغت از این مقوله و سفارش مردم به پرهیزگاری و توسل به دین حق چنین آورده بود: به من خبر رسیده که بعضی از شما از دین حق پس از قبول و عمل بدان بازگشته خدا را فریب داده و در کار خدا نادانی نموده و از شیطان اطاعت کرده اید. من اینک فلانی را در رأس قشونی از مهاجر و انصار برای بهبود امور به سوی شما فرستادم دستور داده‌ام با کسی جنگ نکند و کسی را نکشد... آنان را به سوی خدا فرا خواند هرکسی که این دعوت را پذیرفت و بدان اقرار و عمل کرد از او

پذیرفته است و هر که استنکاف کرد دستور داده‌ام به خاطر این سرپیچی با آنان بجنگد، آنان را بکشد و بسوزاند، زنان آنان را مانند جواری به غنیمت بگیرد، از هیچکس جز اسلام پذیرفته نخواهد شد. هر که ایمان آورد به نفع اوست و هر که سرپیچی کند از قدرت خدا نخواهد کاست. به رسول خودم دستور داده‌ام که این نامه را در هریک از مجامع شما بخواند و دعوت به اذان کند.

بدین ترتیب هرگاه مسلمانان اذان می‌گفتند و حاضران نیز در پاسخ آنان به اذان گفتن مبادرت می‌ورزیدند با آنان کاری نداشتند در غیر این صورت از آنان می‌پرسیدند بر چه دینی هستند اگر امتناع می‌ورزیدند با آنان می‌جنگیدند.

ابوبکر رضی الله عنه این نامه را در تمام نقاط شبه جزیره پخش کرد. با این کار می‌خواست به متمردین فرصت تفکر بدهد، بسیاری از مسلمین به دنبال دعوت کنندگان مرتدین روانه شدند از ترس این که اگر بر اسلام خود باقی بمانند ممکن است صدمه‌ای ببینند. چون خود را در میان دو نیرو ببینند به سوی اسلام تمایل پیدا می‌کنند یا لااقل از یاری سرکردگان رده خودداری می‌کنند. با این سیاست از خونریزی جلوگیری می‌شود و اراده بسیاری از اهل رده سست می‌گردد و از مقاومت بازمی‌مانند. قریباً ملاحظه خواهی کرد که این ابتکار و این هجوم صلحی ابوبکر در اعمال نیت او چه اثر عظیمی داشت.

### کوشش ابوبکر رضی الله عنه در هجوم صلحی خود:

ابوبکر این هجوم صلحی را به عنوان تنها چاره کار تلقی نکرده بود، او قصد داشت که اگر این هجوم صلحی نتیجه داد فبها و گرنه به هجوم مسالمت‌آمیز دیگری متوسل شود. او به هر کلمه از نامه خودش توجه خاص داشت و به تمام تهدیداتی که در آن کرده بود امعان نظر داشت. پس از این که این نامه را که در آن مرتدین را به ترک گناه فرا خوانده و آنان را تهدید کرده بود فرستاد، بلافاصله به امرای تیپ‌های خود نوشت که کسانی را که از اسلام برگشته‌اند به اسلام فرا خوانند، اگر دعوت به اسلام را قبول کردند از آنان دست بردارند و اگر قبول نکردند آنان را مورد حمله قرار دهند تا بدان اقرار کنند، سپس آنان را از آنچه که

به ضرر و سود آنان است آگاه ساخته چیزی را که به ضررشان است از ایشان بازستانند و آنچه را که به سود آنان است بدون درنگ بدانان عطا کنند. هر که دعوت به اسلام را پذیرفت در امان است و هیچکس حق مزاحمت او را ندارد، اگر بعداً کتمان حقیقت کند خداوند به حساب او رسیدگی خواهد کرد. ولی با کسی که دعوت خدا را اجابت نمی‌کند باید در هرجا که هست جنگید و او را کشت، از او جز اسلام پذیرفته نیست. باید او را کشت یا سوزاند.

### سیاست ابوبکر رضی الله عنه و دوراندیشی او در اجرای آن:

با این دو نامه و تیپ‌هایی که تشکیل داد کار تجهیزات جنگ‌های رده به پایان رسید در تمام این تمهیدات تصویر درست سیاست دوراندیشانه ابوبکر را که در تمام مدت خلافتش از آن پیروی کرد، ملاحظه می‌کنی. بعضی‌ها این قدرت و عزم را با توجه به خوش‌خُلقی و نرمی و علاقه شدید او به تألیف قلوب وسیله کارهای نیک از او بعید می‌دانند. ولی تعجب‌انگیز نیست زیرا ایمان ابوبکر به خدا و رسول اجازه نمی‌داد حتی روزی تردید و دودلی بدو راه یابد. طبایع نرم و لطیف از خشونت و سختگیری بیزارند و در سوداگری‌های زندگی از آنچه در میان مردم مأنوس است به خشونت رونمی‌آورند! ولی اینگونه افراد در برابر چیزی که به آن ایمان دارند چنان شدتی از خود نشان می‌دهند که هیچ قدرتی با آن برابر نتواند کرد. در ترکیب و سرشت انسان مقداری شدت و نرمی تعبیه شده که در همه افراد مردم تقریباً برابر است، لیکن در مواقع مخصوص و برحسب مناسبات و مقتضیاتی این شدت و لینت در آنان فرق می‌کند. بعضی‌ها غالباً شدید و خشن‌اند، به طوری که خیال نمی‌کنی هیچگاه ملایمت از خود نشان بدهند بعضی نیز به قدری ملایم‌اند که تصور نمی‌کنی گاهی هم خشونت به خرج بدهند. در حالی که با وجود غلبه شدت بر مزاجش گاهی ملایمت می‌ورزد، در این صورت در ابراز ملایمت و رقتش چنان مبالغه می‌کند که نظیر آن را در میان مردم ملایم طبع نمی‌توان یافت. کسانی که اکثراً ملایم و رقیق‌القلبند و در برابر

بدبختی و تألم دیگران اشک می‌ریزند، وقتی که خشمناک می‌شوند چنان در آتش قهر و غضب می‌سوزند که هیچگاه نظیر آن را در اشخاص خشن نمی‌توان یافت.

آیا هیچکس گمان می‌کرد که ابوبکر پس از فرستادن جیش اسامه در این موقعیت خطرناک به مخالفت بزرگان مسلمین برخیزد و یا در برابر کسانی که از دادن زکات خودداری کردند چنین سختگیری نشان دهد که حتی از جنگ با آنان در غیاب جیش اسامه و دوری آن از مدینه نیز خودداری نکند؟!

در این کتاب مواردی از این قبیل خواهی دید که تعجب شما را در برابر اقدامات مردی که سراپا نرمی و خوشخویی و بی‌آزاری بود برمی‌انگیزد. قبلاً به هنگام بیان درجه ایمان ابوبکر به خدا و رسول در این باره گفتگو کردیم. این ایمان در نزد او یگانه حقیقت و واقعیت به شمار می‌رفت، هیچ باطلی از هیچ جانبی بر او چیره نمی‌شد، سراپا حقیقت بود، خداوند این ایمان را در کتاب خود بیان نموده است.

اگر جایز باشد که مردم با همدیگر در امری از امور زندگی معامله کنند، این معامله شامل اموری که به خداوند مربوط می‌شود نخواهد شد؛ خداوندی که هیچکس در برابر فرمان او به جز اطاعت چاره‌ای ندارد.

کسی که نفسی او، او را به سرکشی نسبت به آن ذات پاک و امی داشت ابوبکر چاره‌ای نداشت، جز این که او را به راه حق بازگرداند یا نابود کند.

ابوبکر رضی الله عنه با چنین افرادی ولو به تنهایی مبارزه می‌کند، حتی اگر در آبادی‌ها احدی نماند، در باره کسانی که زکات نمی‌دادند نیز چنین بود.

همو سزاوار بود که در کار پایان‌دادن به مسأله رده و یا کسانی که می‌خواستند به پیغمبری به جز رسول خدا ایمان بیاورند اقدام کند.

### جنگ‌های رده در حیات اسلام اثر قاطع داشت:

وقت آن رسید که ابوبکر پس از آماده‌شدن برای جنگ با مرتدین جنگی را آغاز کند که در حیات اسلام اثری قاطع داشت. زیرا اگر مسلمانان پیروز نمی‌شدند بیم آن می‌رفت که

اعراب به دوران جاهلیت خود بازگردند. ولی خداوند بزرگ چنین تقدیر نمود که دین حق را به همه ادیان غالب کند و ابوبکر را به منزله اولین نشانه‌ای قرار داد که مردم اراده و تقدیر خداوندی را وسیله او ملاحظه نمایند. به همین سبب تاریخ اسلام و تاریخ جنگ‌های رده هرگز نظیر آنچه را که ابوبکر رضی الله عنه با آن مواجه شده و به نیروی ایمان بر آن غلبه کرده است به یاد ندارد که طلعه انتشار اسلام در شرق و غرب عالم شد.





## فصل هفتم:

### طلیحه و جنگ بزازه

عبس و ذبیان و بنوبکر و کسانی که آنان را در هجوم به مدینه یاری کردند با خواری و ننگ و شکست مراجعت کردند و به طلیحه بن خویلد اسدی ملحق شدند و قبایل طی و غطفان و سلیم و همسایگان بادیه نشین آنها که در شرق و شمال شرق مدینه جا داشتند نیز به آنان پیوستند. و همه آنان آنچه را که عیینه بن حصن و اطرافیان او از بنی فزاره می گفتند بر زبان می راندند: پیغمبری از دو طایفه قسم خورده اسد و غطفان در نزد ما از نبی قریش بهتر است در حالی که محمد مرده و طلیحه زنده است.

آنان هیچ شک نداشتند که ابوبکر رضی الله عنه آماده می شود تا با آنان بجنگد. اما باز هم به مخالفت با او و متابعت از طلیحه اصرار می ورزیدند، ترمز آنها علیه سلطان مدینه ناشی از حرصی بود که به استقلال خود داشتند، عار دانستن پرداخت زکات که تصور می کردند خراجی است که تابع به متبوع می دهد می تواند از علل این امر محسوب شود. طلیحه در سمیراء سکونت داشت پس به بزازه نقل مکان کرد چه تصور کرد آنجا از نظر جنگی موقعیتش بهتر و منیع تر است.

### اظهار نبوت طلیحه بن خویلد اسدی:

طلیحه بعد از مرگ رسول صلی الله علیه و آله اظهار نبوت نکرد، بلکه همانند اسود و مسیلمه در اواخر حیات محمد صلی الله علیه و آله ادعای نبوت کرد. او اعراب را به عبادت بت ها دعوت نمی کرد، همانگونه که دیگران نیز مردم را به عبادت اصنام باز نمی گرداندند. زیرا محمد صلی الله علیه و آله بر بت پرستی چنان غلبه کرد و دعوت به توحید را چنان در تمام نواحی شبه جزیره گسترش داد و این دعوت به توحید به طوری در دل و جان مردم ریشه دوانیده بود که تفکر در باره بت پرستی را نوعی هذیان می دانستند که هر انسانی از آن شرم داشت.

فقط این پیغمبران دروغین خیال می کردند که به آنان مانند محمد صلی الله علیه و آله وحی می شود و فرشته ای از آسمان بر آنان نازل می شود، همانگونه که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل می شد. بعضی از آنان کوشیدند که به قرآن نظیره گویی نمایند، به خیال این که به آنان نیز وحی می شود، بعضی روایات نمونه هایی از این نظیره گویی ها را حفظ نموده که در صحت انتساب آن ها تردید هست. این روایات بسیار سخیف اند تا جایی که انسان مشکل است تصور بکند چگونه شخص متنبی به خود اجازه داده که این عبارات سخیف را به نام خود در بین مردم منتشر سازد و چگونه مردم به او روی آورده و یا از او پیروی نموده اند در حالی که مدعی نبوت این هذیان را وحی می پندارد و مدعی است که کلام الهی است.

### آنچه طلیحه خیال می کرد به عنوان وحی بر او نازل شده است:

کافی است آنچه را که در باره او گفته اند بخوانی: طلیحه برای این ادعای نبوت و دریافت وحی کرد تا در نبوت مردی که عرب به دور او جمع شده است (محمد) شک وارد کند. طلیحه سپس در اسلام موقعیت هایی کسب کرده که تاریخ آن ها را ضمن وقایع فتوحات آغاز مصر عمر خطاب رضی الله عنه ثبت کرده است.

از روایت مذکوره ای که طلیحه تصور کرده به او وحی شده این است: «والحمام والیمام، والصر الصوام قد صمن قبلکم باعوام، لیبلغن ملکنا العراق والشام».

(کبوتر و کبوتر بری و پرند سر بزرگ شکم سفید سبز پشت، تا پادشاهی ما را بر عراق و شام بگسترانند) بسیاری از اسجاع کاهنان را در عصر جاهلیت دایده ایم. و می دانیم که قریش با محمد صلی الله علیه و آله در جنگ و جدال بود و به او نسبت کاهنی می داد و خیال می کردند آنچه به او وحی می شود چیزی از این اسجاع است. برای کسانی که هم عصر نبی صلی الله علیه و آله بودند وقتی که به قرآن توجه کردند آشکار شد که این ادعا فاسد است، سپس برای عرب و همه مردم آشکار شد که قرآن معجزه محمد صلی الله علیه و آله است و جن و انس قادر نیست که نظیری برای آن بیاورد حتی اگر به همدیگر کمک کنند.

طلیحه کاهن بود، همانگونه که اسود کاهن بود. آیا این سجعی که خیال می کرد وحی است از جمله اسجاع کهنه نبود؟! اگر این قول درست باشد این کاهنان نوعی از مشعبدان چیره دست بوده اند و آنچه از حکمت و دانش به آنان نسبت داده شده دانش را معیوب می سازد.

خواه آنچه به طلیحه نسبت داده شده صحیح باشد یا خیر، او قیام کرد و مردم را به آرائی دعوت کرد که تاریخ چیز قابل توجهی از آن برای ما ذکر نکرده است. همه آنچه را که برای ما باز می گوید این است که، او منکر رکوع و سجود در نماز بود، و می گفت: خداوند امر نمی کند که صورت هایتان را بر خاک بمالید، یا پشتتان را در نماز خم نمایید. اگر این گفته هایی که به او نسبت داده شده صحیح باشد شاید آن ها را از نماز مسیحیان نقل کرده باشد.

### موقعیت مسلمانان در برابر آثار مدعیان نبوت:

دلیل این که از آثار و روایت مدعیان نبوت مقدار بسیار ناچیزی به ما رسیده به همان دلیل کمی اطلاعات ما نسبت به بت پرستی برمی گردد، مسلمانان اولیه کلیه این آثار را محو کرده اند، هیچکس در باره تدوین آن ها حتی فکر نکرده است و پس از آن نیز جز آن قسمت را که تأییدی برای دین اسلام شمرده می شود تدوین نکرده اند، مسلمانان صدر اول اسلام هیچ مطالبی را جمع نمی کردند، فقط ابوبکر به جمع قرآن اشتغال داشت. جمع آوری سنت و احادیث پس از قرن اول هجری شروع شده گرد آورندگان آن ها مشقات زیادی در این راه متحمل شدند که فقط امید به پاداش الهی آن زحمات را هموار می ساخت. جای تعجب نیست و چنین اقتضا می کند که ما در باره بسیاری از روایات طلیحه و سایر مدعیان نبوت دچار شک و تردید شویم، مخصوصاً زمانی که این روایات با زندگانی شهری و بدوی عرب تطابق نداشته و با حوادث و شؤون آن ارتباط نداشته باشد.

**محمد ﷺ به جنگ با مرتدین بنی اسد فرمان می دهد:**

طلیحه از بنی اسد ادعای نبوت کرد، همانگونه که اسود در یمن و مسیلمه در یمامه در زمان حیات نبی اظهار نبوت کردند. محمد صلی الله علیه و آله ضرار بن الأزور را به نزد عاملان خود در بنی اسد فرستاد و دستور داد با همه کسانی که از دین برگشته‌اند نبرد کنند. مسلمانان در «واردات» و طلیحه و یارانش در مسیراء فرود آمدند. تعداد مسلمانان فزونی می‌یافت و عده مرتدین رو به کاهش می‌رفت، زیرا اخبار متواتری که می‌رسید از پیروزی مسلمانان در همه میادین خبر می‌داد، حتی ضرار قصد کرد که به سوی طلیحه برود و با او بجنگد. یکی از مسلمانان بر او پیشی گرفت و می‌خواست از شر این مدعی نبوت راحت شود، با سلاح خود به او حمله کرد، لیکن به طلیحه اصابت نکرد. اطرافیان طلیحه شتافتند و این قضیه را در میان مردم منتشر کردند که سلاح بر نبی آنان کارگر نیست. مسلمانان برای مواجهه با این موقعیت آماده می‌شدند که ناگهان خبر وفات محمد صلی الله علیه و آله رسید و آنان را مضطرب ساخت. در نتیجه از عده آنان کاسته شد، عده زیادی به طلیحه پیوستند و با او بیعت کردند. هنگامی که عبس و ذبیان پس از شکست از ابوبکر در ذی القصه به طلیحه ملحق شدند، کار او بالا گرفت و خیال می‌کرد هرگز شکست نخواهد خورد.

### عینه بن حصن الزاری طلیحه را تأیید می‌کند:

علاوه بر عبس و ذبیان قبایل دیگری نیز به طلیحه پیوستند و نیروی طلیحه را فزونی بخشیدند. اسد و غطفان و طی در دوران جاهلیت معاهده و پیمانی داشتند، سپس اسد و غطفان باهم یکی شدند و طی را از سرزمین خود راندند و به همین سبب رابطه و پیمان بین آنها قطع و نقض شد. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عینه بن حصن فزاری از بنی غطفان قیام کرد و گفت: من از روزی که پیمان و رابطه بین ما و بنی اسد منقطع شده حدود غطفان را نمی‌دانم، من پیمان با اسد را تجدید می‌کنم و از طلیحه پیروی می‌نمایم. قسم به خدا اگر از پیغمبر این دو هم پیمان پیروی کنیم بهتر است از این که از پیغمبر قریش تبعیت نمایم، در حالی که محمد مرده و طلیحه زنده است. قوم عینه از او پیروی کردند، با این کار شوکت مرتدین فزونی گرفت و هر مسلمانی که در میان آنان بود به مدینه گریخت.

### سیاست ابوبکر رضی الله عنه برای جدایی افکندن بین طی و هم‌پیمانانش:

این قبایل در بزاخه جمع شدند و آشکارا رده و خروج بر سلطان مدینه را اعلام کردند. ابوبکر رضی الله عنه آماده شد و تیپ‌ها را برای جنگ با آنان مجهز کرد. نامه‌ای به آنان فرستاد، همانگونه که برای دیگران از اهل شبه جزیره فرستاده بود، در آن نامه آنان را به جنگ و کشتار در صورت عدم بازگشت به اسلام تهدید کرده بود. خالد بن ولید رضی الله عنه مأمور طلیحه و سپس مالک بن نویره بود. آیا در رفتن به سوی آن‌ها و جنگ با این قبایل شتاب به خرج داد؟ هرگز! ابوبکر رضی الله عنه چنین انتشار داد که شخصاً در رأس سپاهی به سوی خیبر خواهد رفت تا به خالد برسد و او را در قلع و قمع مرتدین یاری دهد. سپس عدی بن حاتم را خواست و به او که زکات خود را به مدینه آورده بود سفارش کرد که به میان قوم خود طی بازگشته و از عواقب شوم رده آنان را بترساند. خالد فوراً به سوی بزاخه رفت، بلکه به سوی اجا رهسپار شد و چنین وانمود ساخت که به سوی خیبر می‌رود تا به سپاه خلیفه پیوندد و سپس هر دو سپاه را به سوی بزاخه براند. عدی به میان قوم خود بازگشت و این اخبار را در میان مردم شایع ساخت. عدی با بنی طی گفتگو کرد و از آنان خواست که به اسلام بازگردند و با ابوبکر صف واحدی تشکیل دهند. آنان جواب دادند که ما هیچگاه از (پدر بچه شتر) پیروی نخواهیم کرد و این کنیه (ابوالفصل) (پدر بچه شتر) را دشمنان ابوبکر به عنوان ریشخند در مقابل کنیه او که (پدر شتر جوان) معنی می‌دهد به کار می‌بردند. در اینجا عدی گفت: قومی به سوی شما می‌آید که زنان شما را بر خود حلال کنند و شما او را فحل بزرگ نام می‌گذارید، سر و کار شما با اوست.

از عده و عدت سپاهیان اسلام برای آنان چنان صحبت کرد که به کلی مرعوب‌شان ساخت و بچه شتر را در نظر آنان فحل واقعی جلوه داد. چگونه در باره گفتار عدی شک می‌کردند، در حالی که ابوبکر عبس و ذبیان و اعوان آنان را هنگامی که سپاهیان از او دور بوده و در مرزهای روم می‌جنگیدند شکست داده است! برای چه با ابوبکر بجنگند در حالی که عدی از آنان چیزی نمی‌خواهد جز این که فرایض و تعهدات خود را مانند زمان رسول به

انجام برسانند!! آیا صلاح است جان و مال و فرزندان و زنان خود را در معرض شدت و قساوت خالد بن ولید قرار دهند یا این که طلیحه را با ابوبکر عوض نمایند!! باهم در این باره گفتگو کردند، دیدند عدی راست می گوید، رأی او صائب است و خیرخواه آنان است. در این اثنا به او روی آورده و گفتند: برو و سپاه را استقبال کن و آن را از ما بازدار تا بدانیم چه کسانی از ما به بزاخه رفته اند، زیرا اگر ما حالا با طلیحه مخالفت کنیم کسان ما را که به او ملحق شده اند یا خواهد کشت یا به گروگان می گیرد. عدی از این که توانسته بود آنان را اقناع کند، مسرور گشت و با خوشحالی به سنج بازگشت. خالد را دید و به او گفت: ای خالد سه روز به من مهلت بده پانصد مرد جنگی برای تو فراهم می آید که دشمنان را با آن از پای درخواهی آورد و این برای تو بسی بهتر است از این که با آن به جنگ پردازی و مشغول فیصله کار آنان شوی. بر خالد که نابغه فنون نظامی و جنگ بود واضح بود که جداشدن طی از طلیحه باعث ضعف و سستی او شده و بازوی قدرت او را ناتوان خواهد ساخت!

### **طی از طلیحه جدا می شود و به اسلام باز می گردد و به کمک خالد به جنگ طلیحه می رود:**

به همین دلیل خالد سه روز تأمل کرد، در آن وقت عدی به نزد قومش بازگشت و دید که فرستادگانی به نزد یاران خود در بزاخه فرستاده اند و از آنان خواسته اند که از نزد طلیحه بازگردند و در برابر اسلام به قوم خود کمک کنند قبل از این که این سپاه به طلیحه حمله نماید. این حجت و دلیل طلیحه را قانع و خوشحال ساخت، آن قوم را اجازه داد تا به قبیله خود طی بپیوندند. پس از این که به میان قوم خود برگشتند و در این باره گفتگو کردند، رأی عدی را پسندیدند و عدی با مژده بازگشت آنان به اسلام به نزد خالد بازگشت. خالد به سوی انس رفت و از آنجا قصد جدیله را داشت. بار دیگر عدی در برابر خالد عرض اندام کرد و گفت: طی مانند پرنده ای است و جدیله یکی از دو بال آن، چند روزی به من مهلت بده شاید خداوند جدیله را نیز برهاند. خالد رضی الله عنه خواسته او را اجابت کرد و عدی به میان جدیله رفت و

تا از آنان بیعت نگرفت باز نگشت، سپس با قبول اسلام آنان و بشارت این امر نزد خالد برگشت و هزار سوار آنان به سپاه مسلمین ملحق شد. مؤرخان می‌گویند: عدی بهترین و پربرکت‌ترین فرزندی بود که در سرزمین طی متولد شد.

### طلیحه با وجود این جدا شدن‌ها در مقابل مسلمانان مقاومت می‌کند:

اخبار طی و جدیله به طلیحه می‌رسید و او در میان بقیه طرفدارانش در بزاخه بود. حاجت به تذکر نیست که این اخبار چه اندازه در عزم و قدرت او فتور ایجاد کرد. لیکن با وجود این در مقابل مسلمانان مقاومت می‌کرد. چاره دیگری نداشت، در کنار او عینه ابن حصن در رأس هفتصد مرد از فزاره قرار داشت که دشمنی مفرطی نسبت به ابوبکر رضی الله عنه داشت. عینه همان کسی است که در جنگ احزاب در رأس فزاره بود و صاحب یکی از دسته‌های سه‌گانه سپاهیان بود که پس از اتفاق احزاب با بنی قریظه کوشیدند تا به مدینه هجوم آورند. او همان کسی است که خواست به مدینه حمله آورد پس از این که احزاب شکست خورد و رسول خدا مانع هجومش شد و او را در جنگ‌های ذی قرد مجبور به فرار کرد. اگرچه پس از مهاجرت اسلام آورد لیکن اسلام آورد چون دید قدرت اسلام شکست‌ناپذیر است. ولی پس از وفات رسول صلی الله علیه و آله به حکومت ابوبکر رضی الله عنه رضایت نداد. طلیحه نمی‌توانست از نبوتش بازگردد در حالی که طی و جدیله از او جدا شده بودند. او نیک می‌دانست اگر از ادعای نبوت دست بردارد، عینه و اطرافیانش بر او می‌شورند و حیاتش به خطر می‌افتد. پس باید در جای خود بماند و منتظر ورود خالد و یارانش باشد، تا چه پیش آید.

### طلیحه سپاه خالد رضی الله عنه، حبال برادر طلیحه را می‌کشد:

وقت آن رسید که خالد برای جنگ با مرتدین حرکت کند، عکاشه بن محسن و ثابت بن اقرم انصاری را به عنوان طلیحه فرستاد و این دو از بزرگان و پهلوانان نامدار عرب بودند. این دو تن در راه به حبال برادر طلیحه برخورد کردند و او را کشتند. پس از وصول خبر کشته شدن حبال به طلیحه با برادر دیگرش سلمه بیرون آمد و در حال انتظار و پرس و جو

بود. سلمه به محض دیدن ثابت مهلتش نداد و او را کشت، عکاشه در برابر طلیحه پایداری کرد و طلیحه از برادرش سلمه کمک خواست و به اتفاق عکاشه را کشته و به جای خود بازگشتند.

خالد رضی الله عنه با یارانش فرا رسیدند، پس از این که دیدند دو نفر از اصحاب آنان کشته شده گریه و زاری سر دادند و شیون کنان می گفتند که دو نفر از بزرگان و دلاوران مسلمین بودند! چون خالد گریه و زاری و بیتابی قومش را دید صلاح در آن دید که فعلاً از مواجهه با دشمن بازایستد تا روحیه سپاه التیام یابد. از این رو راهش را به سوی طی کج کرد و از قبیله طی کمک خواست. مسلمین چون دیدند عده آنان با کمک طی فزونی گرفت و نیروی آنان دوچندان شد دلگرم شده و روحیه جنگی خویش را بازیافته و آماده جنگ شدند، خالد با سپاهش به بزاخه آمد تا کار طلیحه را یکسره کند.

### بنی طی با قیس می جنگد:

قیس و بنو اسد که همراه طلیحه بودند آماده کارزار بودند. عده‌ای از طائی‌هایی که به سپاه خالد ملحق شده بودند گفتند: از خالد خواستم که ما با قیس بجنگیم، زیرا بنو اسد هم پیمانان ما هستند. خالد جواب داد: قیس از دیگری ضعیف‌تر نیست، قصد هر کدام از دو قبیله را می‌خواهید بکنید. عدی گفت: اگر خانواده خودم هم از این دین برگردند علیه آنان مبارزه می‌کنم. آیا من از جنگ با بنی اسد به خاطر پیمانی که با آنان داریم خودداری کنم! نه قسم به خدا این کار را نمی‌کنم! خالد گفت: جنگ با هر دو قبیله جهاد است، با رأی یارانت مخالفت نکن! برو به میان یکی از دو دسته و با آنان برو به جنگ قبیله‌ای که مایلند. به این ترتیب طی با قیس به جنگ پرداخت و بقیه مسلمانان با بنو اسد.

**عیینه بن حصن رهبری مرتدین را به عهده گرفت و طلیحه در میان آنان اظهار نبوت کرد:**



عینه همان کسی است که از جانب طلیحه رهبری جنگ را به عهده داشت، در حالی که طلیحه در یک خانه مویی خود را در لباس پیچیده برای مردم اظهار نبوت می کرد. وقتی که نائره جنگ گرم شد و عینه قدرت خالد و مسلمین را مشاهده کرد، به سوی طلیحه بازگشت و از او پرسید: آیا بازهم جبرئیل به نزد تو آمد؟ گفت: نه. عینه بازگشت و به جنگ ادامه داد، تا این که نائره جنگ فروزان تر و مشتعل تر شد، دوباره به نزد طلیحه بازگشت و گفت: ای بی پدر آیا جبرئیل بر تو نازل شد؟ جواب داد: نه والله. عینه پرسید: تا کی! قسم به خدا همه ما را کشتند. سپس به میان نائره جنگ بازگشت و مشاهده کرد که نزدیک است خالد او و یارانش را محاصره کند، مجدداً به نزد طلیحه بازگشت و هراسان پرسید: آیا جبرئیل بر تو نازل نشد؟ جواب داد: بلی. پرسید: چه گفت؟ طلیحه جواب داد: جبرئیل به من گفت: «إِنَّ لَكَ رَحاً كَرَحاً، وَحَدِيثاً لَا تَنْسَاهُ» یعنی تو را آسیابی است مانند آسیاب او و گفته ای که آن را فراموش نخواهی کرد. عینه با شنیدن این سخنان بی معنی نتوانست خویشتن داری کند فریاد کشید: عنقریب داستانی رخ می دهد که هرگز آن را فراموش نخواهی کرد. سپس خطاب به قومهش گفت: ای بنی فزاره باز گردید، طلیحه کذاب است.

### فرار و شکست طلیحه و سپاهش:

مردم از جنگ منصرف شدند و پشت به او کرده و از او روی برگرداندند. جماعتی که از کنار طلیحه می گذشت او را صدا زدند: چه فرمان می دهی؟ در آن حال طلیحه اسبش را آماده حرکت و فرار کرده بود و شتری را نیز برای زنش نوار مهیا ساخته بود. وقتی دید مردم احاطه اش می کنند و او را صدا می زنند سوار بر اسبش شد و زنش را نیز بر اشتر سوار کرد و نجات داد، در حالی که می گفت: هر که می تواند اینچنین مانند من خانواده اش را نجات دهد کوتاهی نکند.

### طلیحه به شام گریخت و دوباره اسلام آورد:

این بود پایان مقاومتی که این مدعی نبوت در برابر ابوبکر رضی الله عنه از خود نشان داد. بلکه این پایان نبوتش نیز بود، به شام گریخت و آنان که قبلاً نبوتش را تصدیق می کردند او را تکذیب کردند. در میان قبیله بنی کلب مستقر شد و پس از این که شنید همه قبایلی که از او پیروی می کردند به دین اسلام گرویده اند و مجدداً مسلمان شده اند او نیز به اسلام بازگشت، سپس در خلافت ابوبکر به زیارت مکه رفت و از اطراف مدینه گذشت، به ابوبکر از آمدن او خبر دادند، در جواب گفت: چه کارش کنم؟ کاری به او نداشته باشید، خداوند او را به اسلام هدایت کرد.

پس از این که عمر خطاب رضی الله عنه خلیفه شد، طلیحه به نزد او آمد و با او بیعت کرد، عمر به او گفت: تو قاتل عکاشه و ثابتی! قسم به خدا! هیچگاه تو را دوست نمی دارم!! در جواب گفت: یا امیرالمؤمنین چرا در باره دو مردی غصه می خوری که خداوند آنان را به دست من بزرگوار ساخت و مرا به دست آنان گرامی نساخت، عمر بیعتش را قبول کرد و گفت: ای حیلہ گر، آیا چیزی از کاهنی تو مانده است؟ گفت: یک دو نفس. سپس به میان قومش بازگشت و در میان آنان ماند، تا زمانی که با مسلمانان روانه عراق شد و در آنجا با سپاه مسلمانان منت های غیرت و مردانگی از خود نشان داد.

### خالد رضی الله عنه در بزاخه ماند و با جماعت قبایل مرته به جنگ پرداخت:

عیینه و قومش بنی فزاره از نزد طلیحه بازگشتند و در ملاء عام اعلام کرد که طلیحه کذاب است. طلیحه و زنش نیز فرار کردند و به مردم نیز توصیه کردند که فرار کنند. آیا این آخرین مبارزه خالد و قبایل پیرو طلیحه و قبایل مرته شمال شرقی شبه جزیره بود؟! ظاهراً چنین به نظر می رسد که آخرین نبرد باشد، مخصوصاً با توجه به این که بنی اسد قوم طلیحه جمعاً به اسلام بازگشتند و هیچیک از آنان در جنگ کشته نشد. در حالی که واقعیت غیر از این است. خالد رضی الله عنه یک ماه تمام در میان سپاهش در بزاخه ماند و با جماعاتی از قبایلی که هنوز به اسلام بازنگشته بودند و نیز با کسانی که در اطراف ام زمل گرد آمده و او را به عصیان علیه ابوبکر رضی الله عنه وامی داشتند ستیز کرده و کسانی را که بر مسلمانان تعدی کرده و آنان

را کشته بودند از پای درآورده و سرکردگان عصیانگران را از قبیله قره بن هبیره و فجاءه السملی و ابوشجره بن عبدالعزی السملی را اسیر نموده به مدینه فرستاد تا ابوبکر حکم خودش را در باره آنان اجرا کند.

### سبب اصرار این جماعات در ارتداد خود:

شایسته است قبل از این که داستان ام زمل و سایر مرتدین جماعات سپاه طلیحه را ذکر کنیم در اینجا تأمل نموده بپرسیم: چرا این اقوام به اسلام باز نمی گشتند، در حالی که بنو اسد قوم طلیحه نزدیکترین و آشناترین افراد به او به دین اسلام باز گشتند؟! آیا عقل اقتضا نمی کرد که پس از روشن شدن دروغ طلیحه مانند سایر مؤمنان به نبوت محمد اعتراف کنند؟

سابق بر این جواب نظیر این سؤال را داده ایم.

اکثر اعراب فقط به نبوت محمد ﷺ اذعان کرده، ولی به آن ایمان نیاورده بودند. بسیاری نیز که عبادت بت‌ها را مسخره می‌دانستند از آن دست برداشته و به عبادت خدای واحد روی آوردند، لیکن چون می‌دیدند که فرایضی که محمد ﷺ برای آنان تعیین کرده سخت و مشقت‌آور است و با طبیعت آسایش طلب آنان سازگار نیست، مصلحت در آن دیدند که از آن تکالیف بکاهند. و صراحتاً موضوع لغو زکات را با ابوبکر در میان نهادند، زیرا علاقه مردم به مال بیش از هر چیز دیگری است. لیکن دوست داشتند علاوه بر زکات، نماز و سایر تکالیف دیگر اسلام نیز برداشته شود. از این رو به طلیحه روی آوردند و از مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت پیروی کردند. تا آنچه را اسلام بر دوش آنان تحمیل کرده این مدعیان نبوت از دوش‌شان بردارند.

اگر پس از فرار طلیحه بازهم پایداری نموده و با خالد مبارزه کردند از این جهت بود که امیدوار بودند پیروز شده و ابوبکر با آنان از در مصالحه درآمده و مقداری از تکالیف اسلامی را از دوش آنان بردارد. و آنچه را که از همکاری با طلیحه آروز داشتند نیز همین بود.

علت دیگر به روح بدویت اعراب بازمی‌گردد که به فرار طلیحه نیز اعتنا نکردند. بین آنان و مهاجر و انصار خونخواهی‌های دیرینه بود که به سبب غلبه رسول آن را موقتاً فراموش

کرده و تسلیم قدرت او شدند و به امر او رضا دادند. وضع آنان در این مورد وضع مغلوبی را داشت که نابه دلخواه رضایت دهد و هرگاه فرصتی پیش آید آن را از دست نداده و از آن استفاده کند. و این فرصتی بود که پیش آمده بود و خاطره احزاب و غزوه خندق را در اذهان زنده می کرد. اگر باد صرصر شدیدی در روز احزاب نوزیده بود که باعث ترس دشمنان و فرار آنان شد بعید نبود درهای مدینه به روی دشمنان اسلام باز شود. از این فرصتی که تقدیر پیش آورده بود تا رودرروی خالد قرار گیرند و در برابر او پایداری کنند استفاده کردند، تا شاید از رزوگار محمد صلی الله علیه و آله محفوظ تر گشته و استقلال قبایل بادیه را به آنان بازگردانند. اگر همه قبایل تحت تأثیر این عواطف بدویت قرار می گرفتند موقعیت خالد و یارانش به خطر می افتاد. ولی دیدیم که طی با دیگران به طلیحه پیوست، سپس با فعالیت عدی به اسلام بازگشت و در صف مسلمین قرار گرفت و به جنگ با مرتدین پرداخت و جدا شدن آنان تأثیر شگرفی در شکست و فرار طلیحه داشت.

نظیر این واقعه پس از فرار طلیحه روی داد و عینه از بنی فزاره نیز جدا شد. بنو عامر نیز در مورد رده در تردید بودند و منتظر پایان کار قیس و بنی اسد بودند و پس از این که خالد آنان را شکست داد و عاقبت کار زشت خود را دیدند، بنو عامر گفتند: به آنچه از آن درآمده ایم دوباره وارد می شویم. خالد با آنان نیز همانگونه که قبلاً با بنو اسد و غطفان و طی بیعت کرد و بازگشت آنان به اسلام در جداسدن قبایل دیگر بسیار مؤثر بود، همانگونه که بازگشت طی در تضعیف طلیحه و یارانش مؤثر افتاد.

### شدت عمل خالد رضی الله عنه نسبت به قاتلان مسلمانان:

سپس خالد رضی الله عنه کسانی را که مسلمین را کشته بودند از تمام قبایل جمع آوری نمود و با چنان شدتی از آنان انتقام گرفت که وحشت به دلها انداخت. به شرطی با غطفان و هوازن و سلیم و طی مصالحه کرد که کسانی را که مسلمانان را کشته و مثله کرده و یا بر آنان به هنگام ارتداد خود تعدی کرده اند تسلیم او نمایند. پس از تسلیم آنان از دیگر گناهان شان صرف نظر می کرد، بزرگان آنان را که در میان آنان قره بن هبیره بود به زنجیر کشید، با آنان

پیمان بست و کسانی را که بر مسلمانان تعدی کرده بودند، مثله کرد، در آتش سوزاند، از کوه پرت کرد، به چاه انداخت و یا سنگسار کرد، تا عبرت دیگران شوند. قره بن هبیره و عینه ابن حصن را با جمعی از اسرا به نزد ابوبکر فرستاد و در نامه‌ای به او نوشت: بنی عامر پس از اعراض به اسلام روی آوردند و پس از تأمل و انتظار مسلمان شدند. و من از هیچکدام از آنان که با من جنگیدند یا صلح کردند چیزی را نپذیرفتم، مگر این که متجاوزین بر مسلمانان را به من تسلیم کنند و همه متجاوزان را کشتم و قره و یارانش را به نزد تو فرستادم.

### ابوبکر رضی الله عنه سیاست خالد رضی الله عنه را تأیید می‌کند:

ابوبکر نسبت به کسانی که خالد گرفته بود شفقت و رحمت به خرج نداد، چه در میان آنان دشمنان خدا و رسول و دین و حق را می‌دید، در جواب نامه خالد چنین نوشت: خداوند در نعمت‌هایی که بر تو ارزانی داشته خیر و خوبی بیفزاید. در کارهایت از خدا بترس، زیرا خداوند یار و یاور پرهیزگاران و نیکوکاران است. در کار خدا ساعی باش و فروگذاری مکن و به کسانی که مسلمانان را کشته‌اند کمک نکن، بلکه آنان را بکش و عبرت خلق نما، اگر به کسانی برخوردی که با خدا دشمنی می‌کنند یا از خدا باز می‌گردند و کشتن آنان را صلاح می‌دانی آنان را بکش. این بود نامه ابوبکر رضی الله عنه رقیق القلب رضی الله عنه نرم‌خو که جز در مسایلی که خدا و رسول را به خشم می‌آورد مهربان و ملایم بود. پس از وصول نامه ابوبکر، خالد سیاست ارباب خود را تشدید کرد. مدت اقامتش در بزاخه یک ماه طول کشید که در این مدت در جستجوی متجاوزین به مسلمانان بود همه آنان را یا کشت یا از قلعه کوه‌ها پرت کرد و یا سنگسار نمود.

### ابوبکر رضی الله عنه از ریختن خون اسرا خودداری کرد:

سیاست ابوبکر نسبت به اسیرانی که به مدینه فرستاده شده بودند، مانند سیاست خالد سخت و خشن نبود. شما می‌دانید که عینه چه کسی بود و از پیمان او با طلیحه و جنگ‌ها او

با مسلمانان اطلاع دارید، چون به معیت قره در جمع اسیران به مدینه آمد دست‌هایش با بند به گردن بسته شده بود. بچه‌های مدینه با شاخه‌های نخل او را اذیت کرده و می‌گفته‌اند: ای دشمن خدا، آیا پس از ایمان آوردن کافر شدی! او در جواب می‌گفت: قسم به خدا هیچگاه ایمان نیاورده‌ام. با وجود این ابوبکر از او گذشت کرد و خونس را نریخت. با این کار از شر او و شر بنی فزاره ایمن شد.

### داستان قره ابن هبیره:

قره بن هبیره در میان بنی عامر بود. عمرو بن العاص رضی الله عنه که از عمان به مدینه بازمی‌گشت بر او وارد شد، دید که او و قومش در پیوستن به مرتدین در شک و تردیدند. وقتی که عمرو می‌خواست برود قره با او خلوت کرد و گفت: عرب قلباً مایل به پرداخت خراج نیست. اگر او را از خدا اموالش معاف بدارید هر آینه از شما اطاعت خواهد کرد. و اگر این کار را نکنید گمان نمی‌کنم به دور شما جمع شوند. عمرو به او جواب داد: ای قره آیا کافر شده‌ای؟! آیا ما را به عرب امیدوار می‌کنی و به آن نیز می‌ترسانی! پس از این که خالد قره را اسیر کرد و به مدینه فرستاد او را به نزد ابوبکر آوردند، گفت: ای خلیفه رسول خدا، من مسلمان بودم و عمرو بن عاص بر این ادعای من گواه است. روزی بر من فرود آمد و او را اکرام کردم و از او پذیرایی نمودم، ابوبکر عمرو را خواست و از جریان امر پرسید، عمرو داستان را برای ابوبکر نقل کرد، تا به موضوع صدقه رسید، قره اعتراض کرد و گفت: کافی است خدایت ببخشاید! عمرو گفت: نه قسم به خدا! هر چه گفته‌ای باز گو می‌کنم. پس از اینکه کلام عمرو به پایان رسید ابوبکر خندید، از گناهش گذشت کرد و از خونس صرف‌نظر نمود.

### داستان علقمه ابن علائه:

سیاست گذشت ابوبکر ناشی از نرمی و تردد نبود. بلکه غرض از آن تسکین هیجانات و اضطراباتی بود که در تسکین آن‌ها خیر اسلام و مسلمین نهفته بود. اما در غیر این مورد نرمی و گذشت در کاری که ارتباط به رسالت محمد پیدا می‌کرد راهی به قلب ابوبکر نداشت.

علقمه بن علائه از بنی کلب بود که اسلام آورده و هم در زمان رسول مرتد شد و به شام رفت. پس از وفات رسول با عجله به بنی کلب پیوست. این خبر به ابوبکر رسید، قعقاع بن عمرو را به دنبال او فرستاد و دستور داد که به دنبالش برود یا او را بگیرد یا بکشد و به او گفت: بدان که چاره و دوا و شفای روح خوض در معرکه است. کاری که در شأن توست انجام بده. قعقاع با مردانش به دنبال علقمه رفت، علقمه در برابر او پایداری نکرد و فرار کرد، زن و دختران و هر کس از مردانش مانده بودند اسلام آوردند و منکر طرفداری او شدند. علقمه به نزد ابوبکر آمد و توبه کرد، ابوبکر توبه‌اش را پذیرفت و از خونش درگذشت، زیرا نه با مسلمانان جنگیده بود و نه مسلمانی را کشته بود.

### کشتن فجاء سلمی:

ولی از فجاء ایاس بن عبد یا لیل صرفنظر نکرد و از خونش درنگذشت. فجاء نزد ابوبکر آمد و گفت: به من سلاح بده و مرا به جنگ هر کسی از اهل رده که می‌خواهی بفرست. ابوبکر رضی الله عنه به او سلاح داد لکن فجاء سلاح‌ها را در حمله بر سلیم و عامر و هوازن به کار برد و مسلمین و مرتدین را علی السویه مورد تاخت و تاز قرار داد. و از مسلمین نیز عده‌ای را کشت. در این موقع ابوبکر، طریفه بن حاجر را با مردانی به جنگ فجاء و یارانش فرستاد و او را اسیر کرده به نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر دستور داد در مصلاهی بقیع آتشی برافروختند و فجاء را به میان آتش انداختند. اگر فجاء از مسلمانان عده‌ای را نکشته بود دچار این مرگ عنیف نمی‌شد، مرگی که ابوبکر به خاطر شدت و سختیش متأسف شد و آرزو می‌کرد که کاش چنین واقعه‌ای رخ نمی‌داد.

### داستان ابو شجره ابن عبدالعزی:

پیش از آن که این فصل را به داستان ام زمل خاتمه دهیم به داستان شجره بن عبدالعزی می‌پردازیم، این داستان، به داستان عینه و قره و علقمه شبیه است. این ابن شجره پسر خنسأ

شاعر بود. او به مرتدین ملحق شد و برای تحریض آنان علیه مسلمین شعر می گفت. از اشعاری که در این مقوله گفته است قصیده‌ای است که در آن آورده است:

فرویت رمحی من کتیبة خالد وانی لأرجو بعدها أن أعمرا

(نیزه‌ام را از خون سپاه خالد سیراب کردم و امیدوارم پس از آن‌ها سالیان دراز زندگی کنم). پس از این که دید تهییج او علیه خالد فایده‌ای ندارد و مردم دسته دسته به اسلام باز می گردند او نیز به اسلام بازگشت، ابوبکر از او درگذشت و در جمله مرتدین که به اسلام بازگشته بودند او را نیز عفو کرد. در زمان خلافت عمر رضی الله عنه ابوشجره به نزد عمر آمد در حالی که عمر بین فقرا صدقه تقسیم می کرد، ابوشجره گفت: ای امیر مؤمنان، چیزی به من بده که نیازمندم. عمر پرسید: تو کی هستی؟ پس از این که شناختنش گفت: ای دشمن خدا!! تو آن کسی نیستی که گفתי:

فرویت رمحی من کتیبة خالد وانی لأرجو بعدها أن أعمرا

سپس با تازیانه‌اش آنقدر به سر ابوشجره زد که به سوی شترش گریخت و با آن به میان قومش بنی سلیم برگشت.

### جماعتی که در اطراف ام زمل جمع شدند:

اخبار بخشودن ابوبکر رضی الله عنه و گذشت او نسبت به کسانی که پس از ارتداد به اسلام باز می گشتند در میان مردم منتشر شد، حدت قبایلی که در ابتدا طلیحه را کمک کرده و پس از آن که خالد او را شکست داد و فراری ساخت به اسلام بازگشتند فرونشست، لکن جماعتی از غطفان و طی و سلیم و هوازن و دیگران در اطراف ام زمل سلمی دختر مالک جمع شدند و با او عهد بستند که همراه او تا دم مرگ پایداری کنند. بدون شک این جماعات قصاص‌ها و خونخواهی‌هایی نزد مسلمانان داشتند که نه فرار و شکست و نه عفو ابوبکر آن را از یاد نمی برد. همین امر بود که آنان را وادار به تجمع و عقد معاهدات به منظور جنگ مأیوسانه نمود. اگر این حس انتقامجویی نبود این جماعات پس از فرار طلیحه و



روشن شدن دروغش متفرق و پاشیده می‌شد! ام زمل نیز انتقام خونی در نزد مسلمین داشت که طول زمان جراحت آن را مرهم نمی‌نهاد، طبیعی است اگر این جماعات در اطراف ام زمل جمع شوند و خونخواهی او را برای خونخواهی‌های خود علم سازند.

### ام زمل بنت ام قرفه کیست؟

ام زمل دختر ام قرفه است که در زمان رسول به فجیع‌ترین وضعی کشته شد. زید بن حارثه روزی به سوی بنی فزاره رفت در وادی القری به هم رسیدند و مردانش را مورد حمله قرار دادند، خود زید نیز مجروح شد و زخم کشنده‌ای برداشت که به دنبال آن به مدینه آورده شد. پس از این که زخمش خوب شد رسول خدا او را با سپاهی به سوی بنی فزاره فرستاد بسیاری از آنان را کشت و اسیر کرد. ام قرفه فاطمه دختر بدر بین اسیران بود. او همان کسی بود که در واقعه اول برخورد با زید قومش را علیه زید تحریض می‌کرد، پس از آن که زید در جنگ دوم او را گرفت دستور داد به وضع فجیعی او را کشتند. گویند، هریک از دوپایش را به شتری بستند و شتران را در دو جهت مختلف راندند و ام قرفه از وسط دو نیم شد. دخترش ام زمل نیز جزو اسرای جواری به عایشه ام المؤمنین رسید که آزادش کرد، پس از آزاد شدن مدتی نزد عایشه ماند سپس به میان قومش بازگشت. منظره قتل فجیع مادرش همیشه پیش چشمش مجسم می‌شد و حواسش را پریشان و ناآرام می‌ساخت که نمی‌توانست وسیله انتقام خون او را بیابد. به محض این که رده آغاز شد او نیز از اسلام برگشت و جماعتی از قبایل را به کمک گرفت تا انتقام مادرش را بگیرد و کینه و خشمش را آرامش ببخشد.

مادرش ام قرفه در میان قومش دارای عزت و شوکت بود. او عمه عینی بن حصن و همسر مالک بن حذیفه بود، از او پسرانی داشت که در میان بنی فزاره به آنان افتخار و سرافرازی می‌کرد. شتری داشت که با آن شتر در طلیحه قومش برای غنیمت گرفتن از قبایل دیگر ظاهر می‌شد. پس از مرگش این شتر برای دخترش ام زمل ماند. دخترش نیز همان عزت و شوکت مادرش را داشت و در میان قومش نیز مانند مادرش محتشم بود. پس از این که جماعتی که

با ابوبکر و خالد به جنگ خالد فرا می خواند و تشجیع می کرد، هر فراری و سختی رسیده‌ای نیز در اطراف این جماعات گرد آمد تا کارش بالا گرفت. پس از این که خبر او به خالد رسید و او در تعقیب اغتشاش کنندگان و یاغیان و مشغول گرفتن زکات و دعوت مردم به اسلام و آرام کردن آنان بود برای جنگ با ام زمل رهسپار گردید.

### خالد رضی الله عنه با ام زمل جنگ می کند و او را می کشد:

دو جماعت به هم رسیدند و نائره جنگ گرم شد و جنگ شدت پیدا کرد، ام زمل سوار بر شتر مردانش را تشویق می کرد و آنان را به میدان جنگ می فرستاد و با کمال رشادت و دلاوری و بدون توجه به مرگ کارزار می کردند، به طوری که خانواده‌های بسیاری از آنان بالکل نابود و هلاک شدند. خالد که شجاعت این زن را دید صد شتر جایزه گذاشت برای کسی که شتر او را پی کند. سواران مسلمین به سوی او هجوم بردند، در حالی که مردان سخت جنگی و دلاور از او دفاع می کردند و در برابرش می مردند. در اطرافش صد مرد کشته شد قبل از این که سواران مسلمین به او برسند. پس از این که به او رسیدند شترش را پی کردند و خود او را نیز کشتند و به این ترتیب بر فتنه او غالب آمدند و غایله او را ختم کردند. مردان دلاور او به حق فریفته شجاعت و قدرت و نیروی تحریض او شده بودند. این جماعت جنگجو وقتی که دیدند شتر ام زمل پی شد و خود او نیز کشته شد اراده‌شان سست شد و متفرق شدند، چنان فرار کردند که حتی پشت سر خود را نگاه نکردند، به این نحو آتش ام زمل خاموش شد و مسلمانان بر امر رده شمال شرقی جزیره فایق آمدند. سزاوار نبود که از آن چیزی بماند، سرانشان فرار کردند، سرهایشان برباد رفت و کسی از آنان بر جای نماند.

### موقعیت مرتدین پس از هزیمت طلیحه و یارانش:

آیا این طرز عملی که ابوبکر رضی الله عنه به مردم نشان داد کافی نبود برای عرب تا در سایر نقاط شبه جزیره نیز مردم به اسلام باز گردند! دیدند که سپاه خلیفه از هر طرف به سوی آنان حمله می کند، به هرناحیه‌ای که ابوبکر امر می کرد می آمدند. اخبار دلاوری‌های خالد بن ولید به

همگان رسیده بود و از سرنوشت طلیحه آگاه شده بودند، با وجود این نمی‌خواستند به اسلام بازگردند. آنان می‌دیدند که نبی قریش پرچمش را در میان عرب می‌گسترده و سلطنتش را بر آنان برقرار می‌سازد، پس چرا نباید هر قبیله‌ای یک نبی داشته باشد! این قبایل و کسانی که ادعای نبوت کردند فراموش کردند که محمد ﷺ از میان قریش برخاست آنان را به خدا دعوت کرد و ادعای سلطنت بر آنان نمی‌کرد و همچنین انتظار پاداش از آنان را نداشت، به امر خدا قیام کرد، ده سال از سال‌های عمرش را صرف جهاد کرد، جهادی که سبب شد خانواده‌اش حتی او را آزار دهند و اهل مکه به عداوتش برخیزند و حیات خود و حیات پیروانش را به خطر اندازد و دشمنانش برای کشتنش پیمان بستند و قریش او را از دیارش بیرون کردند که مجبور شد به مدینه مهاجرت کردند، تا این که خداوند اجازه داد دین حقش بین عرب منتشر شود و دسته دسته مردم از هر جانب به سوی نبی روی آوردند و ایمان آوردند. کسانی که ادعای نبوت کردند همه این‌ها را فراموش کردند و خیال کردند رسیدن به مقصود همانگونه که محمد ﷺ بدان رسید آسان است، فراموش کرده بودند که محمد ﷺ با دعوت به حق به مقصود خود رسید، در حالی که آنان به دروغ ادعای نبوت می‌کنند. لذا پس از این که ابوبکر شمال جزیره العرب را از پلیدی‌های اهل رده پرداخت اکتفا به این نکردند که به هدایت و ارشاد خود بازگردند، بلکه اهل جنوب عزت خود را با گناه مبادله کردند و خصومت دیرین بین خود و حجازیان و افتخاراتی را که در جنگ‌ها نصیب پدران‌شان شده بود به یاد آورده و در ارتداد خود عناد ورزیدند، چاره‌ای نبود جز این که آنان را به اسلام بازگردانند یا این که در رسوایی ارتداد بمانند و زندگانی خود را فدای آن سازند. باید خالد ﷺ از بزاخه به بطاح منتقل شود، سپس از بطاح به یمامه برود، تقدیر چنین بود که شمشیر او مرتدین را به راه راست بازگرداند. هرچه در لوح تقدیر نقش بسته باشد لامحاله شدنی است.



## فصل هشتم:

### سجاح و مالک بن نویره

#### بنو تمیم و منازل آنان:

منازل بنی تمیم در سمت جنوب در جوار بنی عامر واقع شده است که در محاذات مدینه از سمت مشرق به طرف خلیج فارس ادامه دارد و از جانب شمال شرق به مصب فرات می پیوندد. بنی تمیم بین قبایل عرب چه در زمان جاهلیت و چه در عهد رسول موقعیت خاصی داشت، چه به شجاعت و کرامت مشهور بودند و دلاوران و شعرایی از میان آنان برخاسته بود. و تاریخ هنوز از بنی حنظله و دارم و بنی مالک و بنی یربوع که از شعب آن قبیله اند و موقعیت آنان بحث می کند و کتب ادب و تذاکر و بزرگان مؤرخین نیز از آن گفتگو می کنند. اتصال و پیوستگی قبایل به مصب رود فرات و خلیج فارس سبب نقل و انتقال فرزندان آن قبایل بین شبه جزیره و سرزمین عراق شد، همانگونه که سبب ارتباط آنان با سرزمین فارس گردید. و بر اثر این ارتباطات اکثر این قبایل تمایل به نصرانیت پیدا کرده و بقیه نیز بت پرست باقی ماندند و پس از انتشار اسلام استقلال خود را حفظ کردند و قلباً مایل نبودند که آن را از دست بدهند.

#### خودداری آنان از پرداخت زکات در عهد رسول:

لذا پس از این که رسول خدا مأمورین خویش را برای اخذ زکات به میان مردم فرستاد در رأس قبایلی قرار گرفتند که از دادن زکات خودداری کردند. حتی بنی عنبر از بنی تمیم هنگامی که دهمین مأمور آمد و پرداخت زکات را از آنان خواست دست به نیزه و شمشیر بردند. پس از این که عیینه بن حصن به امر رسول بر سر آنان تاخت و عده ای را کشت و عده ای را اسیر کرد، دسته ای از اشراف آنان به مدینه رفته و در مسجد مدینه از پشت حجره ها ضمن یادآوری موقعیت خود در میان عرب و فداکاری هایی که در جنگ کرده بودند از

رسول خدا تقاضا کردند اسرای آنان را برگرداند. رسول هنگام نماز به نزد آنان رفت، به رسول عرض کردند که برای مفاخره بر تو آمده ایم. پس از این که دیدند خطیب محمد از خطیب آنان بلیغ تر و شاعرش از شاعر آنان سخنورتر و صدایش از صدای آنان رساتر است تسلیم شدند، پیغمبر اسیران آنان را آزاد کرد و آنان را خشنود به میان قومشان بازگرداند. رسول خدا وفات یافت در حالی که عمال او در میان بنی تمیم بودند، از جمله مالک بن نویره بود که در رأس بنی یربوع قرار داشت. پس از دریافت خبر وفات نبی، عمال رسول در این که زکات را برای ابوبکر بفرستند یا بین مردم تقسیم کنند اختلاف نظر پیدا کردند. مبارزه و رقابت آن دو دسته اثر قاطعی در ایجاد این اختلاف نظر داشت. حتی این مبارزه و رقابت منجر به کشت و کشتار طرفین شد، دسته‌ای از آنان حکومت سلطان مدینه را پذیرفتند و دسته دیگر از قبول آن استنکاف ورزیدند.

مالک بن نویره جزو کسانی بود که زکات را به صاحبانش پس دادند و برای ابوبکر حقی در آن قایل نشدند. به همین دلیل به عنوان دشمن مسلمانان معرفی شد و مورد هجوم آنان قرار گرفت.

### سجاح دختر حارث به میان تمیم می‌آید:

در اثنای اختلاف آنان سجاح دختر حارث به میان آنان آمد و می‌خواست از جزیره العرب عازم عراق شود در حالی که جماعتی از بنی تغلب او را همراهی می‌کردند. و قشونی از ربیع و نمر و ایاد و شیبان را نیز رهبری می‌کرد. سجاح از تمیمی‌ها و از بنی یربوع بود، دایی‌هایش از بنی تغلب در عراق بودند. در میان آنان ازدواج کرد و در میان آنان ماند و از کسانی که از دایی‌هایش کمک گرفتند یاری گرفت. مانند یهود و نصاری و فرس با محمد صلی الله علیه و آله دشمنی می‌ورزید و زنی هوشیار بود و ادعای کهنات می‌کرد، می‌دانست چگونه مردان را به زیر فرمان خود درآورد. هنگامی سجاح به میان آنان آمد که محمد صلی الله علیه و آله وفات کرده بود، با گروه و قبایل خویش آمد تا با مدینه بجنگد و با ابوبکر مبارزه کند.

**علت آمدن سجاح از شمال عراق:**

بعضی از مؤرخین را عقیده بر این است و [حق نیز با آنان است] که سجاح با گروه قبایل تابعه خود به خاطر کھانت و مطامع ذاتی خود از شمال عراق به سوی شبه جزیره عربستان سرازیر نشد، بلکه سرازیر شدن او و دارودسته‌اش به تحریک فرس و عمال آنان در عراق بود تا شعله‌های انقلاب را در شبه جزیره عربستان شعله‌ورتر ساخته و بدان وسیله قدرت و تسلط خود را که با گماردن بدهان به عنوان عامل یمن از طرف محمد ﷺ رو به افول می‌رفت بازگردانند. این مسأله قول مؤرخان را تأیید می‌کند که سجاح تنها زنی بود که ادعای نبوت کرد و امثال او در طول تاریخ و در هر عصری وسیله جاسوسی و تبلیغات بودند، سجاح در شبه جزیره عربستان اقامت نکرد، فقط مدتی در آنجا توقف کرد تا دعوت به نقض پیمان را برانگیخت، سپس به عراق بازگشت و در تمام طول حیات در آنجا ماند. جای تعجب نیست که فرس او را برای روشن کردن آتش انقلاب در بلاد عرب به کار گیرد. زیرا فرس این بلاد را خوارتر از آن می‌دانستند که قشون خود را به جنگ آن بفرستند. به نظر آنان بهتر بود که این بلاد به حال انزوا و عزلت قبل از رسول و انتشار دین اسلام بازگردد. و هیچ چیز این هدف را تأمین نمی‌کرد جز غلبه بر دین جدیدی که فرزندان خود این بلاد را دشمن هم ساخته هرچند فارس بر آنان هیچگونه تعدی نکرده بود.

**موقعیت بنی تمیم نسبت به اسلام پس از ورود سجاح به میان آنان:**

سجاح تحت تأثیر این عوامل به شبه جزیره آمده و طبیعی است که در هنگام فرود آمدن در بلاد عرب به سوی قوم خود بنی تمیم روی آورد. ناگهان بر آنان وارد شد، در حالی که گرفتار اختلاف بودن: عده‌ای معتقد به دادن زکات و پیروی از خلیفه رسول خدا بودند و عده دیگر منکر و مخالف هر دو امر بودند، اقوام دیگری در حیره در حال تردید بودند، سپس بر اثر این اختلاف جنگی در میان آنان به وجود آمد که گاه شدت پیدا می‌کرد و گاه آرام می‌شد.

بنی تمیم آمدن سجاح را ملاحظه کردند و از تصمیم او در جنگ با ابوبکر آگاه شدند و اضطراب بین اسلام و رده را فزونی بخشیدند. آنان که بر اسلام خود باقی ماندند شرایطی سخت تر و تلخ تر از دیگران تحمل کردند، سجاح ناگهان با قشون فراوانی (به نسبت جماعات متنافر آنان) که به همراه داشت آنان را غافلگیر کرده، نبوت خویش را در میان آنان آشکار ساخته و آنان را به پیروی از خود فرا خواند. آیا در باره او نیز همان سخنی را خواهند گفت که عیینه بن حصن در باره طلحه گفت: «پیغمبر زنی از بنی یربوع بهتر از پیغمبری از قریش است در حالی که محمد مرده و سجاح زنده است» و به این سبب از او پیروی می کنند و همگام با او رودروی ابوبکر و مسلمانان قرار می گیرند، یا او را تنها می گذارند و از او خواهند خواست تا به راه خود ادامه داده و با ابوبکر رودرو شود، تا اگر ابوبکر بر او غالب شد فتنه سجاح خاموش گردد و اگر سجاح پیروز شد آنان نیز که نزدیکان او هستند در افتخار پیروزی و پیغمبریش شریک گردند؟

### سجاح و مالک بن نویره:

سجاح و سپاهیاناش در حدود بنی یربوع توقف کرده بودند، سجاح به نزد مالک بن نویره امیر بنی یربوع فرستاد و او را دعوت به معاهده کرد و او را از تصمیم خود دایر به جنگ با مدینه آگاه ساخت. مالک در جواب با عقد قرارداد و معاهده دوستی موافقت کرد، ولی او را از تصمیمش در مورد مقابله با ابوبکر رضی الله عنه منصرف کرده به جنگ با مخالفان خودش در قبایل بنی تمیم تحریض کرد. سجاح نظر او را پذیرفت و گفت: «هرچه تو صلاح بدانی. من زنی هستم از بنی یربوع. اگر در آن قوم پادشاهی باشد هرآینه او پادشاه شماسست».

### صفات مالک ابن نویره:

سجاح خیلی به سرعت از تصمیم قبلی خود منصرف شد و با رأی مالک موافقت کرد که هیچیک از روایاتی که به ما رسیده علت این انصراف را بیان نکرده است. ولی روایات مشعر است بر این که مالک مرد شریف و سوارکار ماهر و شاعر بود و از غرور قومی برخوردار



بود، یاران زیادی داشت، شیرین کلام و خوش محاوره و مجلس آرا بود. متمم بن نویره برادرش که در شعر مقامی برتر از او داشت، ولی از یک چشم کور و زشت تر بود، حکایت کرد که قبیله‌ای از عرب او را اسیر کرده و با ریسمانی محکم بسته بر در خانه خود انداختند. به مالک خبر رسید، سوار بر شتر به سوی آن قوم رفت و چنان با سخنان شادی بخش آنان را شاد و مسرور کرد و از بس اشعار آبدار برایشان خواند که متمم را بدون فدیة آزاد کردند. بنی تغلب نیز در عهد جاهلیت متمم را اسیر کردند، باز برادرش به نزد بنی تغلب رفت تا متمم را باز خرد، چون قوم، مالک را دیدند از زیبایش در شگفت ماندند، پس از این که با آنان به گفتگو پرداخت ضمن محاوره و شیرین بیانش اعجاب آنان را صدچندان کرد، از او فدیة نگرفتند و برادرش را آزاد کردند و او را با خود به میان قوم خویش بازگرداندند.

آیا زیبایی و خوش‌بینی مالک بود که سجاح را قانع کرد، همانگونه که بنو تغلب و دیگر یاران‌شان را مجاب کرد؟ این موضوع را بیان می‌کنیم شاید این بیان و توضیح آنچه را که بین سجاح و مسیلمه بعدها می‌گذرد روشن و تفسیر نماید. خواه این مطلب درست باشد یا نه سجاح امرای بنی تمیم را برای معاهده دعوت کرد جز و کیع هیچکدام از آنان حاضر به معاهده با او و مالک نشدند. سجاح با سپاه خود و مالک و وکیع بر بزرگان آنان حمله برد و جنگ خونینی به راه افتاد که عده زیادی از طرفین کشته و اسیر شدند. سپس مصالحه کرده اسیران را مبادله نموده و صلح را به بنی تمیم بازگرداندند.

### شکست سجاح در نباح:

سجاح با لشکریان جزیره از آنجا رفت در حالی که از تصمیم مواجهه با ابوبکر منصرف شده بود مالک و وکیع با قوم خود مصالحه کردند، پس از این که از میزان خشم اقوام خود که ناشی از پیروی آنان از سجاح بود آگاهی حاصل کردند. سجاح به ده نباح رسید، اوس بن خزیمه با او برخورد کرد و سجاح را شکست داد، سپس مصالحه و مبادله اسیران کرده و بر این قرار گذاشتند که سجاح از سرزمین او به صوب مدینه عبور نکند. رؤسای اهل جزیره در اینجا جمع شده و به سجاح گفتند: چه دستور می‌دهی مالک و وکیع با اقوام خود مصالحه

کردند و دیگر ما را یاری نمی کنند و اجازه نخواهند داد که از سرزمین آنان بگذریم، در حالی که با این قوم معاهده بسته ایم؟ سجاح گفت: به سوی یمامه. گفتند: اهل یمامه قوی هستند و کار مسیلمه بالا گرفته است. روایتی هست که در اینجا

### حرکت سجاح و قومش به سوی یمامه:

سجاح به قرآن نظیره گویی کرده و گفته است: «علیکم بالیمامة، ودفوا دفیف الحمامة، فإنها غزوة صراة، لا یلحقکم بعدها ندامة» (بر شماست که به سوی یمامه بروید و چون کبوتر بال زنید، زیرا این غزوه قاطعی است، بعد از آن پشیمانی نخواهید برد). چون این عبارت مسجع را که وحی می پنداشتند شنیدند هیچ چاره ای نداشتند جز این که به امثال امر او مبادرت ورزند. برای چه به سوی یمامه رفت، در حالی که بخت و اقبال در میان قوم بنی تمیم او را یاری نکرد و در راه حرکت به سوی ابوبکر نیز کامروا نشد؟ آیا در اطراف او مردانی بودند که او را به این کار وامی داشتند؟ یا آنان نیز به نبوت و عبارات بی خردانه ای که تصور می کرد به او وحی می شود ایمان آورده و در پیروی او شک و تردید نداشتند؟ حقیقت داستان سجاح تعجب آور است، آنچه از او نقل کرده اند، به داستان و افسانه بی شباهت نیست. آورده اند که چون به یمامه رسید مسیلمه را به وحشت انداخت و مسیلمه ترسید که اگر سجاح به او پردازد قوای مسلمین بر او پیروز خواهند شد و یا قبایل اطرافش او را مغلوب می کنند، لذا هدایایی برای سجاح فرستاد و از او تأمین خواست تا به دیدنش برود.

### سجاح و مسیلمه باهم مناظره می کنند و مناظره آنان به ازدواج آنان منتهی می شود:

سجاح با سپاهش در کنار آب فرود آمد و به مسیلمه اجازه حضور داد، مسیلمه با چهل نفر از بنی حنیفه به دیدن سجاح آمد، سپس با او خلوت کرد و یادآور شد که به عقیده او نصف ارض مال قریش است آنان ظلم می کنند، نصف دیگر زمین باید مال سجاح باشد. عبارات مسجعی آورد که تعجب سجاح را برانگیخت، سجاح نیز با سجع او را پاسخ داد.

سپس هردو مدت زیادی بحث و مناظره کردند. سجاح از شیرین بیانی مسیلمه و کارهایی که برای قومش آغاز کرده بود تعجب کرد و در نتیجه به تفوق او ایمان آورد. پس از این که مسیلمه پیشنهاد کرد که پیغمبری خود را مجتمع ساخته و باهم ازدواج کنند سجاح تمایل پیدا کرد و پیشنهاد او را رد نکرد. سجاح به خیمه مسیلمه رفت و سه شبانه روز در کنار او بود و سپس به میان قوم خود بازگشت و به آنان گفت: چون مسیلمه را برحق دیده با او ازدواج کرده است.

### مسیلمه دو نماز از نمازهای پنجگانه را به عنوان مهریه سجاح از واجبات اتباع خود می کاهد:

قوم سجاح دریافتند که مسیلمه صدق و مهریه‌ای برای او معین نکرده است، لذا به او گفتند: به نزد او برگرد، چه زشت است که زنی مثل تو بدون مهریه ازدواج کند. مسیلمه قلعه را به روی او بست و فرستاد تا از او پرسند چه می خواهد، سپس مسیلمه به احترام سجاح دو نماز عشاء و صبح را از عبادت تابعین خود کم کرد و بر این قرار نهادند که مسیلمه نصف غلات یمامه را به او تحویل دهد. مسیلمه نصف گندم تعهدشده را به سجاح تحویل داد و او گندم‌ها را حمل کرد و به جزیره بازگشت و مردان خود را برای حمل نصف دیگر گندم‌ها در آنجا باقی گذاشت. سجاح در تغلب ماند تا معاویه در سال مجاعه (قحطی) بنی تغلب را به میان بنی تمیم انتقال داد و تا روز مرگ در آنجا به صورت زن مسلمان پاکدینی زیست.

### کار سجاح و داستان او تعجب آور است:

این داستان سجاح دختر حارث بود. این داستان همانگونه که دیدید تعجب آور بود! آیا تعجب آورتر از داستان او یافت می شود که از جزیره به عزم رودرو قرار گرفتن با ابوبکر و جنگ با او حرکت می کند و سپس تصمیم خود را پس از مذاکره با مالک بن نویره تغییر داده، به یمامه می رود با مسیلمه ملاقات نموده و پس از مناظره و ازدواج با او به سرزمین خود

بازگشته و پس از مدت‌ها در میان اقوام خود می‌ماند گویی که نه هیچگاه از میان آنان خارج شده و نه با غیر آنان ازدواج کرده است!

کار مسیلمه با وجود این تعجب‌آورتر بود. اگر این روایت صحیح باشد که با سجاح ازدواج کرده این امر دلیل بر ذکاوت و درایت او در سیاست و آگاهی او بر مراتب نفوذ در دل‌هاست. زیرا او با این کار خواست که از شر او ایمن شده و با فراغ بال به جنگ قبایل اطراف خود کسانی که ابوبکر برای جنگ با او فرستاده بود بپردازد. مسیلمه سجاح را ضعیف النفس دید، او را شیفته خود ساخت و فریش داد، سجاح به او تمایل پیدا کرد و به او نزدیک شد، سپس مسیلمه از او روگردان شد و خود را از دست او خلاص کرد. حقیقهٔ داستان این زن با مالک بن نویره و سپس با این مدعی نبوت گواهی می‌دهد که اگرچه در امر کهانت خود وارد و مسجع‌ساز ماهر بود لیکن زنی ضعیف النفس بود. ولی مسیلمه مردی لثیم بود که هیچ حسی نداشت جز خوش‌بینی، به زن و محاسن او کمتر دلبستگی پیدا کرد. به همین دلیل برای قومش جزو قوانین موضوعه مقرر داشته بود که هر کس صاحب فرزندی شد حق ندارد به زنی نزدیک شود، مگر این که این فرزند بمیرد، اگر فرزند مرد حق دارد فرزند دیگری بخواهد و به زنش نزدیک شود، ولی هر کسی که زنش فرزند پسر برای او به دنیا بیاورد زنان بر او حرام می‌گردند!!

### مالک بن نویره پس از فرار طلیحه اسدی:

در حالی که در یمامه بین مسیلمه و سجاح این اتفاقات روی می‌داد خالد بن ولید در بزاخه در تاخت و تاز بود، هر که را که توبه می‌کرد و پشیمان می‌شد به اسلام باز می‌گرداند، و کسانی را که مسلمانان را کشته بودند یا بر آنان تعدی کرده بودند به اشد مجازات می‌رسانید، سرانجام کار او به کشتن ام زمل منتهی می‌شود که او را نیز می‌کشد و جماعتش را نیز متفرق می‌سازد، پس از این که جماعت طلیحه را متفرق ساخت و خود او را مجبور به فرار کرد، اخبار خالد رضی الله عنه بین مردم شایع شد. این اخبار پیروزی و غلبه به گوش مالک بن نویره در بطاح نیز رسید و او را دچار حیرت و اضطراب ساخت. زیرا مالک مردم را از

پرداخت زکات بازداشته و با سجاح رودرروی مسلمین در بنی تمیم قرار گرفته و به همین سبب دشمن مسلمانان قلمداد شده و مورد حمله و تعرض آنان قرار گرفته است. چه کار می توانست بکند پس از این که سپاه او و سجاح در حال سستی و شکست مراجعت کرد؟ دوست او و کیع به وخامت کار خود پی برد، به اسلام بازگشت و زکات پرداخت. ولی مالک متحیر و سرگردان ماند: آیا بر کار دیروزش قلم بکشد و به اسلام بازگردد و با ابوبکر نماز بخواند و زکات بپردازد، همانگونه که با محمد ﷺ نماز می خواند و زکات می پرداخت، یا این که در موقعیت خود اصرار ورزد با سجاح و کارها همیشه و هر زمان در دست خداوند است.

### خالد بن ولید به سرعت به سوی بطاح می رود، موقعیت انصار در برابر این حرکت:

خالد از کار اسد و غطفان و دارودسته شان فراغت حاصل کرد، پس از این که بقیه افراد قبایل به اسلام بازگشتند و به سلطان مدینه ایمان آوردند. سپس به سرعت به سوی بطاح حرکت کرد تا با مالک بن نویره و اطرافیانش و نیز کسانی که مانند او در تردید بودند روبرو شود. انصار که همراه خالد بودند از این تصمیم او باخبر شدند و در رفتن با او تردید به خرج داده و گفتند: در فرمان خلیفه که به ما داده به این امر اشاره نشده، دستور خلیفه این بود که پس از این که از کار بزاخه فراغت حاصل کردیم و شهرها را از اهل رده پاک ساختم منتظر دستور بعدی خلیفه بمانیم. خالد به آنان جواب داد: اگر خلیفه با شما قرار گذاشته با من نیز قرار گذاشته که حرکت کنم. من امیر شما هستم و اخبار در نزد من جمع می شود. اگر فرضاً نامه ای هم به من ننوشته باشد و دستوری هم نداده باشد، حال که فرصتی پیش آمده و تا بخواهم آن را خبر دهم فرصت از دست می رود، لذا از این فرصت استفاده می کنم. و هکذا اگر گرفتار مسأله ای شویم که در باره آن دستور نگرفته باشیم دست روی دست نمی گذاریم تا بینیم کدام رأی صائب تر است و سپس بدان عمل کنیم، اینک مالک بن نویره در برابر ماست. من با کسان خودم از مهاجرین و تابعین به سوی او می روم و شما را مجبور نمی سازم. خالد و اطرافیانش از مهاجرین و تابعین به غیر از انصار به سوی مالک حرکت کردند. انصار

از این کار دلگیر شدند و پس از مشاوره تصمیم گرفتند به خالد ملحق شوند. به این دلیل تصمیم به الحاق گرفتند که اگر خالد در این کار به خیری نایل شود و آنان حضور نداشته باشند، از این افتخار محروم می گردند و اگر او و سپاهیان دچار مصیبتی شوند مردم از آنان که او را همراهی نکرده اند دوری می گزینند. قاصدی به سوی خالد فرستادند و از او مهلت خواستند تا به او ملحق شده و با او حرکت کنند.

### مالک بن نویره قومه را به رجوع به اسلام نصیحت می کند:

پس از این که به بطاح رسیدند در آنجا کسی را نیافتند، زیرا مالک قوم خود را در مساکن خودشان پراکنده کرده بود و دستور داده بود در یکجا جمع نگردند و به آنان گفته بود: ای بنی یربوع، ما در حقیقت با دعوت به این کار بر امرای خود عصیان کردیم و مردم را از آنان جدا کرده و درو ساختیم و در این کار نیز کامیاب نشدیم. من به این کار نگریستم و دریافتم که این کار این قوم بدون سیاست و تدبیر انجام گرفته است. در حالی که مردم در این کار فکر و تدبیر به کار نبرده اند از دشمنی با قومی که به آنان خوبی شده پرهیزید. آنان را نصیحت کرد که به اسلام باز گردند و متفرق شوند و خود نیز به خانه خویش رفت. خالد در بطاح احدی را نیافت، سپاه را برانگیخت و دستور داد که هر که را دعوت به اسلام را نپذیرد به نزد او بیاورند و اگر خودداری کرد او را بکشند.

سفارش ابوبکر رضی الله عنه این بود که سپاه مسلمین به هرجا رسیدند و در هرجا که فرود آمدند اذان بگویند و مردم را نیز به اذان دعوت کنند، اگر مردم دعوت اذان را پذیرفتند و اذان گفتند از آنان دست بردارند و اگر دعوت به اذان را نپذیرفتند آنان را غارت کرده و بکشند. اگر دعوت به اسلام را پذیرفتند زکات از آنان مطالبه کنید، اگر بدان اقرار کردند از آنان بپذیرید و اگر از دادن زکات خودداری کردند آنان را بکشید.

### سپاه خالد مالک بن نویره را گرفته به نزد او آوردند:

سپاه خالد، مالک بن نویره را با چند نفر از بنی یربوع به نزد او آوردند. منطق حکم می کرد پس از آنچه دیدید چنانچه مالک و یارانش به اسلام اقرار کنند، خالد با آنان نیز مثل کسانی که توبه کرده و پشیمان شدند رفتار کند. لکن آنچه واقع شد، این است که خالد امر به کشتن مالک بن نویره داد و کشته شد و این قتل در مدینه انقلابی برپا کرد که تا دیرزمانی آرام نگرفت و این امر در رفتار عمر بن الخطاب نسبت به خالد پس از این که عهده دار خلافت شد بسیار مؤثر بود. به همین جهت روایات کشتن مالک بن نویره را با نوعی تفصیل و اختلاف بیان کرده اند.

### کشتن مالک بن نویره و روایات مختلف در باره علت کشتن او:

گویا رؤسای سپاهی که همراه خالد بودند، در این مسأله اختلاف نظر داشتند که آیا مالک و یارانش دعوت به اسلام را پذیرفته و یا آن را انکار کرده اند. طبری از ابی قتاده الأنصاری روایت می کند که از رؤسای این سپاه بود، او گفت: پس از این که سپاه قوم را محاصره کرد تاریکی شب آنان را نگران کرد، لذا اسلحه بر گرفتند، گفتیم: ما مسلمان هستیم. گفتند: ما نیز مسلمان هستیم. ما پرسیدیم: چرا سلاح برداشته اید؟! آنان نیز سؤال کردند: شما چرا سلاح در دست دارید؟ ما گفتیم: اگر شما همانگونه که می گوئید هستید سلاح را بر زمین بگذارید، آنان سلاح بر زمین نهاده و باهم نماز گزاردیم. تا اینجا همه روایات متفق اند. ولی از اینجا اختلاف روایت شروع می شود. ابوقتاده گفته که، قوم مالک اقرار به زکات و دادن آن نیز کردند. دیگران گفته اند: زکات را انکار کرده و در نپرداختن آن اصرار ورزیده اند. خالد در برابر این اختلاف درک مشاهدات چه می کند و چگونه در آن حکم می نماید؟ روایتی دال بر این است که مالک و یارانش بر اثر سوء تعبیر و اشتباه کشته شده اند. روایتی هست که می گوید، خالد دستور داد مالک و یارانش را حبس کنند تا در باره اش تصمیم بگیرد. در شب سردی آنان زندانی شدند که هر لحظه سرما شدت پیدا می کرد. خالد از روی شفقت نسبت به آن قوم فریاد زد: اسیران را گرم کنید. و این عبارت در لغت کنانه به معنی کشتن است، نگهبانان نیز از بنی کانه بودند، آنان نیز بدون درنگ به خیال این که خالد

دستور قتل آنان را داده همه را کشتند. خالد فریاد آنان را شنید و بیرون رفت تا ببیند چه خبر است، نگهبانان از کشتن شان فارغ شده بودند، خالد گفت: هرگاه خداوند اراده کاری بکند آن را عملی می سازد.

### روایتی که حکایت از مناظره مالک و خالد می کند:

روایت دیگر می گوید که: خالد مالک را خواست تا با او گفتگو کند و ببیند کدامیک از دو شهادتی که در باره او داده اند درست است: آیا آنان که به اسلام او شهادت داده اند درست گفته اند یا شهادتی که به اصرار در ارتداد و منع زکات از او و قوم او داده اند محقق است. در حالی که خالد با مالک مشغول مناظره و گفتگو بود، مالک رو به خالد کرده و گفت: صاحب شما به هیچ فکری نبود، مگر این که چنین و چنان می گفت. خالد خشمگین شد و گفت: آیا تو او را صاحب خود نمی پنداری؟ بعد از آن او را به پیش راند و گردن او و یاران او را زد. ابوالفرج در اغانی به تفسیر و توضیح این مذاکره و مناظره بین خالد و مالک پرداخته که نص آن این است:

ابن اسلام گفت: کسی که خالد را مقصر می داند، می گوید: مالک به خالد گفت: آیا صاحب تو به تو چنین امر کرد؟ منظور او این بود که رسول تو را به این تشدد و تهور امر کرده است؟ کسی هم که خالد را مقصر نمی داند می گوید: مالک با این کلام اراده نفی نبوت کرده است و این گفته او را شاهد می آورد که گفته است:

وقلت خذوا أموالكم غير خائف ولا ناظر فيما يجيء من الغد  
فإن قام بالأمر المخوف قائم منعنا وقلنا: الدين دين محمد  
(به قوم خود گفتیم: اموال خود را بگیرید و نترسید و از آنچه فردا می آید نگران نباشید. و اگر کسی به امری خوفناک قیام کرد، مانع می شویم و می گوییم: دین، دین محمد است).  
یعنی مالک زکات را منع کرد و به قوم خود گفت: دین، دین محمد صلی الله علیه و آله است نه ابوبکر و ما به ابوبکر زکات نمی دهیم. ابن خلکان نقل کرده که سخنانی که بین خالد و مالک جریان



داشته به این شرح بوده است. مالک گفت: من نماز می‌خوانم ولی زکات نمی‌دهم. خالد بدو گفت: آیا نمی‌دانی زکات و صلات باهمند و هیچکدام بدون دیگری پذیرفته نیست!! مالک گفت: صاحب چنین می‌گفت. خالد گفت: مگر تو او را صاحب خودت نمی‌دانی! قسم به خدا! تصمیم گرفته‌ام تو را بکشم. سپس مجادله مفصلی کردند. خالد به او گفت: منم تو را می‌کشم. مالک گفت: آیا صاحب به تو این دستور را داده است؟ خالد گفت: قسم به خدا! تو را می‌کشم. سپس دستور داد او را کشتند. بعضی این روایت دوم را بر روایت اول ترجیح می‌دهند. اگرچه آنان که آن را ترجیح می‌دهند در آن نقصی می‌بینند و می‌بینند اگرچه این روایت ناقص است برخلاف عملی است که خالد نسبت به قره بن هبیره و فجاء السلمي و ابوشجره و امثال آنان انجام داده است. چه خالد همه این‌ها را نزد ابوبکر فرستاد تا ببیند نظرش در باره آنان چیست. و مالک بن نویره گناهای از هیچیک از آنان بیشتر نبود، پس قصد خالد از کشتن و نفرستادنش پیش خلیفه چه بود، در حالی که موقعیت مالک در میان بنی تمیم از هیچیک از آنان در میان قوم‌شان کمتر نبود!

### کسانی که کشتن مالک و ازدواج خالد با زنش را به هم مربوط می‌سازند:

پایان داستان به روایت آنان چنین است که خالد در روزی که مالک را کشت و هنوز خاک خون او را خشک نکرده بود برخلاف کلیه رسوم عرب با زنش ازدواج کرد. آنان قصد دارند که بین این دو امر رابطه‌ای برقرار سازند و این ازدواج را علت قتل مالک بدانند، شاید حق با آنان باشد و شاید در این نظر دچار اشتباه شده باشند. یعقوبی (از مورخین متعصب شیعه) در تاریخش چنین آورده است: مالک بن نویره نزد خالد آمد و با او گفتگو می‌کرد و همسر مالک نیز به دنبال او آمد خالد چون آن زن را دید در شگفت ماند و گفت: قسم به خدا تا تو را نکشم، به پاداش کامل نخواهم رسید، سپس به مالک نظر انداخت و آنگاه گردنش را زد و با زنش ازدواج کرد.

### خشم ابوقتاده انصاری:

کافی است که گرفتاری‌های خالد را از اینجا قیاس کنی که ابوقتاده الأنصاری پس از این که دید خالد مالک را کشت و با زنش ازدواج کرد خشمگین شده و او را ترک کرد و به مدینه بازگشت و قسم خورد که هیچگاه در تیپ خالد قرار نگیرد. گفتیم که، روایت شده همان سپاهیان که مالک و یارانش را زندانی کرده بودند پس از این که خالد گفت: اسیران را گرم سازید آنان را کشتند و خالد از این کار خشمگین شد و گفت: خداوند اگر بخواهد کاری انجام بگیرد موجباتش را فراهم می‌کند. صاحبان این روایت اضافه می‌کنند که ابوقتاده خیال کرد این هم یکی از حيله‌های خالد است، لذا نیز به نزد خالد رفت و گفت: این بود کار تو، خالد او را توبیخ کرد و ابوقتاده غضبناک به مدینه بازگشت.

### داستان ابوقتاده و ابوبکر:

دیگران نقل می‌کنند که ابوقتاده پس از ازدواج خالد و لیلی به مدینه رفت و متمم بن نویره برادر مالک نیز همراه او بود. پس از این که به مدینه رسیدند قتاده که خشم او را فرا گرفته بود به دیدار ابوبکر رفت و داستان کشتن مالک و ازدواج خالد را با زنش برای او بازگو کرد و افزود که، دیگر حاضر نیست در سپاهی که خالد در رأس آن باشد باقی بماند. ولی ابوبکر رضی الله عنه که به خالد و پیروزی‌هایش ایمان داشت و به دیده اعجاب و تحسین بدان می‌نگریست، سخنان ابوقتاده او را متعجب نساخت، حتی آنچه را که در باره سیف الإسلام بر زبان رانده بود ناروا و زشت شمرد.

### عمر بن خطاب رضی الله عنه سخنان ابوقتاده را در نزد خلیفه تأیید می‌کند:

ابوقتاده پیش عمر رفت و داستان خود را برای او بازگو کرد. عمر رضی الله عنه رأی ابوقتاده را تأیید کرد و در سرزنش خالد با او هم‌آواز شد. عمر به نزد ابوبکر رفت در حالی که کار خالد او را کاملاً برانگیخته بود، از ابوبکر خواست که خالد را عزل کند و گفت: شمشیر خالد ظلم به بار آورده، حق این است که آن را به دیگری بدهد. و ابوبکر تا حال عمالش را

تغییر نداده بود، لذا پس از این که عمر چند بار در این مورد اصرار کرد، گفت: ای عمر، دست بردار، فرض کن خطا کرده، زبانت را از بدگویی خالد بازدار. عمر به این جواب قانع نشد و از تنفیذ رأی خود دست برنداشت. پس از این که ابوبکر طاقش طاق شد، گفت: نه یا عمر! در غلاف نمی‌نهم شمشیری را که خداوند آن را به روی کافران آهیخته است.

### خشم ابن الخطاب نسبت به کار خالد:

ولی عمر یقین داشت که کاری که خالد کرده است زشت است، نمی‌توانست خود را راضی کند و وجدانش آرام نمی‌گرفت. چگونه می‌توانست ساکت بنشیند، چگونه خالد را فارغ البال بگذارد که تصور کند مرتکب گناهی نشده! باید دوباره به ابوبکر بگویند و به او تذکر دهد که او بر مرد مسلمانی تعدی کرده، دور از انصاف نیست که به سبب کارش مورد بازخواست قرار نگیرد. ابوبکر در مقابل خشم عمر دیگر مقاومت نکرد و خالد را احضار کرد تا از کرده او بازخواست کند.

### ابوبکر ﷺ خالد را به مدینه احضار می‌کند:

خالد از میدان نبرد به مدینه آمد، وارد مسجد شد، در حالی که غرق در ساز و برگ جنگی بود جامه‌ای پوشیده بود که مانند آهن برق می‌زد و چند تیر در لای عمامه‌اش گذاشته بود. به محض این که عمر او را دید پا شد و تیرها را از لای عمامه‌اش درآورد و به دور انداخت و گفت: مرد مسلمانی را کشتی و زنش را تصرف کردی! قسم به خدا! تو را سنگسار می‌کنم. خالد خودداری کرد و چیزی نگفت و تصور نمی‌کرد که رأی ابوبکر نیز در باره‌اش غیر از رأی عمر باشد. به نزد ابوبکر رفت و داستان مالک و کمک او به سجاح و تردیدش را در اسلام آوردن بازگو کرده و معاذیری برای قتل او ذکر کرد. ابوبکر او را معذور دانست و از آنچه در حرب از او سر زده بود صرف‌نظر کرد، ولی ازدواج او را با زن مالک در حالی که هنوز خون شوهرش خشک نشده بود سخت تقبیح کرد. اصلاً عرب در اثنای جنگ به زن توجه ندارند و مباشرت با زنان را در اثنای جنگ عار می‌دانند. خالد از نزد

خلیفه خارج شد در حالی که فرماندهیش را بر سپاه حفظ کرده بود و آماده بازگشت و رهبری آنان در یمامه بود. از نزد عمر که هنوز در مسجد مانده بود گذشت، نگاهی به او کرد و گفت: بشتاب به سوی من ای ابن ام سلمه! این عبارت را می گفت در حالی که نگاهش تمسخرآمیز بود و در صدایش طنین فیروزی، گویی به زبان حال می گفت: سنگ‌هایت را جمع کن و دیگری را به جای من سنگسار کن. عمر یقین حاصل کرد که ابوبکر عذر او را پذیرفته و او را بخشیده است، فعلاً از او دست بازداشت، آن روز با مبادله این عبارات بین عمر و خالد سپری شد.<sup>(۱)</sup>

۱- داستان مالک بن نویره چنانکه مولف بدان اشاره نموده، در کتاب‌های تاریخ معروف است، خلاصه و صحیحش این است که وی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از دادن زکات ابا می‌ورزید و گفته شده که از سجاح پیروی می‌کرد اما مشهور است که زکات نمی‌داد. و داستان وی را با خالد بن ولید، -چنانکه مولف هم اشاره کرده- بیشتر تاریخ‌نگاران ذکر کرده‌اند، اما اکثر روایاتی که در آن طعن و اتهام به خالد رضی الله عنه وارد می‌گردد درست نیست، چون اکثر آنها از طریق واقدی (منکر الحدیث و دروغگو)، و محمد بن حمید ضعیف و دروغگو، روایت شده است.

#### و اینک چند روایت در اینمورد از بعضی کتب تاریخ:

**روایت طبری:** خالد آنها را در شبی سرد دستگیر کرد و کسی توانایی و مقاومت نداشت، آنها زندانی شدند و هر لحظه بر سرمای هوا افزوده می‌شد خالد به منادی دستور داد تا ندا دهد و بگوید: «ادفئوا أسراکم = اسیرانتان را گرم کنید» و «ادفئوا» در زبان کنانه بمعنی قتل بود. گروهی گمان کردند که هدف خالد کشتن اسیران است در نتیجه ضرار بن ازور، مالک را به قتل رساند. و خالد با ام تیم، دختر منهل ازدواج نمود و گذاشت تا عده‌اش تمام شود. [تاریخ الطبری (۵۰۲/۲)]

**اما روایت ابن کثیر:** ابن کثیر تقریباً همان روایت طبری را آورده است و در آخرش می‌گوید: و قتیکه عده‌اش تمام شد با وی عروسی نمود. و گفته شده است: بلکه خالد، مالک بن نویره را خواست و او را بخاطر پیروی از سجاح و ندادن زکات سرزنش کرد و به او گفت: آیا نمی‌دانی که زکات در کنار نماز ذکر شده است؟ مالک گفت: صاحب شما (محمد) چنین گمان می‌کرد خالد گفت: آیا او صاحب ماست صاحب تو نیست؟ ای ضرار، گردنش را بزن پس گردنش زده شد.

[البدایة والنهایة (۳۲۶/۶)].

### اصرار ابن الخطاب ؓ پس از این که خلیفه شد بر اعمال نظر قبلیش در مورد خالد و عزل او:

عمر از رأی خود در باره خالد بازنگشت. پس از این که ابوبکر وفات یافت و با عمر بیعت شد، اول کاری که کرد خبر وفات ابوبکر ؓ را به شام فرستاد و با همان کسی که خبر وفات ابوبکر را می‌برد فرمان عزل خالد را از فرماندهی سپاه نیز فرستاد. خالد پس از بازگشت به مدینه عمر را به خاطر این کارش سرزنش کرد، جواب عمر این بود: تو را به خاطر این که تردیدی در اعمال حاصل کرده باشم عزل نکردم، ولی چون مردم فریفته تو شده بودند می‌ترسیدم تو هم فریفته مردم شوی و این دلیل باارزشی است. اما اکثر مؤرخین را عقیده بر این است که عمر از کاری که خالد در مورد قتل مالک و ازدواج با زنش مرتکب شده بود متأثر بود و این رأی در عزل خالد پس از خلافت عمر کاملاً مؤثر واقع شد.

اما سخن حضرت عمر ؓ که فرمود: «ای دشمن خدا! یک نفر مرد مسلمان را کشتی، آنگاه بر همسرش شیبخون زدی. به خدا قسم سنگسارت می‌کنم». این روایت را طبری در تاریخش به نقل از علی بن حمید، معروف به محمد بن حمید بن حیان رازی آورده است. [تاریخ الطبری (۵۰۴/۵)]. و سند آن صحیح نیست. یعقوب سدوسی در باره محمد بن حمید بن حیان رازی می‌گوید: «کثیر المناکیر» - روایات منکر او زیاد هستند. بخاری می‌گوید: احادیث او محل اشکال هستند - نسایی می‌گوید: «لیس بثقة»، راوی معتبری نیست. جوزجانی می‌گوید: «ردئ الحديث وردئ المذهب غیر ثقة». احادیث او نا کاره هستند». [تهذیب ج ۳۵ ص ۱۰۲ رقم (۱۶۷)]. و ابوزرعه رازی، محمد بن حمید را تکذیب نموده است. و صالح بن جزره می‌گوید: ما محمد بن حمید را در همه احادیثش متهم می‌کردیم، در مورد خدا جسورتر از او ندیدم. و ابن خراش می‌گوید: ابن حمید برای ما حدیث نقل می‌کرد و سوگند بخدا که دروغ می‌گفت ابن حجر در تقریب نیز او را ضعیف معرفی کرده است. [تقریب التهذیب ج ۲ ص ۴۹ رقم (۵۸۵۲)]. بنا براین، روایت طبری از لحاظ سند ضعیف و غیر قابل استدلال است روایت مذکور از لحاظ متن نیز باطل است. نگا: کتاب بلکه گمراه شدی، ص ۳۹۹ به بعد. [مُصحح]

### متمم بن نویره و فعالیت‌های وی پس از کشته شدن برادرش:

فعالیت‌های متمم بن نویره از کارهای ابوقتاده پس از این که به مدینه رسیدند کمتر نبود. از ابوبکر خونیهای مالک و یارانش را مطالبه کرد، در باره اسرای آنان با ابوبکر گفتگو کرد و از او خواست که اسیران آنان را آزاد کند. متمم دیرزمانی تا پایان جنگ‌های یمامه در مدینه ماند، سپس مورد توجه شدید عمر قرار گرفت، زیرا عمر رضی الله عنه در رأی خود نسبت به خالد اصرار ورزید. متمم در مرگ برادرش مرثیه‌های سوزناکی سرود که هنوز از بهترین مرثیه‌های شعر عرب به شمار می‌آید. علت ارتباط و آشنایی متمم و عمر را چنین ذکر می‌کنند که عمر در صبح یکی از روزها که نماز می‌خواند، پس از اتمام نمازش به مرد کوتاه قد کور خمیده‌قامتی که عصایی در دست داشت برخورد کرد، از او پرسید: کیست و چون دانست متمم بن نویره است، از او خواست که یکی از قصاید خود را که در باره مرگ برادرش گفته بخواند، یکی از قصایدش را خواند تا به این دو شعر رسید:

وَكُنَّا كَنَدْمَانِي جَذِيمَةً حَقْبَةً      مِنْ الدَّهْرِ حَتَّى قِيلَ لَنْ يَتَصَدَّعَا  
فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا كَأَنِّي وَمَالِكٌ      لَطُولِ اجْتِمَاعٍ، لَمْ نَبْتَ لَيْلَةً مَعَا

(مدت‌ها مانند دو یار و ندیم جذیمه بودیم به طوری که می‌گفتند هرگز از هم جدا نخواهند شد. هنگامی که من و مالک از هم جدا شدیم با وجود این که روزگاری باهم گذرانده بودیم این زمان گویی حتی شبی باهم نبوده‌ایم). عمر گفت: این بهترین ستایش پس از مرگ است. دلم می‌خواست خوب شعر می‌گفتم و برادرم زید را با چنین اشعاری رثا می‌گفتم. زید برادر عمر در جنگ یمامه در زیر لوای خالد شهید شد. عمر در مقابل سخن متمم گفت: هیچکس مانند متمم مرا در مرگ برادرم دلداری نداده است.

### اختلاف ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در کار خالد اختلاف نظر سیاسی آنان بود:

اختلاف نظر بین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در قضیه مالک بدانجا رسید که دیدی. هردو بی‌شک خیر و صلاح اسلام و مسلمین را می‌خواستند، آیا اختلاف آنان به اختلاف در

سجاش کار خالد بازمی گشت، آیا اختلاف در سیاستی بود که می‌بایستی در این موقعیت حساس از حیات مسلمین پیروی شود، موقعیت حساس جنگ‌های رده و شورش‌های آن در نقاط شبه جزیره؟!

### رای ابوبکر رضی الله عنه و دلیل او در این مورد:

اما ابوبکر موقعیت اسلام را مهمتر از آن می‌دید که برای این نوع امور ارزشی قایل شود. قتل مردی یا طائفه‌ای چه بر حسب سوء تعبیر یا بدون خطا چه تأثیری دارد در حالیکه خطر دولت اسلام را احاطه کرده، انقلاب در سرتاسر شبه جزیره زبانه کشیده، این فرماندهی که متهم به خطاست عظیم‌ترین نیروی دفع این بلا و خطر است! ازدواج با زنی بر خلاف رسوم عرب و تصرف او قبل از پایان عده از فاتحی که در راه حق جهاد می‌کند و حقاً باید جاریه‌هایی داشته باشد که در ملکیت او قرار گیرند زیاد مهم نیست!! اگر این امر از نظر تطبیق با قوانین لازم شمرده شود نباید نوابغ و مردان بزرگی چون خالد را هم شامل گردد، خصوصاً این که اگر این کار برای دولت ضرر و خطر داشته باشد. مسلمانان به خالد رضی الله عنه احتیاج داشتند و روزی که ابوبکر او را احضار و توبیخ کرد، از هر روز دیگری به او محتاج‌تر بودند. زیرا مسیلمه در یمامه در نزدیکی بطاح با چهل هزار مرد جنگی بنی حنیفه، اسلام را تهدید می‌کرد، انقلاب و طغیان او علیه اسلام سخت‌ترین انقلابات بود، بر عکرمه بن ابی جهل از سرداران مسلمانان غلبه کرده بود و همه امیدها به خالد وابسته بود که بر او پیروز شود. آیا به خاطر کشته‌شدن مالک، شایسته بود خالد عزل شود و سپاه مسلمانان در معرض حمله و غلبه مسیلمه قرار گیرد و دین خدا مورد تعرض واقع شود!! خالد آیت خداست و شمشیر او شمشیر خداست. این سیاست ابوبکر بود که پس از احضارش به توبیخی قناعت کرد و در همان وقت دستور داد برای مبارزه با مسیلمه به یمامه برود.

### ابوبکر رضی الله عنه به خالد دستور می‌دهد که به یمامه حرکت کند:

به عقیده من این تصویر صحیح مسأله‌ای بود که بین ابوبکر و عمر در باره آن اختلاف

ایجاد شد. شاید ابوبکر از این جهت در این موقع دستور داد خالد برای جنگ با مسیلمه به یمامه برود، پس از این که بر عکرمه سردار اسلام غلبه کرده بود، تا اهل مدینه و طرفداران رأی عمر دریابند که خالد مرد مشکلات و کارهای مهم است، با صدور این فرمان ابوبکر او را به کام دوزخ انداخت، یا این دوزخ او را به کام خود خواهد کشید که در این صورت این بهترین مکافات عملی خواهد بود که نسبت به مالک مرتکب شد، یا پیروز خواهد شد و این پیروزی گناهان او را زدوده خواهد ساخت و با فتح و غنیمت بازخواهد گشت و ترس مسلمانان را تسکین خواهد داد و کاری که در بطاح انجام داد به نسبت این پیروزی چیز قابل ذکری نخواهد بود. خالد یمامه را نیز فتح کرد اگرچه با دختر مجاعه ازدواج کرد، همانگونه که با زن مالک ازدواج نمود، در حالی که خون مسلمانان و خون اتباع مسیلمه هنوز خشک نشده بود.

اما ابوبکر چیزی بر توبیخ نیفزود و خالد نیز چیزی بر شنیدن آن اضافه نکرد و تصور نمی‌کنم ابوبکر نظرش در تنبیه خالد جز این بوده باشد که خواسته است آتش غضب امثال ابوقتاده را خاموش سازد. اگر من تعجب می‌کنم، تعجب من از نویسندگان و مؤرخینی که کوشیده‌اند تاریخ فتوحات خالد را لکه‌دار کنند از تعجب من نسبت به کسانی که خواسته‌اند او را تبرئه نموده و معاذیری برای او بیاورند بزرگتر نیست. مالک کیست، لیلی کدام است، دختر مجاعه در برابر صدها و هزاران سری که با شمشیر خالد و به امر او در راه اسلام از بدن جدا شد چه ارزشی دارند! این صدها و هزاران سر افتخار خالد است که او را سیف الله قلمداد کرده. اگر این شمشیر لحظه‌ای دچار ستم شد، سال‌هایتمادی این شمشیر فیروزی و افتخار به بار آورد. خالد از مدینه به بطاح بازگشت. پس از این که ابوبکر دستور داد برای قلع و قمع مسیلمه به یمامه برود، به یمامه برگشت در حالی که از رده و آثار آن بازreste بود، در آنجا در رأس سپاهش بود، انتظار کمکی را می‌کشید که ابوبکر برای معاونت او تجهیز می‌کرد. پس از وصول کمک در رأس همه قشون قرار گرفت، پس آنگاه قصد قویترین و



خطرناکترین مدعیان نبوت شبه جزیره را کرد. حرکت کرد در حالی که سرشار از اعتماد به نفس و ایمان به خدا و اعتقاد به این امر بود که خداوند بزرگ یاری دهنده اوست. اگر خداوند شما را یاری کند هیچ قدرتی بر شما چیره نخواهد شد.



## فصل نهم:

### جنگ یمامه

#### سپاهی که ابوبکر رضی الله عنه به کمک خالد برای جنگ با مسیلمه فرستاد

خالد رضی الله عنه از بطاح در رأس قشون خود و سپاهی که ابوبکر برای کمک او فرستاده بود به سوی یمامه حرکت کرد، تا مسیلمه بن حبيب بن حنیفه مدعی نبوت را بدان از پای درآورد. این کمکی که ابوبکر برای خالد فرستاده بود از نظر کیفیت و قدرت و ترکیب افراد پایین تر از سپاه خالد نبود. این نیروی کمکی هم از مهاجرین و انصار اصحاب رسول خدا تشکیل شده بود که در جنگ‌ها شرکت کرده بودند، از قبایلی تشکیل شده بود که به قدرت و شدت شناخته شده بودند. ثابت بن قیس و البراء بن مالک در رأس انصار و ابو حذیفه و زید بن الخطاب در رأس مهاجرین بودند، فرماندهی هر قبیله نیز با رئیس آن قبیله بود. آیا ابوبکر جایز بود در فرستادن کمک برای خالد بخل بورزد!! او می‌دانست که چهل هزار نفر آماده به جنگ در کنار این مدعی نبوت ایستاده‌اند که به مسیلمه ایمان دارند و حاضرند مرگ را در راه او استقبال کنند، اگر خالد آنان را در راه خیر و صلاح مسلمین رهبری نکند و با شجاعت و خوض در معارک فرماندهی آنان را تصدی نکند، سیاست ابوبکر در جنگ با اهل رده دچار تباهی می‌شود. و ابوبکر با حصافت و تدبیر و دوراندیشی و ایمان که داشت اجازه نمی‌داد اسلام دچار چنین سرنوشتی شود. در بین این سپاه کمکی جماعتی از حفاظ و قراء قرآن بودند و نیز گروهی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند. اگرچه ابوبکر از فرستادن آنان به جنگ خودداری می‌کرد و می‌گفت: من جنگاوران بدر را به جنگ نمی‌فرستم. آنان را به حال خود وامی‌گذارم تا با اعمال صالح‌شان به نزد خدای خویش بازگردند، زیرا خداوند وسیله آنان و نیک‌مردان از اسلام دفاع می‌کند بیش از آنچه وسیله آنان نصرت دهد. ابوبکر برخلاف تصمیم خود رفتار کرد و جنگاوران بدر و کسانی را که

جنگ‌ها و موقعیت‌های حساس در عهد رسول دیده بودند به کمک خالد فرستاد، زیرا می‌دید کار مسیلمه سخت قوی شده و هر فداکاری در راه غلبه بر او دفاع از دین خداست و هر سستی در مقابل او آتش انقلاب را در بلاد عرب روشن می‌سازد و موقعیت مسلمانان را وخیم می‌نماید. الحق پیروزی‌های مسلمانان تا قبل از واقعه مسیلمه و جنگ یمامه با مقایسه با آن چیز بسیار حقیری بود. قبایل نزدیک به مدینه و آن‌هایی که روز بعد از بیعت می‌خواستند مدینه را محاصره کنند، هیچکدام مدعی نبوت نبودند، هیچ چیز نمی‌خواستند جز این که از دادن زکات معاف شوند عدی بن حاتم در منصرف کردن قبایل از کمک به طلیحه اسدی موفق شده در نتیجه طلیحه ضعیف شد و نتوانست مقاومت کند. ام زمل نیز نتوانست از اجتماع این قبایل شکست خورده قدرتی بیابد. بنو تمیم باهم اختلاف داشتند، عزم مالک ابن نویره اراده سجاح را سست کرده بین خالد و او جنگی روی نداد. ولی مسیلمه و آن‌ها که در یمامه به دور او گرد آمده بودند منکر رسالت محمد بودند و برای خود نظیر قریش در نبوت حقی قایل بودند.

### نیروی مسیلمه و عوامل این نیرو:

برای خود نبی و رسول قایل بودند، همانگونه که قریش نبی و رسول داشت، قدرت و عظمت آنان همانند قدرت و شوکت قریش بود، دلاوران و جنگاوران سپاه آنان چند برابر دلاوران قریش بود. علاوه بر این یکپارچه و متحد بودند. اختلاف، بازوی آنان را سست نمی‌کرد و مبارزه عزم آنان را ضعیف نمی‌ساخت، در میان آنان مانند اهل یمن اختلاف عقیده و جنس نبود. ناگزیر، در حالی که چنین اوصافی داشتند و صاحب قدرت و سطوت بودند شایسته بود که ابوبکر آنان را به حساب بگیرد. این عوامل به تنهایی باعث عطف توجه ابوبکر در مورد تقویت جنگاوران یمامه نبود. ابوبکر در حین تعیین تیپ‌های یازده گانه جنگ‌های رده برای مسیلمه این همه ارزش قایل نبود و بنی حنیفه را نیز آنقدر به حساب نمی‌آورد. لذا عکرمه بن ابی جهل را به سوی آنان فرستاد، سپس شرحبیل بن حسنه را برای

کمک به او روانه کرد. عکرمه به سوی یمامه رفت و منتظر آمدن شرحبیل نشد، برای رویارویی با مسیلمه پیشدستی کرد تا افتخار غلبه بر او منحصر از آن خودش باشد.

### عکرمه بن ابوجهل از برابر سپاه مسیلمه شکست می خورد:

عکرمه پهلوان آزموده و سوارکار کراری بود، در سپاه او دلاورانی بودند که مدت ها در جنگ ها شرکت داشته و کارکشته شده بودند. با وجود این عکرمه و سپاهش نتوانست در برابر مسیلمه پایداری بکند، بنی حنیفه آنان را شکست دادند و این خبر دردناک شکست در راه به شرحبیل رسید و از انجام مأموریت بازماند. عکرمه جریان شکست خود را به ابوبکر گزارش داد. ابوبکر را خشم و غضب فرا گرفت و به او چنین نوشت: ای پسر مادر عکرمه! نینمت و مرا نینمی. برنگردی که مردم را هم دچار رخوت و سستی کنی. برو به سوی حذیفه و عرفجه و با اهل عمان و مهره بجنگ، سپس تو و سپاهت نزد مردم برائت خواهید یافت تا به مهاجر بن ابی امیه در یمن و حضرموت ملحق شوید.

لازم نیست که نشانه های غضب و خشم ابوبکر را در این نامه جستجو کنیم. زیرا در خطاب به عکرمه آنچه تحقیر و توبیخ و ملامت است نهفته است، آنجا که خطاب به او می گوید: ای پسر مادر عکرمه!

### کار مسیلمه چگونه قدرت گرفت:

چگونه کار مسیلمه تا این حد قوت گرفت؟! در حالی که به روایت مؤرخان عرب مرد کوتاه قد زردرنگ زشت رویی بود که ظاهرش ارزش و احترامی برایش کسب نمی کرد. و با جماعت بنی حنیفه در سالی که مردم دسته دسته برای اسلام آوردن به سوی محمد ﷺ می شتافتند به نزد رسول رفت، پس از این که قومش به مدینه رسید او را همراه خود برای دیدار رسول نبردند و او را در نزد شتران خود باقی گذاشتند. پس از این که قوم اسلام آورد و پیغمبر به فرد فرد آنان چیز می بخشید، چون قوم از مسیلمه نام بردند، پیغمبر دستور داد که به او هم مانند آنان چیزی عطا شود و به شوخی فرمود:

ولی او بدترین شما نیست، چون شتر یارانش را محافظت می کرد.  
آیا این شخص همان کسی است که در میان قومش ادعای نبوت کرده است!  
به همین جهت ابتدا جز عده معدودی او را تصدیق نکردند.

### (نهار الرجال) و حيله‌اش:

آیا این معجزه بود که هزاران و ده‌ها هزار نفر را ظرف دو سال در اطراف او جمع کرد؟  
هرگز! اطاعت مردم از مسیلمه و دیگران بر اثر شعبده و حيله صورت گرفت. از اهل این  
نواحی مردی بود به نام «نهار الرجال» یا الرجال بن عنفوه. این مرد به مدینه رفت پیش رسول  
خدا، قرآن را خواند و تعالیم اسلامی و قوانین دینی را فرا گرفت، مرد زیرک و هوشیاری  
بود. رسول خدا او را برای آموزش دینی به نزد اهل یمامه فرستاد، تا کسانی را که از مسیلمه  
پیروی کرده‌اند به اسلام بازگرداند و اراده مسلمانان را تقویت نموده به اتفاق آنان بر مدعی  
دروغین نبوت بشورد.

اما «نهارا» فتنه‌اش از فتنه مسیلمه برای بنی حنیفه خطرناک‌تر و بزرگ‌تر بود. به محض این  
که دید مردم از مسیلمه پیروی می کنند، به نبوت او قرار کرد و شهادت داد که محمد گفته  
است: مسیلمه در نبوت شریک اوست. اهل یمامه در این مورد چه اظهار نظری می توانستند  
بکنند! شاهدهی از طرفداران محمد به نفع مسیلمه گواهی داده است. این شاهد مرد فقیه و  
عالمی است که به آنان قرآن و تعالیم دینی و قوانین شرع اسلام یاد می دهد، او گواهی  
می دهد که مسیلمه پیغمبر است. از این پس هیچکس در صحت نبوت او شک نکرد. از این  
رو مردم دسته دسته به روی آورده و به عنوان رسول بنی حنیفه به او ایمان آوردند، و با این  
کار دنیا به او روی آورد و هرچه دلش می خواست در دسترسش قرار گرفت. مسیلمه تمام  
اعتمادش به «نهارا» بود و هر کاری را که می خواست از محمد تقلید کند به امر نهار انجام  
می داد. نهار در پرتو این کارها از نعمت‌های دنیا حظ وافر می برد و از هر چیزی که دلش  
می خواست به آسانی بهره می گرفت.

هرگاه فقها و علما خود را به مال دنیا بفروشد و در برابر صاحبان دنیا علم و دانش را خوار و ضعیف سازند، وای بر علم و دانش و فقه، وای بر حقیقت!!

در برابر روایاتی که در مورد معجزات مسیلمه نقل شده و نیز در برابر وحی‌ای که به زعم او به او می‌شد، تأمل نمی‌کنیم، زیرا همه این‌ها باطل و پوچ و بی‌ارزش است بدانپایه که تاریخ از ثبت آن‌ها شرم داشته است.

کافی است علل و عوامل تقویت کار مسیلمه را که منجر به متابعت مردم از او در استحکام امرش شد تا بدانجا که عکرمه نتوانست او را از پای درآورد و شکست خورد و خائب بازگشت شرح دهیم.

### طلیحه النمری و چگونگی پیروی از مسیلمه:

سؤال نکن چگونه عقلای قوم از مسیلمه پیروی کردند، در حالی که تعصب و دلبستگی قبایل را به استقلال و حریت خود می‌شناسی. گویند طلیحه النمری به یمامه آمد و گفت: مسیلمه کجاست؟ گفتند: نه! بگو رسول خدا. گفت: نه، تا بینمش! وقتی پیش مسیلمه آمد به او گفت: کی نزد تو می‌آید؟ گفت: خدا. پرسید: در نور یا در تاریکی؟ مسیلمه گفت: در تاریکی. طلیحه در جواب گفت: شهادت می‌دهم که تو دروغ می‌گویی و محمد صادق است، لیکن کذاب ربیعه در نزد ما از صادق مضر دوست‌داشتنی‌تر است. با وجود این طلیحه از مسیلمه پیروی کرد و در جنگ‌ها با او شرکت جست و با او نیز کشته شد.

این بود وضع مسیلمه و جریان شکست و فرار عکرمه از برابر او، در میان فرماندهان عرب کسی نبود که بتواند با او بجنگد جز نابعه جنگ، خالد بن ولید. بنابراین، جای تعجب نیست اگر ابوبکر رضی الله عنه سپاه او را با نیروی کمکی تقویت کند. سپس ابوبکر به شرحیل بن حسنه نوشت تو در همان جا که هستی بمان تا خالد به نزد تو بازگردد. پس از پایان کار مسیلمه، شرحیل به عمرو بن عاص پیوست تا او را در جنگ قضاعه در شمال شبه جزیره یاری کند.

### خالد رضی الله عنه با سپاهیان به سوی یمامه می‌رود:

در اثنایی که خالد به سوی یمامه می‌رفت سپاهیان مسیلمه با سپاه شرحبیل برخورد کردند و او را مجبور به عقب‌نشینی ساختند. بعضی مؤرخین می‌گویند: شرحبیل نیز مانند عکرمه می‌خواست به تنهایی افتخار پیروزی را تصاحب کند، سرانجام دچار همان سرنوشت عکرمه شد. شاید چنین نباشد، ممکن است سپاهی از یمامه در حال پیشروی با شرحبیل برخورد کرده باشد و او هم از برابر آنان عقب‌نشسته باشد تا خالد به او ملحق گردد. هر کدام از این روایات درست باشد آنچه مسلم است، شرحبیل در همان جا که عقب‌نشست متوقف شد تا سپاه مسلمانان رسید، وقتی که خالد از ماجرا باخبر شد او را به شدت ملامت کرد. شاید این بازگشت بدون برخورد او مصلحت بود چه اگر برخوردی روی می‌داد و دشمن پیروز می‌شد این پیروزی باعث تقویت روحیه آنان می‌شد.

### برخورد خالد با دسته‌ای از سپاه مجاعه بن مراره:

سپاهیان خالد به سوی سرزمین یمامه پیش می‌آمدند و خبر پیشروی آنان به مسیلمه می‌رسید، در این هنگام مجاعه بن مراره در رأس دسته‌ای به طلب خونبها به میان بنی عامر و بنی تمیم آمده بود. مسیلمه دریافت که در این موقع که به کار جنگ با مسلمانان اشتغال دارد از دست دادن مجاعه صلاح نیست. ترتیبی فراهم کرد که مجاعه خونبهایش را گرفت و با یارانش بازگشت، تا به گردنه یمامه رسیدند و بر اثر تحمل رنج و مشقت فراوان مجبور به استراحت شدند و خوابیدند. سپاه خالد بر سر آنان رسید و از خواب پریدند. خالد فهمید که از بنی حنیفه‌اند، خیال کرد برای جنگ با او کمین کرده‌اند، دستور داد همه را بکشند، ادعای آنان که می‌گفتند، برای گرفتن خونبها خارج شده‌اند سودی نبخشید. از عقیده آنان در باره اسلام سؤال کرد، جواب آنان این بود: ما می‌گوییم از شما پیغمبری و از ما پیغمبری. یکی از آنان ساریه بن عامر که در معرض شمشیر و کشته‌شدن بود خطاب به خالد گفت: ای مرد، اگر فردا خیر یا شر این قریه را می‌خواهی این مرد را نکش و به مجاعه اشاره کرد. خالد مجاعه را نکشت و او را مانند گروگان نزد خود نگاهداشت. زیرا از اشراف بنی حنیفه بود و



در نزد آنان مقام بزرگی داشت و خالد انتظار داشت با مشورت‌های خود او را یاری دهد. او را به زنجیر کشید و در خیمه خود نگاه داشت و همسر جدیدش لیلی‌ام تمیم را نگهبان او ساخت.

### سپاه مسیلمه در عقب‌باز:

مسیلمه سپاهش را در عقب‌باز در کنار یمامه جمع کرد، همه اموال را پشت سر آنان قرار داد. این سپاه چهل هزار نفر بود و به قولی شصت هزار نفر. این‌ها اعدادی است که عرب کمتر نظیر آن را در سپاهی پیش از این شنیده است. خالد رضی الله عنه صبح همان روزی که مجاعه را گروگان گرفت، به محاربه روی آورد و سپاهش در مقابل سپاه مسیلمه صورت جنگی به خود گرفت. هردو سپاه ایستاده و منتظر شروع جنگ بودند و هرکدام پیش خود حساب می‌کرد که سرنوشتش به نتیجه این جنگ بستگی دارد.

### روز یمامه در تاریخ عرب روز سرنوشت‌سازی است:

و هیچکدام از طرفین در تقدیر این امر و اهمیت این روز مبالغه نمی‌کردند، روز یمامه در تاریخ اسلام و عرب روز سرنوشت‌ساز و قاطعی است. نیروی مسیلمه نیروی بازگشت از دین و انکار صریح این مطلب بود که نبوت محمد صلی الله علیه و آله نه تنها برای غیر قریش، بلکه برای عموم مردم جهان است. نیروی مسیلمه مرکزی بود که چشم‌ها به آن دوخته شده و منتظر نتیجه کار آنان بود. از یمن و عمان و مهره و بحرین و حضرموت و جنوب شبه جزیره که از مکه و طائف به طرف خلیج عدن سرازیر می‌شود و نیز از ایران چشم‌ها به آن دوخته شده و منتظر اقداماتش بودند، سپاهیان مسیلمه به او ایمان داشتند و در راه او جان فدا می‌کردند و خصومت دیرینه بین حجاز و جنوب جزیره مزید بر این ایمان و فداکاری بود. سپاهیان مسلمین خلاصه قوت‌شان حفظ و حمایت دین و کلمه خدا بود. بر این سپاه خالد فرماندهی داشت. بزرگترین سرداری که تاریخ در آن عصر به خود دیده بود، در میان آنان حفاظ قرآن و قاریان کلام الله بودند، همه آنان با ایمان کامل به این که جهاد در راه خدا و دفاع از دینش

اولین فریضه هر مؤمنی است آمده بودند، در این صورت چاره‌ای نیست از این که هنگامه و نائره جنگ گرم شود و برای اثبات قدرت و نیروی ایمان مثل زنده‌ای گردد.

### پسر مسیلمه قوم خود را تشجیع می‌کند:

شرحیل پسر مسیلمه سپاه بنی حنیفه را با مسایلی که به ناموس و شرافت قومی آنان ارتباط پیدا می‌کرد تحریض می‌کرد و با عباراتی که روح عصیت عربی را به جوش و خروش درمی‌آورد در میان آنان فریاد برآورد: ای بنی حنیفه! امروز روز غیرت است. اگر شکست بخورید زنان شما را اسیر می‌کنند و آنان را برخلاف میل به نکاح خود درمی‌آورند. از شرافت خود دفاع کنید و زنان خود را حفظ نمایید و به آنان دستور داد تا مردان جنگ کنند. دو سپاه به هم آویختند، چون غیرت مسلمین به جوش آمد، مهاجران به سالم، غلام ابوحنیفه، می‌گفتند: تو خود می‌ترسی که نگران ما هستی؟ سالم به آنان جواب می‌داد: در این صورت بدترین حامل قرآن هستم. و نسبت‌های بدتر و القاب زشت‌تری بهم می‌دادند. مهاجر و انصار بادیه‌نشین‌ها را به ترس متهم می‌کردند، بادیه‌نشینان نیز آنان را به همین شیوه متهم می‌ساختند. اهالی قریه‌ها می‌گفتند: ای اهل بادیه ما از شما بهتر به جنگ اهل قراء واردیم. اهل بادیه نیز می‌گفتند: اهل قراء راه و رسم جنگ را بلد نیستند.

### بازگشت مسلمانان و داخل شدن سپاه مسیلمه به خیمه خالد بن ولید:

به این دلیل مسلمانان در مقابل جماعات کثیر بنی حنیفه پایداری نکردند، و با وجود این که بین دو سپاه جنگ سختی در جریان بود، صف مسلمانان درهم شکست و عقب نشستند و خالد از خیمه‌اش دور شده بنی حنیفه وارد خیمه خالد شدند و مجاعه را در زنجیر آهنین دیدند، ام تمیم برای مراقبت در نزد او بود. یکی از مردان بنی حنیفه شمشیر کشید تا ام تمیم را بکشد، مجاعه فریاد کشید: نکن، من زینهارش داده‌ام، زن آزاده و خوبی است، شما مردان را بکشید! سپاهیان طناب‌های خیمه را بریده و خیمه را پاره پاره کردند و مجاعه و لیلی را بر جای گذاشتند و این دو منتظر بودند که خداوند با آن قوم چه می‌کند، اگرچه مسلمانان تا

عده زیادی را از بنی حنیفه نکشتند از میدان جنگ عقب نشستند. و نهارالرجال جزو اولین کشته شدگان بود. این نهارالرجال فقیه قاری القرآن خائن حيله گر در پیشاپیش بنی حنیفه ظاهر شد. زید بن الخطاب رضی الله عنه به او برخورد و او را کشت، با کشته شدن او روح گنهکار و پلیدی از جسم زایل شد، روحی که به مسیلمه امکان داد تا به آن درجه از قدرت برسد که خود و سپاهیانش مسلمانان را تهدید کرده و ترس و رعب در روح پیروان دین خدا ایجاد نمایند. پس از این که خالد از خیمه اش به ناگزیر خارج شد ذره ای از شجاعتش کاسته نشد و تردیدی در سرانجام این روز نداشت. خالد چون دید رخوت و سستی بین مسلمین بالا گرفته بی درنگ با غضب و هیبت فریاد برآورد: ای مردم برتری خود را نشان دهید تا درجه رنج و مشقت و امتحان هر طایفه را بدانیم و بدانیم که از کجا آمده ایم. فریاد خالد: ای مردم خود را ممتاز سازید. این فریاد به گوش همه سپاهیان رسید و آنان را متوجه حقیقت امر کرد. خالد مطمئن شد، هنگامی که دید مردم برتری خود را نشان می دهند که با فرمان خود ریشه ها و نشانه های اتکا به همدیگر را قطع کرده و راه خود را برای وصول به پیروزی هموار کرده است.

### تعصب دین خدا در دل مسلمانان به جوش می آید:

فریاد خالد نیروی حمیت و هیبت مخمر در فطرت دینی آنان را برانگیخت. بزرگان مسلمانان دیدند چه بر سرشان آمده، حمیت دین خدا در دل هاشان به جوش آمد، ایمان و اعتماد به نفسشان اوج گرفته و بالاتر از همه مراتب حیات قرار گرفت. و بوی خوش نسیم مسرت الهی آنان را در بر گرفت که حیات را در نظرشان پوچ و بی ارزش جلوه داد، شهادت در راه خدا در برابر آنان با چهره های خندان و درخشان ظاهر شد. و درهای بهشت را به روی آنان می گشود تا برای همیشه بدان وارد شوند. پس از این تغییر روحیه شکست خوردگان بازگشتند در حالی که جویای فیروزی و شهادت بودند. ثابت بن قیس که سردسته انصار بود گفت: ای جماعت مسلمین! عقب نشینی شما کار زشتی بود! خدایا من از آنچه آنان می پرستند بیزاری می جویم (به اهل یمامه اشاره کرد) و به تو پناه می آورم از آنچه این ها

می کنند (به مسلمانان اشاره کرد) سپس خود را در نائره جنگ انداخت و ندا در داد: اینک اقدام من، باش تا شمشیر زدنم را به شما نشان بدهم. چنان مردانه جنگید که ترس و خوف را از دل همه بیرون ریخت، مردانه جنگید تا سرانجام از هر طرف مورد حمله واقع شد و زخم های بسیار برداشت و به افتخار شهادت نایل گشت. براء بن مالک از دلاوری بود که معنی فرار را نمی دانست، چون دید که مسلمانان چه کردند به میدان جهید و گفت: کجا ای جماعت مسلمانان! من براء بن مالکم به سوی من بشتابید. مسلمانان سخن او را شنیدند و به شجاعت او آشنا بودند، جماعتی از سپاهیان مسیلمه به سوی او بازگشتند با همه آنان جنگید و بسیاری از آنان را کشت و همه را از محل های خود عقب نشانند.

بادی وزید و گردوغبار و شن به روی مسلمانان پاشید، عده ای نزد زید بن الخطاب رفتند و پرسیدند چه کار کنیم، جواب زید این بود: نه به خدا امروز حرفی نخواهم زد تا آنان را به عقب نشانم، یا نزد خدا می شتابم و برهان خود را عرضه می دارم.

### کسانی که شهادت می طلبیدند و بدان نایل شدند:

چشمان خود را ببندید و دندان بفشارید و دشمنان را بکوبید و شجاعانه پیش بروید. خود در رأس قومش قرار گرفت، می جنگید و می کشت و سپاهش نیز در پشت سر او بود، تا این که به ملاقات حق شتافت که حجت خود را عرضه دارد، ابوحنیفه در میان اطرافیانش فریاد زد: ای اهل قرآن! قرآن را با اعمال و فداکاری خود بیارایید. خود را در ورطه جنگ افکند و خود و سپاهیانش جنگیدند تا خداوند او را به نزد خود برد. سالم، غلامش، درفش جنگ را به دست گرفت و گفت: اگر نتوانم پایداری کنم بدترین حامل قرآن هستم. او نیز جنگید تا کشته شد. با این فریادهایی که از دل ها برمی خاست، دل هایی که ایمان، آنها را از نیرو و شجاعت پر کرده بود، روح فداکاری و جانبازی و شهید شدن در راه حق در میان مسلمانان سریان کرد، زندگانی در نظر آنان خوار و شهادت عزیز و گرامی شد، سپاهیان مسیلمه را دفع می کردند و شهادت در راه حق را جستجو می نمودند و سرانجام سپاهیان مسیلمه را به پشت خطوط سابق بازگرداندند.

### سپاه مسیلمه مأیوسانه می جنگد:

سپاه مسیلمه مأیوسانه می جنگید. از وطن و شرافت خود دفاع می کردند، از عقیده مریضی که در نظر آنان پس از وطن و شرافت بالاترین چیزها بود دفاع می کردند، به همین دلیل در برابر مسلمین پاسداری می کردند و هر که را که می توانستند از آنان عقب می زدند، و جب به وجب از سرزمین خود دفاع می کردند و تا آن را بازپس نمی گرفتند و منت های کوشش برای استردادش به خرج نمی دادند از آن دور نمی شدند. خالد در مقابل دلاوری های بنی حنیفه خود را نباخت، بلکه هنگامی که فریادهای مردانه مسلمانان را شنید و دانست که برای شهید شدن در راه حق با روی گشاده به استقبال مرگ می روند دریافت که او برنده این حوادث است و پیروزی بدو نزدیک شده است.

### خالد ﷺ می کوشید که مسیلمه را به قتل برساند:

او می خواست که مسلمانان نیز این پیروزی را همانگونه که او احساس کرد دریابند. به همین منظور در رأس مردانش بیرون آمد و به محافظانش گفت: «به دنبال من نیاید» سپس فریاد جنگ برآورد: «یا محمد» او با بیرون آمدن خود و فریادش تنها نمی خواست عزم مسلمانان را جزم کند، بلکه می خواست از نزدیکترین راه و در اسرع اوقات به پیروزی نایل آمده و آن را از کمینگاه خود درآورد. خالد مشاهده کرد که پیروان مسیلمه در اطراف او کشته می شوند و از مرگ نمی هراسند، پس یقین حاصل کرد که نزدیکترین راه وصول به پیروزی کشتن مسیلمه است. لذا با مردانش کوشید تا رودرروی مسیلمه قرار گرفت، می خواست او را غافلگیر کرده از پای درآورد. اطرافیان مسیلمه برای جنگ با خالد پیش می رفتند، ولی شمشیر خالد قبل از آن که به خالد برسند آنان را از پای درمی آورد. بسیاری از اطرافیان مسیلمه کشته شدند، مسیلمه را ترس شدیدی فرا گرفت و دریافت که رسوایی بزرگی او را تهدید می کند، با خود اندیشید که فرار کند، ولی یقین کرده بود که کشته خواهد شد، او در تردید و اضطراب بود که خالد و سوارانش بر او و اطرافیانش حمله شدیدی نموده شمشیر در آنان انداختند. در اینجا اطرافیان مسیلمه بر او فریاد کشیدند:

«کجاست آنچه به ما وعده می دادی!» مسیلمه در حالی که فرار می کرد جواب داد: از شرافت خود دفاع کنید. چگونه می توانستند جنگ کنند در حالی که او در حال فرار بود! آیا منطقی نبود که همانگونه که در حال پیغمبری از او پیروی کردند در حال فرار نیز از او پیروی کنند؟! محکم بن الطفیل فرار قوم را دید و دید که مسلمانان نیز آنان را تعقیب می کنند، بر آنان فریاد زد: «ای بنی حنیفه! حدیقه» یعنی به آنجا پناهنده شوید.

### پناهنده شدن سپاهیان مسیلمه به حدیقه:

این باغ در زندگی آنان و از آن مسیلمه بود و بدان حدیقه الرحمن می گفتند، باغ وسیع و محکم و منیعی بود با دیوارهای بلند همانند یک قلعه. بدانجا فرار کردند و در آنجا تحصن نمودند پس از این که هزاران نفر از آنان با شمشیر مسلمانان در میدان جنگ کشته و نقش بر زمین شد. محکم و مردانش برای حمایت فراریان در برابر مسلمانان تحریض می کرد و خود و یارانش به سختی می جنگیدند، تا قوم مسیلمه در حدیقه متحصن شوند، در این هنگام عبدالرحمن بن ابی بکر به گردنش زد و او را کشت. مسیلمه و قومش در حدیقه متحصن شدند. آیا مسلمانان آنان را محاصره کنند هر چند محاصره شان به طول انجامد؟! هرگز! این سپاه سرمست از جام پیروزی می خواهد به پیروزی کامل نایل آید، می خواهد هر چه زودتر آن را به دست آورد. لذا باغ را محاصره کردند و در دیوارهای آن قلعه سوراخی می جستند که آنان را از گشودن دروازه محکم مقلش بی نیاز کند و نمی یافتند.

براء بن مالک گفت: ای جماعت مسلمانان، مرا به درون باغ بیفکنید تا در را باز کنیم، مردم گفتند: ای براء، این کار را نکن خطرناک است.

### براء بن مالک به درون حدیقه می رود و در را باز می کند:

براء به تنهایی در میان هزاران نفری که از ترس مرگ به حدیقه پناه برده بودن چه می خواست بکند! براء در سخنش اصرار ورزید و اضافه کرد: قسم به خدا! باید مرا به درون قلعه بیفکنید. مسلمانان او را تا بالای دیوار بلند کردند، چون کثرت آن جماعت را دید با

تردید بازگشت و گفت: مرا پایین بیاورید، ولی پس از بازگشت زیاد توقف نکرد، گفت: مرا بالا ببرید و این کار را دو سه بار تکرار کرد. سپس او بالای دیوار ایستاد و با خود صحبت کرد: این همان براء پهلوانی است که تمام مردم شبه جزیره از دلاوری هایش حرف می‌زنند، اگر از همان راهی که رفته بازگردد مردم در باره‌اش می‌گویند: کوشید اما نتوانست کاری بکند و این به شهرت پهلوانیش لطمه می‌زند، مردم از انصراف او پس از اقدام گفتگو می‌کنند. اگر از او چنین گفتگو کنند دیگر چیزی برای او باقی نمی‌ماند، با چه رویی به مردم نگاه کند و چگونه در برابر مردم سر بلند کند! لذا تردیدش برطرف شد و خود را به میان بنی حنیفه که در برابر در قلعه اجتماع کرده بودند انداخت، با آنان به جنگ پرداخت و از راست و چپ از آنان می‌کشت، تا دروازه را به روی مسلمانان گشود، مسلمانان به هیئت اجتماع در حالی که شمشیرهایشان در دست‌شان می‌درخشید وارد باغ شدند، از کاسه چشمان‌شان مرگ می‌بارید، بنی حنیفه پس از مشاهده مسلمان بسان گوسفندانی که کشنده خود را با کارد بینند فرار کردند.

### حمله مسلمین به دروازه باغ و هجوم بر سپاه مسیلمه در آن باغ:

این روایتی بود. به روایت دیگر مسلمانان از دیوار باغ بالا رفته و به دروازه باغ حمله‌ور شده آن را گشوده‌اند. شاید براء در میان مسلمانانی که از دیوار قلعه بالا رفته و به درون باغ پریده‌اند از همه نزدیکتر به دروازه بوده و خود را به درون باغ افکنده و پس از جنگ با کسانی که در اطراف دروازه بودند در را به روی مسلمانان گشوده و این کار را وقتی انجام داده که به سبب تیراندازی کسانی که از بالای دیوار آنان را هدف قرار داده بودند از او غافل شده باشند. مسلمانان به باغ هجوم بردند و با دشمنان خود در آویختند. کم مانده بود که شمشیرهای بنی حنیفه و درختان باغ وقفه‌ای در کار مسلمانان ایجاد کند! با وجود این نائره جنگ شعله‌ورتر می‌شد و بر تعداد کشتگان افزوده می‌گشت، کشتگان بنی حنیفه چندین برابر شهیدان مسلمین بود. وحشی حبشی که پس از قتل حمزه سید الشهداء در جنگ احد، پس از آن جنگ اسلام آورد، در این جنگ حاضر بود. مسیلمه را در باغ پیدا کرده و نیزه‌اش

را به سوی او پرتاب نمود و او را از پای درآورد. یکی از انصار نیز که همراه او بود مسیلمه را شمشیر زد، وحشی می گفت: خدای تو می داند کدامیک او را کشته ایم. مردی فریاد کشید و گفت: او را بنده سیاه کشت. تصمیم و اراده بنی حنیفه پس از شنیدن خبر کشته شدن مسیلمه سست شد و دانستند که دیگر نمی توانند در برابر مسلمانان مقاومت کنند، مسلمانان به کشتن آنان پرداختند. بلاد عرب در تمام اعصار جنگی را به یاد ندارد که به اندازه این جنگ در آن خونریزی شده باشد. به همین سبب نام حقیقه الرحمن را به حقیقه الموت تبدیل کردند و در تمام کتب تاریخ به این نام، نام برده شده است.

### مجاعه کشته مسیلمه را به خالد نشان می دهد:

وقتی جنگ تمام شد خالد رضی الله عنه دستور داد مجاعه را از خیمه به نزد او بردند، از او خواست مسیلمه را به او نشان دهد. مردم کشته ها را بازشناسی می کردند تا به محکم الیمامه رسیدند، محکم زیبا بود، وقتی خالد جنازه محکم را دید از مجاعه پرسید: این بزرگ شما بود؟ مجاعه جواب داد: نه! قسم به خدا! این از او بهتر و بزرگوارتر بود. این محکم الیمامه است. خالد و مجاعه وارد حقیقه الموت شدند و کشته مسیلمه آن مرد کوتاه قد و زردرنگ زشترو را پیدا کردند، مجاعه گفت: این است دوست شما که از شرش راحت شدید و خالد گفت: این است آن کسی که این همه مصیبت بر سر شما آورد. حال فتنه مسیلمه پایان پذیرفته و از بیخ و بن برکنده شد و سپاهش دچار این سرنوشت شوم شده آیا وقت آن نرسیده که خالد و سپاهش استراحت بکنند؟ هرگز! این از سرشت و طبیعت خالد به دور است و این سیاست، سیاست جنگ او نیست.

### خالد رضی الله عنه جنگ را تا آخرین نقطه پیروزی دنبال می کند:

سیاست او این است که به آخرین حد پیروزی برسد تا جایی که مشکلی باقی نگذارد که از عواقبش بترسند. جنگ بنی اسد و طرفدارانش و شکست و فرار طلیحه او را قانع نساخت، او باقی ماند تا زمین را از خبث دشمنان اسلام پاکیزه ساخت و بر ام زمل دسته هایش نیز پیروز



شد. در اینجا نیز بنی تمیم را رها نکرد تا تمام کسانی را که آتش فتنه را روشن می کردند یا آن را از زیر خاکستر بیرون می کشیدند نابود کرد. در اینجا نیز چنین کرد. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما پس از این که از کار پناهندگان حدیقه الموت فارغ شدند به او گفتند: ما و مردم را ببر تا وارد قلعه های آنان شویم. خالد جواب داد: بگذارید اول سوارانی بفرستیم و کسانی را که در خارج قلعه ها پراکنده اند جمع آوری کنم، سپس عقیده خود را بیان می کنم. سوارانی فرستاد و هرچه از مال و زن و کودک یافته بودند آوردند و همه را ضمیمه سپاه خود ساخت، سپس فرمان حرکت به سوی قلاع داد تا آن ها را بر سر هر کس که در آن ها هست خراب کنند و با این کار از شر بنی حنیفه راحت شود و حتی دیگر دیواری هم برپا نداشته باشند.

### صلح بین خالد و مجاعه:

خالد رضی الله عنه نسبت به مجاعه پس از این که در باره مسیلمه و یارانش از روی صداقت صحبت کرد و ام تمیم نیز مراقبش بود اعتماد پیدا کرد. مجاعه به نزد خالد آمد و گفت: قسم به خدا! فقط دسته هایی از مردم و پیشروان آنان به نزد تو آمده اند و قلعه ها پر از مردان جنگی است، آیا صلاح می دانی در باره بقیه صلح کنیم؟ خالد فکر کرد و دید سپاهش را جنگ خسته کرده و بزرگان مهاجر و انصار شهید شده اند و به علاوه آنان می خواهند در حالی به مدینه بازگردند که تاج افتخار پیروزی بر سر نهاده باشند. از طرفی مجاعه نیز در قولش صادق بوده پس بهتر است که با او مصالحه کند. صلح کردند و قرار بر این گذاشتند که مسلمانان غنایمی را که گرفته اند داشته باشند جز نصف زنان اسیر شده. مجاعه از این موضوع به موضوع دیگری منتقل شده و گفت: الآن به نزد قوم خود می روم تا آنچه را که قرار گذاشته ایم به اطلاع و آگاهی آنان برسانم. رفت و به زنان گفت: لباس جنگی بپوشید و بالای قلعه ها قرار گیرید. آنان نیز چنین کردند، خالد خیال کرد واقعاً مردان جنگی در قلعه ها بوده اند و مجاعه دروغ نگفته است. مجاعه برگشت و به دروغ گفت آنان آنچه را که قرار گذاشته شده تجویز

نکردند و به خاطر این عده‌ای بالای قلعه‌ها رفته‌اند تا مجاعه به نزد خالد و یارانش باز گردد و نظر آنان را اعلام دارد.

ناگزیر خالد از نصف زنان اسیری که بر آن توافق کرده بودند گذشت کرد. پس از این که قلعه‌ها را باز کردند در آن‌ها جز زنان و کودکان و زنان پیر و مردان ناتوان کسی ندیدند. در این هنگام خالد با خشم در مجاعه نگریست و گفت: وای بر تو! مرا فریب دادی! مجاعه جواب داد، مطمئناً، چه آن‌ها طایفه منند، جز این کاری نمی‌توانستم بکنم، خالد رضی الله عنه این احساس نوع دوستی و حب طایفه و قوم را تحسین کرد و صلح را مجری داشت و مجاعه را آزاد کرد. روایت دیگری می‌گوید که، مجاعه قبل از عقد صلح و پیش از این که خالد بداند در قلعه چه کسانی هستند به نزد قومش رفت. قرار صلح را با آنان در میان گذاشت، سلمه بن عمیر الحنفی مخالفت کرد و گفت: «قسم به خدا قبول نمی‌کنم و به دنبال اهالی دهات و غلامان می‌فرستیم و ابداً صلح نمی‌کنیم، قلعه‌های ما محکم و غذای ما فراوان و زمستان در پیش است». مجاعه جواب داد: «تو مرد مغرور و شومی هستی. این که من آنان را فریب داده و راضی به صلح کرده‌ام تو را مغرور کرده است، آیا کسی باقی مانده است که فایده‌ای داشته باشد و از عهده کاری برآید! من به سوی شما شتافتم پیش از آن که آنچه شرحیل پسر مسیلمه گفت: پیش از آن که زنان شما اسیر شوند و آنان را برخلاف میل به نکاح خود درآورند، به سر شما نازل شود». قوم سخنان او را گوش کردند و به صلح او رضا دادند و به سخن سلمه بن عمیر اعتنا نکردند.

### نامه ابوبکر رضی الله عنه به خالد و صلح خالد برخلاف میل ابوبکر:

قاصدی از جانب ابوبکر به نزد خالد آمد و فرمانی آورده بود که همه افراد قادر به جنگ بنی حنیفه باید کشته شوند. ولی خالد قبل از وصول این فرمان با آنان صلح کرده بود، او مردی است که به عهد خود وفا می‌کند. بنی حنیفه برای بیعت و برائت از کارهایی که کرده بودند جمع شدند، آنان را به نزد خالد آوردند و دوباره بیعت کردند و به اسلام بازگشتند و برائت خود را از رده اعلام داشتند. خالد هیأتی از آنان را به مدینه نزد ابوبکر فرستاد. وقتی

که بر ابوبکر رضی الله عنه وارد شدند، ابوبکر به آنان گفت: چه کسی شما را اینچنین خوار و ذلیل ساخت؟ گفتند: ای خلیفه رسول خدا! خبر مصیبت ما به شما رسیده، او مردی بود که خداوند به او برکت عطا نکرد و عشیره اش نیز از او خیر نبرد. شاید پرسی. چگونه خالد پس از این که فهمید مجاعه به او نیرنگ زده به صلح با او راضی شد و حال آن که خالد کسی است که او را با صفات شدت و قهر و غلبه می شناسیم!

### تعداد کشتگان بنی حنیفه:

ولی پیروزی بزرگ مسلمانان خالد را وادار به گذشت کرد، تعداد کشتگان بنی حنیفه به حدی رسیده بود که این گذشت را ایجاب می کرد. به روایتی در حدیقه الرحمن هفت هزار و در میدان نبرد هفت هزار و در حین تعقیب فراریان هفت هزار نفر کشته شدند. با صلحی که مجاعه با خالد کرد تمام غنایم از طلا و نقره و سلاح از آن مسلمانان شد، به اضافه ربع زنان اسیر شده و در هر دهی از دهات بنی حنیفه یک باغ و یک مزرعه به انتخاب خالد از آن مسلمانان شد. اگر مجاعه پس از این بقیه قومش را نجات داد و همه کسانی هم که قادر به جنگ بودند کشته نشدند، بقیه قومش به دین اسلام بازگشتند و به سلطنت و فرمانروایی ابوبکر اقرار کردند. خالد از همه این مسایل آگاهی یافته بود و جایز نمی دانست که به خاطر نیرنگ مجاعه خشمناک گشته و از او انتقام بگیرد.

### تعداد کشتگان مسلمین:

همانگونه که تعداد کشتگان بنی حنیفه به حدی رسید که به خواطر احدی از اهالی بلاد عرب خطور نمی کرد، تعداد شهدای مسلمانان نیز از حد تصور آنان گذشت. از مهاجرین سیصد و شصت و نه و از انصار سیصد نفر، علاوه بر کشته شدگان اهل قبایل، جمع تعداد کشتگان مسلمانان به هزار و دویست نفر رسید. مهاجر و انصار اهل قبایل را به خاطر قلت تعداد کشتگان سرزنش می کردند و به سبب کثرت تعداد کشتگان خود بر آنان مفاخره می کردند. برتری مهاجر و انصار تنها در کثرت تعداد کشتگان نبود، بلکه در میان آنان

سی‌ونه نفر از بزرگان اصحاب رسول و حافظان قرآن بودند. و پیداست که ارزش صحابه رسول و حافظ قرآن در نزد مسلمانان تا چه پایه بود.

ولی بسا ضرر که مآلاً سودبخش است، کشته شدن این حافظان قرآن سبب ایجاد فکر جمع آوری قرآن در زمان خلافت ابوبکر شد تا مبادا پس از آن نیز در جنگ‌های دیگری حافظان قرآن کشته شوند همانگونه که در جنگ‌های یمامه شهید شدند.

### تأسف مسلمانان در مدینه و مکه از شهادت شهدای خود:

اندوه مسلمانان در مکه و مدینه و به خاطر این شهدا با سروری که به سبب درک افتخار این پیروزی که نصیب آنان شده بود قابل مقایسه نبود. عبدالله بن عمر بن الخطاب پس از این که در جنگ یمامه به بهترین وجهی کوشید و جنگید و متحمل شداید بسیار شد به مدینه بازگشت. هنگامی که پدرش او را دید به او گفت: چه چیز شما را بازآورد، در حالی که زید کشته شد! چرا روی خود را از من پنهان نکردی! عبدالله جواب داد: من هم دلم می‌خواست به این افتخار نایل شوم، ولی من از این سعادت بازماندم و خداوند زید را به افتخار شهادت نایل کرد. به روایتی عبدالله جواب داد: زید از خداوند سعادت شهادت خواست و خداوند آن را به او عطا کرد، من نیز کوشیدم که این سعادت به سوی من نیز روانه شود ولی به من اعطا نشد. اندوه عمر رضی الله عنه در کشته شدن زید نمونه کوچکی بود از غم و اندوه بزرگ اهالی مکه و مدینه بر شهدای خود که در جنگ مسیلمه از دست داده بودند. آیا خالد نیز مانند سایرین متأسف و اندوهگین شد؟ آیا منظره این کشت و کشتار او را ناراحت کرده و سیل خونی که جاری شده بود او را ترسانده بود؟ هرگز! چه همین روحیه قوی بود که او را به فرماندهی و رهبری سپاه رساند و سبب شد که فاتح عراق و شام شود و اساس اولین امپراطوری اسلامی را پی ریزی کند. کجاست رهبر توانایی که وقتی بیند هزاران نفر از دشمنانش در برابر سپاه او بر زمین می‌غلتنند شادیش را براز نکند! خالد رضی الله عنه در این حالت نه می‌ترسد و نه ناراحت می‌شود، او به محض این که به پیروزی خود اطمینان یافت و کار صلح با معجعه را به پایان رساند و زمام امور را به دست گرفت لحظه‌ای درنگ نکرد، معجعه را

احضار کرد و به او گفت: دخترت را به ازدواج من در آر. مجاعه که داستان لیلی ام تمیم و احضار و توبیخ او را از طرف ابوبکر به خاطر ارتکاب امری که با سنت عرب مغایر بود شنیده بود گفت: صبر کن! تو پشت من و خودت را نزد خلیفه می شکنی. این سخن خالد را به شگفتی دچار نساخت و توجهی به آن نکرد، بلکه نگاه تندی به مجاعه کرد و گفت: ای مرد او را به ازدواج من در آر که می تواند در برابر خالد و امر او پس از فیروزی اش در جنگ یمامه سرپیچی کند! مجاعه دخترش را به عقد خالد در آورد، در خانه پدرش با او زفاف کرد، پس برای او هم خیمه و منزلی در مجاورت منزل ام تمیم معین کرد.

### عذر خالد ﷺ پذیرفته است:

دختر مجاعه در اعیاد پیروزی ای که لازم بود به خاطر خالد برپا شود بسیار هدیه ناچیزی بود! او کمترین قربانی بود که می بایستی بر پای این قهرمان فاتحی که زمین یمامه را با خون سیراب کرد تا آن را فروشید انداخته می شد. بلکه دختر مجاعه از هیچیک از کنیزانی که در این اعیاد پیروزی دایره می زدند و می خواندند و به این سرور عالم اسلام تهنیت می گفتند که قلمرو اسلام مجدداً به زیر لوای اسلام درآمده است بیشتر نبود. ولی! خدایا نام تو مبارک است. اسلام اینگونه جشن ها را نمی شناسد و یقین دارد که پیروزی از جانب خداست، به هر که بخواهد آن را عطا می کند. آن را به خالد عطا کرد، به وسیله او دین حق را مقتدر ساخت و رده و مرتدین را نابود ساخت. خالد رده و مرتدین را در جنگ یمامه به کلی تارومار ساخت. وقت آن رسیده که ملت عرب با اطمینان خاطر به دین حق بپردازد. آنچه از جنگ های رده در مهره و عمان و یمن مانده بود به نسبت واقعه یمامه ارزش نداشت. از این به بعد وقت آن رسیده که ابوبکر اطمینان خاطر بیابد و نیز وقت آن رسیده که خالد نیز استراحت کند. خالد به یکی از وادی های یمامه به نام وبر رفت، در آنجا خانه ای داشت و دختر مجاعه و ام تمیم را در آن خانه جای داد. آیا اقامتش در این خانه به درازا کشید و استراحتش در این خانه کامل شد؟ کتب تاریخ به این مسأله اشاره ای نکرده اند. ولی سیاست

ابوبکر و سیاست اسلام همواره به شمشیر خالد نیازمند بود، دوباره او را بازمی‌یابیم. به امید دیدار مجدد قهرمان جنگ و شمشیر خدا! به امید دیدار او در ساحل دجله و فرات!

## فصل دهم:

### بقیه جنگ‌های رده

**بحرین - عمان و مهره - یمن - کنده و حضرموت سرزمین‌هایی که به اسلام بازگشت:**

خالد بن ولید رضی الله عنه بر مرتدین بنی اسد و بنی تمیم و سرزمین یمامه فایق آمد و بقیه آن قبایل را نیز مجدداً به زیر لوای دین پایدار اسلام درآورد. سرزمین این قبایل از شمال شرقی بلاد عرب امتداد می‌یابد و از جانب مشرق به خلیج فارس متصل می‌گردد و این سرزمین‌ها در شمال شرقی مدینه واقع شده، سپس تا جنوب شرقی مکه ادامه پیدا می‌کند. بازگشت این قبایل به اسلام پهنه دولتی را که صادقانه از ابوبکر پیروی می‌کرد وسعت بخشید، دولتی که به هنگام جنگ‌های رده منحصراً در مثلی که رأسش مدینه و قاعده‌اش بین مکه و طائف بود خلاصه می‌شد. انقلاب قبایلی که به شمال مدینه وارد شده بودند چندان خطری نداشت. لذا مؤرخان از اصرار مردم آن قبایل بر ماندن بر رده و جنگ‌های آنان همانگونه که از بنی اسد و یمامه یاد کرده‌اند سخنی به میان نیاورده‌اند، تنها در آن میان واقعه دومة الجندل به ریاست اکیدر الکندی قابل ذکر است که تا شکست او از طرف پسر ولید و اسیرشدنش به دست خالد ادامه یافت، خالد اکیدر را به هنگام فتح عراق اسیر کرد. ولی در جنوب طغیان و سرکشی نسبت به ابوبکر و رده نسبت به اسلام ادامه داشت و جنگ بین اهل جنوب و سپاه مسلمانان مدتی ادامه یافت. مراد از جنوب نصف بلاد عرب است، نصفی که کم اهمیت نیست، این نصف با خلیج فارس و عدن و دریای احمر و شمال یمن هم‌مرز است. ممالک بحرین و عمان و مهر و حضرموت و کنده و یمن در آن واقع است. نمی‌توان از شرق به غرب یا از غرب به شرق از این ممالک عبور کرد، مگر این که از وسط همه آن‌ها عبور کرد. همه آن‌ها پشت سر هم در کرانه دو خلیج و دریای احمر واقع شده‌اند. همه آن ممالک به غیر از

یمن کم عرض‌اند، فاصله بین ساحل و مرز آن‌ها چند میل بیش نیست. قسمت دیگر جنوب شبه جزیره که این ممالک آن را احاطه کرده و از دریا جدا می‌سازد، بادیه‌ای است به نام دهناء، این صحرای ترسناک تا به امروز خوفناک باقی مانده، جایی است که امروز به نام ربع الخالی نامیده می‌شود.

این بود موقعیت این شهرها بنابراین درک ارتباط و اتصال بین آن‌ها و مملکت فارس بسیار آسان است، بین آن ممالک و شمال عربستان ناحیه‌ای است که طی آن آسان نسیت. گذشتن از آن این صحرا نیز غیر ممکن است. کسانی که از حجاز به عمان یا کنده یا حضرموت می‌آیند ناچارند از شرق بلاد بحرین یا غرب یمن بگذرند. موقعیت جغرافیایی این شهرها نه فقط سبب ارتباط دربار کسری با آن‌ها شده، بلکه موجب تسلط فارس بر آن‌ها گردیده است، تسلطی که بر دیگر شهرهای عرب هیچگاه نداشت است.

قبلاً اشاره کردیم که یمن تا مسلمان شدن بدهان حاکم آنجا تحت نفوذ و تسلط فارس بود و بدهان پس از این که اسلام آورد از طرف رسول خدا کماکان عامل یمن گردید. نفوذ و تسلط فارس در بحرین و عمان کاملاً آشکار بود. عده زیادی از ایرانیان در بحرین و عمان سکونت اختیار نموده و در میان مردم آن نواحی نفوذ بهم رسانده بودند و حکومت فارس ایرانیان ساکن این مرز و بوم‌ها را با نفوذ و قوای خود به هنگام ترس از انقلاب و تحول عرب یا تقلای اعراب برای از بین بردن نفوذ فارس تقویت می‌کرد. در این صورت جای تعجب نیست که این بلاد پس از همه بلاد عربستان در عام الوفود در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اسلام بگروند، و نیز اولین کسانی باشند که پس از وفات رسول ارتداد کنند و آخرین کسانی هم باشند که پس از جنگ‌های سخت و خونین رده به اسلام بازگشته و به بلاد عربی وحدت دینی بازگردانده و وحدت سیاسی را در آن برقرار سازند. روایات در باره این که جنگ‌های رده در این نواحی در چه سالی روی داده مختلف است: آیا در سال یازدهم هجری بوده که جنگ‌های رده در آن سال اتفاق افتاده، یا در سال دوازدهم هجری روی داده است. حاجت به تأمل در باره اختلاف این روایات نیست، آنچه مسلم است این است که جنگ‌های رده از



روز بیعت ابوبکر شروع شده و تا روزی که همه بلاد عرب دوباره به اسلام بازگشتند ادامه یافت، بلاد جنوب بعداً در تنفیذ سیاست ابوبکر رضی الله عنه، با ایمان قوی و عزمی راستین در جهاد شرکت کردند و مانند اصحاب رسول برای کسب فیروزی و افتخار و شهادت پیشدستی کردند. با این موقعیت جغرافیایی بلاد عرب چاره‌ای نبود که مسلمانان برای غلبه بر اهل رده یا از بحرین به سوی عمان و مهره و یمن حرکت کنند، یا از یمن به کنده و حضرموت و بحرین لشکرکشی نمایند. بحرین را برا مبدأ حرکت انتخاب کردند، زیرا یمن مجاور یمامه بود و پیروزی آنان در جنگ عقرباء در این انتخاب اثر بسیار داشت. به علاوه حرکت از آنجا آسان‌تر از حرکت از یمن بود، شروع از آن به پیروزی‌ای که نظیر آن فیروزی را در همه بلاد مجاورش به دنبال داشته باشد نزدیک‌تر است.

### جنگ با مرتدین در بحرین:

با وجود این، غلبه مسلمانان بر اهل رده بحرین به آسانی صورت نگرفت. بحرین ناحیه تنگی است از زمین که با هجر در کنار خلیج فارس واقع شده است و از قطیف تا عمان ادامه می‌یابد در بعضی نواحی آن صحرا به آب خلیج متصل می‌گردد و در قسمت بالا به یمامه می‌پیوندد، بین آن‌ها فقط یک سلسله تپه واقع شده که سرایشی‌های آن عبور از آن را آسان می‌سازد. بنوبکر و بنو عبدالقیس از قبایل ربیعہ در بحرین و هجر اقامت دارند، در آن دو قسمت (بحرین و هجر) علاوه بر آن قبایل جماعتی از تجار که از هند و فارس آمده بودند در آن حدود و ثغور از مصب فرات تا عدن سکونت اختیار کرده‌اند. این تجار با اهل این بلاد ازدواج کرده و طائفه‌ای به نام ابناء از آنان متولد گشته‌اند. پادشاه این نواحی المنذر بن ساوی العبدی بود، این شخص نصرانی بود و هنگامی که علاء بن الحضرمی رسول محمد در بحرین در سال نهم هجری او را به نزد خود خواند اسلام آورد. منذر پس از اسلام آوردن پادشاه قومه شد، او نیز مانند جارود بن المعلی العبدی مردم را به دین خدا دعوت می‌کرد. جارود در مدینه به نزد رسول خدا رفت و به قوانین دینی آشنایی پیدا کرد، به میان قوم خود بازگشت و آنان را به دین حق دعوت می‌کرد و قوانین دینی را به آنان یاد داد.

### شروع رده در بحرین:

المنذر بن ساوی در همان ماهی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد مُرد، اهل بحرین عموماً از اسلام بازگشتند، همانگونه که دیگران در سایر نواحی شبه جزیره از اسلام بازگشتند. ارتداد آنان منجر به فرار علاء بن الحضرمی از بحرین شد، همانگونه که دیگر فرستادگان رسول پس از ارتداد مردم فراری شدند. ولی جارود العبدی بر اسلام باقی ماند، در میان قومش بنی عبدالقیس به پای خاست و از علت ارتداد آنان جويا شد. آنان گفتند: اگر محمد نبی بود نمی‌مرد. در جواب آنان گفت: شما می‌دانید که در گذشته نیز خداوند انبیایی داشته است، آنان چه شدند؟ گفتند: مردند. جارود گفت: محمد نیز مثل دیگر انبیا مرد و من شهادت می‌دهم که جز خدای یگانه خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله عبد و رسول خداست. قومش مثل او شهادت دادند و به اسلام بازگشتند. بازگشت بنی عبدالقیس به اسلام بقیه اهل بحرین را از ارتداد بازداشت، کسانی که در بازگشت از اسلام اصرار داشتند به رهبری حطم بن ضبیعه اخی بن قیس بن ثعلبه جمع شده و پادشاهی را به آل منذر محول ساختند و منذر بن النعمان بن المنذر را که غرور نامیده می‌شد پادشاه کردند. سپس کوشیدند که جارود و قومش را از اسلام منصرف سازند، ولی کوشش آنان بی‌نتیجه ماند در این موقع حطم به سوی قطیف و هجر آمد و همه ابناء را از راه به در برد. کسانی هم که قبلاً به اسلام نگرویده بودند به او پیوستند، جارود و اطرافیانش را در ناحیه جوائی محاصره کردند، در حالی که از جانب فارس و دربار ایران تقویت می‌شدند. محاصره آنان را آنقدر ادامه دادند که کم مانده بود گرسنگی آنان را از پای درآورد. با وجود این هیچیک از آنان از اسلام بازنگشت و در راه دین حتی حیات را ناچیز شمردند.

### ابوبکر، علاء بن الحضرمی را برای جنگ با مرتدین بحرین می‌فرستد:

در این حیص و بیص ابوبکر رضی الله عنه، علاء بن الحضرمی را در رأس سپاهی برای جنگ مرتدین به بحرین فرستاد. علاء تا پیروزی کامل خالد بر مسیلمه و اتباعش به سوی محل مأموریت نرفت. بدین جهت هنگام عبور از یمامه کسانی از بنی حنیفه که به اسلام بازگشته

بودند با عجله به او پیوستند. شمامه بن اثال با قومش و قیس بن عاصم المنقری نیز به او ملحق شدند، همینطور بسیاری از اهل یمن و سایر قبایل که قدرت مسلمین را دریافته بودند و یقین حاصل کرده بودند که قدرت مسلمین به حال اولیه بازمی‌گردد به او پیوستند. جای تعجب نیست! این از خصوصیات مردم هر عصر و زمانی است، از قدرت پیروی می‌کنند، زیرا خیال می‌کنند که حق پشتیبان قدرت است همانگونه که قدرت پشتیبان حق است و می‌بینند که قدرت به تنهایی پایدار نمی‌ماند هرگاه بر جور و ظلم مبتنی باشد. قیس بن عاصم پیش از آن که با قومش به علاء ملحق شود، از دادن زکات خودداری می‌کرد و صدقات را به صاحبانش مسترد می‌داشت. لیکن پس از عبور علاء از یمامه که مقارن با پیروزی خالد بر مسیلمه بود، قیس همه صدقات را جمع‌آوری نموده و به نزد علاء فرستاد، از کاری که بدان قصد کرده و پرداخته بود سرباز زد و با علاء به جنگ اهل بحرین شتافت.

### داستان صحرای دهناء و نشانه قدرت خدا در آن:

علاء با سپاهش راهش را به سوی صحرای دهناء در پیش گرفت. پس از این که شب فرا رسید دستور داد افرادش اتراق کنند تا در قلب صحرا گم نشوند. پس از اتراق شترهای آنان که توشه و آب سپاه را نیز حمل می‌کردند رم کرده و فرار کردند، سپاه چیزی نداشت که رفع تشنگی و گرسنگی کند. غم و اندوه بزرگی آنان را در بر گرفت، مرگ را در مقابل خود مجسم دیده، همدیگر را تودیع نموده و وصیت کرده و آماده مرگ شدند. علاء به آنان چنین گفت: این چه ترسی است که در شما ظاهر شده و شما را مغلوب خود ساخته است!! قومش جواب دادند: چگونه ما را ملامت می‌کنی در حالی که اگر به فردا برسیم هنوز آفتاب گرم نشده نابود می‌شویم. علاء در حالی که سرشار ایمان و اعتقاد به خدا بود جواب داد: ای مردم، نترسید!! آیا شما مسلمان نیستید! آیا در راه خدا گام بر نمی‌دارید! آیا یاران خدا نیستید! گفتند: بلی! گفت: مژده باد شما را که خداوند کسانی را که چنین باشند محروم نمی‌سازد! روایتی هست مبنی بر این که سپاه پس از نماز صبح به دعا ایستادند، پس از طلوع خورشید سرابی درخشید بعد سراب دیگری و بالاخره سومین سراب. رائد سپاه خبر داد این‌ها آب‌اند،

سپاهیان به سوی سراب به راه افتادند و به آب رسیدند و خود را در آب شستشو داده و از آن هر قدر توانستند نوشیدند. خورشید بلند شد دیدند شتران به سوی آنان باز می‌گردند، هر کسی سوار شتر خودش شد. ابوهیره و دوستش که عرب به این بلاد راهنمایی کرد با شتاب به همانجا که آب در آن ظاهر شده بود بازگشتند اثری از آب ندیدند، کسی که آشنایی به این مناطق داشت شهادت داد که تا حال چشمه آبی در این منطقه ندیده است. از اینجا یقین حاصل شد که آن چشمه آب از نشانه‌ها و آیات لطف خدا بود و این آب نعمتی بود که خداوند بر بندگان با ایمانش نازل ساخت.

### مسلمانان و مرتدین متناوباً به جنگ ادامه می‌دهند:

بعضی از مستشرقین در این روایت شک کرده‌اند. خواه جای شک و تردید باشد یا نه، علاء و سپاهش به راه خود ادامه دادند تا به بحرین رسیدند. علاء به نزد جارود کس فرستاد و عزم و تصمیم او و همراهانش را تقویت کرد، او در مقابل حطم حالت جنگ به خود گرفت و آماده کارزار شد، اما دید مرتدین از حیث عدد و عدت در وضعی هستند که مقابله با آنان را مشکل می‌سازد، به همین سبب مسلمانان خندقی کردند و مرتدین نیز خندق کردند، به نوبت جنگ می‌کردند و سپس به خندق‌های خود بازمی‌گشتند. یک ماه به این طریق به جنگ ادامه دادند و هیچکس نمی‌دانست سرنوشت جنگ چه خواهد شد. در این موقع شبی برای مسلمانان فرصتی پیش آمد که با استفاده از آن بر دشمن حمله قاطعی نمودند و آنان را از پای درآوردند.

### چگونه مسلمین بر دشمنان خود غلبه کردند:

مسلمانان در سپاه دشمن سر و صدای زیادی نظیر همهمه و غوغای جنگ و فرار شنیدند. علاء کسی را فرستاد تا از ماجرا باخبر شود، معلوم شد مشرکین در شرب شراب افراط کرده و چنان مست شده‌اند که نمی‌توانند از خود دفاع کنند. در این هنگام مسلمانان از خندق‌های خود درآمده و بر سپاه مرتدین تاختند و شمشیر در آنان نهادند و هر که را می‌یافتند

می‌کشتند. مرتدین فرار کردند، آنان یا در خندق سقوط کرده یا کشته شده و یا اسیر شده و یا نجات یافته و جایی نداشتند که در آن پناه بگیرند.

قیس بن عاصم بر حطم که بر زمین افتاده بود گذر کرد و او را کشت. عقیف بن المنذر الغرور را اسیر کردند، علاء به او گفت: تو این عده را فریب دادی؟ غرور اسلام آورد و گفت: من غرور یعنی فریب‌دهنده نیستم، بلکه من فریب‌خورده هستم! علاء از گناه او درگذشت.

کسانی که از مرگ و اسارت نجات یافته بودند فرار کرده و سوار کشتی شده و به جزیره دارین رفتند. علاء فراریان را به حال خود گذاشت تا نامه‌هایی به او رسید که قبایل باقیمانده در بحرین به اسلام بازگشته‌اند و سپاه او به انضمام اهالی بلاد و ابناء آن شهرها فزونی گرفت. در این موقع دستور داد که به سوی دارین حمله کنند تا مرتدین در روی زمین پناهگاه نداشته باشند.

### هجوم از راه دریا به سوی دارین و غلبه بر اهل رده در آنجا:

دارین جزیره‌ای است از جزایر فارس که روبروی بحرین قرار دارد، در آنجا پنج دیر و عبادتگاه برای پنج شعبه از نصاری وجود دارد. روایتی نقل شده است که علاء وقتی امر کرد مسلمین به دارین حمله برند کشتی بود، به میان آنان رفت و گفت: خداوند نشانه‌های قدرت خود را در خشکی به شما نشان داد تا در دریا از آن عبرت بگیرید، حرکت کنید به سوی دشمن از وسط دریا به سوی آنان بتازید که خداوند همه آنان را در یکجا جمع کرده است. قومش جواب داد: ما این کار را می‌کنیم پس از حادثه ده‌ناء دیگر نمی‌ترسیم و ترس در ما باقی نمانده است! سپاه حرکت کرد تا به ساحل دریا رسیدند، سوار اسب و قاطر و شتر و الاغ شدند و خدا را یاد کرده، از تنگه گذشته گویی بر دشت شنزاری که سطح آن را آب کم‌عمقی که فقط پای شتر را در خود فرو می‌برد پوشانده باشد راه می‌رفتند. آیا این عبور سپاه در موقع جزیره خلیج که آب آن فرو می‌نشیند صورت گرفته، یا در نقل این روایت مبالغه شده و ابنائی که به مسلمانان ملحق شده بودند کشتی‌هایی برای عبور به آنان امانت داده

بودند؟ روایت بر این احتمال قرار نگرفته اگرچه بعضی مؤرخین به آن اشاره کرده‌اند. واقعه هرگونه صورت گرفته باشد، مسلمانان به دارین رسیدند با فراریان رودرو قرار گرفتند و با آنان جنگی سخت در پیوستند و احدی را زنده نگذاشتند، زنان را به اسارت گرفتند و اموال به غنیمت گرفته شده به حدی بود که به هر سواری شش هزار و به هر پیاده‌ای دو هزار رسید<sup>(۱)</sup>. علاء بن الحضرمی به بحرین بازگشتند. علاء به ابوبکر نامه نوشت و پیروزی خود را خبر داد، در بحرین اقامت گزید و بر رده آنجا نیز غالب آمد. دیگر از چیزی نگران نبود جز غارت قبایل بادیه‌نشینی که جنگ را فقط به امید غنیمت دوست داشتند، و نیرنگ و دسایس حکومت فارس که نفوذش از جنوب شبه جزیره قطع شده بود. اگرچه او از این ناحیه به سبب التحاق قبایل بحرین و ابناء آن به او قبل از حرکتش به دارین اطمینان خاطر یافته بود عتیبه بن النهاس و المثنی بن حارثه الشیبانی در رأس کسانی بودند که به او پیوسته بودند.

### المثنی زمین را از دشمنان پاک می‌سازد و به سرزمین عراق می‌رسد:

آنان در تمام راه‌ها کمین کرده و آماده رویارویی با شکست‌خوردگان فراری و اخلاالگران و آشوبگران بودند. المثنی به حرکت خود در کرانه خلیج فارس تا مصب فرات ادامه داد تا با دسایس و نیرنگ فرس مبارزه کند و بر هواخواهان آنان از قبایل و ابناء پیروز شود، در رسیدن او به مصب فرات و پیوستن او به سرزمین عراق و دعوت او به اسلام در اینجا اثر شگفتی بود که اگر بگوییم مقدمه فتح عراق بود مبالغه نکرده‌ایم.

### جنگ با مرتدین در عمان:

گفتگو در باره این فتح را پیش از ذکر حوادث آن آغاز نمی‌کنیم. دلیلی ندارد که این کار را بکنیم در حالی که عمان همسایه بحرین است و کیفیت رده در آنجا از حیث شدت کمتر از جاهای دیگر نبود. به دنبال سپاه مسلمین بدانجا می‌رویم تا بازمی‌گردند و عمان نیز به

---

۱- در روایت دیگری آمده که علاء مسلمین را در این جنگ با خود به دارین نبرد و دارین همچنان در عزلت باقی ماند تا در عهد عمر بن خطاب رضی الله عنه به اسلام و تابعیت حکومت شبه جزیره بازگشت.

اسلام باز می‌گردد. عمان در زمان رسول تابع فارس بود، جیفر امیر آنجا بود، رسول عمرو بن العاص را به آنجا فرستاد تا او را به اسلام دعوت کند. چون جیفر نگرانی خود را از تمرد قومش نسبت به پرداخت زکات به مدینه به عمرو اظهار داشت عمرو و جیفر موافقت کردند که آن را بین فقرای همانجا تقسیم کنند. عمرو در میان قوم ماند و پس از ارتداد آن قوم که به دنبال وفات رسول صورت گرفت به مدینه فرار کرد. جیفر نیز به کوه‌ها پناه برد. رهبر انقلاب رده در عمان ذوالتاج لقیط بن مالک الأزدی بود. او نیز مانند دیگران ادعای نبوت می‌کرد. ابوبکر حذیفه بن محصن الفلفسانی حمیری را به سوی عمان و عرفجه بن هرثمه البارقی ازدی را به مهره فرستاد و دستور داد که باهم حرکت کنند و کارشان را از عمان شروع کنند. فرماندهی در عمان با حذیفه و در مهره پس از بازگشت‌شان به آنجا با عرفجه باشد. پیش از این یادآوری کردیم که عکرمه بن ابی جهل از طرف ابوبکر مأموریت دفع مسیلمه را یافت و منتظر رسیدن شرحبیل بن حسنه که به یاری او می‌آمد نشد، برای مواجهه با مسیلمه شتابزدگی کرد و می‌خواست قبل از رسیدن شرحبیل به افتخار پیروزی نایل آید و بالاخره مسیلمه او را هزیمت کرد. نیز قبلاً یادآوری کردیم که ابوبکر پس از این بی‌احتیاطی و شکست عکرمه بر او خشم گرفت و اجازه نداد به مدینه بازگردد، دستور داد به عمان برود و به کمک حذیفه و عرفجه بشتابد. ابوبکر رضی الله عنه این دستور را به آن دو نیز ابلاغ کرد و دستور داد که بر رأی عکرمه کار کنند. عکرمه عجله کرد و قبل از آن که آن دو فرمانده به عمان برسند به آنان پیوست و با آنان مشورت کرد، نامه‌ای به جیفر و برادرش عباد<sup>(۱)</sup> که به کوه‌ها پناهنده شده بودند نوشتند و از آنان خواستند که با یاران‌شان به آنان بپیوندند.

### چگونه مسلمانان در عمان به پیروزی رسیدند:

خبر آمدن مسلمانان به لقیط رسید و سپاهش را جمع کرد. جیفر و عباد و یاران‌شان به صحار آمدند و عکرمه و یارانش را مطلع ساختند و آنان در صحار به جیفر و عباد ملحق

۱- در کامل ابن الاثیر (عیاذ).

شدند. دو سپاه در دبا در جنگی دهشتناک برخورد کردند و کم مانده بود لقیط و یارانش به پیروزی برسند. آنان در انتظار پیروزی بودند و مسلمانان دچار اضطراب و تشویش شدند و کم کم خلل در صفوف آنان راه می یافت که ناگاه کمک عظیمی از بنی عبدالقیس و دیگر قبایل بحرین رسید و مسلمانان را پشت گرم ساخت و قدرت و نیروی آنان را چند برابر کرد بر لقیط و یارانش حمله بردند و ده هزار نفر از آنان را کشتند و زنان و پیران آنان را به اسارت بردند و اموالشان را بین خود قسمت کردند. با این اقدام کلمه حق در عمان رونق یافت و کار مسلمانان قوام گرفت. حذیفه در عمان اقامت گزید تا کار مردم را تمشیت نموده و مردم را تسکین بخشد. عرفجه به سوی مدینه رفت و خمس غنایم را نزد ابوبکر برد. عکرمه با سپاهش به مهره رفت تا اسلام را به آنجا بازگرداند.

### جنگ با مرتدین در مهره:

عکرمه حذیفه را در عمان دورترین نقطه جنوب شرقی شبه جزیره ترک کرد و به طرف غرب به سوی مهره رفت که مردم آنجا نیز مرتد شده بودند. با سپاه فراوانی که تعدادش به سبب التحاق مردم قبایلی که پس از پیروزی اسلام به دین حق بازگشته بودند دوچندان شده بود به مهره رسید، دید دو جماعت مختلف الرأی هریک دیگری را دعوت به قبول ریاست خود می سازد. عکرمه ضعیف ترین و کوچکترین آن دو جمعیت را انتخاب کرد و آنان را به اسلام و بازگشت به دین حق فرا خواند و همگان با شتاب به اسلام بازگشتند. عکرمه با سپاه خود و این عده که به اسلام بازگشته بودند با جماعت کثیر اول به جنگ پرداخت و جنگی شدیدتر از جنگ دبا در پیوست، مسلمانان پیروز شدند و دشمنان را کشتند و از آنان اسیر گرفتند و اموالشان را به غنیمت بردند. در میان غنایم دو هزار شتر سرخ موی بود. عکرمه خمس غنایم را به همراه رئیس همان جماعت که با او پیمان بسته بودند به نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد و خود نیز مدتی برای تسکین مردم در آنجا اقامت گزید. پس از آن که مهره آرام گرفت و نظم و ترتیب به آنجا بازگشت با سپاه خود که بار دیگر با ملحق شدن عده کثیری از



اهالی مهره دوچندان شده بود حرکت کرد تا مهاجر ابن ابی امیه المخزومی را بازیابد و امر خلیفه را در مورد کمک به او برای بازگشت مردم یمن و حضرموت به اسلام به انجام رساند.

### جنگ با مرتدین در یمن:

آیا عکرمه از مهره به حضرموت و کنده می‌رود؟ این راه به تصور نزدیکتر است. حضرموت مجاوره مهره و هم‌مرز با آن است. اما مهاجر بن ابی امیه از شمال به سوی یمن سرازیر می‌شود، عکرمه چاره‌ای نداشت جز این که عجله کند تا او را در یمن ملاقات کند. زیرا انقلاب یمن به درازا کشیده و مسأله بزرگی شده بود و عجله در غلبه بر آن کار مغلوب کردن اهل رده کنده و حضرموت را نیز آسان‌تر می‌ساخت. قبلاً در باره انقلاب اسودالعنسی در یمن گفتگو کردیم و از ادعای پیغمبری او و رفتنش به صنعاء و انتشار امرش که به سرعت منتشر شد و مکه و طائف را نیز در بر گرفت و نیز از کشتن ناگهانی او طی توطئه‌ای که زنش آزاد که قبلاً زن شهر بن بازان پادشاه ایرانی صنعاء بود نیز در آن شرکت کرده بود سخن به میان آورده‌ایم.

### عواملی که باعث شدت انقلاب در یمن شد:

روایت شده که خبر قتل اسود روز وفات رسول به مدینه رسید و ابوبکر فیروز را حاکم یمن ساخت. اما انتشار خبر وفات رسول ﷺ پس از مدتی انقلاب را سخت‌تر از سابق به یمن بازگرداند و عوامل دیگر هم به شعله‌ور شدن آتش این انقلاب کمک کردند.

### عامل اول تقسیم قدرت:

اولین عامل تقسیم قدرت و پیدایش حکومت‌های داخلی بود که باعث تضعیف این قدرت شد، از روزی که بازان مُرد قدرت در یمن بین پسرش در صنعاء و جماعتی از مسلمین در نجران و همدان و دیگر نواحی تقسیم شد، این ضعف حکومت یکی از عوامل تشجیع عنسی به انقلاب و طغیان و پیمان‌شکنی بود، در شمال یمن تا مکه و طائف تقسیم قدرت

مانند یمن صورت گرفته بود. تهامه که در محاذات دریا قرار داشت حاکمی داشت و در داخل خود در میان قبایل مختلف حکام متعدد. طبیعی است که پس از خفه شدن انقلاب اسود هریک از این حکام خواهان بازگشت به امارت و استرداد قدرتش می گردد و در راه اعاده این استقلال تا بتواند می جنگد و طبیعی است که یاران اسود آرام نخواهند گرفت و منت های کوشش به خرج خواهند داد تا آن سرزمین را آشفته سازند، شاید از این راه آنان نیز به قدرت برسند، همانگونه که اسود رسید. لیکن پیغمبر وفات یافت و فکر رده در همه بلاد عرب منتشر شد و هر قبیله ای به خود حق داد که به فکر اعاده استقلال قدیمش بیفتد، اضطراب در یمن و اطرافش که صحنه فعالیت عنسی و یارانش بود به حد اعلی رسید.

### فعالیت انقلابیون یمن پس از کشته شدن عنسی:

انقلاب و شورش یاران عنسی با مرگ او آرام نگرفت، سواران آنان شهرهای بین نجران و صنعا را طی می کردند، کسی را راه نمی دادند و کسی هم به میان آنان نمی آمد. عمرو بن معدی کرب قهرمان و شاعر صاحب صمصامه از آن فرصت طلبان بود که این فرصت را غنیمت شمرد و سعی کرد قدرت را از طریق انقلاب به دست گیرد، همانگونه که در زمان عنسی با پیوستن به او می خواست به قدرت دست یابد. قیس بن عبدیغوث از ناحیه او برخاست، او از کسانی بود که در کشتن عنسی توطئه کردند، فیروز را از پادشاهی برانداخت و داذویه را نیز طرد کرد. به این جهت آشفتگی در این سامان عمومیت یافت و بازگرداندن آرامش به این نواحی مشکل شد. راه چاره این وضع چیست؟ اولین کاری که لازم است تأمین امنیت راه بین مدینه و یمن است. قبایل عک و بعضی از اشعریین به کمک جماعتی که به آنان پیوسته اند این راه را که در کنار دریا واقع شده بسته اند. نزدیکترین شهر مسلمانان به این راه طائف است. به این جهت حاکم طائف طاهر بن ابی هاله به ابوبکر رضی الله عنه نامه نوشت و با سپاه قوی همراه مسروق الکلبی به جنگ این قطاع الطریق رفت و چون به آنجا رسید بسیاری از آنان را کشت، به طوری که راه با جنازه ها بسته شد. ابوبکر قبل از این که خبر این فتح به او برسد نامه ای به طاهر نوشت و او را و یارانش را به جنگ تشجیع کرده و دستور داده

بود که در اعلا<sup>(۱)</sup> اقامت کنند تا راه اخابث امن شود. از آن روز جماعات عک به نام جماعات اخابث (پلیدها) نامیده شدند و این راه نیز مدت‌ها راه اخابث نامیده می‌شد.

### عامل دوم اختلاف در جنس بود:

عواملی که انقلاب یمن را شعله‌ورتر ساخت اختلاف در جنس بود. ابوبکر فیروز را در صنعاء به جای شهر پس از کشته‌شدن ذوالخمار حاکم کرد. شرکای فیروز در توطئه قتل اسود داذویه بود که با فیروز دو نفری وزیر شهر بودند و جشنس دوست آن دو تن بود قیس بن عبد یغوث فرمانده قشون بود. فیروز و داذویه و جشنس فارسی بودند و قیس از اعراف حمیر یمن بود. به همین سبب قیس چون دید ابوبکر حکومت را به فیروز واگذار کرده و او را محروم ساخته است، نسبت به او حسد ورزیده و کمر به قتلش بست. ولی چون دید که قتل فیروز ممکن است منجر به فتنه‌ای شود که به مقاومت ابناء بینجامد (ابناء طایفه‌ای از فرس هستند که از زمان تسلط اکاسره در یمن مستقر شده بودند. این طایفه زیاد شده و موقعیت والایی یافته بودند به طوری که حکام یمن از میان آنان انتخاب می‌شد)، اگر قیس عرب یمن را برای غلبه و بر فرس یمن دعوت نکند هرآینه آنچه بر سر اسود آمده بر سر او نیز خواهد آمد و زندگانش را مانند اسود از دست خواهد داد.

### قیس بن عبد یغوث یمن را فقط برای اعراب یمن می‌خواهد:

از این رو نامه‌ای به ذی الکلاع الحمیری و امثال او از زعمای عرب یمن نوشت و تذکر داد که ابناء در شهرهای شما غریبند، بر شما برتری یافته‌اند، اگر آنان را به حال خود گذارید همیشه بر شما مسلط خواهند بود. صلاح می‌دانم که سرانشان را بکشم و بقیه را از شهرهای خودمان اخراج کنم تا شهرهای ما از وجود آنان پاک شود. اما ذی الکلاع و یارانش جواب مساعد ندادند و به ابناء نیز کمک نکردند، بیطرفی اختیار کرده و به قیس ابلاغ کردند که ما

۱- الاعلاب: زمینی است از بنی عک بن عدنان بین مکه و ساحل.

در این کار مداخله نمی کنیم. اگر نمی دیدند که ابوبکر و مسلمانان نسبت به ابناء تمایل دارند و حکومت را به آنان واگذار می کنند دل شان می خواست علیرغم ابناء قیس را کمک کنند، می دیدند که ابناء بر اسلام خود ثابت مانده و نسبت به ابوبکر و حکومت او بر مدینه وفادار مانده اند. در این صورت چه لزومی دارد که خود را درگیر اختلافی کنند که هیچکس نمی داند نتیجه اش چیست، مخصوصاً در این موقع که رده در یمن سرایت کرده و یمن صحنه تخت و تاز سپاه مسلمانان شده و خبر پیشروی این سپاه و پیروزی آن تمام نواحی شبه جزیره را فرا گرفته است! کمک نکردن ذی الکلاع قیس را از تصمیم خود بازداشت، مخفیانه به جماعتی نامه نوشت که با اسود همکاری داشتند و به کسانی که در شهرها مشکلاتی ایجاد کرده و با هر که مخالفت شان می کرد، جنگ می نمودند نامه نوشت و از آنان خواست که به او پیوندند تا هدف آنان یکی شود و برای بیرون راندن ابناء از بلاد یمن متفق شدند. تردید نداشت که این دسته ها دعوت او را اجابت خواهند کرد. آیا این خواسته اسود نبود که بر همین اساس پیروزی یافت! این دسته به او جواب مساعد دادند و اعلام داشتند که با شتاب به سوی او در حرکتند. در حالی که این تجمعات به طور سری و مخفیانه انجام می گرفت ناگهان خبر نزدیک شدن این دستجات به صنعاء رسید و اهالی یمن در این مورد به مشورت نشستند.

### قیس داذویه را می کشد و حکومت عربی در صنعاء برقرار می کند:

قیس با عجله به نزد فیروز رفت، چنین وانمود کرد که خبر ناگهانی حرکت این دستجات او را ناراحت کرده است، با او و داذویه مشورت کرد تا آن را بفریید و او را در این شورش زیدخل نپندارند، آن دو را به اتفاق جشنس برای صرف چاشت روز بعد دعوت کرد. داذویه پیش از دو دوستش به نزد قیس رفت، به محض ورود او قیس بی درنگ او را کشت. ولی فیروز پس از داذویه آمد و پیچ پیچ یاران قیس را شنید و فرار کرد، جشنس او را در راه دید و هردو باهم پا به فرار گذاشتند تا خود را نجات دهند. یاران قیس به دنبال آنان دویدند ولی آن دو را نیافتند، سواران از راهی که رفته بودند بازگشتند تا خشم قیس را نسبت به خود بکاهند.

آن دو فراری سواره به جبل خولان منزل دایی‌های فیروز رسیدند و تقریباً به نجات خود اطمینان حاصل کردند. قیس در صنعاء انقلاب کرد و حکومت آنجا را به دست گرفت، همانگونه که پیش از او زمام امور به دست اسود افتاد. ابدأً به خاطرش نگذشت که احدی بتواند بر او غلبه کرده و او را از تخت پایین آورد. خبردار شد که فیروز می‌خواهد احدی بتواند بر او غلبه کرده و او را از تخت پایین آورد. خبردار شد که فیروز می‌خواهد از ابوبکر رضی الله عنه کمک گرفته و با کمک بنی خولان بر او هجوم آورد، این خبر را به باد استهزا گرفت و گفت: خولان چیست! فیروز کدام است! چه قرار گاهی که به او پناه برده‌اند! عوام قبایل حمیر به او ملحق شدند، اگرچه رؤسای آنان بیطرفی اختیار کردند. چون در خود احساس قدرت کرد به مسأله ابناء توجه نمود و آنان را به سه فرقه منقسم ساخت. کسانی که باقی مانده و تمایلی به فیروز اظهار نداشتند خود و اهل و عیال‌شان را باقی گذاشت. کسانی که با فیروز فرار کرده بودند اهل و عیال آنان را دو دسته کردند یک دسته را به عدن فرستاد که از راه دریا بدانجا فرستاده شوند، دست دیگر را به خشکی و مصب فرات فرستاد و امر کرد اخراج شده و به شهرهای خودشان فرستاده شوند و احدی از آنان در یمن باقی نماند.

### فیروز قیس را از صنعاء بیرون رانده و امارت خود را بازپس می‌گیرد:

فیروز دریافت چه بر سر هموطنانش آمده، از قبایلی که بر اسلام مانده بودند خواست تا او را کمک کنند. او می‌خواست به کمک تعصب دینی مانع درهم‌شکستن غرور ملی و وطنخواهی شود. بنی عقیل بن ربیع نیز مانند عک دعوت او را اجابت کردند و برای نجات ابنائی که قیس قرار نفی بلدشان را صادر کرده بود حرکت کردند. فیروز در رأس آنها حرکت کرد، ابناء فارس را بازگرداند، در بیرون صنعاء با قیس مصاف داد و او را بیرون راند و مجدداً از طرف خلیفه مسلمین امیر آنجا شد. قیس با سپاهش فرار کرده به همانجا بازگشت که به هنگام کشته‌شدن عنسی در آنجا بود. با فرار او تعصب قومی عربی او که اساس دعوت او بود محکوم شد. ابوبکر فیروز را تقویت کرد و طاهر بن ابی هاله را با سپاهش به همین منظور نزد او فرستاد. ولی فیروزی فیروز و برکنارشدنش از امارت صلح را برقرار نکرد و

امنیت را به غیر از صنعاء به دیگر سرزمین‌های یمن بازنگرداند، مرتدین در آن سرزمین‌ها باقی ماندند و شدت ارتدادشان بیش از هر وقت دیگر بود.

### عامل سوم دشمنی قدیم بین حجاز و یمن بود:

در اینجا گفتگو از عامل سوم، از جمله عواملی است که آتش انقلاب را در این نواحی شعله‌ورتر ساخت. یمن امروز دشمنی بین خود و حجاز را که منجر به برتری و غلبه حجاز شد فراموش نخواهد کرد. بین یمن و حجاز در زمان رسول صلی الله علیه و آله جنگ‌هایی برپا نشد که بر اثر آن جنگ‌ها سر بنی حمیر و رؤسای آنان فرود آید. گرچه پیروزی خالد و عکرمه بر قبایل عرب و پادشاهان‌شان در اطراف یمن گسترش یافت، در میان عشایر یمن قهرمانان و فرماندهانی بودند که این دو قهرمان حجازی خالد و عکرمه بدانان افتخار می‌کردند، کسانی در میان آنان بود که بزرگان عرب به شنیدن اسم‌شان لرزه بر اندام‌شان می‌افتاد. کافی است که از میان آنان عمرو بن معدی کرب صاحب الصمصامه را نام برد. او از فرسان بنی زبید و حامی آنان بود. هرگاه نامش برده می‌شد لرزه بر اندام قهرمانان می‌افتاد، و از دیدار او وحشت می‌کردند، در زمان عمر بن الخطاب در فتوحات اسلامی آن عصر موقعیتی یافت که تاریخ همواره از آن یاد می‌کند. در آن روز فرونی سنش از قدرت و سطوتش نکاسته بود. در جنگ قادسیه شرکت کرد، در حالی که بیش از صد سال از عمرش گذشته بود و در آن جنگ بهترین امتحان مردانگی را داد. عمرو با پیروانش انقلاب برپا کرد، قیس بن عبد یغوث نیز به او ملحق شد، این دو مرد با کمک همدیگر در شهرهای مختلف فساد انگیزند و اهل بیت‌شان نیز آنان را یاری کردند، هیچ شهری از آنان در امان نماند غیر از نجران که با نصارای خود بر عهدی که با محمد بسته بودند پایداری نموده و سپس نیت خود را با تجدید عهد با ابوبکر رضی الله عنه مؤکد ساختند.

### حرکت عکرمه ابن ابی جهل از مهره به یمن و سرآزیرشدن مهاجر ابن ابی امیه از مدینه به یمن:

آیا مسلمانان یمن را تنها می‌گذارند در حالی که این دو تن آشوبگر در آن فساد برپا کرده‌اند، تا همدیگر را نابود کنند و انقلاب فرزندان یمن را در کام خود فرو برد؟ هرگز! عکرمه بن ابی جهل از مهره به سوی یمن حرکت کرد تا این که با سپاه فراوان خود که با التحاق عده‌ای از مهره از حیث عِدَّة و عُذَّة فرونی یافته بود به ابین وارد شد. مهاجر بن ابی امیه نیز از مدینه به سوی جنوب سرآزیر شد و از مکه و طائف گذشت، او از طرف ابوبکر به فرماندهی یکی از تیپ‌ها منصوب شده بود و علت تأخیر چند ماهه‌اش مریض شدن او بود. از مکه و طائف و نجران نیز مردان کارآزموده جنگ‌دیده او را همراهی می‌کردند. وقتی مردم یمن از آمدن این دو فرمانده خبردار شدند و دانستند که مهاجر جماعتی را که در برابر او مقاومت کرده‌اند کشته است، یقین حاصل کردند که انقلاب آن دو تن بدون شک منکوب خواهد شد و آنان نیز اگر جنگ کنند کشته خواهند شد و به اسارت می‌روند و مقاومت آنان فایده‌ای نخواهد داشت و خبر یافته بودند که قیس و عمرو ابن معدی کرب اختلاف پیدا کرده و به هم دشنام داده و هریک در صدد خیانت نسبت به رفیقش برآمده است. اختلاف پس از ائتلاف آن دو و پیمان‌بستن‌شان برای جنگ با مهاجر روی داد. عمرو خواست خود را نجات دهد، شبی قیس را گرفت و او را اسیر کرده به نزد مهاجر برد. مهاجر نیز آن دو را گرفته و به نزد ابوبکر فرستاد. ابوبکر رضی الله عنه به قصاص داذویه تصمیم به قتل قیس گرفت و به او گفت: ای قیس، آیا بر بندگان خدا تعدی کرده و آنان را کشتی و مرتدین و مشرکین را به جای مؤمنین دوست گرفتی قیس قتل داذویه را انکار کرد و دلیلی بر محکومیت او نبود، زیرا این قتل دور از انظار مردم صورت گرفته بود. به همین سبب ابوبکر از خون او صرف‌نظر کرد، و او را به قصاص خون داذویه نکشت.

### ابوبکر رضی الله عنه قیس و عمرو ابن معدی کرب را عفو می‌کند:

ابوبکر به عمرو بن معدی کرب نگاه کرد و به او گفت: آیا شرمنده نمی‌شوی هر روز یا

شکست خورده و یا اسیر هستی! اگر دین را نصرت دهی خداوند متر به تو را بالا می برد! عمرو گفت: ناچار این کار را خواهم کرد به سر کار سابق بازخواهم گشت. ابوبکر آنان را آزاد کرده و به میان ایل و تبارشان بازگردانید. مهاجر از نجران به راه افتاد تا به صنعاء فرود آمد، به سپاهش دستور داد تا دسته های متمرّدی را که از زمان اسود تا به حال فساد انگیزه اند تعقیب نموده، هر که را بیابند بکشند و حتی توبه و انابه را نیز از آنان نپذیرند. اما عکرمه پس از تصفیه نخع و حمیر در جنوب یمن باقی ماند. به این ترتیب یمن به امنیت و آرامش رسید، مردمش به دین حق بازگشتند و در تمام شبه جزیره مرتدنی باقی نماندند، مگر در حضرموت و کنده.

### چگونه ابوبکر رضی الله عنه فرس را بر عرب ترجیح داد؟

قبل از این که با عکرمه و مهاجر برای جنگ با مرتدین حضرموت و کنده برویم شبهه ای را که به دل بعضی از مردم موقع گفتگو در باره حوادث یمن خطور کرده بود برطرف می سازیم. چگونه ابوبکر فرس را بر عرب ترجیح داد؟ چگونه فیروز فارسی و یارانش را کمک کرد تا قیس عربی و یارانش را شکست بدهد؟ رفع این شبهه آسان است، واضح است که اسلام جز با تقوی فرقی بین عجمی و عربی نمی نهد، «وإن أكرم الناس عند الله أتقاهم» «بزرگوارترین مردم نزد خدا پرهیزگارترین مردم است». با وجود این آنچه ابوبکر را واداشت به فیروز کمک کند تنها این نبود، بلکه این بود که فرس اولین کسانی بودند که در یمن اسلام آوردند. در حالی که عرب این بلاد بر ضد دین جدید قیام کردند و از میان آنان اسود عنسی در زمان رسول ادعای نبوت کرد، پس از آن یاران اسود از جمله عمرو بن معدی کرب و بعد قیس بن عبد یغوث قیام کردند. و بازان و شهر و فیروز و بر اطراف شان کسانی بودند که در این سرزمین ها شروع به دعوت به اسلام کردند، آنان بودند که متوسل به دین حق شدند و در برابر دشمنان اسلام مقاومت کردند، آنان بودند که وفاداری خود را نسبت به قدرت مدینه و خلیفه رسول خدا حفظ کردند، در زمانی که همه عرب از دین برگشته و آتش فتنه در سراسر شبه جزیره روشن شده بود. پس در این صورت جای تعجب نیست اگر



ابوبکر فیروز فارسی را با تمام قدرتش یاری کند و با سپاه و سرکردگانش او را تقویت نموده سپس او را امیر صنعاء نماید، همانگونه که رسول شهر را امیر آنجا کرد، همانگونه که سابقاً پدرش بازان را امیر یمن کرده بود.

### جنگ با مرتدین در کنده و حضرموت:

هم اکنون آخرین گام را در جنگ‌های رده برمی داریم، با مهاجر و عکرمه به سوی کنده و حضرموت می رویم. یادآوری می کنیم که رسول خدا وفات یافت در حالی که عمال او در این بلاد بودند، زیاد بن لئید در حضرموت و عکاشه بن محصن بر سکاسک و سکون، مهاجر ابن ابی امیه بر کنده حکومت داشتند. دیدیم که مهاجر در مدینه مریض شد و نتوانست تا چند ماه پس از وفات رسول برای حکومت خود به کنده و یا در رأس تیپ خود برای دفع مرتدین به یمن حرکت کند، به همین جهت زیاد ابن لئید نیابتاً از جانب او در کنده حکومت می کرد تا این که مهاجر با سپاه خود به سوی یمن حرکت کرد.

### چگونه مهاجر ابن ابی امیه به حکومت کنده رسید:

داستان منصوب شدن مهاجر به حکومت کنده بسیار شنیدنی است. ابن مهاجر برادر ام سلمه همسر رسول خدا بود، با وجود این از همراهی آن حضرت در جنگ تبوک سر باز زد. رسول خدا به این سبب بر او خشم گرفت و مدت ها او را سرزنش کرد. ام سلمه تصور می کرد نمی تواند در استرضای رسول نسبت به برادرش مهاجر موفق شود. روزی که سر حضرت را می شست و با او گفتگو می کرد و رسول ام سلمه را مورد لطف قرار داده بود به رسول خدا گفت: چگونه چیزی مرا سود می بخشد که در حضرت رقتی نسبت به او ایجاد شده برادرش را خواست تا برای عذرخواهی به حضور رسول برود، به محض تشریف به حضور رسول خدا و عرض عذرخواهی حضرت از او راضی شد و حکومت کنده را به او تفویض کرد. ولی چون مریض شد تا چند ماه نتوانست به صوب مأموریت خود حرکت کند

و زیاد در حکومت کنده نایب او شد و سرانجام مهاجر در زمان خلافت ابوبکر به سوی مأموریت خود حرکت کرد.

### سیاست زیاد بن لبید و شدت آن:

کنده در مجاورت یمن واقع است و دعوت اسود عنسی را به محض اعلام او پذیرفت. به همین سبب حضرموت دستور داد بعضی از صدقات کنده در حضرموت و بعضی از صدقات حضرموت در کنده توزیع شود. و زیاد در وصول این صدقات شدت عمل به خرج داد و مردم را به هیجان آورد. سرانجام توانست به کمک مردان سکون که بر اسلام خود پایدار بودند بر این مردم به جان آمده غلبه کند و هیچکس از آنان نتوانست با وی مقابله کند. ولی پس از وفات نبی که رده در تمام بلاد عرب شایع شد، زیاد خواست قبل از این که مشکل رده بزرگ تر شود آن را از بین ببرد و قبایل اطراف که او را در دفع متمردين یاری کرده بودند، بر این امر تشجیعش کردند. زیاد ناگهان بر بنی عمرو بن معاویه حمله برد و مردان شان را کشت و زنان شان را اسیر کرد و زنان و اموال را از راهی برد که به سپاه اشعث بن قیس زعیم کنده ختم می شد. بین این اسیران زنان صاحب عزتی بودند. به محض این که به نزد اشعث رسیدند فریاد برآوردند: ای اشعث، ای اشعث، خاله هایت، خاله هایت! در اینجا غیرت خون در عروق اشعث به جوش آورد و قسم خورد یا بمیرد یا آنان را نجات دهد. اشعث زعیم قومش و مرد قوی و محبوبی بود که در نزد آنان منزلت فراوان داشت. در سال عام الوفود به مدینه آمد، در رأس هشتاد نفر از اهالی کنده که جملگی لباس حریر بر تن داشتند با پیغمبر ملاقات کردند، او اسلام آورد و ام فروه خواهر ابوبکر را خواستگاری کرد.

### اشعث بن قیس با زیاد می جنگد:

ابوبکر رضی الله عنه آنان را به عقد هم درآورد لیکن اجرای امر را به تأخیر انداخت تا خانواده عروس به دوری او عادت کنند. جای تعجب نیست در حالی که اشعث در میان قومش از چنین حرمت و موقعیتی برخوردار باشد قومش بر هر کسی که بر او خشم بگیرد خشم بگیرند

و همراه او بجنگند. بر زیاد خروج کردند و با او جنگیدند و زنان اسیر را پس گرفتند و آنان را به عزت و شوکت پیشین باز گرداندند.

### عکرمه و مهاجر در مارب به هم می‌رسند:

از آن روز اشعث در کنده و حضرموت فتنه‌های سخت و طولانی برانگیخت، به طوری که زیاد از عاقبت آن ترسید و نامه‌ای به مهاجر نوشت و از او کمک خواست. مهاجر و عکرمه از یمن سرازیر می‌شدند، تا بقیه اهل رده شبه جزیره را منکوب سازند. مهاجر از صنعاء و عکرمه از یمن و عدن حرکت کردند و در مارب به هم رسیدند و باهم صحرای سهید را طی کردند. مهاجر از جریان جنگ زیاد و اشعث و آنچه بر سر زیاد آمده بود آگاه شد، عکرمه را بر سر سپاه گذاشت و خود با عجله در رأس دسته‌ای از سپاه حرکت کرد تا به سپاه زیاد رسید به اشعث حمله کرد و او را شکست داد و مردانش را کشت. اشعث و کسانی که نجات یافته بودند به قلعه النجیر پناه بردند.

### محاصره قلعه و غلبه بر آن:

نجیر شهر منیعی بود که گرفتن آن آسان نبود. سه راه داشت که از آن‌ها به پشت قلعه راه پیدا می‌کردند. زیاد با سپاهش بر یکی از این راه‌ها فرود آمد، مهاجر بر دومی، راه ثالث بر اهل قلعه بازماند تا از آن را کمک برای اهل قلعه برسد. با وجود این عکرمه با سپاه خود رسید و بر این راه فرود آمد و راه رسیدن آذوقه و مردان جنگی را بر آنان بست. به این هم اکتفا نکرد. بلکه سوارانی فرستاد که در کنده تا ساحل متفرق شده و به کشتن مردم پردازند. متحصنین در نجیر کشتار قوم خود را می‌دیدند و به هم یم گفتند: مرگ برای ما از این وضع بهتر است، سربازی کنید ثابت کنید که شما قومی هستید که خود در راه خدا فدا کرده اید و به نعمت او نایل شده اید، شاید خداوند شما را بر این ظالمان یاری دهد. قوم از سروجان خود گذشتند و عهد بستند که هیچکدام فرار نکنند. به هنگام صبح از قلعه بیرون آمدند و در هر سه راه مختم به قلعه جنگی سخت به استقبال مرگ در پیوستند. سپاه مهاجر و عکرمه از لحاظ

عدد و قدرت مغلوب‌شدنی نبود! اهل نجیر وقتی دیدند کمک از مسلمانان قطع نمی‌شود یقین حاصل کردند که بی‌شک بلا بر سر آنان نازل خواهد شد، به کلی ناامید شده و ترس آنان را دربر گرفت و از مرگ هراسناک شدند. رؤسایشان بر خود بیمناک شدند و نخوت‌شان زبون گردید، اشعث بیرون آمد و به نزد عکرمه رفت تا مهاجر او و نه نفر از یارانش را تأمین دهد در مقابل او قلعه را به روی مسلمانان بگشاید و راه بین مسلمین و محصورین را رها نماید. مهاجر جواب داد که نام نه نفری را که می‌خواهد امان یابند نوشته و تسلیم کن. اشعث نام برادران و عموزادگان و همسران‌شان را نوشت و فراموش کرد که نام خودش را نیز جزو آن نه نفر بنویسد، سپس نامه را آورد آن را مهر نموده و تسلیم مهاجر کرد. اشعث آن نه نفر را از قلعه بیرون فرستاد و درهای قلعه را به روی مسلمانان گشود، مسلمانان شمشیر در میان آنان نهادند و تمام جنگاوران قلعه را کشتند و زنان قلعه را به اسارت گرفتند، عده این زنان هزار نفر بود. مهاجر نگهبان بر اموال و زنان گماشت پس از سرشماری خمس آن را به مدینه بفرستد. عجباً از زندگی و تغییراتش! این اشعث که این خیانت زشت را مرتکب شد و قومش را به کشتن داد و هزار زن را اسیر مسلمانان ساخت، همان اشعثی است که طاقت شنیدن فریاد خاله‌هایش زنان بنی عمرو بن معاویه را که فریاد می‌زدند: ای اشعث، ای اشعث، خاله‌هایت، خاله‌هایت! نداشت که آنان را از اسارت زیاد درآورد. این اشعثی که با منت‌های بزرگواری به نزد رسول شتافت و مسلمانان او را گرامی می‌داشتند، همان اشعث است که به این ذلت افتاده و مسلمانان و حتی اسیران قومش او را لعنت کرده و او را «عرف النار» نامیدند که این عبارت در لغت یمن به معنی خائن است. اما دلبستگی به حیات و ترس از مرگ چون بر انسان چیره شد او را ذلیل و خوار و بی‌مقدار می‌کند و به سرنوشتی دچار می‌شود که به مراتب بدتر از مرگ است. مهاجر کسانی را که اشعث در نامه خود اسم برده بود خواست و آنان را آزاد کرد و چون دید اسم خود اشعث در آن نامه نیست که به مهر اشعث رسیده بود دستور داد او را به بند بکشند و قصد کشتنش را کرد و به او گفت: خدایی را شکر می‌گویم که، تو را به خطا انداخت! گویی تو می‌خواستی خداوند رسوایت کند! عکرمه بن ابی جهل

در این امر دخالت کرد و گفت: کشتن او را تأخیر بینداز و او را به نزد ابوبکر بفرست او خود در این مسأله نظر خواهد داد. و به علاوه اگر کسی که طرف گفتگو بوده اسم خود را در لیست کسانی که برایشان تأمین گرفته فراموش کرده باشد آیا این اشتباه ناقض تأمین اوست! مهاجر برخلاف میل کشتن او را به تأخیر انداخت. او را با اسیران به نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد، همه او را نفرین می‌کردند و مسلمانان در تمام طول راه بر او لعنت می‌فرستادند.

### ابوبکر رضی الله عنه اشعث را عفو می‌کند:

ابوبکر با اشعث گفتگو کرد و او را بر کارهایی که کرده بود واقف ساخت. از او پرسید: می‌دانی با تو چه می‌کنم؟ اشعث جواب داد: من نمی‌دانم چه فکری در باره من کرده‌ای. ابوبکر گفت: می‌خواهم تو را بکشم. اشعث گفت: من کسی هستم که به قوم خود خیانت کردم و آنان را تسلیم نمودم خون من حلال نیست. وقتی گفتگو بین اشعث و ابوبکر به درازا کشید اشعث از این که کشته شود ترسید، لذا به ابوبکر گفت: آیا خیال نمی‌کنی در من خیری باشد اگر مرا آزاد کنی و از لغزشم صرفنظر کنی و اسلام را بپذیری و با من نیز مانند دیگران رفتار کنی و زنم را به من برگردانی؟ زن اشعث ام فروه خواهر ابوبکر بود. ابوبکر در جواب دادن به او مکث کرد، دوباره اشعث ادامه داد: این کار را با من بکن خواهی دید بهترین بنده دین خدا در میان قومم خواهم شد. ابوبکر پس از تفکر او را بخشید و اسلام او را پذیرفت و همسرش را به او بازگرداند و گفت: آزادی. باید از تو خبرهای خوب بشنوم. اشعث با همسرش ام فروه در مدینه اقامت کرد و از آنجا خارج نشد مگر در زمان عمر برای فتح عراق و شام، در این جنگ‌ها فداکاری‌هایی کرد که اعتبارش را به میان مردم بازگرداند.

### غلبه کامل بر انقلاب داخلی بلاد عرب:

مهاجر و عکرمه تا آرامش کامل کننده و حضرموت در آنجاها ماندند، این جنگ‌ها آخرین جنگ‌های رده بود و با این جنگ‌ها غلبه بر انقلاب داخلی کامل گشت و پایه و اساسی برای پی‌ریزی وحدت سیاسی شد، وحدتی که مدت‌ها ادامه داشت و سپس آلوده به

شوائب شد. شدت عمل مهاجر در غلبه بر عوامل تمرد این نواحی کمتر از شدت عمل او در یمن نبود، ریشه متمردين را قطع کرده و آنان را به اشد مجازات رسانید. یک نمونه از این شدت عمل این بود که دستور داد دو زن آوازه‌خوانی را که یکی رسول خدا را شتم می‌کرد و دیگری هم مسلمانان را هجا می‌گفت دست بریده و دندان‌های پیشین هردو را درآوردند. ابوبکر در این مورد پس از کشف خطایش به او نامه نوشت و تذکر داد که بهتر بود آوازه‌خوان اولی را که رسول خدا را شتم کرده بود می‌کشتی، زیرا حد مورد مربوط به انبیاء با حدود دیگر یکی نیست و دومی را اگر ذمی بود مورد عفو قرار می‌دادی. «قسم به حیاتم که آنچه تو از آن گذشت کردی از شرک بدتر بود. با گذشت و سکینه باشد. پرهیز از مثله کردن مردم زیرا گناه نفرت‌انگیزی است مگر به صورت قصاص و معامله به مثل». از آنچه با این دو آوازه‌خوان هتاک کرد شدت عمل او نسبت به دیگر متمردين روشن می‌گردد.

### مهاجر بن ابی امیه امور یمن را به دست می‌گیرد:

ابوبکر رضی الله عنه به مهاجر نامه نوشت و او را در انتخاب امارت یمن و حضرموت مخیر کرد، مهاجر یمن را انتخاب کرد و به صنعاء رفت و با فیروز در آنجا اقامت گزید، زیاد بن لید حکمران حضرموت شد. ولی آماده بازگشت به مدینه شد. اما همانگونه که آمده بود بازنگشت، با دختر نعمان بن الجون ازدواج کرده و با او به مدینه بازگشت. ازدواج خالد با ام تمیم و دختر مجاعه و سرزنش‌های مکرر ابوبکر به خاطر این که با تقالید عرب مخالفت کرده بود او را از این ازدواج بازداشت. با وجود این ازدواج عکرمه با این دختر ایجاد مشکلی از نوع دیگر کرد که منجر به سرزنش سپاه و عرض گزارش به خلیفه برای اخذ تصمیم شد.

### داستان عکرمه و ازدواج او با دختر نعمان بن الجون:

عکرمه با دختر نعمان در عدن ازدواج کرد سپس او را با خود به مارب برده و سپاه با او

در این امر به مخالفت برخاست، بعضی می‌گفتند: او را ترک کن، زیرا شایسته دلبستگی نیست، ولی دیگران می‌گفتند: او را ترک نکن. داستان را به نزد مهاجر بردند او در این باب نامه‌ای به ابوبکر رضی الله عنه نوشت و از او کسب تکلیف و نظر کرد. ابوبکر دید که عکرمه در این کار گناهی ندارد، نعمان بن الجون به نزد رسول خدا آمد و می‌خواست که آن حضرت دخترش را به عقد خود درآورد او را بیاراست و با خود به نزد رسول برد، چنان در آرایش او افراط کرد که گویی همیشه سالم بوده و هیچگاه از مرضی شکایت نداشته است. رسول خدا تمایلی نسبت به او نشان نداد ناچار دختر را با خود به عدن برگرداند. به همین دلیل عده‌ای از سپاهیان عقیده داشتند همانگونه که رسول خدا تمایلی به او نشان نداده عکرمه نیز نباید به او اظهار تمایل کند، تا در این کار نیز بر سنت رسول رفته باشد. ولی ابوبکر این رأی را نپسندید و در کار ازدواج عکرمه با این دختر مانعی ندید. عکرمه با زنش در مدینه مستقر شد، همانگونه که سپاهیان که در آغاز جنگ‌های رده از مدینه دور شده بودند در آنجا اجتماع کردند. ابوبکر نگاهی به اطراف خود در تمام شبه جزیره انداخت، روز بیعتش را به یاد آورد، چشمانش پر از اشک شکر شد، شکر به خاطر این که خداوند به او پیروزی عطا فرمود و در پرتو عزم و اراده و دوراندیشی دین حق را توانا ساخت. چقدر تفاوت دارد مدینه امروز، مدینه مظفر و پیروزی که بر تمام سرزمین‌های عرب قدرت و تسلط یافته است، با مدینه‌ای که به هنگام وفات رسول، عرب در آن طغیان نموده و انقلاب راه انداخته و سعی کردند آن را محاصره کنند! با وجود همه این اقدامات ابوبکر تفاخر نکرد و کبر در او راه نیافت و سخن خدا را خطاب به رسولش ورد زبان ساخته و می‌گفت: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷] «یعنی ای محمد تو نبودى که تیر انداختی، بلکه خدای تو بر دشمنانت تیر انداخت».

### فردا چه خواهد شد؟

فردا چه خواهد شد؟ چگونه وحدت اسلامی نیرومندتر و دین خدا بیشتر اعتلا و انتشار

خواهد یافت؟! سیاست ابوبکر رضی الله عنه متوجه این موضوع شد و پس از اطمینان به پیروزی در این باره تفکر کرد. تفکر و اندیشه‌اش از زمانی که فرماندهان و سپاهیان‌ش در جنوب بر بقایای اهل رده می‌تاختند و آنان را نابود می‌کردند فزونی گرفت. هر زمانی که خدا بخواهد کار خود را کامل می‌سازد. محققاً امپراطوری اسلامی ثمره این تفکر و توجه و سیاست مدبرانه اوست.



## فصل یازدهم:

### تمهید مقدمات برای فتح و تشکیل امپراطوری

#### مرز شمالی بلاد عرب:

مردم از رزوگاران قدیم عادت کرده‌اند که مرز شمالی بلاد عرب را از بلندترین نقطه عقبه تا بلندترین نقطه خلیج فارس در شمال آن دو ممتد بدانند. این مرز در خط مستقیمی امتداد نیافته است، بلکه سلسله جبالی را تعقیب می‌کند که حد فاصل بین حصراء نفوذ<sup>(۱)</sup> و بادیه شام است. و دومة الجندل در این میان بلندترین شهری است که به این مرز اتصاف دارد و این مرز مربوط به زمانی است که هنوز شام و عراق به دولت عربی منضم نشده بودند.

مردم اصلی شام فینیقی‌ها هستند و اهالی نخستین عراق آشوری‌ها می‌باشند. صحرایی که بین آن دو قرار دارد بادیه شام است که از روزگاران قدیم آن دو را از هم جدا می‌سازد. شهرنشینان زندگی در صحاری را دوست ندارند. چگونه از صحاری عبور کنند و خود را دچار مخاطرات آن بکنند، در حالی که وسایل حیات و زندگی که انسان را جلب می‌کند در آن یافت نمی‌شود. بسیاری از مردم تا به امروز حاضر نیستند این بادیه را با ماشین طی کنند و صحرای بین شام و عراق را با هواپیما طی می‌کنند.

با وجود این که فینیقی‌ها اهل شام و آشوری‌های اهل عراق در اعصار قدیم به این صحرا علاقه و توجهی نداشتند، اعراب اهل بادیه از زندگی در آن لذت می‌بردند و صحرا را مهد آزادی و زیبایی و شگفتی و وحی می‌دانستند و شهر را بند و زندان تصور می‌کردند هرچند در آنجا لباس‌های نازک می‌پوشیدند.

---

۱- صحراء النفوذ، همانگونه که امروز آن را می‌شناسیم، صحرای سماوه است که در کتب عرب معروف است یا به آن نزدیک است.

### مهاجرت عرب به بادیه شام:

مؤرخان علت مهاجرت عرب را به سمت شمال انهدام سد مأرب می‌دانند و قبایل ازد را نیز سیل به جانب حجاز و شام کشاند، یا به علت این که روم دریا را به جای بادیه به عنوان راه تجارتی انتخاب کرد. مؤرخین می‌گویند که، این مهاجرت در قرن دوم مسیحی اتفاق افتاده است. با وجود قبول این روایت، شکی نیست که قبایلی از عرب قرن‌ها پیش در بادیه شام مستقر بوده‌اند که از قافله‌هایی که برای جنگ و تجارت به عراق و شام سفر می‌کردند بر جای مانده بودند.

اعرابی که به سوی شام و عراق مهاجرت کردند در حدود شهرهای آن دو دولت سکنی گزیدند. اقامت آنان را در حدود این دو کشور سیاست آن دو دولت ایجاب نکرده بود، صحرا آنان را به سوی خود کشید و نتوانستند در مقابل عظمت و جلال آن مقاومت کنند، شهرها نیز آنان را به سوی خود جلب کرد تا بدان‌ها نزدیک باشند و رزق و روزیشان را بدون رنج و مشقت به دست آورند. عادت اهل بادیه در هر عصری چنین بوده است. اگر امروز نیز خانه‌های آنان را در مصر و شام و عراق یا هر شهر دیگری که کشتزارش به شن‌های صحرا پیوسته است ملاحظه کنی، آنان را در کنار صحرا بین شهر و بادیه می‌بینی و ساکنان آن‌ها را می‌بینی که به سوی بادیه روی می‌آورند و با قافله‌هایشان در آن آمد و شد می‌کنند.

خوی بادیه‌نشینی جوشانی که در روح آنان رسوخ کرده و با خون آنان در رگ‌هایشان جاری است، آنان را بازمی‌دارد که مانند شهرنشینان در شهرها استقرار یافته و از نظام اجتماعی برخوردار گردند و این طبیعت و علایق دیرینه‌شان به زندگی بادیه‌نشینی انواع مشقت و زحمت را بر آنان تحمیل کرده و آنان را از لذات مدنی بی‌نیاز نموده، آنچه را که در فراختای بادیه از حریت و آزادگی و اتصال به وجود نامتناهی احساس می‌کنند، در عوض مشقت و شدت و عسرت آن پذیرفته‌اند و همه سختی‌های بادیه‌نشینی را بر آنان هموار می‌سازد.

### مملکت بنی غسان و مملکت حیره:

بادیه شام زمانی که قبایل عرب مهاجر در آن منتشر شدند جزوی از شبه جزیره شد و غسانیان قوی‌ترین این قبایل بودند از حیث نژاد و از نظر زندگی نیز صبورترین و با شهامت‌ترین آنان بودند. از این جهت در مملکت بنی غسان در حدود شام اقامت گزیدند، کما این که لخمی‌ها پادشاهی حیره را در ساحل رود فرات برپای داشتند. عادات این اعراب در آن روزگار مانند عادت هموطنان‌شان بود، با مردمی که در جوار آنان زندگی می‌کردند مشارکت می‌کردند و در آرزوها و آمال‌شان شریک می‌شدند. به همین سبب در شام تسلیم حکومت روم و در عراق تسلیم حکومت فارس شدند و این تسلیم، تسلیم به واقعیت امر بود بیش از آنچه یک تسلیم سیاسی و نظامی باشد، از این رو اوضاع سیاسی در باره آنان به نسبت ضعف و قوت‌شان تغییر می‌کرد و بزرگترین هدف‌ها در نظر آنان استقلال ذاتی بود که به شدت بدان علاقمند بودند و از آن دفاع می‌کردند.

مسأله عجیبی که در کار این بدوی‌ها به چشم می‌خورد این است که با وجود تعلق خاطری که به زندگی صحرائشینی دارند و آن را می‌پرستند و هرگاه که از آن دور شوند مجدداً به سوی آن کشیده می‌شوند، به زندگی شهری و مزارع سرسبز و خرم و نعمت و رفاه و آسایش مردمانش غبطه می‌خورند.

داستان شام و جنات باغات انگور و زنان زیبای آن همیشه اهل مکه و مدینه و سایر بلاد حجاز را به اعجاب وامی‌داشت و پس از مسافرت‌های تابستانی خود به آن دیار از آن‌ها یاد می‌کردند، کسانی که در کاروان‌های تجاری آن دیار بوده و بازگشته بودند اخبار آن مواهب را باز می‌گفتند و دیگران نیز از قول آنان روایت می‌کردند.

مسلمانان از شنیدن وصف آن همه سرسبزی‌ها و خرمی‌ها و آب‌های جاری و دست‌های نرم و صورت‌های لطیف، دهان‌شان باز می‌ماند و چشمان‌شان از تعجب از حدقه بیرون می‌آمد و آب از لب و لوچه‌شان سرازیر می‌شد و آرزو می‌کردند که آنان نیز در شهرهایشان چنین نعمت‌هایی داشته باشند. گویی فراموش کرده بودند که خداوند انسان روزی را از روی عدالت بین مردم تقسیم کرده است، به اهل بادیه آزادی و آزادگی و خودداری از ستم عطا

نموده در مقابل عسرت و ضیق معاش هم به آنان داده ولی این شدت و عسرت معیشت از علاقه و حرص آنان نسبت به نعمت آزادگی نمی‌کاهد و به مردم شهرنشین نیز رفاه و نعمت و نظم و آسایش عنایت فرموده که در مقابل این نعمت‌ها آزادی‌شان در کلیه شؤون محدود گشته و مردم در رفع این محدودیت‌ها به خاطر حرصی که نسبت به نعمت و آسایش موجود دارند اقدامی نمی‌کنند.

### سعی قبایلی که به بادیه شام مهاجرت کرده‌اند در حفظ زندگانی عربی خود:

این بود وضع قبایلی که به عراق و شام مهاجرت کرده بودند با تفاوت مختصری که در شدت علاقه به زندگی بادیه‌نشینی داشتند. با وجود این که اکثرشان به نعمت شهرنشینی و رفاه نیز رسیدند، علاقه و میل آنان به زندگی عربی‌شان کماکان شدید بود، به طوری که قرن‌ها این علاقه و ارتباط بین آنان و شبه جزیره برقرار ماند.

من نمی‌خواهم این مسأله را در این کتاب شرح دهم، زیرا زمینه بحث، گنجایش و اقتضای آن را ندارد. فقط در اینجا به مطالبی اشاره می‌کنم که بعضی اسرار تأسیس این دو امارت لخمی‌ها و غسانی‌ها را برای فتح عربی و امپراطوری اسلامی در زمان ابوبکر آشکار می‌کند.

اشاره کردیم که مهاجرت عرب از جنوب به شمال به زمان قبل از شکسته شدن سد مارب و نیز به پیش از زمانی که روم راه تجاری خود را از خشکی به دریا تغییر داد باز می‌گردد. در حقیقت این مهاجرت خیلی پیشتر از این دو حادثه اتفاق افتاده با وجود این که این دو اتفاق در حیات بلاد عرب تأثیر بزرگی داشته‌اند.

علمای انساب متذکر می‌شوند که نقل و انتقال بین قبایل پیش از اسلام بسیار اتفاق افتاده و بی‌شک این امر از قدیم‌ترین اعصار اتفاق می‌افتاده است.

اعراب با مردمان مجاور خود دادوستد می‌کردند، مال التجاره شرق دور را به بلاد شام و مصر و روم می‌آوردند، و کالاهای این بلاد را نیز به شرق دور می‌بردند، و این تجارت شبه جزیره را در یکی از این دو طریق می‌شکافت: طریق حضرموت به بحرین در خلیج فارس و

سپس به شام. و طریق حضرموت به یمن و حجاز و شام. و مکه در وسط این راه دوم قرار داشت. اهل جنوب حضرمی‌ها و یمنی‌ها و اهل عمان و بحرین پیش از دیگران به این تجارت پرداختند، زیرا آنان به سبب حاصل خیزی اراضی شان و ارتباط شان با فرس از اهل شام متمدن تر بودند.

### قبایل جنوب شبه جزیره قبایلی بودند که به بادیه مهاجرت کردند:

از این رو اکثر قبایلی که به عراق و شام مهاجرت کرده و در آنجاها مستقر شدند از قبایل جنوب بودند. غسانی‌هایی که مملکت شان را در شرق شام تأسیس کردند از قبیله ازد بودند که یکی از قبایل عمان است که نسبت آنان به قبیله کهلان یمنی می‌رسد. قبایل قضاعه و تنوخ و کلب نیز که در حدود شام استقرار یافتند نسبت شان به قبیله حمیر یمنی می‌رسد. طبیعی است که قبایل جنوب در عراق استقرار یابند، زیرا عراق مجاور حضرموت و نواحی متصل بدان از سرزمین‌های قبایلی بنی حنیفه و تغلب است. از روزگاران پیش افرادی از این قبایل به بادیه شام مهاجرت کردند و در آنجا به طور مستقل از دو حکومت عراق و شام استقرار یافتند، افراد و قبایل دیر نیز به حجاز مهاجرت کردند، سپس بعضی از این افراد به سوی شام رفتند، به امید آن که آنجا به روزی و معیشت و تمدنی برتر از روزی و تمدن بادیه دسترسی پیدا کند.

### پیوستن اعرابی که به بادیه شام رفتند به فارس و روم:

نفوذ و قدرت در عراق و شام بین دو امپراطوری فارس و روم دست به دست می‌گشت. گاهی فارس شام را از چنگ روم درمی‌آورد و ضمیمه عراق می‌کرد که از توابع او بود. گاهی نیز روم عراق را از فارس جدا می‌کرد و ضمیمه شام می‌نمود که تابع او بود و اعرابی نیز که به بادیه شام آمده بودند اغلب اوقات به سپاه فارس یا به سپاه روم ملحق می‌شدند، زیرا این خوی جنگ و تجاوز خمیره ذات آنان بود. این خصیصه آنان باعث شد که این دو دولت مقتدر به فکر بیفتند تا این اعراب را که در بادیه متمدن بین آن‌ها سکنی گزیده‌اند مانند سدی

در میان خود قرار دهند که جلو تجاوز یکی بر دیگری را بگیرد، به طوری که شام منحصرأ از آن روم و عراق از آن فارس باشد و با وجود این که این قبایل عربی به نسبت دوری و نزدیکی منازلشان به نزدیکترین شهرها روی آوردند، آن‌ها که ساکن حدود شام بودند به روم و آن‌ها که ساکن حدود عراق بودند به فارس متمایل شدند، معهذا استقلال ذاتی و زندگی بدوی و حیات عربی خالص خود را حفظ کردند. ولی این حفظ استقلال ذاتی مانع آن نشد که از تمدن شهرهای مجاور خود و سیاست دولتی که آن شهرها تابع او بودند متأثر نشوند. تا جایی که در این شهرها از میان بدوی‌ها کسی ظهور کرد که در خود شایستگی اجرای زندگی شهرنشینی و تفوق بر مشکلات آن را یافت و فرمانروایی و سلطنتش امتداد یافت و نفوذش در مملکت فراوان شد. مؤرخان نقل می‌کنند که امپراطور روم فیلیپ از اعراب بنی سیمذع بود که تاریخ آنان را جزو اولین اعرابی می‌داند که به شام مهاجرت کرده‌اند و قبل از این که بر تخت امپراطوری بنشینند به اصطلاح غربی‌ها رئیس دسته‌ای و به تعبیر عرب رئیس قبایل تغیر و تغز بود. او اعتبار و منزلت اعراب مقیم شام را بالا برد، هرچند آنان را از بادیه‌نشینی منصرف نکرد و در تمدن روم مستحیل نساخت. ولی اعرابی که در حدود عراق اقامت داشتند، در بادیه ماندند و نخواستند با ورود به حوزه فرات خود را به خطر بیندازند تا مجبور به اطاعت از سلطه فارس نشوند. و تا زمانی که فارس میدان انقلاب و جنگ‌های داخلی بود که بین پادشاهان و زعمای طوایف داخلی جریان داشت بر همین شیوه ماندند. سرانجام زعمای طوایف غلبه کردند و هر کدام در ناحیه خود استقلال یافتند. این پیروزی‌ها فرصتی برای اعراب پیش آورد که داخل حوزه فرات گردیده و در ساحل آن شهر انبار و سپس حیره را بنا کنند.

شاید قبایلی از این اعراب همان اسیرانی بودند که فارسی‌ها به هنگام جنگ‌های اولیه‌شان در جنوب شبه جزیره گرفته بودند. بعضی از مؤرخین ادعا کرده‌اند که ملک بختنصر ثانی به شبه جزیره حمله کرد و با اسیرانی از آنجا بازگشت که آنان را در کنار فرات اسکان داد،

آنان در انبار اقامت گزیدند، سپس آنان را از انبار به سمت جنوب منتقل کرد و در آنجا شهر حیره<sup>(۱)</sup> را ساختند.

### جذیمه الأبرش عرب فرات را به زیرلوای خود درمی آورد:

هر کدام از این روایات درست باشد آنچه مسلم است عرب از این تاریخ به استقرار قدرت خود در عراق پرداخت و به هنگامی که جذیمه الأبرش یا وضاح در فاصله سنوات ۲۶۸ - ۲۱۵ میلادی حکومت آنان را به دست گرفت در غرب فرات بین انبار و حیره استقلال یافتند. جذیمه بین آنان وحدت کلمه برقرار ساخت و سلطه خود را در میان آنان از حیره تا تمبتر و عین التمر گسترده ساخت و بدین ترتیب سیطره خود را بر تمامی غرب فرات تا بادیه شام برقرار کرد.

حتی قدرتش را بر اعراب مقیم این بادیه نیز به هنگام جنگ با مضرهای مقیم آنجا استوار کرد. از مضرهای عدی بن ربیع به او پیوست و جذیمه او را مورد تکریم قرار داد. عدی با رفاه خواهر جذیمه ازدواج کرد. کتاب‌های ادبی اخبار آن دو را در میان آثار زیبای شوق‌انگیز آورده‌اند. از این زن عمرو بن عدی صاحب قصه الزباء متولد شد، همان زنی که انتحار کرد در حالی که می‌گفت: به دست خود کشته شدم نه به دست عمرو.

---

۱- مسعودی می‌گوید: بختنصر پادشاه نبود، بلکه از جانب کیخسرو و مرزبان عراق بود، به نام کیخسرو با اعراب جنگید و از آنان اسیر گرفت. طبری و دیگر مؤرخان با این روایت مخالفت کرده می‌گویند: تبع اول پادشاه یمن از یمن در رأس طوایف لخم و جذام و عامله و قضاعه و ازد و دیگران حرکت کرد و در قسمتی از عراق که مجاور بحرین بود به جنگ پرداخت، سپس سپاهیان او در انتخاب محل اقامت خود در ساحل فرات حیران شدند. چون تبع به یمن بازگشت بعضی از این طوایف از سپاه او عقب مانده و در حیره ساکن شدند. در روایت دیگری از ملوک طوایف چنین آمده که اسکندر کبیر هنگام جنگ با فارس این طوایف را در آن منطقه سکنی داد اسکندر در هر ناحیه‌ای از فارس مرزبانی گذاشت و او را پادشاه آنجا ساخت تا به این وسیله قدرت حکومت فرس را تجزیه نموده و این ملوک نواحی را نسبت به هم دشمن ساخته و نتوانند علیه قدرت او انقلاب و شورش کنند.

### اذینه بن السمیدع در رأس عرب شام:

در آن هنگام که جذیمه الوضاح بر اعراب عراق حکومت می کرد، اذینه بن السمیدع در رأس عرب شام قرار داشت، در این موقع شاپور پادشاه فارس بود و فیلیپ امپراتور روم. اهل شام به سبب قساوت فیلیپ بر او شوریدند. شاپور این فرصت را غنیمت شمرده به صوب شام حرکت کرد و سپاه روم را شکست داد. در این موقع جذیمه پیمان خود را با حکومت روم نقض کرد و به فارس پیوست و تصور کرد که در سایه شاپور در شام مانند جذیمه در عراق دارای اقتدار خواهد شد. تا این که والرین به جای فیلیپ امپراتور روم شد و شخصاً به شام رفت و سپاه شاپور را شکست داده و او را به فارس عقب نشاند. در این هنگام اذینه مجدداً به خدمت روم درآمد. تا این که دوباره دور روزگار به ضرر والرین چرخید و مجدداً اذینه خواست که به شاپور ملحق شود، شاپور دست رد بر سینه او گذاشت پس از غدری که از او دیده بود و اذینه برای حفظ حیات و قدرت خود چاره ای ندید جز این که شخصاً در رأس عرب شام برای جنگ با فارس حرکت کند. اقبال او را یاری کرد و بر فارس غالب شد و سپاه خود را به سوی مداین راند. بدین سبب اعتبار او در نزد روم فزونی گرفت و در جنگ با فارس صاحب «تیر برنده»<sup>(۱)</sup> شد، به طوری که پس از این واقعه بار دیگر نیز بر آنان غلبه یافت.

پس از اذینه فرزندان او و از جمله زباء حکومت کردند، جذیمه نسبت به او ابراز عشق کرد و از او خواست تا به عقد ازدواجش درآید سپس او را کشت، به مکافات این کار عمرو بن عدی و قصیر ابن عمرو به سوی او رفتند، زباء به دست خود، خود را کشت تا به دست عمرو کشته نشود. با کشته شدن او دوران حکومت سمیدع در شام پایان گرفت. پس از آن غسانی ها که از فرزندان جفنه بن سمیدع بودند بر ملک شام حکومت راندند، پس از مدت

---

۱- قدح معلی: اصطلاح یک نوع قمار است که در آن هفت تیر به کار رود و هرکس تیر هفتم را که آن را «قدح معلی» نامند صاحب شد بازی را برده است.



کوتاهی جماعتی از بنی نصر که در عراق امارت داشتند کوشیدند که حکومت شام را نیز در دست بگیرند، ولی سعی آنان به جایی نرسید.

### فراهم کردن زمینه فتح عراق و تأسیس امپراطوری اسلامی وسیله این اعراب:

در اینجا در اواسط قرن میلادی کمی تأمل می‌کنیم، تا دریابیم چگونه امارت شرق شام و غرب عراق به اعراب رسید. این اعرابی که در آغاز در بادیه سکنی گزیدند قبایل مهاجر یا اسیرانی بودند که پادشاهان فارس از شبه جزیره گرفته و با خود آورده بودند، کارشان به جایی رسید که گاهی فارس و گاهی روم به مدد آنان بر دشمن خود می‌تاخت، هر دو دولت به خاطر شجاعت و کارایی‌شان در جنگ‌ها استقلال ذاتی آنان را تصدیق می‌کردند. به راستی در ارتباط با این دو امپراطوری عظیم کمتر از یمن و حضرموت و سایر شهرهای شبه جزیره که تابع نفوذ فارس بود نبودند، بلکه شاید از نظر استقلال بر آن‌ها برتری داشتند. در این صورت می‌توان گفت که، بلاد عرب از خلیج فارس و خلیج عدن جنوباً تا موصل و ارمنستان شمالاً امتداد داشت، هرچند اعراب عراق و شام از تمدن فارس و روم بیش از سایر شهرهای شبه جزیره متأثر شدند. آیا درست نیست حقیقت حال را بگوییم که این اعراب عراق و شام پیشگامان اولیه فتح عربی و امپراطوری اسلامی بودند؟ در حالی که این امر به خاطر هیچکدام از آنان خطور نمی‌کرد. و هیچیک از آنان تصور بعثت و رسالت محمد را نمی‌کرد و تصور نمی‌کردند که این بعثت و رسالت باعث وحدت بلاد عرب و اعتلای روح عربیت تا اعلی درجه بشود. ولی قرار گرفتن آنان بین فرات و بیابان‌های شام و شدت علاقه‌شان به حفظ خصایص حیات عربی خود و ارتباط آنان با ساکنان آن نواحی و کسانی که در اطراف آنان بودند از ساکنان شبه جزیره، تمام این‌ها مقدمه‌ای بود برای این که بعد از چهار قرن اعراب جزیره به سوی سرزمین آنان هجوم آورده و امپراطوری اسلامی را جانشین امپراطوری فارس و روم نمایند. عمرو بن عدی پس از جذیمه ابرش از طرف شاپور ولایت عراق را یافت و انتقام جذیمه را از زبء گرفت چنانکه پیشتر گفتیم. عمرو حیره را پایتخت خود قرار داد و تا زمانی که پادشاهی را از دست دادند حیره پایتخت لخمی‌ها بود.

### ملوک حیره با وجود اطاعت از فارس ذاتی داشتند:

اطاعت عمرو بن عدی و کسانی که بعد از او به حکومت رسیدند از دربار فارس محدود بود، پادشاه حیره بر غرب فرات تا بادیه شام تسلط کامل داشت. پیمان دوستی او با پادشاه فارس مشروط بود به این که حملات اعراب شبه جزیره و شام را که تابع امپراطوری روم بودند به سرزمین فارس دفع کند و نیز از مال التجاره‌هایی که از فارس به سوی شام و دیگر بلاد عرب فرستاده می‌شد مراقبت نماید. معه‌ذا این پیوند دوستی نتوانست مانع حملات عرب به سرزمین فارس گردد، مخصوصاً به آن قسمت از سرزمین فارس که مجاور خلیج فارس بود. فرس چند بار جلو آنان را گرفتند تا بالاخره شاپور ذوالاکتاف ناچار شد در اطراف سرزمین خود خندقی حفر کند تا بدین وسیله جلو تجاوزات آنان را بگیرد.

### نعمان بزرگ صاحب خورنق و سدیر:

پادشاهان حیره از بنی نصر به ترتیب و نوبت به پادشاهی می‌رسیدند، تا این که نوبت به نعمان اکبر رسید در اواخر قرن ۴ مسیحی و اوایل قرن ۵. او از جانب یزدگرد بر حیره حکومت می‌کرد. نعمان بزرگ همان پادشاهی است که دو قصر خورنق و سدیر را بنا کرده و داستان سنمار به او نسبت داده شده است. روایت کرده‌اند که نصرانیت در زمان او در عراق انتشار یافت، نعمان نسبت به آن ابراز تمایل و عطف توجه کرد و با رضایت او در عراق دیر و معبد برپا گردید. عده‌ای بر آنند که نعمان نیز به دین نصرانیت درآمده سپس حالش بد شد و به نفع پسرش منذر بزرگ<sup>(۱)</sup> از تخت فرود آمد، این واقعه در زمانی اتفاق افتاد که دید

۱- عدی بن زید شاعر در قصیده‌ای به کناره‌گیری نعمان اکبر از تخت سلطنت به نفع منذر اکبر اشاره کرده و در آن می‌گوید:

تدبیر رب الخورنق إذا شرف  
یوماً وللهدی تفکیر  
سره ماله وکثرة ما یملک  
والبحر معرضاً والسدیر

یزدگرد بر نصرانیت غلبه کرده و با کسانی که به دین نصرانیت گرویده بودند به جنگ پرداخته است. یزدگرد پسرش بهرام گور را به حیره فرستاد تا در آنجا بزرگ شود. بهرام زبان عربی و یونانی را نیک فرا گرفت و در کلیه شؤون و مسایل روم و عرب خبرگی پیدا کرد. هنگامی که یزدگرد مُرد فُرس ترجیح دادند که کسری بن اردشیر بن شاپور ذوالاکتاف را به پادشاهی برگزینند، زیرا کسری در میان آنان زندگی کرده بود در حالی که بهرام گور پرورش ایرانی نداشت و نسبت به آنان غریبه بود. بهرام به کمک منذر تخت شاهی را پس گرفت. پس از این که بر تخت شاهی نشست منذر تخت شاهی را پس گرفت. پس از این که بر تخت شاهی نشست منذر به او توصیه کرد که دشمنانش را ببخشد، با این عمل بهرام دل همگان را به دست آورد، سپس با عطایا و بخشش‌های پی‌درپی و تقلیل مالیات‌ها قلب ملت را نیز از آن خود کرد.

### بهرام گور نصرانیت را مقهور می‌کند:

بهرام گور بر شدت عملی که پدرش در جنگ با نصرانی‌ها معمول داشته بود افزود و همین امر سبب آغاز جنگ بین فارس و روم شد. و منذر در این جنگ نیز بهرام را یاری کرد که منجر به صلح بین آن دو دولت شد و این صلح مدت زیادی دوام کرد. پادشاهان عرب از بنی غسان در شام روم را در جنگ با فارس یاری می‌کردند، همانگونه که لخمی‌ها دوستداران سپاه فارس با روم می‌جنگیدند. شاید تشدید جنگ در این اواخر بین دو امپراطوری روم و فارس به این علت بود که عامل دین آتش این جنگ‌ها را فروزان می‌ساخت. از اوایل قرن ۴ مسیحی که قسطنطین امپراطور روم شد مسیحیت شکوفا گشت،

فَارَعَوِي قَلْبَهُ وَمَا غَبَطَهُ

حَيَّ إِلَيَّ الْمَمَاتِ يَصِيرُ

ملک خورنق روزی که از تخت فرود آمد فکر کرد که مال و مستملکاتش او را شاد می‌سازد، گرچه قصر سدیر از او رویگردان است. ناگاه به خود آمد و گفت: چه خواهد بود شادی زنده‌ای که به سوی مرگ می‌رود.

رهبانان روم در هرجا شأن مسیحیت را بالا می‌بردند و مبشران مسیحیت در تمام بلاد شروع به تبلیغ و انتشار آن کردند. انتقال آنان از شام به عراق و بلاد فارس باعث خشم یزدجرد و اقدام او علیه این دین جدید شد، همو بود که باعث شد بهرام گور در جنگ با مسیحیان مبالغه کند، تا این که اقدامات او به صلحی انجامید که بدان اشاره شد.

### موقعیت اعراب در شام و عراق در قبال دین فارس و روم:

موقعیت اعراب در عراق و شام در قبال دین فارس و روم چگونه بود؟ آیا قبایل عرب شام تحت تأثیر مسیحیت قرار گرفته و بدان روی آوردند؟ یا این که اعراب عراق و شام از مجوسیت و مسیحیت اعراض نمودند، و بت پرستی خود را حفظ کرده و بت‌های خود را به امید تقرب به خدا می‌پرستیدند؟ وارد شدن در بحثی که الآن به آن می‌پردازیم، در رابطه با جواب این سؤال ارزش بسیار دارد. و این بحث از توجهات عقلی و تمایلات روحی عرب پرده برمی‌گیرد، و روشن می‌سازد که چگونه این عقلیات و تمایلات زمینه‌ای شد برای فتح عربی در سایه اسلام. پیش از این گفتیم که عرب در عراق و شام تحت تأثیر تمدن فارس و روم قرار گرفت، بعضی از اعراب عراق فارسی را خوب یاد گرفتند، و تموجات تفکر فارسی را در هنر و ادب و دین درک کردند، و دین ثنوی مانی و تعالیم زردشت و زندقه مزدک را به خوبی توضیح می‌دادند. این امر ابداً تعجب‌آور نیست زیرا رفاه و آسایش و تنعم زمینه را برای فهم و درک و حذاقت در این مسایل آماده کرده بود و حذاقت‌شان به سبب گشته بود که به همه آن دانش‌ها از قبیل تفکر یونان و فلسفه دسترسی پیدا کنند. به همین سبب بود که اهل حیره در زمان جاهلیت به قریش زندقه در صدر اسلام به مسلمانان کتابت یاد<sup>(۱)</sup>. این وضع و حال عرب شام بود در ارتباط با فرهنگ و ادب و دین روم. حتی از نظر تعقل بالاتر از مردم عرب حیره بودند، زیرا آنان نزدیکترین ارتباط با فرهنگ یونانی و مدنیت رومی داشتند.

### چرا روح عربیت به نصرانیت تمایل پیدا کرد:

۱- فجرالاسلام تألیف احمد امین صفحه ۲۳، به نقل از علاء النفیسة ابن رسته.

اعراب عراق با همه ارتباطی که با فرس داشتند و تمدن آنان را می‌ستودند به دین مجوس نگرویدند و نیز اعراب شام به بت پرستی روم و یونان گردن ننهادند و خدایان آنان را ستایش نکردند. ولی پس از این که مسیحیت در امپراطوری روم منتشر شد روح عربی در شام و عراق بدان متمایل گشت. برای چه؟ بعضی از مؤرخان می‌گویند که، اولین پادشاهی که از بنی غسان نصرانی شد به این علت بود که امپراطور روم راضی نبود در ممالک امپراطوری او غیر نصرانی به حکومت برسد. اگر این امر نصرانی شدن امرای عرب را توجیه کند نمی‌تواند دلیل نصرانی شدن قبایل عرب باشد. اگر بگوییم، قبایل شام به خاطر موافقت با پادشاهانش دین نصرانی را انتخاب کردند چه گفته‌اند: «الناس علی دین ملوکهم»، باز می‌بینیم بسیاری از قبایل عراق که از ملوک حیره اطاعت می‌کردند به دین نصرانی درآمده‌اند، و حال این که ملوک حیره که هم‌پیمان فارس بود با نصرانیت می‌جنگید. لابد علت دیگری باعث شده که این قبایل عراق به دین نصرانی درآیند و این علت باید با تعقل عربی و تمایل روحی آنان ارتباط داشته باشد. تعقل عربی فطرتاً به بدویت تمایل دارد، حقیقت را در سادگی می‌بیند و آن را بدون تعقید و پیچیدگی می‌جوید. به زندقه مزدک و ثویه مانی کسانی تمایل پیدا می‌کنند که از مجادله و جروبخت خوش‌شان بیاید و همین امر در فلسفه یونان نیز مصداق دارد که تعقل عربی به این تعقید جدلی میل پیدا نمی‌کند. از این روست که به نصرانیت روی آورده و بدان اطمینان یافته است و فقط عده‌قلیلی از اعراب به دین مجوسی گرویده‌اند. دین نصرانی دینی است آسمانی صاحبان این دین اهل کتابند و اسلام به پاکی نخستین آن اقرار کرده، پس جای تعجب نیست اگر گرویدن عرب در عراق و شام به این دین از طلایع تمهید فتح عربی و امپراطوری اسلامی به حساب آید.

### علاقه عرب به استقلال و زندگی عربی خود:

با این که اعراب در عراق و شام سابقه نصرانیت داشتند، مع هذا این امر خصایص عربی‌شان را تغییر نداده بود و آنان را از حس استقلال طلبی و علاقه به زندگی عربی باز نداشته بود. زنی به نام ماویه دختر ارقم بن الحارث الثانی در اواخر قرن ۴ مسیحی بر عرب شام حکومت یافت

و نفوذ روم را در امارت خود قطع کرد و با آنان به جنگ پرداخت تا سرانجام مجبور شدند با او مصالحه کنند، سپس با سواران خود در جنگ با طایفه قوط که متعرض روم شده بودند روم را یاری کرد و همین سواران عرب بودند که از قسطنطنیه مردانه دفاع کردند. شدت علاقه‌ای که غسانی‌ها و لخمی‌ها به حفظ استقلال خود در قبال روم و فارس داشتند سبب نشد که این دو به هم ملحق شوند و حتی علاقه این دو طایفه به مسیحیت نیز سبب اتحاد و اشتراک آنان نشد و جنگ بین غسانی‌ها و لخمی‌ها به جنگ بین فارس و روم ارتباط مستقیم داشت. آیا قبیله پایه و اساس عمران عربی نیست! همانگونه که قبایل عرب شبه جزیره باهم در جنگ بودند، قبایل عرب بادیه شام نیز باهم در زدوخورد بودند.

### لخمی‌ها و غسانی‌ها در اعلی درجه شکوهمندی:

در ثلث اول قرن ششم میلادی لخمی‌ها در عراق و غسانی‌ها در شام به اعلی درجه شکوه رسیدند، این امر در زمان منذر سوم لخمی و حارث بین جبله غسانی روی داد. منذر سوم ابن اماء السماء پادشاه حیره در سال‌های ۵۶۲-۵۱۳ میلادی در زمان پادشاهی قباد و کسری حکومت داشت و حارث ابن جبله شوهر ماریه ذات القرطین پادشاه غسانی در سال‌های ۵۷۲-۵۲۹ میلادی به هنگام امپراطوری ژوستین اول و دوم پادشاهی می کرد این حارث، حارث لنگ و حارث بخشنده نیز نامیده می‌شد. در این عهد جنگ بین فارس و روم ادامه داشت منذر هم پیمانان فارس و حارث هم پیمان روم بود. منذر در این جنگ‌ها نیرومند و شکست‌ناپذیر بود و همین پیروزی سبب شد که پس از این که بین فارس و روم صلح برقرار گردید یکی از مواد پیمان صلح روم را ملزم می‌کرد که سالیانه مبالغی به منذر پرداخت کند. این صلح مدتی طول کشید و در این مدت روم قوی‌تر شد و باعث خوف و هراس کسری گردید. منذر هم پیمانش را برانگیخت تا با حارث به جنگ برخاست و بر او غلبه کرد. دوباره جنگ بین فارس و روم در گرفت و تا سال ۵۶۲ میلادی طول کشید. منذر در این مدت از جنگ باز نمی‌ایستاد، با دشمنانش می‌جنگید، با دشمنان فارس می‌جنگید، در سرزمین‌های روم پیش می‌رفت تا جایی که به سرزمین مصر رسید. نیرویی بود که با آن

می توانستند به مقابله عرب عراق برخیزند. به همین دلیل امپراطور ژوستین در سال ۵۲۹ میلادی او را بر تمام قبایل عرب سوریه پادشاه کرد و به او لقب فیلا رک و بطریق داد و این لقب در شام بزرگترین القابی است که به دنبال لقب حاکم روم در شام می آید.

حارث در فکر رهایی از دست منذر بود، اما او در میدان های جنگ از عهده این کار برنمی آمد، لذا از در مکر درآمد، در آن هنگام که جنگ بین آن ها به شدت جریان داشت روزی صد نفر از رجال خود را آماده کرد و دخترش حلیمه آنان را معطر ساخت تا به نزد ملک حیره رفته و به او ابلاغ کنند که ملک غسانی ها از او اطاعت می کند. یکی از این جماعت بر طبق نقشه قبلی فرصت را غنیمت شمرد و منذر را به قتل رساند. بر اثر این واقعه سپاه عراق آشفته شد، حارث به آنان حمله آورد و متفرق شان ساخت، در این روز در تاریخ به نام روز حلیفه نامیده شده است<sup>(۱)</sup>.

شکوه مندی و بزرگی اعراب مقیم بادیه شام و سرزمین های مجاور آن از جمله سرزمین عراق و شام در این دوره به غایت رسید. ادب جاهلی این شکوه و عظمت را به تمام معنی تجلی داده است. منذر صاحب روزهای نعمت و ذلت و خوشی و ناخوشی فراوان بود، همو بود که در یکی از روزهای سختش عبیدالبرص را کشت قصه شریک بن عمرو به او مربوط است، بسیاری از شعرای شبه جزیره به سوی او می شتافتند. حارث معاصر شعرای نامدار عرب نابغه الذبیانی و علقمه الفحل است.

### آخرین پادشاهان حیره:

پس از منذر سوم عمرو بن هند فرزند او به حکومت عراق رسید و در نهمین سال حکومت او رسول خدا تولد یافت. پس از عمرو فرزندان منذر بر سرزمین حیره حکم راندند تا نوبت به ابوقابوس نعمان بن منذر چهارم رسید که در فاصله سال های ۶۰۵ - ۵۸۳ دوست

۱- رجوع کنید به کوسان دبرسفال در تاریخ عرب ج ۲، ص ۱۱۳ - ۱۱۴. و تاریخ حیره و تاریخ غسان بعضی از آنچه دبرسفال گرفته مستند به مصادر عربی و یونانی و اروپایی است.

اعشی شاعر میمون بن قیس بود. قلمرو حکومت نعمان در بلاد فارس تا ساحل دجله ادامه یافت و شهر نعمانیه را در نزدیکی مداین پایتخت کسری بنا کرد. نعمان با وجود قبح صورت و منظر متنعم بود و به تمتعات زندگی علاقه وافر داشت. و با زن پدرش که زنی بسیار زیبا و بدون اولاد بود ازدواج کرد، این زن به منخل یشکری عشق ورزید و در نتیجه نعمان او را به قتل رساند. نعمان باغ‌های پردرختی ایجاد کرد و انواع گل‌ها را در آن باغ‌ها به عمل آورد، شاقیق نعمان به او منسوب است. کسری پرویز از این که می‌دید نعمان به قدرت و ثروت نعمت زیادی رسیده و بر غرورش افزوده است نگران شد، او را به زندان افکنده و سپس بکشت، آنگاه سلطه تمامی لخمی‌ها را از بین برد. ایاس بن قبیصه به جای او به حکومت حیره منصوب شد، یک مرزبان فارسی به نام بهرجان در حکمرانی حیره او را یاری می‌کرد و در زمان همین ایاس بود که پیغمبر ما مبعوث شد و جنگ ذی قار در زمان او رخ داد، ایاس آخرین پادشاه عرب حیره بود. بعد از او داذویه فارسی از طرف کسری مرزبان عراق شد. روز ذی قار از روزهای مشهور عرب است. روایت کرده‌اند که چون نعمان بن منذر از خشم کسری بر خود آگاهی یافت اموال و زنانش را نزد هانی بن قبیصه به امانت گذاشت. پس از این که پرویز نعمان را کشت آن‌ها را از هانی مطالبه کرد و او از استرداد آن‌ها خودداری نمود. بنی بکر بن وائل بر اثر کشته شدن نعمان خشمگین شده به شهرهای عراق حمله برده و به چپاول پرداختند، کسری در صدد تنبیه آنان برآمد، سپاه کسری در ذی قار با آنان مصادف شد و در این جنگ اعراب به پیروزی بزرگی رسیدند. روایت کرده‌اند که پیغمبر در روز ذی قار فرمود: «این اولین روزی است که در آن عرب از عجم انتقام گرفت و به واسطه من بر آنان پیروز شد»<sup>(۱)</sup>. زیرا پیغمبر در سال ذی قار مبعوث شده بود.

### غسانیان و پایان کارشان:

۱- مروج الذهب مسعودی. جزء اول صفحه ۲۳۶ چاپ بغداد.



این بود سرنوشت لخمی‌ها در عراق. اما غسانی‌ها در شام یکی بعد از دیگری به حکومت و امارت می‌رسیدند، حتی هنگام فتح شام از طرف عمر ابن الخطاب، جبلة بن الأیهم حاکم عرب شام بود. عمرو الأصغر از میان آنان در سال ۵۸۷ میلادی به حکومت رسید، نابغه ذبیانی که از دست نعمان بن المنذر پادشاه حیره فرار کرده بود به او پناه آورد، پس از او ابوکرب نعمان ششم ابن الحارث الأصغر به حکومت رسید و نابغه بهترین مدیحه‌ها را در باره او سرود. سپس نیز امیر دیگر به ارمات رسیدند و کثرت تعدادشان دلیل بر این است که سرزمین غسانی‌ها در شام چند بخش بوده و امیرنشین‌های متعددی داشته است، تا سرانجام حکومت به ایهم ثانی رسید و بعد به پسرش جبلة بن الأیهم که حکومتش به فتح شام از جانب عمر خطاب منقرض شد. شاید تقسیم قدرت در شام بین امرای عرب یکی از سیاست‌های روم در زمان‌های طولانی باشد، تا اعراب با اتحاد خود نتوانند خللی به امپراطوری روم وارد کنند. این نظریه را تعدد پایتخت‌های غسانی‌ها در شام به اثبات می‌رساند، زیرا برخلاف لخمی‌ها که حیره تنها پایتخت‌شان بود، جاییه و تدمر و جولان و جلق که در نزدیکی دمشق بود پایتخت‌های غسانی‌ها بودند. و این امر با سیاست تعدد مراکز که امپراطوری روم بدان عمل می‌کرد کاملاً منطبق بود، چنانکه وسعت قلمرو پادشاه حیره با سیاست عدم تعدد مراکز که امپراطوری فارس بر آن بود تطابق داشت. پیش از این یادآوری کردیم که اعراب عراق و شام به استقلال ذاتی و حیات عربی خود پابند بودند. به همین سبب زبان مردم شبه جزیره زبان آن‌ها نیز شد و زبان فارسی نتوانست آن را در عراق از بین ببرد و به همین سبب ارتباط و اتصال ملوک حیره و بنی غسان با شبه جزیره مستحکم و استوار بود و کسانی که نام پادشاهان این دو سلسله را در اشعارشان برده و به صلات ارزنده‌ای از آنان نایل می‌آمدند شعرای شبه جزیره بودند. تذکره‌ها و دواوین شعرا از شعرای نامداری مثل نابغه ذبیانی و اعشی قیس و علقمه فحل و دیگران نام می‌برد که در باره این پادشاهان و نعمت و رفاه و تمدن و بخشش‌شان شعر سروده‌اند. حسان بن ثابت شاعر پیغمبر پیش از این که اسلام بیاورد با جبلة ایهم ارتباط نزدیک داشته است.

این تعصب شدید اعرابی که از شبه جزیره به بادیه شام مهاجرت کرده بودند در حفظ و نگهداری خصایص قومی و زندگی و زبان عربی خود از طلعه‌هایی است که زمینه را برای فتح عربی و امپراطوری اسلامی مهیا ساخت. پس از این خواهی دید که چگونه این اعراب در بیشتر اوقات به صفوف مسلمین ملحق می‌شوند و چگونه در صف مسلمانان با هم‌پیمانان خود فارس و روم به نبرد برمی‌خیزند.

### فرس و روم پس از ضعف قدرت عرب:

آیا پس از غلبه فارس بر ملوک حیره در روابط بین روم و فارس تغییری حاصل شد؟ هرگز! برعکس جنگ بین آن دو قدرت پس از این امر نیز ادامه یافت، کما این که از هفت قرن پیش بین آن دو جنگ در جریان بود. در این عهد امپراطوری روم صحنه اضطراب و ناآرامی بود و همین امر باعث تشجیع فرس به جنگ شام شد. فوکاس امپراطور روم در آن موقع گرفتار طغیان هرقل علیه خود بود. به همین سبب فرس در بلاد شام نفوذ کرد، بر انطاکیه مستولی شدند و از آنجا به طرف بین المقدس سرازیر شدند، شهرها را محاصره و سپس به زور تصرف می‌کردند. وقتی هرقل به حکومت رسید که فرس در راه وصول به قدس بودند و او نتوانست آنان را از تخریب آثار مسیحیت و یهودیت در شهرهای مقدس بازدارد. یهود نیز در این گیرودار به فارس ملحق شد و آنان را در جنگ با نصاری یاری کردند.

پس از این که حکومت کسری در شام استقرار یافت، مصر نیز فتح شد و قدرت فارس در آنجا جانشین قدرت روم شد. و در پی این پیروزی‌های متوالی فرس بر روم بود که آیات خدا نازل شد: ﴿الْم ۝ غَلَبَتِ الرُّومُ ۝ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۝﴾ [الروم: ۱-۵] «الم (الف. لام. میم) رومیان شکست خوردند. در نزدیکترین سرزمین. و آنان

پس از شکستشان پیروز خواهند شد. در عرض چند سال. پیش از این و پس از این، حکم از آن خداست و آن روز مؤمنان به یاری خدا شادمان شوند. به یاری خداوند.»

خداوند راست فرمود، پس از چندسال هرقل بازگشت و با فرس به جنگ پرداخت و آنان را از مصر و شام بیرون راند و تا مدائن آنان را تعقیب کرد، صلیب بزرگ را نیز که در جنگ قبل از بیت المقدس رבוده بودند باز پس گرفت و به همراه هیئتی به قدس بازگرداند. قدرت فرس رو به ضعف نهاد هرچند این شکست فرس که باعث تضعیف نیروی روم شد بزرگترین تأثیر را در فراهم کردن زمینه برای فتح عربی و تأسیس امپراطوری اسلامی داشت.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در مقابل فارس و روم:

اهل مکه از آنچه در روم و فارس روی می داد بی خبر نبودند و نیز از ماجراهای عموزادگان عرب خود در بادیه شام و نقاط مجاورش در عراق و شهرهای شام نیز بی اطلاع نبودند. این مسایل و رویدادها از عظمت و قدرت دو امپراطوری روم و فارس در نظر آنها کاست. مخصوصاً قیام محمد عربی و اجتماع تمام بلاد عرب در زیرلوی اسلام بیش تر باعث تقلیل رعب و هراس آنها در قبال آن دو امپراطوری شد. ولی کاسته شدن عظمت آن دو امپراطوری در نظر اعراب تا حدی نبود که بتوانند به آنها تعرض بکنند یا حتی در فکر جنگ با آنان برآیند، هرچند اعتقاد داشتند که باید شبه جزیره را از آن دو مستقل نموده و از آن استقلال در برابر آنها دفاع کنند. به همین جهت یمن و بلاد جنوب از زیر یوغ فارس درآمدند. سپس تمام سعی رسول خدا معطوف امنیت سرزمین های عربی در شمال در مقابل سپاه قیصر شد. و به خواطر مسلمین خطور نکرد که به شام حمله کنند، یا دعوت رسول خدا از قیصر به قبول اسلام علتی برای دخالت و نفوذ در شام بکنند، عنقریب خواهی دید آیا ابوبکر نیز بر این سیاست می رود و از آن تجاوز نمی کند و از رسول خدا پیروی می کند، یا این که به جنگ قیصر می رود، پیروزی در دست خداست به هرکس که صلاح بداند آن را عطا می کند. هنگامی که پیروزی و نصرت در جنگ های رده پرچم های ابوبکر رضی الله عنه را به اهتزاز درآورده بود، این فکر به خاطر او خطور می کرد.

پس از غلبه خالد بن ولید رضی الله عنه بر مسیلمه در یمامه و از زمانی که مهاجر بن ابی امیه و عکرمه بن ابی جهل پرچم اسلام را در مناطق یمن و نقاط همسایه برافراشتند، شبه جزیره یقین حاصل کرد که حکومت آنجا به خواست خدا به خلیفه رسول خدا خواهد رسید. ولی ابوبکر دوراندیش تر از آن بود که به این پیروزی قانع شده و آتش خشم و کینه‌هایی را که در سینه‌های اعراب مشتعل بود و هر آن احتمال داشت آتش انقلاب را روشن سازد فراموش کند. آیا بهتر نیست انظار عرب را متوجه ماوراء شبه جزیره نموده و بدین وسیله کینه و خشم آنان را به دست فراموشی بسپارد! قبایلی از عرب در بادیه شام پراکنده بود، لازم بود که آنان نیز دعوت به دین جدید را دریافت کنند همانگونه که اعراب شبه جزیره آن را اصغا نمودند. شاید این قبایل از نظر پیوستگی نژادی با اعراب شبه جزیره که داستان این پیوستگی را از اجداد خود می‌شنیدند، یاد گذشته‌ها آن‌ها را به این اتصال نژادی دیرینه معترف نموده برای مشارکت و مساهمت در هدایتی که خداوند نصیب آنان نموده شتاب به خرج داده و با آنان همصدا شده بگویند: شهادت می‌دهیم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول اوست.

### فکر صدیق پس از جنگ‌های رده:

این فکر به خواطر ابوبکر خطور می‌کرد، در حالی که در خانه محقر خود در مدینه زندگی می‌کرد و حتی وقتی که در مسجد نشسته بود و جلسه داشت، به هنگامی که در وسط‌های شب دور از چشم مردم محلات فقیرنشین را سرکشی می‌کرد، محتاجان را کمک می‌نمود و بر زخم‌های مجروحان مرهم می‌نهاد و ناله‌های دردمندان و مسکینان را تسکین می‌بخشید از این فکر و اندیشه فارغ نبود. بلکه می‌خواست که مسلمانان به دین خود اطمینان حاصل کنند و با کمال آزادی به دعوت اسلام قیام ورزند و هنگامی که این اطمینان در میان مسلمانان ایجاد می‌شد که نظام حکومتی آنان براساس عدالت مبتنی بوده و از هرگونه شائبه فردی مبرا باشد. نظام حکومتی مبتنی براساس عدالت ایجاب می‌کند که حاکم فارغ از حب و بغض شخصی و سودپرستی باشد و عدالت و رحمت را تماماً برقرار کند.

نظر ابوبکر در اداره امور دولت و مملکت براساس نفی منافع شخصی و اخلاص کامل در راه خدا قرار داشت، این نظریه او را به ناتوانی ناتوان و حاجت محتاجان آشنا می کرد، با شیوه عبدالخواهی خود بر هواهای نفسانی غلبه می نمود و در این راه حتی خود و فرزندان و زن و اهل بیتش را فراموش می کرد، با وجود این با تقوی و پرهیزگاری و هوشیاری خدادادی خود به کلیه کارهای بزرگ و دقیق مسلمانان رسیدگی می نمود. حکومت ابوبکر در سال اول خلافتش منحصر شد به غلبه بر پیاکنندگان جنگ های رده، آیا موردی بود که مسلمانان مدینه در آن اختلاف داشته باشند در حالی که اهل بیت آنان تماماً مجهز شده و برای ریشه کن ساختن شورش و غلبه بر موجبات فتنه می جنگیدند و در این ضمن اخبار جنگاوران خود را استفسار می کردند و برای پیروزی شان نماز می خواندند!!

ابوبکر، عمر بن الخطاب را قاضی مدینه ساخت، یک سال تمام بر مسند قضا بود و کسی برای شکایت نزد او نیامد. ابوعبیده ابن الجراح مسئول امور مالی بود، وجوه زکات را دریافت می داشت و به نسبت احتیاجات مسلمین آن را توزیع می کرد. عثمان بن عفان اخبار را برای خلیفه می نوشت، زید بن ثابت نیز بقیه چیزها را. عمال ابوبکر در شهرها و در میان قبایل به سبب امانت و بصیرتی که داشتند از عهده اداره امور برمی آمدند و دائماً برای توجیه سیاست شان با او در ارتباط بودند. دلایل وجود این ارتباط را از مکاتباتی که بین او و عمال او به هنگام جنگ های رده صورت گرفته می توان استنباط کرد. چون ابوبکر در تمام سال اول خلافت خود سرگرم جنگ های رده بود، در این سال عتاب بن اسید عامل او در مکه سمت سرپرستی حج را به جای او به دستور خلیفه به عهده گرفت. هیچ چیز ابوبکر را از جنگ های رده باز نداشت، مگر آنچه به آن مربوط می شد که به هنگام بحث جنگ های رده آن را بیان کردیم.

کار مرتدین به پایان نزدیک شد و از اهل شهر و بادیه کسی نبود که بدان توجه و التفات کند و یا از خطر آن بترسد، آیا شایسته نیست که ابوبکر به جنگ با قیصر اقدام کند؟ اگر این کار را بکند اذهان عرب را در شبه جزیره از کینه ورزی هایشان منصرف می کند و افتخاراتی

برایشان فراهم می‌سازد که کینه آنان را نسبت به اهل مدینه از یاد ببرد و راه را برای انتشار کلمه حق در امپراطوری وسیع روم مهیا سازد.

### جنگ روم جنگی بود که اقدام بدان آسان نبود:

ولی جنگ روم اگر برای مسلمین پیروزی به ارمغان نمی‌آورد شبه جزیره را دچار خطری می‌کرد که از جنگ‌های رده که ذلت و خواری برای شبه جزیره به بار آورده به مراتب خطرناکتر می‌شد، حتی شاید شبه جزیره در آن صورت تحت نفوذ و حکم روم قرار می‌گرفت و شبه جزیره دچار مصیبتی می‌شد که باعث استیصال حکومت مدینه می‌گشت و مسلمانان را از دین خود باز می‌داشت. جنگ با روم آسان نبود.

ابوبکر رضی الله عنه از این جهت بر مرتدین در شبه جزیره پیروز شد، چون اسلام در آنجا بر بت پرستی پیروز گشته بود، عواملی که طلیحه و مسیلمه و عنسی را به طغیان واداشت عهدشکنی قبایل این متنبیان بود که عهده را که با رسول خدا بسته بودند شکستند، هنگامی که جماعات آنان به مدینه نزد رسول خدا رفتند اسلام خود را ظاهر ساختند و به زیر لوای اسلام درآمدند. ولی رومی‌ها نصاری و مانند مسلمانان اهل کتاب بودند، از طرف دیگر در توجیه سیاست عالم در آن روزگار ید علیا داشتند. درست است که بین روم و فارس جنگ‌هایی روی داده که سال‌ها طول کشیده که در آغاز فرس پیروز شده، سرانجام غلبه از آن روم بوده است، و این جنگ‌های متوالی از نیروی هردو دولت کاسته، جایی که برای جبران قوای به تحلیل رفته خود سال‌ها وقت لازم داشتند. اما پیروزی در جنگ درخششی دارد که سر پیروزمند را با جواهرات درخشانی که چشم مردم را خیره می‌کند مزین می‌سازد و مردمان را از جنگ با فاتحان باز می‌دارد. لیکن ملت عرب شانس خود را در نظایر این جنگ‌ها نیاموده بود تا اقدام به جنگی نکند که مخاطراتش او را از آن باز می‌دارد و بلکه می‌ترساند. فکر جنگ با فارس به خاطر ابوبکر خطور نکرد. زیرا حجاز به فارس متصل نبود. بلاد عربی مجاور فرس بلادی بودند که ارتداد در آن شایع شد، لذا برای ابوبکر مشکل بود که با دولتی به جنگ پردازد که با وجود این که روم بر او ظفر یافته است، دارای سپاه فراوان و ذخایر

جنگی بسیار بود. آیا بهتر نیست ابوبکر تمام هم خودش را صرف گستردن امنیت در تمام مناطق شبه جزیره بکند، تا همه مناطق را تحت لوای وحدت و یگانگی درآورده و این وحدت و اتحاد باعث ازدیاد قدرت آن نواحی گشته و سیاست او را نیز نظم و نیرو ببخشد!

### مثنی بن حارثه شیبانی در سرزمین عراق پیش می‌رود:

ابوبکر رضی الله عنه در این باره و نظایر آن اندیشه می‌کرد که به او خبر رسید که مثنی بن حارثه شیبانی با قوایش تا شمال بحرین پیشروی کرد، به طوری که دست روی قطیف و هجر گذاشت و به مصب دجله و فرات رسید و در مسیر حرکت خود فرس و عمال آنان را که به مرتدین کمک می‌کردند شکست داد. ابوبکر پرسید که این مثنی کیست و از کدام قبیله است، اطلاع حاصل کرد که او از اهل بحرین و از قبیله بنی بکر وائل است و به علاء بن الحضرمی ملحق شده و در رأس بقیه اهالی این نواحی که بر اسلام مانده‌اند به جنگ با مرتدین اشتغال دارد و در ساحل خلیج فارس به سوی شمال حرکت کرده، به میان قبایلی که در دلتای دجله و فرات واقع شده‌اند وارد شده و با آنان معاهده بسته است. ابوبکر بیشتر از این‌ها در باره مثنی اطلاعات کسب کرد و دریافت که او مرد بزرگ و مورد اعتمادی است. قیس بن عاصم منقری در باره مثنی چنین گفته است: این مردی که مشهور است و از خانوادگی معروفی است و شریف است مثنی بن حارثه شیبانی است. ابوبکر در باره این گزارشات و در باره آنچه که ممکن است مثنی از عهده آن برآید به فکر افتاد و همین امر سبب شد که دوباره به این فکر بیفتد که مسلمانان را به خارج شبه جزیره گسیل دارد تا از انقلابات پیشین و شورش علیه سلطان مدینه منصرف شوند. آیا این مثنی می‌تواند در عراق نفوذ کند و درهای پیروزی را به روی مسلمانان بگشاید مادام که درهای شام بسته باشد! قبایل عرب ساکن عراق از بنی لخم و تغلب و ایاد و نمر و بنی شیبان به شبه جزیره منشأ و مبدأ اصلیشان میل و علاقه قلبی داشتند. سجاج از عراق سرازیر شد و نبوتش را در میان بنی تمیم آشکار کرد و به افراد قبایلی که به ساحل فرات مهاجرت کرده بودند اعتماد نمود. شاید متوجه کردن سیاست مسلمین به این ناحیه بهتر از ناحیه دیگری باشد! و شاید این مثنی شیبانی

بهترین طلیعه تنفیذ این سیاست باشد!

### نگرانی و اضطراب در فارس:

آنچه که ابوبکر رضی الله عنه را به این کار تشجیع می کرد آشفتگی های داخلی و ضعف امپراطوری فارس بود که عراق را نیز در قبضه قدرت داشت. هرقل کمی پیش از وفات محمد صلی الله علیه و آله بر فارس پیروز شد و سپاهیان فارس را در نینوا و دستگرد شکست داد و تا دروازه های مدائن پیش راند. از نشانه های ضعف و تزلزل قدرت امپراطوری ایران این بود که یمن از زیر یوغ حکومت فرس درآمد و حاکم آن به رسول خدا پیوست و فارس برای استرداد یمن اقدامی ننمود. سپس قدرت فارس از بحرین و تمام امارات واقعه بر خلیج فارس و خلیج عدن برچیده شد و هیچیک از پادشاهان ایران برای استرداد قدرت از دست رفته خود در آن نواحی کوچکترین اقدامی نکردند. چگونه می توانستند در باره این مسایل فکر کنند در حالی که اضطراب و نابسامانی حتی در کاخ های سلطنتیشان هم ظاهر شده بود، هر امیری سعی می کرد پادشاه را از میان بردارد و خود به جای او بنشیند، به طوری که ظرف چهار سال نه نفر از امرا مدعی تخت سلطنت شدند و جان خود را بر سر پادشاهی از دست دادند و هریک دیگری را خواه به طور آشکار و خواه به طور مخفی به قتل می رساند. جای تعجب نیست در این صورت که آنچه مردم در باره مثنی و اقداماتش به ابوبکر گفته اند صحیح باشد، نیز جای تعجب نیست که این موارد ابوبکر را در فتح عراق تحریص کرده باشد.

### آمدن مثنی به مدینه:

در این هنگام که خلیفه در باره عراق و مثنی فکر می کرد، و تفکرش نیز به درازا کشیده بود، مثنی وارد مدینه شد. ابوبکر رضی الله عنه با او ملاقات کرد، و پس از این که اخبار و اطلاعاتی از او کسب کرد اطمینان و اعتمادش به این که شروع به فتح عراق به پیروزی نزدیک تر است، بیشتر شد و دریافت که در حمله به فارس با مقاومتی خفیف تر از مقاومت حمله به شام مواجه خواهد گشت. عراق که در کنار دو رود دجله و فرات و در جزیره واقعه بین این دو رود قرار



گرفته، از لحاظ سرسبزی و زیبایی دست کمی از شام ندارد. اگر اهل حجاز از زیبایی‌های آن کمتر سخن رانده‌اند، به علت نزدیک بودن شام به آنان بوده است، و نیز برای این که راه شام راه کاروان‌های تابستانی‌شان بود. در آینده نزدیکی از عراق گفتگو خواهند کرد، و انظارشان همانگونه که متوجه شام شده متوجه عراق نیز می‌گردد.

پس ابوبکر صدیق باید تصمیم بگیرد و به خدا توکل کند. چگونه در این باره تردید کند در حالی که مثنی به او یادآوری کرده که قبایل عربی که در دلتای دجله و فرات که دارای انواع محصولات و میوه‌ها و پرندگان و حیوانات و کشتزارهاست، به شهرنشینی تمایل پیدا کرده فرزندان آنان در آن زمین‌ها کشاورزی نموده و دهاقین فارس بر محصولات آن‌ها تسلط دارند و این کشاورزان عرب از دهاقین فارس به جز مقدار کمی دریافت نمی‌کنند. کدام سرزمین است که برای نشر دعوت عربی این اندازه مساعد باشد و تا این حد برای تأمین شبه جزیره از دسایس فرس و تجاوز آنان مناسب باشد، این اعراب با وجود این که در سرزمین عراق که از متصرفات فرس است مستقر شده‌اند، بدون شک دعوت عربی را لبیک خواهند گفت. استثمار دهاقین فارسی نیز آنان را برای انقلاب آماده کرده بود. به سخنان مثنی خوب گوش دادند که می‌گفت، فرصت از طلاست، نباید ضایع شود، باید قدم بعدی را برداشت. اگر در این قدم پیروزی از آن مسلمین باشد هرآینه این پیروزی بشارت‌دهنده قدم‌های بزرگ بعدی خواهد بود. دلتای بین النهرین با وجود حاصلخیزی و میوه‌های خویش حاصلخیزترین و زیباترین مناطق عراق نیست، بلکه دجله و فرات قریب سیصد میل در محاذات هم جریان دارند پیش از این که به هم متصل شوند. مناطقی که این دو رود به طور متوازی از آن می‌گذرند از لحاظ حاصلخیزی و سرسبزی و زیبایی آنچنان است که باغات شام که چشم مردمان حجاز را خیره کرده و مسحورشان ساخته در برابر آن بسیار حقیر است، علاوه بر این آثار تاریخی شگرفی در آن دیده می‌شود که نه فقط اهالی شبه جزیره بلکه سراسر جهان از شنیدن اوصاف آن‌ها دچار اعجاب و حیرت می‌شوند. شهر اور که در زمان ما در آن آثاری کشف شده که بعضی‌ها آن‌ها را هم‌زمان با آثار فراعنه مصر می‌دانند، در این

منطقه واقع شده است.

اگر به محاذات این دو رود به طرف شمال پیش روی آثار بابل قدیم را مشاهده خواهی کرد و در ساحل فرات برج بابل را می خواهی دید که هنوز برپای مانده و عظمت آشوری ها و تاریخ شکوهمندی آنان را بیان می کند. امروز نیز که ما از این برج صحبت می کنیم بحث در باره آن تعجب انگیز است. در باره این هزار و چهار صد سال که بر این برج گذشته و در باره تأثیری که از شنیدن اخبار آن در دل های اعراب ایجاد حیرت و اعجاب نموده چه فکر می کنی! اگر همچنان به راه خود ادامه دهی به مداین پایتخت فرس می رسید که در آن عصر در تمام جهان مهد نعمت و رفاه و آسایش بود. امروز فرس به آن درجه از نعمت و رفاه رسیده اند که تنها ملت هایی که دچار انحطاط و سقوط می شوند بدان نعمت و رفاه دسترسی پیدا می کنند. شاید نام هایی که ذکر کردیم در دل شما تصویری از عظمت تاریخی این سرزمین را که در شمال دلتای دجله و فرات واقع است برانگیخته باشد و نیز یادآوری و ذکر باغات و بوستان و کشتزارهای سبز و خرمی که در اطراف این شهرها وجود داشته و تا افق های دور در نهایت زیبایی و سرسبزی ادامه داشته اند بوی عطری در هوای اطراف منتشر کرده باشد که هم اکنون آن را تنفس بکنی. اما این ها قسمتی از خرمی و سرسبزی و حاصلخیزی این سرزمین است که مردم به خاطر فراوانی غلات و وفور خیرات و زیبایی هایی که اگر بر زیبایی ها و وفور نعمت شام نچربد از آن دست کم ندارد بدان نام «بهشت روی زمین» داده اند، ابوبکر به راستی گفته های مثنی یقین حاصل کرد و دید که بر مسلمین واجب است نسبت به ایجاد امنیت اهالی عرب آن مناطق اقدام کنند. اگر این اعراب دعوت به اسلام را پذیرفته و اجابت کردند و فرس مانع این اجابت نشدند فبها و اگر نه مسلمین با فارس نبرد خواهند کرد تا میدان آزادی رأی وسیع باشد و کلمه حق بدون شک با دلیل و موعظه نیکو پیروز می گردد.

### نظر خالد رضی الله عنه در باره جنگ عراق:

ابوبکر با اصحاب خود به مشورت پرداخت و اخباری را که مثنی به ایشان داده بود با آنان

در میان گذاشت و نیز گفته او را که به ابوبکر پیشنهاد کرده بود: «به من دستور بده تا با مردم قبیله خود با فرس اطراف خود جنگ کنم و در ناحیه خود از عهده این کار برمی آیم». اصحاب ابوبکر به مشورت پرداختند و دیدند که اقدام به این کار احتیاج به نظر خالد بن ولید رضی الله عنه دارد تا اعلام کند در صورتی که فارس در مقابل مسلمین مقاومت کند چه باید بکنند. خالد با دو همسرش ام تمیم و بنت مجاعه در یمامه بود، پس از جنگ عقرباء با دو همسر زیبایش مشغول خوشگذرانی بود و در کمال آرامش به سر می برد. ابوبکر رضی الله عنه او را به تعجیل خواست و خالد به مدینه آمد. خالد در آنچه مثنی بدان اشاره کرده بود در مورد این که چنانچه فارس در برابر سپاه مثنی مقاومت کند چه نتایجی به بار خواهد آمد تردید نکرد. یقیناً پیروزی آنان سبب خواهد شد که در صدد تجدید و بازگرداندن نفوذ خود در بحرین و نقاط مجاور برآیند، ولی اگر خلیفه ساز و برگ خود را برای جنگ آماده کند و آنچه را که مثنی قبلاً بدان اقدام کرده است طلیعه فتح قرار دهد مسلمین از جان و دل در راه او فداکاری خواهند کرد، در این صورت شکی نیست که عراق فتح خواهد شد و اعراب مقیم آنجا نیز که به کار زراعت اشتغال دارند در تحصیل پیروزی هم جنسان خود معاضدت به خرج خواهند داد. اصحاب مشورت به کنکاش خود پایان دادند و قرار بر این نهادند که ابوبکر مثنی را به فرماندهی این نبرد منصوب کند. در این ضمن ابوبکر به مثنی امر کرد که کارهایی را که در زمینه دعوت اعراب به سوی حق و عقد معاهده بین آنان شروع کرده ادامه دهد. این اقدام ابوبکر رضی الله عنه اولین اقدام او در راه فتح عراق بود. اما اقدام قاطعش انتصاب خالد بن ولید به سرپرستی کل سپاه بود برای فتح عراق. کارهای خالد در عراق و پیروزی‌هایش بر فرس موضوع گفتار ما در فصل بعد است.

### روایت دیگر در باره فتح عراق:

به عقیده ما این روایت در باره فتح عراق مرجوح است.

طبق این روایت عده‌ای از مؤرخین معتقدند که مثنی به مدینه بازنگشته و با ابوبکر رضی الله عنه ملاقات نکرده است، او با سپاهش در دلتای فرات پیش می‌رفت که با هرمز برخورد کرد، بین

او و هرمز تصادم‌های دیگری نیز روی داده بود که خبر آن‌ها را به ابوبکر داده بودند. چون ابوبکر رضی الله عنه در باره مثنی تحقیق کرد، و به شخصیت او پی برد، و از اقداماتی که در بحرین به هنگام جنگ‌های رده انجام داده بود، باخبر شد، به خالد بن ولید دستور داد به کمکش بشتابد، و او را در جنگ با هرمز یاری دهد. تا او و اعرابی را که به مثنی کمک می‌کردند، از شر این طاغی فارس نجات دهد.

این روایت در نزد ما مرجوح است، اگرچه نمی‌توانیم به طور یقین به عدم صحتش رأی بدهیم. مثنی بر فرس غلبه کرد و احتیاجی به کمک پیدا نمود و همین پیروزی او باعث شد که ابوبکر به فکر جنگ عراق بیفتد، به خالد دستور داد تا به دلتای فرات حرکت کند و مثنی را تقویت نموده، سپس تا آنجا پیش رود که حیره پایتخت لخمی‌ها را فتح کند و نیز به عیاض بن غنم دستور داد تا به دومة الجندل برود و مردمان آنجا را که از اسلام برگشته‌اند مطیع کند و از آنجا به حیره برود. هر فرماندهی که بر دیگری پیشی گرفت و زودتر به حیره رسید فرماندهی کل با او خواهد بود و بر شهرهای آنجا فرمانروایی خواهد کرد. این که گفتیم روایت مردم مرجوح است و نگفتیم صحیح است، از این جهت است که روایاتی که از این عصر به ما رسیده خالی از تشویش نیست.

درجه تشویش این روایات به حدی است که به هنگام گفتگو از فتح عراق و مقدمات آن طبری و ابن‌الاثیر و دیگران تردید نموده و یا هیچ روایتی را بر دیگری ترجیح ننهاده‌اند. نظری برخی از مؤرخان متأخر بر این است که خالد هنگامی به دلتای فرات رفت هدف معین و نقشه قبلی نداشت، در حقیقت خالد برای کمک به مثنی رفت تا او و سپاهش را نجات دهد. هنگامی که بر فرس پیروز شد و به طرف شمال پیش رفت و خمس غنائم و اخبار فتح خود را برای خلیفه فرستاد، او اولین کسی بود که فتح عراق را در مخیله خود تصویر نمود و او کسی است که به سوی حیره و مناطق شمال آن پیش راند.

آنچه که این روایت را سست می‌کند، این است که فرامین ابوبکر به فرماندهانش همیشه صریح و مشعر بر این بوده که هیچکدام از جنگجویان از جبهه خود به نقطه دیگری نروند جز

با اجازه شخص او. این روش فرماندهی را در جنگ‌های رده کراراً به وضوح مشاهده کردیم و همین روش بعدها نیز در فتح عراق و شام اعمال می‌شد. بنابراین، امکان ندارد که بگویی فتح عراق تصادفی بوده، یا این که خالد بن ولید خودسرانه بدون اجازه ابوبکر بدان مبادرت نموده باشد. حال پا به پای مثنی به دلتای دجله و فرات می‌رویم. به زودی خالد نیز به ما ملحق می‌شود تا فرس را در عراق منکوب کند و سپس از آنجا به روم رفته و زمینه را برای غلبه بر دولت روم در آسیا فراهم نماید.



## فصل دوازدهم:

### فتح عراق

ابوبکر رضی الله عنه خواسته مثنی بن حارثه شیبانی را اجابت کرد و دستور داد تا با سپاه و قبیله خود با اهل فارس به جنگ پردازد. پس از این که اخبار پیروزی‌های مثنی در دلتای دجله و فرات به ابوبکر رسید صلاح در این دید که او را کمک کند تا به فتوحاتش ادامه دهد. لذا به خالد بن ولید رضی الله عنه دستور داد که بقیه سپاهیانش را جمع‌آوری نموده و به سوی او روانه شود و فرماندهی کل طبیعتاً با خالد باشد. به عیاض بن غنم نیز دستور داد به دومة الجندل برود و مردمان آنجا را که از اسلام برگشته‌اند مطیع نموده، سپس به جانب شرق حیره پیش برود، چنانچه قبل از خالد به حیره رسید، فرماندهی کل در آنجا با عیاض باشد و خالد یکی از فرماندهانش باشد و چنانچه خالد قبل از او به حیره رسید فرماندهی کل با خالد باشد و عیاض یکی از فرماندهانش باشد.

### اوامر ابوبکر رضی الله عنه دایر به خوشرفتاری با اعراب ساکن عراق:

اعراب عراق مانند کارگران کشاورزی در زمین‌های آنجا کار می‌کردند و مقدار کمی از محصول زراعت خود را دریافت می‌نمودند. اکثر محصول به جیب دهاقین فرس ریخته می‌شد که نسبت به این اعراب مزدور در نهایت ستم و اهانت رفتار می‌کردند. ابوبکر به فرماندهان خود در عراق دستور داد که با این اعراب کشاورز بدرفتاری نشود، کسی را از آنان نکشند و کسی را به اسارت نگیرند و در کاری که مربوط به آنان است با آنان بدرفتاری نکنند، زیرا آنان اعرابی هستند مثل خود شما، در زیر یوغ حکومت فارس منتهای ظلم و ستم را احساس کرده‌اند و باید با آمدن شما اعراب مسلمان نجات‌بخش رفع این ظلم را احساس کنند و به دست عموزادگان خود از نعمت عدالت بهره‌مند گردند.

این طرز رفتار بر مسلمانان واجب است و خداوند آنان را به رعایت عدالت امر کرده است.

این عدالت علاوه بر سیاست حکیمانه‌ای است که پیروزی مسلمانان را تأمین کرده است، و نیز دستور داده بود که پس از پیروزی بر آنان، آن‌ها را دنبال نکنند. سپاه خالد از لحاظ تعداد کم بود، زیرا بسیاری از آن‌ها در جنگ یمامه که قبلاً شرح داده شد کشته شده بودند، عده دیگر نیز آزادانه و به میل خود به میان اهل و قبیله خود بازگشته بودند. خالد اجازه نداشت از آنان بخواهد در سپاه او بمانند، زیرا ابوبکر دستور داده بود به هر که مایل به بازگشت به میان قبیله خود باشد اجازه بازگشت بدهد و با سپاهیان مجبور در صدد فتح برنیايد، نیز دستور داده بود از مرتدین کسی را به جنگ نبرد مگر با اجازه خلیفه.

### سپاه خالد رضی الله عنه برای فتح عراق:

خالد از ابوبکر رضی الله عنه درخواست کمک کرد و ابوبکر قعقاع بن عمرو تمیمی را به کمک او فرستاد. مردم از این کار تعجب کردند و گفتند: آیا فرماندهی را که سپاهش متفرق شده با یک نفر کمک می‌کنی!! ابوبکر در جواب آنان گفت: سپاهی که نظیر این مرد در آن باشد شکست نخواهد خورد! و هنگامی که عیاض را با اعزام عبد بن عوف حمیری<sup>(۱)</sup> کمک کرد نیز جوابش در مقابل سؤال تعجب‌آمیز مردم همین بود. وقتی قعقاع را به کمک خالد فرستاد به او چنین نوشت: سپاهیان را از کسانی که با مرتدین جنگیدند و نیز از کسانی که پس از رسول خدا<sup>(۲)</sup> بر دین خود ثابت ماندند تشکیل بده. خالد پس از بازگشت به تنظیم قشون خود

۱- کامل ابن اثیر: «عبد بن غوث».

۲- ازدی نامه ابوبکر رضی الله عنه را که به خالد نوشته تا به عراق برود نقل کرده، این نامه خطاب به خالد و همراهان او از مهاجر و انصار و تابعین صادر شده و در آن پس از سپاس خدا و ثنای رسول و نصیحت مردم به اطاعت از او امر خدا چنین آمده است: «به خالد بن ولید دستور دادم که به عراق برود و تا دستور ثانوی آنجا را ترک نکند، با او بروید و در این کار سستی به خرج مدهید، زیرا این راهی است که خداوند به کسانی که در این راه حسن نیت و رغبت به کار خیر داشته باشند پاداش بزرگ عطا می‌کند. وقتی به



پرداخت و هشت هزار نفر از ربیع و مضر را آماده کارزار کرد که با دوهزار نفر سپاهیان خود او تعداد کل سپاهش به ده هزار نفر رسید و با این ده هزار نفر به سوی عراق حرکت کرد، چون به عراق رسید به سپاه امرای مسلمین که هشت هزار نفر بودند و مثنی در رأس آنان قرارداد داشت ملحق شد. فرمان ابوبکر رضی الله عنه به خالد این بود که پس از ورود به عراق حمله را از ابله در خلیج فارس شروع کند. ابله مرزی بود که مال التجاره از آنجا به هند و سند صادر و از آن دو نیز به عراق وارد می شد. روایت کنندگان اختلاف نظر دارند در این که آیا مسلمانان در این جنگ ابله را فتح کرده و سپس در زمان عمر بن خطاب مجدداً بازگشته و آن را از فرس پس گرفته اند، یا این که آن را فقط در زمان عمر فتح کرده اند؟ ولی همه روایت کنندگان بر این اجماع کرده اند که اولین غزایان عراق غزایان حفر بوده اند <sup>(۱)</sup>.

### هرمز امیر سرحدات:

حفر تقریباً در خلیج فارس بر حدود صحرا و در نزدیکی مرز کاظمه قرار دارد. هرمز از طرف فارس امیر تمام این مناطق بود و از کسانی بود که نزد امرای فارس احترام کامل داشت. اهل فارس کلاههایی بر سر می گذاشتند که معرف درجه حرمت آنان در میان قبیله و

---

عراق وارد شدید در آنجا بمانید تا دستور من به شما ابلاغ شود. خداوند کارهای دنیا و آخرت ما و شما را کفایت کند! سلام و رحمت خدا بر شما باد».

طبری و ابن خلدون و ابن اثیر این نامه را نقل کرده اند.

۱- طبری و ابن اثیر این اختلاف را در مورد ابله ذکر می کنند. ازدی در فتوحات شام می نویسد که سويد بن قطبه ذهلی با اهل ابله جنگ کرد و آنان در برابر او مقاومت کردند، چون خالد به عراق رسید به سوی او رفت و هردو توافق کردند بر این که خالد به رفتن به سوی مثنی تظاهر نموده سپس در تاریک شب بازگشته به کمک سويد بشتابد. سپاه فارس در ابله که ابن قطبه را تنها دید خیال کرد می تواند از عهده ابن قطبه برآید سحرگاه به سوی او هجوم برد، ناگهان با خالد مصادف شدند و خالد آنان را به بدترین وضعی شکست داد.

و نظیر این روایت در فتوح البلدان بلاذری نیز آمده است.

عشیره‌شان بود، هر که از درجه و مقام و موقعیت ممتازی برخوردار بود ارزش کلاهش صدهزار بود و قیمت کلاه هرمز نیز صدهزار بود. هرمز با توجه به رفتاری که نسبت به اعراب داشت از بدترین امرای مرز بود، کینه اعراب نسبت به او به آن درجه بود که او را در خباثت ضرب المثل و سمبل قرار داده در مثل چنین می گفتند: «أخبث من هرمز» و «أكفر من هرمز» یعنی «پلیدتر و کافرتر از هرمز!» هرمز از اعراب متنفر بود، زیرا عموزادگان آن‌ها در شبه جزیره لایق‌قطع به شهرهای زیر فرمانروایی او حمله می کردند و به غارت آن‌ها می پرداختند، او نیز در بیابان با آن‌ها می جنگید. اما هندی‌ها، کشتی‌هایشان به سرحدات او می آمد و در آنجا دست به کارهایی می زدند که به زدید دریایی شباهت داشت، با آنان نیز در دریا می جنگید و با این جنگ‌های بیابانی و دریایی خود را حامی و حافظ بلادی می دانست که به منزله کلید کشور فارس بود.

### خالد بن ولید رضی الله عنه سپاه مسلمین را به سه دسته تقسیم می کند:

خالد در رأس ده هزار مرد جنگی از یمامه به صوب عراق حرکت کرد. پس از این که به مرز عراق رسید دید مثنی و سپاه او انتظارش را می کشند. در اینجا سپاه را به سه دسته تقسیم کرد و هر دسته را به راهی فرستاد که همه دستجات در حفیر به هم ملحق شوند. دسته اول به فرماندهی مثنی دو روز پیش از خالد حرکت کرد. دسته دوم به فرماندهی عدی بن حاتم طایی یک روز قبل از او حرکت کرد و خالد نیز پس از آن دو حرکت کرد. خالد نامه‌ای به هرمز فرستاد به این مضمون:

«اما بعد! یا اسلام بیاور تا نجات بیایی، یا این که جزیه برای خود و قومت بر دمه بگیر، در غیر این دو صورت جز خودت کسی مقصر عواقب کارت نیست، با سپاهی به سوی شما آمده‌ام که همان اندازه که شما زندگی را دوست دارید آنان شهادت را دوست می دارند» هرمز نامه را دریافت کرد و از هرف خبر حرکت و مسیر سپاه مسلمین را به او می دادند، او این اخبار را به اردشیر پادشاه ساسانی گزارش کرد، سرانجام سپاهیانش را جمع کرد و به کواظم رفت تا در آنجا با خالد مقابله کند.

وقتی خبردار شد که خالد سپاهش را به سوی حفیر حرکت داده به سرعت به سوی آنجا حرکت کرد و در حفیر در کنار آب فرود آمد. عده‌ای از رجال خالد به او خبر دادند که سپاهیان ما در نزدیکی آب نیستند. خالد به آنان گفت: «ای قوم فرود آیید و بارهایتان را فروگذارید و خون آنان را بر آب بریزید. قسم به زندگانی‌ام آب از آن دسته‌ای خواهد بود که صبورتر و برتر از دسته دیگر باشد!»

### جگجویان کاظمه و پیروزی خالد بر فرس:

هرمز در میان سپاه خود ایستاد، در میمنه و میسره او دو امیر از خاندان پادشاه فارس بود، قباد و انوشجان، هرمز آواز داد: خالد کجاست؟ می‌خواست خالد برای مبارزه با او پیش بیاید. هرمز از درجه دلاوری و کارهایی که خالد در بلاد عرب انجام داده بود نیک آگاهی داشت و اطمینان داشت که اگر در این جنگ خالد کشته شود اگر پیروزی کامل فرس را تضمین نکند لااقل نصف پیروزی را از آن فرس کرده است. ولی چگونه نفس هرمز او را گمراه کرده و فریب داده بود که خالد را بکشد در حالی که خالد پلهوانی بود مغلوب‌نشدنی؟! این کار به نظر او آسان می‌نمود، حب حیات زمینه را برای حصول غرض او مهیا کرد. لذا با عده‌ای از سپاهیان قرار گذاشت به محض این که خالد را دیدند که به سوی او می‌آید بر سر او بریزند و او را به قتل برسانند. خالد صدای هرمز را شنید از اسبش پیاده شد و به سوی او رفت، هردو به هم رسیدند و هریک به دیگری ضربتی زد. سواران فرس شتافتند و می‌خواستند خالد را بکشند و هرمز را از چنگ او دریاورند. اما قعقاع بن عمرو مهلت نداد و بر آنان حمله برد، در این موقع خالد پیشانی هرمز را گرفته بود و روح از بدنش خارج می‌شد. مسلمانان هجوم آوردند و اهل فارس از برابر آنان گریختند، مسلمین آنان را تعقیب کردند و تا شب هنگام دنبال‌شان کردند. مسلمانان به پل بزرگ فرات رسیدند، جایی که امروزه بصره در آنجا واقع است. در این حال قباد و انوشجان نیز با بقیه سپاه فرس فرار کردند و به هیچ چیز نپرداختند. پیروزی مسلمانان کامل شد، خالد به معقل بن مقرن

دستور داد به ابله برود تا اموال و اسرای آنجا را جمع آوری کند<sup>(۱)</sup> و به مثنی نیز دستور داد شکست خوردگان سپاه فرس را تعقیب کند. مثنی شتابان به دنبال آنان رفت گویی می‌خواست پیش از این که به مدائن برسد به آنان دسترسی پیدا کند.

### زن دژ:

مثنی در حال تعقیب و تعاقب سپاه فارس گذارش به قلعه‌ای افتاد که در آن قلعه یک فرمانده زن فرماندهی می‌کرد و مؤرخین نام این قلعه را «زن دژ» نامیده‌اند. مثنی برادرش معنی بن حارثه را به محاصره این قلعه گماشت و خود رفت شوهر این زن را در قلعه دیگر محاصره کرد، قلعه را بر سر ساکنانش خراب کرد و همه ساکنان قلعه را کشت و مال‌شان را گرفت، سپس به تعقیب بقیه سپاه فارس پرداخت. زن که دریافت چه بر سر شوهرش آمده با معنی مصالحه کرد و تسلیم شد و به عقد او درآمد. به جنگاوران نخستین که در عراق با خالد درافتادند نام (ذات السلاسل) یعنی دارای زنجیر اطلاق شده. علت این نامگذاری چنانکه می‌گویند، این بود که فرس برای این که سربازان‌شان از میدان جنگ نگیرند آنان را به زنجیر بسته بودند. روایت شده که خالد قسمتی از زنجیرهایی را که این سربازان به جای گذاشته بودند جمع کرده وزن نمود، وزنش معادل وزن یک شتر شد که یک هزار رطل است و بعضی در این روایت شک کرده و این غازیان را غازیان کاظمه نامیده‌اند، به نام نزدیکترین قریه به محل وقوع جنگ.

### اثر این جنگ در روحیه اعراب:

---

۱- بعضی از مؤرخین رفتن معقل به ابله را انکار کرده‌اند و می‌گویند: که مسلمانان این سرزمین را در زمان عمر بن خطاب فتح کرده‌اند. بعضی دیگر از مؤرخان معتقدند که معقل ابله را فتح کرد لیکن فرس مجدداً آن را بازپس گرفت و بار دیگر اعراب در زمان عمر بن خطاب بازگشته و بر آن استیلا یافتند. ممکن است این دو روایت را به این نحو تلفیق نماییم که سوید بن قطبه با کمک خالد ابله را فتح کرده و معقل پس از جنگ کاظمه در اجرای امر خالد به جمع مال و اسرا پرداخته باشد.

این نخستین جنگ اثر زیادی در شعله‌ور ساختن حمیت مسلمانان داشت. مسلمانان دیدند که فرس در برابر آنان بیشتر از اعرابی که جنگ‌های رده را برپای داشتند تاب مقاومت ندارند. هرمز به دست خالد کشته شد و کشتنش اعراب را به طرز عجیبی خشنود ساخت. این جنگ به نسبت کثرت و عظمت غنایمی که گرفتند در میان تمام جنگ‌ها بی‌نظیر بود، به هر سوار مسلمان از غنایم جنگ علاوه بر سلاح هزار درهم رسید. اجرای سیاست ابوبکر رضی الله عنه از طرف خالد به پیروزی مسلمانان در این جنگ شکوه خاصی بخشید و خالد سیاست او را در مورد فلاحین عرب عراق دقیقاً به مورد اجرا گذاشت. فرزندان جنگاورانی را که به کار فرس می‌پرداختند به اسارت برد. ولی فلاحین عرب را به حال خود گذاشت، کسانی هم که از فرس جانبداری نکرده بودند اطاعت کرده و ذمی شدند. خالد رضی الله عنه خمس غنایم را برای ابوبکر رضی الله عنه به مدینه فرستاد، همراه غنایم کلاه هرمز و فیل او را که مسلمانان در جنگ گرفته بودند نیز فرستاد. اهل مدینه در طول حیات خود فیل ندیده بودند، حتی تمام بلاد عرب نیز پیش از این جز فیل ابرهه که با آن می‌خواست کعبه را ویران کند فیلی ندیده بودند. چون فیلان فیل را در مدینه به گردش درآورد اهل مدینه از دیدن این حیوان عظیم الجثه در شگفت شدند، حتی زنان ضعیف النفس می‌گفتند: آیا خدا این را خلق کرده!! بعضی از این زنان تصور می‌کردند از ساخته‌های فرس است! ابوبکر چون دید این فیل هیچ فایده‌ای ندارد آن را با فیلانش به عراق بازپس فرستاد.

### فرس خود را برای جنگ مذار آماده می‌کنند:

این جنگاوران غیرت مسلمین را شعله‌ور ساختند، تا جایی که مثنی شیبانی فرس شکست خورده را چنان تعقیب می‌کرد گویی می‌خواست پیش از این که به مدائن برسد به آنان دسترسی پیدا کند. در همان هنگام که مثنی شکست خوردگان را تعقیب می‌کرد به او خبر رسید که سپاه عظیمی از مدائن برای مقابله با خالد و سپاهش حرکت کرده. ملوک اردشیر به محض این که نامه هرمز رسید قارن بن قریانس یکی از بزرگترین امرای خود را خواست و او را در رأس سپاهی به کمک سپاه سرحدات فرستاد. قارن در سر راه خود به

جنوب با قباد و انوشجان و سپاه شکست خورده‌شان برخورد کرد، آنان را نگهداشت و با آنان گفتگو نموده روحیه‌شان را تقویت کرده به سپاه خود ملحق ساخت و در مذار در ساحل کانالی که دجله به فرات وصل می‌شود از آنان سپاهی تشکیل داد. مثنی یقین حاصل کرد که سپاه او به تنهایی در مقابل این نیروی عظیم شکست می‌خورد، جایی را در نزدیکی مذار انتخاب کرد و سپاهش را در آنجا فرود آورد و جریان وقایع را در نامه‌ای به خالد گزارش کرد. خالد پس از دریافت نامه از این ترسید که اگر مثنی با قارن مقابله کند و شکست بخورد، این شکست بازوی مسلمانان را سست خواهد کرد، لذا با سپاهش خود را به سرعت به مذار رساند، وقتی به مذار رسید که قارن خود را برای مقابله با مثنی آماده می‌ساخت و سپاه مثنی نمی‌دانستند خداوند چه بر سر آنان خواهد آورد. مثنی و سپاه او در این که ترس بر آنان غلبه کرده بود معذور بودند، زیرا شکست و قتل هرگز کینه و انتقام را در روح فرس برانگیخته بود، به مقابله مثنی آمده بودند، در حالی که عشق و علاقه به انتقام تمام وجودشان را احاطه کرده بود، خیال می‌کردند که با شکست مثنی به مقصود غائی خود خواهند رسید چه مثنی و سپاه او از مرکز فرماندهی خود به دور افتاده بودند. به محض رسیدن خالد و سپاهش فرس به وحشت افتاد هرچند آمدن سپاه خالد از غرور قارن نکاست و عزم و تصمیم او را سست نکرد قباد و انوشجان می‌خواستند فرصتی به دست بیاورند و انتقام شکست حفیر را بگیرند، آن دو می‌خواستند با این انتقام لکه ننگ و عاری را که با شکست حفیر بر دامن مردانگی‌شان نشسته بود فرو شویند، لذا حمیت و غیرت سپاهیان خود را برانگیختند و آنان را روانه میدان نمودند، در حالی که در رگ‌هایشان خون انتقام می‌جوشید و آتش آن خاموش نمی‌گشت. قارن و این دو امیر شکست خورده تصور می‌کردند که اگر پیش از این که خالد خود را برای جنگ آماده کند، به او حمله کنند پیروزی بر مسلمانان آنان را ضعیف نخواهد ساخت و مسلمانان را سرافکننده و شکست خورده به شبه جزیره بازخواهد گرداند و آرزوی جنگ با کسری و رجال او را از ذهن‌شان بیرون خواهند کرد.

**خالد بن ولید ؓ در جنگ مذار:**

خالد آمادگی سپاه فرس را دید بر همان تعبیه‌ای که از پل اعظم حرکت کرده بود باقی ماند و با قوای خود بر فرس حمله برد. مثنی و سپاهیان‌ش رسیدن خالد و سپاهیان‌ش را معجزه‌ای تلقی کردند که خداوند با این نیروی کمکی خواسته آنان را پیروز کند، حالت وحشتی که داشتند به اطمینان به پیروزی تبدیل شد به شیرانی شدند شکست‌ناپذیر که از مرگ نمی‌هراسیدند، بلکه با روی گشاده و خندان به استقبالش می‌رفتند.

در اینجا سخنان خالد به هرمز تحقق پیدا کرد که گفت: «من با مردانی به جنگ شما آمده‌ام که شهادت را همان اندازه دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید» جنگ بین دو سپاه شدت پیدا کرد، قارن و قباد و انوشجان در برابر سپاهیان‌شان کشته شدند، شمشیرهای مسلمانان در هرطرف سر از تن فرس جدا می‌کرد، سپاهی که خیال می‌کرد فیروزی در دست اوست از برابر خالد گریخت، و به کشتی‌ها پناه برد، تا بدان وسیله نجات پیدا کند، در این هنگام مسلمانان هراندازه که می‌خواستند از اموالی که فرس بر جای گذاشته بودند غنیمت گرفتند. آب در میان مسلمین و فرس حایل بود و مانع تعقیب آنان شد، خالد در مذار ماند و به هرکس هرچه از وسایل کشتگان که گیر آورده بود تسلیم کرد، بقیه غنائم را نیز تقسیم کرد و به کسانی که فداکاری بیشتر به خرج داده بودند از خمس غنائم نیز مقداری عطا کرد. خالد در مذار اقامت کرد و اولاد جنگجویان فرس و کسانی را که به آنان کمک کرده بودند به اسارت گرفت و کشاورزان و کسانی را که قبول خراج کرده بودند به حال خود گذاشت.

ابوالحسن بصری در میان اسرای این واقعه بود. خالد پس از این که کار یکرویه شد، سعی کرد ارتباط خود را با خلیج فارس تأمین کند، لذا فرماندهی برای سپاهانی که در حفیر و جسر اعظم باقی گذاشته بود تعیین کرد و مأمورین خود را به جمع‌آوری خراج گماشت و خود در مذار باقی ماند تا اخبار دشمنانش را تجسس کند. خالد تصور نمی‌کرد با وجود این که در نزدیکی خلیج فارس بود، بر قوای کسری در عراق غلبه کرده است، او به حیره

نزدیک نبود و حیره تقریباً در وسط راه بین خلیج و مداین قرار داشت. در شمال مداین در سرزمین فارس بانگ سپاهیان بلند بود.

مسلمانان از این نگران بودند که فرس از قبایل عرب عراق علیه آنان کمک بگیرند. این قبایل در سرحدات عراق و بادیه قرار داشتند، در جزیره عراق بین دجله و فرات نیز پراکنده بودند، اغلبشان نصرانی بودند و فرس با وجود این که مجوسی بودند آنان را از دین نصرانی بازداشتند. هنگامی که مسلمانان آمدند و از آنان خواستند که یا دین اسلام را بپذیرند و یا جزیه بدهند صلاح در این دیدند که به حال خود باقی بمانند و از نعمت آزادی خود بهره‌مند باشند. شاید به این علت به حال خود باقی ماندند تا به فرس ملحق شده و آنان را یاری دهند. این احتمالات به خواطر سردار قهرمان خطور می‌کرد، هریک را به قدر اهمیت آن می‌سنجید و حساب آن را می‌کرد.

### آماده‌شدن برای جنگ ولجه:

خالد رضی الله عنه در آنچه به خاطرش خطور کرده بود به خطا نرفته بود، فرس وقتی دیدند در جنگ حفیر و مذار دچار چه مصیبتی شدند، بلا درنگ فکر خود را متوجه این مسأله ساختند که علیه مسلمین از اعراب عراق کمک بگیرند. زیرا آهن را جز با آهن نمی‌شود شکست. کسری به دوستی و وفاداری بسیاری از قبایل عرب که بین آن‌ها جماعات بزرگ بنی بکر بن وائل بود اطمینان داشت. لذا آنان را برای این کار دعوت کرد و از خود آن‌ها فرماندهی برایشان تعیین نموده به سوی ولجه روانه ساخت. و برای این که افتخار پیروزی را از آن خود ندانند، یکی از قویترین فرماندهان خود را به نام بهمن جاذویه، در رأس سپاهی از فرس به دنبال آنان روانه کرد. سپاه قبایل عرب در راه بین حیره و ولجه با ملحق شدن عده زیادی از اعراب و دهاقینی که آماده رزم به نفع فرس شده بودند ازدیاد یافت. بهمن در رأس سپاه فارس به آنان رسید و متفقاً در صدد تهیه مقدمات جنگ برآمدند. این اخبار به خالد بن ولید می‌رسید و او در مذار بود، به فرماندهان و سپاهانی که در حفیر و کاظمه و سایر نقاط مطمئن سرزمین عراق باقی گذاشته بود دستور داد که احتیاط کنند و به فتح و نصرتی که



خداوند نصیب آنان کرده مغرور نشوند، خود نیز با سپاهیان به سوی ولجه رفت تا با سپاه کسری بجنگد. هردو دسته در نهایت قدرت و عزم بودند، تا جایی که پیروزی در تردید بود که با کدام دسته همراه گردد. خالد با نبوغ فرماندهی خود به دو تن از امرای سپاهش دستور داد که از او جدا شده در پشت سر دشمن کمین کنند و آنان را غافلگیر نموده در اثنای جنگ از پشت سر آنان حمله نمایند. ولی این کمین کمی به تأخیر افتاد و هنگامی که صفوف جنگاوران مسلمان و دشمنان شان گاهی پیشروی و زمانی عقب‌نشینی را صلاح می‌دیدند عملی نشد. هردو سپاه گمان می‌کردند صبرشان به پایان رسیده و این جنگ به پایان نمی‌رسد. هردو سپاه در این حال بودند که ناگاه کمین مسلمانان از دو طرف از پشت سر سپاه کسری خارج شد در حالی که خالد از جلو سخت بر آنان فشار آورده بود. در این موقع صفوف فرس از هم پاشید و شکست خورد و روی به هزیمت نهاد و خالد از جلو و کمین از عقب به جان فرس افتادند، هیچکس نتوانست کشتن رفیقش را ببیند. فرس و اعرابِ هواخواه آنان روی برگرداندند و شمشیرهای مسلمانان گردن آنان را می‌زد، سپاهیان مسلمانان کسانی را که کشته نشده بودند به اسارت گرفتند، خالد اهل بیت جنگاوران فرس و یاری‌دهندگان شان را به اسارت برد.

### پیروزی مسلمانان در ولجه و غنایم‌شان در این جنگ:

غنایم این جنگ به قدری بود که خالد در میان سپاهیان ایستاد و به ثروتی که بر روی زمین آوردگاه ا بناشته شده بود اشاره کرد و گفت: «آیا این همه طعام گوناگون را نمی‌بینید! به خداوند قسم اگر ملزم نبودیم که در راه خدا جهاد کرده و مردم را به سوی خدا دعوت کنیم و جز حیات دنیوی حیات دیگری نمی‌بود نظر من این بود که بر این قریه غلبه کنیم و آن را تصرف کنیم و گرسنگی و قحطی را به اربابان آن که این همه نعمت را ادخار کرده بودند دچار سازیم، چه ما به این نعمت‌ها سزاوارتریم». آیا هیچ مسلمانی پس از شنیدن این سخن خالد در باره روحیه او گمان دیگر خواهد برد! او در اینجا در راه خدا جهاد می‌کند و

غنائم فراوان می گیرد و اسرا را به ملکیت خود درمی آورد. آیا این نعمت دنیا و آخرت نیست!

کیست که از این نعمت ها دست بازدارد! و کیست که بر این نعمت ها برای ملاقات خدا نشتابد!!

### آمادگی برای جنگ الیس:

این بود حال و وضع اعراب، حال فارس نگهدارنده و حافظ تمدن در جهان آن روز چگونه بود؟ کشوری که مهد نعمت و رفاه و علم و هنر بود. اگر پس از جنگ ولجه در باره امری تعجب کنید باید بدانید که کسانی که به خاطر این شکست خوردن در رگ هایشان به جوش آمده بود فرس نبود، بلکه قبیله بنی بکر بن وائل عرب بود. شکست از عموزادگان اهل شبه جزیره بر آنان سخت گران آمد، خشمناک شدند و اقوام نصارای آنان نیز عصبانی شدند، پس از مکاتبات زیاد با فرس، همگان در الیس که در پشت فرات در وسط راه حیره و ابله قرار داشت جمع شدند. کسری اردشیر به بهمن جاذویه دستور داد با سپاهش به الیس برود و به سپاهی که از فرس و نصارای عرب در آن ها اجتماع کرده اند پیوندد. بهمن چنین مصلحت دید که به نزد اردشیر برود و با او تجدید عهد نموده و اوامر او را دریافت کند و جابان یکی از امرای خود را احضار کرد و به او دستور داد سپاه را به سوی الیس حرکت دهد، ضمناً به او تذکر داد: «خودت و سپاهت از جنگ با آن جماعت تا رسیدن خود خودداری کنید، مگر این که در جنگ بر تو پیشدستی کنند». چون بهمن به نزد اردشیر رفت او را مریض یافت و ناچار در نزد او بماند و کار را همچنان به جابان وا گذاشت و از اقامت اضطراری خود نیز به او خبر نداد. جابان به الیس رسید، در نزد عبدالأسود عجلی امیر سپاه بنی بکر بن وائل و جماعت نصارای عرب ماند و با او در باره جنگ تدبیر می کرد. خالد از خبر حرکت جابان و سپاه فارس آگاه نشد، فقط از اجتماع اعراب نصاری در الیس باخبر گردید، با سپاه خود و کسانی از اعراب عراق که به او ملحق شده بودند حرکت کرد و بار دیگر به حفر بازگشت و موخره قشون را تأمین کرد. به آنچه که اراده کرده بود اطمینان داشت، پس بازگشت تا با

دشمن در محل اجتماع اخیرش مقبale کند، چون به الیس رسید قوم را منتظر نگذاشت، بلافاصله دستور شروع جنگ را داد. اعراب نیز برای مقابله با خالد پیش آمدند، بلافاصله مالک بن قیس که فرمانده‌شان بود به قتل رسید و جابان چون چنین دید به کمک آنان شتافت، او و سپاهش بی‌اندازه به پیروزی خود اعتماد داشتند. مگر نه این است که بهمن به آنان وعده داده است که به نزد آنان باز می‌گردد! پس بهتر است در مقابل مسلمین صبر به خرج دهند تا کمک به آنان برسد و در دفاع از مواضع خود از مرگ باکی نداشته باشند. خالد خودداری نیروی فرس را با وجود آمادگی جنگی‌شان می‌دید، ولی علت آن را نمی‌دانست.

### جنگ شدت پیدا می‌کند و خالد رضی الله عنه از خدا یاری می‌خواهد:

جنگ شدت پیدا کرد و خالد متحیرانه رو به سوی خدای خود کرد و گفت: «خدایا با تو عهد می‌بندم اگر دشمن را مغلوب من گردانی یک نفر را زنده نگذارم و از خون‌شان رودی جاری بسازم!» تو معنی این کلمه را که از اعماق قلب شمشیر خدا برخاسته بود می‌دانی، قلبی که ترس نمی‌شناسد و از مرگ نمی‌هراسد و از خونریزی باکی ندارد. صبر فرس و یاران آنان طول کشید و بهمن بازنگشت. خالد در آن مدت انواع نقشه‌ها و تاکتیک‌های جنگی را که از نبوغ نظامیش سرچشمه می‌گرفت به کار برد تا عرصه را بر دشمن تنگ کرد. چون صبر دشمنان تمام شد و قوت‌شان رو به انحطاط نهاد چاره‌ای جز هزیمت نداشتند، صفوف‌شان درهم شکست و به عقب برگشتند و به سرعت رو به گریز نهادند و هیچ مقصودی جز نجات خود نداشتند. خالد چون دید فرار می‌کنند دستور داد منادی در میان سپاهش اعلام کرد: «اسیرشان کنید! اسیرشان کنید! آنان را نکشید، مگر کسی را که تن به اسیر شدن ندهد».

سواران مسلمین به فراریان فرس و یاران‌شان رسیدند و دسته‌های بزرگ اسیران را مانند گله گوسفند می‌رانند. سپاه فرس قبل از جنگ صبحانه خود را آماده کرده بود، ولی خالد به آنان فرصت نداد و از آن محروم شدند. پس از شکست فرس خالد در برابر آن همه غذا ایستاد و به سربازانش چنین گفت: «این‌ها را شما به غنیمت گرفته اید و از آن شماست».

مسلمانان بر سفره‌ها نشستند و غذاهای لذیذ را خوردند و اکثر آنان از آن همه غذاهای لذیذ و متنوع در تعجب شدند. نان‌های سفید پهن را می‌دیدند که هیچگاه ندیده بودند، این بود که به شوخی می‌گفتند: این پارچه‌های سفید چیست! کسی که این نوع نان‌ها را می‌شناخت نیز به شوخی جواب می‌داد: آیا عیش رقیق و زندگی نازک و ظریف را شنیده اید! این همان است. و به همین سبب رقاق نامیده شده.

ولی عرب آن را قری می‌نامند (طعامی که جلو مهمان گذارند - نُزل - ماحضر). خالد خواست که اسیران را به پیشش بیاورند تا سوگندی را که خورده بود عملی سازد و از خون آنان رودی به جریان اندازد، مردانی را مأمور کرد تا گردن آنان را در نهری که آب را از آن برگردانده بودند بزنند. مأموران یک شبانه روز گردن زدند جوی خود راه نیفتاد. عده‌ای از اصحاب خالد به او گفتند: «اگر تمام مردم روی زمین را بکشی رود خود راه می‌افتد. زیرا خون‌ها آنقدر نخواهد بود که جریان پیدا کند، اگر می‌خواهی شرط و قسمت را عملی سازی آب را بر خون‌ها جاری ساز.»

### رود خون:

خالد رضی الله عنه دستور داد دوباره آب را به مسیر اصلیش بازگردانند و خون خالص جاری شد. از آن روز این رود به نام «رود خون» نامیده شد. طبری روایت کرده که بر این نهرا آسیاب‌هایی قرار داشت که ظرف سه روز هیجده هزار نفر از سپاه مسلمانان را تأمین کرد و از زیر سنگ آسیاب‌ها آب سرخ جریان داشت. خالد به این هم قناعت نکرد که رود خون از کشته‌های جاری ساخت، به شهر امغیشیا یا منیشیا که در نزدیکی الیس قرار داشت و شهری بود به بزرگی حیره و در محل تلاقی رود فرات و بادقلی واقع شده بود حمله برد، اهل این شهر در اطراف الیس در جنگ با قوای مسلمین شرکت کرده بودند، خالد به سپاهیانش دستور داد که آنجا را زیر و رو کنند و هرچه را که در شهر بود به غنیمت گرفتند، سهم هر سواری از این غنایم هزار و پانصد شد علاوه بر آنچه خالد به کسانی که در جنگ بیشتر جانفشانی کرده بودند، اضافه بر سهم خود بخشیده بود.

خالد اخبار این پیروزی و خمس غنائم و اسرا را به همراه مردی که جندل نامیده می‌شد و از بنی عجل بود به نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد. پس از این که این مرد مایه را بازگو کرد و خلیفه را از فتح الیس و مقدار غنائم و تعداد اسرا و کشتار خالد و دلاوری‌هایش خبردار کرد، ابوبکر نتوانست خویشتن‌داری کند فریاد برآورد: «زنان عالم از زاییدن فرزندی نظیر خالد عقیق شده‌اند!»

یکی از جاریه‌های الیس را به جندل بخشید که مادر فرزندان او شد، دستور داد اخبار فتح را در مدینه و سایر بلاد عرب منتشر سازند و اطمینان یافت که خداوند سپاه اسلام را در عراق پیروز کرده است و نیز اطمینان حاصل کرد که شمشیر خدا شکست‌ناپذیر است <sup>(۱)</sup>.

### نظر ما راجع به تهمت وحشیگری که در این جنگ‌ها به خالد نسبت داده شده است:

بعضی از مؤرخین در ارتباط با حوادثی که در الیس و امغیشیا روی داد از این که از یک فرمانده نابغه‌ای مانند خالد چنین کشتارهای وحشیانه‌ای سر زده اظهار تأسف می‌کنند و دوست دارند که آنچه در این مورد به او نسبت داده شده و از او روایت گردیده غیر صحیح باشد، هرچند صحت آن روایات مرجح است، چون تمام روایان مسلمانان در آن اتفاق نظر دارند. من در مورد ترجیح یا عدم ترجیح هیچیک از این نظرها تأمل نمی‌کنم، ولی نمی‌توانم از خنده خودداری کنم وقتی می‌بینم این کارهای خالد رضی الله عنه وحشیت قلمداد شده است. خنده من از این جهت نیست که بخواهم این نسبت وحشیت را تصدیق یا انکار کنم، از این رو می‌خندم چون می‌بینم هر جنگی وحشیگری است، با این همه جنگ در نظر ملل متمدن جایز شمرده شده است. چنانچه پناه‌بردن به جنگ را با وجود وحشیتش تجویز نموده آن را عادلانه

۱- طبری و ابن اثیر و دیگران می‌گویند که: تعداد کشته‌های کفار در جنگ الیس به هفتاد هزار نفر بالغ شده است.

می‌پندارند، پس اگر متعلقات و نتایج جنگ را که در اصل وحشیت است وحشیگری بدانیم، این کار خنده‌آور و بسیار مضحک خواهد بود.

حقیقتاً بشر وقتی به یک درجه عالی از تمدن می‌رسد که از وحشیت مبرا گردیده و به وسیله این تمدن عالی بر آن وحشیت غالب گردد. این وحشیت همیشه از موجبات برپای داشتن تمدن است و همیشه جنگ در حیات ملل یک پدیده اصلی شمرده می‌شود، بلکه ماده اصلی حفظ موجودیت تمدن است تا حضارت و تمدن با جنگ که موجب انحلال و نابودی است به عظمت و شکوه نایل آید. این که فرماندهی در حین جنگ، کمتر یا بیشتر وحشیت به خرج دهد، در حیات انسانیت امر مهمی تلقی نمی‌شود. مردم در طول قرون و اعصار عادت کرده‌اند که پیروزی را به عنوان عذر تمام وقایع و ماجراها و متاعب گذشته بپذیرند. پیروزی در هر موقع با خالد پیمان بسته است، اگر از عذرخواهی ناگزیر باشیم، بگذار این پیروزی‌های خالد عذر همه کارهایش باشد. کافی است مطمئن شوی که این پیروزی‌ها و کارهای خالد روحیه فرس و دوستانداران و طرفداران آنان را درهم شکست، پس از شکست الیس دیگر احدی به فکر انتقام نیفتاد، همانگونه که قبلاً در صدد انتقام حفیر و مذار برآمدند. شکست‌های پی‌درپی فرس در روح کسری نیز اثر گذاشت و در مقابل مرض نتوانست مقاومت کند و در حالی که بهمن در کنارش بود از غم و غصه مرد. فرس و هواداران‌شان چگونه می‌توانستند به فکر انتقام بیفتند، در حالی که می‌دیدند مسلمانان حقیقتاً مرگ را دوست می‌دارند و دیدند که این جانفدایی به آنان حیات تازه بخشید! سپس دیدند که فرمانده آنان گویی الهه جنگ است که در قالب انسانی درآمده است! آیا در حالی که این‌ها را به چشم خود می‌بینند، بهتر نیست سلاح‌هایشان را تسلیم کرده و تسلیم تقدیر الهی شوند!!

### اثر جنگ الیس در فرس و دوستانداران‌شان:

و این بود آنچه کردند. فرس به سبب مرگ پادشاه‌شان مشغول شدند، اعراب در بادیه و جزیره بین‌النهرین پراکنده شدند، اخبار مربوط به آمادگی برای جنگ و یا بیرون‌راندن

مسلمانان از شهرها قطع شد. ولی خالد رضی الله عنه عاقل تر از آن بود که سکوت آنان او را اغفال کند یا پیروزی او را سرمست نماید و آنچه را که فردا ممکن است روی دهد پیش‌بینی نکند. و قبایل عرب همانهایی هستند که فرس را به جنگ الیس واداشتند. این قبایل اگر روزی ساکت و آرام باشند برای این است که فردا نیرنگی به خرج بدهند، اگر خالد تمام نقشه‌ها و خیالات انقلاب آن‌ها را نقش بر آب نکند، اگر تمام راه‌هایی را که به شبه جزیره می‌پیوندد تأمین نکند، هرگاه دچار مشکلاتی شود نباید جز خودش کسی را ملامت کند. حساب هیچکدام از وقایع کوچک و بزرگ را از نظر دور نمی‌داشت. لذا حساب موقعیت را داشت و محکم‌رایی خود را به خرج داد. آسان‌ترین این محاسبات این بود که وارد حیره پایتخت عرب شود و بر مساکن آنان از غرب فرات تا حدود شبه جزیره مسلط گردد. حاکم حیره مرزبان بود فارسی که آزاده نامیده می‌شد. پایتخت عراق عرب پس از این که بیش از بیست و پنج سال دارای قوت و قدرت بود و مناطق اطراف از آن اطاعت می‌کردند در این عصر قدرتش رو به انحطاط نهاده بود. زیرا لخمی‌ها که از قرن دوم مسیحی پادشاهی حیره را ایجاد کردند و قرن‌های متوالی در آنجا حکومت کردند، با طائی‌ها اختلاف پیدا کردند و این اختلاف منجر به جنگ با آنان شد. کسری از این اختلاف استفاده کرده و به طائی‌ها علیه نعمان بن منذر کمک کرد، سپس نعمان را گرفته و حبس کرد و کشت و ایاس بن قبیصه طائی را حاکم حیره و توابع آن کرد. پس از چند سال که از حکومت او گذشت بنوبکر وائل سپاه فرس را که یاران ایاس آن را یاری می‌داد و کسری را بر آن داشت که از جانب خود مرزبانی برای حیره تعیین کند. در نتیجه نفوذ حیره از بین رفت و قدرتش به پایان رسید. ولی با این همه مقام و منزلتش در میان اعراب سبب شده بود که توجه خود را به آن ادامه دهند و از رعایت آن فروگذار نکنند.

از این رو خالد چون کینه آنان را نسبت به خود حس کرد، از این ترسید که بنوبکر بن وائل با طائی‌ها و سایر اعراب مقیم حیره و اطراف متحد شده در برابر او مقاومت به خرج

داده یا راه را بر او ببندند، لذا تصمیم گرفت به حیره حمله نموده بر آن استیلا یافته و آنجا را مرکز فرماندهی و کار خود سازد.

### آماده‌شدن برای فتح حیره:

اهل حیره پس از این که اخبار الیس و امغیشیا و پیروزی‌های خالد بر آن‌ها و کارهایی را که در آنجاها انجام داده بودند شنیدند یقین حاصل کردند که خالد به طرف آنان آمده و محاصره‌شان خواهد کرد. حاکم حیره پیش‌بینی کرد که خالد از راه نهر خواهد آمد و از کشتی‌های امغیشیا استفاده خواهد کرد. از این رو آزادبه با سپاهیان‌ش به خارج حیره حرکت کرد و به پسرش دستور داد پل‌های فرات ببندد تا آب از مسیر خود منحرف گشته و به پشت بندهای ذخیره برود، تا حرکت کشتی‌ها او معوق ماند.

آزادبه در پیش‌بینی خود به خطا نرفته بود، خالد و سپاهش کشتی‌های امغیشیا را به خود اختصاص داده و از ناحیه شمال به سمت حیره سوق دادند. سپاه خالد با کشتی‌ها به سمت حیره پیش می‌رفت که ناگهان آب کم‌عمق‌تر و کشتی‌ها به گل نشستند. مسلمانان از به گل نشستن کشتی‌ها به وحشت افتادند، خالد بی‌اندازه غضبناک شد. از علت این پیشامد پرسید، ملاحان جواب دادند که اهل فارس جلو پل را گرفته و آب را برگردانده و در نتیجه در نهر آبی نموده که کشتی‌ها را هدایت کند. خالد با دسته‌ای از سوارانش از کشتی‌ها درآمدند و با پسر آزادانه در دهانه (عقیق) برخورد کردند. ناگهان بر او و مردانش که در کمینگاه بودند حمله بردند و آب را برگردانده و در نهر به جریان انداخته و خود و سوارانش به حراست آن پرداختند. با جاری‌شدن آب در نهر کشتی‌ها مجدداً به حرکت درآمدند و سپاه را به جانب او درآوردند و خالد با سپاهیان‌ش به سوی خورنق رفت تا در آنجا خود را برای فتح حیره آماده سازد.

### خالد رضی الله عنه در قصر خورنق:

خالد دو قصر خورنق و نجف را به تصرف خود درآورد، این دو قصر کاخ‌های تابستانی



امرای حیره بودند، هنگامی که سپاهیان او در برابر دیوارهای شهر موضع گرفته بودند، آزادبه بدون این که به جنگ مبادرت نماید فرار کرد. چه از رویداد فرزندش و نیز مرگ اردشیر بسیار متأثر بود. فرار او اهل حیره را از تحصن در قلاع شهرهای چهارگانه و از این که از هر راهی که ممکن است تجهیزات دفاع از آن را آماده سازند بازداشت. ولی این آمادگی ذره‌ای برای آنان فایده نداشت.

خورنق و حیره خیال مسلمین را برانگیخت و یاد نعمان اکبر ابن المنذر را در خاطر آنان زنده ساخت، یاد سنمار و سرنوشت دردناکی که پس از بنای این قصر رفیع بدان دچار شد و قصاید و اشعار مدحیه‌ای که در این کاخ با شکوه به روزگار پادشاهی مناذره انشاد گردیده بود در خاطرشان جان گرفت، این تذکارها نیرو و عزم آنان را دوچندان ساخت.

فرمانده نابغه، ابن الولید، شمشیر خدا و شمشیر دین حق، هیچ ثروت و جاه و جلال و مال و منال و ساز و برگ و تجهیزاتی در برابر نبوغ و هیبت مردانگی‌اش ارزشی نداشت! اهل حیره از قبول اسلام خودداری کردند و در استنکاف خود الحاح ورزیدند، خالد با امرای خود قرار گذاشت که آنان را به تسلیم فرا خوانند، چنانچه پذیرفتند فبها و اگر نه یک روز به آنان مهلت بدهند و سپس با آنان به جنگ پردازند. امرای مسلمانان زعمای حیره را خواستند و قبول یکی از این سه اصل را از آنان خواستند: قبول اسلام، پذیرفتن جزیه، جنگ. زعمای حیره جنگ را انتخاب کردند، سپاه اسلام کاخ‌هایشان را بر سرشان ویران ساختند و بسیاری از آنان را کشتند. در معبدهای حیره عده زیادی کشیش و رهبان بودند، چون دیدند این کشتار فجیع هم آنان و هم دیگران را نابود می‌کند فریاد برآوردند: «ای ساکنان قصور این شما هستید که ما را به کشتن می‌دهید قاتل ما شما هستید!» اهل قصور چون دیدند مقاومت بی‌فایده است ندا دردادند: «ای جماعت عرب! یکی از سه پیشنهاد را قبول کردیم، از ما دست بردارید تا به خالد برسیم». خالد با اهل هر قصری جداگانه خلوت کرد و به آنان گفت: «وای به حال شما! آیا شما عرب هستید؟ پس چه انتقامی از عرب می‌گیرید؟ یا عجمید، پس چه انتقامی از انصاف و عدالت می‌گیرید؟» جواب‌شان این بود: «ما عرب اصلیم و دیگران متعربه‌اند».

خالد گفت: «اگر شما همانگونه اید که می‌گویید، پس برای چه با ما درافتاده اید و از کار ما بدتان می‌آید؟» جواب دادند: «تا بر شما روشن شود که ما زبانی جز زبان عربی نداریم». خالد گفت: «یکی از این سه طریق را برگزینید: یا به دین ما وارد شوید در آن صورت در خیر و شر با ما شریک خواهید بود. اگر خواستید مهاجرت کنید و چنانچه نخواستید در شهر و دیار خود بمانید. یا جزیه قبول کنید، یا آماده جنگ شوید. این را هم بدانید قسم به خدا با سپاهی به سوی شما آمده‌ام که بیش از آنچه شما به زندگی علاقمندید به مرگ در راه حق عشق می‌ورزند» آنان به خالد جواب دادند: «بلی جزیه می‌پردازیم».

خالد از پافشاری آنان در ماندن بر دین نصرانی تعجب کرد و به آنان گفت: «مرگ بر شما! وای بر شما، کفر بیابان گمراه‌کننده‌ای است، احمق‌ترین عرب کسی است که در این بیابان گام گذارد و دو راهنما به او برسند، یکی عربی و دیگری عجمی، بدبختانه او عربی را ترک کند و به دنبال عجمی راه بیفتد». این سخن نیز در انصراف آنان از دین نصاری تأثیر نبخشید. شاید تحت تأثیر این طرز تفکر قرار داشتند که کرامت انسان مانع این می‌شود که شخص از عقیده‌ای که به آن ایمان آورده بازگردد، زیرا در این صورت در کار خود مغلوب شده و مجبور به تبدیل دین گردیده است و نیز شاید تحت تأثیر این تفکر بوده باشد که مسلمانان همیشه در آغاز عهد خود در عراق بوده‌اند و کس نمی‌دانست که حکومت بر آنان قرار خواهد گرفت یا حوادث آنان را از آنجا دور خواهد ساخت.

### مصالحه اهل حیره بر جزیه:

خالد با قوم مصالحه کرد که یکصد و نود هزار درهم جزیه بپردازند، معاهده‌ای بین او و بزرگان حیره: عدی و عمرو پسران عدی و عمرو بن عبدالمسیح و ایاس بن قیصه و حیری ابن اکال نوشته شد که اهل حیره به رضای خود این جزیه را قبول کردند که هر سال آن را به خالد بدهند به شرط این که خالد آنان را از گزند دشمنان در امان نگاه دارد و چنانچه مانع تعرض دشمنان نشود جزیه‌ای به او داده نخواهد شد. ولی اگر آنان قولاً یا فعلاً خیانت کنند و نیرنگ بورزند خالد بری الذمه است و هر کاری که بخواهد انجام دهد حق به جانب اوست.

قوم هدایای به خالد دادند که همه آنها را باخبر فیروزی و معاهده تنظیمی به نزد ابوبکر فرستاد، ابوبکر رضی الله عنه معاهده را تجویز و هدایا را قبول کرد، لکن آنها را به حساب جزیه گذاشت و جریان را به خالد نوشت <sup>(۱)</sup>.

### داستان شویل و بزرگواری دخترالمسیح:

مؤرخان در خلال خبر صلح خالد و اهل حیره داستان عجیب و دلپذیری نقل کرده‌اند، اگرچه شک و تردید حوادث آن را فرو پوشانده است.

۱- مؤرخان در باره قصه‌هایی که از عمرو بن عبدالمسیح روایت کرده‌اند اتفاق نظر دارند، او را (بقیله) می‌گفتند، زیرا دو جامهٔ سبز پوشیده و نزد قوم خود رفت، قوم به او گفتند: ای حیران تو کاملاً شبیه گیاه سبز هستی. گویند قبیله اولین کسی بود که صلح خواست و قوم او در باره صلح به او اختیار دادند. خالد بن ولید رضی الله عنه از عمرو پرسید: چند سال بر تو گذشته است؟ جواب داد: صدها سال. گفت: عجیب‌ترین چیزی که در این مدت دیده‌ای چیست؟ جواب داد: به یاد دارم که آبادی‌های بین دمشق و حیره به قدری به هم نزدیک و پیوسته بود که زن از حیره به سوی دمشق حرکت می‌کرد و جز یک گرده نان توشه بر نمی‌گرفت. خالد خندید و گفت: آیا از لوازم بزرگی جز زبان گرفتگی چیزی داری، قسم به خدا ای عمرو خرف شده‌ای! پس رو به اهل حیره کرد و گفت: آیا به من خبر نرسیده که شما مردمان خبیث و مکاری هستید! شما را چه شده که کارهایتان را به آدم بی‌عقلی سپرده اید که نمی‌داند از کجا آمده! عمرو تجاهل کرد و خواست به خالد اثبات کند که عاقل است و بدان وسیله بر صحت آنچه که از او روایت شده استدلال کند، لذا گفت: به خداوند تو قسم ای امیر! من می‌دانم از کجا آمده‌ام. خالد گفت: پس بگو از کجا آمده‌ای؟ گفت: از شکم مادرم. پرسید: به کجا می‌روی؟ جواب داد: به پیش. پرسید: آن کجاست؟ جواب داد: آخرت. پرسید: دورترین جایی که از آن آمده‌ای کجاست؟ جواب داد: پشت پدرم. پرسید: در چه چیز هستی؟ جواب داد: در لباسم. پرسید: آیا تو عاقل هستی؟ جواب داد: بلی، قسم به خدا. چون خالد تیزهوشی او را دید گفت: سرزمین جاهل خود را کشت و سرزمینی را عالم آن سرزمین کشت و قوم به آنچه در میان آنان است داناتر است. عمرو گفت: ای امیر، مورچه به آنچه در خانه‌اش است بیشتر از شتر اطلاع دارد.

داستان چنین است که خالد عقد معاهده با اهل حیره را مشروط به تسلیم کرامه دختر عبدالمسیح خواهر عمرو به شویل کرد<sup>(۱)</sup>. و او از این جهت به این امر اصرار می‌ورزید، چون گفته بودند که شویل از رسول خدا شنیده بود که راجع به فتح حیره صحبت می‌کرده و شویل همین کرامه را از رسول خدا تقاضا کرده، و رسول خدا به شویل فرموده: «کرامه از آن تو، هرگاه حیره به زور گرفته شد» کرامه در ایام جوانی بسیار قشنگ بود، شویل او را در جوانی دیده و دیوانه جمال او شده بود و همیشه او را می‌ستود. شویل او را خواست و خالد چاره‌ای نداشت جز این که وعده رسول خدا را عملی سازد. این امر بر خانواده کرامه گران آمد و آن را کار بزرگ و مشکلی تلقی کردند، کرامه به آنان گفت: «کار را بر خود آسان بگیرید، مرا تسلیم کنید. من با فدیة خود را آزاد می‌کنم. و از زنی که سنش به هشتاد رسیده نگران نباشید! این شویل مرد احمقی است، در جوانی مرا دیده و خیال می‌کند جوانی پایدار است!» کرامه را به شویل دادند، کرامه به شویل گفت: «به این پیرزنی که می‌بینی چکار داری؟ بیا نزد من».

شویل گفت: «مقصودی ندارم، جز این که زیر فرمان من باشی». کرامه گفت: «به فرمان خود مرا آزاد کن».

شویل گفت: «از مادر شویل نباشم اگر از هزار درهم چیزی کم کنم». کرامه برای این که او را فریب دهد تظاهر به زیادی این مبلغ کرد، سپس پول را برایش آورد و به او داد و به میان خانواده‌اش بازگشت. دوستان شویل که ماجرا را شنیدند او را به سبب فدیة کمی که خواسته بود مسخره کردند و حتی بعضی از دوستانش به همین مناسبت او را اذیت نمودند، عذر شویل در این کار این بود: «من نمی‌دانستم که عددی بیشتر از هزار هست».

شکایت پیش خالد برد و گفت: «من می‌خواستم بزرگترین رقم فدیة را از او بگیرم». خالد گفت: «من چیزی می‌خواستم و خداوند چیز دیگری اراده فرمود. ما بر ظاهر حکم می‌کنیم و با نیت که راست بوده یا دروغ کاری نداریم».

۱- بلاذری می‌گوید که اسم این مرد خریم بود.

پس از این که فتح حیره پایان پذیرفت، خالد نماز فتح را که هشت رکعت است و در آن سلام نمی دهند به جای آورد. چون نماز فتح را به پایان رساند رو به اصحاب خود کرد و گفت: «در روز جنگ مؤته نه شمشیر در دست من شکست، تا حال به جنگاورانی چون اهل فارس برخورد نکرده ام، در میان اهل فارس هم با جنگاورانی نظیر جنگاوران الیس روبرو نشده ام».

### خالد ﷺ حیره را مرکز فرماندهی خود می سازد:

خالد در حیره اقامت کرد و آن را مرکز فرماندهی خود ساخت و این اولین پایتخت اسلامی خارج از بلاد عرب بود. چون امر اداره آنجا را به زعمای اهل حیره واگذار کرد، به حکومت او اطمینان حاصل کردند و در اطراف خود محیطی اطمینان بخش نسبت به او به وجود آوردند. اهل بلاد نزدیک به حیره نیز احساس عدالت کامل کردند، چون دیدند دربار فارس به آنان نمی پردازد، صلاح کار خود را در این دیدند که با خالد صلح کرده و زیر لوای او در آیند. مگر نه این است که فلاحان را به حال خود گذاشته که در زمین فلاحت کنند و کسی متعرض آنان نشود، حتی ظلم دهاقین فارسی را از آنان دفع نموده و کلیه حقوق شان را حفظ کرده است؟ اولین کسی که با خالد صلح کرد صلوبا بن نسطونا صاحب معبد ناطف برباقیا و بسما بود، معاهده ای با خالد بست که در هر سال ده هزار دینار جزیه بپردازد و خالد از او محافظت کند و هر کس به نسبت ثروتش از این جزیه بپردازد.

این عهدنامه با این عبارت که خطاب به صلوبا است ختم می شود: «محقق است که تو پیشوای قوم خود شده ای و قوم تو به پیشوایی تو رضایت داده اند، من و مسلمانانی که با منند این را قبول داریم».

### صلح شهرهای نزدیک حیره با خالد:

غیر از صلوبا دیگر دهاقین نیز که بین فلایح تا هرمز جرد زندگی می کردند در مقابل دو میلیون دینار با خالد مصالحه کردند. بدین ترتیب قلمرو حکومت خالد تا کنار دجله امتداد

یافت، عمالش را فرستاد تا جزیه این بلاد را از جنوب خلیج فارس تا شمال حیره و از حدود غرب بلاد عرب تا شرق دجله تقاضا کنند.

خالد مردان بزرگ سپاه خویش را در جاهای محکم مستقر کرد تا از کسانی که زینهار می‌خواهند دفاع کنند و آنان را از تجاوز دیگران حفظ کنند و نیز تا این که اقامت آنان در نقاط مختلف مظهر قدرت اسلامی در بین اهل بلاد باشد و این توزیع قوا در نقاط حصین در غلبه بر افکار و خیالات فتنه‌انگیزی و آشوبگری و نیز استحکام بخشیدن به کار مسلمانان به طوری که کسی جرأت نکند با آنان به ستیزه پردازد اثر قاطعی داشت. خالد از ایجاد فتنه و آشوب از جانب قبایل عربی نگران بود. از فرس به سبب دوری مداین از جنگ مسلمانان و نیز به سبب این که فرس گرفتار اضطرابات داخلی بود و به مسایل خارجی نمی‌پرداخت نگرانی نداشت.

شیرویه پسر کسری و جانشینانش تمام وارثان تاج و تخت از خاندان کسری و بهرام گور را به قتل رساندند، فرس کسی را نیافتند که به پادشاهی برسانند و به فرمان او گوش دهند. به دنبال آنان چند زن به پادشاهی رسیدند و ضعف مملکت را دوچندان ساختند. لذا فرس به این قناعت کرد که پایتختش به وسیله قوایی که نهر شیر را که بین دجله و فرات واقع شده خط دفاعی آن ساخته بود در امان بماند، در حالی که مملکت‌شان غرق در فساد و اضطراب و پریشانی بود. این نیروهای فرس نمی‌توانست جلو تهاجم خالد را بگیرد اگر ابوبکر به او دستور نداده بود که حیره را ترک نکند یا فتح را کامل کند تا عیاض بن غنم برسد و پشتیبان او گردد. عیاض در دومه مانده بود و از روزی که به آنجا رفته بود، نتوانسته بود بر آن غالب شود. از این رو خالد یک سال کامل در پایتخت جدیدش ماند، دوری خالد از میدان جنگ برای او گشوده بود. بارها به یاران خود می‌گفت: «اگر خلیفه به من فرمان نداده بود عیاض را نجات نمی‌دادم و به کمکش نمی‌رفتم، زیرا این کار در برابر فتح فارس ارزش نداشت. سالی که بر من گذشت سال مردان نبود گویی سال زنان بود!».

**دلتنگ شدن خالد رضی الله عنه و غلبه او بر ملوک فارس و مرز بانهایش:**

سپس خالد دلتنگ شد، چند نفر از رجال اهل حیره را به نزد خود فرا خواند و دو نامه به آنان داد، یکی برای شاه فرس و دیگری برای مرزبانهایش، در نامه اول چنین گفته بود: «خدایی را سپاس می گویم که نظام کار شما را درهم ریخت و حیل‌های شما را بی اثر ساخت و در میان تفرقه انداخت و اگر چنین نمی کرد برای شما گرانتر تمام می شد. دعوت ما را بپذیرید به شما و سرزمین شما کار نداریم و به سوی مردمی دیگر می رویم. و اگر نه برخلاف میل و رضای شما خواهد شد و مغلوب قومی خواهید شد که مرگ را به همان اندازه دوست دارند که شما حیات را دوست دارید».

و در نامه دوم آمده بود: «اسلام بیاورید تا نجات پیدا کنید، یا این که ذمی شوید و جزیه بدهید و اگر نه یقین بدانید با قومی بر سر شما آمده ام که مرگ را همان اندازه دوست دارند که شما شراب را دوست دارید».

خالد پس از این دو نامه چه کاری ممکن بود بکند در حالی که اوامر ابوبکر به او صریح و روشن بود «و رأی خلیفه به عقیده خالد - معادل شجاعت امت بود؟!»

ابوبکر رضی الله عنه مداین را بر خالد تحریم کرده بود، پیش از این که عیاض به او ملحق شود. آیا به جز مداین نمی تواند میدان دیگری برای اعمال شاهکارهای نظامی خود بیابد که با اوامر خلیفه نیز مغایر نباشد؟! بلی، دسته‌هایی از فرس در انبار و عین التمر در نزدیکی حیره اقامت دارند، برای حمله به این دسته‌هایی سپاه فرس چنین وانمود کرد که آن‌ها مسلمانان را در قرارگاه جدیدشان تهدید می کنند. پس باید خالد برای دفع این تهدید احتمالی حرکت کند و بر آنان غلبه نماید و نیز برای خود سرگرمی جنگی تازه‌ای پیدا کرده و از کسالت و افسردگی سالی که بدون جنگ و ستیز سپری کرده بود و آن را سال زنان نامیده بود که در آن کشت و کشتاری نکرده بود به درآید. قعقاع را در حیره گذاشت و اقرع بن حابس را بر مقدمه سپاه خود قرار داد و به سوی ساحل فرات حرکت کرد و اول از انبار آغاز نمود.

### خالد رضی الله عنه به سوی انبار می‌رود و بر آنجا غلبه می‌کند:

خالد رضی الله عنه در کنار انبار فرود آمد و شهر را محاصره کرد و به سپاهش امر کرد مردم را با تیر بزنند. ولی شهر به وسیله دیوار و خندق عمیقی که در اطرافش کنده شده بود محفوظ ماند. خالد فرماندهی بود که در مقابل پیروزی صبر و شکیبایی نداشت. از این رو گرداگرد خندق گردش کرد و چون تنگ‌ترین نقطه خندق را یافت دستور داد شترهای ضعیف را سر بریده در اعماق خندق انداختند و خندق را پر کردند، سپاه از روی نعش شتران بر بالای دیوارهای شهر رفتند و درهای شهر را شکستند، در حالی که آماده وارد شدن به شهر و کشتار و اسیر گرفتن بودند، فرمانده فارسی آنجا که شیرزاد نام داشت به خالد پیام فرستاد که مطالب و شرایط او را در باره صلح می‌پذیرد به شرط این که او را با دسته‌ای از سپاهیان خود که مال و متاعی به همراه نداشته باشند به محلی امن برده و حفاظت او را عهده‌دار گردد. خالد قبول کرد و شیرزاد را آزاد کرد، داخل انبار شد و در آنجا مستقر گشت و با اطرافیان شهر نیز مصالحه نمود، کارها بر او قرار گرفت و قسمتی از تمرین نبوغ فرماندهی او همانگونه که خواسته او بود در اینجا تکمیل گردید.

### سپس به عین التمر می‌رود و آنجا را به محاصره و فتح می‌کند:

کار شهر انبار و اطرافش بر او قرار گرفت، زبرقان بن بدر را به جانشینی خود در آنجا گذاشت و با سپاهش به قصد عین التمر که در کنار صحرا، بین عراق و باده شام قرار داشت حرکت کرد و در ظرف سه روز به آنجا رسید. مهران بن بهرام چوبین از طرف فارس حاکم آنجا بود. در کنار مهران جماعات بسیاری از فرس وجود داشت و در اطراف این جماعات فرس نیز دسته‌های بزرگی از قبایل باده اقامت گزیده بودند: بنی تغلب و نمر وایاد که در رأس آنها عقه بن ابی عقه و هذیل و کسان دیگری با آنان بودند که فرماندهی سپاهی را به عهده داشتند که با سجاح آمده بودند تا با مسلمین در مدینه بجنگند. مردم عین التمر که دیدند خالد بر سر آنان تاخته است، فرمانده‌شان عقه به مهران گفت: «عرب بهتر می‌داند با عرب بجنگد، ما و خالد را به هم واگذار!» مهران خندید و گفت: «راست گفتی! قسم به



حیاتم شما در جنگ با اعراب واردترید و در جنگ با فرس مثل ما هستید، آنان را بگیرید و بکشید! و اگر به ما احتیاج پیدا کردید شما را کمک می‌کنیم.»

بعضی از فرس به خدعه مهران پی نبردند و آن را نشانه عجز تلقی کرده و او را ملامت نمودند، او در جواب‌شان گفت: «مرا به حال خود گذارید، من جز خیر شما و بدی آنان را قصد نکرده‌ام. کسی به سوی شما آمده که پادشاهان شما را کشته و به مرزهای شما تجاوز کرده است، لذا من او را با همین عرب‌ها درگیر ساختم. اگر این عرب‌ها بر خالد پیروز گشتند پیروزی از آن شماست، اگر برعکس شد وقتی به شما می‌رسند که ناتوان شده‌اند و ما قوی و تازه‌نفسیم.»

### شدت عمل خالد نسبت به مدافعین عین التمر:

عقه بر سر راه خالد فرود آمد و با سپاهش به سپاه مسلمین حمله کرد، خالد به سرعت به سوی او تاخت و با او درگیر شد و اسیرش کرد، بدوی‌ها چون این را دیدند روی به هزیمت نهادند. مسلمانان فراریان را تعقیب کرده و بسیاری از آنان را اسیر کردند. در حالی که هذیل و امرایی که با او بودند نجات یافتند. مهران چون از داخل قلعه از اوضاع باخبر شد بلادرنگ با سپاهش فرار کرد و قلعه را ترک گفت تا سپاهانی که در داخل قلعه بودند و از خود دفاع می‌کردند و نیز سپاهیان عرب بدوی که شکست خورده و بازگشته بودند از آن حفاظت کنند. مدافعین قلعه که دیدند طاقت پایداری و جنگ با خالد را ندارند، تقاضای امان کردند. خالد قبول نکرد مگر این که زیر فرمان او درآیند. آنان پذیرفتند و درهای قلعه را به روی او گشودند، خالد همه را زندانی کرد و دستور داد تا عقه را گردن زدند، سپس گردن همه جنگجویان قلعه را زد و زنان‌شان را به اسارت برد و اموال‌شان را به غنیمت گرفت. روایات شدت عمل خالد را در اینجا ناشی از این می‌دانند که دشمنان او عمیر صحابی رسول و یکی از انصار را ناجوانمردانه کشته بودند و این شدت عمل عکس العمل آن دو قتل بوده. بعضی را عقیده بر این است که این شدت عمل در دل اعراب عراق نسبت به خالد کینه‌ای ایجاد کرد که در عهدشکنی آنان هنگامی که خالد برای فتح شام حرکت کرد مؤثر بود. در داخل

قلعه معبدی بود که چهل نفر بچه در آن درس انجیل می خواندند و در معبد به روی آنان بسته شده بود. خالد در را شکست و از آنان پرسید: شما که هستید؟ گفتند: ما گروگانیم، خالد آنان را بین کسانی که خوب جنگیده بودند تقسیم کرد. ظن قوی بر آن است که آنچه آنان در این معبد فرا می گرفتند بسیار مفید بود، از میان این بچه ها بعدها سیرین ابومحمد بن سیرین فقیه بصره و نصیر ابوالبطل الفاتح موسی بن نصیر فاتح اندلس برخاست. پس از این که خالد فتح انبار و عین التمر را به پایان برد، خبر فتح و خمس غنایم و جواری را به همراه ولید بن عقبه نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد. ولید حوادث را برای خلیفه شرح داد و شاید قصه دلتنگی خالد را طی یک سال اقامت در حیره برای ابوبکر بازگو کرد که به مسلمانان می گفت: «اگر خلیفه به من دستور نداده بود عیاض را نجات نمی دادم، این کار در مقابل فتح فارس ارزش نداشت! این سال گویی سال زنان بود!» و ابوبکر از این گزارش ولید نسبت به موقعیت عیاض دلگیر و بدبین شد و دید که این عدم موفقیت او باعث تضعیف روحیه مسلمانان می گردد و اگر پیروزی های خالد در عراق نبود موقعیت عیاض به آنان لطمه وارد می کرد و دشمنان شان را به نافرمانی و غلبه بر آنان برمی انگیخت.

### ابوبکر رضی الله عنه ولید را به کمک عیاض می فرستد:

چون ابوبکر داستان های مربوط به خالد رضی الله عنه را از ولید شنید به او دستور داد به کمک عیاض به دومة الجندل برود. ولید چون به آنجا رفت دید که گاهی عیاض آن قوم را محاصره کرده و گاه آنان او را محاصره می کنند و راه را بر او بسته اند و چون با عیاض تبادل افکار کرد راهی برای نجات او از این موقعیت نیافت. سرانجام به عیاض گفت: «یک فکر خوب در بعضی مواقع از یک سپاه انبوه مؤثرتر است. بفرست نزد خالد و از او کمک بخواه».

### نامه خالد بن ولید به عیاض:

عیاض چاره ای نداشت جز این که این رأی ولید را قبول کند، چه یک سال تمام بود که

بر دشمنانش پیروز نمی‌شد. لذا نامه‌ای همراه رسولی به نزد خالد فرستاد که در صبح روز فراغت از فتح عین التمر به نزد او رسید. چون خالد نامه را باز کرد و بر مضمون آن واقف گشت به تهلیل و تسبیح زبان گشود و شادمان شد. رسول را فوراً به نزد عیاض برگرداند، در حالی که نامه‌ای از طرف خالد به همراه داشت که در آن نامه آمده بود: قصد تو را دارم. کمی درنگ کن قافله اشترانی در دسته‌های پیاپی به سوی تو می‌آیند که شیران شمشیرزن بر آن‌ها سوارند. چالاکی خالد در کمک به عیاض و این رجزخوانی‌ها و انبساط خاطرش گواه بر این است که دلتنگی او در سال زنان و دوری او از میدان‌های جنگ نزدیک بوده او را از پای درآورد و نیز گواه بر این است که فتح انبار و عین التمر و جنگ‌های آن دو نتوانسته عطش ستیزه‌جویی او را فرونشاند و این دو میدان نبرد برای تمرین به کار گرفتن نبوغ نظامی جبار او کافی نبوده.

### خالد ﷺ به سرعت به سوی دومه می‌رود:

خالد عیم بن الکاهل الأسلمی را به جانشینی خود تعیین کرده و با سپاهش به سرعت به سوی دومه روان شد. بین دومه الجندل و عین التمر سیصد میل فاصله بود که خالد آن را ظرف کمتر از ده روز طی کرد، در خلال آن از میان بادیه الشام و صحراء النفود عبور کرد، از شمال به سمت جنوب سرازیر شد، رودرروی خطرات صحرا و شن‌های روان آن با اراده‌ای که خطر را نمی‌شناخت پیش می‌رفت. چون به نزدیکی دومه رسید و قبل از آمدن او باخبر شدند مبهوت گشته و بین زعمایشان در باره این که چه باید بکنند اختلاف نظر پیدا شد. قبایل جنگاور دومه در این موقع چند برابر روزی بود که عیاض یک سال پیش بدانجا آمده بود. زیرا بنی کلی و بهراء و غسان از عراق آمده بودند و عده دیگری هم با آنان به طرف دومه سرازیر شده بودند و می‌خواستند انتقام شکست‌های خود را در برابر خالد از عیاض بگیرند، آمدن آنان موقعیت عیاض را سخت‌تر کرده بود.

اکیدر بن عبدالملک الکندی صاحب دومه همان کسی بود که عهد خود را با سلطان مدینه شکسته بود و همو بود که ابوبکر را واداشت تا عیاض را بفرستد و او را که پیمان‌شکنی

کرده بود به زور شمشیر به اسلام باز گرداند. هیچکدام از اهل این قبایل بهتر از اکیدر خالد را نمی شناخت، او هنوز سال تبوک و بازگشت رسول خدا را از آنجا به مدینه فراموش نکرده بود، بازگشت خالد بن الولید به امر رسول خدا به سوی دومه با پانصد سوار و اسیرشدنش به دست خالد و تهدیدشدنش به قتل چنانچه درهای دومه را باز نکند، همه این ها را به یاد داشت.

### صاحب دومه قبایل را نصحیت می کند که با خالد صلح کنند:

و او فراموش نکرده بود چگونه دومه درهایش را برای فدیة دادن امیرش گشود و چگونه خالد از آنجا دو هزار شتر و هشتصد گوسفند و چهارصد بار شتر گندم و چهارصد زره بیرون برد و نیز فراموش نکرده بود که خالد او را گرفت و به مدینه برد و در آنجا به اسلام آورد و با رسول خدا پیمان بست.

اکیدر همه این ها را به یاد داشت. لذا به محض این که از آمدن خالد باخبر شد تأخیر را جایز ندانست، رو به جودی بن ربیعہ امیر قبایلی که برای کمک به دومه و انتقام از عیاض آمده بودند کرده و او را نصیحت کرد که با خالد صلح کند.

اکیدر گفت: «من از هر کسی بهتر خالد را می شناسم! هیچسک از خالد خوش اقبال تر نیست و کسی از او در جنگ چابک تر نمی باشد. هیچ قومی بزرگ یا کوچک رودروی خالد قرار نگرفته اند که از او شکست نخورده باشند. از من بشنوید و با آنان صلح نمایید». قبایل از قبول رأی اکیدر سرباز زدند و اکیدر به آنان گفت: «من شما را به جنگ با خالد توصیه نمی کنم، اختیار در دست شماست». برای عملی ساختن نیتش بیرون آمد تا با او ملاقات نماید، روایات مختلف است در باره آنچه بر سرش آمد. به هنگامی که او را به نزد خالد آوردند، بعضی گویند: خالد دستور داد گردنش را زدند، دیگران می گویند: اسیر و به مدینه فرستاده شد که عمر در زمان خلافتش او را آزاد کرد، پس از آزادشدن به عراق رفت و در مکانی نزدیک عین التمر سکنی گزید و آنجا را دومه نامید.

چون خالد رضی الله عنه به دومه رسید آن را بین سپاهیان خود و عیاض بن غنم قسمت کرد که هر کدام متعرض قسمتی شوند. جودی بن ربیعہ در رأس اهل دومه باقی ماند، در حالی که هریک از زعمای قبایلی که به کمک دومه آمده بودند ریاست قبیله خود را به عهده داشتند. قلعه دومه گنجایش این همه افراد را نداشت، بقیه قوم در اطراف قلعه بودند و آنجا را محاصره کرده بودند. دو فریق جنگ را آغاز کردند، جودی در برابر خالد مدت کمی مقاومت کرد و به اسارت او درآمد، خالد یکی از یاران خود اقرع بن حابس را بر اهل دومه موظف ساخت. عیاض نیز لشکر قبایلی را که به او نزدیک بود شکست داد. در این موقع همه قوم پا به فرار گذاشتند و می خواستند به قلعه پناه ببرند. پس از این که قلعه پر شد مردم داخل قلعه دوازده های قلعه را به روی یاران شان بستند و آنان را در معرض قتل و کشتار مسلمانان قرار دادند تا آن را بکشند و یا به اسارت ببرند.

### **خالد قلعه دومه را محاصره کرده و ویران می سازد، جنگجویانش را می کشد و زنان شان را به اسارت می برد:**

خالد آمد و از کسانی که بیرون قلعه بودند آنقدر کشت که جنازه آنان دروازه قلعه را مسدود ساخت. سپس جودی را خواست و گردنش را زد، دیگر اسیران را نیز خواست و گردن شان را زد. ولی اسیران کلب را برخلاف میل خود آزاد ساخت چون اقرع و عاصم آنان را زینهار داده بودند.

اقرع و عاصم به خالد گفتند: «ما این ها را امان داده ایم». خالد آنان را آزاد کرد در حالی که می گفت: «من با شما چکار کنم! آیا رسوم جاهلیت را حفظ می کنید و کار اسلام را ضایع می سازید!»

خالد رضی الله عنه گرداگرد قلعه گردش کرد، تا به دوازده قلعه رسید و امر کرد تا دروازه را کنند، مسلمانان بر کسانی که داخل قلعه بودند هجوم بردند و جنگجویان را کشتند و زنان را به اسارت برده به بهترین مشتریهایشان فروختند. خالد زیباترین دختر بین آن ها را که دختر جودی بن ربیعہ بود خرید و با او به دومه اقامت گزید و اقرع بن حابس را به انبار بازگرداند.

چرا مسلمین به دومة الجندل این همه توجه کردند؟ و چرا تا این حد در استیلاء بر آن حریص بودند؟ در زمان رسول هم دیدید که انظار آنان متوجه دومه بود، بعد با آن معاهده بستند و آن را ضمیمه خود ساختند. و در زمان ابوبکر مسلمانان یک سال تمام در برابر قلاع آن وقت سپری ساختند، از آن جدا نشدند تا سرانجام به تصرفش درآوردند. شاید جواب این سؤال را از خلال این قصه‌ها استنباط کرده باشی، دومه بر سر راهی قرار داشت که به حیره و عراق منتهی می‌شد و نیز بر دروازه‌های بیابان سرحان واقع شده بود که به شام منتهی می‌شد.

این طبیعی است که مورد عنایت خاص رسول خدا باشد، در حالی که تمام هم رسول تأمین حدود بین شام و شبه جزیره بود و نیز طبیعی است که از طرف ابوبکر و سپاهش نیز که در عراق می‌جنگند و در مرزهای شام قرار گرفته‌اند مورد توجه و عنایت کامل باشد. این بود علت این که عیاض آنجا را ترک نکرد، با وجود این که یک سال آن را در محاصره داشت و به همین سبب بود که خالد به محض این که در باره غلبه بر دومه با او مشورت شد به سرعت خود را به آنجا رسانید. اگر دومه مطیع مسلمین نمی‌شد و در برابر قدرت مسلمین سر فرود نمی‌آورد کار آنان در عراق به مقدرات وابسته می‌شد و نمی‌توانستند شام را فتح کنند و حال کمی با خالد در دومه توقف می‌کنیم و از او می‌پرسیم: سرّ این موهبت که پیروزی را مطیع قدرت او کرده است چیست، حتی پیروزی را در وجود او تجسم بخشیده و او را سمبل فتح و نصرت ساخته است، اگر در بین یونانی‌های قدیم می‌زیست او را رب النوع پیروزی می‌نامیدند؟! آیا خیال می‌کنی جواب ما را بدهد؟! گمان نمی‌کنم! نه این که به علت خودخواهی در دادن جواب بخل می‌ورزد، از این رو که او هم بیشتر از ما حقیقت این راز را نمی‌داند. این سر ارتباط با روح دارد، و الروح من امر ربی، خالد نیز مثل ماست و از علم روح جز کمی به او داده نشده است. کسی که موهبتی به او داده شده محل جوشش آن را در روح خود نمی‌داند! این موهبت فیضی است از بخشش الهی بر هریک از بندگانش که بخواهد آن را ظاهر می‌سازد، در این صورت این خالد بن ولید می‌شود و آن دیگری عمر ابن الخطاب رضی الله عنه و دیگران ابن سینا و ابن رشد و رافائیل و بتهوون و شکسپیر و معری و شوقی. و

این فیض الهی که با روح یکی از بندگان خدا ارتباط پیدا می‌کند آن روح و آن امتی را که آن روح در میان آن پرورش می‌یابد تا بدانجا که خدا بخواهد اعتلا می‌بخشد. اگر امواج این فیض در یک زمان و در میان یک امت به هم رسیدند، آن امت در مدت کوتاهی به درجه‌ای از اعتلا می‌رسد که امت اسلامی در چند سال معدود بدان درجه از اعتلا رسید و در مدت کمتر از یک قرن از حالت بدویت در شبه جزیره به صورت این امپراطوری اسلامی گسترده اطراف که با قدرت روحی خود در اعماق نفوس مردم نفوذ کرد درآمد، همان امپراطوری که ده قرن پیاپی بار سنگین تمدن جهانی را بر دوش کشید تا سرانجام اروپا آن را بر دوش گرفت و تا به امروز این بار سنگین تمدن را حمل می‌کند.

### **اهل عراق فرصت را غنیمت شمرده در غیاب خالد انقلاب می‌کنند:**

مردم قدرت و نفوذ این مواهب را درک می‌کنند و در برابر آن تسلیم می‌شوند، هرگاه صاحب آن مواهب از آنان دور شود سرها را بلند کرده و به هر حيله در صدد کسب آزادی خود برمی‌آیند. اهل حیره و دیگران نیز از اهل عراق در غیبت خالد در دومه چنین کردند. فرس و اعراب هواخواهشان خیال کردند که شانس موافق است و فرصت پیش آمده است، بنی تغلب تصور کرد که روز انتقام کشتن عقه فرا رسیده است. قعقاع نمی‌توانست جز این که آنچه را مسلمانان به دست آورده بودند حفظ کند و نگذارد که ماورای آن مناطق به جنگ او بیایند. این اخبار به خالد رسید نتوانست در دومه بماند بلافاصله حرکت کرد در حالی که اقرع بن حابس در مقدمه سپاهش بود و عیاض بن غنم نیز همراه او بود. به محض این که به حیره رسید عیاض را بر آنجا گمارد، قعقاع را به حصید جایی که شورش کنندگان عرب و فرس در آنجا جمع شده بودند فرستاد. ولی خالد قسم یاد کرد که ناگهان بر بنی تغلب در خانه‌های خود شبیخون بزند.

### **بازگشت خالد به عراق و کارهایی که در آنجا انجام داد:**

اهل عراق کافی بود خبر آمدن خالد را بشنوند و دست و پای خود را گم کرده و بخت و

اقبال‌شان به ادبار گراید، خیال می‌کردند این جنگجویان شبه جزیره نیز مانند دیگر جنگجویانی که بر سر آنان تاخته‌اند از آنجا دور خواهند شد و خواهند رفت. این پندارشان غلط از آب درآمد. هنگامی که قعقاع برای استقبال خالد به بیرون حیره رفت تمام این انفعالات در چهره‌هایشان نقش بسته بود. عده‌ای از اهل حیره در راه‌ها ایستاده بودند و سپاه مسلمین را می‌دیدند که بر آنان می‌گذرد، چون دوستان خود را می‌دیدند به آنان می‌گفتند: از کنار ما رد شدند و این شادی برای همین دفع شر است. قعقاع به حصید رفت و خالد با قدرت روحی خود روحیه او را تقویت نمود، فرس در برابر او نتوانست پایداری کند و فرماندهشان کشته شد و سپاهش روی به هزیمت نهاد و مسلمانان بی‌اندازه غنیمت گرفتند. فراریان خیال می‌کردند که می‌توانند در شهر خنافس با فرس که در آنجاست تحصن کنند. ولی فرمانده خنافس تا شنید که سپاه مسلمانان می‌آید فرار کرد، این سپاه با کسی برخورد پیدا نکرد. تمام این اخبار به خالد می‌رسید، به فرماندهان خود نامه نوشت و شب و ساعتی را معین کرد که در شهر مصیخ در منازل هذیل که می‌خواستند از مسلمین انتقام بگیرند به هم ملحق شوند. در همان ساعت و شب و مکان موعود گرد آمدند و در خواب بر این قبایل حمله بردند، جنازه‌های کشته‌ها چنان بر روی هم انباشته بود گویی گله گوسفند بر زمین افتاده بود. در مصیخ دو نفر از مسلمانان کشته شد که از ابوبکر رضی الله عنه نامه‌ای دایر به اسلام آوردن خود داشتند. چون خبر قتل آن دو به ابوبکر رسید دیه آن دو را داد. ولی عمر این را هم جزو گناهان خالد شمرد و آن را نیز به قتل مالک بن نویره اضافه کرد. همانگونه که ابوبکر در قتل مالک بن نویره از خالد دفاع کرد در این مورد نیز از او دفاع کرد و در باره آن دو مرد مقتول چنین گفت: «کسی که در میان اهل حرب سکونت کند، چنین وقایعی بر سرش می‌آید». وقت آن رسیده که خالد قسمش را اجرا کند و ناگهان بر سر تغلب بتازد و آنان را در منازلشان غافلگیر سازد. لذا به دو نفر از فرماندهانش دستور داد که پیشاپیش او حرکت کنند و با آنان قرار گذاشت که در ساعت و شب معینی بر بنی تغلب حمله کنند.



هرسه فرمانده از سه جانب آمدند و شمشیرها را از نیام کشیدند، چنان کشتاری کردند که کسی خلاص نشد تا خبر واقعه را به جایی برسد. خالد غنایم و زنان و دختران مقتولین را تصاحب کرد، خمس آنها را همراه نعمان بن عوف شیبانی به نزد ابوبکر فرستاد و علی بن ابی طالب علیه السلام از دختران اسیر شده صابحه دختر ربیعہ بن بحیر تغلبی را خرید که عمر و رقیه فرزندان علی علیه السلام از او متولد شدند.

### خالد به فراض می‌رسد که در سرحد عراق و شام واقع شده است:

اخبار حملات شبانه خالد بر منازل قبایل و به اسارت گرفتن زنان و دختران‌شان و تقسیم غنایم و زنان و دختران بین سپاهیان اسلام و ناتوانی قبایل از مقاومت در برابر او منتشر شد و این اخبار با زوری قدرت رجال بادیه را شکست، ناچار سلاح‌هایشان را زمین گذاشتند و امان خواستند. خالد علیه السلام در کنار فرات و اطراف آن به سوی شمال در حرکت بود، در همه جا با اطاعت و ایمان به نبوغ نظامی خود روبرو شد. چون به فراض که در سرحد عراق و شام واقع شده است رسید، با سپاهش در آنجا فرود آمد و ماه رمضان را در آنجا گذراند و افطار کرد و این سفره افطار برای او همراه با جنگ‌های پیاپی روزهای افتخارآمیز و انتظام کارها بود. حال با خالد در فراض فرود می‌آیم و کمی استراحت می‌کنیم فراض به شمال عراق و شمال شام نزدیک است. اگر بخت و اقبال به عیاض کمک می‌کرد و دومه را بلافاصله پس از محاصره‌اش تصرف می‌کرد این شمالی که خالد بدان رسید آن شمالی نبود که ابوبکر قصد کرده بود هنگامی که به عیاض امر کرد در شمال عراق فرود آید، بلکه مقصود ابوبکر رضی الله عنه شمال حیره بود. اما این که سپاهیانش به بلندترین نقطه مرزی سرحدات شام برسند این معجزه‌ای است که هیچگاه در فکر خلیفه نمی‌گنجید، این معجزه‌ای است که هیچکس قادر به انجام آن نبود جز کسی که ابوبکر در باره‌اش گفت: زنان عالم، دیگر نمی‌توانند نظیر خالد را به دنیا بیاورند. کدام معجزه از این بالاتر: مواجهه با روم در سرحدات فارس! و کدام جرأت با جرأت اقامت یکماهه خالد در فراض برابری تواند کرد، در حالی که میان او و سپاه روم جز مجرای فرات فاصله‌ای نبود! آیا خالد نمی‌ترسید که این سپاه روم از این که دشمن

در برابرش قرار گرفته طاقش طاق شود و بر او حمله کنند و در نتیجه دشمنانش دوبرابر شود؟ و چه دشمنانی!

فارس از شرق و روم از غرب و قبایل بدوی کینه‌جو و غضبناک از هرطرف. آیا بهتر نیست در حالی که بر شورش عراق غلبه کرده به حیره بازگردد و در آنجا بماند و حکومت مسلمین را تقویت نماید!! هرگز! اگر چنین می‌کرد سیاستمداری می‌شد که می‌خواست وقت و زمان را جزو سپاهیان خود سازد و صبر را از یاران خود گرداند. ولی خالد در مقابل گذشت زمان کم‌حوصله بود و صبر را تحقیر می‌کرد و دشمن سیاست غلبه در درازمدت یا از راه حيله بود و هیچکدام از این اندیشه‌ها به خاطرش نمی‌گذشت. فارس و روم و مردان بادیه و جماعات کثیره‌شان در برابر نگاه قوی و قاطع او که در دل‌ها هراس می‌افکند و میدان‌های جنگ را به لرزه درمی‌آورد و دولت‌ها را منکوب می‌سازد، چه ارزشی دارد! او اینک در اینجا در فراض اقامت دارد و روم اگر دلش بخواهد می‌تواند به مقابله او بیاید.

### جنگ فراض:

چون روم قهر و غلبه خالد را نپسیده بود. لذا اقامت طولانی سپاه مسلمانان سبب خشم و غضب آنان شد و در رگ‌های آنان حمیتی برانگیخت که فرس و اعرابی که وحشت عذاب خالد را چشیده بودند آن را شعله‌ور ساخته بودند. فرس دسته‌های سپاهی در نزدیکی فراض داشت و اهل بادیه از تغلب و نمر و ایاد در همه جا منتشر شده بودند، این‌ها و آن‌ها به روم ملحق شدند و آنان را به جنگ با مسلمانان تشویق کردند و کمک‌شان نمودند، آنقدر جلو آمدند که جز آب بین آنان و خالد فاصله‌ای نبود. نزد او فرستادند و گفتند: یا شما عبور کرده به سوی ما بیاید، یا ما عبور می‌کنیم و به سوی شما می‌آییم.

خالد رضی الله عنه گفت: شما از آب عبور کنید. در آن موقع که آنان از آب می‌گذشتند خالد صفوف سپاه خود را منظم کرد و نقشه جنگی خویش را طرح نمود. رومی‌ها به هم‌پیمانان خود گفتند: جداگانه و مستقل عمل کنید تا بدانیم امروز کدامیک از ما بیشتر دلاوری به

خرج می‌دهید. دو سپاه به هم رسیدند. خالد به مردان خود دستور داد که بر آنان حمله نموده و به شدت با آنان رفتار کنند.

### پیروزی قاطع مسلمانان در واقعه فراض:

با وجود آن که قوای روم و هم‌پیمانان‌شان سعی می‌کردند جنگ را طولانی سازند، خالد با به کاربردن فنون جنگی خاصی که دشمنانش با آن آشنایی نداشتند سبب شد که نتوانند در برابر او پایداری کنند. رومی‌ها و همی‌پیمانان‌شان سرانجام روی به هزیمت نهادند و مسلمانان آنان را دنبال نموده می‌گرفتند و می‌کشتند. آنچه جمیع مؤرخین در آن اتفاق نظر دارند این است که در جنگ فراض و تعقیب فراریان صد هزار نفر کشته شد. خالد پس از این واقعه ده روز در فراض اقامت کرد، سپس به مردم اجازه داد که به حیره بازگردند، صدور این اجازه پنج روز مانده از ماه ذی القعدة سال دوازده هجری اتفاق افتاد. تصور می‌کنی خالد با سپاهش در پایتخت جدیدش مستقر خواهد شد؟! خالد دینی از خدا به گردن داشت که می‌بایستی قبل از هر چیز آن را ادا کند. او بعد از پیروزی در فراض به عظمت این دین پی برد و دریافت که توانایی به تأخیر انداختن آن را ندارد. خداوند یمامه را به دست او فتح کرد، بعد عراق را برای او گشود، دولت کسری را برای او ضعیف ساخت و در فراض نیز بشارت ضعف روم و گرفتن دولت‌شان را به او داد. پس برای اینهمه توفیقات هزاران بار باید خدا را سپاس گوید، خدایی که ثنایش بزرگ است و نام و صفاتش بزرگ است!

آیا تصور می‌شود که ستایش و ثنا در مقابل این همه نعمتی که خدا بر او ارزانی داشته کافی باشد؟ آیا بر او واجب نیست که حج خانه را به جای آورده و بیش از این‌ها حمد و شکر خدا را به جای آورده و از یاده‌روی‌ها و کوتاهی‌های خود استغفار کند، در حالی که خداوند بخشاینده و رحیم است!!

پس از فتح فراض لزوم انجام حج در روح خالد تجسم می‌یافت و در مدت ده روزی که در آنجا اقامت داشت این احساس او قوت می‌گرفت، سپس به نیرویی تبدیل شد که نمی‌توانست در برابر آن مقاومت کند و یا خود را از آن دور نگهدارد، حتی خالد رضی الله عنه در برابر

این نیروی معنوی به درجه‌ای ضعیف شد که سپاه روم و فرس در برابر او این اندازه ناتوان نبود. از نظرش مخفی نبود که دوری او از عراق ممکن است فرصتی به دست فرس بدهد که در آن مدت اسباب فتنه را مهیا ساخته و عوامل انقلاب و نقض عهد را تشجیع نمایند. شک نیست که از این کار می‌بایست جلوگیری شود. ولی این مسایل عزم او را سست نکرد و او را از ادای دین خود نسبت به خدا منصرف نساخت. برای جلوگیری از این احتمال خالد چاره‌ای نداشت جز این که مخفیانه به حج رفته و به عراق بازگردد و جز دوستان یکدل و جانی که با او به این سفر می‌روند کسی از این موضوع خبردار نشود. اما! آیا لازم نیست که خلیفه را خبر کند و اوامر او را دریافت نماید! چنانچه خلیفه با رفتن او به حج مخالفت کند در نزد خدا معذور خواهد بود. به فرض خلیفه او را اجازه داد و سپس آنچه از آن نگران بود پیش آمد و عراق نقض پیمان کرد، در این صورت چه خیری عاید اسلام می‌شود که پس از حج بازگشته و مجاهده کند، همانگونه که بعد از دومه مجاهده کرد! و اگر خلیفه او را اجازه نمی‌داد قلب و روحش آرام نمی‌گرفت و بنابراین چاره‌ای ندارد، جز این که تصمیم خود را عملی ساخته و بدون اطلاع خلیفه و مردم به حج برود. او اطمینان دارد که خلیفه از این کار خوبی که انجام داده او را معذور خواهد داشت و خداوند نیز در قبال حجش برای او پاداش مقرر خواهد فرمود.

### حج خالد رضی الله عنه دور از انظار و اطلاع مردم:

خالد به سپاهش دستور داد که بدون عجله به حیره بازگردد و چنین وانمود کرد که خودش در ساقه سپاه است. با چند نفر از یارانش از آنجا خارج شد و راه فراض تا مکه را با سرعت معمول مسابقات طی نمود، اغلب راه‌ها هرچند سخت و صعب العبور بود به خط مستقیم طی کرد. کی سختی و صعوبت خالد را از نیل به هدف بازداشته است؟ در این راه احتیاجی به راهنما نداشت چه خود از فرزندان مکه بود و مانند همه مکیان راه‌های تجاری عرب را می‌شناخت، او فرماندهی است که همه اطراف بادیه را طی کرده و بیابان‌ها و تپه‌ها و پستی و بلندی‌ها را شناخته است!

خالد به مکه رسید و فرائض حج را به جا آورد و دین خود را نسبت به خدا ادا کرد، سپس از همان راهی که آمده بود بازگشت و هیچکدام از هزاران نفری که به مکه آمده بودند از شرکت خالد در مراسم حج باخبر نشدند، ابوبکر نیز که به روایتی همانسال در حج شرکت کرده و امیر الحاج نیز بود باخبر نگردید. خالد همان راه سخت و صعب العبور را همانگونه که در رفتن به مکه از آن گذشته بود، طی کرد و به سرعت به سوی حیره بازگشت. هنگامی وارد حیره شد که تازه ساقه سپاهش از فراض به حیره باز می‌گشت. از این رو هیچک از افراد فرس عراق و اعراب از رفتن خالد به مکه باخبر نشدند و غیبت او در این مدت قلیل هیچگونه اثری در عراق نداشت. خالد با خیال راحت در حیره اقامت گزید، او تصور می‌کرد که واجبات خدا و دین خدا را به جای آورده است و پس از این می‌تواند استراحت کند، سپس شاید به مدائن برود و پایتخت کسری را بر سرش ویران سازد. ولی تقدیر الهی احکامی دارد که مردم هرچند مانند سیف الله دارای نبوغ فرماندهی باشند از درک مغیبات آن عاجزند. تقدیر می‌خواست که خالد به دنبال فتح فراض، در قلب مملکت روم بجنگد، همانگونه که در قلب پادشاهی فارس جنگید<sup>(۱)</sup>.

### ابوبکر رضی الله عنه چه موقع از سفر حج خالد آگاه شد:

گویا عمر رضی الله عنه موقع آمدن خالد به مکه سرپرست حاج بوده، ابوبکر رضی الله عنه در زمان خلافت خود این سمت را به عهده نگرفته است. مؤرخان این روایت را که ابوبکر در این سال

---

۱- کلیه مؤرخین در باره فتح عراق و حرکت خالد از آنجا برای فتح حیره اتفاق نظر دارند و آنچه در بعضی تفصیلات مورد اختلاف روایات واقع می‌شود پی‌درپی بودن حوادث و نتایج آن را تغییر نمی‌دهد. ولی در آنچه بعد از فتح حیره اتفاق افتاد اختلاف نظر موجود است آنچه در اینجا در باره انبار و عین التمر و فراض روایت کردیم مورد اتفاق نظر طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و کسانی است که روایات خود را از آنان گرفته‌اند، ولی بلاذری در فتوح البلدان و ازدی و واقدی در فتوح الشام اشاره‌ای به واقعه فراض نکرده‌اند. روایت می‌کنند که خالد هنگامی که از طرف ابوبکر از عراق برای فرماندهی قوای مسلمین به شام فراخوانده شد در سر راه خود انبار و عین التمر را فتح کرد.

امیرالحاج بوده ترجیح می‌دهند. هر کدام از این دو روایت درست باشد ابوبکر از حج فرمانده بزرگ خود تا بازگشت همه مردم از حج و استقرار مجدد خالد در حیره آگاه نشد. آیا خلیفه از این که خالد بدون اجازه او به مکه رفته بود خشمگین شده بود؟ و آیا این خشم در خاطر ابوبکر نسبت به خالد ایجاد بدبینی کرده؟! این‌ها مسایلی است که قریباً از آن آگاه می‌شویم.

## فصل سیزدهم:

### بین عراق و شام

مردم در مناطق مختلف از کارهایی که خالد بن ولید رضی الله عنه در عراق کرده بود حرف می‌زدند و از پیروزی‌های مسلمین بر فرس در تمام جنگ‌هایی که بین آن‌ها روی داده بود گفتگو می‌کردند. انعکاس این اخبار در شام و بادیه به اندازه‌ای زیاد بود که امپراتور روم شرقی را در بیزانس آگاه ساخت و افکار او را مشوش نمود.

#### پرهیز روم از مسلمین:

غسانی‌ها در تحت حمایت روم در شام بودند، مانند بنی تغلب و ایاد و نمر و غیر آنان که در حدود عراق اقامت داشتند و وارد بین النهرین می‌شدند عرب بودند و قبایل بنی بکر و بنی عذره و بنی عدوان و بنی بحرہ منازل‌شان در سرحد غسانی‌ها و بادیه شام بود. آیا طبیعی نیست که مسلمانان به فکر جنگ شام عربی بیفتند، کما این که به فکر جنگ عراق عربی افتادند؟! این کاری است که باید در آن احتیاط به خرج داد. لذا باید سرحدات بین شام و بلاد عرب را استحکام بخشید و چنان آن را محکم ساخت که مسلمانان را از فکر تجاوز به هر ناحیه امپراطوری روم بازدارد.

سیاست روم با این طرز تفکر جدید عوض شد، از حالت اطمینان و خاطر جمعی به حالت احتیاط و خوف و حذر درآمد. در زمان رسول تمام سعی مسلمین بر این بود که سرحدات شمال را از ترس و تجاوز روم که به تحریک یهود و نصارایی که دین اسلام آنان را از شبه جزیره بیرون کرده بود صورت می‌گرفت از تعرض مصون بدارند. ولی امروز این روم است که به استحکام سرحدات جنوبی خود توجه می‌کند از ترس این که مبادا مسلمین به نیروی ایمان‌شان که فتح و پیروزی برایشان تعهد کرده است به آنان تجاوز کنند.

### اندیشه ابوبکر رضی الله عنه در باره جنگ شام:

این افکاری که خیالات هرقل را برانگیخته بود در خاطر ابوبکر نیز به نحو دیگر تجلی کرده بود، حتی از زمانی که طلحه پیروزی پرچم‌های مسلمین را در جنگ‌های رده به گردش درآورد، در این باره فکر می‌کرد. ولی در باره اجرای آن فکر قبل از پایان جنگ‌ها رده در تردید بود، از ترس این که مبادا عرب پیمان‌شکنی نموده و بار دیگر بر او شورش کنند. پس از این که مثنی بن حارثه کار عراق را آسان کرد و چون خالد بن ولید رضی الله عنه پیش می‌رفت و فرس و اهل بادیه را منهزم می‌ساخت و دست تصرف بر حیره می‌گذاشت، و آنجا را پایتخت خود قرار می‌داد، ابوبکر بیشتر از پیش در باره کار شام به فکر و اندیشه فرو می‌رفت. زیرا قبایل عرب شام نیز مانند قبایل عرب عراق است، بعضی از قبایل عرب عراق به صفوف مسلمین پیوستند و با وجود این که خود نصرانی بودند با سپاه کسری به جنگ پرداختند، یقیناً اعراب شام نیز همین روش را در پیش خواهند گرفت.

رومی‌ها در شام حکومت می‌کنند، بین آنان و بین قبایل بادیه مقیم آنجا اختلاف جنس و زبان موجود است به اندازه اختلافی که بین فرس و عرب ساحل دجله و فرات وجود دارد. هرگاه مسلمانان در سرزمین روم پیشرفت کنند و بر سپاه روم پیروز شوند اعراب شام نیز به عموزادگان خود اهل شبه جزیره ملحق می‌شوند. نتیجه این انضمام در آن است که اعتماد مسلمانان را به پیروزی بر دشمن بیشتر می‌سازد و به استقرار آنان در این شهرهای پر نعمت در پناه عموزادگان خود منجر می‌شود. و اگر روزی این اعراب مسلمان شدند در سود و زیان مسلمین نیز شریک خواهند شد.

### موقعیت روم و عرب در سرحدات شام:

هنگامی که دومة الجندل تسلیم گشت و دروازه‌هایش به روی مسلمین گشوده شد تردید ابوبکر به کلی از ضمیرش برطرف شد. ولی اشتغال سپاه مسلمین در عراق و جنگ با مرتدین



در جنوب شبه جزیره سبب شده بود که ترجیح دهد در مقابل روم جنبه دفاعی به خود بگیرد و با آنان مادام جنگ را شروع نکرده‌اند به جنگ نپردازد.

اوامر ابوبکر رضی الله عنه به فرماندهانش در سرحدات شام در این باره کمال صراحت را داشت. روم نیز با تجاوز از این مرزها در حالی که می‌دید مسلمانان در تمام جبهه‌ها پیروز می‌شوند خود را به مخاطره نمی‌انداخت. از این رو هردو سپاه در مقابل هم حالت احتیاط و خویش‌داری به خود گرفته و سعی می‌کردند که وارد جنگ نشوند. چون نیروهایی که ابوبکر به دنبال بیعت خود برای جنگ با مرتدین به شمال شبه جزیره فرستاده بود تا از مرزها نیز نگهداری کنند سالم مانده و گزندی به آن وارد نشده بود. این امر در موقعیت روم بسیار مؤثر بود. قبایل آنجا به زیر سلطه مدینه برگشته بودند، بدون این که هنگامه جنگ گرم شود، به جز دومة الجندل که در پیمان‌شکنی خود اصرار ورزید و در مقابل عیاض مقاومت کرد و مدت یک سال در محاصره بود تا این که خالد بن ولید به یاریش شتافت و قلعه‌های آنجا را خراب کرد. سپاه روم از اهل فلسطین و عرب بادیه مقیم سرحدات شهرها تشکیل شده بود، هیچ عامل نفسانی آنان را به جنگ اعراب نمی‌کشاند، اعرابی که مرگ را به خاطر پیروزی حق و اعتلای کلمه آن دوست می‌دارند، یا به خاطر مثل اعتلایی که برای تحقق آن مجاهدت می‌کنند.

### خالد بن سعید فرمانده قوای مسلمین در سرحدات شام:

فرمانده مسلمانان در این سرحدات خالد بن سعید بن عاص بود. گویند: وقتی که ابوبکر فرماندهان جنگ‌های رده را تعیین می‌کرد خالد بن سعید را نیز به فرماندهی تیپی گماشت، عمر رضی الله عنه ابوبکر را از انتصاب او به فرماندهی نهی کرد و به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «او مردی نحیف و بی‌توفیق و ضعیف‌الفکر است»، آنقدر ابوبکر را به عزل او تحریض کرد تا بالاخره خلیفه او را به عنوان محافظ تیماء بر سرحدات شام تعیین کرد و از انتصاب او به فرماندهی جنگ با مرتدین منصرف شد. خالد به تیماء فرود آمد و ابوبکر به او دستور داده بود که تیماء را ترک نکند و قبایل اطراف را به استثنای کسانی که مرتد شده‌اند دعوت به الحاق به خود کند و نیز

خلیفه به او دستور داده بود که تا دستور بعدی جنگ را آغاز نکند، مگر آن که تنها به جنگ مبادرت ورزند. خالد بن سعید امر خلیفه را اجرا کرد و جماعات زیادی از اطراف او جمع شدند و سپاهش را بزرگ گردانیدند.

و اخبار این جماعات که در سرحدات روم جمع شده بودند مرتباً به رومی‌ها می‌رسید، برای هرقل هیچ شکی باقی نماند که باید این‌ها را دفع کند، لذا در صدد تجهیز قوا و سازوبرگ برآمد.

### نامه اول خالد به ابوبکر:

اخبار این آمادگی هرقل مرتباً به خالد بن سعید می‌رسید، و او آن اخبار را با عجله همراه با نظریه خود به مدینه فرستاده و از خلیفه خواسته بود که اجازه دهد تا با روم و هم‌پیمانان آنان از قبایل عرب شام به جنگ پردازد، مبدا سپاه روم او را غافلگیر کند. ابوبکر رضی الله عنه در باره پیشنهاد خالد بن سعید مدت زیادی فکر کرد. اخباری که از جنوب شبه جزیره می‌رسید همه خوب و امیدوارکننده بود. عکرمه بن ابی جهل و مهاجر بن ابی امیه در آنجا بر مرتدین غلبه کرده بودند. عنقریب عکرمه با سپاهش برمی‌گردد و مهاجر امیر یمن می‌شود و هنگامی که سپاه مسلمانان برگردد اعزام کمک به شام آسان خواهد بود. اما! آیا این سپاه برای جنگ با روم در شام کافی است در حالی که روم عدت و عذتی دارند که ابوبکر بدان آگاه است و می‌داند که هرقل با این قوا بر فارس غلبه کرده است؟ آیا بهتر نیست که از اهل جنوب نیز که بر اسلام خود مانده‌اند کمک بگیرد و آنان را به جنگ شام بفرستد! در این صورت روم نیز بیش از آنچه فارس در عراق عربی مقاومت کرد مقاومت نخواهد کرد.

### ابوبکر رضی الله عنه با مشاورینش در باره جنگ شام مشورت می‌کند:

یک روز صبح ابوبکر، عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و اباعبیده بن الجراح و معاذ بن جبل و ابی ابن کعب و زید بن ثابت و بزرگان مهاجر و انصار از اهل بدر و دیگران رضی الله عنهم را دعوت کرد و به نزد او آمدند، با آنان گفتگو و

یادآوری کرد که، «رسول خدا از خدا استعانت کرده بود که همتش را متوجه شام کند که خداوند او را به سوی خود خواند و او را نعمت جوار خود ارزانی داشت و اعراب فرزندان یک پدر و مادرند. می‌خواهم آنان را به جنگ روم در شام بفرستم، هر که از آنان کشته شود شهید است و آنچه در نزد خداست بهر تین متاع است برای نیکان و هر که زنده ماند مدافع دین خداست و مستوجب پاداش مجاهدین از جانب خدای بزرگ خواهد بود». سپس از آنان نظر خواست، عمر رضی الله عنه گفت: «قسم به خدا ما در هیچ کار خیر بر تو پیشی نگرفتیم. قسم به خدا می‌خواستم برای اظهار همین نظریه نزد تو بیایم، خدا نخواست چنین شود و من این نظریه را اعلام کنم تا این که تو آن را اکنون بیان کردی، خداوند تو را به راه‌ها راست هدایت کرده. جنگاوران عرب را گروه گروه به جنگ آنان بفرست، مردان و سپاهیان را پشت سرهم گسیل بدار، خداوند نصرت‌دهنده دین خود و برقرارکننده اسلام و اهل اسلام و به جای آورنده وعده‌هایی است که به رسول خود داده است».

### رأی عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه:

با وجود این که عبدالرحمن بن عوف از همه محتاط‌تر بود و بسیار از جنگ پرهیز می‌کرد. پا شد و گفت: «ای خلیفه رسول خدا! شک نیست که آن‌ها رومی و فرزندان زردپوستانند! شمشیرهایشان برنده و پایه‌هایشان استوار است! قسم به خدا! من نظر نمی‌دهم که سواران ما بر آنان هجوم ببرند، بهتر آن است که سواران را بفرستی که اراضی نزدیک‌شان را غارت کنند و چندین بار این کار را تکرار کنند، اگر چندین بار این حمله و غارت را ادامه دهند ضرر زیادی به دشمن زده و از سرزمین‌های نزدیک‌شان غنایم زیادی گرفته و با این کار برای جنگ با آنان قوی می‌شوند. بعد به دورترین نقطه یمن پیغام می‌فرستی و قبایل ربیع و مضر را جمع می‌کنی. در آن صورت اگر خواستی شخصاً به جنگ آنان برو، و اگر نه کس دیگری را به جای خود بفرست». ابن عوف پس از این سخنان نشست و حاضران ساکت شدند لحظاتی چند سکوت بر جلسه حکمفرما شد. ابوبکر روی به حاضران نموده و سؤال کرد: «خداوند شما را رحمت کند! نظر تان چیست؟»

عثمان بن عفان رضی الله عنه آغاز سخن کرد و گفت: «به نظر من تو خیرخواه اسلام هستی و بر آنان مهربان می‌باشی. اگر رأی به نظرت می‌رسد که واجد خیر و صلاح و هدایت آنان است تصمیم به اجرایش بگیر، زیرا تو بخیل نیستی و در نزد آنان نیز متهم نمی‌باشیم». تمام حاضران رأی عثمان رضی الله عنه را پذیرفتند و گفتند: «هر رأی و نظریه‌ای که خود داری اجرا کن، ما گوش به فرمان و مطیع هستیم، با رأی تو مخالفت نخواهیم کرد و بر تو ایراد نمی‌کنیم و از قبول دعوت تو سرباز نمی‌زنیم». ابوبکر رضی الله عنه برخاست و قوم را دعوت کرد تا برای جنگ با روم در شام آماده شوند و چنین ادامه سخن داد: «من امرایی بر شما منصوب می‌کنم و آنان را بر شما ریاست خواهم داد، خدا را اطاعت نموده با امرای خود مخالفت نکنید و نیت و اخلاق خود را نیکو سازید، خداوند یار و یاور پرهیزگاران و نیکوکاران است».

### موقعیت مسلمانان در برابر دعوت ابوبکر رضی الله عنه برای جنگ با روم در شام:

تصور می‌شود که مردم در برابر دعوت به جهاد با روم خشمگین شوند؟ آیا کسی در جواب خلیفه گفت: طالب جهاد است؟! هیئت روم همه را در برگرفته و سکونت کردند. در این موقع عمر رضی الله عنه از میان آنان فریاد برآورد: «ای جماعت مسلمانان! شما را چه شد که دعوت خلیفه رسول خدا را که باعث حیات شماست اجابت نمی‌کنید؟». این فریاد عمر رضی الله عنه قوم را بیدار کرد و به جهاد راضی شدند، هرچند ترجیح دادند که خلیفه برای جنگ با روم از اهل یمن و شبه جزیره کمک بگیرد<sup>(۱)</sup>. در حالی که موقعیت مسلمانان اینچنین باشد جای تعجب نیست که تفکر صدیق در باره این موقعیت به درازا بکشد و اشتغال بدان او را از هر کاری باز بدارد. جریر بن عبدالله از کسانی است که با خالد بن سعید به سوی شام می‌رفت، از خالد اجازه خواست تا نزد ابوبکر برود تا با قومش گفتگو کرده و آنان را نسبت به خود

۱- ازدی برخلاف طبری و ابن خلدون و ابن اثیر معتقد است که خالد بن سعید در این مجلس حاضر بود و او اولین کسی بود که آمادگی خود و اهل و تابعینش را برای این جنگ اعلام کرد. ولی ما روایت طبری را که می‌گوید: خالد در تیماء بود و در این اجتماع نبود ترجیح می‌دهیم.

مخلص و وفادار سازد، خالد به او اجازه داد، پیش ابوبکر رفت و وعده‌های رسول خدا را برشمرد و شاهدانی بر صحت این وعده‌ها آورد و از ابوبکر خواست که این وعده‌ها را به جای آورد. چون ابوبکر سخن او را شنید خشمگین شد و به او گفت: «تو که گرفتاری‌ها و مشغولیت‌های ما را می‌بینی که می‌خواهیم به فریاد مسلمانان که در برابر دو شیر فارس و روم قرار گرفته‌اند برسیم، با وجود این تو از من می‌خواهی به کاری پردازم که مرا از آنچه خدا و رسول را راضی می‌سازد بی‌نیاز نمی‌گرداند! مرا به حال خود بگذار و به نزد خالد بن ولید برو تا ببینم خداوند در این دو امر چگونه حکم می‌کند». جریر رفت و در حیره به خالد ملحق شد.

### موقعیت ابوبکر رضی الله عنه در قبال حوادثی که او را احاطه کرده بود:

جای تعجب نیست اگر توجه ابوبکر به این جنگ که از میان بیعتش معوق مانده بود، معطوف شود، روز به روز این جنگ اهمیت و ارزش بیشتری پیدا می‌کرد و توجه و شب‌زنده‌داری برای تفکر در باره آن را لازم می‌شمرد.

آیا این چند سپاهی که در عراق پراکنده بودند و در سرحدات شام اقامت داشتند، احتیاج به کمک داشتند؟ و کدام‌شان بیشتر به کمک احتیاج داشت؟ و کسانی که در مدینه و مکه و طائف مانده و مردان‌شان به صف جنگ پیوسته‌اند، آیا محتاج چیزی نیستند؟! و قبایل عرب از شمال تا جنوب در چه وضعی هستند؟ و احساس آن‌ها در برابر خلیفه و مدینه چیست؟ اخباری که از میدان‌های جنگ می‌رسد و گاهی حکایت از پیروزی و گاهی ناتوانی می‌کند مانند وضع عیاض بن غنم در دومه، از طرف مردم چگونه استقبال می‌شد و به چه کیفیتی در میان مردم منتشر می‌شد؟! ابوبکر در فکر همه این مسایل و آنچه به آن مربوط می‌شد بود. اگرچه صاحبان تدبیر موثوق به مورد اطمینان در اطرافش بودند، ولی او خود در تمام این مسایل آخرین مرجع و صاحب نافذترین آرا بود. آن روزها روزهای جنگ بود اگر وحدت نظر حاصل نمی‌شد بیم اضطراب و عواقب بد می‌رفت و خلیفه در مقابل تمام رویدادها در مقابل مردمی که با او بیعت کرده‌اند اولین مسؤول است و در مقابل خدا و وجدان خود و

مردم، مسؤولیت عظیمی خواهد داشت. ابوبکر رضی الله عنه عظمت این مسؤولیت را درک کرده بود و همین احساس بود که او را وادار کرد به هنگام شدت جنگ‌های رده در مدینه بماند، تا به فراغت خاطر به کارهای دولت برسد و هیچ چیز مانع کارش نشود. ولی کارها چند برابر شد و جنگ به فارس کشیده شد و ممکن است به روم نیز کشیده شود، ابوبکر جز کارهای دولت و پیشرفت آن هرچیز را به طاق نسیان نهاد تا فرصت کافی برای رسیدگی به آن امور پیدا کند هرچند تمام آسایش خود را در این راه از دست بدهد، تا با این فداکاری رستگاری و پیروزی مسلمانان را تأمین نموده و نصرت دین خدا را به عهده گیرد و همیشه بر راه و روشی برود که رسول خدا برای او تسلیم نموده و ذره‌ای از آن عدول نکند.

### سیاست ابوبکر رضی الله عنه پس از جنگ‌های رده و پیروزی مسلمانان در عراق:

سیاست ابوبکر بهترین تأمین کننده پیروزی و رستگاری بود. احکام او جامع عدل و رحمت بود، همانگونه که هیچ نیرویی نمی‌توانست در عزم و تصمیم او رخنه‌ای ایجاد کند، سستی نیز راه نفوذ در عزم و اراده او نداشت. پس از این که بلاد عرب به دین خدا بازگشتند به همه آنها همان استقلالی را داد که رسول خدا به آنان داده بود، از آنان جز زکات که در ایام رسول می‌پرداختند، چیز دیگری مطالبه نمود. این زکات نیز صرف شئون همان بلاد و فقرای آن می‌شد که با نظارت عمال عادل و با انصافی که معین کرده بود به مصرف واقعی می‌رسید.

از این رو همه اعراب به زندگانی خود اطمینان پیدا کردند و ترس از پیمان‌شکنیشان به کلی برطرف شد. ابوبکر رضی الله عنه از زکات و خمس غنایم، جز آنچه مسلمانان برایش معین کرده بودند چیزی برنمی‌داشت، بیشتر آن را صرف تجهیز سپاه برای جهاد می‌کرد و بقیه را بر فقرا و بی‌خانمان و هرکس که در بیت المال حقی داشت توزیع می‌کرد. بیت المال نیز در سنج در خانه ابوبکر بود و پس از این که به مدینه آمد بیت المال را نیز به خانه خود در مدینه منتقل ساخت. یکی از کسانی که آن همه غنایم فارس را دید به او گفت: «آیا بر بیت المال نگهبانی نمی‌گذاری!! گفت: نه! زیرا همه آن خرج مملکت و فقرا می‌شود و چیزی از آن باقی

نمی‌ماند که محتاج نگهدارنده باشد». و این وضع در باره زکات و خمس و غنایم چنین نماند. در زمان خلافت او در بنی سلیم در نزدیکی مدینه معدن طلائی کشف شد و آن همان رگه طلاست که امروز نیز از آن استفاده می‌شود، ابوبکر در تقسیم غنایم و بیت المال بین کسانی که پیشتر یا دیرتر قبول اسلام کرده بودند فرقی نمی‌گذاشت و نیز بین بنده و آزاد و زن و مرد امتیازی قایل نمی‌شد. به او گفتند: «آیا کسانی را که پیشتر به اسلام وارد شده‌اند به نسبت درجات و مقام‌شان مقدم نمی‌داری؟» جواب داد: «اگر برای خدا مسلمان شده‌اند اجرشان با خداست که در آخرت این اجر را به آنان خواهد داد، در این دنیا به اندازه معیشت کافی است». این عدالت را در بین همه مردم رواج داد تا این که اطمینان همه حاصل شد.

دوراندیشی ابوبکر رضی الله عنه و تحمل مسؤولیت‌های امور سبب شد که همه او را به دیده احترام و تعظیم بنگرند. عمر خطاب رضی الله عنه در مشورت‌ها از همه بیشتر به قلب او نزدیک بود و رأی او را بر دیگران ترجیح می‌نهاد، عثمان و علی و طلحه و زبیر و دیگران نیز مورد تقدیر و احترامش بودند، در هیچ کاری قبل از مشورت با آنان تصمیم نمی‌گرفت. با وجود این مسؤولیت را به گردن هیچکدام از آنان نمی‌گذاشت. و خود را در پناه مشورت آنان مخفی نمی‌کرد تا از خود سلب مسؤولیت و ملامت کند.

دیدنی چگونه در مسأله اعزام اسامه با رأی جماعت مخالفت کرد و چگونه از خود دوراندیشی و اراده قاطع در جنگ با مرتدین نشان داد که بعدها مشاورانش به استحکام رأی و عمق نظرش ایمان آوردند، سپس دیدنی چگونه در مورد خالد بن ولید وقتی که مالک بن نویره را کشت با رأی عمر خطاب رضی الله عنه نیز مخالفت کرد و چگونه در هر کاری از خدا طالب خیر می‌کرد و هرگاه کاری را برای خدا اختیار می‌کرد از آن بر نمی‌گشت و به هیچ اعتباری جز رضای خدا توجه نمی‌کرد.

### فراغت کامل ابوبکر رضی الله عنه برای انجام کارهای دولت:

از دیاد مسؤولیت‌هایش در سادگی زندگی تأثیری نکرد، حتی او را از تمام وسایل آسایش شخصی منصرف ساخت. هنگامی که در سنح در اطراف مدینه اقامت داشت نفس

خود را از انواع رفاه و تنعمی که او را در زندگی و کوشش‌های حیات یاری می‌نمود باز نمی‌داشت، صبح‌ها به مدینه می‌آمد، گاهی سوار بر اسبش می‌شد و یک ازار و ردای پاره می‌پوشید و برای مردم نماز می‌خواند، گاهی در سنج استراحت می‌کرد و عمر برای مردم نماز می‌خواند. صبح روز جمعه در خانه‌اش می‌ماند و سروریش را رنگ می‌زد، سپس به مدینه می‌رفت و خطبه جمعه می‌خواند و امامت نماز جمعه‌شان را به عهده می‌گرفت. اما از زمانی که به سبب سنگینی کارهای دولت و تراکم آن مجبور به اقامت در مدینه شد اوقات فراغت خود را نیز صرف امور مسلمین می‌کرد و به امور مربوط به رفاه و آسایش شخصی چندان نمی‌پرداخت.

با وجود ازدیاد کارها و مسؤولیت‌هایش نه برای کارهای شخصی خادمی داشت و نه برای کارهای دولتی. در مسجد در همانجا می‌نشست که رسول خدا می‌نشست، به حرف مردم گوش می‌داد و با آنان صحبت می‌کرد، از آنان مشورت می‌خواست و به آنان مشورت می‌داد و در باره مسایل و امور مختلفی که به او عرضه می‌شد حکم صادر می‌کرد. با وجود این که خود سادگی زندگی را برگزیده بود به فقرا و ضعفا بسیار کمک می‌کرد. پوشاک می‌خرید و زمستان‌ها بین مردم بینوا تقسیم می‌کرد، به فقرا و مساکین شخصاً دور از انتظار مردم کمک می‌نمود. عمر بن خطاب سرپرستی زن کوری را در مدینه به عهده داشت و به کارهایش رسیدگی می‌کرد، هر وقت که به نزد آن زن کور می‌رفت، می‌دید که حاجاتش برآورده شده است. عمر رضی الله عنه روزی کمین کرد، دید که این ابوبکر است که هزینه‌های او را به عهده گرفته و حاجاتش را برآورده می‌سازد و حتی خلافت و عظمت مسؤولیت‌هایش نیز او را از این نیکوکاری باز نداشته بود. عمر رضی الله عنه چون ابوبکر رضی الله عنه را دید گفت: «به حیاتم قسم آن که از این زن دستگیری می‌کرد، تویی!». لازم به تذکر نیست که رفتار ابوبکر سرمشق عمال او در سایر بلاد شبه جزیره بود، اطمینان و اعتماد عرب به عدل و انصاف و نیکوکاری و رحمت و حکمت و حسن سیاست ابوبکر، از عوامل مهم توفیق سیاستش بود.



### عوامل پیروزی از نقطه نظر افکار ابوبکر رضی الله عنه:

این ابوبکر شخصاً به پیروزی اطمینان کامل داشت. خدا به رسول خود وعده داده بود که دین حق را پیروز می‌سازد و وعده خدا درست است. خداوند مسلمانان را در جنگ‌های رده نصرت داد و اینک سپاهیان اسلام در عراق‌اند و هر جا که می‌روند پیروزی به همراهشان است، پیروزی برای آنان غنایم به بار می‌آورد و این غنایم توجه و اقبال عرب را به جنگ شدیدتر ساخت. دیدی که مسلمانان در عراق چه اندازه غنایم به دست آوردند.

از این غنایم فقط یک پنجم برای خلیفه فرستاده می‌شد، چهارپنجم آن بین سپاهیان در میدان جنگ تقسیم می‌شد. خانواده سپاهیان وارد در جنگ در همه قبایل از غنایم مردان‌شان سهمی داشتند که این امر کسانی را که به جنگ نرفته بودند تهییج می‌کرد که به جنگ بروند تا برای خود و خانواده‌شان نظیر آن غنایم را کسب کنند. این حب شهادت را اسلام در دل‌های آنان کاشته بود. از این رو ابوبکر رضی الله عنه مطمئن بود که اگر قبایل را به جنگ فرا خواند با اشتیاق کامل بدان روی می‌آوردند و در فداکاری و قربانی دادن بخل نمی‌ورزند، بلکه با شتاب و اشتیاق هر چه تمامتر به جهاد می‌روند و حب شهادت آنان را به سوی خود می‌کشد و غنایم پیروزی آنان را تهییج می‌کند. ابوبکر می‌دانست که اکثر اعراب عشق و علاقه‌ای به شهادت دارند که با انگیزه کسب غنایم قابل مقایسه نیست. آیا فریادهای قهرمانانی را که در جنگ یمامه خود را به نائره جنگ می‌انداختند فراموش کرده‌ای، هیچکدام از آنان شک نداشت که به ملاقات خدای خود خواهد رفت و با این دیدار به سعادت ابد خواهد رسید. شوق و اشتیاق به شهادت همان چیزی بود که خالد بن ولید به هرمز و دیگران نوشت و به آنان گفت: «قومی را به جنگ شما آورده‌ام که مرگ را دوست می‌دارند به همان اندازه که شما زندگی را دوست می‌دارید».

آنان به راه شهادت روی می‌آوردند چون این راه راه بهشت است، زیرا خداوند تمام گناهان مجاهدش را می‌بخشاید. یکی از مجاهدین رفیقش را می‌دید که مرگ او را از صفوف کارزار درمی‌رباید و او این شهادت را نشانه رضایت خداوند از آن شهید تلقی

می کرد و برای خودش نظیر این خشنودی الهی را آرزو می کرد. قومی که اینچنین حریص بر مرگ باشند طبیعی است حیاتی به آنان عطا می شود که در بلندترین نقطه عزت و سیادت باشد و خلیفه رسول خدا به پیرویشان اطمینان حاصل می کند و آنان را به شام می فرستد تا آنجا را فتح کنند، همانگونه که برادران شان عراق را فتح کردند. علاوه بر آن انگیزه غنایم و اشتیاقی که عرب نسبت به آن داشت امری نیست که کوچک شمرده شود. غنیمت دوستی از آغاز خلقت در فطرت عرب بادیه نشینی بوده و هیچگاه نیز این خصیصه از فطرتش زایل نخواهد شد. خالد بن ولید رضی الله عنه را دیدی که پس از فتح الیس در عراق در میان سپاهیانست ایستاد و گفت: «اگر در عراق جز این ثروت سرشار و غنایم بی حساب که در بلاد عرب خواب و خیال شمرده می شود چیز دیگری نبود کافی بود ما را به این جنگ ها وادارند». قبایلی که از جنگ عقب مانده بودند انگشت ندامت به دندان می گزیدند که چرا در جنگ های عراق شرکت نکردند و از غنایم ارزشمند آن محروم شدند. کسانی که بر اسلام خود باقی بودند در سراسر شبه جزیره بسیار بودند.

این افراد وقتی که خلیفه آنان را به جهاد فرا خواند در قبول دعوت او تردید به خود راه ندادند و در جنگ های شام قهرمانان فاتحی شدند.

### نامه ابوبکر رضی الله عنه به اهل یمن:

با همه این عزم ابوبکر به جنگ با شام موقعی که از حاضرین در جلسه مشورتی خواست برای این جنگ آماده شوند با سخنان عبدالرحمن بن عوف که گفت: «شک نیست که آنها رومی و فرزندان زردپوشانند، شمشیرهایشان برنده و پایه هایشان استوار است!» و همه را در سکوت تأثرباری فرو برد تغییر نکرد، بلکه برعکس به فرستادن مردم به صوب شام آغاز کرد و به اهل یمن نامه ای نوشت که در آن آمده است:

«اما بعد، خداوند جهاد را بر مؤمنین واجب کرده و امر کرده که مسلمانان سبکبار و سنگین بار به جهاد بروند و فرموده است: «با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنید» پس جهاد از واجبات است و پاداش آن در نزد خدا بزرگ است. از مسلمانان خواستیم به جهاد

روم در شام بروند، آنان نیز مجهز شدند و با شتاب رفتند و نیت‌شان در این کار نیک بود و اجر آن‌ها در این کار عظیم است، ای بندگان خدا! برای ادای فریضه پروردگار خود بشتابید». این دعوت ابوبکر به گوش‌های شنوا رسید. هنوز رسول خلیفه داشت فرمان خلیفه را برای مردم می‌خواند که ذوالکلاع حمیری با شتاب به سوی اسب و سلاحش رفت و از قوم خود و جماعتی از یمن سپاهی تشکیل داد و به صوب مدینه روان شد. همینطور قیس بن هبیره مرادی در مدحج، جندب بن عمرو الدوسی در ازد، و حابس بن سعد طایی در طی هر کدام سپاهی ترتیب دادند و به سوی مدینه روان شدند. در آن میان که رسول ابوبکر به طرف یمن می‌رفت و به آنجا وارد شد و با مردمش به صحبت پرداخت و در آن ضمن که اهل یمن خود را برای جهاد و حرکت آماده می‌کردند، ابوبکر از مهاجرین و انصار اطرافیان خود و اهل مکه و دیگران سپاهی فراهم می‌کرد تا آنان را به شام بفرستد.

روایات در این زمینه مختلف است: چه زمانی ابوبکر شروع به اعزام این سپاهیان کرد و کدام سپاه زودتر اعزام شد، امرایی که در اطراف او جمع شده بودند چه کسانی بودند و کدام یک از امرا در آنجا باقی ماند و سپس در اجرای امر خلیفه به شام حرکت کرد، اختلاف و پراکندگی روایات در مورد فتح شام از اختلاف روایات جنگ‌های عراق و رده بیشتر است<sup>(۱)</sup>.

### حرکت سپاهیان به سوی شام:

بیشتر این روایات دلالت دارد بر این که اولین سپاهی که به سوی شام حرکت کرد، پس از مراجعت ابوبکر از حج در آخر سال ۱۲ هجری و اول سنه ۱۳ هجری بود. روایات دیگری

---

۱- در طبری روایات متعددی هست. در بلاذری نیز روایاتی هست که بعضی از آن‌ها با بعضی از روایات طبری موافقت دارد، لیکن بعضی از آن‌ها کاملاً اختلاف دارد، و ازدی نیز روایاتی غیر از آنچه طبری و بلاذری آورده‌اند نقل می‌کند. و واقعی نیز در بعضی از مسایل با آن‌ها موافق و در بعضی مخالف است. اما روایات ابن اثیر و ابن خلدون به روایات طبری چندان نزدیک است که انسان خیال می‌کند روایات‌شان را از طبری گرفته‌اند.

مشعر است بر این که ابوبکر رضی الله عنه هنگامی که خالد بن ولید رضی الله عنه را در آغاز سال ۱۲ هجری به سوی عراق روانه کرد، خالد بن سعید بن عاص را نیز به سرحدات شام گسیل داشت. روایت مرجح به نظر من این است که خالد بن ولید پیش از این که مسلمانان را از جنگ‌های رده در یمن، کنده و حضرموت فارغ شده باشند به صوب عراق رفت و فرماندهی کل قوا را بر مثنی و سپاهیان‌ش به عهده گرفت و خالد بن سعید اگر در این موقع یا پیشتر رفته باشد، برای حفظ سرحدات بوده نه برای جنگ. به نظر من روایت ارجح این است که ابوبکر به فکر جنگ شام نیفتاد، مگر پس از تکمیل پیروزی‌های مسلمانان در جنگ‌های رده یمن و اطرافش و پس از این که ابن ولید وارد حیره شد و آنجا را آرام کرد و بعد از این که دروازه‌های دومه باز شد و با فتح آن راه وادی سرحان به شام امنیت کامل یافت. آنچه در پیش گفتیم که، ابوبکر نامه‌ای به اهل یمن نوشت و از آنان خواست برای جهاد آماده شوند، این گفته ما را تأیید می‌کند، زیرا تقاضای اعزام سپاه برای جهاد از اهل یمن قاعداً باید پس از پایان یافتن جنگ‌های رده در یمن صورت گرفته باشد. علاوه بر این عکرمه بن ابی جهل و ذوالکلاع حمیری پس از این که در مناطق یمن آرامش حاصل شد، در آنجا اقامت نکردند، بلکه با مهاجرین ابی امیه برای غلبه بر رده بکنده و حضرموت رفتند. پس از این که جنوب کاملاً آرام گرفت و بازگشت عکرمه به مدینه نزدیک شد سپاهی را که زیر فرمان او جنگیده بودند رها کرد و فرماندهی سپاه دیگری را که خود تشکیل داده بود به عهده گرفت. برای تو آسان است که مدت زمانی را که بازگشت از یمن به مدینه در برمی گیرد حساب کنی، سپس مدت لازم برای رفتن از مدینه به شام را نیز در نظر بگیری. و میدانی که راه مکه و مدینه را در بیش از ده روز با شتر می‌توان طی کرد، و کاروان در آن زمان راه شام را یک ماهه می‌رفت و یک ماهه برمی‌گشت.

### اولین فرمانده سپاه مسلمانان که به شام رفت:

در این مورد نیز روایات مختلف است: کدامیک از امرای سپاه پس از این که ابوبکر به فکر جنگ با روم افتاد به شام رفت؟ گویا خالد بن سعید بن عاص اموی اولین امری باشد که

به شام رفته است. ولی پیش از این اشاره کردیم که خالد در آغاز جنگ‌های رده برای محافظه و نگهبانی به تیمائ در سرحد شام رفته است. روایت دیگری برخلاف این دو روایت حاکی است که خالد از طرف رسول خدا به یمن اعزام شده بود و یک ماه پس از وفات رسول خدا به مدینه بازگشت. چون علی و عثمان را دید به آن دو گفت: «ای فرزندان عبد مناف، آیا از این که امارت به غیر شما تعلق گرفت دلگیر شدید!».

پس از این که ابوبکر سپاه به شام فرستاد و خالد را در رأس آن قرار داد، عمر رضی الله عنه به ابوبکر گفت: «آیا او را فرمانده می‌کنی در حالی که گفت آنچه گفت و کرد آنچه کرد!».

عمر دنباله کار را گرفت تا این که ابوبکر رضی الله عنه خالد را عزل کرد و یزید بن ابوسفیان را به جای او فرستاد.

به روایت دیگری عمر رضی الله عنه در باره خالد به ابوبکر گفت: «او مرد متکبری است کار خود را به زور و با تعصب تحمیل می‌کند».

به گفته‌ای خالد با سمت امیری نرفت لیکن جزو سپاه ابوعبیده جراح رضی الله عنه روانه شده و ما علیرغم اختلاف و تشتت روایات و اقوال معتقدیم که خالد به عنوان محافظ به تیماء رفته و در آنجا اقامت کرده است و به هنگامی که ابوبکر مشغول تهیه سپاه برای جنگ روم بود، خالد در مدینه نبود و ابوبکر در جواب پیشنهاد خالد به فکر تهیه سپاه و استعانت از مردم برای جنگ با روم افتاد و با فرستادن اخبار روم دایر بر این که آماده جنگ با مسلمانان می‌شود و استمداد از خلیفه باعث تحریک او به جنگ شام شد. رومی‌ها کاملاً حق داشتند به جنب و جوش درآمده و این جنب و جوش و تحرک باعث تقویت روحیه آنان شود. زیرا اخباری که پی‌درپی می‌رسید مشعر بر پیروزی مسلمانان در عراق و پایان شورش بود که در بلاد عرب روی داده بود. آنان فراموش نکرده بودند که محمد و اصحاب او با حمله بر آنان و انتقام از اطراف کشورشان و مصالحه با قبایلی که در سرحدات آنان بودند کار پرمخاطره‌ای انجام داده بودند و این‌ها هم اینک اتباع محمدند که امروز در این سرحدات اقامت گزیده و

تصمیم به تجاوز به روم گرفته‌اند. از این رو رومی‌ها، غسانی‌ها و دیگر قبایل مقیم شام را خواستند که مانند سد مستحکمی در برابر مسلمین بایستند.

از این قبایل افراد بیشماری جمع شدند که از افرادی که در دور خالد بن سعید جمع شده بودند کمتر نبودند. هردو جماعت رو در روی هم قرار گرفتند، این در زمین عرب و آن در زمین شام و هریک منتظر وقوع حادثه‌ای از جانب دیگر بود. در این میان که اوضاع شام چنین بود اخبار پیروزی‌های خالد بن ولید در فضای فرس و روم و دیگر نقاط منتشر می‌شد. انبار گشوده می‌شود، جنگاوران عین تمر کشته می‌شوند و زنان‌شان را به اسارت می‌گیرند، سپاهیان مسلمانان آنقدر که خداوند می‌خواست غنیمت می‌گیرند. آیا برادران دینی‌شان در تیماء باقی می‌مانند و در شام نفوذ نمی‌کنند، همانگونه که خالد بن ولید و سپاهیان‌ش در عراق نفوذ کردند!!

### آغاز فتح شام:

خالد بن سعید دوباره نامه‌ای به خلیفه نوشت. نوشت که: روم و اعوان و انصارشان از قبایل بهراء و کلب و تنوخ و لخم و جذام و غسان اجتماع کرده‌اند و در این نامه از خلیفه اجازه شروع به جنگ را خواسته بود. در این موقع ابوبکر سپاهش را برای جنگ با روم آماده می‌کرد، از این رو به خالد جواب داد: «اقدام کن و پیش برو و از خدا یاری بخواه!» این کلمات آغازگر فتح شام بود.

## فصل چهاردهم:

### فتح شام

**خالد بن سعید بر رومی‌ها غلبه کرده و داخل قراگاه سپاهیانش می‌شود:**

خالد بن سعید با سپاه خود و مردمی که از قبایل بادیه به دور او جمع شده بودند در تیماء در سرحد شام اقامت کرد و سپاه روم نیز که از حیث عدد دو برابر سپاه خالد و از افراد قبایل هوادار روم تشکیل شده بود در ناحیه دیگران این سرحدات اقامت گزید. رودرو قرار گرفتن دو سپاه با این وضع غیرت مسلمانان را برانگیخت و آنان را به جنگ با دشمنان‌شان تحریک کرد. چون خالد در نامه ابوبکر رضی الله عنه خواند: «پیش برو و خودداری مکن و از خدا نصرت بخواه». با تمام قوایش به سرعت حرکت کرد و از مرز گذشت تا با آن جماعت بجنگند. روم و یاران‌شان چون دیدند خالد به آنان نزدیک می‌شود بیدرنگ پراکنده شدند و مواضعشان را ترک کردند، خالد وارد اردوگاه آنان شد و هرچه در آنجا بود به غنیمت برد و نامه‌ای حاکی از این خبر به ابوبکر نوشت و ابوبکر رضی الله عنه در جوابش نوشت: «پیش برو ولی چنان داخل نشو که از پشت بر تو بتازند». خالد پیش رفت تا به قتل که در راه بحرالْمِیت است رسید.

سپاه دیگر روم را که در ساحل شرقی این بحر بود شکست داد و به حرکت خود ادامه داد. در این حالت غیرت و حمیت رومی‌ها و اهل شام برانگیخته شد، هردو دسته در سپاهی جمع شدند که که چند برابر سپاهی بود که در تیماء در برابر مسلمانان داشتند. خالد چون تجمع آنان را دید، نامه‌ای به ابوبکر نوشت و از او کمک خواست تا راه پیروزمندانه خود را دنبال کند.

در این وقت سپاه مسلمانان از مدینه به سوی شام برای جنگ با روم حرکت کرده بود، ابوبکر حرکت آنان را به فال نیک گرفت و امیدوار بود که خداوند آنان را نصرت دهد.

وضع روم از فارس بهتر نبود. روم از زمانی که بر فرس غلبه کرده بود غرق در آسایش و آرامش بود و در حفظ سرحداتشان به اهل بادیه اعتماد کرده بودند. اهل بادیه در موارد متعدد از خود شجاعت و غیرت قابل توجه نشان داده بودند که آنان را ممتاز ساخته بود، لکن ارتباط نژادی و زبانی بین آنان و روم برقرار نبود، در حالی که بین آنان و عموزادگان مسلمانان این ارتباط وجود داشت و حتی نصرانیت عرب شام نیز مانند نصرانیت هرقل نبود، زیرا آنان ارتدوکس بودند و قیصر کاتولیک بود. شاید خودداری هرقل را از جنگ دلیل ترس او تلقی کردند، ترس از این که مبدا ابناء وطنش شکست بخورند یا کشته شوند. از این رو در جنگ سستی به خرج دادند و خالد بن سعید را آزاد گذاشتند تا پیشروی کند بدون این که در مقابل او پایداری به خرج دهند.

### سپاهیان که به کمک خالد بن سعید آمدند:

کدامیک از سپاهیان مسلمین زودتر به کمک خالد بن سعید آمد؟ روایات در این مورد نیز مختلف است، همانگونه که در باره شروع جنگ شام توسط خالد روایات مختلفی وجود داشت که سابقاً بدان اشاره کردیم.

طبری این سبقت را برای خالد قایل است و ابن اثیر و ابن خلدون و اصحابشان نیز بر این رأیند، ما اکنون با طبری و اصحاب او و روایتشان سیر می‌کنیم، تا بعد به روایت واقدی و ازدی و بلاذری بازگردیم. عکرمه بن ابی جهل در قافله خود از کنده و حضرموت از راه یمن و مکه روان بود، پس از این که به مدینه رسید ابوبکر به او دستور داد که به کمک خالد بشتابد. عکرمه سپاهی را که با او در جنوب شبه جزیره مبارزه کرده بود آزاد کرده بود، خلیفه به جای آن سپاه دیگری به او داد و به آنان دستور داد که در زیر لوای فرماندهی عکرمه به شام بروند، از این رو این سپاه، سپاه بدال نامیده شد. ذوالکلاع نیز در رأس سپاهی که در یمن با او بودند به سرعت با عکرمه به سوی شام رفت تا خالد بن سعید اطمینان بیابد و راه پیروزمندانه خود را ادامه دهد. عمرو بن عاص از وقتی که بر رده قضاعه غلبه کرده بود در آنجا مقیم شده بود، ابوبکر به نزد او فرستاد و او را معیر کرد که یا در آنجا که هست بماند یا



به سوی شام برود و به او نوشت: «یا ابا عبدالله خواستم تو را به کاری بگمارم که هم در این دنیا و هم در آن دنیا برای تو بهتر است، مگر این که تو این کاری را که داری بیشتر دوست داشته باشی». جواب عمرو این بود: «من تیری هستم از تیرهای اسلام و تو بعد از خدا کسی هستی که تیرها را می اندازی و جمع می کنی. پس سخت ترین و ترسناک ترین و بهترین آن ها را در نظر بگیر و هرگاه از ناحیه ای چیزی به سوی تو آمد آن تیر را بدان سو بپنداز». ابوبکر رضی الله عنه نظیر این نامه را هم به ولید بن عقبه نوشت و جواب او انتخاب جهاد بود. در این حال خلیفه عمرو را امیر فلسطین و ولید را امیر اردن ساخت. این لشکرها به سوی شام پیش می رفت، ابوبکر هیچ شک نداشت که خداوند درهای فتح را به روی او خواهد گشود. ولید بن عقبه اول کسی بود که به نزد خالد بن سعید آمد، اخبار جمع آوری کمک و عزم و شجاعت ابوبکر را برای فتح شام بیان کرد، و نیز مسرت اهل مدینه را در مورد فیروزی برادران شان بر فرزندان نژاد زرد ابراز داشت. روح خالد از شادی و مسرت سرشار شد، به سپاهش دستور داد که آماده حرکت گردد تا افتخار پیروزی را از آن خود سازد و این پیروزی او را در جنگ روم همانند خالد بن ولید در جنگ با فرس نام آور نماید.

مسلمانان را پیش برد و ولید بن عقبه با او بود و در برابر سپاهی از روم قرار گرفته بود که فرماندهش باهان بود، با خود گفت: همانگونه که خالد بن ولید بر هرمز تاخت او نیز به این فرمانده حمله کند و او را همانگونه بکشد که خالد هرمز را کشت. چرا این کار را نکند در حالی که عکرمه و ذوالکلاع به او پیوسته اند و به قدری نیرومند شده که هیچ نیرویی در برابرش پایداری نخواهد کرد!

### نیرنگ روم و فرار خالد پس از کشته شدن پسرش:

سپاه روم به او نزدیک نبود. با وجود این باهان به سمت دمشق عقب نشینی کرد. خالد او را دنبال کرد و می خواست خود را به مرج الصفر که بین واقوصه و دمشق است برساند و آنجا را اردوگاه و مقر فرماندهی عالی خود قرار دهد. ولی عقب نشینی باهان نیرنگی بود برای فریب دشمنش تا پشت دشمن را خالی کند و سپس او را محاصره نموده و از پشت بر او

بتازد، این همان خطری بود که قبلاً ابوبکر او را از آن برحذر داشته بود. ولی سرمستی پیروزی و حب کسب افتخار، احتیاط و حذر را از یاد او برد و او را به پیش راند، تا این که به نزدیکی مرج الصفر در شرق دریاچه طبریه رسید، در اینجا بود که باهان با سپاهش بازگشته، او را محاصره کرده و راه مراجعتش را بست. باهان با دسته‌ای از سپاهیان به سعید بن خالد بن سعید که در رأس دسته‌ای از سپاه و دور از دیگر مسلمانان بود برخورد کرد و سعید را که در رأس آنان قرار داشت کشت. خبر قتل سعید به خالد رسید و خودش را نیز در محاصره یافت، با دسته‌ای از یارانش سوار بر پشت اسب و شتر از خط محاصره خارج گشت و فرار کرد و سپاه مسلمین را که عکرمه رهبری می‌کرد و در حال عقب‌نشینی بود ترک کرد. خالد تا ذی المروه در نزدیکی مدینه از فرار باز نایستاد. ابوبکر خبردار شد که شکست خورده و در حال فرار به سوی مدینه می‌آید نخواست به مدینه بیاید نامه‌ای به او نوشت که آن را در ذی المروه دریافت کرد که در آن نامه آمده بود: «در همانجا که هستی بمان، قسم به حیاتم! تو بسیار اقدام‌کننده و پشت‌گرداننده از جنگ و نجات‌دهنده نفس خود می‌باشی، خود را در راه حق در سختی‌های نمی‌افکنی و برای حق تحمل و مقاومت به خرج نمی‌دهی».

### غیرت و شجاعت ابوبکر رضی الله عنه برای فتح شام فزونی می‌یابد:

خالد با جماعت فراریان در ذی المروه اقامت گزید و از کشته‌شدن پسر و شکست خویش متأثر و ملول بود و ابوبکر رضی الله عنه می‌گفت: «عمر و علی بهتر از من خالد را می‌شناختند، اگر به حرف آن دو گوش می‌کردم از او دوری می‌جستم».

آیا فرار خالد بن سعید در تصمیم ابوبکر برای فتح شام و در شجاعت او برای اجرای این تصمیم ضعفی ایجاد کرد؟ هرگز! به او خبر رسید که عکرمه و ذوالکلاع سپاه مسلمین را به همان جای اولیه خود بازگردانده و آنان را به مرز شام عقب‌نشاند و در آنجا تحصن نموده و منتظر کمک هستند. باید به آنان کمک کرد، ولی باید این کمک از نیرویی برخوردار باشد که اثر شکست خالد بن سعید را زایل نموده و ایمان به پیروزی را به مسلمانان

بازگردانده و در قلوب روم ترس و رعب ایجاد کند. شرحبیل بن حسنه با خالد بن ولید در عراق بود.

در این موقع با اخبار پیروزی و جاریه‌ها و خمس غنائم به مدینه آمد، ابوبکر به او دستور داد که به جای ولید بن عقبه که با خالد سعید به همان وضع او مراجعت کرده بود به شام برود. شرحبیل سپاهی از لشکریان ابن سعید و ابن عقبه تشکیل داد و به سوی عکرمه رفت. ابوبکر یزید بن ابوسفیان را خواست و او را امیر سپاه بزرگی ساخت که قسمت اعظم آن از اهل مکه بودند، سپس برادرش معاویه را به دنبال او روانه شام کرد و او را بر بقیه سپاهی که خالد بن سعید برای جنگ به خود ملحق ساخته بود فرمانده کرد. و خلیفه سپاه عظیمی فرستاد و ابوعبیده بن جراح را در رأس آن قرار داد و او را امیر حمص کرده تمام این لشکرها در جرف بود، هرگاه زمان حرکت یکی از آنها فرا می‌رسید خلیفه بیرون می‌رفت، و همانگونه که سپاه اسامه را در روز بیعت خود بدرقه کرد با آن سپاه مراسم تودیع به عمل می‌آورد. همه این لشکرها برای جهاد رهسپار شام شدند.

### **سفارشات ابوبکر ﷺ هنگام تودیع با سپاهانی که برای جنگ شام آماده کرده بود:**

تو به یاد داری که ابوبکر به هنگام تودیع با سپاه اسامه سفارش‌هایی به او کرد که جا دارد در تاریخ نظامی با حروف طلایی و کلماتی از نور درج شود. به این سپاهیان نیز چنین سفارش‌هایی کرد، در حال تودیع به آنان گفت: «هر امری علایقی دارد، هرکس به آن امر رسید آن علایق برای او کافی است. و کسی که برای خدا کار کند خدا برای او کافی است، کوشش و میانه‌روی بر شما فرض است، زیرا اعتدال و میانه‌روی نافذتر است. هان بدانید هر که ایمان ندارد دین ندارد و هر که اخلاص ندارد اجر ندارد و هر که نیت ندارد عمل ندارد. بدانید که در قرآن برای جهاد در راه خدا ثواب مقرر شده و لازم است هر مسلمانی دوست بدارد تا این ثواب به او اختصاص یابد. این تجارتی است که خداوند ما را بدان هدایت کرده است و بدان وسیله آنان را از ذلت و خواری نجات داده است و او را در دنیا و آخرت به

بزرگواری نایل گردانیده است». و از سخنانی که به یزید بن ابوسفیان گفت: «چون بر سپاهیان خود وارد شدی با آنان خوشرفتاری کن، با آنان به خیر آغاز کن و وعده خیر به آنان بده. وقتی آنان را نصیحت کردی به اختصار حرف بزن، زیرا سخن طولانی بعضی از آن بعضی دیگر را از یاد می‌برد... هرگاه قاصدان دشمنان بر تو وارد شوند آنان را اکرام کن و توقف‌شان را کوتاه ساز تا از میان سپاهیان تو زود خارج شوند و اطلاعاتی به دست نیاورند... و نگذار از طرف تو با آنان گفتگو کنند و خود طرف مذاکره با آنان باش... شب در میان یارانت بیدار بمان تا از اخبار دشمن خبردار شوی و رازها بر تو آشکار گردد... با صداقت و درستی ملاقات کن، ترس به خرج نده چون ترس تو باعث ترس عموم می‌شود».

### مهاجر و انصار برای فتح شام می‌روند:

ابوبکر رضی الله عنه هنگامی که این سپاهیان را روانه می‌ساخت اطمینان داشت و احساس می‌کرد که نصرت خدا به او نزدیک است. چگونه می‌بایستی مطمئن نباشد، در حالی که گلچینی از مهاجر و انصار در این سپاه بودند و بیش از هزار نفر از اصحاب رسول خدا در آن سپاه بودند که آواز رسول خدا را شنیده و با او جهاد کرده بودند، در آن سپاه مجاهدان جنگ بدر بودند که رسول خدا در باره آنان با خدا چنین مناجات می‌کرد: «خدایا اگر این دسته را امروز از بین ببری دیگر کسی تو را پرستش نخواهد کرد». و کسانی بودند که خداوند آنان را با فرشتگان خود یاری داد و آیه خدا در باره‌شان نازل گردید: ﴿كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: 249]. «چه بسا جماعت کوچک که به اذن خدا بر جماعت بزرگ پیروز گردید و خداوند با صابرين است».

کجاست سپاه خالد بن ولید که در عراق جنگید و فرس را پراکنده ساخت! این سپاه از باقی‌مانده کمی از سپاه یمامه تشکیل شده است، اکثر آنان کسانی هستند که خالد از اهل بحرین و عمان و نیز از کسانی که در این نواحی با اهل رده جنگیدند و بر اسلام خود باقی ماندند برای جنگ آورده است. آیا این‌ها قابل مقایسه هستند با کسانی که جنگ‌های بدر

واحد و حنین را دیده‌اند. و یا با کسانی که رسول خدا در حیات خویش با بوی خوش وجود مبارکش آنان را نیرو می‌بخشید!! آیا آنان با قهرمانان بزرگوار مکه و مدینه و طائف که جنگ را گوشمال داده و جنگ آنان را گوشمال داده بود قابل مقایسه‌اند! اگر خالد با عرب جنوب بر فرس غلبه کرده، پس شایسته است که عکرمه و ابوعبیده و ابن العاص و یزید با سپاهیان مکه و مدینه بر روم غلبه‌ای قاطع کنند! اگر ابوبکر تمام این سپاهیان را به شام فرستاده بی‌ضرورت نبوده و مبالغه‌ای به خرج نداده چه لشکرش در عراق پیروز شده. و اگر پیشرفت مسلمانان در اینجا مخصوصاً پس از شکست خالد بن سعید متوقف می‌شد پیرویشان به سوی تشتت و پراکندگی می‌رفت و روم در شبه جزیره نفوذ می‌کرد و اسلام در برابر دو شیر فارس و روم دچار موقعیتی می‌شد که خداوند به آن راضی نبود و به قول ابوبکر که به هنگام اختلاف اصحابش با او در شب جنگ رده بیان داشت: «نمی‌بایستی این بلیه بر اسلام و مسلمین نازل شود در حالی که در هیچیک از قرا به غیر از او احدی باقی نمی‌ماند».

### منازل سپاهیان مسلمین در شام:

امرای سپاه به راه‌شان ادامه دادند تا به شام رسیدند. اما عمرو بن عاص سپاهش را از عرب‌ه جایی که ابوبکر او را به نمایندگی آنجا فرستاده بود حرکت نداد. ولی ابوعبیده رضی الله عنه از بلقاء عبور کرد و به جانب جابیه رفت پس از این که از اعراب (مآب) کسانی را که در برابر او مقاومت می‌کردند مطیع ساخت و با آنان صلح کر، شرحبیل نیز در اردن فرود آمد، یزید بن ابوسفیان نیز در بلقاء فرود آمد، به روایتی او با نیرویی از روم و اعراب بدوی در داثن روبرو شد و آنان را مغلوب ساخت. روایات بازهم اختلاف دارند: آیا سپاه مسلمانان در جنوب فلسطین وارد جنگ شد، یا به پیشروی خود ادامه دادند تا به نزدیک سپاه عکرمه رسیدند و قوای روم با آنان روبرو نشد، بلکه کار آنان را به رجال بادیه وا گذاشت، وقایعی که در جنوب فلسطین بین عرب و روم روی داد بعداً در زمان عمر بن خطاب اتفاق افتاد. اضطراب این روایات موقعی که سپاه مسلمانان به سپاه عکرمه رسید پایان می‌گیرد، در این زمان ابوعبیده بر راه دمشق سپاه ترتیب می‌دهد و شرحبیل در قسمت بلندی که بر بالای زمین پستی

بالتر از طبریه و نهر اردن واقع شده سپاه ترتیب می‌دهد و یزید در بلقاء بصری را مورد تهدید قرار می‌دهد، عمرو نیز در عربیه اقامت داشت و حبرون را مورد تهدید قرار داده بود. سپاهیان در این مواضع و مواقع مستقر شدند و امرای سپاه تبادل نظر می‌کردند که چه باید بکنند. روم در آغاز کار مبالغاتی به آنان نداشت، تصور می‌کرد که این اعراب بیشتر از آنچه محمد در غزوه تبوک پیش آمده پیش نخواهند آمد و ناچار از همان راهی که آمده‌اند بازمی‌گردند.

پس از این که خالد بن سعید فرار کرد، اطمینان‌شان به این تصورات و توهّمات فزونی گرفت و خیال می‌کردند که اخبار متواتری که از تجهیز سپاه مسلمین برای کمک به عکرمه در حدود شام می‌رسد آنان را مضطرب نخواهد ساخت و سرنوشت او نیز جز سرنوشت خالد بن سعید نخواهد بود. وقتی رومی‌ها دیدند که مسلمانان به سوی مواضعی که پیشتر ذکر کردم پیش می‌آیند از خواب غفلت بیدار شدند و دیدند که کار خیلی مهمتر از آن است که آن را چنین آسان گرفته‌اند.

از این رو هرقل سپاهیان عظیمی بر سر آنان گسیل داشت، هر سپاه روم در مقابل سپاهی از مسلمانان قرار گرفت، تا سپاه مسلمانان از هم جدا شده به همدیگر نپردازند و غلبه بر آنان و راندن‌شان از بلاد آسان باشد. روایت در باره تعداد سپاهیان هر دو طرف چنین است که سپاهیان مسلمانان سی هزار یا قریب به آن بوده و تعداد افراد سپاه روم بالغ بر دویست و چهل هزار نفر بوده است. گفته‌اند که سپاه عکرمه شش هزار و سه سپاه دیگر به فرماندهی ابوعبیده و یزید و عمرو بن عاص هریک بین هفت و هشت هزار نفر بوده. بزرگترین سپاه روم از لحاظ تعداد به فرماندهی تذارق (تیودوریک) برادر هرقل بود و عده‌اش نود هزار نفر بود که در برابر عمرو بن عاص رضی الله عنه صف‌آرایی کرده بود. سپاه دیگری به فرماندهی فیقار بن نسطوس که عده‌شان شصت هزار نفر بود در برابر ابوعبیده صف‌آرایی نموده بود. اما شرحیل بن حسنه در برابر دراقص قرار گرفته بود که عده سپاهیان‌ش چهل هزار نفر بود. چرچه بن تدارجیش در مقابل یزید بن ابوسفیان قرار داشت.

**هرقل در حمص تحصن می کند و اخبار جنگاوران را دنبال می نماید:**

مسلمانان این سپاهیان را دیدند و به وحشت افتادند و در باره موقعیت خود در قبال سپاهیان روم تبادل نظر کردند. آنان توقع نداشتند که رومی ها با این نظم و ترتیب مقاومت بکنند. سپس دانستند که هرقل در حمص تحصن کرده و اخبار جنگجویان را با توجه زیاد دنبال می کند و او از وقتی که از آمدن سپاهیان عرب به اراضی امپراطوری روم خبردار شده تمام کوشش خود را برای حفظ قدرت و سلطه ای که پیروزی او را بر فارس تأمین کرد، به کار می برد، برادرش تذارق فرمانده سپاهی بود که بر فارس غلبه کرده و برگشته بود در حالی که پرچم های پیروزی پیشاپیش او بود، باید او فرماندهی حمله به اعراب را عهده دار گردد تا زمین قیامت<sup>(۱)</sup> را از وجود آنان پاک کند و درسی به آنان بدهد که تا ابد فراموش نکنند.

**نامه ابوبکر رضی الله عنه به امرای سپاه دایر به این که همه سپاهیان سپاه واحدی تشکیل دهند:**

مسلمین چون کثرت عدد سپاهیان روم را دیدند به وحشت افتادند و با نامه و قاصد از عمرو بن عاص رضی الله عنه استغاثه کرده و کسب نظر کردند. عمرو دید که آنها نمی توانند به صورت متفرق با روم مقابله کنند، در نامه ای که به آنان نوشت چنین می گوید: «رأی و نظر من اجتماع همه گروه ها و دسته هاست. واضح است که نظیر ما هرگاه اجتماع کنند به علت کمی عده مغلوب نمی شود، ولی هرگاه دسته دسته و متفرق باشیم هر دسته نمی تواند در برابر نیروی کثیری مقابله کند».

نامه ای هم از طرف ابوبکر به آنان رسید که مضمون آن همان رأی عمرو بود و در آن آمده بود: «به سپاه واحدی تبدیل شوید، با جماعت کثیر مشرکین با جماعت کثیر خود مقابله کنید شما اعوان خدا هستید، خداوند نصرت دهندگان خود را نصرت می دهد و کافران خود را خوار می سازد. آنان مثل شما به تعداد کم آورده نشده اند، بلکه ده ها هزار نفر و بیشتر از آن

۱- در خبر است که مردم روز قیامت به زمین شام حشر می شوند.

برای معاصی آورده شده‌اند. از گناهان پرهیزید، خداوند ناصر شماست». مسلمانان بر راه دمشق از یرموک گذشتند و تمام قوای مسلمانان در ساحل چپ نهر اجتماع کرد. چون رومی‌ها چنین دیدند آنان نیز نیروهای خود را در ساحل راست نهر جمع کردند و تذارق فرماندهی کل قوای روم را به عهده گرفت.

### به هم‌رسیدن مسلمانان و رومیان در یرموک:

نهر یرموک از جبال حوارن سرچشمه می‌گیرد و با جریان سریع از بین تپه‌های مختلف الارتفاع می‌گذرد و به دشت اردن و بحرالمت سرازیر می‌شود و در سی یا چهل میلی محل تلاقی نهر یرموک و نهر اردن و اقوصه در جلگه وسیعی که از سه طرف با کوه‌های بلندی احاطه شده واقع گردیده است. رومی‌ها چون دیدند این جلگه وسیع است آن را اردوگاه سپاهیان عظیم خود ساختند. چون رومی‌ها در جلگه مستقر شدند مسلمانان از نهر گذشتند و در جانب راست نهر زمین صاف دیگری را برای اردوگاه خود انتخاب کردند که بر راهی قرار داشت که به روی سپاهیان روم باز بود و برای روم که اردوگاهشان از سه طرف در محاصره کوه‌ها بود و در یک طرف نیز مسلمانان مستقر شده بودند راه عبوری جز از میان مسلمانان باقی نمانده بود. عمرو بن عاص رضی الله عنه این موقعیت را دید که روم در بین کوه‌ها محاصره شده‌اند، لذا گفت: «ای مردم مژده دهید! قسم به خدا روم محاصره شده، و کم اتفاق می‌افتد که محصورى عاقبت به خیر باشد».

موقعیت جدید چه چیز را آشکار ساخت؟! آیا مسلمانان به روم در جلگه قرارگاهشان حمله بردند و آنان را محاصره کرده و مغلوب ساختند؟ آیا روم از قرارگاه خود بیرون آمد و با مسلمانان مقابله کرد و کثرت تعدادشان برای آنان پیروزی مهیا کرد؟ نه این اتفاق افتاد و نه آن دیگری، مسلمانان در راه روم و راه خروجشان اقامت گزیدند. نه آنان می‌توانستند اقدامی بکنند و نه روم می‌توانست اقدامی به خرج دهد.



هرگاه رومی‌ها بیرون می‌آمدند و از راه خروجی شان جلو می‌آمدند مسلمانان آنان را به جلگه وسیع قرارگاه شان باز می‌گردانند. و هرگاه مسلمانان هجوم می‌بردند بلاد رنگ از ترس این که مبادا رومی‌ها آنان را محاصره کرده و مغلوب سازند باز می‌گشتند. این دو سپاه دو ماه تمام به این شکل رودرروی هم قرار داشتند. مسلمانان در خلال این دو ماه یقین حاصل کردند که ناچار باید به آنان کمک بشود، لذا نامه‌ای به ابوبکر نوشته و اوضاع و احوال را برای او توصیف نموده و از او استمداد کردند، تا ماه‌های دیگر بر این حال نمانند که در نتیجه سپاه غمگین و دلشکسته گشته ایمان‌شان به پیروزی سست شده و قدرت‌شان از بین برود.

### ابوبکر رضی الله عنه به خاطر موقعیت سپاهیان در یرموک دلتنگ می‌شود:

ابوبکر رضی الله عنه بیش از همه امرای شام دلتنگ بود، به خاطرش خطور نمی‌کرد که ابو عبیده و رفقاییش در برابر چنین موقعیتی قرار گیرند و خیال نمی‌کرد قهرمانان جنگ بدر که با عده کم بر اهل مکه پیروز شدند بتوانند این اندازه در برابر روم تحمل به خرج داده نه بکشند و نه کشته شوند. تفکر خلیفه در باره این کار به درازا کشید و با عمر و علی و دیگر صاحبان رأی که در مدینه بودند مشورت کرد و در حیثی که فکر می‌کرد حقیقت روشنی بر او آشکار شد، مسلمانان هیچگاه با کثرت عدد پیروزی به دست نیاورده‌اند، بلکه همواره با مهارت فرمانده و نیروی ایمان خود پیروز شده‌اند. ایمان سپاهیان اسلام در شام کم و کسری ندارد، زیرا در میان آنان پیشگامان نخستین اسلام از مهاجر و انصار وجود دارد که مکه را فتح کرده و نیز کسانی هست که بر سپاه اهل رده غالب شده‌اند. پس ناچار عیب کار در فرماندهی است. این موقعیت احتیاج به فرمانده بی‌باکی دارد که رفیق و خویشتن‌داری شناسد و از مرگ نهراسد. ابو عبیده با وجود قدرتش مرد رقیق القلبی است.

ابن عاص رضی الله عنه با وجود نبوغش در سیاست محتاط است و اهل اقدام نیست. عکرمه صاحب اقدام و فعال است ولی محتاج دقت در سنجش امور است. و دیگر امرا در جنگ‌های بزرگ شرکت نکرده‌اند، به علاوه این امرا برتری یکی از خودشان را بر دیگران قبول ندارند تا با

تفوق و قدرت خود بتواند وحدت فرماندهی را تضمین کند. این حقیقت به طور وضوح بر ابوبکر آشکار شد، به اصحاب خود گفت: «قسم به خدا و سوسه‌های شیطانی را وسیله خالد بن ولید از دل رومیان می‌زدایم».

### خالد بن ولید رضی الله عنه از عراق به شام فراخوانده می‌شود:

هیچکدام از حاضران به رأی خلیفه اعتراض نکرد، موقعیت شام چنان در مضیقه قرار گرفته بود که همگان از تحمل تبعات آن تردید نشان دادند و شاید بعضی از آنان خواسته باشند با قرارداد خالد در برابر این موقعیت دقیق و خطرناک از عظمت و کبریای او پس از پیروزی‌های پی در پیش در جنگ‌های رده و رسیدنش به ذروهف فتح و پیروزی در فتح عراق بکاهند. ابوبکر به خالد در حیره نامه‌ای نوشت که در آن می‌گوید: «برو تا به جماعات مسلمین در یرموک ملحق شوی، مسلمانان به تنگ آمده و عرصه را بر دشمن نیز تنگ کرده‌اند. مبدا کاری را که کردی تکرار کنی، شک نیست که هیچکس مانند تو نمی‌تواند دشمنانش را در سختی و مضیقه بیندازد و هیچکس نیز مانند تو نمی‌تواند دوستانش را از تنگی و سختی و مشکلات برهاند. نیت و اقدام تو مشکلات را بر تو آسان می‌سازد. کار مسلمانان را تمام کن که خداوند کار تو را تمام کند. عجب و تکبر را به خود راه مده ورنه ناکام می‌شوی و زیان خواهی دید. مبدا به عمل خود افتخار کنی، منت نهادن خاص خداوند بزرگ است و اوست صاحب پاداش».

### دلتنگی خالد رضی الله عنه از این فراخواندن:

این خطاب ابوبکر رضی الله عنه در روح خالد چه اثری گذاشت! او امیدوار بود که در عراق بماند تا مدائن پایتخت فرس را فتح کند و در آنجا بر تخت کسری و جانشینانش جلوس کند و هیچ شک و تردیدی در رسیدن به این مقصود به دل او راه نمی‌یافت. قدرت و توانایی فرس را امتحان کرده بود. فتح مدائن برای او افتخاری بود که بالاتر از آن افتخاری تصور نمی‌شد. یمامه و حیره و هرمز و فرماندهان فارس کلاً با مقایسه پایتختی که قیصر روم و تمام عالم

بدان نظر دوخته و با مقایسه کسری و عظمت ملک او چیستند! در این صورت شک نیست که خالد از نامه ابوبکر غمگین و دلتنگ شده است.

شاید در این کار نیرنگ عمر خطاب را مؤثر دانسته باشد. طبری نقل کرده که خالد پس از قرائت نامه گفته است: «این کار سخت گیرک پسر ام سخله (بره) یعنی عمر بن خطاب است از این که فتح عراق به دست من انجام گیرد حسادت به خرج داده است». شاید گمان می کرد که عمر می خواهد جای او را در عراق بگیرد. اگر این ظن به خاطر خالد خطور کرده باشد شاید خطا نکرده باشد. چه از ابوبکر به هنگام مرض موتش روایت شده که گفته بود: «دوست داشتم به هنگامی که خالد بن ولید را به شام می فرستادم عمر بن خطاب را روانه عراق می کردم و دست هردو را در راه خدا بازمی گذاشتم». ابوبکر انتظار داشت که این افکار به خاطر خالد خطور کند و در تصمیماتش اثر بگذارد، از این جهت در نامه اش خطاب به او گفت: «مبادا کاری را که کرده ای تکرار کنی». و منظور ابوبکر رفتن به حج خالد بود که بدون اجازه او صورت گرفت و بدین وسیله او را آگاه می ساخت که اولین واجبات او اجرای امر خلیفه است و این که مبادا اقدام به کاری بکند که برخلاف رضای او باشد. ظن قوی بر این است که انتظار خلیفه از دلگیر شدن خالد از ترک عراق سبب شد که نامه اش را به این صورت در آورد و در آن از توصیف و بزرگی خالد سخن به میان آورد و او را از ناکامی و زیانی که ممکن است کبر و عجب و افتخار به عمل خود در او به وجود آورد بر حذر داشت «منت نهادن برای خدای بزرگ است و همو صاحب پاداش است».

### چگونه ابوبکر رضی الله عنه این کار مهم را در نظر خالد دوست داشتنی کرد؟

ابوبکر رضی الله عنه خواست که هر گمانی را از خاطر برطرف سازد، لذا دستور داد که مثنی را به جانشینی خود در عراق بگمارد و نصف سپاه عراق را برای او بگذارد و خود نیز نصف دیگر را همراه خودش ببرد، در آخر نامه اش اضافه کرد: «هرگاه خداوند شام را بر تو فتح کرد

سپاهیانت را به عراق بازگردان و تو کماکان بر شغل سابق خواهی بود»<sup>(۱)</sup>. در این صورت ترسی نیست خواه عمر به عراق بیاید یا دیگری، او مثنی را جانشین خود می‌سازد و به محض این که خداوند شام را بر خالد فتح کرد او به عراق بازخواهد گشت. خالد شکی نداشت که خداوند به زودی شام را بر او فتح خواهد کرد. هرچند از اوضاع و احوال مسلمین اخبار یأس‌آوری به او رسیده بود، لکن او مطمئن بود که شمشیر خداست و مغلوب‌شدنی نیست. پس باید امر ابوبکر را اطاعت کند و به روم برود ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَلْبُورًا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾ [الأنفال: ۶۵]. «و هرگاه شما بیست نفر صابر باشد بر دویست نفر کفار پیروز می‌شوید» این سخن خداست در باره مؤمنین. هیچ ایمانی به محکمی ایمان خالد نیست و شمشیر هیچ مؤمنی مانند شمشیر خدا نیست. روزی که خالد روم را شکست دهد آن روز غلبه مطلق حق بر باطل خواهد بود. در آن روز نه ابن خطاب و نه دیگران نظیر سخنانی را که به دنبال قتل مالک بن نویره و پس از جنگ یمامه نسبت به او می‌گفتند بر زبان نخواهند آورد. در آن روز کسی چشم طمع به عراق نخواهد دوخت. بلکه خود به حیره بازخواهد گشت و خود را برای فتح مداین و ویران کردن کاخ کسری بر سر ساکنانش آماده خواهد ساخت، سپس نبردکنان در سرزمین فرس تا هرکجا که خدا بخواهد پیش خواهد رفت.

### سپاه خالد برای شام:

خالد رضی الله عنه آنچه را که در سرزمین روم با آنان مواجه می‌شد، سنجید و بررسی کرد، اصحاب رسول خدا را که در عراق با او بودند احضار کرد و آنان را برای خود انتخاب کرد و اختصاص داد و برای مثنی به اندازه تعداد آنان افرادی را انتخاب کرد که با رسول خدا مصاحبت نداشته بودند. سپس به بقیه نظر انداخت، هر که را که به نزد رسول خدا رفته بود خواه به نمایندگی یا غیر آن برگزید و برای مثنی بن اندازه تعداد آنان از اهل قناعت انتخاب

۱- در روایتی آمده است: «هرگاه خداوند شام را بر مسلمانان فتح کرد بر سر مأموریت خود در عراق بازگردد».

نمود، بقیه سپاه را نیز دو قسمت کرد. چون مثنی از این تقسیمات او آگاه شد خشمگین شد و گفت: «قسم به خدا من نمی‌مانم مادام امر ابوبکر به طور کامل اجرا نشود و نصف صحابه یا قسمتی از نصف آنان در نزد من نمانند. تو چگونه مرا از آنان دور می‌سازی! قسم به خدا امید به پیروزی ندارم، مگر به واسطه آنان!» چون خالد این تأثر او را ملاحظه کرد حق به او داد، از او عذرخواهی کرد و خشنودش ساخت و به جای صحابه رسول دلاوران مجرب در اختیارش گذاشت. با وجود این خالد از این می‌ترسید که پس از رفتن او عراق دچار خطری شود، اشخاص ضعیف و زنان را به مدینه فرستاد، تا اگر فرس قصد جنگ با او را بکنند مثنی بدانان مشغول و از کار اصلی خود بازنماند. چون از رفتن آنان مطمئن شد با سپاهیان خود آماده سفر شام شد. و مثنی نیز با دسته‌ای از سپاهیان تا سرحد صحرا آنان را مشایعت کرد.

### خالد از کدام راه می‌رود:

خالد رضی الله عنه از کدام راه می‌رود تا رومی‌ها و سوسه‌های شیطانی را فراموش کنند؟ بین او و شام صحرای بی‌آب و علفی بود که هیچ قافله‌ای از آن راه نمی‌رفت و در بیابان‌های آن راهنمای ماهر نیز گم می‌شد! آیا از شمال بین عین‌تمر و شهرهای محاذی آن از بلاد شام از این بادیه بگذرد؟ این کوتاهترین راه میان بادیه است. لیکن قبایل عربی که از آنجا به سرحدات شام آمده‌اند کلاً هواخواه رومند و قیصر نیز در آنجا سپاهی دارد که حتماً با او روبرو شده و راه را بر او می‌گیرند. آیا به سوی بلاد عرب سرازیر شده سپس به راهی برود که ابو عبیده و عکرمه و سایر امراء پیش از او رفته بودند؟ اگر چنین نکند به سپاه مسلمانان نخواهد رسید، مگر پس از مدتی طولانی، در این صورت چکار کند تا از مقاومت و مقابله دشمن در امان باشد و طول زمان را نیز مغلوب سازد؟! فکر فرمانده نابغه صرف این بررسی شد. فکر نوابغ متوجه منطق نمی‌شود و این الهام است که افکار آنان را هدایت می‌کند، ما را چاره‌ای نیست جز این که پشت سر قائد ملهم خود برویم و به منطقش رجوع نکنیم و از او نپرسیم که چه می‌کند. و ما حق نداریم به او رجوع کنیم و یا از او سؤال نماییم! آیا ما را از او نپرسیم که چه می‌کند. آیا ما را از یک پیروزی به پیروزی دیگر سوق نداد! او بیشتر مغزهای

ما را جادو کرد و دل‌ها ما را تسخیر نمود، زمانی که با او در موقعیت‌هایی قرار گرفتیم که مرگ را به رأی العین به ما نشان داد، سپس ما و او از میان خروش دلاوران درآمدیم، در حالی که تاج پیروزی بر سر داشتیم. از او با اطمینان پیروی کنیم، او شمشیر خداست و بدون شک خدا او را نصرت می‌دهد.

### داستان مشهور عبور خالد از صحرا به سوی شام:

حقیقت این است که حرکت خالد از عراق به سوی شام به داستان‌های تخیلی شبیه شده است تا به حقیقت یک واقعه. این قصه ساده‌ترین و مشهورترین روایاتی است که به اعتدال بیشتر نزدیک است. از این جهت مؤرخان از کنار آن می‌گذرند و بعضی به اشاره‌ای بدان اکتفا می‌کنند و ابن خلدون آن را با عبارت (و گفته می‌شود) تقدیم خوانندگان می‌کند. و هیچکس مانند ابن قتیبه به تفصیل آن را در کتاب خود نیاورده است و منتقدین ابن قتیبه متذکر می‌شوند که او مؤرخ ادیبی است و علاقه زیادی به داستان دارد. با این که وقایع اساسی این روایت در تاریخ طبری و ابن اثیر و اکثر کتاب‌های دیگر ذکر شده است. و گاهی در آن چیزی دیده می‌شود که مغز را به حیرت می‌اندازد و ذهن را گمراه می‌کند. ولی کارهای خالد، این نابغه جنگ و بزرگترین فرماندهی که جهان در آن عصر او را شناخته، با مقیاس‌های وارده در باره دیگر فرماندهان قابل تطبیق نیست. اگر آنچه را که در باره اختلاف و اضطراب روایات مربوط به وقایع زمان ابوبکر ذکر کرده‌ایم به این مورد اضافه کنیم، این دو مورد به عنوان عذر مؤرخینی که این روایت مشهور را ذکر کرده‌اند و یا کسانی که از آن گذشته و یا در آن شک کرده‌اند تلقی می‌شود. این روایت مشعر است بر این که خالد مصلحت ندید که صحرا را از عین‌تمر به صوب شمال شام طی می‌کند، با این که این راه کوتاه‌تر بود، چه از قبایل دوستدار و هم‌پیمان روم و سپاه کثیر قیصر که در این جانب داشت بیم داشت. لذا با سپاهش از همان راهی به طرف دومة الجندل سرازیر شد که به هنگام کمک به عیاض بن غنم از حیره بر آن راه رفته بود. از دومه خالد راه وادی سرحان را در پیش گرفت، تا به قرار رسید و بر اهل آنجا که از بنی کلب بودند حمله برد. اگر او به راه خود در

طریق وادی ادامه می‌داد در ظرف چند روز به بصری می‌رسید و به سپاهیان ابوعبیده و دیگر سپاهیان مسلمین در یرموک می‌پیوست. ولی او پیش‌بینی کرد که شاید قبل از وصول به بصری با سپاه روم برخورد کند و این برخورد او را از رسیدن به مقصد بازدارد و یا توقف او را در برابر آنان طولانی سازد. لذا به اصحاب خود گفت: «راهی که من بتوانم از آن راه از پشت جماعات روم خارج شوم و به یرموک برسم کدام است، زیرا اگر من با سپاه روم برخورد کنم این برخورد کمک به مسلمین را به تأخیر می‌اندازد». جواب دادند: «جز یک راه نمی‌شناسیم که آنهم ظرفیت عبور سپاه را ندارد و تنها فرد سواری می‌تواند از آن بگذرد. مبدا مسلمانان را با عبور دادن از این راه به زحمت بیندازی».

ولی خالد رضی الله عنه تصمیم گرفته بود که از این راه برود، در میان اصحاب خود ایستاد و خطاب به آنان گفت: «در راه و طریق خود دچار اختلاف نشوید و یقین خود را سست نسازید. بدانید که کمک و اعانه الهی به اندازه نیت به ما می‌رسد و پاداش ما به نسبت کار ماست و مسلمان نباید با وجود معاونت الهی به چیزی بیندیشد که در آن واقع می‌شود». اصحاب خالد چون این سخنان او را شنیدند به هیجان آمدند و جواب دادند: «تو مردی هستی که خداوند خیر را در وجود تو جمع کرده، هر کاری که می‌خواهی بکن مختاری».

### داستان رافع بن عمیره الطائی:

خالد راهنمایی خواست که در این راه او را راهنمایی کند، رافع بن عمیره طایی را آوردند، به او گفت: «مردم را با خود ببر» رافع گفت: «تو نمی‌توانی این راه را با اسب و این همه غنائم طی کنی. قسم به خدا! سوار تنها نیز در این راه بر خود بیمناک است. طی این راه پنج شبانه روز زمان می‌خواهد و آب در آن پیدا نمی‌شود». خالد نگاهی تند به او کرد و گفت: «قسم به خدا ناچار باید از این راه برویم، پس به کار خود اقدام کن».

رافع سخنان خالد را که به اصحابش گفت شنیده بود و نیز اعتماد آنان را نسبت به او درک کرده بود، و یقین کرد که چاره‌ای جز اجرای امرش ندارد، پس گفت: «در این صورت آب زیاد بردارید. هرکس که می‌تواند شترش را به قدری سیراب کند که

گوش‌هایش راست بایستد، این کار را بکند، زیرا مهالکی در پیش داریم مگر خدا آن را برطرف سازد».

از خالد خواست که هراندازه می‌توانند شتر چاق برای او بیاورند. چون اشتران فربه را آوردند، آنان را کاملاً تشنه ساخت، وقتی که تشنگی شترها به نهایت رسید، آن‌ها را بر لب آب آورد و سیراب کرد، بار دیگر نیز آنان را سیراب کرد، چون کاملاً سیراب شدند، گوش‌هایشان راست ایستاد و لب‌هایشان را بستند تا نشخوار نکنند. خالد سپاه را راه انداخت در حالی که رافع در پیشاپیش آن حرکت می‌کرد. پنج شبانه روز در وحشت و تنهایی صحرا راه پیمودند و تمام اعتمادشان پس از خدا به راهنماییشان رافع بود، هرروز فرود می‌آمدند، مردان غذا می‌خوردند و از آبی که همراه آورده بودند می‌نوشیدند. سپس شکم چند تا از آن اشتران را که دو بار سیراب کرده بودند پاره می‌کردند و آب را خالی می‌کردند و اسبان خود را با آن آب می‌دادند. چون روز پنجم فرا رسید خالد دلیل را صدا زد: «وای بر تو رافع! چیست نزد تو؟».

رافع گفت: «خیر است... به حال نیک و کثرت نعمت رسیدید انشاء الله، و شما بر سر آب رسیده اید». رافع درد چشم داشت، سرش را به طرف راست و چپ چرخاند و سپس گفت: «ای مردم دو نشانه را که مانند دو پستان‌اند در نظر داشته باشید». وقتی به نزد آن دو نشانه رسیدند توقف کرد و گفت: نگاه کنید، آیا درخت کوچکی از عوسج می‌بینید که مانند زین بنظر می‌رسد؟ گفتند: نمی‌بینیم.

گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون. در این صورت هلاک شدید الهی بی‌پدر شوید من نیز هلاک شدم! به راست و چپ بروید و درخت را بیابید». جستجو کردند و درخت را یافتند که بریده شده بود و کمی از آن بر جای مانده بود. چون مسلمانان آن را دیدند تکبیر برآوردند و رافع نیز تکبیر گفت.



بعد گفت: «بیخ آن را حفر کنید». بیخ و بن آن را کردند آب از چشمه جوشید. همگان از آن آب نوشیدند تا سیراب شدند. چون از سلامت خود مطمئن شدند، رافع گفت: «قسم به خدا هیچگاه بر این آب وارد نشده‌ام مگر یک دفعه که با پدرم بودم و من بچه بودم».

### خالد رضی الله عنه به شام می‌رسد و سپاهش را در کنار سپاهیان دوستانش مرتب می‌کند:

چون خالد و سپاهش به این مکان رسیدند جانی تازه یافتند و حالشان بهبود یافت و تمام کلیدهای فتح شام را در آنجا یافتند. خالد کمی پیش از صبح به سوی داخل شد و بر مردمان آنجا که از قبیله بهراء بودند حمله برد. مردم چون مسلمانان را دیدند وحشت کردند و نتوانستند مقاومت کنند و خواه ناخواه تسلیم شدند. اهل تدمر نیز پس از مقاومت کمی تسلیم شد. خالد صلاح ندانست که به دمشق حمله کند در حالی که او به قصد کمک به سپاه مسلمانان که مقیم یرموک بودند آمده بود.

از کوتاه‌ترین فاصله راه حوارین را در پیش گرفت، تا به قصم رسید و با مردمان آنجا که از قضاعه بودند صلح کرد، از آنجا به طرف اذرعات سرازیر شد و در دشت راهط بر غسان حمله برد، سپس رفت تا به قنات بصری فرود آمد که ابوعبیده و شرحبیل و یزید بن ابوسفیان در آنجا بودند. خالد بر آنان پیشی گرفت در بصری نفوذ کردند و خداوند آنجا را بر آنان فتح کرد. سپس همه باهم به سوی فلسطین برای کمک به عمرو بن عاص رضی الله عنه که در عربات در زمین گودی تعبیه کرده بود حرکت کردند. خالد سپاهیان را در نزدیکی دوستانش مرتب کرد و با آمدن او جمعیت مسلمانان در یرموک تکمیل شد. این همان روایت مشهور در باره حرکت خالد از عراق به شام بود. و تو می‌بینی که به داستان‌های تخیلی نزدیک‌تر است هرچند روایات مؤرخین در باره آن زیاد است. و گذشتن از بیابان با راهنمایی رافع از عجیب‌ترین وقایع این سفر است، سرازیر شدن او از عین‌تمر برای کمک به عیاض بن غنم در برابر دومه قسمتی از این عجایب است. حج مخفیانه خالد بدون آگاهی مردم نیز تعجب‌انگیز است. و جنگ‌های خالد در یمامه و فتح عراق به دست او اعجاب عجایب است. او

نزدیکترین راه را برای پیروزی انتخاب می کرد. این بیابانی که پیمود او را از مخاطراتی که می خواست خود را از آن ها در امان بدارد دور ساخت و او را زودتر به دیدار سپاه مسلمانان نایل ساخت، پس جای تعجب نیست اگر روایت را تصدیق کنی و تعجب آور نیست اگر خالد این راه را برگزیده باشد، هرچند این انتخاب مغزهای ما را حیران و اذهان ما را پریشان ساخته است.

### شمار سپاهیان که از عراق با خالد آمدند:

بعضی از مؤلفین که این روایت را قبول دارند سعی دارند جهاتی را که از اقتضای عقل به دور است از آن نفی کنند. در تعداد سپاهیان که خالد با خود از عراق آورده نیز اختلاف هست، بعضی گفته اند: نه هزار و بعضی دیگر شش هزار. عده دیگر آن را هشتصد یا ششصد یا پانصد نفر قلمداد کرده اند. صاحبان روایت اول متذکر می شوند که خالد با نصف سپاه عراق در اجرای امر ابوبکر به شام رفت و این سپاه قریب هیجده هزار نفر بوده است. اما کسانی که معتقدند این سپاه از هزار نفر کمتر بوده برای تأیید رأی خود متذکر می شوند که مقصود از آمدن خالد به شام به خاطر نبوغ فرماندهی و رهبری او بوده و سپاهیان که رودرروی روم ایستاده بودند کم نبوده اند و از مدینه نیز لاینقطع کمک به آنان می رسید. مقصود از آمدن خالد با سپاه کم این بود که کثرت تعداد از سرعت و فوریت کمک به مسلمانان که خلیفه آنان را نیازمند کمک او دانسته بود نکاهد. بعضی ها حدوسط این دو روایت را ذکر کرده و گفته اند که: خالد با نصف سپاه خود از عراق حرکت کرد. ولی پس از این که به قراقر رسید و تصمیم به عبور از بیابان گرفت فقط با چند صد نفر حرکت کرد و بقیه سپاه راه خود را در وادی سرحان ادامه داد تا در بصری به سپاه مسلمانان ملحق شد. این رأی محال نیست هرچند بدان اعتراض شده که ترس خالد از این که مبادا با سپاه روم روبرو شود و دیگری با آنان او را از کمک سریع به مسلمین بازدارد او را مورد انتقام و سرزنش قرار می دهد که با وجود این پرهیز از درگیری چگونه قسمت عمده سپاه خود را به کاری گماشته که خود و همراهانش با آن موافق نبودند.

**خالد و باهان همزمان به یرموک می‌رسند:**

هر نظریه و رائی که در باره رفتن خالد رضی الله عنه و سپاه همراهش از عراق درست باشد او به مسلمانان در یرموک ملحق شده و با آنان به جنگ روم قیام کرد. آمدن او مصادف شد با این که هرقل سپاه خود را با باهان فرماندهی که خالد بن سعید را شکست داده بود تقویت کند. رومیان به وجود باهان افتخار و مباهات و ابراز انبساط می‌کردند، همانگونه که مسلمانان به وجود خالد ابراز مسرت و احساس مباهات می‌نمودند. دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند. هر کدام مترصد فرصت جنگ بود تا با دست آمدن موقع مناسبی پیروزی بر دشمن را تکمیل کند.

حقیقتاً موقعیت به منتهای دقت و اهمیت رسیده بود. اهمیت موقعیت در اختلاف تعداد سپاهیان دو طرف نبود، چه مسلمانان از چهل هزار بیشتر نبودند، در حالی که رومی‌ها دویست و چهل هزار نفر بودند، بلکه اهمیت موقعیت در برتری تجهیزات و ساز و برگ رومیان بر مسلمانان بود.

این تفوق از نوع تفوق‌هایی که امروزه بین سپاهیان مشاهده می‌کنیم نبود، رومی‌ها در فنون جنگی از اعراب واردتر نبود، لکن این تفوق تجهیزات به اضافه تفوق تعداد سپاهیان قدرت روم را بیشتر کرده بود هرچند اثر این قدرت در طول دو ماهی که از اجتماع مسلمانان و رومیان در یرموک می‌گذشت ظاهر نشد. و علت آن این بود که مسلمانان در مقابل از لحاظ معنوی بر روم تفوق داشتند. سپاه روم مخلوطی بود از اعراب بدوی شام و سپاهیان هرقل که سابقاً با سپاه فرس جنگیده بودند و بین این دو دسته رابطه‌ای نبود که آنان را به هم پیوند و هدف والا و اعلائی هم نداشتند تا در راه وصول به آن فداکاری کنند. ولی مسلمانان عموماً عرب بودند و معتقد بودند که با جنگ با روم در راه خدا جهاد می‌کنند و هر کس شهید شود به بهشت می‌رود که در آن علاوه بر نعمت دایم از مغفرت و خشنودی الهی برخوردار می‌گردد و هر کس هم شهید نشود جهاد او در نزد خدا ثبت می‌گردد و از غنایم جنگی چنان بهره‌ای می‌برد که توجه و عشق و علاقه او را نسبت به جنگ با کفار فزونی

می‌بخشد. به نظر تو کدامیک از این دو نیرو غالب خواهد شد: نیروی عدد یا نیروی ایمان؟! نیروی ماده یا نیروی روح؟! روزها پیایی سپری می‌شد و یک هفته و دو هفته و سه هفته گذشت، هردو سپاه در مواضع خود بودند و برای هیچکدام فرصت جنگ پیش نمی‌آمد. چگونه خالد بن ولید در برابر این موقعیت تاب آورد در حالی که پیش از این هیچگاه در برابر نظیر این موقعیت‌ها صبر نکرده بود؟ آیا فرونی سپاهیان او را نیز مانند سایر دوستانش ترسانده بود؟ یا این که موقعیت را مطالعه می‌کرد و در باره عوامل پیروزی می‌اندیشید؟! چه عوامل دیگری در روح او اثر کرده و او را در طول این مدت از اقدام به هجوم بازداشته است؟ آنچه که روایات در آن متفق القولند این است که، سپاه مسلمانان از وحدت فرماندهی برخوردار نبود، خالد از عراق برای کمک به دوستانش آمده بود نه به عنوان فرمانده و امیر آنان. حتی اذان نماز در هر اردوگاه به طور جداگانه خوانده می‌شد و هر امیری از امرای سپاه نقشه جنگی خود را مستقلاً طرح می‌کرد و خود موفقیت آن را تضمین می‌کرد و مسئولیت شکست آن را به عهده می‌گرفت. از این رو خالد نمی‌توانست به تنهایی حمله برد و به هر تقدیر غیر از نه هزار نفری که با خود از عراق آورده بود سپاه دیگری زیر فرماندهیش نبود و همین تفرقه فرماندهی و تعدد رهبری سپاهیان بود که سبب چندین حمله روم بر آنان شد که مسلمانان آن‌ها را دفع کردند، ولی به علت تعدد فرماندهی نتوانستند در مقابل آن تهاجمات اقدام به مثل کنند.

### جمود موقعیت و راه خروج از آن:

خالد در این موقعیت چه می‌توانست بکند؟ ابوبکر موقعی که او را به شام احضار کرده فرماندهی سپاه را به او واگذار نکرده است. و اگر از خلیفه می‌خواست که او را فرمانده کل سپاه کند، در مدینه مخالفانش که در رأس آنان عمر بن خطاب قرار داشت قیامت برپا می‌کردند.

لکن ماندن در چنین موقعیتی در ساحل یرموک برای او عیب بزرگی است و باعث تضعیف روحیه مسلمانان می‌شود. رومی‌ها روز بانشاط‌تر می‌شوند و صفوف جنگی خود را

منظم‌تر می‌سازند و اخبار آنان از این حکایت دارد که خود را برای اقدام قاطعی آماده می‌کنند. امرای مسلمانان که از دوستان خالد بودند بر این اخبار مطلع شدند. آیا نمی‌تواند با رأی خود آنان را راضی به وحدت فرماندهی سازد؟! ولی خالد به هیچکدام از آنان به اندازه خودش اعتماد ندارد. و اگر او از ابو عبیده یا عمرو بخواهد فرماندهی را به عهده بگیرند دیگران خشمگین می‌شوند. پس چه باید بکند؟! اخباری پی‌درپی می‌رسید و از آماده‌شدن روم و شجاعت آنان برای جنگ با مسلمانان خبر می‌داد و نیز مشعر بود بر این که باهان عده زیادی کشیش با خود آورده که مدت یک ماه در اردوگاه مانده و سپاهیان روم را به جنگ با مسلمانان تحریض و تشجیع می‌کردند و به آنان می‌گفتند، چنانچه بر این اعراب متجاوز غالب نشوند نصرانیت از بین خواهد رفت. حتی به امرای سپاه مسلمانان پی‌درپی خبر می‌رسید که رومی‌ها فردا به آنان حمله خواهند کرد و باهان طوری آنان را صف‌آرایی کرده است که هیچکس تا آن وقت نظیر چنان تعبیه‌ای را نشنیده بود. در این موقعیت مسلمانان به وحشت افتادند و اجتماع نمودند و باهم مشورت کردند که چه بکنند.

### سخنان خالد ﷺ در میان دوستانش در باره این موقعیت:

سخن را از هریک از امرا آغاز کردند که چگونه با دشمن روبرو می‌شود. اما آرایش سپاه مورد بحث نبود، زیرا هر امیر در آرایش جنگی صفوف سپاهیان خود صاحب اختیار بود. چون نوبت سخن به ابن ولید رسید، خدا را سپاس و ثنا گفت و اظهار داشت: «این روز از روزهای خداست که به خود بالیدن و عدول از حق در آن جایز نیست. در راه خدا جهاد کنید و در کار خود خدا را در نظر بگیرید، آینده ما به امروز وابسته است. با قومی نجنگید که از نظم و آرایش جنگی کامل برخوردارند و شما در حال پراکندگی و نابسامانی هستید. این کار ابداً شایسته و بایسته نیست. اگر کسی که پشت سر شماست بر این پراکندگی واقف شود می‌داند که علم شما میان شما حایل شده و هر عده زیر یک علم جمع شده‌اید. پس بیاید کاری بکنید که به انجام آن مأمور نشده‌اید. کاری که موافق رأی و نظر آمر شماست و آن را دوست می‌دارد». پس از استماع این سخنان از خالد، امرا مدتی سکوت کردند. او

راست می گوید. دلیل راستی گفته او این است که پیش از آمدن او دو ماه و بعد از آمدن او هم یک ماه در برابر روم ایستاده ایم و نتوانسته ایم کاری انجام دهیم. در حالی که روم روز به روز آماده تر و مجهز تر شده است. مسلمین فکر می کردند اگر رومی ها بر آنان ظفر یابند و آنان را عقب برانند، امارت هایی که ابوبکر به این امرا وعده داده است به چه کسانی تعلق خواهد گرفت؟ حمص از آن که خواهد شد اگر ابن عاص آن را تخلیه می کرد؟ و اگر روم بر مسلمانان غلبه کنند چگونه به مدینه بازگردند، در حالی که از مدینه در آمدند تا به عکرمه کمک کنند، پس از این که خالد بن سعید دچار شکست مفتضحانه شد؟! تمام این مراتب از خاطر امرا گذشت به هنگامی که به سخنان خالد گوش می دادند، پس از تأملی به او گفتند: «رأی تو چیست؟ آن را عرضه کن».

گفت: «ابوبکر که ما را به این صورت فرستاده تصور می کرد که ما باهم سخت گیری نخواهیم کرد، اگر حالتی را که شما داشتید و دارید می دانست قطعاً همراه شما می آمد. این حالتی که شما دارید بر مسلمانان سخت تر است از آنچه بر آنان وارد شده است و برای مشرکین نیز از کمک هایی که به آنان می رسد سودمندتر است. دریافتیم که دنیا بین شما تفرقه افکنده است، از خدا بترسید! هریک از شما به شهری مختص شده که اگر از امرای دیگر اطاعت کند چیزی از او کم نمی شود و اگر هم از او اطاعت کنند چیزی بر او اضافه نمی شود. اگر شما یکی را امیر کنید در نزد خدا و رسول خدا چیزی از شما کم نمی شود. بشتابید که این ها آماده شده اند، آینده ما بستگی به این روز دارد، اگر امروز آنان را به خندق هایشان برگردانیم همیشه آن ها را عقب خواهیم راند و اگر ما را شکست بدهند بعدها نیز پیروز نخواهیم شد. بشتابید امارت را به همدیگر عاریه دهیم. یکی از ما امروز، دیگری فردا و آخری پس فردا، به طوری که همه شما امیر شوید، بگذارید من امروز امیر باشم».

### خالد رضی الله عنه در روز اول جنگ فرماندهی کل سپاه را به عهده می گیرد:

حاضران چون سخنان خالد را شنیدند در اجابت قول او تردید به خود راه ندادند. چرا در روز اول جنگ او را امیر ن سازند و این جنگ بدون شک طول خواهد کشید، این یکی از

جنگ‌هایی است که سه ماه به درازا کشیده و ممکن است آنقدر ادامه پیدا کند که هریک از امرا چند بار فرماندهی کل سپاه را به عهده بگیرند! این که از خالد خواستند ضربت اول را بر سپاه روم وارد کند چون خود را آماده انجام این کار نشان داده بود، اخبار مربوط به آماده شدن سپاه روم را بر آنان هموار ساخت. و هیچکدام از آنان نمی توانست قدرت خالد را انکار کند چه او دلاور یمامه و فاتح عراق بود. خالد در این مدت یک ماهی که در شام اقامت داشت به اسرار فرماندهی روم پی برده و طوری که لازمه نبوغ نظامی او بود نقشه مقابله با رومی‌ها و پیروزشدن بر آنان را طرح کرده بود. لذا کل سپاه را به صورت چندین دسته آماده ساخت، هر فرقه هزار مرد جنگی داشت، بر دسته‌های قلب ابوعبیده را گذاشت و بر دسته‌های راست عمرو بن عاص و شرحبیل و بر دسته‌های چپ یزید بن ابوسفیان و بر هر دسته‌ای یکی از فرماندهان شجاع نظیر قعقاع و عکرمه و صفوان بن امیه و امثال آنان را گذاشت. این صف‌آرایی تازه بود و عرب پیش از این چنین صف‌آرایی‌هایی ندیده بود. خالد این صف‌آرایی را تجویز کرده و به اصحاب خود گفت: «دشمن شما هرچند کثیر و سرکش است، ولی به رأی العین بیش‌تر از این دسته‌های شما دیده نمی‌شود».

خالد از ابوسفیان قول گرفته بود که برای مسلمانان سخن بگوید و او به میان دسته‌های مختلف می‌رفت و می‌گفت: «بترسید از خدا! شما حامیان عرب و انصار اسلام هستید، آنان حامیان روم و انصار شرکند، خدایا! امروز روزی از روزهای تو است! نصرت خود را بر بندگانت نازل کن!»

### سپاه با پیروزی فزونی و با ناکامی نقصان می‌گیرد:

خالد شنید که مردی می‌گوید: «چقدر عده مسلمانان کم و عده رومیان زیاد است!» چون خالد این سخن را شنید خشمگین شد و فریاد زد: «بلکه چقدر رومی‌ها کم و مسلمانان زیادند! سپاهیان با پیروزی فزونی و با ناکامی نقصان می‌گیرند و ارتباطی به تعداد افراد ندارد. قسم به خدا! دوست داشتم که اسب اشقر (سرخ و زرد) من نعل می‌داشت و تعداد افراد آنان نیز دوچندان می‌شد». اشقر اسب خالد بود که در تمام مسیر خود در بیابان بدون نعل بود.

سخنان خالد در میان سپاه منتشر شد و هر دسته‌ای آن را برای دسته دیگر نقل می‌کرد. روحیه عموم افراد از غیرت و صمیمیت ملتهب شد و عشق به شهادت در دل‌ها بیدار شد. سخنان خالد به هر زبانی تکرار شد: «سپاه با پیروزی کثرت و با ناکامی و شکست قلت می‌یابد». مسلمانان عموماً جنگ‌های او را به یاد آوردند و نیز پیش‌تر از آن جنگ‌های رسول خدا را. چگونه آن غزوات را به یاد نیاورند در حالی که در میان آنان هزار نفر از اصحاب رسول خدا بود، صد نفر از اصحاب رسول خدا که در جنگ بدر شرکت کرده بودند در میان آنان وجود داشت! و آیا خالد بن ولید همان مردی نبود که فارس را مغلوب نمود و سپاهیان را درهم شکست و نسبت سپاهیان فرس به سپاه او در عراق درست همانند نسبت سپاه روم بود به سپاه مسلمین در یرموک از لحاظ تعداد! در این صورت نصرت و پیروزی حتماً حاصل می‌شود. از تأثیر این سخنان در قلوب مسلمانان نیرویی به وجود آمد که از زمانی که در شام فرود آمده بودند چنین نیروی روحی و معنوی به دل‌شان راه نیافته بود. یقین حاصل کرده بودند که خالد اراده کرده که این روز روز فیصله محاربه باشد. و نیز می‌دانستند که اگر خالد عزم جزم کند هیچ نیرویی قادر نیست او را از تصمیمش بازگرداند. سپس دیدند که روم در برابرشان برای یک نبرد قاطع آماده شده که نمی‌توان از آن پرهیز کرد. در این صورت قسم به خدا خالد راست می‌گفت: این روزی است از روزهای خدا، طلب شهادت در آن دوست‌داشتنی است، در این روز درهای بهشت باز می‌شوند و به کسانی که اشتیاق مردان دارند زندگی جاوید عطا می‌شود. لذا فرماندهان به جلو صف‌های خود رفته‌اند، این رجزخواهی می‌کند و سپاهیان را تهییج می‌نماید، آن دیگر بدیهه‌سرایی می‌کند و سومی مثل می‌آورد و عموماً منتظر صدور فرمان هجومند تا با صبر نافع و عزم ثابت خود به افتخار پیروزی و یا شهادت نایل آیند. اخبار آمادگی سپاه مسلمانان به روم رسید همانگونه که اخبار تجهیز سپاه روم به مسلمانان واصل شد، زیرا بعضی از اعراب بدوی این سرزمین‌ها به عنوان جاسوس بین هردو سپاه خبرچینی می‌کردند.

### جنگ یرموک:



خالد رضی الله عنه از این اعراب بدوی اسرار فرماندهی روم را به دست آورد، کما این که از هراس و وحشت بعضی از امرای روم به هنگامی که دانستند خالد از عراق حرکت کرده آگاه شد. چرچه بیش از همه امرای روم از آمدن خالد وحشت کرده بود. شاید چرچه عرب یا رومی بوده و به سبب اقامت طولانی در شام، زبان عربی را فرا گرفته و از احوال مسلمانان اطلاع حاصل کرده بوده است. وقتی که جاسوسان او اخبار پیروزی‌های خالد را برای او نقل کردند قلباً نسبت به او تمایل پیدا کرد، خالد این تمایل او را نسبت به خود دانسته بود. چون فرمان باهان به سپاهیان روم صادر شد که به سوی مسلمانان پیش بروند، چرچه با سپاهش در طلیعه سپاهیان روم بود، خالد او را استقبال کرد و راه را به روی او و سپاهش باز کرد. فیلق خیال کرد که چرچه احتیاج به کمک دارد، به صف مسلمانان حمله بردند و آنان را از مواضع‌شان دور ساخته مجبور به عقب‌نشینی کردند.

### کسانی که با عکرمه بر مرگ بیعت کردند:

عکرمه بن ابو جهل در رأس دسته خود جلو خیمه خالد بن ولید بود. تسلیم‌شدن چرچه و سپاهش را دید، خرسند و راحت شد. ولی هنگامی که هجوم فیلق رومی و عقب‌نشینی مسلمانان را از مقابل آن‌ها دید خون در عروقتش به جوش آمد در روی رومیان فریاد کشید: «من که با رسول خدا در هر مکان جهاد کرده‌ام امروز از پیش شما فرار بکنم!» سپس برگشت و به یارانش گفت: «کی با من بر مرگ بیعت می‌کند؟!» ضرار ابن ازور و حارث بن هشام با چهارصد نفر از بزرگان مسلمین و سواران ورزیده که در بین آنان عمرو بن عکرمه فرزندش نیز بود با او بیعت کردند و این چهارصد نفر که بر مرگ بیعت کرده بودند مانند شخص واحدی بر فیلق رومی حمله بردند و همه در راه خدا خواهان مرگ و شهادت بودند، قطعاً جمال بزرگوار خدا بر آنان تجلی کرد و با نور خود راه شهادت و بهشت را بر آنان روشن ساخت. این حمله و هجوم روم را مضطرب ساخت. و شرکت چرچه و سپاهش در حمله مسلمانان به روم پس از تسلیم‌شدنش به خالد بیشتر بر اضطراب آنان افزود،

این الحاق چرچه در دل‌های آنان این یقین را ایجاد کرد که هموطنان‌شان با تسلیم در مقابل دشمن به آنان خیانت کرده‌اند. خالد دید که فیلق رومی روی برمی‌گرداند. به تمام سپاه دستور پیشروی داد، ناگهان دید رومی‌ها بر او هجوم آوردند که از نظر شدت از هجوم او دست کم نداشت. در اینجا مسلمانان یقین حاصل کردند که جز با پیروزشدن نمی‌توانند خود را از نابودی نجات دهند، ایمان‌شان به خدا قوت بیشتری گرفت و این ایمان به هجوم آنان قوت بخشید، ابن ولید در پیشاپیش مسلمانان با شمشیر خود بر دشمن می‌تاخت و جان‌شان را می‌ربود. دلاوری‌ها و شجاعت مسلمانان به جایی رسید که زنان نیز با مردان در جنگ شرکت کردند، جویریہ دختر ابوسفیان موقعیتی داشت که موقعیت مادرش هند را در غزوه احد به یاد می‌آورد.

### فداکاری روم در جنگ:

سپاهیان روم می‌جنگیدند و از مرگ باکی نداشتند، با سرعت می‌تاختند هر کس را از مسلمانان که به دست‌شان می‌افتاد می‌کشتند، لذا میدان جنگ در جنب و جوش بود و این جنب و جوش در تمام طول روز ادامه یافت.

عکرمه و کسانی که با او بر مرگ بیعت کرده بودند ایستادگی کردند و هیچکدام حتی به اندازه یک مورچه عقب‌نشینی نکردند، چه آنان روح خود را تقدیم خدا کرده بودند، به این سبب تنور جنگ را از اول تا به آخر گرم نگاه داشتند. چون آفتاب غروب کرد قوای روم رو به سستی گذاشت و آثار خستگی بر روی سواران‌شان ظاهر شد، خالد دید که آنان راه فرار می‌جویند. اما پشت سرشان گودال عمیقی است و در جلوشان مسلمانان و راهی برای گریز ندارند.

### رومی‌ها فرار می‌کنند و فرماندهان‌شان کشته می‌شوند:

چون خالد رضی الله عنه می‌دانست فرار آنان ضعف یاران‌شان را زیاد می‌کند، به مردانش دستور داد راه را بر آنان باز کنند تا از آن راه به بیابان راه یابند. سواران روم چون دیدند راه نجات

برای آن مهیا شد فرار کردند و در شهرها متفرق شدند. در این هنگام خالد با سواران و پیادگان خود بر پیادگان روم تاخت و در داخل خندق‌هایشان بر آنان هجوم بردند و ناچار بازگشتند، پشت سرشان خندق واقوصه بود در آن افتادند و گویی آنان دیواری بودند که از اساس فرو ریخت. مسلمانان فشار را بر آنان زیاد کردند رومی‌ها باز می‌گشتند و دسته دسته در آن خندق سرنگون می‌شدند، به همین ترتیب بر روی هم می‌افتادند، تا جایی که گفته شده: در این روز از آنان صد هزار نفر کشته شد و نیز به گفته‌ای یکصد و بیست هزار نفر. تذارق برادر هرقل در این روز کشته شد، عده زیادی از امرای بزرگ روم در این جنگ کشته شدند. فیقار و عده‌ای از اشراف روم که با او بودند از مرگ نجات یافتند. لکن چون دیدند چه بر سر دوستان‌شان آمد کلاه‌هایشان را بر سر گذاشتند و سر فرود آوردند و در هر جا که بودند نشستند تا کشته شوند، مرگ بهترین وسیله نجات آنان از ننگ و بدنامی بود. ولی باهان فرار کرد و نجات یافت تا دوباره در جنگ‌هایی که نصیب او در آن جنگ‌ها بهتر از نصیب او در جنگ یرموک نخواهد بود در برابر مسلمانان قرار بگیرد.

### خالد رضی الله عنه در رواق تذارق:

شکست روم به پایان رسید، مسلمانان وارد اردوگاه آنان شدند، خالد در رواق تذارق مستقر شد. مسلمانان هرچه در اردوگاه رومیان بود به غنیمت بردند، به هر سوار هزار و پنج درهم رسید. از همان رواقی که برادر قیصر مدت سه ماه گذشته که روم و مسلمانان رو در روی هم قرار داشتند در آن اقامت داشت، خالد به میدانی چشم انداخت که رومیان از آن فرار کرده و چنان از آنان خالی شده بود که از آن حتی صدای خفیفی هم به گوش نمی‌رسید، سپس سرش را به سوی آسمان بلند کرد تا از نعمت‌های خدایی سپاسگزاری کند.

### رفتن هرقل از حمص:

واقعه یرموک سپری شد با همه امیدی که روم برای نگهداری شام داشت. هرقل مرتباً خبر شکست سپاهش را می‌شنید تا این که از قرارگاه خود در حمص رفت و آنجا را در میان خود

و مسلمین حایل قرار داد و امیری بر آن گماشت، همانگونه که پیشتر امیری بر دمشق گماشته بود. مسلمانان چون از کار یرموک فراغت یافتند بلاد رننگ به سوی سرزمین اردن رفتند و آنجا را از سرکشان روم پاک ساختند، سپس در دمشق با رومیان برخورد کردند و در آنجا آنان را محاصره کردند. محاصره دمشق و غلبه مسلمانان بر آنجا و آنچه که به دنبال این حوادث می آید تا کامل شدن فتح شام به روایت طبری و همفکران او در زمان خلافت عمر رضی الله عنه روی داده است.

### وفات ابوبکر رضی الله عنه و جانشینی عمر رضی الله عنه:

نمی دانم چه کسی اخبار یرموک را برای ما بازگو کرد، خبری که با وجود این که روایتش متواتر است مورد اختلاف است. آن خبر این است که محمیه بن زنیم پس از شروع جنگ به عنوان برید از مدینه آمد، سواران او را گرفتند و از او پرسیدند به دنبال او چه می آید، خبرشان کرد که کمک هایی برای آنان در راه است، او را نزد خالد آوردند مخفیانه به او گفت: ابوبکر وفات کرده، نامه ای به او داد و خالد آن را گرفت و از ترس این که مبادا خبر منتشر شود آن را در تیردان خود گذاشت. این نامه حاوی جانشینی عمر بن خطاب رضی الله عنه و دستور عزل خالد از فرماندهی سپاه و انتصاب ابوعبیده جراح رضی الله عنه به فرماندهی سپاه به جای خالد بود. چون خالد وظیفه اش را به پایان رسانید از فرماندهی کناره گرفت و ابوعبیده جای او را اشغال کرد.

### عمر رضی الله عنه خالد رضی الله عنه را از فرماندهی سپاه عزل می کند:

این خبر با این که به تواتر رسیده مورد اختلاف است. در عزل خالد اختلاف نیست، این یک امر مسلمی است، بلکه اختلاف در تصویر آن به صورتی است که روایت کردیم. بیشتر مؤرخان آن را تأیید می کنند، عده ای متذکر می شوند که فرمان عزل خالد به خودش تسلیم نشد، ابوعبیده رضی الله عنه آن را گرفت و تا تمام شدن جنگ آن را مخفی کرد و خالد را از آن مطلع

ن ساخت تا دمشق را محاصره کردند. دیگران بر این عقیده‌اند که ابوعبیده آن را بر زبان نیاورد تا دمشق فتح شد، چون دمشق فتح شد فرمان امارت خود و عزل خالد را آشکار ساخت. عزل خالد از طرف ابن خطاب رضی الله عنه از امارت سپاه در شام به نحوی که طبری و هم‌نظران او روایت کرده‌اند دهشت‌انگیز است، خالد فرمانده سپاه شام نبود و فقط امارت قشونی را داشت که با خود از عراق آورده بود همین‌طور طبق این روایت ابوعبیده و عمرو بن عاص و یزید بن ابوسفیان و شرحبیل هر کدام فقط امیر لشکر خود بودند. این که خالد در روز جنگ یرموک فرماندهی کل قوای مسلمانان را به عهده داشت طبق توافقی بود که بین او و سایر فرماندهان به عمل آمد. اگر در روز اول پیروز نمی‌شدند روز دوم فرماندهی سپاه مسلمین به یکی دیگر از امرای مسلمین منتقل می‌شد و هکذا در روزهای بعد به دیگران واگذار می‌شد و حیرتی که از عزل خالد توسط ابن خطاب داریم ما را وادار می‌کند که به روایات دیگر غیر از روایات طبری و هم‌فکرانش مراجعه کنیم تا حیرت و تعجب ما را از بین ببرد.

### روایت مردم در باره فتح شام:

می‌بینیم که ازدی و واقدی و بلاذری در ترتیب تاریخی وقایع فتح شام با طبری اختلاف دارند و در این ترتیب تاریخی با همدیگر نیز اختلاف دارند. گفته شده: فتح اجنادین و دمشق و غیر آن دو قبل از فتح یرموک بوده و نیز گفته شده: که فتح یرموک آخرین وقایع بوده، این روایات را به اختصار بیان می‌کنیم که از حد ایجاز تجاوز نکند تا هرچه را که در ضمن وقایع است و آنچه را که مورد اتفاق است یا آنچه را که با طبری اختلاف دارد تصویر کند. این روایات گویای این مطلب است که خداوند پس از آن که جنگ‌های رده به پایان رسید ابوبکر را مصمم به فتح شام کرد در حالی که در سرحدات شام احدی از مسلمانان نبود. سپس یک روز صبح اصحاب صاحب رأی را به نزد خود در مدینه دعوت کرد و آنچه را که رأی او بر آن قرار گرفته بود با آنان در میان نهاد. پس از این که مشاورانش رأی او را تصدیق نمود و به او اطمینان دادند، همانگونه که در فصل سابق ذکر کردیم، به نزد اهل یمن و دیگر مسلمانان فرستاد و از آنان برای جنگ با روم در شام طلب سپاه کرد و تا آمدن سپاه آنان

سپاهیان دیگری از اهل مدینه و مکه و طائف و نقاط مجاور ترتیب داد. از این افراد چهار تیپ تشکیل داد و یزید بن ابوسفیان و ابوعبیده بن جراح و معاذ بن جبل و شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه را به فرماندهی آنها معین کرد.

و در روایت دیگر آمده است که ابوبکر برای هریک از این امرا منطقه‌ای در فلسطین و یا شام تعیین کرد و فرماندهی کل از آن امیری باشد که جنگ در منطقه او واقع شود. به روایت دیگر ابوبکر رضی الله عنه ابوعبیده رضی الله عنه را فرمانده تمام سپاه کرد و یزید بن ابوسفیان را جانشین او نمود<sup>(۱)</sup>. تجهیز این سپاهیان برای حرکت کامل شده بود که ذوالکلاع حمیری و سایر امرای یمن در رأس قبایل شان از مذحج و طی و اسد و دیگران رسیدند. در اینجا ابوبکر با یزید بن ابوسفیان و سپاهش که عازم شام بود تودیع کرد و زمعه بن اسود را همراه او فرستاد و سفارش‌هایی به او کرد که قبلاً بدان اشاره کرده‌ایم.

### مدینه برای جای دادن سپاهیان که به شام حرکت می‌کردند دچار تنگی جای شد:

سپاهیان مسلمین از تمام نواحی شبه جزیره می‌آمدند و مدینه گنجایش اسکان آنان را نداشت، ابوبکر به ثنیه الوداع (تپه تودیع) رفت و از آنجا سپاهیان را روانه شام کرد. خالد بن سعید بن عاص به سپاه ابوعبیده رضی الله عنه ملحق شد و او را بر عموزاده خود یزید بن ابوسفیان ترجیح داد، زیرا ابوعبیده در اسلام بر او سبقت داشت و رسول خدا به او لقب امین امت داده بود. سپاه یمن از مدینه بیرون رفت در حالی که زنان و فرزندان شان نیز با مهاجرین و انصار حرکت می‌کردند و فضای صحرا را پر کرده بودند. بعداً سپاه دیگری از یمن و سایر نقاط

---

۱- در روایت بلاذری آمده است که به هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه خواست ابوعبیده رضی الله عنه را به امارت تیپ شام منصوب کند از قبول این سمت استعفا کرد و عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از این که به خلافت رسید او را به فرماندهی کل سپاه شام برگزید.

عرب به مدینه آمد و خلیفه آنان را نیز به دنبال سپاهانی که قبلاً رفته بودند فرستاد تا به سپاه هر امیری که بخواهند ملحق شوند.

در این موقع که اخبار مسلمین و حرکت آنان برای جنگ با بلاد روم می‌رسید، هرقل در فلسطین بود. بزرگان شهرها را جمع کرد و آنان را به جنگ این پابرنه‌های لخت گرسنه که بر شهرهای آنان خروج کرده بودند تحریض کرد و به آنان گفت: «من از نزد شما می‌روم، ولی با سواران و مردانم به شما کمک می‌کنم. امرایی بر شما تعیین کرده‌ام، به آنان گوش بدهید و از آنان اطاعت کنید!».

سپس از فلسطین به سوی دمشق و حمص و انطاکیه رفت و در هر جا مردم را تحریض می‌کرد و آنچه را که به اهل فلسطین گفت به آنان نیز می‌گفت. در انطاکیه اقامت گزید تا برای مقابله با مسلمین آماده شود. ابوعبیده از وادی القری و حجر عبور کرد و به سرزمین شام رسید. چون داخل مآب شد سپاهی از روم به مقابله او پرداخت که بلافاصله آنان را متفرق ساخت. چون ابوعبیده به جاییه رسید اخبار هرقل به او واصل شد و حاکی از این بود که، روم خود را برای مقابله با مسلمانان به سپاهی مجهز می‌کند که تا حال از لحاظ عده و عدت و نظیر آن دیده نشده.

در این هنگام نامه‌ای به ابوبکر رضی الله عنه نوشت و از او تقاضای کمک کرد و مشورت خواست. و یزید بن ابوسفیان نیز نامه‌ای به ابوبکر نوشت و متذکر شد که عقب‌نشینی هرقل به انطاکیه نشانه ترس و نگرانی است. ابوبکر از نامه یزید خشنود شد و در جواب او را تشجیع کرد. ولی جوابش به ابوعبیده خالی از ملامت نبود. و در هردو نامه ابوبکر متذکر شده بود که چند برابر آنچه هرقل به امرای خود کمک می‌کند به آنان کمک خواهد کرد.

### اهل مکه و فتح شام:

خلیفه نامه‌ای به اهل مکه نوشت و از آنان مشورت خواست، عمر خشمگین شد و دید که در مشورت‌خواهی اهل مکه با مسلمانان نخستین برابر گرفته شده‌اند، اهل مکه نیز عمر را سرزنش کردند، از آن جمله عکرمه ابن ابوجهل به عمر گفت: «اما شما اگر پیش از این در

عداوت با ما مانعی می‌یافتید امروز در برابر کسانی که این دین را ترک کرده و با مسلمین به دشمنی پرداخته‌اند سخت‌گیرتر از ما نیستید».

در این هنگام اعراب از هر ناحیه و تپه‌ای به سوی مدینه سرازیر شده و می‌خواستند در جنگ شام ذی‌سهم باشند. ابوبکر آنان را جمع کرد و عمرو بن عاص را بر آنان و کسانی که از مکه آمده بودند امیر کرد، عمرو سؤال کرد: «آیا من والی مردم نیستم؟» خلیفه به او جواب داد: «تو بر تمام کسانی که اینجا همراه تو هستند والی هستی. اگر جنگی پیش آمد امیر شما ابوعبیده ابن جراح است». چون وقت حرکت فرا رسید متوجه عمر بن خطاب شد و از او خواست که با ابوبکر گفتگو کند تا او را امیر مسلمانان در شام کند. عمر گفت: «به تو دروغ نمی‌گویم، هرگز با ابوبکر در این باره گفتگو نمی‌کنم و مقام و مرتبه ابوعبیده در نزد ما بیشتر از شماست». ابن عاص الحاح نمود و گفت: «اگر من بر ابوعبیده امارت کنم چیزی از فضل او کم نمی‌شود».

این سخن عمر و رأی ابن خطاب رضی الله عنه را تغییر نداد، و گفت: «جای تعجب است این عمرو! تو امارت را دوست داری. قسم به خدا از این امارت چیزی جز بزرگواری دنیا نمی‌خواهی. از خدا بترس ای عمرو و با سعی خود چیزی جز رضای خدا طلب مکن. برو به سوی این سپاه، اگر این دفعه امیر نشوی و به زودی ان‌شاءالله امیری خواهی شد که بالاتر از تو کسی نباشد». عمرو راضی شد و با لشکرش پس از این که ابوبکر او را تودیع و نصیحت کرد به شام رفت.

### **ابوبکر رضی الله عنه خالد را به عراق می‌فرستد و نامه ابوبکر به او در این مورد:**

ابوبکر نامه‌ای به ابوعبیده رضی الله عنه نوشت و او را به جنگ برانگیخت. ولی پیشرفت مسلمانان و شام بطیء بود، رسیدن کمک‌ها و سپس آمدن عمرو بن عاص تغییری در کندی پیشرفت مسلمانان در شام نداد. ابوعبیده پی در پی به خلیفه می‌نوشت و به او تذکر می‌داد:

«رومی‌ها و اهل شهرها و اعرابی که بر دین آنان بودند برای جنگ با مسلمانان اجتماع کرده‌اند» و نظر او را در این باره می‌پرسید. در این موقع ابوبکر به تنگ آمد و عاجز شد،



چنین مصلحت دید که توسط خالد و سوسه‌های شیطانی را از یاد روم ببرد، نامه‌ای به او که در عراق بود نوشت که در آن می‌گوید: «به محض این که این نامه به دست تو رسید عراق را ترک کن و اهل آنجا را که تو بر آنان وارد شدی و اکنون در آنجا هستند خلیفه خود ساز و سبکبار با اصحاب نیرومند خود که از یمامه با تو به عراق آمده‌اند و در راه همراه تو شده‌اند و از حجاز بر تو وارد گشته‌اند برو به شام و به ابوعبیده و مسلمانان همراه او ملحق شو، چون به هم رسیدید تو امیر همه هستی».

چون این خبر به خالد رضی الله عنه رسید خشمگین شد و قبل از این که نامه را بخواند، گفت: «این کار عمر است. بر من حسادت برده که خداوند عراق را به دست من فتح کرده». چون نامه را خواند و دید که او را بر ابوعبیده و شام امیر کرده مطمئن شد و گفت: «اما حال که مرا ولایت داده به جای عراق مرا در شام امیر کرده است». وقتی که نامه ابوبکر به خالد رسید مؤرخینی که حوادث را به این نحو روایت می‌کنند متذکر می‌شوند که او در حیره بود و انبار و عین تمر را نیز فتح نکرده بود. هنگامی که آماده حرکت به شام شد به جانب انبار و عین تمر رفت و هردو را فتح کرد و از آنجا به طرف قراقر سرازیر شد و از همانجا از بیابان گذشت و راهنمای او در این بیابان رافع بن عمیره طایی بود تا به سوی در سرزمین شام رسید.

#### نامه خالد رضی الله عنه به ابوعبیده رضی الله عنه:

در این هنگام ابوبکر نامه‌ای به ابوعبیده نوشت که در آن می‌گوید: «اما بعد، من خالد بن ولید را در جنگ با روم در شام والی کردم. با او مخالفت نکن، به او گوش کن و از امر او اطاعت کن، من او را بر تو والی کردم و می‌دانم که تو از او بهتر هستی. لکن گمان کردم که در او هوش و ذکاوت جنگی هست که تو آن را نداری. خداوند به ما و تو راه هدایت نصیب کند».

و خالد نیز نامه‌ای به ابوعبیده نوشت که در آن می‌گوید: «اما بعد، از خدا می‌خواهم به ما و تو در روز ترس امنیت عطا کند و در سرای دنیا ما را محفوظ نماید. نامه خلیفه به من رسید که امر کرده به شام بروم و بر سپاه آنجا امارت کنم. قسم به خدا این کار را نمی‌خواستم و در

این باره هم چیزی به او ننوشته‌ام. و تو [خدا تو را رحمت کناد] با وضعی که تو داشته‌ای کسی نافرمانی امر تو را نمی‌کند و با رأی تو مخالفت نمی‌نماید و هیچ کاری بدون تو فیصله نخواهد یافت، تو سیدی هستی از سادات مسلمانان، کسی فضل تو را انکار نمی‌کند و از رأی تو بی‌نیاز نیست. خداوند نعمت احسانی را که به ما و تو ارزانی داشته تکمیل نماید و ما و تو را از آتش دوزخ بپرهیزد. سلام و رحمت خدا بر تو باد».

خالد از سوی به لوی و بعد به قصم رفت جایی که با بنی مشجعه صلح کرد و از آنجا به طرف غویر و ذات الصنمین سرازیر شد تا به غوطه دمشق رسید و به هرجا که می‌رسید رعب و دهشت در دل مردمان ایجاد کرد و پس از این که تدمر در برابر او تسلیم شد و مردمان آنجا با او صلح کردند<sup>(۱)</sup>. خالد از غوطه به گردنه عقاب رفت و می‌خواست به دمشق برود. از این جهت این گردنه (گردنه عقاب) نامیده شد که خالد پس از این که به آنجا حمله کرد پرچم رسول خدا را که نقش عقاب داشت بر فراز آن برافراشت. خالد در دیری در یک میلی باب شرقی دمشق فرود آمد که بعدها به اسم دیر خالد نامیده شد.

روایت شده که ابوعبیده رضی الله عنه در این دیر خالد رضی الله عنه را ملاقات کرد و محاصره دمشق از همانروز شروع شد. ارجح روایات این است که خالد در مقابل دشمن نماند، بلکه از آنجا به قنات بصری جایی که نیروهای مسلمانان در آنجا جمع شده بود رفت. هر کدام از این دو روایت درست باشد به مسلمانان خبر رسید که هرقل سپاه عظیمی را در اجنادین جمع کرده تا بر آنان حمله کند، لذا برای جنگ با روم از بصری حرکت کردند و یا این که محاصره دمشق را رها کرده و برای جنگ با هرقل از آنجا رفتند<sup>(۲)</sup>. روم و مسلمانان در اجنادین رودرروی هم قرار گرفتند و این مقابله بیست و چهار روز پیش از وفات ابوبکر بود.

۱- بلاذری روایت می‌کند که، از تدمر به حوارین و سپس مرج راهط و از آنجا به طرف غوطه دمشق حرکت کرد.

۲- در روایت ازدی آمده است که خالد از دمشق عبور کرد و در آنجا فقط مدت کمی توقف کرد که به اتفاق ابوعبیده به غوطه و دیگر مناطق دمشق حملاتی کرد. در آن هنگام که این دو سرگرم حمله به

## اجتماع عموم مسلمانان در اجنادین:

عموم مسلمانان در اجرای امر خالد که به امرای سپاه: یزید بن ابوسفیان، شرحبیل بن حسنه، عمرو بن عاص رضی الله عنه صادر کرده بود در اجنادین جمع شدند. خالد این لشکرها را تعبیه کرد و ابوعبیده را در رأس پیادگان گذاشت و معاذ بن جبل را در میمنه سپاه و سعید بن عامر حزیم جمحی را در میسره سپاه و سعید بن زید بن عمرو را بر سواران گماشت و خودش در میان صفوف سپاهیان حرکت می کرد و در یک جا قرار نمی گرفت و سپاهیان را به جنگ و جانفشانی تحریض می کرد. روم مبادرت به جنگ با مسلمانان کرد.

خالد به مردان جنگی خود دستور داده بود که جنگ را تا نماز ظهر به تأخیر بیاندازند. سعید بن زید که کثرت کشته های مسلمانان را مشاهده کرد آواز برآورد تا به میدان جنگ بشتابد. در این موقع خالد سواران را جلو فرستاد و دستور داد که با او متفقاً حمله کنند، سپس تمام مردم حمله کردند، رومی ها و یاران شان شکست خوردند و مسلمانان آنان را هر طور که خواستند کشتند و اسرا و اموال شان را نیز گرفتند. خالد با مسلمین برگشت و دمشق را محاصره کردند، خالد در (دیر خالد) که نزدیک باب شرقی است فرود آمد، ابوعبیده در باب جاییه و عمرو بن عاص در باب توماء و شرحبیل در باب فرادیس و یزید در باب صغیر که به کیسان معروف است فرود آمدند، مسلمانان شهر دمشق را به روی آنان بازمی شود و کلیدهای ابواب شهر بانان تسلیم خواهد شد. اهل دمشق نامه ای به هرقل نوشته و از او کمک خواستند و

غوطه و دیگر مناطق دمشق بودند به آنان خبر رسید که امیر حمص به سرکردگی جماعت بزرگی از روم آمده و می خواهد بر شرحبیل بن حسنه در بصری استیلا یابد. سپس خالد و ابوعبیده اطلاع حاصل کردند که جماعت بزرگی از رومیان در اجنادین فرود آمده و اهل شهر و جماعتی از عرب به سوی شان شتافته اند، برای مقابله با این جماعت رومی از دمشق خارج شدند. و ابوعبیده در مؤخره لشکر بود. ابوعبیده در ساقه لشکر در حرکت بود که دید اهل دمشق به دنبال او از شهر بیرون آمده و قصد جنگ با او را دارند، چون خالد از این جریان آگاه شد بازگشت و طی یک حمله برق آسا آنان را منهزم ساخت که مجبور شدند مجدداً به شهر بازگشته و در آنجا متحصن شوند. سپس خالد و ابوعبیده و سپاه مسلمانان به سوی اجنادین حرکت کردند.

تضییقات و شدت و سخت گیری مسلمانان را در محاصره آنان متذکر شدند، هرقل سپاهی به کمک آنان فرستاد که با خالد و مسلمانان در مرج الصفر برخورد کردند. خالد آنان را شکست داد و بازپس نشستند. دوباره مسلمانان بازگشته و به محاصره دمشق ادامه دادند.

### محاصره دمشق و دفاع از آن:

اهل دمشق هر قدر که در قدرت داشتند از شهر خود دفاع کردند. به دیوارهای آن پناه بردند و از بالای آن مسلمانان را با تیر می زدند و در استحکام درهای قلعه مبالغه کامل کردند، ولی تمام این ها مسلمانان را از شدت محاصره باز نداشت. امرای دمشق بار دیگر به هرقل نامه نوشتند که چنانچه به آنان کمک نرسد چاره ای جز این ندارند که با دشمنان روم مصالحه کنند. هرقل به آنان نامه نوشت و تشجیعشان کرد و تذکر داد که به دنبال رسولش کمک به سوی آنان می آید. ولی آمدن کمک به طول انجامید و آنان چاره ای جز تسلیم نداشتند.

### صلح اهل دمشق با مسلمانان:

اهل دمشق با مسلمانان مصالحه کردند، بعضی روایات مشعر است بر این که ابو عبیده با آن قسمت از اهل دمشق که به باب جاییه محل استقرار سپاه او نزدیک بود صلح کرد، ولی چون پس از امضای معاهده صلح به شهر وارد شد خالد دروازه شرقی شهر را به زور گشوده بود. هردو امیر به هم رسیدند، یکی می گفت: او با اهل شهر مصالحه کرده است و دیگری می گفت: آن را به زور گشوده است، سپس اجازه صلح داده شد.

بعضی روایات حاکی است که خالد رضی الله عنه همان کسی است که با آن قسمت از اهل دمشق که به دروازه شرقی نزدیک بودند مصالحه کرد و ابو عبیده از باب جاییه به زور وارد شده. آنچه متفق علیه است این است که، جنگ منتهی به صلح بین دو طرف شد. روایان همچنین مشعر است بر این که ابوبکر وفات یافت و عمر بن خطاب سرپرستی کارهای مسلمانان را به عهده گرفت و تا آن وقت سپاهیان اسلام هنوز دمشق را در محاصره داشتند و این که ابن

خطاب خبر وفات ابوبکر و خلافت خود و عزل خالد را ابلاغ کرد، ولی ابو عبیده تا دروازه‌های دمشق باز نشد آن را به خالد ابلاغ نکرد.

و بعضی نیز گفته‌اند: ابو عبیده رضی الله عنه امر عزل را ابلاغ کرد ولی این موضوع در روحیه خالد تغییری ایجاد نکرد و خالد با اهل دمشق مصالحه کرد. زمانی که ابو عبیده به زور از دروازه جایه وارد شد، وقتی به ابو عبیده گفتند: قسم به خدا! خالد امیر نیست پس صلحش چگونه درست است، ابو عبیده گفت: کوچکترین فرد مسلمانان هم می‌تواند صلح بکند و صلح او را تجویز کرد.

این روایات از ازدی و بلاذری و واقدی در باره فتح شام بود که خلاصه‌اش کردیم و با ذکر موارد اختلاف روایات شرح واقعه را طولانی‌تر ساختیم. و این روایت همانطور که ملاحظه کردی با روایت طبری در ترتیب تاریخی وقایع اختلاف دارد و نیز با آن در مورد کار خالد بن ولید و امارتش بر سپاه و عزل او از این منصب تفاوت دارد.

### ابوبکر و خالد رضی الله عنه و موقعیت آنان در فتح عراق و شام:

دو مسأله اساسی هست که در آن‌ها هرگز اختلاف روی نمی‌دهد. مسأله اول این است که ابوبکر همان شخصیتی است که جنگ شام را برقرار ساخت، همانگونه که جنگ عراق را برقرار کرد و به پیروزی رساند و او همان کسی است که سپاهیان را مرتب و منظم ساخت و برای آنان کمک فرستاد و نصرت بر روم و فارس که در عهد او صورت گرفت اساس امپراطوری اسلامی شد. مسأله دوم این که خالد بن ولید فرمانده مظفر و پیروزی بود در فتح عراق و شام. و عزل خالد از طرف عمر از عظمت شخصیت و نبوغ نظامی و رهبری او چیزی نکاست، همان نبوغ نظامی‌ای که رسول خدا او را به این صفت شناخت و او را شمشیر خدا نامید و ابوبکر نیز آن را تصدیق کرد و گفت: «شمشیری را که خداوند برای کشتار کفار از نیام در آورده است غلاف نمی‌کنم».

### دشواری تحقیق تاریخی در باره وقایع فتح شام:

تحقیق در باره اختلاف مؤرخان در مورد ترتیب وقایع آسان نیست. در روایت طبری و همفکرانش ملاحظه کردی که خالد بن سعید به محض این که امر ابوبکر را در باره پیشروی در شام دریافت داشت از سرحدات شام عبور کرد و رومی‌ها و طرفداران‌شان که ور در روی او قرار داشتند بدون جنگ عقب‌نشینی کردند و این که باهان فرمانده روم، شروع به عقب‌نشینی به طرف دمشق کرد، خالد نیز او را تعقیب می‌کرد تا به نزدیکی مرج الصفر رسیدند، از آنجا باهان برگشت که فرزندش از جمله آنان بود. در این اثناء خالد با دسته‌ای از یارانش فرار کرد تا به ذالمروه در نزدیکی مدینه رسید و بقیه سپاهیان مسلمین را عکرمه به حدود شام عقب‌نشاند و در آنجا اقامت کرد تا ابوبکر امرا و سپاهیان به کمک او فرستاد که با او به سوی یرموک پیش رفتند بدون این که با رومی‌ها برخوردی داشته باشند و سپاه روم در ساحل دیگر یرموک بود.

در طول دوماه بین دو نیرو جنگی درنگرفت خلیفه از جمود موقعیت و عدم تحرک آنان در این دو ماه دلگیر شد و خالد بن ولید رضی الله عنه را به کمک آنان فرستاد و خالد سپاهش در یرموک اقامت کرد تا این که بالاخره سپاه هرقل را به طرز فاحشی شکست دادند. روزی که خالد این فتح را به پایان برد محمیه ابن زنیم به عنوان قاصد از مدینه آمد و خبر آورد که ابوبکر رضی الله عنه وفات یافت و عمر رضی الله عنه جانشین او شد و او خالد را از فرماندهی سپاه عزل کرد.

این روایت طبری و همفکران او بود. ولی بلاذری و امثال او می‌گویند: واقعه یرموک در زمان عمر رضی الله عنه اتفاق افتاده و به عقیده آنان این فتح آخرین وقایع شام است، همانگونه متذکر می‌شود که ابوبکر ابو عبیده را بر مسلمانان شام امیر قرار داد و او را با سپاهی کمک کرد که خالد بن سعید هم جزو آن بود. و ابو عبیده جابیه را فتح کرد و بعد در پیشرفت او سستی رخ داد و نامه‌های متعدد به خلیفه نوشت و با الحاح از او کمک می‌خواست و از قدرت و نیرومندی روم خبر می‌داد تا بالاخره ابوبکر خالد بن ولید را از عراق به شام می‌فرستد و او را فرمانده سپاه مسلمانان می‌سازد و ابو عبیده رضی الله عنه را از فرماندهی معزول می‌کند.

ابن ولید حرکت می کند تا به قوای مسلمانان در قنات بصری می رسد، در اینجا بود که مسلمانان با قوای عظیم روم که در اجنادین جمع شده بودند برخورد کرده و بر آنها غالب شدند. سپس دمشق را محاصره کرده و محاصره به درازا کشید پیش از این که درهای دمشق باز شود. روزی که درهای دمشق باز شد قاصدی از مدینه آمد و وفات ابوبکر و جانشینی عمر و عزل خالد را خبر داد.

### مقایسه روایت های طبری و بلاذری در وقایع فتح شام:

آیا وقایع یرموک در زمان ابوبکر رضی الله عنه روی داده است، همانگونه که طبری و طرفداران نظریه او روایت می کنند، یا بر طبق روایت بلاذری و امثال او در عهد عمر اتفاق افتاده؟! شاید رأی طبری تأیید شود، زیرا واقوصه که بر ساحل یرموک واقع است و جنگ در آنجا اتفاق افتاد، به بادیه شام و سرحد اعراب و راه وادی سرحان نزدیک است و آنجا نزدیک ترین سرزمین به سپاه مسلمانان بود پس از این که این سپاه برای جنگ با هرقل و امپراطوری روم از مدینه آمده و شاید روایت طبری و امثال او روایت بلاذری و امثال او را تأیید کند که به محض این که جنگ دمشق آغاز شد رومی ها با اطمینان به قلعه ها و نیروی شهرهای محکم اطراف خود برگشتند و قصدشان از این عقب نشینی این بود که با خدعه و نیرنگ اعراب را به مواضع خود بکشانند، سپس بر آنان حمله برده و آنان را شکست داده و به شهرهای خود بازگردانند، به طوری که هیچگاه دیگر فکر جنگ شام به سرشان نزدند.

### اظهار نظر در باب عزل خالد رضی الله عنه از طرف ابن خطاب رضی الله عنه:

همانگونه که می بینی، مشکل است به طور قطع و یقین بگوییم ترتیب وقایع فتح شام چگونه بوده است. ولی در باره عزل خالد از طرف ابن خطاب از فرماندهی سپاه جستجوی حقیقت ساده است.

طبری و بلاذری و تمام مؤرخان متفق القولند که ابوبکر خالد را از عراق به شام فرستاد تا وسوسه های شیطانی را از ذهن رومیان پاک سازد و این هنگامی بود که قوای مسلمین در

آنجا بر اثر عدم تحرک ملول و دلتنگ شده بود. و در باره موقعیت و مقام خالد در میان امرای سپاه که دوستان خودش بودند اختلاف هست: آیا بر همه آنها امیر شده، یا فقط بر سپاهی که خود از عراق همراه آورده بود امیر شده نه بر دیگران. اگر این اختلاف حل و فصل شود می‌توانیم به آسانی بفهمیم صدور امر عمر دایر بر عزل خالد چه علتی داشته است. طبری و هم‌فکران او می‌گویند: ابن ولید به شام رفت و فقط فرماندهی سپاهی را به عهده داشت که با خود از عراق می‌برد و او جز در روز جنگ یرموک فرماندهی کل سپاه را به عهده نداشت، و این هم برحسب موافقتی بود که با فرماندهان دیگر به عمل آورد به نحوی که فرماندهی جنگ را به نوبت عهده‌دار شوند و او روز اول فرمانده کل باشد. ولی بلاذری و امثال او معتقدند که ابوبکر او را فرمانده کل قوای شام کرده و نص دو نامه را که خلیفه برای خالد و ابوعبیده در باره این امر نوشته است مورد استناد قرار می‌دهند.

و ما در قبول روایت بلاذری تردید نمی‌کنیم. چه طبیعی نیست که سپاهیان دولتی هر قسمت تابع امیری باشد و فرماندهی کل قوا به یکی از امرای این سپاه واگذار نشده باشد. خود طبری هم ثابت می‌کند که ابوبکر به امرای سپاه در شام نوشته که به صورت سپاه واحدی درآمده و هجوم مشرکین را با هجوم خود پاسخ دهند و این کاری است که چنانچه فرماندهی واحد نباشد، هرگز امکان ندارد و خلیفه قبل از این که خالد را به شام بفرستد این فرمان را صادر کرده است. ناچار باید فرماندهی کل با ابوعبیده یا زید بن ابوسفیان یا دیگران بوده باشد.

قول مرجع این است که فرماندهی کل با ابوعبیده بوده است هرچند بعضی گفته‌اند: او از این سمت از ابوبکر استعفا خواسته است. اما آنچه که در قطعیت آن شک و شبهه‌ای نیست، این است که ابوبکر رضی الله عنه خالد را از عراق به عنوان فرمانده کل سپاهیان اسلام فرستاده است، به ترتیبی که بلاذری و امثال او روایت کرده‌اند. و اگر خالد فرمانده کل سپاهیان مسلمین نبود عمر به محض این که خلیفه شد او را عزل نمی‌کرد.



آنچه در تاریخ طبری و دیگر مؤرخان ثابت است، این است که خالد پس از این عزل نیز کماکان فرمانده سپاهی بود که به همراه خود از عراق آورده بود و در این فرماندهی باقی بود تا این که عمر او را از امارت قنسرین و شغل خود در سپاه عزل کرد، این اتفاق در سال هفده هجری اتفاق افتاد که سال پنجم خلافت عمر بود. عزل او در این صورت از فرماندهی کل قوا بوده، اما عزل بعدی که پس از چهار سال و اندی صورت گرفت از تمام مشاغلی بود که به عهده داشت. این بود آنچه که بدان قطع و یقین داریم. و این اولین اقدام عمر پس از انتخابش به خلافت بود. اگر خالد فقط امیر قوایی بود که با خود از عراق آورده بود نه سپاهیان دیگر عزل او احتیاج به امر خلیفه نداشت و به روایت طبری ابو عبیده روز بعد از واقعه یرموک فرماندهی سپاه مسلمانان را از او پس می گرفت، یا به روایت بلاذری پس از فتح دمشق آن را پس می گرفت.

### موقعیت خالد رضی الله عنه پس از عزل از فرماندهی کل:

روزی که ابن خطاب رضی الله عنه خالد رضی الله عنه را از فرماندهی کل قوای مسلمانان پس از یکی از بزرگترین جنگ‌های فتح شام عزل کرد از مهمترین روزهای زندگی خالد است. بزرگی او تنها در پیروزی بر دشمن نبود، زیرا این پیروزی یکی از دهها پیروزی بود. در حقیقت بزرگترین مجد و بزرگواری او در غلبه بر نفس بود. عزل شدن از طرف خلیفه دلاوری و شجاعت او را در راه خدا ضعیف نساخت و از نیروی شجاعت و وظیفه‌شناسی او ذره‌ای نکاست، فرماندهی کل ابو عبیده را پذیرفت و آن را با کمال اطاعت به او تسلیم کرد و در رأس سپاه خود در جنگ‌ها یکی پس از دیگری وارد می شد، پیروزی کماکان در رکاب او بود و رومیان و مسلمانان او دلاوری‌های او گفتگو می کردند، گویی همو فرمانده اول بود و گویی پیروزی و نصرت در یک شخص مجسم شده بود. چگونه چنین نباشد در حالی که او شمشیر خداست و هیچ نیرویی قدرت غلبه بر او را ندارد!

### داستان چرچه و اسلام آوردنش:

حرجی بر ما نیست در حالی که داستان خالد را در زمان ابوبکر پایان می‌دهیم، روایتی را که طبری و ابن اثیر ثبت کرده‌اند نقل نماییم. ما این قصه را با تمام نقاط ضعفش بیان می‌کنیم و گناه آن را به عهده نمی‌گیریم و از خواننده هم نمی‌خواهیم که آن را تصدیق کند.

طبری و ابن اثیر گفته‌اند که: چرچه فرمانده رومی صبح روز یرموک بیرون آمد تا میان دو سپاه قرار گرفت و آواز داد: خالد به مقابله من بیاید. خالد بیرون آمد و به سوی او رفت و به قدری به هم نزدیک شدند که گردن اسب‌هایشان به هم رسید و از هم گذشت، هر کدام دیگری را تأمین داد و به همدیگر حمله نکردند.

در این موقع چرچه گفت: خالد به من راست بگو، چون آدم آزاده دروغ نمی‌گویدی، مرا فریب مده چون آدم کریم فریب نمی‌دهد. آیا راست است که می‌گویند: خداوند شمشیری از آسمان برای پغمبر شما فرستاده که آن را به تو داده و تو آن را به روی هر قومی بکشی شکست‌شان می‌دهی؟ خالد جواب منفی داد.

پس گفت: پس چرا سیف الله نامیده شده‌ای؟ خالد در جوابش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت و این که خداوند او را هدایت کرد تا به او ایمان بیاورد و از دینش دفاع کند. به همین جهت رسول خدا به او گفت: «تو شمشیری هستی از شمشیرهای خدا که خداوند آن را علیه مشرکین برآهیخته است». و برایش دعای پیروزی کرده، از این رو شمشیر خدا نامیده شده است. سپس بین آن دو در باره رسالت محمد صلی الله علیه و آله مناظره‌ای در گرفت که به اسلام چرچه منجر شد و دو رکعت نماز گزارد و در صف سپاهیان خالد شروع به کشتن رومیان کرد و در زمره مسلمانانی که در آن جنگ کشته شدند کشته شد.

این روایت را با همه نقاط ضعفش نقل کردم، زیرا این سرگذشت تأثیراتی را که عنقریب خالد در نفوس وارد کرده است تصویر و تمثیل می‌کند. همین اثر است که طبری و ابن اثیر و دیگر مؤرخان را وادار کرده است که در تصدیق هر صفتی که به این قائد نابغه دلاور صاحب معجزات نظامی نسبت داده می‌شود تردید نکنند. و او حقیقتاً سزاوار آن است که اعجاب ما

را به قدری برانگیزد که در باره هیچکدام از قهرمانان جهان در طول تاریخ عالم چنین اعجابی نکرده باشیم، با این که اعجاب ما در باره کارهای خالد ما را وادار نمی‌سازد که صحت هر نوع سرگذشتی را در باره او تصدیق کنیم، مگر وقایعی که در مقام نقد علمی و تاریخ به اثبات رسیده و عقل سلیم آن را پذیرفته باشد.

### خداحافظ برپاکننده پایه‌های امپراطوری اسلامی:

حال، خدا حافظ خالد! خدا حافظ فاتح عراق و سوریه، بنیان‌گذار پایه‌های امپراطوری اسلامی! خدا حافظ شمشیر قاطع و برای خدا! شاید سرنوشت بار دیگر ما را در زمان خلافت عمر به هم برساند!



## فصل پانزدهم:

### مثنیؓ در عراق

مثنیؓ خالد بن ولیدؓ را به هنگام حرکت از عراق به سوی شام تا سرحد بادیه بدرقه کرد. پس از این که به حیره بازگشت با نصف قوایی که برایش مانده بود شروع به تنظیم دفاع از شهرهایی کرد که مسلمانان فتح کرده بودند. مثنیؓ هیچ شک نداشت که فرس به محض این که از مسافرت خالدؓ مطلع شوند او را مورد حمله و تعرض قرار می دهند و با هر حمله ای که شده سعی خواهند کرد او را و مسلمانان را از حیره و سرزمین عراق بیرون برانند.

### مثنیؓ و حساس بودن موقعیت او:

حقیقتاً مثنیؓ در یک موقعیت بسیار دقیق و حساسی قرار داشت. خالد چنان با شدت و خشونت با اعراب بدوی مقیم جزیره عراق رفتار کرده بود که همه آنان را با مسلمین دشمن ساخته بود، منتظر پیش آمد حادثه ای بودند که به دشمنان مسلمین یاری دهند. فرس دریافته بود که اگر این اعراب جنگجو در عراق قدرت و تسلط بیابند دولت آنان در شرف زوال خواهد بود. خالد بن ولید اخیراً این موقعیت را درک کرده بود که او را واداشت زنان و کودکان و مردان ناتوان را پیش از سفر خود به شام، به مدینه بفرستد. طبیعی است اگر مثنیؓ در باره این مسایل فکر کند و تفکرش نیز به درازا بکشد. او بود که ابوبکرؓ را وادار به جنگ عراق کرد، او قبل از خالد و تمام مسلمانان با رفتن به سوی دلتای دجله و فرات به سوی مخازن آب های عراق پیشرفت کرد. بر او آسان نیست که در شهری شکست بخورد که در جنگ آن پیشاهنگ دیگران بود. و سخت تر از این آن است که دچار چنان شکستی شود که از این شهر رانده شده و شهری را که فتح کرده از دست بدهد.

فرونشستن موقت اضطرابی که سال‌ها بود بر دربار فارس سایه افکنده بود بر حساس‌بودن موقعیت افزوده بود. اهل فارس با اتفاق خود شهریران<sup>(۱)</sup> بن اردشیر بن شاپور را به پادشاهی برگزیدند. چون پادشاهی بر او قرار گرفت اولین کاری که تصمیم به انجام آن گرفت اخراج مسلمانان از عراق بود. جای تأمل و درنگ نبود در حالی که فرصت این کار پیش آمده بود، خالد بن ولید در عراق نبود و نصف سپاه جنگجوی خود را نیز برده بود! از این رو هرمز جاذویه را در رأس ده هزار نفر مأمور جنگ با مثنی کرد. هرمز در پیشاپیش سپاهی فیلی تعبیه کرد که مسلمانان را با آن بترساند و صفوف آن‌ها را پراکنده سازد.

اخبار این آمادگی به مثنی می‌رسید، سپس اخبار حرکت هرمز و سپاهش نیز به او رسید. آیا تصور می‌کنی مثنی منتظر می‌ماند تا هرمز از حدود بلادی که مسلمانان فتح کرده‌اند عبور کند و به حیره برسد؟! هرگز! مثنی با سپاهش بیرون آمد و دو برادرش معنی و مسعود را بر میمنه و میسره سپاهش گذاشت و به استقبال هرمز رفت تا به ویرانه‌های بابل رسید.

### نامه‌های متبادله بین شهریران و مثنی:

مثنی در راه بود که نامه‌ای از شهریران به او رسید که می‌گفت: «من سپاهی از اهل فارس بر شما فرستادم. آنان نگهبانان مرغ و گرازند و من فقط وسیله آنان با شما می‌جنگم». مثنی نامه را گرفت و خواند، بلافاصله با همان قاصدی که نامه شهریران را آورده بود پاسخی برای او فرستاد که در آن گفته است: «از مثنی به شهریران: بدون شک شما یکی از این دو نوع آدم‌ها هستی، یا از حق و عدالت منحرف شده‌ای که این برای شما بد است و برای ما خوب است، یا دروغگو هستی و بزرگترین دروغگویان در نزد خدا از لحاظ عقوبت و رسوایی پادشاهان هستند. و اما آنچه که نظر ما را بدان هدایت می‌کند، این است که شما ناچار شدید به آن‌هایی که گفتید توسل جوید. پس سپاس خدایی را که تدبیر و مکر شما را به دست نگهبانان مرغ و گراز سپرد».

۱- در بعضی روایات: شهربازان، یا شهربازار یا شهربراز آمده است.

اهل فارس چون از نامه مثنی و حرکت سپاه او خبردار شدند، مبهوت گردیدند، و خیال نمی کردند که مسلمین پس از فتح خالد آن اندازه نیرومند باشند، بعضی از اهل فارس پادشاه خود را مؤاخذه کردند که چرا به فرمانده سپاهی با چنین لهجه ای نامه می نوشت و به او گفتند: «با نامه ای که نوشتی دشمن ما را بر ما جرای کردی، اگر به کسی نامه می نویسی مشورت کن». مثنی سپاهش را در ارتفاعات تپه های بابل در فاصله پنجاه میلی مداین مستقر و آماده ساخت و در میان یک رشته از جوی هایی که به دجله متصل می شد، انتظار هرمز جاذویه و حمله او را داشت. هرمز با سپاهش پیش آمد، و فیلی در پیشاپیش سپاه بود و اطمینان داشت که این فیل بدون جماعت مسلمین را پراکنده می سازد. فیل با خرطومش به راست و چپ می زد، صفوف مثنی را می شکافت، و در میان آنان ایجاد وحشت می کرد.

### کشته شدن فیل و پیروزی مسلمانان:

مثنی یقین حاصل کرد که پیروزی مسلمانان در گرو کشتن فیل است، با جماعتی از مردانش به فیل حمله بردند و آن را کشتند. در این موقع صفوف مسلمانان مرتب و روحیه شان تقویت شد، به فارسی ها حمله بردند و به بدترین وضعی آنان را شکست دادند. دسته ای از مردان مثنی وارد پناهگاه های فرس شدند و بقیه نیز فراریان را تا دروازه های مدائن تعقیب کردند.

### بازگشت اضطراب به دربار فارس:

اخبار شکست مانند صاعقه ای بر شهریان نازل شد و از فرط حزن و اندوه تب کرد و مرد. فرس خواستند دختر کسری را به پادشاهی برگزینند تا بار دیگر امور خود را مرتب سازند. چون نتوانست از عهده تنفیذ امور برآید خلعش کردند و پس از او شاپور بن شهریان را به پادشاهی نشانند. و شاپور، فرخزاد را وزیر خود ساخت و از او خواست که آزر میدخت دختر کسری را به ازدواج او درآورد، آزر میدخت از این که شوهرش از خانواده سلطنتی نباشد خشمگین شد و به شاپور گفت: «عموزاده، آیا مرا به غلام خودم شوهر می دهی!»

شاپور به اعتراض او ترتیب اثر نداد و به درشتی به او جواب داد، آزر میدخت از سیاوخش رازی یکی از آدمکش مذکور بر او حمله برد و او و همراهانش را کشت، سپس با دختر کسری و یارانش به سراغ شاپور رفتند، او را محاصره کرده و سپس وارد اطاقش شدند و او را نیز به قتل رساندند، به این ترتیب آزر میدخت به جای شاپور بر تخت سلطنت نشست.

### **مثنی رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه می خواهد که توبه کردگان اهل رده را به کمک او بفرستد:**

اخبار آشفته‌گی‌های دربار فارس مرتباً به مثنی می‌رسید و اطمینان کامل یافت. چه ترس از درباری داشته باشد که اضطراب و خیانت و اختلاف بر سر جانشینی بر آن حکومت می‌کند!! ولی اگرچه امروز آسوده‌خاطر بود می‌بایستی در فکر فردا باشد. با سپاهش حرکت نمود و فارسی‌ها را تعقیب می‌کرد تا به دروازه مدائن رسید و خیلی علاقه داشت آن را فتح کند و برای این که آن را فتح کند مددی لازم داشت که سپاه او را تقویت کند. ابوبکر رضی الله عنه نمی‌توانست به او کمک کند در حالی که تمام سپاهیان مسلمانان در شام بود. از این رو مثنی نامه‌ای به ابوبکر نوشت، پیروزی خود را بر فرس به اطلاع او رسانید و از او خواست که با شرکت کنندگان در جنگ‌های رده که به اسلام بازگشته و توبه کرده‌اند او را کمک کند. در حالی که می‌دانست ابوبکر از این فکر خوشش نمی‌آید نظر خود را اینچنین توجیه کرد که توبه کردگان اهل رده چشم طمع به غنایم دوخته‌اند و او هیچ کسی را مشتاق‌تر از آنان برای جنگ با فرس و کمک خویش نمی‌بیند. مثنی در انتظار کمک نقشه‌ها و تدابیر جنگی خود را مرتب و استوار می‌ساخت. ولی انتظار مثنی به طول انجامید و جواب خلیفه به تأخیر افتاد. در این موقع با سپاهش تا نزدیکی‌های سرزمین عراق در سرحدات بادیه عقب نشست، بشیر بن خصاصیه را بر سپاهیان مقیم عراق گذاشت و خود شخصاً به مدینه رفت تا از طرح خود دفاع کند. دید که ابوبکر به شدت مریض و مشرف به موت است. با وجود این خلیفه از او استقبال کرد و به حرفش گوش داد و رأی او را قبول کرد و گفت: عمر را بخواهید و پیشتر عمر را جانشین خود ساخته بود، چون عمر رضی الله عنه آمد به او گفت: «ای عمر گوش کن آنچه را به تو



می‌گویم، بعد بدان عمل کن. من آرزو می‌کنم امروز بمیرم. اگر مردم باید تا شب نشده جماعتی را همراه مثنی‌بفرستی و اگر تا شب نمردم باید تا صبح نشده این افراد را همراه او بفرستی. هیچ مصیبتی هر قدر هم بزرگ باشد نباید شما را از کار دین و وصیت خدایتان باز بدارد. تو زمان وفات رسول خدا مرا دیدی که چه کردم، در حالی که هرگز چنان مصیبتی بر مردم نازل نشده بود. قسم به خدا! اگر من از امر خدا و رسول خدا منصرف می‌شدم خداوند همه ما را ناکام و به عقوبت گرفتار می‌نمود و مدینه را آتش فرا می‌گرفت. و اگر خداوند شام را بر امرای اسلام فتح کرد، اصحاب خالد را به عراق بازگردان، زیرا آنان اهل آنجا و والیان و سرپرستان امور و سرحدات آنجا هستند و آنان نسبت به اهل عراق علاقه شدید و تسلط کامل دارند». عمر رضی الله عنه وعده داد که امر ابوبکر رضی الله عنه را تنفیذ کند و بعدها می‌گفت: «ابوبکر می‌دانست که من اکراه دارم از این که خالد را امیر کنم، از این رو به من دستور داد که اصحاب خالد را بازگردانم و از او نامی نبرد». مثنی در آغاز خلافت عمر به عراق بازگشت. عمر رضی الله عنه ممنوعیت شرکت مرتدین به اسلام بازگشته توبه کرده را برداشت تا به جنگ فارس بروند. چرا به جنگ فارس نروند در حالی که خداوند مسلمانان را فاتح کرده است! چرا به سوی خیرات نشتابند تا با جهاد خود گناه رده‌شان را پاک سازند، اگر کشته شوند جای آنان در بهشت است و اگر پس از فیروزی زنده ماندند غنایمی به دست خواهند آورد که زندگی را برای آنان بهشت می‌سازد! عمر عصر خلافت خود را با ادامه جنگ‌های فارس آغاز کرد، کسانی که به اسلام بازگشته بودند زحمات زیادی در راه اسلام کشیدند که اخبار آن را ضمن خلافت عمر فاروق رضی الله عنه بیان می‌کنم.



## فصل شانزدهم:

### جمع قرآن

گفتگو در باره جمع قرآن ایجاب می کند که برگردیم و یادی از جنگ یمامه بکنیم. زیرا به دنبال این جنگ بود که فکر جمع قرآن ایجاد شد و سپس تنفیذ پیدا کرد و اجرای این امر پس از جنگ یمامه بقیه خلافت ابوبکر رضی الله عنه را در بر گرفت. و به روایت دیگر مدتی از خلافت عمر رضی الله عنه را نیز، ما گفتگو در باره جمع قرآن را در آخر آوردیم تا مبحث جنگ و فتح را قطع نکرده باشیم و نیز تا این که گفتگوی ما در باره جمع قرآن به زمان وفات ابوبکر رضی الله عنه پیوسته باشد.

### جنگ یمامه و تأثیر آن در حیات مسلمانان:

جنگ یمامه بزرگترین جنگ های رده بود. همانگونه که از نظر اهمیت نیز بزرگترین جنگ ها بود، آثار آن نیز از تمام غزوات بیشتر دوام کرد. قتل مسیلمه بن حبیب به طور قطع مدعیان نبوت در بلاد عرب از بین برد. با بازگشت بنی حنیفه به اسلام غلبه بر رده بحرین اعلام شد. غلبه بر رده بحرین بود که به مثنی بن حارثه شیبانی اجازه داد که به مصب دجله و فرات برود و طلیعه مبارکه فتح عراق و تأسیس امپراطوری اسلامی گردد.

در حالی که غزوه یمامه چنین بود و چنین مقام و اثراتی داشت، خالد بن ولید هنگامی که سپاه مسلمانان را به آنجا برد که کشتند و کشته شدند و مسیلمه و اصحابش را در حالی که به حدیقه موت پناه برده بودند از بین بردند، حق داشت و مهاجر و انصار هنگامی که خود را به آتش جنگ می افکندند و در جستجوی شهادت و مرگ و هزار و دویست نفر کشته دادند که بین آنان و نه نفر از بزرگترین صحابه رسول خدا و حافظان قرآن بودند در کار خود مبالغه نکردند و این فداکاریشان بجا بود.

اهل مدینه به خاطر شهادت مسلمانان در یمامه گریه و زاری نموده و سخت غمگین شدند، هر چند انگیزه‌های این زاری و اندوه مختلف بود. علایق قرابت و روابط دوستی و ارزش شخصیت و مقدار اصحاب بزرگوار حافظ قرآن که در این جنگ شهید شده و در نزد رسول خدا از مقام و موقعیت بلند و خاصی برخوردار بودند، تمام این‌ها عواملی بود که دل‌ها را به فریاد و فغان می‌آورد. عمر ابن خطاب رضی الله عنه فرزندش عبدالله را با وجود این که در جنگ یمامه متحمل زحمات و مشقات فراوان شده بود ملاقات کرد. و عمر به خاطر شهادت برادرش زید در آن جنگ سخت غمگین بود، در اولین فرصت که با پسرش ملاقات کرد چنانچه قبلاً بیان کردیم به او گفت: «چه چیز تو را باز آورد، در حالی که زید هلاک شد! چرا رویت را از من نپوشاندی!» عبدالله جواب داد: «عمویم از خدا شهادت طلبید، خدا به او عطا کرد، من نیز کوشیدم که به شهادت برسم ولی سعادت شهادت به من عطا نشد».

### عمر به ابوبکر در باره جمع قرآن مشورت می‌دهد:

با وجود این که ابن خطاب رضی الله عنه به خاطر کشته شدن برادرش زید و اصحابی که در یمامه شهید شدند جزع و فزع کرد، ولی این جزع و فزع او را از تفکر در باره کار مهمی باز نداشت. این کار بدون شک در حیات اسلام و مسلمین بیشتری اهمیت را دارد. در این جنگ از حافظان قرآن بسیار شهید شدند. و یمامه فقط یکی از جنگ‌هایی بود که پس از وفات رسول خدا مسلمانان با آن روبرو شدند. آیا احتمال ندارد چنانچه جنگ‌ها ادامه پیدا کند در آن جنگ‌ها نیز به اندازه جنگ یمامه حافظان قرآن کشته شوند؟! عمر رضی الله عنه در این باره مدت مدیدی فکر کرد. چون تصمیم گرفت به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت که در مسجد جلسه داشت. عمر به او گفت: «مردم در روز جنگ یمامه گرفتار کشت و کشتار شدید شدند. می‌ترسم که

شدت جنگ در جاهای دیگر نیز باعث نابودی قاریان گشته و در نتیجه بسیاری از قرآن از بین برود مگر این که آن را جمع کنی. نظر من این است که قرآن باید جمع شود»<sup>(۱)</sup>. ابوبکر تا حال در این باره فکر نکرده بود. لذا به محض این که سخن عمر را شنید گفت: «چگونه کاری را شروع کنم که رسول خدا بدان مبادرت نکرده بود!» در این موقع مناظره طولانی بین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روی داد که مؤرخان تفصیل آن را نیاورده‌اند. پس از این مناظره ابوبکر تسلیم نظریه عمر شد و زید بن ثابت را خواست.

### روایت بخاری از آنچه بین ابوبکر و عمر و زید بن ثابت رضی الله عنهم گذشت:

در بخاری از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت شده که گفته است: «به هنگام کشتار اهل یمامه ابوبکر مرا به نزد خود خواست و عمر نیز پیش او بود. ابوبکر گفت: عمر نزد من آمده و می‌گوید: در روز یمامه مسلمانان دچار کشتار بزرگی شدند و می‌ترسم که در جاهای دیگر نیز نظیر این کشتار بر قاریان قرآن وارد آید و بیشتر قرآن از بین برود، ناچار باید آن را جمع کرد. به نظر من باید تو آن را جمع کنی.

ابوبکر گفت: من در جواب عمر گفتم: چگونه کاری را انجام بدهم که رسول خدا بدان مبادرت نورزیده است! عمر رضی الله عنه در جواب گفت: قسم به خدا این کار مفیدی است. مرتب در این باره به من مراجعه می‌کرد تا این که خداوند دل مرا برای قبول نظریه او باز کرد و نظر من با نظر او یکی شد. زید رضی الله عنه گفت: عمر در نزد ابوبکر نشسته بود و حرف نمی‌زد، ابوبکر به من گفت: تو مرد جوان و عاقلی هستی و مورد اتهام نمی‌باشی، تو کاتب وحی رسول خدا بودی، پس قرآن را جستجو و جمع آوری کن. قسم به خدا اگر به من تکلیف می‌شد کوهی را از جا

۱- در میان روایاتی که عبارت عمر رضی الله عنه را آورده‌اند در لفظ اختلاف هست لیکن همه روایات در معنی متفق القولند. در یکی از این روایات آمده است که عمر رضی الله عنه گفت: «إِنَّ الْقَتْلَ قَدْ اسْتَحَرَّ بِقُرْءِ الْقُرْآنِ يَوْمَ الْيَمَامَةِ وَإِنِّي لَأُخْشَى أَنْ يَسْتَحَرَّ الْقَتْلُ بِالْقُرْءِ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا فَيَذْهَبَ قُرْآنٌ كَثِيرٌ وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَأْمُرَ بِجَمْعِ الْقُرْآنِ».

برکنم، به نظر من از ارجاع وظیفه جمع آوری قرآن سنگین تر نمی آمد. گفتم: چگونه کاری را که رسول خدا نکرده است می کنید؟ ابوبکر گفت: به خدا قسم این کار خیری است. در این عمل تردید داشتم، تا این که خداوند دل مرا نیز برای قبول آنچه دل ابوبکر و عمر را برای قبول آن گشایش بخشیده بود گشایش داد، برخاستم و به جستجوی قرآن و جمع آوری آن از روی اوراق و پوست درخت خرما و سینه های مردم پرداختم، تا این که دو آیه آخر از سوره توبه را در نزد خزیمه انصاری یافتم که آن دو را نزد دیگران نیافتم: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾ [التوبة: ۱۲۸-۱۲۹]. «بی گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] به مؤمنان رئوف مهربان است. پس اگر رویگردان شوند، بگو: خداوند مرا بس است. معبود [راستینی] جز او نیست. بر او توکل کرده ام و او پروردگار عرش بزرگ است»

هنگامی که آیات قرآنی را از روی اوراق و پوست درخت خرما و غیره نقل می کردم، یک آیه از سوره احزاب را نیافتم که از رسول خدا شنیده بودم و آن را نزد کسی نیافتم، جز خزیمه انصاری که رسول خدا شهادت او را در مسایل به مثابه شهادت دو نفر تعیین کرده بود: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ﴾ [الأحزاب: ۲۳] «از مؤمنان کسانی هستند که آنچه را که با خداوند بر آن پیمان بسته بودند، تحقق بخشیدند، و کسی از آنان هست که قرارش را به انجام رسانده است و از آنان کسی هست که چشم به راه است».

این آیه را به سوره مربوطه اش اضافه کردم. صفحاتی که قرآن در آن جمع آوری شد تا هنگام وفات ابوبکر رضی الله عنه در نزد او بود. سپس در نزد عمر رضی الله عنه و پس از وفات او نزد حفصه رضی الله عنها دختر عمر رضی الله عنه بود. این بود گفته های زید بن ثابت رضی الله عنه همانگونه که بخاری روایت کرده است.

و دیگر روایات نیز به اجماع، صحت آن را تأیید کرده‌اند. قرطبی می‌گوید: زید قرآن را با زحمات زیاد جمع آوری کرد، لیکن سوره‌های آن مرتب نبود و صفحات قرآن پس از جمع آوری در نزد ابوبکر سپس نزد عمر و بالاخره نزد حفصه ام المؤمنین نگاهداری می‌شد.

### روایات مربوط به جمع قرآن توسط عمر و عثمان رضی الله عنهما:

روایتی هست که می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه اولین کسی است که قرآن را در مصحف جمع کرده است<sup>(۱)</sup>. انگیزه این کار او این بود که روزی یکی از آیات قرآن را استفسار کرد، در جوابش گفتند که: این آیه را فلانی از برداشت که در جنگ یمامه کشته شد. عمر گفت: **إن الله! و امر به جمع آوری قرآن کرد.**

روایات متواتره این گفته و روایت را که عمر رضی الله عنه اولین کسی بوده که قرآن را جمع آوری کرده است رد می‌کند، زیرا عمر رضی الله عنه خود در این باره به ابوبکر مشورت داد و او را راضی به این کار کرد، لیکن جمع قرآن در عهد ابوبکر رضی الله عنه انجام گرفت. و این نظریه درست است. روایتی که از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده آن را تأیید می‌کند که گفت: «رحمت خدا بر ابوبکر باد که اجر او از همه خلق خدا به سبب جمع قرآن بیشتر است و او اولین کسی است که قرآن را بین دو لوح جمع کرد». و این نظریه شهادت عده زیادی از اصحاب رسول خدا را به دنبال داشت. کسانی که گفته‌اند: عمر رضی الله عنه اولین کسی است که قرآن را جمع کرده می‌گویند: هنگامی که عمر رضی الله عنه خواست قرآن را جمع کند در میان مردم برپای خاست و گفت: «هر کس از رسول خدا چیزی از قرآن دریافت نموده آن را به نزد ما بیاورد». و اصحاب رسول خدا آنچه را که از قرآن دریافت کرده بودند در اوراق و پوست درخت خرما و الواح نوشته بودند. عمر از هیچکس آیه‌ای را نمی‌پذیرفت مادام دو نفر به صحت آن شهادت نمی‌دادند. تا زمانی که عمر کشته شد این نوشته‌ها در نزد او جمع می‌شد، بعد عثمان

۱- رجوع کنید به صفحه ۲۰ کتاب المصاحف ابن ابی داود و صفحه ۵۹ از کتاب الإیتقان فی علوم القرآن سیوطی.

بن عفان رضی الله عنه به امر خلافت قیام کرد. آنچه عمر رضی الله عنه گفت او نیز گفت و کارهای نیکی که عمر انجام داد او نیز به انجام رسانید، زید بن ثابت رضی الله عنه را مأمور جمع آوری قرآن کرد و چند نفر از حافظان قرآن را نیز همراه او نمود و به آنان گفت: «هرگاه اختلاف پیدا کردید آن را به لغت مضر بنویسید، زیرا قرآن بر یکی از مردان مضر نازل شده است».

ولی آنچه محقق است این است که ابوبکر اولین کسی است که پس از گفتگو با عمر امر به جمع آوری قرآن نمود، شایسته است پیش از این که به چگونگی این جمع آوری بپردازم در برابر گفته ابوبکر تأمل کنم که گفت: «چگونه کاری را بکنم که رسول خدا نکرده است». قرآن به صورت وحی ظرف ۲۳ سال بر محمد صلی الله علیه و آله از روزی که خداوند او را مبعوث کرد و در مکه اقامت داشت تا روزی که در مدینه خداوند او را به نزد خود فرا خواند نازل شد.

گاهی وحی طی چند آیه و گاهی طی سوره‌ای نازل می‌شد. اولین وحی‌ای که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد این بود: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝۳ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝۴ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝۵﴾ [العلق: ۱-۵] بقیه این سوره به ترتیبی که ما امروز در قرآن می‌خوانیم پس از آن نازل شده، یعنی پس از این که آیات دیگری نازل شد مابقی این سوره نازل گردید.

آیا قول ابوبکر و زید بن ثابت که گفتند: «چگونه کاری را بکنیم که رسول خدا نکرده است» چنین معنی می‌دهد که قرآن تا زمان وفات رسول خدا به صورت سوره‌هایی جمع نشده و به صورت کتاب منظمی درنیامده بود، آیاتی که به صورت منفرد نازل شده بود، به این صورت که امروز به هم ضمیمه و مرتبط گشته‌اند درنیامده بود و پس از جمع قرآن آیه‌ها و سوره‌ها در کتابی منظم و مرتب گشت؟

**رأی بعضی مؤرخان که مستشرقان آن را تأیید می‌کنند:**



این است آنچه بعضی مؤرخین می‌گویند و عده‌ای از مستشرقین آن را تأیید می‌کنند. بلکه به زید بن ثابت نسبت داده شده که گفته است: «رسول خدا وفات یافت در حالی که قرآن در هیچ چیزی جمع نشده بود». مستشرق انگلیسی سرویلیام میور در مقدمه کتابش در باره سیرت رسول خدا این قول را به عنوان سند دقت و درستی در جمع قرآن نقل کرده و می‌گوید: «قرآن با محتویات و نظم و ترتیبش از دقت و امانت در جمع‌آوری حکایت می‌کند، اجزای مختلفه آن با سازگاری کامل بدون هیچگونه تکلفی در کنار هم قرار گرفته‌اند. این جمع‌آوری به مهارت دست جمع و تنظیم و تنسيق کننده آن مربوط نمی‌شود. بلکه بر ایمان جمع‌کننده و اخلاص را به آنچه جمع کرده گواهی می‌دهد و او بیش از این به خود اجازه نداده است که این آیات مقدسه قرآنی را گرفته و بعضی را در کنار بعضی بگذارد».

مستشرقانی که این نظریه را تأیید می‌کنند معتقدند که زید بن ثابت و کسانی که او را در جمع قرآن یاری کرده‌اند، در ترتیب و تنظیم قرآن اوقات نزول آیات را در نظر نگرفته‌اند و آیات مکی را بر آیات مدنی مقدم نداشته‌اند، بلکه آیات مدنی را در خلال سوره‌های مکیه قرار داده‌اند بدون این که مقام مقتضی آن باشد. و اگر آنان در ترتیب آیات و سوره‌ها رعایت ترتیب تاریخی آن‌ها را می‌کردند به نظر مستشرقین برای تحقیق علمی و تدوین سیره رسول و تتبع احوال پیغمبر از روز بعثت تا روز وفات بهترین و مستندترین سند محسوب می‌شد. علاوه بر این مستشرقین اضافه می‌کنند که جمع‌کنندگان قرآن به ترتیب آیات برحسب موضوع توجه و عنایت نکرده‌اند.

کما این که در یک سوره مسایل شخصی از قصص و تاریخ و ایمان و عبادات و احکام شرعیه و اصول اخلاقی ملاحظه می‌کنی و نیز موضوع واحدی از این مسایل را در سوره‌های مختلف به صورت‌های نزدیک به هم یا با اختلاف در لفظ یا در قدرت عبارت می‌توان دید. ولی جمع‌کنندگان در ترتیب آیات در سوره‌ها آزاد بوده‌اند، به نظر این مستشرقین چون رعایت موضوعات را در ترتیب قرآن ننموده‌اند از نظر علمی قابل سرزنشند، حق این بود که

این اصل را رعایت می کردند، مخصوصاً با توجه به این که در ترتیب آیات مقید به رعایت وقت نزول آنها نبوده اند.

### نقد این نظریه و استدلال بر این که قرآن در زمان رسول به ترتیب سوره ها جمع شده است:

مستشرقین در بیان نظریات خود در مورد جمع قرآن به قول ابوبکر استناد می کنند که گفت: «چگونه کاری را بکنم که رسول خدا نکرده است». و آنان در استنباط معنی این عبارت ابوبکر به خطا رفته اند، به گمان آنان آیات قرآنی از زمان نزول به صورت پراکنده بوده تا این که در زمان خلیفه اول و سپس خلیفه سوم جمع گردیده است. آنچه که در آن شک و تردید نیست، این است که آیات قرآن از زمان رسول به اشاره آن حضرت به شکل سوره ها جمع گردیده و مالک می گفت: «قرآن به همان شکل و ترتیبی که از رسول خدا شنیده اند تألیف و ترتیب یافته است».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گفت: «از زبان رسول خدا هفتاد و چند سوره را شنیدم و در نزد رسول خدا از سوره بقره تا این آیه را خواندم که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲] «به راستی خداوند توبه کنندگان و پاک شوندگان را دوست می دارد»

زید بن ثابت رضی الله عنه تمام قرآن را در نزد رسول خدا خوانده. در مسلم و بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شده که گفته است: «در زمان رسول چهار نفر از اصحاب رسول قرآن را جمع کردند که هر چهار نفر از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت، و ابوزید». مقصود از گفته انس رضی الله عنه آن نیست که فقط این چهار نفر بودند که در عهد رسول قرآن را حفظ کرده بودند و لا غیر.

قرطبی می گوید: «به طریق تواتر ثابت شده که عثمان و علی و تمیم داری و عباده بن صامت و عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه قرآن را جمع کرده اند. و قول انس که گفته: قرآن را

غیر این چهار نفر جمع نکرده احتمال می‌دهد که او قرآن را جمع نکرده، بلکه او سوای این جماعت قرآن را نزد رسول خدا فرا گرفته باشد، زیرا اکثر حفاظ قرآن قسمتی از قرآن را از رسول خدا و قسمت دیگر را از دیگران یاد گرفتند. روایات عدیده مشعر بر این است که ائمه چهارگانه به سبب تقدمشان در اسلام و حرمتی که در نزد پیغمبر داشتند از زمان رسول خدا قرآن را جمع کردند».

روایات پیشین متواتر است بر این که رسول خدا هر سال یک بار قرآن را بر جبرئیل می‌خواند، در سال وفاتش دو بار آن را نزد جبرئیل قرائت کرد. و از این عرضه قرآن به جبرئیل در سال وفات رسول بود که عبدالله بن عباس به آیه‌های منسوخه و تبدیل شده پی برد. آنچه در سیرت نبی آمده است روایات پیش را تأیید می‌کند.

### خواندن عمر بن خطاب صفحه‌ای از سوره طه را به روزی که اسلام آورد:

از آنجمله است آنچه که از اسلام آوردن عمر بن خطاب که ده سال پس از بعثت محمد اتفاق افتاد روایت شده است. عمر از این که دین جدید باعث تفرقه اهل مکه شده و بسیاری از آنان را وادار به مهاجرت به حبشه کرده و حشت زده شد، صلاح در این دید که محمد ﷺ را بکشد تا یکپارچگی و وحدت را به قریش بازگرداند. چون نعیم بن عبدالله به عمر خبر داد که فاطمه خواهرش و شوهر او سعید بن زید اسلام آورده‌اند با خشم و غضب به طرف خانه آنان رفت و بر آن دو وارد شد، شنید که کسی نزد آنان قرآنی می‌خواند، بر آنان حمله برد و خواهرش را زخمی ساخت. سپس از کاری که کرد پشیمان شد و از او خواست تا ورقه‌ای را که می‌خواندند به او بدهد. اتفاقاً در آن ورقه سوره طه بود. چون عمر آن را خواند تحت تأثیر اعجاب و عظمت و شکوه دعوتی قرار گرفت که انسان را بدان فرا می‌خواند، بلافاصله به نزد محمد رفت و در حضور او ایمان آورد.

این صحیفه‌ای که سوره طه در آن نوشته شده بود فقط یکی از صحیفه‌های زیادی بود که در دست عده‌ای از اهل مکه که اسلام آورده بودند قرار داشت و دست به دست می‌گشت و سوره‌های دیگری نیز از قرآن نوشته شده و در دسترس مسلمانان بود. رسول خدا پس از

اسلام آورد عمر رضی الله عنه مدت سیزده سال در مکه و مدینه در میان مسلمانان زیست، در این مدت همواره به یاران خود می گفت: «از من جز قرآن چیزی ننویسد، هر کس چیزی دیگری غیر قرآن از من نوشته آن را محو کند».

طبیعی بود که اصحاب رسول هر اندازه که می توانستند قرآن می نوشتند تا از آن در نماز استفاده نموده و توسط آن به احکام دینی که به آن ایمان آورده بودند آشنایی پیدا کنند.

### نصوص قرآن مؤید این است که قرآن در زمان رسول به صورت سوره‌هایی جمع گشته است:

نصوص قرآن آنچه را که قبلاً گفتیم تأیید می کند. از آن جمله است فرموده خداوند بزرگ: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ ۖ قُمْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ۖ نَّصْفَهُ ۖ أَوْ أَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ۖ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ۝﴾ [المزمل: ۱-۴] «ای جامه به خود پیچیده، شب را زنده بدار مگر اندکی [از آن را]. یک نیمه‌اش [را زنده بدار] یا اندکی از آن [هم] بکاه، یا اندکی بر آن بیفز. و قرآن را چنان که باید شمرده و شیوا بخوان»

آیات مزمل همان آیاتی است که در فترت اول بعثت رسول نازل شده. درخواست خدا از رسول که در شب قیام نماید و قرآن بخواند مؤید این مطلب است که قرآن به صورت پراکنده و بدون ترتیب نبوده است و آنچه را که سابقاً گفتیم مؤکد می سازد که آنچه به رسول وحی می شد با وحی سابق مرتبط و متصل بود و وحی نوین او را بدانها مرتبط می ساخت. چنانچه گفته‌اند: جبرئیل وقتی که این آیه را: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ۖ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝﴾ [البقرة: ۲۸۱] «و از روزی پروا کنید که در آن [روز] به سوی خداوند باز گردانده می شوید. آن گاه به هر کسی [پاداش] آنچه به دست آورده است، تمام و کمال داده شود و آنان ستم نینند»

بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، گفت: «ای محمد این آیه را در رأس دویست و هشتاد آیه بقره قرار بده».

در قرآن چندین جا از قرآن به عنوان کتاب توصیف شده است. سوره بقره پس از فاتحه اولین سوره قرآن است که با این آیه: ﴿الْم ۝ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱-۲] «الم (ا. ل. م) این کتاب است که شکی در آن [روا] نیست. برای پرهیزگاران رهنماست» شروع می‌شود و این معنی در جاهای مختلف سوره‌های زیادی آمده است. بدیهی است مقصود از کتاب نوشته‌های منظم و مرتب است. قرآن در زمان رسول نوشته شده همانطور که از قول انس بن مالک و دیگر اصحاب رسول پیشتر اشاره کردیم. حتی خود زید بن ثابت رضی الله عنه همان کسی که پیشتر اشاره کردیم که گفته بود: «رسول وفات یافت در حالی که قرآن در هیچ چیز جمع نشده بود».

خود گفته است: «ما در نزد رسول خدا بودیم و قرآن را از روی رقعها جمع می‌کردیم». با این بیان به جمع‌آوری قرآن از صورت آیات پراکنده به صورت سوره‌ها به فرمان رسول خدا اشاره می‌کند. بسا اتفاق می‌افتاد که رسول خدا در نماز و نیز مواقع دیگر سوره‌های کاملی از قرآن می‌خواند من جمله بقره و آل عمران و نساء و اعراف و جن و نجم و رحمن و قمر و غیره. تمام این‌ها دلالت دارد بر این که ترتیب آیات قرآنی به صورت سوره به اشاره رسول صورت گرفته است. آن حضرت وفات یافت، در حالی که این مجموعه کامل نزد مسلمانان معروف و در سینه قاریان و حفاظ قرآن ضبط و نگهداری شده بود.

به تحقیق دریافتم که بسیاری از اصحاب رسول در زمان آن حضرت به جمع قرآن پرداخته‌اند، از آنجمله چهار نفر با املاء رسول آن را جمع کردند. و تمام مؤرخین متفق القولند که ترتیب آیات در سوره‌ها در تمام مصحف‌هایی که قبل از وفات رسول و پس از وفات آن حضرت و پیش از آن که ابوبکر دستور جمع قرآن را بدهد جمع شده بود یکی بود. اما ترتیب سوره‌ها و آغاز آن با فاتحه و سپس بقره و آل عمران و نساء و مائده و انتهای آن با معوذتین تنها موردی است که در آن اختلاف هست و گویا گفته‌اند: رسول خدا تمام یا قسمتی از این ترتیب را برای امت خود باقی گذاشت و خود بدان اقدام نکرد.

در این صورت ابوبکر در جواب عمر پس از این که به او اشاره نمود قرآن را جمع کن چه مقصودی داشت که گفت: «چگونه کاری را بکنم که رسول خدا نکرده است.» و چه عوامل سبب شد که ابوبکر و زید قلباً پیشنهاد عمر را پذیرفته و بدان عمل کردند؟

### علی بن ابی طالب رضی الله عنه و جمع قرآن:

پس از این که بیعت با ابوبکر رضی الله عنه تکمیل شد علی بن ابی طالب رضی الله عنه در خانه خود منزوی شد و مردم در باره او با ابوبکر گفتگو کردند، ابوبکر رضی الله عنه به علی رضی الله عنه پیغام فرستاد: «آیا مایل نبودی با من بیعت کنی که از من دوری گزیدی؟!»

علی جواب فرستاد: «نه قسم به خدا! ولی ترسیدم که در کتاب خدا زیادت و نقصان روی دهد، با خود عهد کردم که عبايم را جز برای نماز بر دوش نکشم تا تمام آن را حفظ نکنم»<sup>(۱)</sup>.

### علت تردید ابوبکر رضی الله عنه در جمع قرآن پس از پیشنهاد عمر رضی الله عنه در مورد جمع آوری آن:

تنها علی رضی الله عنه نبود که پس از وفات رسول خدا تصمیم به جمع آوری قرآن گرفت، بلکه عده زیادی تصمیم گرفتند قرآن را نزد اصحاب رسول خدا که مورد اطمینان شان بود فرا گیرند و همانگونه که ابوبکر علی را به سبب جمع آوری قرآن ستایش کرد دیگر مسلمانان را

---

۱- گفته علی را «رأیت کتاب الله یزاد فیه» سیوطی به اسناد در کتاب الإیتقان آورده است. بیشتر مؤلفین از علی روایت کرده اند که گفته است: «فحدثت نفسي ألا ألبس ردائي إلا لصلاة حتى أجمعه» و روایت ابن ابی داود در کتاب المصاف مشعر است بر این که ابوبکر رضی الله عنه چند روز پس از بیعت عام نزد علی رضی الله عنه پیغام فرستاد که «أكرهت إمارتي يا أبا الحسن؟ قال لا والله، إلا إني أقسمت ألا ارتدي بردائي إلا لجمعه، فبايعه ثم رجع» و ابن ابی داود اضافه می کند: و نیز روایت کرده اند که گفته: «حتى أجمع القرآن» یعنی تمام آن را حفظ کنم، زیرا به کسی که قرآن را حفظ کرده باشد می گویند: قرآن را جمع کرده.

هم که در راه جمع آوری قرآن کوشیدند ستود و کار آنان را پیروی و تأسی از مسلمانان نخستین که در عهد رسول خدا به جمع آوری قرآن همت گماشته بودند تلقی کرد. و هرگز به خاطرش خطور نکرد که کسی را از این کار بزرگ باز بدارد، کاملاً مطمئن بود که خداوند قرآن را بر محمد ﷺ فرو فرستاده و خود حافظ آن است و نیز اطمینان داشت که هیچ فرد مسلمانی به خود اجازه نخواهد داد در باره اضافه کردن بر قرآن فکری به خواطرش خطور کند. و چنانچه به فرض محال همانگونه که علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته: کسی اقدام به زیادت در قرآن کند خداوند مکر او را گلوگیر خودش خواهد کرد و مسلمانان صالح کلام خدا را به صورت صحیح خود باز خواهند گرداند. این بود سبب تردید ابوبکر به هنگام پیشنهاد جمع آوری قرآن از طرف عمر و راه و روش ابوبکر بر این استوار بود که اقدام به کاری کند که رسول خدا بدان اقدام کرده باشد و کاری را فرو نگذارد که رسول خدا بدان مبادرت ورزیده باشد. ولی رسول خدا کتابت قرآن را برای مسلمین به جای گذاشت، بعضی از آنان قرآن را به املاء خود آن حضرت نوشتند. و دیگران نیز از این کاتبان قرآن و کسانی که قرآن را به حافظه خود سپرده بودند آن را نقل کردند. پس باید کارها در زمان خلافت او مانند زمان رسول جریان پیدا کند و خلیفه او به کاری که آن حضرت بدان اقدام نکرده اقدام نکند.

### حجتی که عمر رضی الله عنه بدان وسیله دل ابوبکر رضی الله عنه را به جمع قرآن متمایل ساخت:

این بود دلیل ابوبکر و زید بن ثابت رضی الله عنهما. ولی پس از مراجعه عمر به ابوبکر رأی خلیفه عوض شد و به جمع قرآن اقدام ورزید. اگر چنانچه مؤرخان تفصیل مذاکراتی را که میان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جریان یافت ذکر نمی کردند از آنچه راویان تاریخ قرآن ذکر کرده اند روشن نمی شد که چگونه حجت عمر سبب گردید ابوبکر و زید بن ثابت به کار جمع قرآن متمایل پیدا کنند.

## قرآن به هفت حرف نازل شده، گفته‌ها راجع به حرف‌هایی که قرآن بر آن نازل شده:

ترمذی روایت کرده و گفته است: «رسول خدا جبرئیل را ملاقات کرد و گفت: ای جبرئیل من بر ملت بی‌سوادى مبعوث شده‌ام که در میان آنان پیرزن و پیرمرد و غلام و جاریه و کسانى یافت می‌شود که خواندن بلد نیستند.

جبرئیل به من گفت: ای محمد، قرآن به هفت حرف نازل شده است»<sup>(۱)</sup>. و علما در این مسأله هفت حرف اختلاف نظر دارند، ولی پنج نظر در باره آن ایراد کرده‌اند، یکی از این نظرات این است که در آغاز عهد اسلام به مسلمین اجازه داده شده بود که کلمات مترادف را به جای همدیگر به کار ببرند طوری که آیات رحمت را با آیات عذاب مخلوط ن سازند. از قبیل مترادفات: «هلم وتعال وأقبل وأسرع وعجل» از ابی بن کعب روایت شده که چنین می‌خواند: «للدین آمنوا انظرونا» «للدین آمنوا امهلونا» «للدین آمنوا اخرونا» «للدین آمنوا رقبونا» و نیز می‌خواند: «کلما أضاء لهم مشوا فیه» «مروا فیه» «سعوا فیه».

و این رخصت به این دلیل بود که اهل قبایل نمی‌توانستند قرآن را به غیر لغات خود درک کنند و اگر هم می‌خواستند جز به زحمت زیاد این کار برای آنان میسر نمی‌شد، به آنان اجازه داده شده بود که در صورتی که معنی تغییر نکند الفاظ مترادف به کار گیرند. ولی پس از ارتباط و پیوستگی کامل به رسول خدا قرآن را بر طبق الفاظ منزل آن یاد گرفتند و دیگر اجازه نداشتند آن را جز با آن الفاظ بخوانند.

به روایتی این اباحت اختلاف الفاظ در آغاز عهد نبوت مطلق بوده و سپس منسوخ شده است. صحیح آن است که بعضی اقوال در تأویل نزول قرآن بر هفت حرف با این قول مخالف است، بعضی‌ها معتقدند که در قرآن هفت لغت هست که تماماً لغات عربند و این لغات در میان عرب پراکنده است، یا این که این لغات هفتگانه در میان مضر رایج است.

۱- رجوع کنید به جامع الأحکام قرطبی، جزء اول، صفحه ۳۶ و مابعد آن.



بعضی بر این عقیده‌اند که این هفت حرف مربوط به اختلاف در قرائت است، یا به معانی کتاب خدا مربوط می‌گردد. لیکن همه این اقوال او را حد اقل در آغاز انتشار اسلام منتفی نمی‌کند. بعضی متذکر می‌شوند که سال‌های متوالی این امر به کاربردن کلمات مترادفه جریان داشته، یا تا وفات رسول، ولی می‌گویند که: این عمل اختیار الفاظ مترادفه بر طبق وحی صورت می‌گرفته نه بر حسب اختیار.

### قرائت صحابه و عرض آن به رسول خدا:

قرطبی می‌گوید: مسلم است که اباحت در حروف هفتگانه برای رسول به این خاطر بود که بدین وسیله قرائت قرآن در میان امت او توسعه یابد.

یک بار رسول خدا همانگونه که جبرئیل بر او خوانده بود، بر ابی خواند و بار دیگر همانگونه که جبرئیل بر او خوانده بود برای مسعود خواند و قول انس متکی به این روایت می‌شود، وقتی که خواند: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَظَنًا وَأَصْوَبُ قِيلًا» به او گفته شد که ما می‌خوانیم: «وَأَقْوَمُ قِيلًا» انس گفت: «وَأَصْوَبُ قِيلًا أَقْوَمُ قِيلًا وَأَهْيَأُ، وَاحِدٌ».

معنی این گفته انس علیه السلام این است که، این‌ها از رسول خدا روایت شده است و اگر چنانچه این‌ها از طرف کسی وضع شده بود العیاذ بالله قول خدا که فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] باطل می‌گشت.

### کسانی که در اختلاف قرائات خود رسول خدا را حکم ساختند:

بخاری و مسلم و دیگران از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: «شنیدم که هشام بن حکیم سوره فرقان را بر خلاف من قرائت می‌کرد، در حالی که رسول خدا به من چنین یاد داده بود، نزدیک بود که بر او حمله کنم سپس او را مهلت دادم تا از خواندن فارغ شد، او را در عبایش پیچیدم و به نزد رسول خدا بردم و گفتم: یا رسول الله من شنیدم که این سوره فرقان را برخلاف آنچه به من آموخته‌ای می‌خواند.

رسول خدا فرمود: او را رها کن، به او فرمود بخواند، با همان قرائتی که من از او شنیده بودم خواند، رسول خدا فرمود: «اینچنین نازل شده است، این قرآن بر هفت حرف نازل شده به هر لغتی که آسانتر است بخوانید».

قرطبی قصه ابی بن کعب را نیز علاوه کرده است به این شرح که ابی در مسجد دو نفر را دید که در نماز آیاتی را می خواندند، گوش کرد دید که قرائت هریک مخالف دیگری و قرائت هردو نیز با قرائت او اختلاف داشت، هردو را نزد رسول خدا برد، و آن حضرت صحت قرائت هر سه نفر را تأیید کرد.

ابی گفت: «در دلم مقداری تکذیب ولی نه به اندازه زمان جاهلیت راه یافت. چون پیغمبر دریافت که مقداری ریب و شبهت به دلم راه یافت، به سینه ام زد، چنانکه غرق عرق شدم، گویی از ترس به سوی خدا می نگرستم، رسول فرمود: ای ابی، به سوی من فرستاده شد که قرآن را بر یک حرف بخوان، من درخواست کردم که بر امت من آسان بگیرد، بار دیگر فرستاده شد که بر دو حرف بخوان، بار دیگر درخواست کردم که بر امت من آسان گرفته شود. باز بار سوم جواب داد که بر هفت حرف بخوان».

در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در نوشتن و حفظ بعضی الفاظ قرآن اختلاف ایجاد شد. ابن ابی داود در کتاب مصاحف روایت کرده که عمر بن خطاب چنین می خواند: «صراط من أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین» در حالی که دیگران چنین می خواندند: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝۷﴾ همچنین می خواند: «الم. الله لا إله إلا هو القيّام» به جای «الْقِيَوْم».

علی بن ابی طالب رضی الله عنه چنین می خواند: «آمن الرسول بما أنزل إليه وآمن المؤمنون كل آمن بالله» به جای ﴿ءَامِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامِنَ بِاللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵] و ابی بن کعب چنین می خواند: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَلَتَوْهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» و ابی بن کعب رضی الله عنه که قرآن را جمع کرده نصوصی را اثبات کرده که در بعضی الفاظ با قرآن

عثمان اختلاف دارد، از آنجمله «فصيام ثلاثة أيام متتابعات» در باره كفاره سوگند به جای ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹] قرائت و قرآن عبدالله بن مسعود همانند قرائت و قرآن ابی بن کعب بود.

آورده‌اند که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه سورة والعصر را چنین می‌خواند: «والعصر إن الإنسان لفي خسر، وإنه فيه إلى آخر الدهر، إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالصبر» که «وإنه فيه إلى آخر الدهر» را اضافه و «تواصوا بالحق» را پیش از «وتواصوا بالصبر» حذف می‌نمود، همانگونه که در مصحف عثمان رضی الله عنه نیز چنین بود. همو می‌خواند: «إن الله لا يظلم مثقال نملة» به جای ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ [النساء: ۴۰] «بی گمان خداوند هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند» و نیز می‌خواند: «وتزودوا وخير الزاد التقوى» به جای ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷] «و ره توشه، پرهیزگاری است»

ابن ابی داود شرح این اختلافات لفظی را آورده و آن‌ها را به اصحاب رسول من جمله عائشه ام المؤمنین نسبت داده شده است.

### سوره والعصر در قرآن عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها:

و روایت کرده که در قرآن عائشه رضی الله عنها چنین نوشته شده بود: «حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و صلوة العصر» که «و صلوة العصر» را بر قرآن عثمان اضافه دارد. از ابن یونس غلام عائشه رضی الله عنها نقل شده که گفته است: قرآنی برای عائشه می‌نوشتم که به من می‌گفت: چون به آیه صلاة رسیدی آن را ننویسد تا من آن را بر تو املا کنم و آن را چنین بر من املا کرد: «حافظوا على الصلوات والصلوة العصر» نظیر این روایت در باره این آیه در قرآن حفصه و ام سلمه رضی الله عنهما همسران نبی آمده است. حتی گویا ام سلمه رضی الله عنها این آیه را چنین املا کرده است: «حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و صلاة العصر».

بی‌شک از آنچه ذکر کردیم دریافتی که اختلاف در قرائت‌ها و قرآن‌های اصحاب رسول از حد لفظ تجاوز نکرده و این اختلاف الفاظ هیچ امری را به نهی و هیچ نهی را به امر و یا هیچ آیه رحمت را به عذاب و هیچ آیه عذاب را به رحمت تبدیل نکرده است، و در مورد آیاتی که در باره قرائت‌های اصحاب و قرآن‌های آنان و قرآن‌های تابعین ذکر شده وضع بر همین منوال بوده است.

آرتور جفری مستشرق به کتاب «المصاحف» ابن ابی داود استناد کرده و همه این اختلافات در قرائت و مصاحف را که روایت شده ذکر کرده است و موارد اختلاف را به همان مثال‌هایی که ذکر کردیم منحصر کرده است و علت این اختلاف نیز به همان حدیث که نقل کردیم: «أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» برمی‌گردد.

در حیات کسانی که قرآن را از رسول خدا گرفته یا در سینه خود حفظ و نگاهداری نمودند با توجه به تقدیس و ایمانی که نسبت به کلام خدا داشتند اختلافی پیش از این دیده نشده و بدون کم و زیاد تحریف آن را نقل کرده‌اند. لیکن این قاریان قرآن مردانی بوده‌اند که به شهادت رسیده‌اند. طایفه‌ای از آنان در زمان رسول در بئر معونه شهید شدند و سپس عده دیگری از این قاریان در جنگ یمامه به شهادت رسیدند، اگر بعضی یا همه آنان به شهادت می‌رسیدند جای تعجب نبود که در قرآن زیاده و نقصان ایجاد شود و یا آن را تحریف نمایند، از جای تعجب نبود اگر در این صورت مردم در آن اختلاف نمایند و این اختلاف منجر به انقلابی شود که آتش آن مسلمانان را در برگیرد و اسلام را دچار ضرر و زیان بزرگی سازد.

### کسانی که مرتد شدند و خیال کردند که وحی را مغشوش می‌سازند:

وقایعی که در بلاد عرب روی داد برای عمر و ابوبکر و زید بن ثابت رضی الله عنه به منزله هشدار بود که آنان را وامی‌داشت تا از این روز بترسند. در حیات رسول خدا بعضی از کسانی که ایمان و اسلام آورده و از کاتبان وحی بودند مرتد شدند، سپس تصور کرده‌اند که آنچه را که می‌نوشته‌اند مغشوش ساخته و به صورت مغشوش به مسلمانان القا کرده‌اند.

روایات منافقین و کارهایی که در این زمینه می کردند از مغشوش کردن وحی و امثال آن در کتب سیره آمده است. غایله مسیلمه این ترس را در دلها برانگیخت. پس از این که نه‌الرجال بن عنفوه از جانب رسول خدا به یمامه گسیل شد تا به مردم آن قرآن و مسایل دینی بیاموزد و کار مسیلمه بالا گرفت و دید که اهل آنجا از مسیلمه پیروی می کنند لحظه‌ای در اقرار به نبوت مسیلمه درنگ نکرد، گواهی داد که محمد می گوید: مسیلمه در نبوت با من شریک است.

نهار فقیهی بود که قرآنی را که به محمد ﷺ وحی شده بود بر مردم می خواند و آنان را تعلیم می داد و به مسایل دینی آشنا می ساخت.

این حادثه و حوادث دیگری از این قبیل که به دنبال وفات رسول خدا روی داد از قبیل ظهور نفاق و گردن کشی‌های دیگر گواهی می داد که حجت عمر در جمع آوری قرآن پس از غایله یمامه از چنان قدرتی برخوردار است که هر تردیدی را مرتفع می سازد. پس از این در زمینه جمع قرآن چه کارهایی باید بکنند که رسول خدا آن را نکرده و هم اینک ابوبکر و زید بن ثابت بدان جهت به خود تردید راه می دهند؟!

رسول خدا دستور داد که وحی نوشته شود و آیات قرآنی در سوره‌ها مرتب گردد. هیچ چیز او را از امر به جمع قرآن قبل از وفاتش باز نداشت، جز این که وحی تا هنگام وفات رسول نازل می شد و آیاتی وسیله آیات دیگر منسوخ می گشت. پس از این که رسول خدا وفات یافت نزول وحی قطع شد و کتاب خدا و دین خدا کامل گشت، حال بهتر است قرآن جمع آوری گردد تا همانگونه که علی بن ابی طالب رضی الله عنه از زیاد و کم شدن قرآن دچار وحشت شده است کسی نتواند در آن دست ببرد، مخصوصاً پس از کشته شدن بسیاری از حافظان قرآن در جنگ یمامه و ترس از کشته شدن قاریان دیگر در جاهای دیگر تصور می کنم این دلایل و نظایر آنها بود که عمر آنها را مطرح کرد و با ابوبکر رضی الله عنه در باره جمع قرآن به مناقشه پرداخت و این دلایل همانگونه که می بینید دلایلی هستند که هرگونه شک و

تردید را از بین می‌برد و به طور قطع نشان می‌دهد که در جمع‌آوری قرآن خیر اسلام و مسلمین نهفته است.

از این رو ابوبکر رضی الله عنه رأی عمر رضی الله عنه را پذیرفت و زید بن ثابت نیز آن را قبول کرد<sup>(۱)</sup>.

### جمع قرآن در زمان عثمان رضی الله عنه و علت آن:

بهتر است قبل از این که به تفصیل در باره آنچه پس از اجتماع ابوبکر و عمر و کاتب وحی رسول خدا پیش آمد، یادآوری کنم که آنچه در زمان عثمان رضی الله عنه روی داد ثابت کرد که عمر رضی الله عنه در رأی خود در مورد جمع قرآن صائب بوده و این رویداد درستی نظر او را تأیید کرد. در زمان عمر و عثمان رضی الله عنه سرزمین‌های زیادی فتح شد و اتباع اسلام فزونی گرفت. اصحاب رسول خدا قرآن را به افرادی که در سرزمین‌های مفتوحه مسلمان می‌شدند یاد می‌دادند، مردم در قرائت قرآن دچار اختلاف شدند و این اختلاف و تشتت فزونی گرفت، تا جایی که هر کس به دوستش می‌گفت: قرائت من از قرائت تو بهتر و برتر است. کار به جایی رسید که کم مانده بود این اختلافات به فتنه بیانجامد. اصحاب باهم اختلاف و منازعه کردند، عده‌ای عده دیگر را تکفیر کرده آنان را لعنت نموده از ایشان تبرا جستند، چون حذیفه بن یمان اختلاف و کشمکش آنان را مشاهده نمود با وجود این که با مسلمانان در ارمستان و آذربایجان به جهاد مشغول بود از این بابت نگران شده به مدینه بازگشته و مستقیماً به حضور عثمان رضی الله عنه شتافت، پیش از آن که به خانه خود داخل شود، عثمان را مخاطب قرار داده گفت: این ملت را دریاب قبل از آن که نابود شود. عثمان جواب داد: در چه زمینه‌ای؟ گفت: در مورد کتاب خدا. من در این جنگ حاضر شدم و مردمانی از عراق و شام و حجاز نیز در این جنگ حضور داشتند، سپس حذیفه موارد اختلاف آنان را در قرائت

---

۱- ابو عبدالله زنجانی در کتاب تاریخ القرآن خود طبع مصر (۱۹۳۵ م) متذکر می‌شود: «تفکر درست و شواهد به ما می‌فهماند که پیشنهاد عمر در باره جمع قرآن در اوراق بود، تا جایی که اصحاب رسول به سبب شدت احتیاط و خضوعی که نسبت به رسول خدا داشتند ترسیدند که مبادا جمع قرآن در اوراق بدعتی شود».

قرآن برشمرده و اضافه کرد: من می‌ترسم آنان نیز همانگونه که یهود و نصاری دچار اختلاف شدند گرفتار اختلاف شوند<sup>(۱)</sup>. عثمان رضی الله عنه خطر را احساس کرده مردم را جمع کرد و مسأله را با آنان در میان گذاشت، مردم نیز رأی او را در این مسأله جویا شدند، در جواب گفت: نظر من این است که همگان با یک قرائت قرآن بخوانند، چه شما اگر امروز اختلاف اندکی داشته باشید آیندگان اختلاف بیشتری خواهند داشت. و اهل رأی نظر او را تأیید کردند، عثمان بلافاصله به نزد حفصه فرستاد و از او خواست تا قرآن ابوبکر را برایش بفرستد تا از روی آن استنساخ به عمل آید. این اولین اقدام در زمینه جمع قرآن از طرف عثمان و یکی کردن قرائت‌های قرآن بود.

### عمر رضی الله عنه و درستی نظرش در باره جمع قرآن:

این اختلافاتی که در زمان عثمان رضی الله عنه بروز کرد ثابت کرد که نظر عمر به هنگامی که به ابوبکر در باره جمع قرآن پیشنهاد صائب بود. عثمان قرآن ابوبکر رضی الله عنه را برای یکی کردن قرائت‌های مردم الگو قرار داد. اگر ابوبکر قرآن را جمع نمی‌کرد اختلاف شدت پیدا می‌کرد و این کار ابوبکر مسلمانان را از این شر و فتنه نجات بخشید.

---

۱- در روایتی که ابن ابی داود در کتاب المصاحف به اسناد مختلف آورده آمده است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در مسجد قرآن می‌خواند، حذیفه به نزد او آمد و گفت: اهل کوفه از قرائت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و اهل بصره از قرائت ابوموسی اشعری رضی الله عنه سخن می‌گویند قسم به خدا! اگر پیش امیرالمؤمنین می‌رفتم می‌گفتم این مصاحف را غرق کند. عبدالله بن مسعود در جواب او گفت: اما قسم به خدا اگر این کار را می‌کردی خداوند تو را بدون آب غرق می‌ساخت. روایت شده که حذیفه این سخنان را در غیاب عبدالله بن مسعود گفته، سپس عبدالله و حذیفه و ابوموسی در پشت بام خانه ابوموسی جمع شدند و عبدالله به حذیفه گفت: به من خبر رسید که گفته‌ای اگر پیش امیرالمؤمنین می‌رفتم به او می‌گفتم: این مصاحف را غرق کند. حذیفه جواب داد: بلی! دوست ندارم مردم در قرائت قرآن اختلاف نظر داشته باشند و دسته‌ای بگویند، در قرائت ابن مسعود چنین است و دسته دیگر بگویند، در قرائت ابوموسی چنان است و در نتیجه مانند سایر پیروان ادیان دیگر در کتب آسمانی خود اختلاف پیدا کنند.

از این رو است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه مبالغه نکرده آن زمان که گفته است: «اجر ابوبکر در جمع قرآن از همه بیشتر است، رحمت خدا بر ابوبکر باد، او اولین کسی ست که قرآن را بین دو لوح جمع کرد».

### خشم ابن مسعود رضی الله عنه به سبب بر کناریش از مأموریت جمع قرآن:

خداوند دل ابوبکر را پس از مذاکره با عمر نسبت به جمع قرآن متمایل ساخت، لذا با زید بن ثابت رضی الله عنه قرار گذاشت که قرآن را جستجو نموده و جمع کند. روایت شده که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به این جهت خشمگین شد و گفت: ای جماعت مسلمانان من از استنساخ قرآن عزل می‌گردم و کسی سرپرستی آن را به عهده می‌گیرد که به هنگامی که من ایمان آورده و مسلمان شدم او در صلب مرد کافری قرار داشت که منظورش زید بن ثابت بود. این گفته را به ابن مسعود هنگامی که عثمان زید را مأمور جمع قرآن کرد و عده دیگری از صحابه را نیز برای انجام این کار همراه او کرد نیز نسبت داده‌اند. شاید عبدالله دو بار خشمگین شده باشد، همانگونه که قرطبی متذکر شده و گفته است: «ابوبکر انباری گفت: ترجیح و تفضیل زید بر عبدالله بن مسعود از جانب ابوبکر و عثمان در جمع قرآن در حالی که عبدالله از زید فاضل‌تر و در اسلام نیز بر او تقدم داشت، فقط از این لحاظ بود که زید بر عبدالله در حفظ قرآن مرجح بود».

و این عبارت خشمگین شدن ابن مسعود را در دو بار تأیید می‌کند. ناراحتی ابن مسعود مدت زیادی دوام کرد، تا جایی که می‌گفت: من از زبان رسول خدا هفتاد سوره را گوش کرده و خوانده‌ام در حالی که در آن هنگام زید بن ثابت دو گیسو داشت و با بچه‌ها بازی می‌کرد». در زمان عثمان رضی الله عنه مردم عراق را تحریض می‌کرد که در کار جمع قرآن خلیفه را یاری نکنند و به آنان می‌گفت: من قرآن خودم را مخفی می‌کنم و هر کدام از شما نیز که می‌توانید قرآن خود را پنهان سازید، زیرا خداوند می‌فرماید: «هر کس چیزی را که پنهان سازد روز قیامت آن را نزد خدا می‌آورد».



روزی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه خطاب به مردم کرده و گفت: «هرکس هرچیزی را پنهان سازد در روز قیامت آن را نزد پروردگار خود می آورد. قرآن های خود را پنهان سازید. چگونه به من دستور می دهید که بر وفق قرائت زید قرآن بخوانم، در حالی که من از زبان رسول خدا هفتاد و چند سوره شنیده و خوانده ام و زید بن ثابت در آن هنگام دو گیسو داشت و در میان بچه ها بازی می کرد. قسم به خدا! هیچ آیه ای نازل نشد مگر این که من دانستم کی و در باره چه مسأله ای نازل شده، هیچ فردی از من به کتاب خدا واقف تر نیست. در حالی که من بهتر از شما نیستم، و اگر بدانی کسی از من به کتاب خدا داناتر است و شترم قادر باشد مرا به نزد او ببرد خود را به او می رسانم».

بعضی از اصحاب فاضل رسول از گفته ابن مسعود ناراحت شدند و احساس کردند که در کلام او فتنه انگیزی ناروایی به چشم می خورد. از ابی درداء رضی الله عنه روایت شده که گفته است: «ما عبدالله را رقیق القلب می دانستیم پس چرا بر بزرگان حمله می کند!». درست است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از شرکت کنندگان غزوه بدر است و زید بدری نیست. عبدالله در اسلام بر زید و پدرش ثابت سابق است. و او از رسول خدا هفتاد و چند سوره قرآن آموخته است. لکن زید رضی الله عنه کاتب رسول خدا بود و تا زمان وفات رسول خدا تمام قرآن را نزد آن حضرت آموخت.

قرطبی می گوید: «همه راویان و ناقلان اخبار نیک می دانند که عبدالله بن مسعود بقیه قرآن را بعد از وفات رسول خدا آموخته است. بعضی از ائمه گفته اند: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پیش از این که قرآن را ختم کند مرد». قرآن عبدالله مسعود فاقد معوذتین بود.

### چرا ابوبکر رضی الله عنه زید بن ثابت را بر عبدالله بن مسعود ترجیح داد:

داستان عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و خشمگین شدن او را به سبب این که ابوبکر زید بن ثابت را برای جمع قرآن بر او ترجیح داد و انتخاب کرد بیان کردیم. سخن ابوبکر خطاب به زید پس از این که او را با نظر و حجت عمر اقناع کرد این بود: «تو مرد جوان عاقل هستی و هیچ ایراد و اتهامی بر تو وارد نیست. تو کاتب وحی رسول خدا بودی قرآن را جستجو و جمع کن».

قرطبی بر این عبارت که در باره تفضیل زید بر عبدالله است گفته ابوبکر انباری را می‌افزاید که گفته است: «زید رضی الله عنه از نظر حفظ قرآن بر عبدالله رضی الله عنه برتری داشت، زیرا در حال حیات رسول خدا همه قرآن را حفظ کرده بود، در حالی که عبدالله در حال حیات رسول فقط هفتاد و چند سوره را حفظ کرده و بقیه را پس از وفات رسول خدا حفظ نمود. بنابراین، کسی که در حال حیات رسول خدا قرآن را ختم کرده و حفظ نموده باشد برای جمع کردن قرآن شایسته‌تر است و درخور ترجیح و تفضیل می‌باشد».

شاید ابوبکر رضی الله عنه به این جهت زید رضی الله عنه را برگزیده و بر دیگران ترجیح داده باشد چون جوان بوده و از دیگران در کار و کوشش در این امر توانا تر بوده و به سبب جوانیش در رأی و نظر خود نیز کم‌تعصب‌تر و به علم خود کمتر مغرور بوده و همین خصلت او سبب می‌شد که به قاریان و حافظان قرآن که خود نیز از بزرگان اصحاب رسول خدا بودند گوش فرا دهد و در جمع‌آوری قرآن دقت و امعان نظر به خرج داده و آنچه را که خود حفظ نموده بر محفوظات دیگران ترجیح نهد، اگرچه به تواتر شنیده شده که زید هنگامی که رسول خدا برای بار دوم در سال وفات خود قرآن را بر جبرئیل عرضه کرد حضور داشت.

### چگونه زید رضی الله عنه قرآن را در مصحف خود ثبت کرد:

زید به عظمت مسؤولیتی که خلیفه بر دوش او نهاده بود آگاه بود و آن را سنجیده بود و در باره آن گفت: «قسم به خدا اگر به من تکلیف می‌کردند که کوهی را از جای خود بردارم از این مأموریت جمع قرآن که خلیفه به عهده من گذاشته است آسان‌تر بود».

چگونه زید رضی الله عنه عظمت این مسؤولیت را درک نمی‌کرد، در حالی که می‌دانست ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم قرآن را حفظ دارند و کبار اصحاب رسول نیز همه یا قسمت عمده آن را حفظ دارند. چهار نفر قرآن را از زبان رسول خدا شنیده و نوشته و به ترتیب آیات در سوره‌ها درج کردند. و دیگران نیز من جمله عبدالله بن مسعود مصاحفی نوشتند که بعضی کامل و بعضی غیر کامل بود، هم این‌ها مراقب زید بن ثابت رضی الله عنه بودند و حساب کار او را به دقت زیر نظر داشتند. و مراقبت بزرگ مراقبت صاحب قرآن بود که قرآن را برای رسولش از

طریق وحی فرستاده بود این مراقبت از همه مراقبت‌ها عظیم‌تر بود، این مراقبت همان مراقبتی است که زید را واداشت احساس کند که جابجا کردن کوهی برای او از تکلیفی که خلیفه به عهده او گذاشته آسان‌تر است. و ایمان زید بن ثابت به این که خداوندی که در کار جمع قرآن مراقب اوست، همان خدایی است که به او امکان داد تا درجه عظمت این کار را دریابد و تمامی مساعی خود را در آن زمینه به خرج داده و همه زحمات را بر خود هموار ساخته و از بذل هیچ نیرویی در جمع‌آوری تمام چیزهایی که قرآن بر روی آن‌ها درج شده بود از پارچه و استخوان و سنگ و پوست درختان و سینه مردم دریغ نورزد و با مقایسه تمام این نوشته‌ها با همدیگر و مقایسه آن‌ها با آنچه در سال آخر حیات رسول خدا از زبان خود او شنیده و حفظ کرده بود و از جمع‌آوری این قرآن به هدفی برسد که خلیفه رسول خدا از او خواسته بود و خدا و رسولش را نیز بدان وسیله راضی می‌ساخت.

از این رو این قرآن جمع‌آوری شده به مثابه امامی شد برای مسلمانان و به آنان آسایش خیال بخشید و چون عثمان خواست قرائت‌ها را یکی کند همین قرآن را امام و الگو قرار داد. نیازی نیست بگوییم که، زید آیات قرآنی را در مصحف خود بر حسب تاریخ نزول مرتب نکرد، پس از این که آیات در سوره‌ها به امر رسول خدا مرتب شده بود، بعضی از آیاتی که در مدینه نازل شده بود در سوره‌های مکی قرار داده شدند. زید سوره‌ها را به همان ترتیبی که رسول خدا مرتب کرده بود مرتب ساخت، بعد آن‌ها را در روی ورق یا پوست استنساخ کرد، پس از پایان استنساخ، این قرآن ابتدا در نزد ابوبکر رضی الله عنه و سپس عمر رضی الله عنه و بعد حفصه رضی الله عنها قرار گرفت.

### روش زید رضی الله عنه در جمع قرآن همان طریقه علمی متداول امروزی است:

زید کدام روش را در جمع قرآن دنبال کرد؟ می‌توانی بدون تردید بگویی: او همان روش تحقیق علمی متداول در عصر حاضر را دنبال کرد. او این روش را با بالاترین درجه دقت دنبال کرد.

ابوبکر رضی الله عنه از همه کسانی که مقداری از قرآن به صورت نوشته در نزدشان بود درخواست نمود که آن را به زید تحویل دهند و نیز به کسانی که قرآن را حفظ داشتند نوشت که محفوظات خود را بر زید عرضه دارند. مقدار زیادی پارچه و استخوان و پوست درخت خرما و سنگ‌های نازک و هر چیزی که اصحاب رسول خدا قرآن را بر روی آن نگاشته بودند در نزد زید فراهم شد. سپس زید شروع کرد به مقابله و مقایسه و ترتیب آن‌ها و طلب شهادت اصحاب بر صحت کار خود، هیچ آیه‌ای را ثبت نمی‌کرد، مگر این که اطمینان حاصل می‌کرد که همانگونه است که بر رسول خدا نازل شده است.

روایت شده که عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنین خواند: ﴿السَّيْقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهِجَرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنِ﴾ [التوبة: ۱۰۰] به رفع کلمه ﴿وَالْأَنْصَارِ﴾ و بدون واو عطف بین ﴿وَالْأَنْصَارِ﴾ و ﴿الَّذِينَ﴾ و زید بن ثابت رضی الله عنه خواند: ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنِ﴾ اختلاف نظر پیدا کردند.

عمر رضی الله عنه، ابی بن کعب رضی الله عنه را خواست و از او در باره صحت قرائت خود سؤال کرد، ابی نیز قرائت زید را تأیید کرد. و برای این که هر شک و تردیدی را از دل عمر دور کند، گفت: «قسم به خدا، رسول خدا مرا وادار کرد این آیه را چنین بخوانم و تو در آن وقت گندم می‌خریدی».

عمر رضی الله عنه به یادش آمد و گفت: درست است! از ابی پیروی کرد و قرائت زید را تأیید نمود. و هرگاه اختلافی پیش می‌آمد و یکی از اصحاب با او مخالفت می‌کرد، زید چنین عمل می‌کرد و هرگاه در مکتوبات روی پارچه‌ها و استخوان‌ها و سنگ‌ها و غیره اختلافی پیش می‌آمد، تحقیق و تتبع می‌نمود و از اصحاب حافظ قرآن شهادت می‌خواست و حافظ قرآن بودن او و این که او کمی پیش از وفات رسول خدا در قرائت رسول خدا حاضر بوده سبب نمی‌شد که از این کارها صرف نظر کند.

این اختلاف بر سر یک واو در آیه ذکر شده نشان‌دهنده دقت در این موارد است و گواهی می‌دهد که زید رضی الله عنه در انجام مأموریت عظیمی که ابوبکر رضی الله عنه به عهده او گذاشت از

هیچ کوششی دریغ نورزید. این دقت در جمع قرآن ارتباط تام با ایمان زید به خدا داشت. قرآن نیز کلام خدای بزرگ است. هر سستی در کار جمع قرآن و بی‌دقتی در این امر گناهی است که زید به سبب ایمان کاملی که داشت و از همه مهمتر افتخار مصاحبت رسول خدا شدیداً علاقه داشت از این گناه مبرا باشد.

مستشرقین با انصاف عموماً دقت او را تأیید کرده‌اند، تا جایی که سرویلیام میور گفته است: «قول مرجح این است که در تمام دنیا کتابی غیر از قرآن وجود ندارد که دوازده قرن کامل با این عبارات صریح مبلغ صفا و دقتش باشد»<sup>(۱)</sup>.

### ترتیب پیاپی آمدن سوره‌ها در مصاحف:

با وجود همه دقتی که زید در جمع سوره‌ها و ترتیب آیات به خرج داد به تنظیم و ترتیب سوره‌ها یکی بعد از دیگری نپرداخت و این نظم و ترتیبی که امروز در سوره‌ها می‌بینیم مربوط به عهد عثمان رضی الله عنه است. و در این که قسمتی از این نظم و ترتیب مربوط به عصر نبی باشد یا خیر اختلاف نظر هست، بعضی گفته‌اند: رسول خدا تنظیم و ترتیب سوره‌ها را برای امت باقی گذاشت، بعضی دیگر می‌گویند: رسول خدا ترتیب پیاپی آمدن در بعضی سوره‌ها را ذکر کرده و در بعضی‌ها ترک کرده است. دیگران گفته‌اند: ترتیب تمام سوره‌ها را ذکر کرده است. ابن وهب در جامعش گفته است: از سلیمان بن بلال شنیدم که می‌گفت: شنیدم

---

۱- روافض بر جمع قرآن طعنه زدند و در این مورد به قول زید بن ثابت رضی الله عنه استناد کردند که گفت: دو آیه از سوره توبه را در نزد خزیمه انصاری یافتیم که آن‌ها را در نزد دیگری نیافتیم ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ [التوبة: 128]. تا آخر سوره و نیز آیه‌ای از سوره احزاب ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ [الأحزاب: 23] نزد خزیمه یافتند. این اعتراضات وارد نیست، زیرا زید بن ثابت تمام قرآن و از جمله این آیات را حفظ داشت، صحابه با خزیمه متفق القول بودند که این آیات را از رسول خدا شنیده‌اند. به این دلیل که این آیات با اسلوب و بافت قرآن تناسب کامل و به سیاق کلام خدا ارتباط تام داشت. و به علاوه تمام این اسنادات متواتر و متفق علیه است. بنابراین، اعتراض روافض وارد نیست.

از ربیعہ پرسیده شد: چرا سوره‌های بقره و آل عمران مقدم شده‌اند، حال آن که هشتاد و چند سوره قبل از آن‌ها نازل شده و آن دو در مدینه نازل شده‌اند؟ ربیعہ جواب گفت: «بلی آن دو سوره جلو گذاشته شده‌اند و ترکیب قرآن با آگاهی کسی بوده که آن را تألیف کرده است و بر این ترتیب عموم اجماع کرده‌اند، این است آنچه بدان رسیده‌ایم و ما مسؤول آن نیستیم». عده‌ای از اهل علم گفته‌اند: ترکیب سوره‌های قرآنی مطابق آنچه در قرآن به چشم می‌خورد با تبیین رسول خدا صورت گرفته است.

و اما آنچه در باره اختلاف قرآن‌های ابی و علی و عبدالله رضی الله عنه روایت شده این اختلاف مربوط به پیش از عرضه اخیر قرآن بوده است و رسول خدا پس از عرضه اخیر سوره‌ها را برای آنان مرتب کرد. در حالی که پیشتر این کار را نکرده بود<sup>(۱)</sup>. بعضی با این نظر مخالفند، به نظر آنان ترتیب سوره‌ها با تبیین رسول خدا نبوده، به استناد این که علی بن ابی طالب و عبدالله بن عباس رضی الله عنه مصحف خود را پس از وفات رسول خدا جمع کردند، چنانچه رسول خدا به ترتیب سوره‌ها می‌پرداخت قطعاً علی و ابن عباس برای این کار مناسب‌تر از دیگران بودند که سوره‌ها را طبق امر رسول خدا مرتب سازند. زید بن ثابت نیز که در زمان ابوبکر قرآن را جمع کرده سوره‌ها را مرتب ننمود. بنابراین، ترتیب سوره‌های قرآن بعضاً یا کلاً به سعی خود اصحاب رسول خدا انجام گرفته و رسول خدا به آن امر نفرموده است<sup>(۲)</sup>. این نظر که رسول خدا سوره‌ها را کلاً یا بعضاً مرتب ننموده و این مأموریت را به امت خود واگذار ساخته است نظری است که اکثریت آن را پذیرفته است<sup>(۳)</sup>.

### چرا عثمان ابن عفان رضی الله عنه دو سوره انفال و براءت را به هم پیوست:

۱- رجوع کنید به صفحه ۵۲ جزء اول تفسیر قرطبی «الجامع لأحكام القرآن».

۲- مراجعه کنید به تاریخ القرآن ابوعبدالله زنجانی صفحه ۴۷ - ۵۸.

۳- مراجعه کنید به الاتقان در علوم قرآن سیوطی جلد ۱ صفحه ۶۳ - ۶۴.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفته است: «به عثمان گفتم: چرا سوره انفال را که از مثانی است و سوره براءت را که از مؤنین است به هم پیوسته ساختی و بین آنها «بسم الله الرحمن الرحیم» قرار ندادی و آن دو را در جزو سوره‌های هفتگانه طوال جا دادید؟ عثمان گفت: رسول خدا هر سوره‌ای بر او نازل می‌شد دارای شمار آیات بود و هرگاه آیه‌های دیگری بر او نازل می‌شد کاتبان وحی را فرا می‌خواند و می‌گفت: این آیات را در فلان سوره که این مسایل در آن ذکر شده بگذارید. سوره انفال از اولین سوره‌هایی بود که در مدینه نازل شد و سوره براءت از آخرین سوره‌ها بود چون از حیث موضوع آن دو شبیه هم بودند. من تصور کردم که براءت جزو سوره انفال است رسول خدا وفات یافت و بیان نفرمودند که براءت جزو سوره انفال است، لذا من آن دو را به هم پیوستم و بین آنها بسم الله الرحمن الرحیم نیز نگذاشتم و هر دو را جزو هفت سوره طوال قرار دادم.»

سخن در باره ترتیب سوره‌ها در قرآن مربوط به این فصل نیست. طردا للباب در باره آن سخن رانیدیم تا گفته قرطبی را در باره زید بن ثابت و جمع قرآن از طرف او در عهد ابوبکر روشن کرده باشیم که گفته است: «قرآن را با تحمل زحمات زیاد جمع کرد، ولی سوره‌های آن را مرتب ننمود. خداوند از او خشنود باد.»

### زید رضی الله عنه کار جمع قرآن را کی به اتمام رسانید:

آیا زید در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه کار جمع قرآن را به اتمام رسانید یا مدتی پس از خلافت عمر رضی الله عنه؟ در این مورد نیز اختلاف هست. در روایت بخاری دیدیم که صفحاتی را که زید قرآن را در آنها جمع کرد در نزد ابوبکر بود تا وفات یافت سپس در نزد عمر نگهداری می‌شد و بعد به نزد حفصه ام المؤمنین دخت عمر رضی الله عنها منتقل شد.

این روایت می‌رساند که کار جمع قرآن توسط زید در زمان خلافت ابوبکر به پایان رسیده است. بعضی از راویان معتقدند که مدتی پس از شروع خلافت عمر کار جمع قرآن به اتمام رسید، نمی‌توان به طور قطع و یقین حکم کرد کدام روایت صحیح‌تر است، مگر این که این دو نظر را چنین تلفیق کنیم که زید قسمت عمده کار جمع قرآن را در عهد ابوبکر به

پایان برد و آن اوراق را نزد خلیفه گذاشت، پس از وفات ابوبکر، عمر رضی الله عنه آن اوراق را به نزد خود برد، پس از این که زید بقیه قرآن را در زمان عمر جمع کرد آن اوراق را به اوراق قبلی ضمیمه کرد و همه این صفحات در نزد عمر رضی الله عنه ماند. این اوراق همان قرآن است و اساس عصر عثمان رضی الله عنه است که الگو قرار گرفت و امروز آن را می خوانید و آیندگان نیز اعم از مسلم و غیر مسلم آن را خواهند خواند.

### اجر و پاداش ابوبکر رضی الله عنه در جمع قرآن از همه بیشتر است:

«رحمت خدا بر ابوبکر باد! اجر او در جمع قرآن از همه بیشتر است». این گفته علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود و سخن هر مسلمانی نیز هست. مدت مدیدی بود که ضمن تألیف این کتاب از خود می پرسیدم: کدام کار ابوبکر مهم تر بود: غلبه او بر رده و مرتدین در بلاد عرب، یا فتح عراق و شام و پایه گذاری امپراطوری عظیم اسلامی که قرن ها بار تمدن انسانی را بر دوش کشید، یا جمع آوری قرآن کتاب خدا و محمد که سرمایه هدایت و رحم جهانیان است؟

مدت ها این سؤال را از خود می کردم و در اندیشه جستجوی جواب بودم. و هیچگاه در جواب به این سؤال دچار تردید نشدم. بدون شک جمع قرآن بزرگترین کار ابوبکر رضی الله عنه و پربرکت ترین اعمال او برای اسلام و مسلمین و مردم بود.

جزیره العرب مضمحل شد و موجبات نیرومندی و حیاتش پس از عهد بنی امیه رو به زوال نهاد و امپراطوری اسلامی قوس نزولی طی کرد. مسلمانان در اغلب نقاط جهان تحت نفوذ و سلطه غیر مسلمانان قرار گرفتند. مردم این امپراطوری اسلامی را فراموش کردند و کم مانده بود بلاد عرب را نیز فراموش کنند. اگر مراسم حج نبود شبه جزیره نیز جزو نقاط ناشناخته گیتی می شد و جز مکتشفین کسی بدانجا راه نمی یافت. ولی کتاب بزرگوار خدا در طول روزگار باقی و جاویدان خواهد ماند، نه در حال حاضر و نه در آینده هیچ کتابی قادر به نسخ آن نخواهد بود فرو فرستاده خدای توانا و داناست.



**جمع قرآن بزرگترین اقدامی است که در عهد ابوبکر رضی الله عنه انجام گرفته است:**

خیال نکنید با آنچه گفتم، می‌خواهم از ارزش و عظمت جنگ‌های رده و یا پایه‌ریزی امپراطوری عظیم اسلامی بکاهم. هریک از این دو کار کافی است که به عامل آن زندگی جاوید ببخشد. اگر ابوبکر در زمان خلافتش فقط به پیروزی بر مرتدین بسنده می‌کرد، همه مردم به عظمت و شکوه او و کاری که کرده بود گواهی می‌دادند. و اگر فقط به تأسیس پایه‌های امپراطوری عظیم اسلامی پرداخته بود، همه مردم عظمت او را تأیید نموده، و نام او را بر صفحات تاریخ روزگار جاوید و مخلد می‌ساختند. در حالی که عهد خلافت او این هردو امر را با تمام جلال و عظمتش یکجا در خود جمع نمود، علاوه بر آن در عصر او جمع قرآن نیز انجام گرفت که از همه کارها مهم‌تر و پاینده‌تر بود، جاودانگی این کار برترین جاودانگی‌هاست، خشنودی الهی چیزی است که خداوند فقط نصیب صدیقان خود می‌سازد، کسانی که ایمان والایی دارند، و خداوند هر کار بزرگی را بر آنان آسان می‌سازد، و در کارها به ایشان هدایت می‌بخشد. خداوند ابوبکر را رحمت کند، و پاداش او را کامل کند، او به حقیقت از بندگان مخلص خدا بود.



## فصل هفدهم:

### حکومت ابوبکر رضی الله عنه

#### ابوبکر رضی الله عنه خلافت را چگونه تصور کرد؟

پس از بیعت با ابوبکر یکی از مسلمین خطاب به او گفت: «ای خلیفه خدا»، ابوبکر نگذاشت به سخنش ادامه دهد که به او گفت: «من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول خدا هستم».

مؤرخان این عبارت را به عنوان دلیل تواضع و میزان صداقت ابوبکر ذکر کرده‌اند. ولی به نظر من این گفته نظرها را به معنی عمیق‌تر از این معنی که مربوط به شخص ابوبکر و اخلاق اوست متوجه می‌سازد، این عبارت تصور مسلمانان اولیه را از حکومت بیان می‌کند. قرن‌ها پیش از رسول خدا و پس از او پادشاهان و حکامی از میان ملل برخاسته‌اند که هم خودشان و هم مبلغان‌شان خیال می‌کردند جانشینان خدا هستند در روی زمین و به این سبب تقدس و ملکوتی ماورای دیگر مردم دارند.

در مصر زمان فراعنه طرز تفکر چنین بود، یکی از همین فراعنه بود که به مردمانش می‌گفت: «من خدای بزرگ شما هستم». مردم مصر در آن عصر تصور می‌کردند که پادشاهان آنان صفات خدایی دارند و تبلیغات کاهنان نیز ایمان به این صفات را در آنان بیشتر می‌کرد. در آشور و ایران و هند و دیگر ملت‌هایی که هم عصر فراعنه بودند، وضع بر همین منوال بود.

متواضع‌ترین پادشاهان در این عصر کسانی بودند که خودشان را جانشین خدا بر روی زمین می‌پنداشتند. در اروپای قرون وسطی نیز مبلغین علما برای پادشاهان حق تقدسی خداداد قایل بودند که این تقدس برای آنان قدرت بی‌حد و حصر و نامحدود بر مردم را تأمین

می کرد و آنان را به همین سبب جانشینان خدا می شمردند، گفته های آنان مثل وحی الهی و فرمان شان مثل فرمان خدا بی چون و چرا بود.

این افکار در اروپا تا قرن ۱۵ میلادی پذیرفته شده بود و حتی در میان بعضی ملل تا قرن ۱۷ رواج داشت. ملت ها با وجود انتشار علوم و پیشرفت تمدن جز با انقلاباتی که جان هزاران و ده ها هزار انسان را در این راه فدا کردند نتوانستند بر این طرز تفکر غلبه کنند و به مبادی آزادی و برادری و برابری بین مردم دست یابند. این مبادی و اصولی که مدت ها بر عالم سیادت داشت و آنچه که تا زمان نزدیک به عصر ما بر اروپا سیادت داشت همان چیزی است که ابوبکر به قول خودش از آن ابا داشت و منکر آن شد: «من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول خدا هستم».

### **ابوبکر رضی الله عنه فقط در رهبری مسلمانان و سیاست آنان خلیفه رسول خداست:**

ابوبکر با ایراد این سخن که من خلیفه رسول خدا هستم، منظورش این بود که در رهبری مسلمانان و سیاست آنان در حدود اوامر و نواهی خداوند خلیفه رسول خداست. اما هیچگاه به خاطر ابوبکر خطور نکرده که در آنچه خدا رسول خودش را بدان مخصوص گردانیده بود نیز خلیفه اوست.

چگونه چنین چیزی به خاطرش خطور می کرد، در حالی که رسول خدا خاتم انبیاء و مرسلین است، پس از او پیغمبری نخواهد آمد. خداوند او را برگزیده و کتاب برحق را برای او فرستاده دین مؤمنین را تکمیل نموده و نعمت خود را بر آنان کامل ساخته است.

این است آنچه ابوبکر رضی الله عنه در خطبه بعد از بیعت خود به آن اشاره کرد: «من عهده دار این کار شدم، در حالی که نمی خواستم. قسم به خدا دوست داشتم کس دیگری آن را به عهده بگیرد. ولی بدانید اگر شما مرا مکلف کنید که در میان شما مثل رسول خدا عمل کنم از عهده این کار بر نمی آیم.

رسول خدا بنده ای بود که خداوند او را با منزلت وحی بزرگوار و معصوم ساخته بود. بدانید که من نیز مثل شما بشرم و از هیچکدام از شما بهتر نیستم. مراعات مرا بکنید، اگر

دیدید به راه راست می‌روم از من پیروی کنید و اگر دیدید منحرف می‌شوم مرا اصلاح کنید». و دیدید چگونه ابوبکر با کسانی که ادعای نبوت می‌کردند نبرد کرد و چگونه با کسانی که از دین خدا و ایمان به رسولش برگشته بودند جنگید و در جنگ با آنان چقدر شدید و سختگیر بود تا بالاخره آنان را به راه راست و دین حق بازگردانید.

### ابوبکر رضی الله عنه خلیفه برگزیده مسلمین و مورد رضایت آنان بود:

ابوبکر رضی الله عنه پس از رسول خدا رهبری مسلمانان و سیاست کارهایشان را به انتخاب مسلمانان و رضایت آنان به عهده گرفت. خداوند او را خلیفه مسلمانان نساخته بود، همانگونه که محمد صلی الله علیه و آله را به رسولی آنان مبعوث ساخته بود و برای او جز از راه تقوی برتری بر احدی از مسلمانان قایل نشده بود. و او برای خود در حکومت بر مسلمانان حق و حقوقی جز در حدود کتاب خدا و سنت رسولش قایل نبود.

و این سخن از سخنان ابوبکر رضی الله عنه است که در روز بیعتش خطاب به مردم گفت: «از من اطاعت کنید تا زمانی که من از خداوند اطاعت می‌کنم و هرگاه از خدا نافرمانی کردم اطاعت من بر شما واجب نیست».

### چرا عمر رضی الله عنه به لقب امیرالمؤمنین ملقب شد:

عمر رضی الله عنه پس از ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید، لیکن به لقب خلیفه رسول خدا ملقب نشد، از مردم خواست به او لقبی بدهند و آنان نیز او را به لقب امیرالمؤمنین ملقب ساختند، و منظور او این بود که از تکرار لفظ احتراز شده باشد، زیرا در این صورت می‌بایستی ملقب به لقب خلیفه خلیفه رسول الله گردد و عثمان رضی الله عنه نیز به لقب خلیفه خلیفه خلیفه رسول الله و علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز به لقب خلیفه خلیفه خلیفه رسول الله ملقب گردد.

انتخاب لقب امیرالمؤمنین از جانب عمر رضی الله عنه به خاطر احتراز از این تکرار به سخنان ابوبکر که گفته بود: من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول خدا هستم، بیشتر قوت می‌بخشد و مقصود ابوبکر را از انتخاب لقب خلیفه رسول خدا بهتر بیان می‌کند و گواهی می‌دهد که

منظور ابوبکر از انتخاب این لقب با توجه به زمان خلافت بوده که پس از رسول خدا عهده‌دار سیاست مسلمانان گردیده بود.

اگر آن روز نیز از لقب خلیفه غیر معنی لغوی آن اراده می‌شد، عمر نیز لقبی نظیر لقب ابوبکر می‌داشت و مقتضی نبود که آن لقب به لقب امیرالمؤمنین تغییر پیدا کند. شاید علت دیگری سبب شد که عمر لقب امارت مؤمنان را انتخاب کند. شاید آن علت این باشد که عمر دید نظام حکومت در بلاد عرب و بلادی که در عهد ابوبکر فتح شده به کلی دگرگون شده، با توجه به این که نظام حکومت می‌بایستی در حدود اوامر و نواهی خداوند باشد.

این دگرگونی در شبه جزیره سریع بود و در جاهای دیگر چنان با سرعت انجام گرفت که عالم را غافلگیر ساخت و مؤرخان را به دهشت انداخت. در کتاب خدا و سنت رسول نظام حکومت اسلامی بیان نشده بود، اگرچه قرآن شوری را اساس حکومت قرار داده و خداوند خطاب به رسولش می‌فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «در کارها با مردم مشورت کن» و نیز فرموده است: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸] «کار مسلمانان با شورای بین خودشان فیصله یابد» عمر چاره‌ای نداشت جز این که با توجه به اتفاقاتی که رخ می‌دهد و وسعت قلمروهای مفتوحه و تأمین آرامش مردمانش به تفصیل این نظام حکومتی نظر افکند، وضع او در این شرایط وضع فرمانده سپاهی بود که قشون خود را برحسب مقتضیات میدان جنگ و موقعیت سپاه خودی و بیگانه تنظیم نموده و آرایش جنگی دهد و مادام که در طاعت خدا بوده و از رسول او پیروی می‌کند مقید به پیروی از نقشه اسلاف خود نباشد.

### روابط سیاسی میان بلاد عرب تا زمان رسول خدا:

هرگاه نظرات را به این تطور سریع معطوف سازی اعجابت نسبت به ابوبکر در مورد مواجهه او با این تطور که در کمال نرمی و صلابت عمل می‌کرد و این دو صفت سب نیرومندی او و توفیقش در سیاست بود فزونی می‌یابد.

بلاد عرب تا زمان رسول دارای دو نوع زندگی مدنی و بادیه‌نشینی و ادیان مختلف بود، کم مانده بود که شمال و جنوبش همدیگر را شناسند. یمن تابع حکومت فارس بود، مسیحیت و یهودیت و بت‌پرستی در آنجا در کنار هم بود، به زبان حمیر سخن می‌گفتند که در لهجه با زبان قریش عموماً و با لغت مضر خصوصاً اختلاف داشت. و به علاوه یمن مرکز تمدنی بود که قرن‌های متوالی در آن جریان داشت. ولی حجاز به زندگی بدوی نزدیکتر بود، شهرهای حجاز مکه و مدینه و طائف هر کدام مستقل و دارای نظام حکومتی جداگانه بود، کما این که هر قبیله از قبایل آن‌ها مستقل و دارای نظام حکومتی علیحده بود.

و این استقلال بر اثر مجاورت یهودی‌ها و بت‌پرست‌ها در مدینه و مجاورت نصرانی‌ها و بت‌پرست‌ها در مکه تغییر نمی‌کرد. پس از انتشار دعوت رسول به یکتاپرستی در کلیه مناطق شبه جزیره و پس از این که خداوند اجازه داد دین برحقش همه مناطق را در بر گیرد، یمن، یوغ اطاعت از فارس را از گردن خود جدا کرد و مانند سابق مستقل و دارای نظام حکومتی جداگانه شد و سایر شهرهای حجاز و قبایل آن با وجود این که به خدا ایمان آورده و به دینی که خداوند به رسولش وحی کرده بود گرویدند استقلال ذاتی خود را حفظ نمودند.

بدین طریق بلاد عرب شبیه جامعه ملل عربی شد که عقیده واحدی در میان آن‌ها نفوذ داشته، به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و تعالیمش ایمان آورده باشند و از استقلال ذاتی آن‌ها چیزی کم نشد، جز این که ملزم به دادن زکات شدند که یک فرض الهی و انجام یکی از اصول دینی بود که بدان ایمان آورده بودند.

### وحدت دینی سرآغاز تطور نظام سیاسی عرب بود:

با وجود این که این وحدت دینی سرآغاز تطور نظام سیاسی بلاد عرب بود اعراب به آن تطور نظام سیاسی زیاد توجه نکردند. قبایل و شهرها تعهد کرده و پیمان بستند که از آزادی عقیده خود دفاع نموده و با مشرکینی که آنان را از راه خدا بازمی‌دارند بجنگند. چون قشون مدینه تحت پرچم رسول خدا به قصد جنگ مکه حرکت کرد قبایل سلیم و مزینه و غطفان و غیره کسانی را فرستادند که برای فتح مکه به مهاجرین و انصار ملحق شوند.

درهای مکه گشوده شد و مردمانش اسلام را پذیرفتند، جوانان مکه با رسول خدا تا حنین و طائف پیش رفتند. سپس رسول خدا عمال خود را به شهرهایی که دین اسلام را پذیرفته بودند گسیل داشت تا به آنان قرآن بیاموزند و در مسایل دینی آنان را راهنمایی کنند. این کارگزاران علاوه بر تعلیم قرآن و مسایل دینی در مورد برقراری و تنظیم زکات و جمع آوری آن نیز مباشرت نموده وجوه جمع آوری شده را یا به مدینه می فرستادند یا بین افراد فقیر مسلمان شده همان شهرها قسمت می کردند.

طبیعی است که بر اثر حوادث ناشی از این انقلاب دینی تطوری در نظام سیاسی ایجاد شود که بلاد عرب را به سوی وحدتی سوق دهد که پیش از آن بدان مألوف نشده بود. ولی اهل بلاد یمن و دیگر جاها این تطور را ارزیابی نکرده بودند و هیچکس به خاطرش خطور نمی کرد که پس از رسول خدا از این تطور سیاسی اثری به جای بماند. آنان تصور می کردند که تعالیمی که رسول خدا بین آنان پخش نموده پایدار و استوار مانده، سپس به حالت اول سیاسی خود بازمی گردند و هر امت و قبیله آنان مجدداً استقلال خود را بازیافته و نظام حکومتی مستقل خود را تجدید خواهد کرد.

این بود علت انقلاب این شهرها پس از وفات رسول خدا و جنگ های رده نیز بر این علت مترتب است. زیرا ابوبکر رضی الله عنه می خواست این شهرها به شیوه زمان رسول اداره شوند، در حالی که این شهرها خواهان بازیافتن آزادی کامل سیاسی خود بودند.

ابوبکر به سبب ایمان کاملی که به خدا و رسول خدا داشت ناچار بود اصرار بورزد، تا کسانی که اسلام را پذیرفته اند، همه آنچه را که خداوند واجب کرده و در زمان رسول خدا می پرداخته اند بپردازند. این شهرها برای خود مانند اهل مدینه حق استقلال و تعیین سرنوشت قایل بودند و نمی خواستند، در حالی که رسول خدا دیگر در میان آنان نیست که بر او وحی نازل شود و مردم به سخنش که سخن خدای بزرگ بود ایمان داشتند، مهاجر و انصار رأی خودشان را بر آنان تحمیل کنند.



### بیعت ابوبکر رضی الله عنه و نقش آن در تطور نظام سیاسی:

آنچه از بیعت ابوبکر در مدینه حادث شد ایجاب می‌کند که نظرم‌ان را بدان معطوف سازیم، همانگونه که انظار عرب در آن زمان متوجه آن شد. باید دید چرا انتخاب خلیفه مختص مهاجر و انصار شد؟! و این انتخاب در تطور سیاسی آن روز چه اثری داشت؟ آیا تصور می‌شود که مهاجر و انصار از این جهت به اختیار ابوبکر برای خلافت اختصاص یافتند، چون در قبول اسلام بر دیگران سابق بوده برای دفاع از آن صف‌آرایی کردند و همین موارد آنان را در مسایل عرب صاحب اختیار و در به دست گرفتن قدرت مقدم ساخت؟!!

شاید اعتراض عمر بن الخطاب رضی الله عنه را نسبت به ابوبکر رضی الله عنه هنگامی که به نزد اهل مکه فرستاد تا در باره فتح شام با آنان مشورت نموده و از ایشان نیز که مانند مهاجر و انصار به جنگ با مرتدین قیام کردند کمک بخواهد به یاد داشته باشید.

شاید سخن سهیل بن عمرو را به عمر در این موارد و جواب او را به یاد داشته باشید که سهیل گفت: «آیا ما برادران دینی و عموزادگان شما نیستیم! آیا حال که خداوند شما را به سعادت سبقت در اسلام نایل کرده و ما را از این سعادت محروم ساخته است، باید با ما قطع صله رحم نموده و به حق ما اهانت کنید!»

جواب عمر این بود: «آنچه را که از قول من به شما گفته‌اند جز از راه خیرخواهی نسبت به کسانی که سبقت در اسلام داشته‌اند نبوده و خواهان عدالت بین شما و کسان دیگری که بر شما افضل‌اند شده‌ام».

اگر این نظر عمر رضی الله عنه و کسانی باشد که با او در مورد مکه و اهل آن موافقت در باره سایر عرب نظرشان چگونه خواهد بود! ولی سخن سهیل صراحتاً رأی عمر را رد می‌کند و در این که اهل مکه به اندازه اهل مدینه برای خود حق مشورت قایلند صراحت دارد.

### عواملی که برای تحقق بخشیدن نظام در دولت جدید معارضه داشتند:

همین مناظره به طور روشن عواملی را که برای تحقق بخشیدن نظام سیاسی در دولت جدید در معارضه بودند تصویر و ترسیم می‌کند. اگر ضرورت حفظ دولت مقتضی بود،

مهاجر و انصار در مدینه برای انتخاب خلیفه و بیعت با او پیشدستی کنند، این ضرورت پس از انجام بیعت با ابوبکر و حصول اطمینان مسلمانان مرتفع شد، مکه و طائف بر اسلام باقی ماندند و در جنگ‌های رده نیز شرکت کردند و به همین جهت مانند اهل مدینه در امر حکومت صاحب رأی شدند.

آیا سبقت مهاجر و انصار در قبول اسلام سبب تفضیل آنان بر همه مسلمانان و مجوز فرمانروایی آنان بر کل عرب شد؟ این نظر ابن خطاب بود، به استناد مناقشاتی که در سقیفه بنی ساعده بین مهاجر و انصار جریان پیدا کرد. ولی اهل مکه از این امر دلگیر بودند و عکرمه بن ابوجهل و سهیل بن عمرو از طرف اهل مکه نارضایی خود را ابراز داشتند.

### **ابوبکر رضی الله عنه در این قضیه روشی غیر از روش عمر رضی الله عنه اتخاذ می‌کند:**

ابوبکر در این مسأله از خط مشی عمر پیروی نمی‌کند، با وجود این که او در سقیفه بنی ساعده با دلایل متقن حق مهاجرین را در امارت به سبب سبقت‌شان در اسلام و تحمل رنج و مصایب در این راه تأیید کرد. زیرا دیدید مسلمانان دیگری غیر از اهل مدینه که بر اسلام خود باقی مانده‌اند در جنگ‌های رده شرکت کرده و بسیاری از آنان در جنگ‌های عراق نیز شرکت نموده‌اند، لذا عادلانه است که آنان نیز مانند اهل مدینه حق رأی و مشورت داشته باشند.

از این رو اهل مکه را برای مشورت در باره جنگ شام فرا خواند و از آنان استمداد کرد. کما این که در زمان او معدن طلایی در نزدیکی مدینه کشف شد و طلای آن را به طور مساوی بین مسلمانان قسمت کرد. چون به او گفتند: در قسمت کردن طلا فضیلت سبقت در اسلام را در نظر بگیرد. جواب داد: «کسانی که در اسلام سبقت داشته‌اند به خاطر رضای خدا اسلام آورده‌اند و اجرشان با خداست و خداوند نیز در آخرت پاداش آنان را خواهد داد این اجر دنیوی فعلاً آنان را کفایت می‌کند». و با این تدبیر حکیمانه در کمال نرمی و متانت اساس تطور سیاسی بلاد عرب را پایه‌ریزی کرد.

مخالفت با این رأی ابوبکر در عهد عمر رضی الله عنه تجدید شد و عمر در نظریه سابقش اصرار ورزید و با روش و سیاست صدیق مخالفت کرد. در آخر خلافتش سعی کرد به روش و رأی ابوبکر برگردد، لیکن اجل مهلت نداد تصمیمش را عملی سازد. سیاست ابوبکر رضی الله عنه سبب شد که عرب به طرف وحدت سیاسی کشانده شود و بر اثر این سیاست چنان شدند که به مدینه به نظر پایتخت دولت و مصدر سیاست‌شان می‌نگریستند. از این جهت همه انظار متوجه مدینه شد و همگان زیر نفوذ و سلطه مدینه و سایه بیرق آن قرار گرفتند.

### نظام حکومت در اسلام:

سلطنت مدینه چه رنگی داشت؟ آیا تئوکراسی (دینی)، یا اریستوکراسی (حکومت خاص یک طبقه)، یا دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) بود؟<sup>(۱)</sup>

۱- من ادعا نمی‌کنم که کلمه «حکومت دینی» به طور دقیق معنی حکومت «تئوکراسی» را افاده می‌کند. همچنین در باره کلمه‌های «حکومت فردی مطلقه» و «حکومت مردم بر مردم» نیز باید بگویم به طر دقیق معانی اریستوکراسی و دموکراسی را افاده نمی‌کنند. عدم دقت افاده این معانی با این کلمات در این عصر که نظام حکومت‌ها دگرگون و متعدد شده کاملاً واضح است. حکومت لا مذهبی امروز به حکومتی اطلاق می‌شود که کاهنان و کشیشان و رجال دینی را به رسمیت نمی‌شناسد و دینی رسمی برای دولت‌ها قایل نیست. اما غیر این حکومت‌های لا مذهبی وجود این طبقات را به رسمیت می‌شناسد و دینی رسمی برای دولت‌ها قایلند، هرچند نظام این حکومت‌ها بر اساس اصولی مدنی باشد، به آزادی عقیده ارج می‌نهند و آن را در وسیع‌ترین مفاهیم خود برقرار می‌سازد. این حکومت هیچ وجه شباهتی با حکومت تئوکراسی ندارد. حاکم تئوکراسی فرمانروایی و تقدس خود را موهبتی از جانب خدا می‌داند. وضع فراعنه و امثال آنان و پادشاهان اروپا تا قرن پانزدهم همانگونه که در آغاز این فصل بیان داشتیم چنین بود. این نوع نظام حکومتی در عصر حاضر وجود ندارد. اما اریستوکراسی حکومت اشراف و بزرگان و یا طایفه رؤسای قبایل و عشایری بود که به جنگ و غارت عادت داشتند. روزگاری قدرت حکومت این طایفه به فرزندان‌شان منتقل می‌شد، سپس عده دیگری با آنان بر سر شرافت خانوادگی و بزرگزادگی به مفاخره و مبارزه برخاستند، مردم از اشرافیت ثروت و فرهنگ و صاحبان آن حرف می‌زدند و امروز این کلمه معنی قدیمی خود را از دست داده است. اما دیموقراطی از عهد یونان قدیم تا

### حکومت اسلام تئو کراسی نبود:

دیدیم که حکومت ابوبکر رضی الله عنه از نوع حکومت دینی مصر فراعنه نبود و نیز از نوع حکومت‌های دینی اروپای قرون وسطی نیز نبود. ابوبکر از خدا نمی‌خواست که سلطه حکومت او را بر مردم برقرار سازد، بلکه از کسانی که با او بیعت کرده بودند این انتظار را داشت.

نزول وحی پس از وفات رسول خدا قطع شد، کتاب خدا در میان مسلمانان باقی ماند که هدایت همه را تضمین نموده و بر همه آنان حجت باشد، کلام خدا میثاقی بود که مسلمانان بدان ایمان آورده و راضی شده‌اند، این قرآن قانون اساسی حکومت است که حاکم طبق موازین آن عمل می‌کند و از آن تجاوز نمی‌نماید. اگر حاکم بر طبق این قانون الهی عمل کرد اطاعتش واجب است و گرنه اطاعت او بر مسلمانان واجب نیست.

این تصویر دقیق حکومت اسلامی آن را از طرز تفکر تئو کراسی دور می‌سازد. حکومت اسلامی همانگونه که می‌بینی حکومت مقید و مشروطی است که حاکم آن راهی به سوی حکومت مطلقه ندارد. لیکن طبیعت حکومت تئو کراسی جز اراده حاکم و حرصی که او به حفظ قدرت خود دارد قید و شرطی نمی‌شناسد. و همین حرص است که این تصور غلط را به وجود آورده که اراده این حاکم تئو کراسی اراده خداست، لذا تصور می‌کند که اراده و خواست او قانون، بلکه بالاتر از قانون است، هرچیز در دست صاحب این اراده است، عذاب و رحمت، بدبختی و نعمت، زندگی و مرگ.

### حکومت اسلامی مقید به اراده مردم و اوامر و نواهی خداست:

به امروز که سیادت پیدا کرده تطورات و تحولات گوناگونی پیدا کرده است. دنیای امروز دمو کراسی را به نظام حکومت خود نفوذ داده تا دمو کراسی در این نظام حکومت از موجودیت خود دفاع کند و سعی نماید نگذارد نظام دیگری جایگزین آن شود. شاید خواننده بتواند دریابد که حکومت ابوبکر که ما آن را تصویر کرده‌ایم با کدامیک از صورت‌های فوق قابل انطباق یا بدانها نزدیک و یا از آن‌ها دور بوده است.

بین این طرز حکومت مطلق و حکومت مقید به اراده مردم و احکام قرآن تفاوت بسیار است. جماعتی که می گویند که: مقید کردن حکومت به آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده اراده مردم را از بین می برد و علاوه بر تحول قوانین شریعت اراده ملت را با آن تحول می دهد و حکومت اسلامی را در اساس به حکومت تئوکراسی تبدیل می سازد. این ایراد و اعتراض هیچگونه مجوزی ندارد. زیرا آنچه در قرآن بر سبیل قوانین شریعت آمده است، اصول و مبادی کلی را که قواعد عدل و انصاف آن را به بهترین وجه تثبیت می کند در برمی گیرد و از آن تجاوز نمی کند.

اما بعضی احکام قرآنی که در باره بعضی از این مبادی کلی تفصیلاتی دارد اموری را در بر می گیرد که ذاتاً محصور و معدودند. آن مبادی کلی ای که قرآن آن ها را برای حیات آزاد ضروری می شمارد، تجاوز و عدول از آن ها این حیات را فاسد می کند.

در تاریخ ثابت شده است که هرچه با این مبادی مخالفت باشد برقرارشدنش در بلادی که بین آزادی فرد و جماعت سازش ایجاد شده باشد امکان پذیر نیست و آنچه که این سازش را تأمین می کند نظام خانواده و مالکیت و میراث است و مبادی رحمت انسانی که در اسلام قانون مقرر می شود نه کمال نفسانی انسان ها را به سوی سوسیالیزم فرا می خواند.

### حکومت اسلامی در برابر مراقبت مسلمین تسلیم است:

اگر محدودیت آنچه که در کتاب خدا آمده است مخصوص طایفه ای بود، همانگونه که کهنه در بعضی ادیان به اعلام اراده خدا تخصیص یافته اند، در این صورت ترس از به هدر رفتن اراده مردم موردی داشت. ولی اسلام این تخصیص را نفی می کند و همه مردم را در سعی در دانستن آنچه خدا امر کرده یا از آن بازداشته مساوی قرار داده است و به آنان حق داده است حتی به حساب حاکم و تصرفات او در امور رسیدگی کنند. بنابراین، فکر و روش تئوکراسی در اسلام منتفی است و مطلقاً نمی تواند وجود داشته باشد و این حکومت اسلامی مقید در مقابل مراقبت همه مسلمانان تسلیم است. هر فردی از آنان می تواند به حساب حاکم اسلامی رسیدگی کند و هیچ طایفه ای نمی تواند با اختصاص دادن امر حکومت بر خود خود

را بر دیگر طوایف ممتاز بدارد و در تصرفات ابوبکر در کارها ملاحظه کردید که تا چه حد به مقید بودند، به کتاب خدا و تأسی از رسول در زمینه مبرا بودن از همه مطامع دنیوی حرص می‌ورزید، به این سخن رسول اعتماد و وثوق کامل داشت که فرمود: «هر کس سرپرستی مردم را به عهده بگیرد و از آن به نفع خود استفاده کند به خود و جامعه‌اش ظلم کرده است». ابوبکر رضی الله عنه در مقام تنزه به حدی رسید که معاصرین ما در این مورد او را جزو مفرطین و غلاة این شیوه به حساب می‌آورند و خلافت و امارت مسلمانان زندگی او را تغییر نداد و او را از خانه خودش به خانه دیگری منتقل نساخت. از روزی که سرپرستی امور مسلمین را به عهده گرفت خود و خانواده و فرزندان را فراموش کرد و در راه خدا مجرد از هر تعلقی شد، بر خود لازم و واجب گردانید که ناتوانی ضعفا و نیاز مستمندان را دریابد، تا مفهوم برادری را در اعلی‌ترین صورت خود متجلی سازد و اعلام بدارد که در زندگی آرزوی شخصی ندارد و برای تحقق این اخوت می‌تواند بین مردم عدالت مقدسی را که ملاحظه و جانبداری نمی‌شناسد برقرار سازد و حدود خدا را در این می‌دانست که مردم همه در سایه عدالتش آسوده و آرام زندگی کنند.

### حکومت اسلامی اریستوکراسی نیست:

حکومتی که وضعش چنین باشد، سلطنت مطلقه را نمی‌پذیرد و گه‌نه را نیز در آن محلی نیست، نمی‌تواند رنگ تئوکراسی (حکومت دینی) به خود بگیرد، نیز نمی‌تواند یک حکومت اشرافی باشد. اختصاص مهاجرین و انصار به انتخاب خلیفه از نشانه‌های حکومت اشرافی نیست و این افراد مردمی از طبقات مختلف بودند. از این جهت آنان به امر انتخاب خلیفه اختصاص یافتند تا نظام موجود را حفظ کرده و از آن دفاع کنند. و به علاوه آنان طبقه موقتی بودند که با از بین رفتن افرادش طبقه‌شان نیز از بین می‌رفت و دیگر کسی آن را به ارث نمی‌گرفت و طبقه دیگر جانشین آن نمی‌شد. بلکه همانگونه که دیدی اهل مکه نیز با آنان در مورد سبقت در اسلام و حق مشورت و دیگر مسایل به کشمکش پرداختند، حکومت

بنی امیه و بنی عباس که بعدها عهده‌دار امور مسلمین شدند دلیل قاطعی است بر این که فکر اشرافیت در صدر اسلام وجود نداشته است.

### حکومت ابوبکر رضی الله عنه حکومت شورایی بود:

حکومت ابوبکر در آغاز و انجامش شورایی بود. تمام مردم با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند، مردم با او به خاطر صفات ذاتی و قرب و منزلتی که در نزد رسول خدا داشت بیعت کردند، نه به خاطر خانواده و طرفداری از قبیله‌اش. ابوبکر نمی‌خواست برای خودش بیعت بگیرد، او عمر و ابوعبیده رضی الله عنهما را کاندیدا کرده بود تا مسلمانان به هر کدام از آن دو نفر که می‌خواهند رأی بدهند، ابوبکر رضی الله عنه آن دو تن را سزاوار این کار می‌دانست و انصار با مهاجرین در این مورد کشمکش داشتند و مهاجرین را متهم می‌کردند که می‌خواهند حق خلافت را از آنان بگیرند.

تمام این اختلافات در اجتماع عمومی حل شد، آن اجتماع، اجتماع سقیفه بود که سخنرانی‌های بلیغ در آن شد و مبارزات انتخاباتی به بهترین وجهی در آن صورت گرفت. پس از این که مردم به بیعت با خلیفه روی آوردند مهاجرین بر انصار پیشدستی نکردند، عمر و ابوعبیده رضی الله عنهما اولین کسانی بودند که این بیعت را پایه‌ریزی کرده و به پایان بردند. این بیعت ناشی از شوری بود و انتخابات رئیس جمهور فرانسه و آمریکا نیز از آن آزادتر صورت نمی‌گیرد.

پس از انتخاب ابوبکر رضی الله عنه به خلافت و به دست گرفتن حکومت اولین خطبه‌ای که ایراد کرد در تأکید و تثبیت اساس شوری بود. مگر پس از بیعت عام ابوبکر خطاب به مردم نگفت: «عهده‌دار امور شما شدم ولی از شما بهتر نیستم. اگر خوب عمل کردم مرا کمک کنید و اگر بد عمل کردم مرا اصلاح کنید؟» آیا به آنان نگفت: «مادام که از خدا و رسول اطاعت می‌کنم از من اطاعت کنید، چنانچه از فرامین خدا و رسولش سرپیچی کردم اطاعت من بر شما فرض نیست!»؟

این سخنان به طور صریح و آشکار اعلام می‌دارد که مردم در زیر نظر گرفتن کارهای خلیفه و ارشاد او و عصیان بر ابوبکر در صورتی که از اطاعت خدا سرباز زند ذیحق‌اند. نتیجه منطقی تثبیت مبدأ عصیان این شد که به مردم حق داد که هر خلیفه را که نسبت به خدا نافرمانی کند عزل نمایند. تصور نمی‌کنم هیچ مفهومی در تثبیت مبادی شوری از این معنی رساتر باشد.

با وجود این که در تمام طول خلافت ابوبکر رضی الله عنه جنگ ادامه داشت، در تمام کارهای کوچک و بزرگ بر طبق رأی شورا عمل می‌کرد. در هیچ امری قبل از مشورت با مردم تصمیم نمی‌گرفت، به هنگام اجرای احکام و اعطای بخشش هیچ طایفه‌ای را بر طایفه دیگر رجحان نمی‌نهاد. همانگونه که صاحبان حکومت و سلطنت در تمام دنیا برای آن قایل نبود. همه مسلمانان در نظر او برابر بودند، هر کس که دین اسلام را می‌پذیرفت از تمام مزایای مسلمانان برخوردار می‌شد و هر حکمی که نسبت به دیگر مسلمانان اجرا می‌شد نسبت به او هم اجرا می‌شد.

ابوبکر به این دلیل از شرکت مرتدینی که به اسلام بازگشته بودند در جنگ با فرس جلوگیری می‌کرد چون به امنیت دولت اسلامی و محفوظ ماندن آن از اخلاص مخالفین توجه کامل می‌ورزید، پس از این که نگرانش از این لحاظ برطرف شد به عمر توصیه کرد تا مرتدین به اسلام بازگشته را به کمک مثنی در جنگ عراق بفرستد.

### حکومت ابوبکر رضی الله عنه وحدت سیاسی عرب را پایه‌گذاری کرد:

بدین ترتیب زمینه را برای تطور در نظام حکومتی فراهم ساخت. و پس از تحقق وحدت دینی بلاد عرب موجبات وحدت سیاسی آن را نیز مهیا ساخت. نرمی توأم با متانت و طرز حکومتش قوی‌ترین عامل در تمهید این وحدت سیاسی بود. ملاحظه کردید چگونه شورشیان یمن و دیگر بلاد عرب را که در راه استقلال خود از دین اسلام برگشته بودند عفو کرد.



قره بن هبیره و عمرو بن معدی کرب و اشعث ابن قیس و دیگر بزرگان عرب را مورد عفو قرار داد. عفو سادات عرب در حالی که نسبت به دیگران شدت عمل به خرج داده بود سبب شد که آنان همراه اقوامشان با مدینه ارتباط ناگسستنی برقرار سازند.

شورایی که ابوبکر رضی الله عنه اساس حکومت خود را بر آن قرار داده بود به این وحدت قوت بخشید و فتح عراق و شام همه عرب را به این وحدت سیاسی حریص تر کرد. طبیعی است که در آن عصر حکومت براساس شوری استوار گردد. اسلام در بلاد عرب نشأت کرد، کتاب اسلام عربی بود، رسول خدا نیز عربی بود، بلاد عرب در آن روزگار در نظامی زندگی می کرد که از حد اکثر آزادی برخوردار بود. زیرا آزادی در نزد اعراب بدوی یا شهری گرانمایه ترین چیزها بود و طرز تفکر برابری در روح بدویت ریشه دوانده و پابرجا بود. تعالیم عالیه اسلام نیز به این طرز تفکر نیرو بخشیده آن را به درجه برابری کامل در برابر خالق پروردگار گرامی ساز خوارکننده ای که هیچکس در پیشگاه او جز در سایه اعمالش بر دیگری برتری ندارد و هیچ عربی بر عجمی جز با تقوی رجحان نمی یابد ارتقا داد.

برادری ای که همراه آزادی و مساوات شعار حکومت های ملی را در عصر ما تکمیل می کند، چهارده قرن پیش از اسلام بدان نایل آمده و سخن رسول خدا به طور واضح آن را بیان می کند: «ایمان هیچکدام از شما کامل نیست، مگر این که هرچه را برای خود می خواهد، برای برادر مسلمانش نیز بخواهد». جای تعجب نیست، اگر این تعالیم عالیه اسلامی که رسول خدا بین مردم منتشر ساخته به اتفاق خصایل و صفاتی که در روح عربیت تمرکز داشته، وحدت عربی را در اطراف این نظامی که ابوبکر پایه های آن را تثبیت نموده استحکام بخشد و این سرعت تطور به نگهداشت این وحدت و استقرار آن بیانجامد.

### امپراطوری اسلامی و اساسی که این امپراطوری بر آن قرار می گیرد:

حکومت ابوبکر رضی الله عنه تا ماوراء بلاد عرب امتداد یافت و زمینه را برای امپراطوری اسلامی وسیعی آماده ساخت، آیا این یک تصادف محض بود که عواملی سبب پیروزی آن شد، یا تطوری که ما آن را تصویر و ترسیم نمودیم و اسلام سبب به وجود آمدنش بود، این فتح را

تأمین و تضمین کرد و چون امپراطوری اسلامی به اوج خود رسید این فتوحات را به نهایت رساند. می توانم بدون هیچ شک و تردیدی بگویم که، این تطور حتمی بود، زیرا تعالیم اسلامی طبیعتاً این تطورات را در برمی گیرد و به علاوه اسلام در ذات خود امپراطوری است، همانگونه که مردمی هم هست، هرچند طرز تفکر در امپراطوری اسلامی با طرز تفکر امپراطوری های عصر ما در اساس و اهداف اختلاف دارد. اختلافی که هست در این است که اسلام مردم را به آزادی عقیده دعوت می کند و بر مؤمنین به اسلام، واجب می کند که از آزادی عقیده با مال و جان دفاع کنند.

در عین حال که اسلام مردم را به سوی آزادی عقیده دعوت می کند مجبورشان نمی کند که برخلاف میل خود به آن بگروند، اجباری در دین نیست، اسلام برای هر انسانی آزادی نظر و سنجش می خواهد تا همه سخنان را گوش کرده و از بهترین آن ها پیروی کند، اسلام مطمئن است که به محض این که مردم بر تعالیم عالی هاش آگاهی پیدا کند از آن پیروی خواهند کرد، چه اسلام مردم را به سوی آنچه که عقل و خرد انسانی آن را می پذیرد و فطرت سلیم انسان با آن توافق دارد فرا می خواند.

### آزادی عقیده اساس اسلام است:

آزادی عقیده احتیاج به دفاع از آن و شهادت در راه آن دارد. ستمگران تاب تحمل آن را ندارند و با آن به شدت دشمنی می ورزند. کسانی که می خواهند ملت ها را به بندگی بکشند، بدترین چیزهای مورد اعتقاد خود و فاسدترین آن ها در نظرشان زیبا جلوه می دهند، از این جهت آنان در دشمنی با مصلحین آزادمنش شدیدند. ولی اسلام می خواهد هرچه بیشتر بتواند در صدد اصلاح انسان برآید، تا که انسان به مرحله آزادی فکر و عقیده رسیده به این آزادی مؤمن و معتقد گردد و از آن به بعد بامردم است که با نظر خود به مصالح و مشکلات زندگی خود پردازند، چه آنان به امور دنیوی خود واقف ترند. بنابراین، تفکر امپراطوری در اسلام جنبه انسانی و روحانی دارد که هدف نهایی آن آزادی عقل است تا جایی که بر هر فشار و قدرتی فایق آید.

دلیل قاطع بر این معنی آن است که، مسلمانان دین خود را بر بلاد مفتوحه تحمیل نکردند و مردمانشان را مجبور نکردند که به دین اسلام بگروند، بلکه پس از این که کشوری را فتح می کردند به مردم آن دیار آزادی عقیده می بخشیدند. هر کس مسلمان می شد در خوب و بد مسلمانان شریک می گردید و هر کس دین دیگری غیر از اسلام برمی گزید می بایستی جزیه بپردازد. جزیه نیز تاوانی نبود که نشانه خواری و ذلت و شکستی برای آنان باشد. بلکه همانند زکاتی بود که به موجب احکام دینی برای برپاداشتن نظام حکومت و دفاع از موجودیت آن هر مسلمانی باید آن را بپردازد.

در معاهدات صلحی که مسلمانان با اهل عراق و شام بستند ملاحظه کردید که جزیه به خاطر دفاع مسلمانان از اموال غیر مسلمانان و حفظ آزادی عقیده و برپایی شعائر دینی شان پرداخت می شد. در این معاهدات حفظ و حمایت کلیساها و کنشت ها و معبد ها و علمای دینی و رهبانان تضمین شده بود. هرگاه مسلمانان به تعهدات خود در حفظ و حمایت غیر مسلمانان و اموال و معابدشان عمل نمی کردند بر طبق عهدنامه های منعقدہ حق مطالبه جزیه از آنان را نمی داشتند.

### **اختلاف امپراطوری اسلامی با امپراطوری های دیگر در هدف و جوهر آن است:**

اهداف امپراطوری ای که بر این اساس بنا شده باشد با اهداف امپراطوری های سابق روم و عصر حاضر اختلاف اصولی دارد. امپراطوری اسلام مردم را مجبور نمی کند که در مقابل امت عرب یا امت دیگری سر تسلیم فرود بیاورند، هدف عالی امپراطوری اسلام این است که مردم آزادانه زندگی کنند و رشته هایی از عواطف و مودت و عدالت آنان را به هم مربوط سازد و ملل فاتح و مغلوب از یک نوع حقوق و مزایای قانونی و انسانی برخوردار گردند. و همانگونه که حکومت در اسلام بر اساس شوری قرار دارد در میان ملل کشورهای مفتوحه نیز این اصول برقرار گردد. مردم کشورهای مفتوحه از تمام حقوق مردم عرب برخوردار

گردند، هر کس که اسلام را بپذیرد در سود و زیان مسلمان شریک باشد و هر که اسلام را نپذیرد در حقوق و سود و زیان با اعراب غیر مسلمان برابر باشد.

مسیحیانی که در عراق و شام بر دین خود باقی ماندند از حیث حقوق مانند مسیحیانی بودند که در نجران و دیگر شهرهای عرب مسیحیت خود را حفظ کردند. رابطه بین شهرهایی که دین اسلام را پذیرفته بودند رابطه توحید و دعوت به توحید و دفاع از آزادی این دعوت بود. ولی در غیر این مورد امور شهرهایی که امپراطوری اسلام را تشکیل می‌دهند مانند امور شهرهای عرب در زمان رسول بود، اجتماعی از ملت‌ها بود که برای نیل به هدف عالی انسانی تلاش می‌کردند و در راه آن مبارزه می‌نمودند و برای اعلاء کلمه آن سعی به خرج می‌دادند. و راه وصول به این هدف عالی انسانی را در حکمت و موعظه مفید و مجادله با بهترین روش می‌دانستند. ﴿فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾ [یونس: ۱۰۸] «هر که هدایت یافت به سود خودش است و هر که گمراه شد به ضرر خودش است و من وکیل شما نیستم».

### به چه علت در زمان ابوبکر رضی الله عنه به تنظیم حکومت پرداختند:

کمی فرصت به ابوبکر اجازه نداد که بر این اساس نظام حکومت را در شهرهایی که مسلمانان در زمان او فتح کرده بودند برقرار سازد. خالد بن ولید اهالی شهرهای مفتوحه عراق را در اداره امور آن نواحی آزاد گذاشته بود، در عین حال مسلمانان سیاست دولت و توجیه شئون عامه را حفظ می‌کردند. و این امر نظام حکومت نبود، بلکه ضرورتی بود که در هنگامی که جنگ بین مسلمانان و فرس جریان داشت نقشه‌های جنگی آن را ایجاب می‌کرد و فرمانروایی در دست فرماندهی نظامی بود.

وضع شام نیز به هنگام فتح مثل وضع عراق بود. اساس حکومت شورایی در میان ملت‌هایی که مسلمانان آن را فتح کرده بودند تازگی داشت، همانگونه که اسلام در میان ادیانی که شبه جزیره را احاطه کرده بودند تازگی داشت. پیش از اسلام حکومت مطلقه

جریان داشت، راهبان و کاهنان و دیگر رجال دینی نیز این حکومت مطلقه را تأیید می کردند و به صاحبان آن قدرت تقدس دهشتناکی می بخشیدند که دل ها را به لرزه درمی آورد و مردم در برابر آن به سجده می افتادند.

از این رو چون مردم دیدند که این حکومت جدید بر انصاف و عدالت استوار است و خواهان اعمال اراده ملت در حدود اوامر و نواهی خدا می باشد، بدان روی آوردند و از مسلمانان استقبال نمودند، این اقبال و استقبال آن ها یکی از عوامل پیروزی بود که خداوند بر مسلمین ارزانی داشت، تا این که امپراطوری آنان در مدت کمی تشکیل یافته جانشین امپراطوری روم و فارس گردد و از حدود سرزمین های آن دو امپراطوری گذشته شرقاً به هند و غرباً به شمال آفریقا محدود گردد و در هر جا که منتشر شود درفش حق و عدالت و ایمان راستین را برافرازد و مبادی آزادی و برادری و مساوات را در عالیتین و شایسته ترین تصویر انسانیت تثبیت نماید.

### در عهد ابوبکر رضی الله عنه حکومت بر همان پایه های عربیت زمان رسول استوار بود:

زمان ابوبکر رضی الله عنه اجازه نداد تا در شهرهایی که مسلمانان در زمان او فتح کرده بودند نظام حکومتی برپا نماید. و نیز فرصت این را نیافت تا نظام حکومتی ثابتی در خود بلاد عرب نیز برپای دارد. و آنچه را که در این کتاب خواننده ای از خطبه های خلیفه اول و گماردن عمر بن خطاب رضی الله عنه به امر قضاوت و تعیین عثمان بن عفان و زید بن ثابت رضی الله عنه به تصدی دیوان رسائل گواهی می دهد که ایدئولوژی اسلامی در نظام حکومتی تا آن روز به صورت مستتر بوده، در کتاب خدا و سنت رسول اساس آن آشکار و واضح لیکن در تفصیل مبهم بوده و کسی نمی تواند، همانگونه که از حکومت اسلامی عهد اموی و عباسی و حتی حکومت زمان عمر و عثمان رضی الله عنه حرف می زند از آن ایدئولوژی اسلامی حرف بزند. و این طبیعی است حکومتی که سرنوشت مقرر داشته تا حکومت انتقال از عهدی به عهدی جدید باشد با حکومت سابقش از حیث نوع تمدن و عقیده و طرز تفکر و هر آنچه که به نظم زندگی مربوط می گردد، کاملاً اختلاف پیدا بکند.

## نظام حکومت در تحت تأثیر حالت جنگی که در طول خلافت ابوبکر رضی الله عنه جریان داشت قرار گرفته بود:

این نوع حکومت در زمان جنگ و منازعه کاملاً طبیعی است، حکومت او به حکومت نظامی شبیه تر است تا حکومت مدنی. نظام مدنی به هنگام جنگ ضعیف می شود و حتی ممکن است در مقابل نظام جنگی از بین برود، این وضع در شهرهایی که سال ها و قرن های متوالی نظام حکومت مدنی در آن ها برقرار بوده چنین بوده است.

در این صورت پیداست در شهرهای عرب که پیش از اسلام هیچگاه نظام مدنی ثابتی نداشته اند وضع چگونه باید بوده باشد! ناچار در این شرایط نظام جنگ و محاربه بر همه نظام ها مسلط می گردد، حیات مدنی کاملاً تحت تأثیر تطورات جنگی قرار می گیرد.

اگر به یاد داشته باشی این جنگ در سال اول حکومت ابوبکر یک جنگ داخلی بود. و این جنگ به خاطر حکومت و نظام حکومت برپا شده بود، نیز به یاد داری که جنگ با فرس در عراق شروع شد، در حالی که هنوز جنگ داخلی در جریان بود و پیکار با روم در شام آغاز شد، در حالی که جنگ عراق در حساس ترین مرحله خود بود، نیز یقین حاصل کردی که تفکر در باره تنظیم حکومت مستتر که تفصیلات آن روشن و آشکار باشد کار آسانی نبود و ابوبکر به سبب مواجهه با دو شیر جنگی فارس و روم، از هر کاری جز آنچه که وحدت کلمه را در میان مسلمانان تحقق بخشد و پیروزی آنان را بر دشمنان خدا و خودشان مسجل سازد بازمانده بود.

نظام این حکومت عسکری به همان بدویتی که بر بلاد عرب و قبایل آن در زمان رسول خدا حکمفرما بود نزدیک بود. در آنجا سپاه نظامی وجود نداشت، لیکن شجاعت و دلاوری از هر فرد عرب یک سرباز می ساخت. زمانی که طبل های جنگ به صدا درمی آمد و منادی ندای جنگ سرمی داد، تمام قبایل و دهات به سوی جنگ می شتافتند، در حالی که در رأس هر جماعتی رهبر آن جماعت قرار داشت. و شما دیدید چگونه اعراب جنوب پس از این که به جنگ روم و شام دعوت شدند به آن صوب شتافتند و زنان و فرزندان و آذوقه و ذخایر

خود را به همراه بردند تا حکومت مرکزی را دچار زحمت نسازند و برای اعاشه خود به غنایمی که در جنگ می گرفتند اعتماد داشتند.

به هنگام جنگ چهار پنجم غنایم جنگی به جنگجویان داده می شد، فقط خمس غنایم برای خلیفه ارسال می شد تا آن را به بیت المال مسلمانان تحویل دهد و با آن مقداری از امور عمومی ملت را که تحت سرپرستی او بود منظم سازد. نگهداری فقرای اهل مدینه و مهمانان آن در مقدمه کارهایی بود که خلیفه این خمس را صرف آن ها می کرد.

ابوبکر رضی الله عنه سعی داشت که این غنایم را به این قبیل مردمان و هر کس که استحقاق استفاده از بیت المال را داشت، در اولین مراجعه تسلیم کند. به همین جهت بیت المال را در خانه خودش در سنح نگهداری می کرد و پس از انتقال به مدینه آن را نیز با خود به مدینه آورد. به او پیشنهاد شد که برای آن نگهبان و خزینه دار بگمارد نپذیرفت، زیرا در آن چیزی باقی نمی ماند که مستوجب حراست باشد و نیز چیزی در آن انباشته نمی شد که از دستبرد متجاوزان بدان بیاندیشد.

### با همه این در عهد ابوبکر رضی الله عنه نظام حکومت دگرگون شد:

این تصویر از حکومت ابوبکر رضی الله عنه گواهی می دهد که حکومت او به سادگی بدویت نزدیک بود و یک حکومت عربی بود و کوچکترین تأثیری از نظام حکومت های آن زمان که در کشورهای روم و فارس برقرار بود نپذیرفت. این حکومت با همه سادگی حلقه نیرومندی بود که عصر رسالت و امپراطوری را به هم پیوند داد. اتصال زمانی آن به عصر رسول آن دو حکومت را کاملاً شبیه هم ساخته بود.

ابوبکر رضی الله عنه هرگز کاری را که رسول خدا ترک کرده بود نمی کرد و نیز هرگز کاری را که رسول خدا کرده بود ترک نمی نمود. با همه این خشکی مقلدین را نداشت، بلکه تبعیت او از رسول خدا باب اجتهاد وسیع در سیاست مسلمانان را به روی او گشوده بود. این اجتهاد او را هدایت کرد تا خداوند عراق و شام را برای او فتح کند، سپس مقدماتی فراهم آورد که حکومت واحد عرب پس از او بر اساس شوری در حدود اوامر و نواهی خداوند استوار

گردد. در هیچ کاری افراط و تفریط به خرج نمی‌داد، در پرتو نور خدا هدایت یافت تا مصلحت بندگان خدا را دریابد، چیزی که بیشتر از هر چیز او را به صراط مستقیم هدایت کرد اعتقاد او به این امر بود که باید در برابر خداوند حساب پس بدهد، همانگونه که در برابر بندگان خدا نیز مسؤول است و باید حساب پس بدهد و خداوند بدون شک در حسابرسی سختگیر است.

### تطور حکومت در طول قرون و اعصار ادامه می‌یابد:

حکومت اسلامی پس از ابوبکر رضی الله عنه تحولات گوناگون یافت. ابن الخطاب در زمان خلافت خودش از روی نظام حکومتی فارس و روم با توجه به کتاب خدا و حدود آن به تأسیس دیوان پرداخت. سپس عصر عثمان به قدری به حکومت مطلقه نزدیک شد که با سنت‌های عرب به هیچ وجه سازگار نبود، همین استبداد مقدمه انقلاب و شورش شد که به کشتن او منجر گشت. امارت مؤمنان در عهد امویان به رژیم پادشاهی خالص تبدیل شد که این پادشاهی به ارث بدانان رسید.

در زمان عباسیان نیز وضع بر همین منوال بود. در این تحولات و تطورات دست بیگانگان غیر عرب از فارس و روم دخالت داشت، این تأثیر در زمان عمر و عثمان به طور نهان سپس به تدریج در عهد اموی‌ها واضح‌تر و در عصر عباسیان به طور صریح آشکار ظاهر گردید.

### تأثیر عنصر غیر عرب در تنظیم حکومت در عالم اسلام:

در این موقع بزرگترین علمای مسلمانان غیر عرب بودند که برای نظام حکومت قواعد و تفصیلاتی وضع می‌کردند و آن را به کتاب خدا و سنت رسول متکی می‌ساختند. بین این علما بر سر این نظام گاهی اختلافاتی بروز می‌کرد و به سبب آن شورش‌هایی روی می‌داد که گاهی حاکم وقت را ساقط نموده و گاهی آن شورش‌ها با قهر و غلبه و قدرت سرکوب گردیده و حکومت بر دیگری قرار می‌گرفت.



چقدر فرق است بین حکومت ابوبکر با آن سادگی عربیت که از زندگانی بدوی متأثر بود و حکومت‌های اموی و عباسی که علماء و فقها برای نظام حکومتی آن‌ها قواعد و قوانین مفصل وضع کرده بودند! ابوبکر ایمان داشت به این که در برابر خدا و خلق خدا باید حساب پس بدهد و همو است که او را در راهی که در پیش گرفته هدایت می‌کند. و ترس از این بازخواست سبب شده بود که بدون مشورت و تفکر و استخاره به هیچ کاری اقدام نکند، چون خداوند خیر و صلاح را به او نشان می‌داد عزم او صحت می‌یافت، تدبیری داشت که تردید و ضعف نمی‌شناخت، هر امری از امور مسلمین که بر او عرضه می‌شد با رأی قاطع آن را فیصله می‌داد. این روش را در طول خلافت او مشاهده کردی، شما دیدید در حین موت خود چگونه به مثنی شیبانی که از عراق به نزد او آمده بود تا در باره شرکت دادن مرتدان به اسلام بازگشته در جنگ فارس با او مشورت کند، گوش داد و چگونه به عمر سفارش کرد که با اعزام این افراد مثنی را یاری دهد.

ابوبکر رضی الله عنه در حین این مرض از هر وقت دیگری در کار مسلمانان متفکتر و اندیشمندتر بود، بی‌نهایت به وحدت مسلمانان علاقمند و از اختلافات آنان نگران و هراسان می‌نمود. در این موارد سفارش‌هایی کرد و این سفارش‌های او آخرین کار زمان حکومت او بود که خیر مسلمین و اسلام را در بر داشت.



## فصل هیجدهم:

### ناخوشی ابوبکر رضی الله عنه و وفاتش

ابوبکر رضی الله عنه ارتداد عرب و شورش‌هایی را که به دنبال وفات رسول به علت این ارتداد قوت گرفته و سراسر شبه جزیره را در آتش خود فرو برده بود از بین برد. عراق را فتح کرد و نزدیک بود سپاهیان‌ش وارد مداین پایتخت فارس شوند، همانگونه که در فتح شام پرچم پیرویش تا دمشق پیش رفت.

هنگامی که این پیروزی‌های درخشان چشم جهانیان را خیره ساخته بود ابوبکر اساس حکومت را در بلاد عربی متحده براساس شوری استوار می‌ساخت و هنگامی که قرآن را جمع می‌کرد، همه مسلمانان اقرار کردند که اجر ابوبکر در جمع قرآن بین دو لوح از همه بیشتر است. این کارها اقدامات بزرگ و سترگی بود که دین حنیف اسلام را در سرمنزل و مهبط وحی استوار و استحکام بخشید و زمینه را برای تشکیل امپراطوری اسلامی و انتشار این دین حنیف و برپایی حکومت میان مسلمین براساس استوار عدل و انصاف مهیا می‌ساخت. همه این کارها در مدت قلیل دو سال و سه ماه انجام گرفت.

### آنچه در مدت خلافت ابوبکر رضی الله عنه به انجام رسید:

آیا این‌ها قسمتی از معجزات تاریخ نیست؟ در ظرف دو سال و سه ماه قبایل شورش‌ی آرام گرفته و به صورت ملت واحد نیرومندی که هراس در دل‌ها افکنده باشد درآید؟ تا جایی که با دو امپراطوری بزرگ جهان که بر دنیا حکومت می‌کردند و تمدن دنیا را در اختیار داشتند درآویزد و پس از غلبه بر آن‌ها قرن‌ها بار تمدن عالم را بر دوش بکشد. این کار بزرگی است که تاریخ نظیر آن را ثبت نکرده است، جای شگفتی نیست که ابوبکر کوششی به خرج دهد که با کوشش یک جماعت نیرومند برابری کند.

ولی سن ابوبکر رضی الله عنه در روز بیعت از شصت متجاوز بود، طبیعی است که این مجاهدات نیروی او را به تحلیل می‌برد و او را به شتاب به ملاقات پروردگارش نزدیک می‌سازد. شاید پس از این که به تفصیل این کارهای بزرگ را مطالعه نمودی بتوانی عظمت این مجاهدات و تأثیر آن‌ها را بسنجی. شاید دریافته باشی که ممکن نیست این مجاهدات از کسی سر بزند، مگر این که خداوند به او توفیق عنایت کرده باشد آنچنان توفیقی که خداوند جز به صدیقان خود عطا نمی‌کند. این همان چیزی بود که ابوبکر رضی الله عنه بدان ایمان داشت، به همین سبب بود که بر خاتم او این جمله نقش بسته بود: «خداوند بهترین قدرتمندان است».

### به روایتی وفات ابوبکر رضی الله عنه بر اثر مسموم شدن بوده:

عظمت مجاهدات ابوبکر و کبر سن او وفات او را پیش انداخت، اگرچه روایتی مشعر است بر این که وفات ابوبکر بر اثر سمی بوده که یهود در غذای او آمیختند و ابوبکر و عتاب بن اسید باهم از آن غذا خوردند، حارث بن کلدیه نیز چند لقمه از آن غذا خورده و سپس دست کشید و گویا این سم تأثیرش بطیء بوده و هر که از آن می‌خورد پس از یک سال سم در او اثر نموده و می‌مرد، کما این که عتاب در همانروزی که ابوبکر در مدینه وفات یافت در مکه مرد. این روایت را هیچ سند موثقی تأیید نکرده است، و آنچه بر سستی این روایت می‌افزاید، این است که در زمان ابوبکر بین او و یهود کشمکش و وجود نداشت و یهود از زمان رسول خدا از مدینه مهاجرت کرده بود.

### روایت عایشه رضی الله عنها در باره ناخوشی و وفات ابوبکر رضی الله عنه:

روایت مرجحی که در باره مرض ابوبکر و وفاتش ذکر شده روایتی است که به دخترش عایشه رضی الله عنها و پسرش عبدالرحمن رضی الله عنه نسبت داده شده است. این دو فرزند ابوبکر اظهار داشتند که علت بروز ناخوشی ابوبکر شستشوی او در روز سردی بود که سبب شد خلیفه پانزده روز تب کند و نتواند برای ادای صلاة از منزل خارج شود و در این مدت عمر بن خطاب را مأمور کرده بود تا به نمایندگی او امامت جماعت را به عهده بگیرد.

با وجود این ناخوشی ابوبکر رضی الله عنه در مدت این دو هفته تا روز وفاتش لحظه‌ای از تفکر در باره کارهای مسلمانان غافل نبود و همیشه پیش خود حساب کارهایی را می‌کرد که در مدت خلافت و تصدی امور مسلمانان به عهده داشته بود. پس از این که دچار این مرض شد یقین حاصل کرد که اجلش فرا رسیده و باید به ملاقات خدایش بشتابد. و از این جهت بسیار شادمان و آسوده‌خاطر بود، زیرا اولاً در همان سن و سالی بود که خداوند رسول خودش را در آن سن و سال به نزد خود فرا خواند، ثانیاً او نیک می‌دانست که وظایفش را در قبال الله به خوبی انجام داده است.

به هنگام ناخوشی به او پیشنهاد شد: بهتر است کسی را به دنبال پزشک بفرستی! در جواب گفت: طبیب مرا دیده. گفتند: طبیب به شما چه گفت؟ جواب داد: من هر کاری را که بخواهم انجام خواهم داد. با این بیان می‌خواست به آنان بفهماند که او کار خود را به خدا حواله کرده و از سرنوشتی که خدا برایش تعیین کند خوشحال است و غایت آرزویش این است که خداوند او را به سوی خود بازگرداند.

### اندیشه ابوبکر رضی الله عنه در باره سرنوشت مسلمانان پس از مرگ خود:

بزرگترین مسأله‌ای که ابوبکر به هنگام ناخوشی خود در باره آن فکر می‌کرد ترس و نگرانی او از سرنوشت مسلمانان پس از رحلت خود بود. جریان اختلاف مهاجرین و انصار را در سقیفه بنی ساعده روز وفات نبی ذکر کردیم و گفتیم: اگر بر بیعت ابوبکر اتفاق نظر پیدا نمی‌کردند، چه حوادثی ممکن بود رخ بدهد. چنانچه پس از وفات ابوبکر نیز اختلاف نظر پیدا می‌کردند خطر این اختلاف خیلی بزرگتر از خطر اختلاف قبلی می‌شد.

این اختلاف این دفعه منحصر به اختلاف بین مهاجرین و انصار نمی‌شد، بلکه دامنه آن تمام اعراب را در بر می‌گرفت در حالی که مهاجرین و انصار در عراق و شام در حال نبرد و رودرروی دو امپراطوری بزرگ فارس و روم بودند. چنانچه این بار نیز دچار اختلاف شوند، این اختلاف فقط به حدود سقیفه بنی ساعده منحصر نخواهد شد، بلکه از آنجا گذشته به مکه و طائف نیز سرایت خواهد کرد و به یمن نیز انتقال خواهد یافت و در این موقع آتش، مکه و

طائف نیز سرایت خواهد کرد و به یمن نیز انتقال خواهد یافت و در این موقع آتش انقلاب مجدداً در کلیه شهرهای عرب شعله‌ور خواهد شد. و این اختلاف اگر بار دیگر ظهور کند هدفش تنها یکی از ارکان دینی نخواهد بود، بلکه خلافت و حکومت اسلامی را نیز به خطر خواهد انداخت.

اختلاف مردم در مسایل دنیوی مهمترین عامل و انگیزه بروز اختلاف و روشن کردن آتش فتنه و آشوب است. چه خطری از خطر اختلاف برای مسلمانان و اسلام خطرناک‌تر خواهد بود، در این موقع که در برابر دو شیر فارس و روم قرار گرفته‌اند! ابوبکر رضی الله عنه چگونه این خطر را جبران خواهد کرد، و چگونه مسلمانان را از آثار شوم این فتنه دور نگاه خواهد داشت؟

### **چرا ابوبکر رضی الله عنه جانشین تعیین کرد در حالی که رسول خدا جانشین تعیین ننمود؟**

به هنگام ناخوشی در باره مسأله جانشینی بسیار فکر کرد. خداوند رأی صواب را به او الهام کرد و تصمیم به اجرای آن گرفت و در اجرای آن تردید به خود راه نداد. برای تلافی آنچه که از آن می‌ترسید هیچ چاره‌ای ندید، جز این که جانشینی برای خود تعیین کند تا پس از او عهده‌دار امر شود و مسلمانان نسبت به او اتفاق نظر داشته باشند. اما این کاری است که رسول خدا آن را نکرد، وفات یافت و جانشینی برای خود معین نکرد. ولی در این کار رسول خدا یک حکمت الهی بود. و حکمت این کار این بود تا مردم خیال نکنند جانشین رسول خدا از جانب خدا بر مردم حکومت می‌کند و خلیفه خداست.

خداوند خواست که مسلمانان پس از رسول بر ابوبکر رضی الله عنه اتفاق نظر پیدا کنند و موجبات توفیقش را فراهم سازد، ولی چنانچه ابوبکر جانشینی برای خود تعیین کند این جانشین بر حسب رأی او و اراده مسلمانان خواهد بود. و خلافت و حکومتش نظیر خلافت و حکومت ابوبکر.

**مشورت ابوبکر رضی الله عنه با عقلای قوم در باره جانشینی عمر رضی الله عنه:**

خیال می کنی چه کسی را به جانشینی خود انتخاب می کند؟ ابوبکر اصحاب رأی اطراف خود را در زمان رسول و مدت خلافت خود آزمایش کرده بود. و امروز کاملاً اطمینان حاصل کرده است که عمر بهترین کسی است که او به جانشینی خود برگزیند. ولی چنانچه قبول آن را بر مسلمانان واجب کند، قطعاً بر آنان گران می آید و دلگیر خواهند شد.

لذا عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را خواست و از او پرسید: در باره عمر بن خطاب هر چه می دانی به من بگو. عبدالرحمن جواب داد: چرا در باره مسأله ای که تو خود بدان واقف تری از من سؤال می کنی. ابوبکر رضی الله عنه گفت: با وجود این بگو. عبدالرحمن گفت: ای خلیفه رسول خدا، قسم به خدا او از همه مردانی که در باره آنان برای این کار فکر می کنی برتر است، اما خشن است. ابوبکر جواب داد: خشونتش از این جهت بود که مرا رقیق القلب و ملایم می دید، به محض این که شخصاً عهده دار امر شود قسمت عمده این خشونت را کنار می گذارد.

ای ابا محمد، من ملاحظه کرده ام به هنگامی که بر کسی خشم می گرفتم او مرا بر سر عطوفت می آورد و هرگاه نسبت به کسی نرمی و ملایمت به خرج می دادم او مرا به شدت عمل وامی داشت. ابوبکر کمی مکث کرد و سپس گفت: ای ابا محمد، از آنچه که به تو گفتم، چیزی به کسی نگو. ابوبکر رضی الله عنه به مشورت با عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان رضی الله عنهما اکتفا نکرد، بلکه با سعید بن زید و اسید بن حضیر و دیگر بزرگان مهاجر و انصار مشاوره کرد.

بعضی از اصحاب رسول شنیدند که ابوبکر مشاوره هایی کرده و می خواهد عمر را جانشین خود سازد، از شدت و غلظت عمر رضی الله عنه ترسیدند که مبادا این شدت و غلظت وحدت مسلمین و اتحاد آنان را دچار تفرقه سازد، لذا رأیشان بر این قرار گرفت که ابوبکر را از عاقبت امر به وحشت اندازند تا از تصمیمی که گرفته منصرف شود. این جماعت اجازه ملاقات خواستند و به نزد ابوبکر رفتند، طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه چنین آغاز سخن کرد:

### اعتراض معترضین به جانشینی عمر رضی الله عنه:

«اگر خداوند در باره جانشینی عمر از تو سؤال کند چه جوابی خواهی داد، شما دیدید که مردم از دست او چه کشیدند، در حالی که تو همراه و مراقبش بودی، بین روزی که تو در میان نباشی چه بر سر ما خواهد آورد؟!»

در اینجا ابوبکر رضی الله عنه عصبانی شد و در حالی که از شدت مرض می لرزید بر قوم فریاد زد: کمک کنید تا بنشینم! پس از این که نشست روی سخن را متوجه قومی که به نزد او آمده بودند کرد و گفت: «آیا مرا از خدا می ترسانید! نومید باد هر که از امارت شما به ناحق بهره برداری کند! در جواب خدای خود می گویم: خدایا من بهترین بنده تو را بر بندگان جانشین ساختم»، سپس رو به طلحه کرد و به او گفت: «این مطلب را به کسانی که پشت سر تو هستند ابلاغ کن». ابوبکر سپس بر پهلوی افتاد، زیرا این مذاکره او را خسته کرده بود، جماعت از نزد او بازگشتند و فقط عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در نزد او باقی ماند و به قولی او نیز با همان جماعت از نزد او بازگشت و صبح روز بعد به نزد ابوبکر آمد و با کمال ادب در کنار رختخواب او نشست و به او گفت: «خدا را شکر شفا یافتی». ابوبکر در جواب گفت: «آیا آثار رفع کسالت را در من می بینی؟».

عبدالرحمن گفت: بلی! ابوبکر رضی الله عنه سکوت کرد و عبدالرحمن نیز مدتی سکوت کرد. سپس ابوبکر آغاز سخن کرد و گوی ماجرای دیروز او را ناراحت کرده بود: «من به عقیده خودم بهترین فرد را برای سرپرستی کار مسلمانان انتخاب کرده ام و هر کدام از شما که از این انتخاب ناراحت باشد انگیزه اش این است که می خواهد خود عهده دار این کار شود». ابوبکر به سخن خود ادامه داد طوری که عبدالرحمن احساس کرد که خلیفه از سخنان دیروز قوم ناراحت شده، لذا به او گفت: «بر خود سخت مگیر خدا تو را رحمت کند، این سخت گرفتن تو را از پای درمی آورد، مردم در این باره نسبت به شما دو گروه اند، گروهی رأی شما را تأیید می کنند و آنها با شما هستند، گروهی مخالف این انتخاب شما هستند و به شما مشورت می دهند. و آنان دوستان شما هستند به طوری که دوست داری به شما مشورت داده



شود و ما تصور نمی کنیم که جز خیر ما را بخواهی و همیشه صلاح اندیش و اصلاح کننده بوده و خواهی بود».

### نامه ابوبکر رضی الله عنه در باره جانشینی عمر رضی الله عنه:

ابوبکر نسبت به جانشینی عمر رضی الله عنه اطمینان خاطر پیدا کرد. عثمان بن عفان رضی الله عنه را که کاتب او بود فرا خواند و گفت: بنویس و این فرمان را به او املا کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم. این است آنچه ابوبکر بن ابی القحافه وصیت می کند در آخر عمر خود در این دنیا در حال خروج از آن و در آغاز زندگانی در دار عقبی در حال ورود به آن، در لحظه ای که هر کافری ایمان می آورد و هر گنهکاری از گناه نادم می گردد و هر دروغگویی راست می گوید.

من عمر بن خطاب را پس از خود بر شما خلیفه گردانیدم، از او اطاعت کنید و به دستورات او گوش دهید. و من در خدمت به خدا و رسول و دین خدا و خودم و همه شما از راه خیر باز نگشتم. اگر عمر راه عدالت در پیش گرفت به ظن و آگاهی من نسبت به خود تحقق بخشیده است و اگر عادل نبود، هر کس مسؤول گناهان خویش است. من از این کار اراده خیر کرده ام و از غیب نیز خبر ندارم. کسانی که ستم کردند عنقریب خواهند دید دچار چه سرنوشت شومی خواهند شد. سلام و رحمت خدا بر شما باد». سپس نامه را به پایان برد.

بعضی روایات مشعر بر این است که ابوبکر به هنگام املاء این فرمان چون به عبارت «من بر شما خلیفه گردانیدم» رسید پیش از این که نام عمر بن خطاب رضی الله عنه را بر زبان بیاورد دچار حالت اغماء شد و عثمان در حالت بیهوشی او چنین نوشت: «من عمر بن خطاب را بر شما خلیفه قرار دادم و در خدمت و خیر رساندن به شما کوتاهی نکردم» پس از این که به هوش آمد گفت: نامه را برایم بخوان، عثمان نامه را بر او خواند و ابوبکر پس از تکبیر گفت: «به گمانم چون ترسیدی که مبادا در حال بیهوشی بمیرم و مردم دچار اختلاف شوند بقیه عبارت را خود افزودی؟

عثمان رضی الله عنه جواب داد: «بلی». ابوبکر آنچه را که عثمان نوشته بود تصدیق کرد و به او گفت: «خداوند تو را به پاس خدمتی که به اسلام و مسلمین نمودی پاداش خبر دهد!» با وجود همه این‌ها ابوبکر می‌ترسید که مردم بعد از او اختلاف نظر پیدا کنند، لذا از حجره منزلش که مشرف به مسجد بود، در حالی که همسرش اسماء دختر عمیس او را با دو دست خالکوبی شده نگاهداشته بود سردر آورده خطاب به مردمی که در مسجد بودند نموده و گفت: «آیا راضی خواهید شد، کسی را به جانشینی خود بر شما خلیفه سازم؟ قسم به خدا من در رأی گیری تقصیر نکردم و خویشاوند خود را نیز جانشین نساختم. من عمر بن خطاب را به جانشینی خود برگزیدم، از او اطاعت کنید و به دستورات او گوش فرا دهید». گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم.

### وصیت ابوبکر رضی الله عنه به عمر بن خطاب رضی الله عنه:

در یکی از روایات آمده است که عثمان پس از این که ابوبکر رضی الله عنه وصیتش را به او املا کرد و آن را مهور ساخت به میان مردم رفت و آن وصیت‌نامه مهر شده را به مردم نشان داد و به آنان گفت: آیا با کسی که در این نامه نام برده شده بیعت می‌کنید؟ همگان گفتند: بلی و با عمر بن خطاب بیعت کردند. پس از این که مردم با عمر رضی الله عنه بیعت کردند، ابوبکر عمر را خواست و همانگونه که ابن سعد در طبقاتش نقل کرده است وصیت‌هایی به او کرد<sup>(۱)</sup>. پس

۱- در بعضی از روایات عین وصیت ابوبکر به این شرح آمده است: «إني مستخلفك من بعدي، وموصيك بتقوى الله، إنَّ لله عملاً بالليل لا يقبله بالنهار، وعملاً بالنهار لا يقبله بالليل، وإنَّه لا يقبل نافلة حتى تؤدى الفريضة، وإنَّما ثقلت موازين من ثقلت موازينه يوم القيامة باتباعهم الحق في الدنيا، وثقله عليهم؛ وحق لميزان لا يوضع فيه إلا الحق أن يكون ثقیلاً، وإنَّما خفت موازين من خفت موازينه يوم القيامة باتباعهم الباطل وخفته عليهم في الدنيا؛ وحق لميزان لا يوضع فيه إلا الباطل أن يكون خفيفاً، إنَّ الله ذكر أهل الجنة فذكرهم بأحسن أعمالهم، والتجاوز عن سيئاتهم، فإذا ذكرتهم قلت: إني أخاف ألا أكون من هؤلاء، وذكر أهل النار فذكرهم بأسوأ أعمالهم، ولم يذكر حسناتهم، فإذا ذكرتهم قلت: إني لأرجو ألا أكون من هؤلاء، وذكر آية الرحمة مع آية العذاب، ليكون العبد راهباً، ولا

يَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، وَلَا يُلْقِي بِيَدِهِ إِلَى التَّهْلُكَةِ، فَإِذَا حَفِظْتَ وَصِيَّتِي فَلَا يَكُونَنَّ غَائِبٌ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنَ الْمَوْتِ؛ وَهُوَ آتِيكَ، وَإِنْ ضَيَّعْتَ وَصِيَّتِي، فَلَا يَكُونَنَّ غَائِبٌ أَبْغَضُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَوْتِ؛ وَلَسْتُ بِمُعْجِزِ اللَّهِ» یعنی: من تو را پس از خود خلیفه می‌سازم و به تو سفارش می‌کنم که از خدا بترسی و پرهیزگار باشی. خداوند کارهایی در شب دارد که آن‌ها را در روز نمی‌پذیرد و کارهایی در روز دارد که آن‌ها را در شب قبول نمی‌کند. خداوند تا فرایض ادا نشده باشد نوافل را قبول نمی‌کند، ترازوی اعمال کسی در روز قیامت سنگین است که در دنیا از حق پیروی کرده و پیروی از حق بر آنان مهم و گران بوده باشد. و واقعاً هم باید ترازویی که در آن جز حق نهاده نمی‌شود سنگین باشد. ترازوی اعمال کسی در روز قیامت سبک است که در دنیا از باطل پیروی کرده و پیروی از باطل بر آنان سهل و آسان بوده باشد. و حقیقتاً هم ترازویی که در آن جز باطل نهاده نمی‌شود باید سبک باشد. خداوند اهل جنت را یاد کرده و آنان را با ذکر نیکوترین اعمال‌شان و گذشت از گناهان یاد نموده است، چون تو از آنان یاد می‌گویی می‌ترسم مبدا از آنان نباشم. خداوند از اهل دوزخ یاد کرده و از زشت‌ترین اعمال‌شان نام برده و نامی از کارهای نیک‌شان نبرده است، هرگاه از آنان یاد کنی گویی امیدوارم جزو این‌ها نباشم. خداوند آیات رحمت و عذاب را در کنار هم قرار داده تا بندگانش امیدوار و ترسان باشند. از خدا جز حق نخواهند و با دست خود خود را به هلاکت نیفکنند. هرگاه وصیتم را به جای آوری هیچ غایبی مانند مرگ برای تو خوشایند نخواهد بود و هرگاه وصیت مرا به جای نیاوری هیچ غایبی به اندازه مرگ بر تو ناخوشایند نخواهد بود و تو نمی‌توانی خداوند را عاجز نمایی». در بعضی روایات گفته شده که، چون عمر از نزد ابوبکر خارج شد، ابوبکر صدیق دو دست را رو به آسمان بلند کرد و گفت: «خدا یا! من در این کار مصلحت ملت را در نظر گرفتم و ترسیدم که مبدا گرفتار فتنه و مصیبت شوند از این رو آنچه را که بدان آگاهی به جای آوردم و در این ردی خود منتهای دقت و مآل‌اندیشی به خرج دادم و بهترین و نیرومندترین و علاقمندترین فرد برای هدایت آنان را بر آنان امیر کردم. بر من آنچه خود و نسبت به مسلمانان نیک بگردان و او را جزو خلفای راشدین خود بساز و ملت اسلام را نیز نسبت به او نیک بگردان». برای ما مشکل است که صحت این دو روایت را در باره وصیت و دعای ابوبکر بپذیریم. بلکه ممکن است هرکس در باره نسبت بعضی از این دو روایت به ابوبکر شک داشته باشد. و کافی است که برای اثبات این موضوع عبارت آخر دعای او را ذکر کنیم که می‌گوید: «اجعله من خلفائك الراشدين» در حالی که چنانچه دیدیم خود در جواب کسی که او را خلیفه الله خطاب کرد زبان به اعتراض گشود و گفت: من خلیفه خدا نیستم، بلکه جانشین خلیفه خدا هستم و همین تناقض نظریه

از این که ابوبکر رضی الله عنه از کار جانشینی عمر پرداخت و خیالش از جهت سرنوشت مسلمانان پس از مرگ خود راحت شد به حسابرسی اعمال خویشان پرداخت. از عبدالرحمن بن عوف روایت شده که او ناخوشی ابوبکر و دل مشغولی او را که به خاطر کار مسلمانان پس از فوت خود پیدا کرده بود تخفیف و او را تسلی می داد و یادآور می شد که برای هیچیک از امور دینی غمگین نیست، ابوبکر گفت: «بلی من بر هیچ امری از امور دنیوی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کار که انجام دادم و دلم می خواست آن ها را نمی کردم و سه کار که ترک شان کردم و دوست داشتم آن ها را انجام می دادم و سه مسأله که می بایستی از رسول خدا می پرسیدم و نپرسیدم.

### **ابوبکر رضی الله عنه در باره کارهایی که کرده و کارهایی که ترک نموده و مسایلی که فراموش کرده از رسول پرسد خود را بازخواست می کند:**

«سه کاری که دلم می خواست آن ها را انجام ندهم، کاش خانه فاطمه را باز نمی کردم هرچند آن را به قصد جنگ بسته بودند»<sup>(۱)</sup>.

دلم می خواست فجأه سلمی را نمی سوزاندم کاش او را سریعاً کشته یا آزاد می کردم. کاش در روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را به گردن یکی از آن دو مرد می انداختم و مرادش عمر و ابوعبیده رضی الله عنهما بود و یکی از آن دو امیر و من وزیرش می شدم. و اما کارهایی که دلم می خواست انجام دهم و انجام ندادم، کاش روزی که اشعث بن قیس را به اسارت به نزد من آوردند گردنش را می زدم، زیرا تصور می کنم هیچ فسادی نبوده که او در آن دخالت

---

کسانی را که در این وصیت شک دارند مدلل می دارد. چون در تاریخ زندگانی ابوبکر روایات ضعیف و اختلاف روایات موجود است حق داریم که آنچه را از او روایت شده با احتیاط زیاد تلقی نماییم.

۱- کسانی که خودداری علی رضی الله عنه را از بیعت انکار می کنند، این عبارت را ذکر نمی کنند. و بعضی از راویان این روایت را که ابوبکر گفته است جزو مسایلی که می خواستم از رسول خدا پرسم و فراموش کردم یکی این بود که می خواستم از پیغمبر سؤال کنم: «آیا انصار نیز در امارت و ولایت مسلمانان حقی دارند» ذکر نمی کنند.

نکرده باشد. کاش هنگامی که خالد بن ولید را به جنگ اهل رده فرستادم خود در ذی القصه اقامت می کردم، اگر مسلمانان پیروز می شدند فبها و اگر شکست می خوردند من به آنان کمک می رساندم.

کاش هنگامی که خالد بن ولید را به شام می فرستادم عمر بن خطاب را نیز به عراق می فرستادم و در آن صورت هردو دست خودم را در راه خدا باز می گذاشتم. و دو دست خود را دراز کرد. کاش از رسول خدا می پرسیدم چه کسی بعد از شما باید عهده دار امور شود تا کسی با او به مخالفت نپردازد. کاش از رسول خدا می پرسیدم: آیا انصار نیز می توانند به امارت مسلمانان برسند؟ کاش از رسول خدا در باره میراث برادرزاده دختر و عمه پرسیده بودم، زیرا در این دو مورد من اشکال دارم».

این ها همه مسایلی نبود که به هنگام مرض موت روح ابوبکر رضی الله عنه را آشفته و پریشان کرده و بر خاطرش می گذشت. شما به یاد دارید که او تجارتش را کنار گذاشت تا با فراغت کامل به کارهای مسلمانان بپردازد و یارانش برای او از بیت المال حقوقی تعیین کردند که زندگی خانواده اش را تأمین کند.

### ابوبکر رضی الله عنه آنچه را از بیت المال به عنوان حقوق گرفته به بیت المال پس می دهد:

چون دید مشرف به موت است از این که از بیت المال مسلمین حقوقی گرفته راضی نبود و گفت: «هرچه از بیت المال مسلمانان گرفته ام پس بدهید، زیرا من شایسته آن نبودم، زمین در فلان جا دارم در قبال حقوقی که گرفته ام به بیت المال واگذار کنید».

عمر رضی الله عنه در اجرای امر ابوبکر رضی الله عنه آن زمین را فروخت و قیمت آن را به بیت المال مسلمین مسترد داشت و همیشه می گفت: «خداوند ابوبکر را رحمت کناد! نخواست برای کسی نسبت به خود جای ایراد و چون و چرا بگذارد!»

به روایت دیگری هنگامی که خانواده ابوبکر تصمیم او را در مورد فروش زمین و پس دادن قیمت آن به بیت المال به عمر ابلاغ کردند، عمر این عبارت را به خانواده خلیفه متوفی

گفته و به دنبال آن اضافه کرده است: «اداره امور پس از او به دست من است، من این زمین را به شما پس دادم».

روایت سومی مشعر است بر این که ابوبکر وفات کرد، در حالی که حتی یک درهم و دینار از خود باقی نگذاشت، آنچه که از خود بر جای گذاشت غلامی بود که بچه‌هایش را برمی داشت و شتر یا گاوی که جالیزش را آب می داد و یک روپوش مخملی که پنج درهم ارزش داشت و دستور داد پس از مرگش آن را به نزد عمر ببرند. چون آن را به نزد عمر آوردند، عمر رضی الله عنه به گریه افتاد و گفت: «حقیقتاً ابوبکر با نحوه زندگی خود جانشینان خود را به زحمت انداخته و پیروی از خود را سخت دشوار کرده است!».

ما نمی توانیم به درستی این روایت وثوق و اعتماد داشته باشیم هرچند شواهد دال بر اینست که ابوبکر چیز زیادی از خود باقی نگذاشته است. وصیت کرد که خمس مالش را نگه دارند و گفت: «من همان قدر از مالم برمی دارم که خداوند از غنایم مسلمانان برداشته»، یا گفت: «من برای خانواده ام به همان اندازه که خداوند از غنایم برمی داشت از مال خود برمی گیرم».

شاید بعضی ها می خواستند ابوبکر بیشتر از خمس مالش را وصیت کند که در جوابشان گفت: «اگر خمس مالم را وصیت کنم دوست تر دارم از ربع آن و اگر ربع مالم را وصیت کنم دوست تر دارم از ثلث آن و کسی که به ثلث مال وصیت می کند لابد چیزی از خود باقی نگذاشته است». اگر ابوبکر مایه نداشت و آنچه از عایشه رضی الله عنها روایت شده صحیح باشد که گفته است: «ابوبکر درهم و دیناری که ضرب سکه خورده باشد از خود باقی نگذاشت». به خمس مالش یا کمتر وصیت نمی کرد، کسی وصیت می کند که مایه نداشت باشد ولو کم باشد.

**ابوبکر رضی الله عنه آنچه را به عایشه داده پس می گیرد و بین دو پسر و دو دخترش قسمت می کند:**

ابوبکر زمینی را در مکانی به اسم (عالیه) به عایشه بخشیده بود، و آن زمینی بود که رسول

خدا به ابوبکر بخشیده بود، ابوبکر آن زمین را اصلاح کرد و در آن درخت کاشت و به دخترش عایشه رضی الله عنها داد.

چون ابوبکر به حال احتضار افتاد و عایشه رضی الله عنها از او پرستاری می کرد روزی نشست و کلمه شهادت بر زبان راند و گفت: «دخترم، کسی که ثروتمندیش از هر کس برای من بعد از من دلچسب تر است تو هستی و کسی که تنگدستیش از هر کس بعد از من بر من ناگوارتر است تو هستی. و میدانی که من زمین خوبی به تو بخشیده‌ام، دلم می‌خواهد آن را به من پس بدهی تا مطابق نص قرآن بین فرزندانم قسمت شود، زیرا این ملک متعلق به همه وراثت است و آنان برادران و خواهران تو هستند».

چون عایشه رضی الله عنها بیش از یک خواهر نداشت، از پدرش سؤال کرد، خواهر دیگرم کدام است. ابوبکر جواب داد: «بچه‌ای که دختر خارجه در شکم دارد خیال می‌کنم دختر باشد». ابوبکر رضی الله عنه به هنگام ناخوشیش در باره کسی که او را به جانشینی خود تعیین کند تا امور مسلمین را تمشیت کند می‌اندیشید، نیز در باره استرداد مالی که به هنگام خلافتش به عنوان حقوق به او داده بودند فکر می‌کرد و نسبت به وصیت در باره ماترک خود اندیشه می‌کرد، در باره زمینی که به عایشه بخشیده بود و می‌خواست آن را پس بگیرد و به همه ورثه واگذار کند فکر می‌کرد. در باره تمام این مسایل با کمال حرص و ولع می‌اندیشید، در حالی دنیا را ترک کند که بریء الذمه باشد و به هنگام ملاقات با خدا از همه چیزهایی که می‌ترسید خداوند به سبب آن‌ها او را مؤاخذه کند مبرا شده باشد. چون از این کارها پرداخت این بار به فکر مردن و آمادگی برای مرگ افتاد.

### وصیت ابوبکر رضی الله عنه در مورد تکفین خود:

ابوبکر وصیت کرد که او را با همان دو قطعه لباسی که بر تن داشت تکفین کنند و گفت: «مرا با این دو پارچه لباس کهنه تکفین کنید، زیرا زندگان بیش از مردگان به لباس تازه

نیازمندند»<sup>(۱)</sup>.

وصیت کرد که زنش اسماء او را به تنهایی غسل دهد. و چنانچه به تنهایی از عهده برنیامد از پسرش عبدالرحمن کمک بگیرد. ابوبکر سرگرم این مسایل بود که مثنی از عراق وارد شد و اجازه حضور خواست و ابوبکر به او اجازه حضور داد، چون مثنی از ابوبکر تقاضا کرد که سپاه او را با مرتدین به اسلام بازگشته تقویت کند ابوبکر به عمر توصیه کرد که این تقاضای مثنی را عملی سازد و به خاطر مرگ او از کار مسلمانان باز نماند. ابوبکر به سكرات موت افتاد و عایشه در کنارش بود، چون پدر را چنین دید این شعر حاتم را به عنوان تمثیل برخواند:

لعمرك ما يغني الثراء عن الفتى إذا حشر - جت يوماً وضاق بها الصدر  
قسم به زندگانی تو به هنگامی که جوان به غرغره و تنگی نفس افتاد ثروت او درد او را دوا نمی کند، ابوبکر به خشم در او نگریست و گفت: ای ام المؤمنین چنین نیست، و لیکن ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹] «به راستی سكرات موت آمد این است آنچه از آن دوری می جستی». و چون بیهوشی او سنگین شد بر بالینش نشست و به این دو شعر تمثیل جست:

۱- روایت متعددی در باره وصیت ابوبکر در مورد کفن و دفنش آمده است و تمام این روایات به عایشه رضی الله عنها منسوب است. یکی از این روایات این است که به هنگام مرگ یک جامه داشت و گفت: هرگاه مُردم این جامه را بشورید دو جامه دیگر به آن ضمیمه ساخته و مرا در سه جامه کفن کنید. عایشه پرسید: آیا سه جامه نو برای این کار انتخاب کنیم؟ جواب داد: نه! کفن برای چرک آورده به خون است زنده‌ها به جامه‌های نو بیشتر احتیاج و استحقاق دارند. از جمله این روایات این است که ابوبکر رضی الله عنه از عایشه پرسید پیغمبر در چند جامه کفن شده؟ عایشه رضی الله عنها جواب داد: در سه جامه. ابوبکر جواب داد: پس این دو تکه جامه مرا بشورید و یک تکه جامه دیگر نیز برای کفن من بخرید. عایشه گفت: ای پدر ما متمولیم. جواب داد: دخترم! زنده‌ها به جامه‌های نو از مرده‌ها سزاوارترند. زیرا کفن برای چرک آلوده به خون است. و روایات دیگری نیز در این باره موجود است که ابن سعد آن‌ها را در طبقات آورده است.



وكلل ذي ابل موروث      وكلل ذي سلب مسلوب

وكلل ذي غيبة يوءوب      وغائب الموت لا يوءوب

(هر اشترداری از او به میراث می ماند و هر ثروتمندی دارایش گرفته می شود، هر غایبی به منزل خود باز می گردد، لیکن غایب مرگ هرگز باز نخواهد گشت). گویا ابوبکر خود نیز به این دو بیت تمثل می کرد، آخرین کلماتی که بر زبان آورد این بود: «رَبِّ تَوْفِّني مُسْلِمًا وَأَلْحِقْني بِالصَّالِحِينَ» (خدایا مرا مسلمان بمیران و مرا به جماعت صالحان ملحق بساز).

ابوبکر رضی الله عنه روز دوشنبه که بیست و یک شب از ماه جمادی الآخره سنه ۱۳ هجری (مطابق با ۲۲ اگستس سنه ۶۳۴ میلادی) گذشته بود وفات یافت، به هنگام وفات در شصت و سومین سال زندگیش بود. پس از غروب آفتاب وفات یافت، شب هنگام دفن شد، زنش اسماء شستن او را به عهده گرفت و عبدالرحمن پسرش نیز به او کمک می کرد و آب روی بدنش می ریخت. او را بر روی همان تابوتی که رسول خدا را بر آن حمل کرده بودند به مسجد بردند تا طبق وصیتش او را در کنار رسول خدا در خانه عایشه دفن کنند. جنازه اش را در مسجد بین قبر و منبر گذاشتند، عمر رضی الله عنه نماز میت خواند و چهار تکبیر گفت، سپس جنازه را به سوی آرامگاه حرکت دادند و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنه همراه جنازه داخل آرامگاه شدند. عبدالله بن ابوبکر نیز می خواست با آنان وارد شود، عمر به او گفت: «کافی است» ابوبکر در گوری که در کنار گور رسول کنده شده بود دفن گردید، سرش را در کنار شانه رسول خدا قرار دادند و هردو گور به هم ملحق گردید، چون خاک بر گور او ریختند از آرامگاه خارج شدند و با دوست رسول خدا و برگزیده او پس از این که مرگ آن دو را به هم متصل ساخت خداحافظی کردند، خداحافظی با کسی کردند که از هر کس به قلب رسول خدا نزدیکتر و برگزیده ترین فرد نزد رسول و محبوب ترین فرد در نظر آن حضرت بود که ایمانش نسبت به خدا و رسول خدا از هر کسی قوی تر بود. مدینه بر اثر وفات ابوبکر مضطرب شد و دهشتی نظیر آنچه در روز وفات رسول خدا بر مردم مستولی شد

همه را در بر گرفت، علی بن ابی طالب شتابان و گریان رو به سوی خانه ابوبکر آورد، در کنار در ایستاد و چنین گفت:

### ندبه و ثناخوانی علی بن ابی طالب رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه:

«ای ابوبکر خدا تو را رحمت کناد! قسم به خدا! تو اولین نفری بودی که به خداوند ایمان آوردی و مخلص‌ترین بندگان بودی از جهت ایمان، قوی‌ترین آنان بودی از نظر اعتقاد، بزرگترین آنان بودی از لحاظ مال و منال، تو بیش از هرکسی از رسول خدا حمایت نمودی، سخت‌گیرترین بندگان خدا بودی در دین اسلام و بیش از هرکس از اهل اسلام حمایت کردی، از همه کس به رسول خدا از حیث اخلاق و فضایل و راه و روش نزدیک‌تر بودی، خداوند تو را به سبب خدمت به خدا و دین خدا و رسول خدا و پیروان خدا پاداش نیک دهد. رسول خدا را تصدیق کردی در حینی که مردم او را تکذیب می‌کردند، در راه او ایثار کردی، در حالی که دیگران از دادن مال خود به او امساک می‌کردند، در راه او قیام کردی در حالی که دیگران از این کار سر باز زدند، خداوند تو را در قرآن صدیق نامید و فرمود: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾ [الزمر: ۳۳] «و آن که دین راست را آورد و او را تصدیق کرد» که در این آیه منظور خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تو بوده است.

تو برای اسلام دژی بودی و برای کفار مصیبت‌بار بودی، حج تو از راه راست منحرف نشد، بینش تو سستی نگرفت، روح تو فتور نیافت، مانند کوهی بودی که بادهای شدید آن را به حرکت درنیاورد و طوفان‌های سهمگین آن را از پای درنیاورد. همانگونه که رسول خدا فرمود در بدن ضعیف بودی، اما در دینت قوی بودی، روحاً متواضع بودی، ولی در نزد خداوند پایگاهی عظیم داشتی، در روی زمین بزرگمردی بودی و در نزد مسلمین مقامی والا داشتی. احدی نتوانست از قبل تو به سود و هوای شخصی دسترسی پیدا کند، ضعیف در نزد تو قوی بود و قوی در نزد تو ضعیف، تا حق ضعیف را از قوی بگیری و آن را به ضعیف بازگردانی. خداوند ما را نیز از اجر و پاداش تو محروم نکند و بعد از تو ما را گمراه نکند!»

**ندبه و ثناخوانی عایشه ام المؤمنین نسبت به پدرش:**

دخترش عایشه ام المؤمنین او را چنین ندبه و ثنا گفت: «ای پدر، خداوند تو را روسپید و مساعی تو را مشکور کند. با پشت کردن به دنیا آن را خوار کردی و با روی آوردن به آخرت آن را گرامی ساختی. هرچند مصیبت فقدان تو پس از مصیبت فقدان رسول خدا بزرگترین حادثه بود، لیکن کتاب خدای توانا به ما وعده داده اگر در قبال اینگونه مصائب صبر و بردباری به خرج دهیم پاداش نیک خواهیم یافت. و من با صبر در مقابل این مصیبت تو خواهان انجام وعده خدا هستم و از خداوند طلب آمرزش برای تو می‌کنم. سلام خدا بر تو باد، در حالی که از حیات تو هیچ شکایت ندارم و از قضای خداوند که بر تو رفته است گله‌مند نیستم با تو خدا حافظی می‌کنم».

**ندبه و ثناخوانی عمر بن خطاب رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه:**

عمر بن خطاب در این واقعه کوتاه‌ترین گفتار را بر زبان راند و گویی این مصیبت بزرگ زبانش را بند آورده بود. هنگامی که بر جنازه ابوبکر حاضر شد گفت: «ای جانشین رسول خدا! مردم را پس از خود دچار رنج و مشقت کردی. افسوس هیچکس نمی‌تواند خاک تو را به یک سو زند و به تو ملحق شود».

اخبار وفات ابوبکر رضی الله عنه در همه شهرها و بادیه‌های عرب پخش شد، همه را مضطرب و پریشان ساخت و اشک از هر چشمی جاری ساخت، اهل مکه به شنیدن این خبر آشفته شدند، ابوقحافه پدر ابوبکر از این آشفته‌گی آگاه شد و پرسید: چه خبر شده؟ به او گفتند: پسر تو وفات یافت. گفت: مصیبت بزرگی است! چه کسی بعد از او عهده‌دار امر خواهد شد؟ گفتند: عمر. گفت: دوستش. و چیزی بر این نفیزود. خواستند از ترکه ابوبکر سهم او را به او بدهند قبول نکرد و گفت: فرزندان من به این ماترک از من مستحق‌ترند.

این مرد پیر پس از این مصیبت بزرگ هیچ آرزویی نداشت، جز این که به پسرش ملحق گشته و به جوار حق بشتابد و شش ماه پس از وفات ابوبکر آرزویش برآورده شد و او نیز وفات یافت. آیا این کلمات مختصری که ابوقحافه بیان کرد دال بر این است که او در برابر

مصیبت بزرگ فقدان خلیفه رسول خدا بردبارترین فرد عرب بوده؟! یا این که شدت حزن ناشی از وفات پسرش او چنین خاموش و ساکت کرد. کما این که عظمت مصیبت و شدت حزن و اندوه در وفات او تسریع نمود؟! گمان نمی کنیم هیچ پدری ولو پیر و گوژپشت باشد بتواند در برابر مصیبت فقدان پسرش خویشتن داری به خرج دهد، مگر برای درک صبر جمیل. لذا اندوه ابوقحافه با اندوه دیگر افراد عرب فرق داشت. امت عرب غمگین بود از این فقدان، زیرا مردی را در نقاب خاک پنهان کردند که نسبت به آنان سراپا مهر و عطوفت و نیکی و ایثار و فداکاری بود و در سیاست دولت شان و سرپرستی کارهایشان کاملاً موفق بود. ولی ابوقحافه از این جهت غمگین بود که عزیزترین اجزای وجود خود را از دست داده بود، از این رو پایه هستی او درهم شکست و زندگانش نابود شد.

### موقعیت عمر رضی الله عنه در برابر نوحه خانواده ابوبکر:

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها در ندبه و نوحه پدر خطابه های ماتمزا بیان داشت. در این نوحه خوانی ها عمه اش ام فروه و دو همسر پدرش اسماء بنت عمیس و حبیبه بنت خارجه و جماعتی از زنان مدینه شرکت داشتند.

چون به عمر خبر دادند به خانه عایشه رضی الله عنها آمد و آنان را از نوحه خوانی بر حذر داشت، لیکن بدون توجه به تذکار عمر رضی الله عنه به نوحه خوانی ادامه دادند. عمر به هشام بن ولید دستور داد: به میان این زنان برو و ام فروه دختر ابوقحافه خواهر ابوبکر را پیش من بیاور.

عایشه رضی الله عنها سخن عمر را شنید و به هشام گفت: من نمی گذارم به خانه من واردی شوی. عمر گفت: داخل شو به تو اجازه دادم. هشام داخل شد و ام فروه را به نزد عمر آورد، عمر تازیانه اش را درآورد و چند تازیانه به او زد و گفت: می خواهید به شیون و زاری خود روح ابوبکر را معذب سازید! رسول خدا فرمود: «روح مرده با گریه و زاری خانواده اش معذب می گردد».

نوحه گران دیگر چون دیدند چه بر سر ام فروه آمد پراکنده شدند و عایشه نتوانست عمر را از تصمیم خود منصرف سازد. شاید نوحه زنان عمر را که خود در مرگ ابوبکر اندوه

گرانی بر دل داشت بیتاب کرده بود، چه هیچ چیز دردناک‌تر از نوحه زنان بر مردگان نیست که در فراق مرده را در دل‌ها تحریک می‌کند. عمر و هر مسلمانی حق داشتند که در برابر این مصیبت بزرگ بیتابی به خرج دهند. حتی امروز ما نیز در غم و اندوه آنان و نگرانی‌هایشان خود را شریک می‌دانیم، با وجود این که می‌دانیم که خداوند در زمان عمر بر مسلمانان فتح و پیروزی ارزانی داشت و خداوند به فضل خود اراده کرده بود که تاج پیروزی را زینت‌بخش سیاست ابوبکر کند.

### اثر ابوبکر رضی الله عنه در حیات اسلام:

اسلام از روز هجرت نبی به مدینه به اندازه عهد ابوبکر رنج و محنت ندید و هیچگاه روح مسلمانان تا این حد بر مشقات غلبه نکرده و این غلبه بر مشکلات را ابوبکر به نیروی ایمان و عزم خود به دست آورد.

خداوند در مدت خلافت ابوبکر رضی الله عنه مسلمانان را آزمایش کرد و الحق خوب از عهده آزمایش برآمدند و این دین جدید در پرتو ایمان و عزم ابوبکر به مناطق دور دست راه یافت، استوار و نیرومند شد و متعهد شد که عالم را به زیر لوای پیشرفت و آزادی درآورد و جهان را به اوج تمدن درخشانی که شایسته مقام انسانی است برساند. روح ابوبکر بدون شک یکی از مصادر این قدرت و قوت بود.

آیا اسلام همیشه به فیض روح ابوبکر احتیاج دارد؟ یا این که در ظرف این دو سال و سه ماه از مرحله خطر گذشته و وقت آن رسیده که با امنیت و آرامش به زندگانی خود ادامه دهد و به سوی انسانیت مضطرب آن روزی دست کمک دراز کند تا روح برادری و صلح را در میان‌شان برقرار سازد!!

شاید ندانیم اگر ابوبکر عمر را جانشین خود نکرده بود چه پیش می‌آمد و اگر از عهده آنچه که بر عهده گرفته بود بر نمی‌آمد و آنچه را که رسول خدا نکرده بود نمی‌کرد. این کار اخیرش یعنی انتخاب عمر به جانشینی در حیات ابوبکر به منزله حلقه نیرومند زنجیری است

که اسلام را به مقام رفیع رسانید و همان چیزی بود که خداوند بدان وسیله می خواست دین خود را نصرت دهد.

اگر به فرض ابوبکر عثمان یا غیر عثمان را به جانشینی برمی گزید آیا اسلام به اندازه زمان عمر توسعه می یافت و در عهد جانشینی او نیز رونق بیشتر می گرفت؟! آیا این که گزینش عمر توفیق الهی برای ابوبکر بود و عمر قهرمان آن موقعیت و مرد آن ساعت و روز بود؟!

### خداوند ابوبکر را رحمت کناد:

نیازی نیست که امروز در باره این امر حکمی صادر کنیم، ولی آنچه در آن شک و شبهه ای نیست، این است که ابوبکر و عمر در جوهر روح و شخصیت متفق بودند، با وجود این که در مظاهر روحی و اخلاقی از حیث شدت و نرمی متباین بودند. ایمان به خدا روح هردو را پاک و منزّه ساخته و روح پرفتوحشان تعلقات دنیوی را به هیچ شمرده هردو در خدمت خدا و خلق خدا سراپا عدل و رحمت و ایثار و کوشش در راه پیروزی حق و کلمه الله بودند. از این رو جانشینی عمر رضی الله عنه کار درستی بود که خدا بدان وسیله خواست دین خود را نیرومند ساخته، کلمه حق را در زمین مستقر نموده و به واسطه او مناره نیکوکاری و پرهیزکاری را به اوج بلندی و سرافرازی برساند. خداوند ابوبکر را رحمت کناد و از او راضی گردد و او را در زمره صالحان قرار دهد!

## پایان:

### انتقال حتمی مدنیت

در مقدمه این کتاب بیان کردم که عصر ابوبکر رضی الله عنه ماهیت مخصوص و موجودیت کامل دارد و این دوره دارای چنان عظمت معنوی و روحی است که در خواننده ایجاد دهشت و حتی اعجاب می‌کند. شاید خواننده‌ای که پس از خواندن کتاب به این پایان برسد و از کارهای بزرگی که در این مدت کم صورت گرفته باخبر شود، نظر مرا در این مورد که گفتم تصدیق کند و بدان سبب مدتی با من تأمل کند و به احوال و اوضاع این عصر نظر افکند، تا دریابد چگونه تمدن اقوام و ملل بر اثر فعل و انفعالات عوامل اجتماعی در طی قرون و اعصار دگرگون می‌شود و هرگاه زمان این تحول که در سرنوشت هر قومی مقرر است فرا رسد آن قوم ناگزیر از این تحول می‌گردد و هیچ نیرویی در جهان نمی‌تواند جلو آن تحول را گرفته و یا آن را به نحو دیگری تحقق بخشد.

### مقام و موقعیت فارس و روم در جهان آن روز:

دو امپراطوری بزرگ بودند که یکی از آن دو مظهر تمدن و عقاید و نظم و قانون و فنون و دانش و طرز تفکر غرب بود. و دیگری معرف تمدن و عقاید و نظم و قانون و فنون و دانش و طرز تفکر شرق بود. روم نمایانگر مدنیت لاتین و یونان و فینیقی‌ها و فراعنه، و فارس تمدن ایران و هند و مذاهب شرق دور را جمعاً معرفی می‌کرد. امپراطوری روم از وسط اروپا بلکه از غرب دور آن تا شرق دریای روم امتداد داشت، سپس از آنجا عبور کرده به بادیه شام منتهی می‌شد. امپراطوری فارس از وسط آسیا بلکه شرق دور آن ملتقای دجله و فرات امتداد یافته، سپس از آنجا عبور کرده به بادیه شام منتهی می‌شد. در بادیه شام دو تمدن قدیم شرق و غرب به هم می‌رسیدند که در بین آن‌ها صحرای خشک بی‌آب و علفی قرار داشت که فقط قبایلی که از شبه جزیره جدا شده در اطراف آن می‌گردند و سپس به روم یا فرس جایی که

بهتر بتوانند زندگی کنند می‌روند و در آنجا سکونت اختیار می‌کنند، همانگونه که سابقاً در اطراف شبه جزیره می‌گشتند و در جایی که چراگاه بهتری داشت سکونت اختیار می‌کردند. این دو امپراطوری در جنگ و زد و خورد بودند و قدرت و عظمت‌شان چشم جهانیان را خیره ساخته بود و مرور زمان از درجه این شدت و حدت نمی‌کاست و جز جنگ وسیله‌ای برای ارضای حس جاه‌طلبی خود و برخورداری کامل از نعمت‌های دنیا نمی‌یافتند.

### جنگ و حقانیت قدرت:

آیا بروز این جنگ‌ها بر اثر احتیاج یکی از این دو به وسایل معیشت بود که هریک از آن‌ها در طی قرون جان افراد بیشماری را در این راه از دست دادند؟ هرگز! این دو امپراطوری به طور کامل از محصولات بلاد تحت حکومت خود استفاده می‌کردند.

روم از محصولات کشاورزی و صنعتی مصر و دیگر بلاد امپراطوری قیصر استفاده می‌کرد و از میراث‌های فرهنگی و علمی آنان برخوردار بود. فارس نیز از محصولات بلاد تحت سلطه خود بهره می‌گرفت. لیکن هریک از این دو دولت تصور می‌کرد که فقط او حق دارد از حد اکثر نعمت‌های زندگی استفاده کند و لا غیر، هیچ مانعی نمی‌دید که اسباب معیشت دیگری را از چنگش درآورد.

آیا قوی نبود و اسباب حمله و جنگ در اختیار نداشت؟ و این حقیقت را که حق با قوی است بعضی از اقوام و افراد بشر قبول کرده و به آن ایمان دارند. آیا بعضی از ما وسایل عیش و نوش را از لوازم زندگی نمی‌دانند، اگرچه می‌بیند که همسایگانش قادر به تأمین کفاف زندگی خود و عایله خود نیستند باز هم عقیده خود را تغییر نمی‌دهد و به عیش و نوش خود ادامه می‌دهد! و همه قوانین از حقانیت قدرت دفاع می‌کنند. زیرا قدرت قانون را برپا می‌دارد و مردم را مجبور به احترام به آن می‌سازد. هر قدرتمندی به نام قانون به آنچه که برای حیات خود ضروری می‌داند دسترسی پیدا می‌کند. و به نام قانون و تمدن است که دولت‌ها جنگ‌ها برپا می‌کنند تا به آن مقدار از وسایل تجمل و زندگی مجلل که شایسته مقام خود در میان سایر ملل می‌دانند دسترسی پیدا کنند.



به همین دلیل بود که این دو امپراطوری مدت هفت قرن متوالی در جنگ و نزاع بودند و چشم جهانیان را با قدرت و تمدن خود خیره ساخته بودند. گاهی این و گاهی آن پیروز می شد و هیچ شکستی از قدرت و عظمت شکست خورده نمی کاست. زیرا ملت های کوچک می دیدند که دوران پیروزی در بین آن دو در گردش است و می دانستند که مغلوب امروزی فردا غالب خواهد شد، و خیال می کردند که تقدیر وجود این دو را لازم و ملزوم گردانیده و باید مانند ستارگان و خورشید و ماه در عرصه وجود ثابت و برقرار باشند.

### جنبش ملت عرب و غلبه اش بر فارس و روم:

زمانی که ملت ها نامی جز نام این دو امپراطوری نمی شناختند و از کاری جز کارهای آن ها دم نمی زدند، ناگهان ملتی به پا خاست و از جایی به پا خاست که هیچکس انتظار قیام او را نداشت. شبه جزیره عرب با بیان های بی آب و علف و صحاری خشک کجا و قیام ملتی و ایجاد دولتی در آن کجا! قبایل این بادیه که زندگی آن ها به جنگ و تاراج متکی بوده کجا و اندیشه و تفکر در باره تمدن کجا، چه رسد به ایجاد آن تمدن!

کسری امپراطور فارس آنان را شترچران و چوپان می نامید و قیصر روم نیز به آنان پابرهنگان لخت گرسنه می گفت. آیا از این چوپانان لخت ملتی برمی خیزد که روم در برابر آن مجهز شود و فارس بدان اهتمام و ارزش فراوان بدهد! با وجود این، این ملت قیام کرد و با دو شیر فارس و روم مواجه شد، با هر دو به جنگ پرداخت و بر هر دو پیروز شد.

شما در خلال این کتاب دیدید که عرب با عُدَّت و عِدَّة بر این دو امپراطوری غلبه نکرد، پیروزی عرب بر آن ها از طریق عقیده و ایمان ثابتی بود که تزلزل بدان راه نمی یافت. و بر اثر این پیروزی امپراطوری اسلامی ایجاد شد که مدت ده قرن متوالی بار تمدن عالم را بردوش کشید، پیروزی ای که اسلام را در اکناف و اطراف و ماوراء این دو امپراطوری منتشر ساخت: در هند و چین و ترکستان و دیگر ممالک آسیا و در مصر و ماوراء آن تا بحر محیط آتلانتیک در کشورهای آفریقایی و در پایتخت قسطنطنیه و در روسیه و اسپانیا و دیگر ملت های اروپا.

### این معجزه چگونه به وقوع پیوست:

این معجزه چگونه به وقوع پیوست؟! چگونه عرب با وجود قلت عدد و ضعف تمدن و عقب ماندگی های علمی و صنعتی بر روم و فارس با وجود کثرت عدد و تمدن پیشرفته و دانش و صنعت مترقی شان که همیشه تاریخ از آن به بزرگی و عظمت یاد می کند غلبه کرد؟! آیا این غلبه یک تصادف بود که با هیچکدام از اسلوب و روش های عالم قابل توجیه نیست؟! هرگز! اگر آنچه در زمان ابوبکر به وقوع پیوست مولد تصادف بود در طول روزگار باقی نمی ماند و فرس و روم بار دیگر رودرروی اعراب قرار می گرفتند و آنان را به عقب می راندند. ولی آنچه در عهد عمر و عثمان از نفوذ عرب در امپراطوری های روم و فرس و غلبه بر آن ها روی داد، مجالی برای شک و تردید کسی باقی نمی گذارد که آنچه روی داده تصادفی نبوده و ناموس عالم وجود آن را ایجاب و اقتضا کرده است، و به همین دلیل دوام پیدا کرده و تمدن اسلامی ثمره آن است.

ظهور این تمدن که در سایه آن کلیه ارکان تمدن شکوفا شد نمی تواند تصادفی باشد. در تمدن اسلامی علم و ادب و فن و سایر انواع فرهنگ جمع بود و با علم و ادب و فن و تفکر خود جای فرهنگ یونانی را در عالم گرفت و این جایگزین شدن پس از این که یونان وارث مصر و آشور و تمدن های اولیه انسانی گشته بود صورت گرفت. در این صورت ناگزیریم برای این پدیده بزرگ جهانی علت و موجبی در عالم وجود جستجو کنیم تا راز ظهور این تمدن و دوام سلطه آن را در عالم و استقرار آن را در طول قرون و اعصار برای ما آشکار سازد. این قانون طبیعت است که ملت ها و تمدن ها را انحطاط و پیری درمی یابد، همانگونه که افراد بشر پیر و ناتوان می شوند. هنگامی که تمدنی پیر شد فساد و تباهی بدان راه می یابد و منجر به انحلال و نابودی آن و برپایی ملت و تمدن جوانی به جای آن می گردد.

### عوامل فساد در حیات فارس:

به کرات در لابلای این کتاب به عوامل اضطراب و فساد که روز به روز در فارس و روم ظاهر می شد اشاره کرده ام. و این عوامل فساد در قرن ۶ مسیحی قوت گرفت و خطر آن

شدت یافت، از آثار این فساد و اضطراب بود که دربار فارس مضطرب گردید و دسایس و نیرنگ بر آن حاکم شد، کسانی که داعیه سلطنت داشتند برای به دست آوردن آن به جنگ و ستیز پرداختند و با خدعه و نیرنگ در صدد در دست گرفتن زمام امور برآمدند. در نتیجه فساد به بالا راه یافت و از آنجا به طبقات پایین سرایت کرد، مذهب و احزاب متعدد ظهور کرده و عقیده مردم در باره آن‌ها دچار تششت شد، از این رو با عجله در صدد ازدیاد مال و منال خود برآمده و از این راه می‌خواستند به جاه و مقامی نایل آیند.

طوایف فارسی از حیث تعداد فراوان و از نظر حرص و طمع نیز کم‌نظیر بودند، هرکدام می‌خواست حکومت را در دست گرفته و ملت به فرمان او گردن نهد، تا با استثمار و توده‌ها به مال و منال و لذت و نعمت دلخواه خود نایل آید. به همین جهت تعصب ملی فارس از بین رفت و نیروی معنوی آنان منهدم گشت و تا جایی انحطاط پیدا کردند که جز لذایذ زندگی به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. طبیعی است که در چنین شرایطی ارکان اجتماعی ملت سست می‌گردد و مقاومتش از بین می‌رود، مخصوصاً وقتی با نیرویی مواجه شود که زندگی را به هیچ شمرده و مثل اعلی را شعار خود سازد.

### عوامل فساد در حیات روم:

اثر این عوامل در امپراطوری روم کمتر از امپراطوری فارس نبود. انقلاباتی در آن روی داد که گاه به اختلاف بین فرق مسیحی و گاه به کشمکش به خاطر تصاحب تاج و تخت مربوط می‌شد و همین انقلابات سبب سقوط و انحلال و انحطاط امپراطوری روم شد. با آن که ژوستینیان با کاردانی و عدالت‌گستری و قدرت‌جنگی خود توانست قسمت اعظم اعتبار از دست‌رفته امپراطوری روم را بازگرداند، لیکن عوامل انحلال و انحطاط قوی‌تر از آن بود که جانشینانش که در قدرت و کاردانی نیز مانند او نبودند بتوانند اعتبار از دست‌رفته روم را جبران کنند.

در آغاز قرن ۷ مسیحی فوکاس بر تخت امپراطوری روم تکیه زد و با اراده پولادین آن را اداره کرد. در این هنگام هرقل حاکم روم در آفریقا بر او شورید و بالاخره بر او پیروز گشته

او را کشت و به جای او بر تخت امپراطوری جلوس کرد. فرس در آخر حکومت فوکاس و آغاز عصر هرقل بر روم غلبه کرده بود.

چون هرقل فرصت یافت انتقام روم را از فرس گرفت، با آنان به جنگ پرداخت و بر آنان پیروز شد و بدین وسیله پایه‌های سلطنت خود را در امپراطوری روم استحکام بخشید تا جایی که مردم روم تصور کردند عهد با شکوه ژوستینان بار دیگر تجدید شده است.

هرقل سعی کرد نفوذ و قدرت خود را با غلبه بر موجبات ضعف ناشی از اختلافات فرقه‌های مختلف مذهبی در اکناف و اطراف مملکت فزونی بخشد و با یک کردن مذاهب مسیحی و مجبور کردن مردم در سراسر امپراطوری به پیروی از مذهب مختار خود این ضعف و فتور را از بین ببرد. و برای انجام مقصود خود در مصر و دیگر جاها مخالفان مذهب رسمی مسیحی را مورد تعدی قرار داد و همین کار او سبب برپایی انقلابات و روشن شدن آتش فتنه شد و سپس خود این امر موجب ازدیاد ضعف و ناتوان امپراطوری که هرقل می‌خواست بدان وسیله آن را از ضعف ناشی از اختلافات مذهبی برهاند گردید.<sup>(۱)</sup>

این عوامل سبب سست شدن استخوان‌بندی هردو امپراطوری گردید و هردو را با شتاب به سراشیب پیری سرازیر کرد. این از نوامیس قانون طبیعت بود که ملت جوانی را جانشین آن دو سازد، تا عالم را رهبری کرده و مسیر زندگی آن را دگرگون سازد. کامیابی چنین ملتی مادام که حامل پیامی است که مردم از شنیدن آن ذوق‌زده می‌شوند، و در آن پیام چیزی می‌بینند که آنان را از مفاسدی که سال‌های سال ناتوان‌شان ساخته و در زیر بار آن خرد شده بودند، رهایی می‌بخشد حتمی است.

### آنچه که عالم آن روز بدان توجه داشت:

دنیا در آن روز گرفتار مسایل مادی و مشکلات امروزی نبود و بزرگترین هدف انسان در آن روزگار بالابردن سطح معیشت و زندگی نبود. بلکه به اطمینان و آرامش در زندگی و

۱- رجوع کنید به کتاب فتح العرب لمصر فصل اول و سیزدهم.

دارایی و آزادی احتیاج داشت. مردم در حرکات و سکناتشان آزاد نبودند، بلکه عقاید و قوانین حاکمه آن روز آنان را چنان مقید ساخته بود که اراده و آزادی آنان را سلب کرده بود. این عقاید و قوانین تنها اصول کلی را که آزادی فرد را در لوای نظام اجتماعی تضمین می کرد تحت تأثیر قرار نداده بود و فقط اجتماع را از ترقی به سوی کمال در سایه افراد آزاد و جمعیت های آزاد باز نداشته بود، بلکه این قیود حتی با فرد وارد خانه و اطاقش شده و در خواب و بیداری او را عذاب می داد، در نتیجه نشاط و تفکر او را ناقص کرده بود و هر کس با حيله و نیرنگ در صدد حفظ و حراست خود از اذیت و آزار و فرار از حمله و تجاوز زورمندان بود و نیز در پی به دست آوردن روزی از هر طریق و راهی برآمده، تا با توسل به وسعت رزق و فراوانی مال و منال به مقام و جاه جباران و قدرتمندان نایل آید و در هر جا آزادی رشد و فعالیت عقل انسانی نابود شود، ناقوس مرگ و انحطاط آن ملت نواخته می شود و ناتوانی و پیری آرام آرام موجودیت او را به مخاطره می اندازد. آزادی فکری و عقلی همان نیرویی است که از دیرباز به انسان امکان داده است که بنگرد و تأمل کند و بداند و ابتکار به خرج دهد. پیشینیان ما که در جنگل ها زندگی کرده و با جانوران در ستیز بودند، وقتی توانستند با جانوران بجنگند و بر آنها پیروز شوند که آزادی غریزی آنان را به اختراع ادوات جنگی برای جنگ با جانوران در عصر حجر و اعصار بعد هدایت کرد.

پس از این که انسان های اولیه در ساحل نیل اقامت گزیده و به کشاورزی آشنایی پیدا کردند و سپس زندگی استقرار و مدنیت را درک کردند، از روی فطرت دریافتند که ناچارند دارای قوانینی باشند که آزادی و امنیت آنان را تضمین کند و ناگزیرند برای برقراری نظم دارای قوانین ثابتی باشند که اجتماع آن را تصویب نماید و محترم بدارد و فطرت غریزی اجتماعی بودن در انسان آنان را به بزرگداشت این قوانین سوق داده تا جایی که به تصور این که خدایان شان آن قوانین را حفظ و حمایت می کردند آنها را مقدس نیز می شمردند. سپس این جماعات اولیه بشری پس از این که فکر فرزندان شان از سطح غریزه فطری بالاتر رفت توانستند معانی عدل و آزادی و شرف انسانی را بسنجند.

### ضمیر انسانی و آغاز بیداریش:

بدین صورت دل‌ها بیدار شد و ابواب تفکر و اندیشه به روی انسان گشوده شد و از این راه به علم و ادب و فن راه یافت. اسرار علم و فن بشری را کسانی کشف کردند که دست تقدیر آنان را برای این اکتشافات مهیا ساخته بود<sup>(۱)</sup>. تطورات انسانی در این زمینه گاه در حال تعالی و گاه در حال تراجع و قهقرا بود. در هر حال آزادی تعقل و تفکر نشانه پیشرفت و جمود فکری علامت انحطاط انسان بود.

زمانی که عقل آزادی یافت انسان می‌تواند به نیروی تفکر خود حتی بر قوای طبیعت نیز حکومت کند و آن‌ها را برای اغراض و مصالح انسان به استخدام خود درآورده و از راه این تسلط و حاکمیت در راه کسب پیشرفت‌های نوین استفاده کند. هنگامی که عقل دچار جمود شد پیشرفت انسانیت متوقف می‌گردد و به غریزه حفظ نوع اکتفا می‌ورزد تا بار دیگر آزادی عقلی آن غریزه را که در آغوش فطرت انسان نهفته است برای پیشرفت برانگیزد. چاره‌ای نبود، امپراطوری‌های روم و فارس دچار رکود و جمود شده و فساد در تمام شؤون آن‌ها راه یافته بود، کدام است ملت جدیدی که قیام کند و عالم را به سوی پیشرفت سوق دهد. این نیروی شگرفی که جهان را به سوی تعالی سوق دهد در نهاد کدام ملت نهفته است و کی می‌تواند ظاهر شود؟!

این مسأله در لوح تقدیر شده یا به تعبیر علمی ما در این عصر، برحسب مقتضایات زمان و مکان برای جوامع بشری یک امر ثابت و لازم است، همانگونه که خسوف و کسوف و ظهور ستاره‌های دنباله‌دار در گردش آسمان امر ثابت و وقاع‌شدنی است. قضا و قدر چنین خواسته بود که ملت عرب در شبه جزیره بار سنگین قوام‌بخشیدن به این تمدن‌لرزان در حال سقوط را بر دوش بگیرد و بار دیگر حیات و زندگی را در همه شؤون آن برانگیزد.

---

۱- رجوع کنید به کتاب «فجر الضمیر» تألیف برستد و ترجمه استاد سلیم بک حسن. که ترجمه آن تحت طبع است.

### قیام پیغمبر عربی در شبه جزیره:

از این رو خداوند محمد ﷺ را برگزید، دین حق را به او وحی کرد تا آن را به مردم تبلیغ نموده و از طریق نظر به عالم وجود، نظری فارغ از قید و قیود بت پرستی و مجوسی و مناقشات بی ثمری که سابقاً مذاهب مختلفه در بلاد روم بدان روی آورده بودند با منطق و برهان و موعظه حسنه خلق را به سوی خالق دعوت نماید. این دعوت به اسلام در منشأ خود با جنگ‌هایی توأم شد که سال‌های سال بدون وقفه و آرامش ادامه یافت، تا سرانجام خداوند دین حق را پیروز ساخت. خداوند خواست این دعوت به دین حق در سایه صفا و سادگی و برخورداری از کرامت و عقل انسانی به مقام شایسته خود نایل آید. و با پیروزی دین حق قبل از این که رسول خدا به جوار حق بشتابد بت پرستی را در تمام شبه جزیره براندازد.

### چرا مردم کسانی را که آنان را به سوی دین حق رهنمون می‌شوند آزار می‌دهند؟

اما دعوت به توحید و مبادی عدل و اخلاق کریمه بر تمام آنچه مخالف این اصول بود غلبه کرد، زعمای مرتدین در بلاد عرب نتوانستند بار دیگر بت پرستی را تجدید کنند. این زعمای سعی کردند توحید و مبادی مترتب بر آن را زیر نفوذ خود درآورند تا قدرت خود را حفظ نموده و در تجارت زندگی فایده بیشتری ببرند و عذری که در این باره داشتند، این بود که ما جماعت مردمان به آن درجه از شعور و ادراک نرسیده‌ایم که بین حق و حقیقت و منافع مادی‌ای که با استفاده از این کلمه برمی‌گیریم و برای فریب مردم به قدرت آن توسل می‌جوییم حد فاصل قایل شویم.

مردم حق و حقیقت را می‌بینند. درخشش آن چشم‌شان را خیره می‌سازد و در برابر روشنی حق از عظمت کمال آن کسب فضیلت می‌کنند، زیرا ضمیر انسانی همیشه در حال کودکی خویش است و جوهر علوی روح انسانی همیشه با نقایصی ممزوج می‌شود که این نقایص در برابر چشم بصیرت او پرده کشیده و در نتیجه حکم او را تباه می‌کند.

از این روست که مردم کسانی را که آنان را به سوی حق و حقیقت فرا می خوانند آزار می دهند و دعوت کنندگان راستین این اذیت و آزار را تحمل می کنند تا شاید این تحمل آزار سبب اشاعه حق و حقیقت گردد. هر زمان که صدای حق بلند شد کسانی که اشاعه حق را مانع ادامه سلطه و ازدیاد ثروت بیحد و حصر خود می دانند به جنگ با آن برمی خیزند. این همان جنگ و ستیزی است که پیوسته در طول روزگاران بین منافع گذرای جهان مادی و معانی جاویدان عالم حقیقت در جریان بوده و این همان اصلی است که جنگ با باطل را تا سرحد نابودی آن تجویز نموده است.

### کودکی ضمیر انسانی و آثار آن:

ضمیر انسانی تقریباً در همان وضع قرن ۶ مسیحی قرار داشت. و پس از آن نیز از لحاظ قدرت و نیرو جوان نشد، لذا جنگ‌ها لاینقطع در جهت خلاف آنچه که جنگ‌های رده و عراق و شام برای تحقق آن صورت گرفت روی می داد. صدای آزادیخواهی و عدالت‌طلبی از هرطرف برخاسته و مردم با تمام وجود به منادی آن گوش فرا می دهند، جان‌شان را در راه وصول بدان فدا می سازند و ابزار جنگی برای تحقق آن به کار می افتد.

هر زمان که جنگ به پایان می رسید، مردم انتظار داشتند در سایه آن اهداف عالیه‌ای قرار گیرند که در راه آن جنگیده بودند. لکن آنچه از این مبادی تحقق حاصل می کرد هیچگاه بیش از یک خیال که در وراء آن حقیقت ضعیفی ظاهر می شد نبود که با وجود ضعف خود مبهم و ناواضح بود.

از اینجاست که مفاسدی که مردم از آن پیوسته شکایت داشتند روز به روز بر دوش‌شان سنگینی می کند و مبادی حریت و عدل و برادری از آن فداکاری‌ها فایده کمی برده است. اما بهره بزرگ جنگ‌های ویرانگر عاید کسانی شد که برای جسم در بر خورداری از نعمت و متاع دنیا حق زیادی قایلند و نیز کسانی که خواهان جاه و مال و گنج‌های طلا و نقره هستند و باکی ندارند که با ریختن خون انسانیت و جان‌ها و ارواحی که قربانی عدل و آزادی می شوند عطش حرص به مال و متاع خود را فرو نشانند. علت این امر همانگونه که در پیش گفتیم: این



است که ضمیر انسانی همیشه به عهد طفولیت نزدیک است و عهد طفولیت نیز سراسر لغزش است. لکن لغزش‌های طفل او را از این کار باز نمی‌دارد که دوباره باز گردد و بلغزد. و همین لغزش‌هاست که به او یاد می‌دهد چگونه تعادل خود را حفظ کند تا این که روزی با قامت کشیده راست راه برود، قدم‌هایی که برمی‌دارد او را به سرعت به سوی مردانگی جوانی و حکمت مردانگی پیش می‌برد و شاید لغزش سختی جوان کم سن و سالی را با سر بر زمین بکوبد و همین امر سبب اصلاح سیرتش گردد.

سقوط فارس و روم از جمله لغزش‌های سختی بود که انسانیت بدان دچار شد، لهذا ظهور اسلام و تأسیس امپراطوری اسلامی از قوی‌ترین عوامل پیشرفت ضمیر انسانی به سوی کمال تلقی می‌شود.

### به چه وسیله‌ای اسلام همه را متوجه خود ساخت؟

علت این که اسلام همه مردم را متوجه خود ساخت و مردم به این دین گرویدند، این بود که اسلام مثل اعلای انسانیت را تصویر می‌کرد و با آزادیخواهی و کرامت انسانی به بلندترین اوج اعتلا راه می‌یافت.

اسلام برای مردم جز خدای واحد خدای دیگری قایل نیست، آنان بندگان خدای واحد بزرگ هستند، هیچکس جز خدای واحد نمی‌تواند به آنان سود و زیان و پاداش و عقاب برساند. در قبال آنچه در این جهان از آنان به مردم و یا از مردم به آنان می‌رسد، خداوند پاداش و مکافات کامل مقرر داشته است. در این صورت باید بدانند که در اعمال و رفتار خود آزادند و جز رضای خدا نمی‌خواهند. هرگاه ظالمی بر آنان ظلم کند وای بر ظالم که کیفر سخت خدا در انتظار اوست. و هرگاه کار زشتی مشاهده کنند باید از آن جلوگیری کنند و بدانند که خداوند بر همه کارهایشان واقف و محیط است.

### چرا خداوند پیغمبرش را از جزیره العرب برگزید؟

چرا تقدیر خداوند حکیم از روز ازل در لوح تقدیر خود نگاشت و رسول بزرگواری خود را از جزیره العرب برگزید نه از نقطه دیگر عالم؟! هیچکس نمی‌تواند با رأی قاطع به این سؤال جواب دهد. آگاهی ما نیز در باره بسیار ناچیز است. لکن این امر مانع آن نمی‌شود که با سنت‌های جهان هستی و وجود در تماس باشیم و سعی کنیم تا آنچه را که به مشیت الهی در آن واقع می‌شود درک بنماییم.

آنچه در حیات انسانی و جوامع آن روی می‌دهد تابع این قوانین ثابت‌هستند، کما این که بقیه موجودات نیز از این قواعد پیروی می‌کنند. بر ماست که ظواهر اجتماعی را در پرتو این سنت‌ها و قواعد بررسی کنیم، اگرچه ما امروز با دانش ناقص بشری خود انتظار نداریم که آنچه را که در آینده اجتماعات بشری بر ما پوشیده است بشناسیم بدانگونه که وقایعی را که از گردش افلاک و اجرام سماوی رخ می‌دهد می‌توانیم پیش‌بینی نماییم. و آنچه ما را به جواب این سؤال و اجتهاد در آن رهبری می‌کند این است که، تمدن جهانی در قرون اولیه حیات انسانی استقرار یافته و تا قرن ششم مسیحی در مصر و آشور و یونان و روم برقرار شده سپس به جاهای دیگر امتداد یافته است و عقل انسانی در این مناطق به درجه‌ای از پختگی و کمال رسید که در هیچ نقطه‌ای بدان حد نرسیده بود، ضمیر انسانی در آن مناطق مجال بیداری و شکوفایی یافت. و از این جهت دو امپراطوری فارس و روم در آن عهد سرنوشت جهان را در دست گرفتند. و بار تمدن آن عصر بر دوش کشیدند.

زمانی که دوران پیری این دو امپراطوری فرا رسید، شبه جزیره عرب منطقه‌ای مستقل از آن‌ها بود که در عین حال به آن‌ها پیوسته بود و در میان آن دو قرار داشت. در حالی که این دو امپراطوری دچار پیری و انحطاط شده بودند احتمال اجابت دعوت به هدف‌های عالیه انسانی در آن‌ها بیشتر بود که از راه این دو امپراطوری به دیگر ممالک نیز راه یابد.

تمام این حوادث از روز اول در لوح تقدیر به ثبت رسیده بود، جای تعجب نیست که از روز اول در لوح تقدیر ثبت شده باشد که دعوت‌کننده به اهداف عالیه انسانی در نزدیکترین سرزمین به دو امپراطوری قیام به دعوت خود خواهد کرد که در عین حال مستقل از هر دو

امپراطوری باشد. زیرا استقلال ضامن آزادی و فکر و تعقل است و سرانجام مردم را به قبول دعوت حق وامی دارد.

به همین ترتیب خداوند پیغمبر خود را برای اقدام به این دعوت برگزید و او را از شهرهای برگزید که بیش از همه بلاد از استقلال برخوردار بود و از حیث عزت و کرامت نیز بر همه شهرهای برتری داشت. محمد قوم خود را به توحید و مبادی‌ای که وسیله آن اهداف عالیه انسانی تحقق می‌یابد فرا خواند، سپس دو امپراطور فارس و روم را نیز به سوی این از جانب خدا آورده بود دعوت کرد. بدین وسیله حدفاصل بین حق و باطل را اقامه نمود و به هنگام دعوت حق مردم را از کسانی که به نام حق در صدد فریب آنان برآمده بودند برحذر داشت و اصحابی از خود به جای گذاشت که او را در طول حیاتش یاری کردند و آنچه را که از جانب حق آورده بود پذیرفتند و از آن پیروی کردند.

### ابوبکر رضی الله عنه و پختگی ضمیرش:

شما ملاحظه کردید که ابوبکر چگونه با ادراک کامل خود به این مبادی نایل آمد. تا جایی که توانست در نفس خود حد فاصلی بین حقیقت مطلق و منافع گذرای که فریبکاران به نام حق در صدد نیل بدان بودند قرار دهد و دیدید که چگونه اصرار داشت حق پیروز شود ولو این که فقط شخص او به یاری حق قیام کند. هرگاه نفسی به این درجه از ادراک عالی رسید، این خود دلیل بر کمال ضمیر او می‌گردد. و اگر روزی بشریت به کمال و پختگی ضمیر برسد دیگر جنگی بین ابنای بشر رخ نخواهد داد و خداوند دعای کسانی را که در مسجد الحرام خدا را مخاطب ساخته می‌گویند: «ربنا أنت السلام ومنك السلام أحيانا ربنا بالسلام!» (خدایا! تو سلامی و سلامت از تو است، ما را در پناه سلامت و طاعت زنده بدار) اجابت خواهد فرمود. میان ما و آن روزی که این دعا مستجاب شود فاصله زیادی وجود دارد.

همیشه مردم هرگاه با حکمت و موعظه حسنه به راهی جز راه و روش آبا و اجداد خود دعوت شوند نافرمانی می کنند، به گناه افتخار می کنند و از مجادله با بهترین روش منطقی سرباز می زنند و تصور می کنند که قدرت ظلم و زور صدای حق را خفه می سازد. این طرز تفکر ناشی از این است که ضمیر آنان در اوان کودکی است و کودک خیال می کند هرگاه گریه و زاری سر بدهد پدر و مادرش را تسلیم خواسته هایش می کند. هر زمان که دید والدینش او را تأدیب می کنند و فریاد و زاری و آنان را اذیت نمی کند خاموش می شود و اطاعت می کند.

ابوبکر رضی الله عنه نیز با اهل رده چون دید فریاد اعتراض برآوردند و در صدد مقابله نیز برآمدند چنین رفتار کرد. آنان را با همان روشی که لازم بود ادب کرد و مقاومت و فریاد و شکایت آنان را از بین برد. قضا و قدر چنین خواست به خاطر انتشار اسلام در فارس و روم عرب را در بادیه شام منتشر سازد، فرس و روم به اهل شبه جزیره امکان دادند که در آنان نفوذ کنند و از میان آنان برای جنگ با فرس گذشته به ساحل دجله و فرات و ماروای آن دو روی آورده و نیز برای جنگ با روم در شام و مصر تا سودان عبور کنند.

از همه این مطالب ملاحظه می کنی که معجزه ای که در عصر ابوبکر روی داد تصادفی نبود، بلکه یک امر حتمی بود که قانون لایتغیر عالم آن را سبب شده بود. اگر شبه جزیره عربستان مجاور شام و عراق نبود. چنانچه زبان قبایلی که از قرن ها پیش در بادیه شام مستقر شده بودند عربی نبود و چنانچه خداوند در این عصر که عالم، تشنه شنیدن کلمه حق و هدایت به نور حق بود پیغمبرش را مبعوث نمی کرد، اگر تمام این مسایل تحقق نیافته بود مقدرات نوع دیگر واقع می شد و تاریخ بشریت غیر از آنچه امروز هست می بود و تمدن اسلامی جایگزین تمدن فارس و روم نمی شد، بلکه تمدن اشکال دیگری غیر از آنچه از آن روز تا به امروز شناخته ایم به خود می گرفت.

### تقدیر ملکات مردان را ظاهر می‌سازد:

هرگاه دست تقدیر بخواهد در زمین معجزه‌ای نظیر این معجزه به وقوع پیوندد مقدمات آن را چنانکه دیدید فراهم می‌سازد و موجبات پیروزی آن را آماده می‌کند، از ملکات و افکار مردمان آثاری می‌تراود که در صفحه روزگار مشیت و تقدیر الهی را ترسیم کند.

دیدید که ابوبکر و عمر و خالد بن ولید و امرای سپاه اسلام ﷺ چه کردند و دیدید چگونه به خاطر تجلی این عهد مشقات و آزاری را تحمل کردند که چنانچه خداوند اراده نکرده بود که این معجزه را بر طبق سنت خویش ظاهر سازد هرگز نمی‌توانستند نظیر این آزار را تحمل کنند. اگر این مشیت و تقدیر الهی نبود ابوبکر تاجری می‌بود که روز به روز سود و مالش بیشتر می‌شد، سپس تاریخ حیاتش ورق می‌خورد و عز و شوکت او در میان قومش از رهبری قبیله تیم بن مره و سرپرستی امر دیات و تاوان‌ها تجاوز نمی‌کرد.

اگر این مشیت و تقدیر نبود خالد بن ولید فقط دلاور و سوار کار بنی مخزوم و قریش باقی می‌ماند و نام او تا این درجه اعتلا نمی‌یافت که در تاریخ عالم در ردیف نام اسکندر کبیر و ژولیوس قیصر و هانیپال و چنگیز و ناپلئون قرار گیرد. اگر این مشیت و تقدیر خداوندی نبود نام فارق عمر بن خطاب مظهر عدل و رحمت و قدرت نمی‌گشت.

ما که امروز تاریخ‌شان را می‌نویسیم و از کارهای آنان با افتخار یاد می‌کنیم و مقام رفیع دعوت به حق را با نام قهرمان نابغه مقرون ساختیم و زمان هردو را یکی قرار دادیم، با این کار نخواستیم مشیت تقدیر و عواملی را که باعث عملی شدن آن مشیت گردیده ترسیم کنیم و آنچه را که سبب انتقال مدنیت شد آن انتقالی که زمینه را برای عصر نوین در حیات عالم فراهم ساخت تصویر نماییم.

### اسلام مردم را به سوی اهداف عالیّه انسانی و صلح و صفا دعوت می‌کند:

حال که نام قهرمان نابغه خالد بن ولید ﷺ را بردم، لحظه کوتاهی تأمل می‌کنم و مسأله‌ای را که در کتاب «حیات محمد ﷺ» ذکر کرده‌ام یادآوری می‌نمایم. ولی قصد من در اینجا

از اشاره کردن به آن غیر از آن چیزی است که در کتاب «حیات محمد صلی الله علیه و آله» بدان اشاره کرده‌ام.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۰] «کسانی را که در راه خدا با شما می‌جنگند از پای در آورید، ولی در این کار عدوان به خرج ندهید، زیرا خداوند متجاوزین را دوست ندارد» و باز خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۴] «هر که بر شما تجاوز کند به همان نسبت بر او تجاوز کنید و از خدای بترسید و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است» و خداوند مردم را به سوی صلح و گذشت و اغماض و آزادی رأی فرا می‌خواند و از مؤمن می‌خواهد هرگاه دیگران بخواهند او را از عقیده و ایمان خود منصرف سازند سرسختانه از عقیده و ایمان خود دفاع نماید.

### پس چگونه ابوبکر رضی الله عنه مردم را به جنگ فرستاد:

این‌ها اصول و مبادی ثابت‌ه اسلام است که وسیله آن‌ها عالیتین صفات انسانی تصویر می‌شود و مردم را به آن دعوت می‌کند. پس چه شد که ابوبکر مسلمانان را به جنگ‌های رده و عراق و شام فرستاد؟

ابوبکر صدیق بیش از همه مسلمانان با پیغمبر ارتباط داشت و در اجرای اوامر و نواهی خدا از هر کسی سخت‌گیر بود. آیا همین رفتار ابوبکر و خلفای او نمی‌تواند دلیلی باشد بر این که اگرچه اسلام مبادی و اصول رحمت و گذشت و اغماض را قبول دارد دعوت‌کنندگان به اسلام را منع نمی‌کند که اسلام را با قدرت قهریه منتشر سازند! از این رو با شهرها جنگیدند و بر آن‌ها حاکم شدند و مردمان‌شان را به دین خدا فرا خواندند.

### صدیق آنچه را که در قرآن است به اجرا می‌گذارد:

بدون شک صدیق در جنگ‌های رده آنچه را که در سوره براءت، خدا بدان اشاره کرده به اجرا درآورده است: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿[التوبة: ۱۱-۱۲] «هرگاه توبه کردند و نماز گزاردند و زکات دادند آنان برادران دینی شما هستند، و آیات خود را برای مردمانی که می‌دانند تفسیر می‌کنیم. و هرگاه قسم خود را پس از عهد و پیمانی که بستند شکستند و بر دین شما عیب گرفتند رهبران کافر آنان را بکشید، زیرا آنان پایبند عهد و پیمان نیستند. شاید از این کار خود دست بردارند».

ابوبکر رضی الله عنه وقتی که با جنگ عراق و شام موافقت کرد از فرمان خدا تجاوز نکرد، معنی این کار این نیست که این جنگ همان مثل اعلایی است که اسلام مردم را بدان فرا می‌خواند و صلح را هدف غایی این مثل اعلی قرار داده است، بلکه معنای آن این است که آنچه روی داده اجرای بعضی از غرایز انسانی در این مرحله از کودکی ضمیر انسانی است، همانگونه که در عصر ما نیز بعضی از این غرایز به اجرا درمی‌آید چه ضمیر انسانی همیشه میل به سمت کودکی دارد و از نتایج این کودکی سبکسری و شدت و حدت است. و اجرای غرایز انسانی اغلب به لغزش‌هایی نظیر لغزش‌های ایام کودکی منجر می‌گردد، ابتدا او را به زحمت و رنج می‌اندازد، سپس این لغزش‌ها به سر می‌رسد استوار و سهی قامت می‌شود و به سرعت به سوی مرحله مردانگی جوانی و بینش مردی گام برمی‌دارد.

### اسلام واقعیت غرایز انسانی را می‌سنجد:

اسلام هنگامی که مثل اعلای انسانیت را تصویر می‌کرد از این معنی غافل نبود که رسیدن به اوج این صفات عالیه انسانی وقتی میسر است که ضمیر انسانی به کمال خود رسیده باشد. رسیدن به این کمال ممکن نیست، مگر این که بشر ده‌ها و صدها قرن بکوشد تا به این مرحله از کمال انسانی نایل آید.

از این رو اسلام واقعیت امر انسانیت و آنچه را که غرایزش برای نیل بدان مثل اعلیٰ او را مساعدت می‌کند مورد سنجش و ارزیابی قرار داده است و خط مشی‌ای برای آن ترسیم نموده تا بر آن روش پیش برود و آهسته آهسته بدان مثل اعلیٰ نزدیک شود. همانگونه که تو وقتی فرزندان را تربیت می‌کنی تا به آنچه دلخواه تو است از کمال جسم و عقل نایل آید او را مجبور نمی‌کنی که مانند مردان رفتار کند، بلکه گاهی آرزوهای کودکی و جوانی او را برآورده ساخته و گاه جلو آن آرزوها را می‌گیری، همانطور که حین تربیت و از خشونت کودکان او چیزی را احساس می‌کنید که جلو پیشرفت او را می‌گیرد، گاهی نیز به هنگام تربیت او از ذکاوت و هوشیاری او چیزی را درک می‌کنید که در پیشرفت او تسریع می‌کند، بدیهی است زمانی که او را سخت و غیر قابل پذیرش دیدید با او به خشونت رفتار نمی‌کنید، بلکه با نرمی و مهربانی باعث رفع خشونت و سختگیری او می‌شوید و هرگاه او را در حال پیشرفت دیدید او را تشویق می‌کنید تا پیشرفت خود را دنبال کرده و سرعت پیشرفتیش بیشتر شود و حتی گاهی این به شتاب انداختن او را دچار وقفه‌هایی می‌کند که باعث اذیت و آزار او می‌شود، همینطور هم اسلام صلح در این دیده که ضمیر انسانی را به تدریج از کودکی به سمت جوانی سیر دهد و تهذیب این ضمیر را غایت مقصود خود قرار دهد و به همین منظور اسلام غرایز بشری را سوق می‌دهد تا آن‌ها را مستقیم و استوار بسازد گاهی با آن‌ها نرمی به خرج می‌دهد و گاهی خشونت و تمام همش متوجه این است که آن غرایز را به سمتی که به هدف و مقصود نهایی او نزدیک بوده و مثل اعلایی که برای آن غرایز تصویر کرده است سوق دهد.

### ضمیر انسانی و پیشرفت او به سوی کمال و پختگی:

ضمیر انسانی گاهی دچار جمود می‌شود به طوری که خیال می‌کنی از پیشرفت باز ایستاده است و گاهی چنان با سرعت پیش می‌رود که می‌ترسی دچار لغزش شود. گاهی سیرش متوقف می‌شود و زمانی جهت خود را تغییر می‌دهد، زیرا قوایی که او را به سوی پیشرفت سوق می‌دهد در اکناف عالم مختلفند. و به هنگامی که عالم اسلام و اصولی که اسلام مردم



را به آن فرا می‌خواند دچار این جمود شد، این حالت روی داد، لکن جمود و توقف در طبیعت زندگی نیست، لذا همیشه در برابر جمود و توقف عوامل دفاعی نهفته است، به محض این که جمود وقفه ظاهر شد عوامل دفاعی آن‌ها را عقب می‌راند و در این صورت انسانیت پیشرفت خود را دوباره آغاز می‌کند و همین پیشرفت است که ما را مطمئن می‌سازد که ضمیر انسانی ناچار روزی باید به غایت کمال برسد، هرچند این پیشرفت به سوی کمال ایجاب کند صدها قرن بر او بگذرد.

زمانی که ضمیر انسانی به این غایت رسید به آن مثل اعلایی که اسلام تصویر کرده رسیده است. در این هنگام سلام خداوند بر زمین سایه می‌افکند و خداوند دعای کسانی را که در بیت الله الحرام می‌گویند: «ربنا منك السلام وإليك السلام، أحيانا ربنا بالسلام» (پروردگارا! ما تسلیم و اطاعت از تو به سوی تو است ما را در عین انقیاد و سلامت زنده بدار) اجابت می‌کند.

لازم است تمام مردم در همه اطراف زمین در طی قرون و اعصار ندای دعوت به حق را بشنوند تا ضمیر انسانی کم کم به طرف پختگی و کمال پیش برود. و این پختگی به حد کمال خود نخواهد رسید مادام شامل تمام عالم انسانی نگردد. و اما اگر ضمیر انسانی در ناحیه‌ای از عالم به کمال رسید و بعد غرائز و شدت و حدت جوانی در سایر نقاط عالم آن را تحریک نمود، در این صورت غلبه این غرایز سبب ادامه نزاع‌ها و جنگ‌ها می‌گردد و سردارانی چون خالد بن ولید را اقتضا می‌کند که در هر ناحیه که ضمیر انسانی به حالت خامی باقی مانده موجبات تهذیب و اصلاح و رفع بی‌قانونی‌ها را فراهم آورند وظیفه و مأموریت این سرداران وظیفه و مأموریت یک مربی است که انحرافات شاگردانش را اصلاح می‌کند.

### تأثیر اسلام در پیشرفت ضمیر انسانی:

و ما با کمال خوشحالی قدم‌هایی را که ضمیر انسانی در راه پیشرفت از مرحله کودکی به مرحله جوانی برمی‌دارد ثبت می‌کنیم، کوتاهی و اضطراب این قدم‌ها ما را از این کار باز

نمی‌دارد. اسلام در این پیشرفت بزرگترین اثر را داشته است، و این تأثیر اسلام کماکان بعدها نیز ادامه خواهد یافت تا روزی که فرمان پروردگار تو تکمیل گردد و مردم عالم در مشرق و مغرب به مثل اعلی ایمان آوردند.

در این موقع که من در حال ثبت این مطلبم خوشحالم که به مناسبت سخنی از برناردشاوانگیسی نویسنده نامدار را در تأیید رأی خودم نقل کنم که گفته است: «دین محمد همیشه مورد تعظیم و تقدیر من است، زیرا این دین یک زندگی تعجب‌آوری را در بر دارد، طوری که برای من روشن شده دین محمد تنها دینی است که دارای ملکه‌ای است که اطوار مختلفه حیات را هضم می‌کند و تنها دینی است که هر گروه از مردم می‌تواند به سوی آن کشیده شود.

شکی نیست که جهان برای اخبار احوال مردان بزرگ ارزش زیادی قایل است. پیشتر خبر داده بودند که دین محمد فردا در اروپا پذیرفته خواهد شد و این دین هم اکنون در اروپا پذیرفته شده است.

مردان اکلیروس در قرون وسطی تعمد داشتند که اسلام را در زشت‌ترین و سیاه‌ترین تصویرها نشان دهند، این کار یا از روی نادانی صورت می‌گرفت یا از روی تعصب پلید. در واقع آنان در انکار محمد صلی الله علیه و آله و دین او راه افراط در پیش گرفته و محمد صلی الله علیه و آله را دشمن مسیح تلقی می‌کردند. ولی من واجب می‌دانم که محمد را نجات‌دهنده انسانیت بدانم. و معتقدم که مردی چون او هرگاه رهبری جهان نوین را به عهده می‌گرفت در حل مشکلاتش پیروز می‌شد و صلح و سعادت را در جهان برقرار می‌ساخت که دنیای امروز به داشتن این دو نیاز مبرم دارد!

بسیاری از قوم من و اهل اروپا در حال حاضر دین محمد را پذیرفته‌اند. و این امر ما را قادر می‌سازد که بگوییم تحول اروپا به سوی اسلام آغاز شده است»<sup>(۱)</sup>.

۱- کلمات برناردشاو از مجله نورالاسلام شماره ۴۰ صفحه ۵۷۲۰ سال ۱۳۵۲ هجری اخذ شده است.

### زعمای دنیای نو به طور مکرر مثل اعلای اسلام را متذکر می‌شوند:

این کلماتی که ده سال پیش به عربی ترجمه کرده‌ام مطالبی را که گفته‌ام تأیید می‌کند. این که امروز از زعمای عالم عباراتی می‌شنویم که صفات عالیه اسلامی را بازگو می‌کند و مردم را به سوی آن مثل اعلی دعوت نموده و در راه وصول بدان حتی جنگ را بر خود هموار می‌سازند و همیشه انسانیت در این راه در میان طوفان مهلکی از دردها و قربانی‌ها و اشک‌ها در اضطراب است. و بشریت امروز ده‌ها بار بیش از قرون گذشته در راه رسیدن به این مثل اعلی می‌کوشد.

آیا بشریت پیش‌بینی کرده است که روزی به آنچه مدت‌هاست آرزوی رسیدن به آن را دارد برسد و در سایه آزادی و محبت و صلح زندگی کند؟ آیا نظام جدیدی که رهبران جهان امروز از آن سخن می‌گویند، آزادی ملت‌ها را تحقق می‌بخشد، همانگونه انقلابات گذشته آزادی افراد را تضمین کرد؟ و آیا این نظام جدید سبب خواهد شد که همه مردم به راستی از قیود ترس و ناامنی و گرسنگی‌های یابند و همدیگر را برای رضای خدا خالصانه یاری نمایند تا مردم جهان در همه نقاط عالم خوشبخت گردند؟ این آرزوی شیرینی است که هرکس بسی هواخواه آن است، مردم به شدت علاقمندند که این هدف به طور کامل عملی شود و به وسیله آن کلمه حق و صلح به سر منزل کمال برسد! تحقق این آرزو مرهون این است که ضمیر انسانی به حد کمال خود برسد.

آیا تصور می‌کنید که خداوند قادر رحیم در لوح سرنوشت نوشته باشد که همه این دردها قربانی‌هایی که بشر قرن بیستم تحمل کرده است بر اثر پختگی ضمیر انسانی برطرف شود؟! من شک ندارم که انسانیت در این راه گام‌هایی برمی‌دارد که اگر امروز نتوانیم غایت آن را بسنجیم ولی حق این است که در هر حال از آن مسرو باشیم و امیدوار باشیم که بعدها قدم‌های بلندتری در این راه برداشته شود.

نقاط مختلفه جهان امروز به هم نزدیک‌تر شده‌اند و وسایل ارتباط بین مردمانش روز به روز بیشتر می‌شود. نشریات در قرن گذشته بزرگترین عامل ایجاد تفاهم بین مردم جهان بود،

با وجود این نشریات آمریکا چند هفته پس از انتشار به شرق عربی می‌رسید. ولی حالا آنچه در دنیا روی می‌دهد به سرعت برق از طریق امواج رادیو در تمام نقاط گیتی به گوش مردم جهان می‌رسد. همین ایستگاه‌های رادیویی که امروز سرگرم پخش اخبار جنگ و مخاطرات و تبلیغات جنگی است فردا به کار دعوت به صلح و اعتلای مقام انسانی و فراهم نمودن موجبات حصول صلح و کمال انسانی خواهد پرداخت و این دعوت‌ها ضمیر انسانی را تهذیب نموده و آن را به کمال مطلوب نزدیک خواهد ساخت و او را یک حاکم عادل منزله از هوی و هوس خواهد کرد، تا بتواند انسانیت را از جنگ دور بسازد و آن را از قربانی دادن و درد و رنج‌ها و اشک‌ها و خونریزی‌ها منزله نماید.

### روزی که ضمیر انسانی به کمال خود می‌رسد:

صبح آن روز کی خواهد رسید و کی خورشید چنین روزی بر ما می‌تابد؟ آه آن روز را خیلی دور می‌دانیم، ولی خدا آن را نزدیک می‌بیند ﴿يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ [الحج: ۴۷] «یک روز در نزد خدا به اندازه هزار سال شماسست». آن روزی که خورشید بر انسانیت طلوع کند در حالی که ضمیر انسانی به حد کمال خود رسیده، همان روزی است که انسانیت به کمال خود می‌رسد و مثل اعلی به صورت یک واقعیت ظاهر می‌شود. در آن روز جوهر روح بشری از تمام آلودگی‌ها و شوائب نقصان پاک می‌شود و به مقام ارتقا می‌یابد که بالاتر از غرایز دنیوی است و مبادی عدل و رحمت و نیکوکاری و تقوی را در کمال صفا و پاکی آن تمثیل می‌نماید، سپس این مبادی جزو ذات او گشته، بلکه رمز حیات او می‌گردد و چون در ضمیر او خیالی خطور کند که با مبادی موصوف مخالف باشد آن را خطری می‌پندارد که او را می‌آزارد و هستی‌اش را از بین می‌برد.

در این موقع ایمان جامعه کامل می‌شود و هر کس آنچه را که برای خود می‌خواهد برای دیگری هم می‌خواهد و اگر در نیات و اعمال کسی شائبه‌ای از هوای نفسانی بروز کند شخص از آن متألم می‌گردد و دیگران واجب ذمه می‌دانند که او را مداوا نموده از آن هوای

نفسانی مبرا نمایند، اگر شفا یافت فیها و اگر نه او را از خود دور می‌سازند تا مرضش به آنان سرایت نکند و امیدوارند چون او را از جامعه خود دور سازند به هنگام عزلت آواز حکمت و بصیرت را به گوش و هوش بشنود. هرگاه ندای حکمت به گوش وجدانش رسید از فساد مبرا گشته و به میان جامعه باز می‌گردد و عاقبت ضمیرش قاضی حسابرس او می‌گردد و میان او و کسانی که دشمنی آنان را در خاطر می‌پروراند منصفانه قضاوت می‌کند، بالاخره نفس او از هر نقصانی مبرا گردیده و از شمار نفوس أمارة بالسوء خارج می‌گردد و در این صورت همه مردم را از خودش بیشتر دوست دارد و همه را بر خود ترجیح می‌نهد. در این روز ضمیر انسانی به منزله ترازویی می‌شود که هرچیز را به میزان درستی و راستی می‌سنجد، هیچ ملتی از ملت دیگر بهتر نخواهد بود و هیچ جنسی از جنس دیگر برتر نخواهد بود و هیچ رنگی بر رنگ دیگر امتیاز نخواهد داشت، همه ملل مانند برادرانی می‌شوند که عدالت و رحمت آنان را به هم مربوط نموده به تعاون در کار نیک فرا می‌خواند و ملل بزرگ ملل کوچک را بر خود ترجیح می‌نهند، ملت‌های کوچک و بزرگ و ضعیف و قوی از نظر سعی در راه وصول به خیر و سعادت که فقط برای کسب رضای خدا به خرج می‌دهند برابرند.

### حکمی که فرزندان ما در باره ما و عصر ابوبکر رضی الله عنه صادر می‌کنند:

در آن روز فرزندان ما از آن جهان سعادتمند خود به عالم امروزی ما که در صفحات تاریخ قرون گذشته پیچیده شده و ما را نیز با خود در لفافه تاریخ پیچانده می‌نگرند. آیا تصور می‌کنی که آنان با دلسوزی و تأسف در باره ما صحبت می‌کنند و خواهند گفت که: این پدران ما به حکم غرایز و شهوات چه بدبختی‌ها تحمل کرده‌اند، آیا به این شهوات و غرایز ما می‌خندند و از این که مردم به این شهوات و غرایز تسلیم شده‌اند پوزخند می‌زنند؟! یا این که به نظر انصاف به ما می‌نگرند و ضمیر پخته طبیعتاً منصف است، آیا تصور می‌کنند که غرایز و شهوات و دردها و فداکاری‌های ما سبب شده که آنان از نعمت صلح و سعادت برخوردار گردند؟! ما آنان را منصف می‌پنداریم و خیال می‌کنیم، هرگاه نظرشان در

خلال قرون گذشته به عهد ابوبکر و کارهای بزرگی که در مدت کم خلافتش صورت گرفته بیفتد خواهند گفت: خداوند رحمت کند ابوبکر یار غار و دوست برگزیده رسول خدا را!

در بدن ضعیف و در ایمان قوی بود. و با نیروی این ایمان بود که عالم را به راه راست سوق داد به راهی که درفش حق را در آن برافراشت و کلمه حق را در آن تثبیت نمود.

﴿كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ [إبراهیم: ۲۴] «کلمه طیبه مانند درخت طیبه است، ریشه‌اش در زمین ثابت و شاخه‌اش در آسمان است، میوه‌هایش را با اجازه حق هر زمان در اختیار می‌گذارد». و کسانی که با ایمان برای تثبیت کلمه حق مجاهدت می‌ورزند در نزد خداوند پاداش صدیقان دارند. حقیقتاً سخنان فرزندان ما در آن روز همین خواهد بود. سخن تاریخ منصف نیز همین است. ما امروز چنین می‌گوییم و پس از ما نیز انسانی‌های دیگر چنین خواهند گفت. کیست که بهتر از کسی سخن بگوید که حق را حجت خود قرار داده و هدف غایی او انصاف است!

## فهرست منابع و مراجع

- ۱- الجامع لأحكام القرآن: تأليف ابو عبدالله محمد بن احمد انصارى قرطبى.
- ۲- جامع البيان فى تفسير القرآن: ابو جعفر محمد بن جرير طبرى.
- ۳- تاريخ الرسل والملوك: ابو جعفر محمد بن جرير طبرى.
- ۴- تاريخ يعقوبى: احمد بن ابوعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح، كاتب عباسى.
- ۵- سيرت سيدنا محمد رسول الله: ابو محمد بن عبدالملك بن هشام.
- ۶- الطبقات الكبرى: محمد بن سعد كاتب واقدى.
- ۷- تاريخ ابن خلدون: عبدالرحمن بن محمد بن خلدون.
- ۸- الكامل فى التاريخ: عزالدين ابوالحسين على محمد بن ابوالكرم شيبانى معروفى به ابن اثير.
- ۹- وفيات الأعيان: ابن خلكان، شمس الدين ابوالعباس احمد بن ابراهيم بن على بن ابوبكر شافعى.
- ۱۰- فتوح البلدان: احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى.
- ۱۱- فتوح الشام: محمد بن عمر واقدى.
- ۱۲- فتوح الشام: ابواسماعيل محمد بن عبدالله ازدى بصرى.
- ۱۳- الفتوحات الإسلامية بعد مضى الفتوحات النبوية: سيد احمد بن سيد زينى دحلان.
- ۱۴- أغانى: ابوالفرج اصفهانى على بن حسين قرشى اموى.
- ۱۵- الإمامة والسياسة: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى.
- ۱۶- عيون الأخبار: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى.
- ۱۷- المعارف: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى.

- ۱۸- الإعلام بأعلام بيت الله الحرام: قطب الدين محمد بن احمد مكي حنفى معروف به نهروانى.
- ۱۹- مروج الذهب و معادن الجواهر: ابوالحسن على بن حسين بن على مسعودى.
- ۲۰- الإتيقان فى علوم القرآن: عبدالرحمن بن ابوبكر جمال الدين سيوطى.
- ۲۱- كتاب المصاحف: ابوداود حافظ ابوبكر عبدالله بن ابوداود، سليمان بن اشعث سجستانى.
- ۲۲- تاريخ القرآن: ابو عبيده زنجانى.
- ۲۳- أشهر مشاهير الإسلام: سيد رفيق عظم بک.
- ۲۴- بيت الصديق: سيد محمد توفيق بکرى.
- ۲۵- فجر الإسلام: استاد احمد امين بک.
- ۲۶- خلفاء محمد: استاد عمر ابونصر.
- ۲۷- عمرو بن العاص: استاد حسن ابراهيم حسن.
- ۲۸- دائرة المعارف القرن العشرين: سيد فريد وجدى.
- ۲۹- دائرة المعارف الإسلامية: سيد فريد وجدى.